pdftarikhema.org

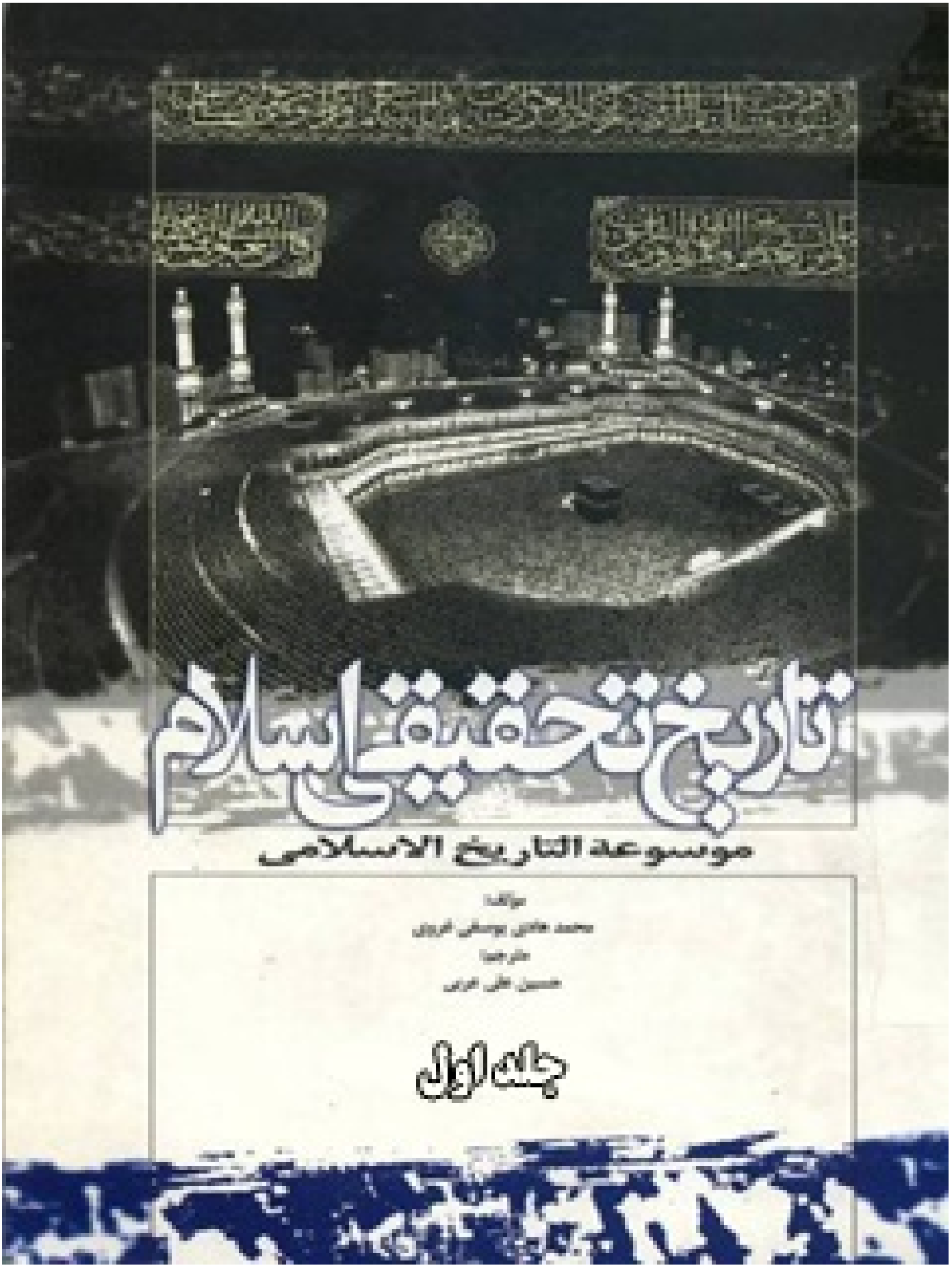

تاریخ تحقیقی اسلام

موسوعة التاریخ الاسلامی

مؤلف:
محمد هادی یوسفی غروی
مترجمان:
حسین علی عزیزی

جلد اول

pdftarikhema.org
pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

تاریخ تحقیقی اسلام (موسوعه التاریخ الاسلامی)

نویسنده:

محمدهادی یوسفی غروی

ناشر چاپی:

موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

pdftarikhema.org
pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

فهرست

فهرست ----- ۵
تاریخ تحقیقی اسلام (موسوعه التاریخ الاسلامی) جلد۱ ----- ۱۳
مشخصات کتاب ----- ۱۳
فهرست مطالب ----- ۱۳
اشاره ----- ۱۳
روش مطالعه و تحقیق تاریخ اسلام ----- ۱۳
فصل اول: نگاهی به حوادث و تاریخ قبل از اسلام ----- ۱۴
فصل دوم: نشو و نمای نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ----- ۱۶
فصل سوم: بعثت مبارک نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ----- ۱۷
فصل چهارم: اعلان دعوت عمومی ----- ۱۷
مقدمه ناشر ----- ۱۹
پیش گفتار ----- ۲۰
روش مطالعه و تحقیق تاریخ اسلام ----- ۲۲
اشاره ----- ۲۲
تاریخ قبل از اسلام ----- ۲۲
تاریخ بعد از اسلام ----- ۲۲
تدوین سیره نبوی و تاریخ اسلام ----- ۲۳
اصول سیره نبویّ و تکامل آن در قرنهای اول و دوم ----- ۲۳
اولین نویسندگان سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ----- ۲۴
مورخان صدر اسلام ----- ۲۵
آثار باقی مانده درباره سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ----- ۲۵
اصطلاحات ابن هشام در سیره ابن اسحاق ----- ۲۶
مغازی واقدی ----- ۲۸

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

جایگاه علمی و روایی واقدی ----- ۳۰
سخنی در باب شیعه بودن واقدی و ابن اسحاق ----- ۳۱
نقد کتاب‌های سیره ----- ۳۲
اختلاف در کتاب‌های سیره ----- ۳۳
شرایط تحقیق در تاریخ ----- ۳۶
نابود کردن نشانه‌های حقیقت ----- ۳۷
مظلومیت حق! ----- ۳۹
اخبار تاریخی را با چه معیارهایی ارزیابی کنیم؟ ----- ۴۷
یادآوری چند نکته ----- ۵۰
بحث اسناد ----- ۵۱
روش ما در بررسی تاریخ ----- ۵۱
فصل اول نگاهی به حوادث و تاریخ قبل از اسلام ----- ۵۲
اشاره ----- ۵۲
جاهلیت در قرآن کریم ----- ۵۲
جاهلیت در نهج البلاغه ----- ۵۵
معنای جاهلیت ----- ۵۶
غیرت یا حمیّت جاهلیت ----- ۵۹
نگاهی به زندگی حضرت ابراهیم علیه السّلام ----- ۶۰
شبه جزیره عربستان گاهواره تمدن اسلام ----- ۶۶
کعبه معظمه و مکه مکرمه ----- ۶۷
مدینه منوره ----- ۶۸
اعراب قبل از اسلام ----- ۷۱
اشاره ----- ۷۱
۱- اعراب منقرض شده ----- ۷۱

pdftarikhema.org
pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

اشاره ----- ۷۱
الف) عاد؛ قوم هود: ----- ۷۱
ب) ثمود؛ قوم صالح علیه السّلام: ----- ۷۲
۲- قحطانی‌ها ----- ۷۵
۳- عدنانی‌ها ----- ۷۶
اخلاق اعراب در قبل از اسلام ----- ۷۶
آیا اعراب در قبل از اسلام تمدنی داشته‌اند؟ ----- ۷۷
حکایت اسعد بن زراره ----- ۷۸
دین در جزیرة العرب ----- ۷۹
أزلام عرب ----- ۸۷
یهود در یثرب و نصاری در نجران و شام ----- ۸۹
سنت‌های جاهلیت در مورد شتر و گوسفند ----- ۹۱
حماسه عرب قبل از اسلام ----- ۹۲
خرافات در میان اعراب جاهلی ----- ۹۳
نمونه‌هایی از خرافات اعراب جاهلی ----- ۹۵
اشاره ----- ۹۵
الف) روشن کردن آتش برای نزول باران: ----- ۹۵
ب) گاو نر را کتک می‌زدند تا گاو ماده آب بیاشامد! ----- ۹۵
ج) شتر نر سالم را داغ می‌زدند تا شتر ماده مریض خوب شود! ----- ۹۵
د) شتری را بر قبر حبس می‌کردند تا میت به هنگام حشر بر آن سوار شود! ----- ۹۶
ه) پی کردن شتری بر سر قبر میت! ----- ۹۶
و) درمان بیماران: ----- ۹۶
زن در جامعه جاهلی ----- ۹۷
مبدأ عرب‌های عاربه (أصیل) ----- ۹۸

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

عرب‌ها از فرزندان قحطان ----- ۱۰۱
پادشاهان یمن ----- ۱۰۱
سیل عرم و پراکنده شدن أزدی‌ها در مناطق مختلف ----- ۱۰۲
تمدن امپراتورهای فارس و روم ----- ۱۰۵
دولت فارس به هنگام ظهور اسلام ----- ۱۰۵
تمدن ایرانی ----- ۱۰۶
منحصر بودن آموزش به طبقه ممتاز ----- ۱۰۷
جنگ‌های ایران و روم ----- ۱۱۰
بحران وضعیت دینی ----- ۱۱۱
تمدن روم ----- ۱۱۱
پادشاهان حیره در یمن ----- ۱۱۲
انتقام گرفتن پسر عدیّ از قاتلان پدرش ----- ۱۱۷
سایر پادشاهان حیره و سرنوشت آنها ----- ۱۱۹
غسانسه شام ----- ۱۲۰
پادشاهان یمنی شام ----- ۱۲۰
فرزندان اسماعیل بن ابراهیم علیه السّلام ----- ۱۲۲
یثرب در بین یهود و اوس و خزرج ----- ۱۲۶
أصحاب اخدود ----- ۱۳۰
أریاط یا أبرهه ----- ۱۳۲
اصحاب فیل ----- ۱۳۳
بازارهای عرب ----- ۱۴۲
فرزندان معدّ بن عدنان ----- ۱۴۵
پیمان مطّیبین و پیمان لعقه ----- ۱۵۱
تجارت زمستانی و تابستانی ----- ۱۵۲

pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

حفر چاه زمزم ----- ۱۵۴
فصل دوم زندگی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله تا قبل از بعثت ----- ۱۵۶
اشاره ----- ۱۵۶
ایمان عبد المطلب ----- ۱۵۶
فرزندان عبد المطلب و آن که قربانی شد ----- ۱۵۸
ازدواج مبارک ----- ۱۶۰
ولادت مبارک ----- ۱۶۳
جایگاه مولود در نگاه جدّ و عمویش ----- ۱۶۶
وفات عبد اللّه ----- ۱۶۷
دوران شیرخوارگی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ----- ۱۶۹
دایگی حلیمه سعدیه ----- ۱۷۰
قصه شکافتن سینه ----- ۱۷۲
حضور عبد المطلب و هیأت همراه در کاخ سیف بن ذی یزن ----- ۱۷۸
طلب باران به واسطه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ----- ۱۸۱
وفات مادر رسول اللّه و سرپرستی او به وسیله جد و عمویش. ----- ۱۸۳
اوّلین سفر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله با عمویش به شام ----- ۱۸۷
خداوند نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به سوی نیکی‌ها سوق می‌داد ----- ۱۹۳
جنگ فجار ----- ۱۹۵
ولادت علی علیه السّلام ----- ۱۹۷
پیمان حلف الفضول ----- ۲۰۱
چوپانی نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله ----- ۲۰۵
دومین سفر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به شام و ازدواج با خدیجه ----- ۲۰۷
خواستگاری به وسیله ابو طالب ----- ۲۰۸
چه کسی متولّی ازدواج خدیجه بوده است؟! ----- ۲۰۹

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

پیشنهاد خدیجه به محمد صلّی اللّه علیه و آله ----- ۲۱۰
پندارهای بی‌پایه ----- ۲۱۳
انگیزه‌های ازدواج نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ----- ۲۱۴
کابین و سنّ خدیجه ----- ۲۱۵
آیا خدیجه بیوه بوده است؟ ----- ۲۱۷
فرزندان خدیجه از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ----- ۲۱۸
میلاد فاطمه علیه السّلام ----- ۲۲۲
حضرت علی علیه السّلام نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ----- ۲۲۶
فصل سوم بعثت ----- ۲۲۹
اشاره ----- ۲۲۹
رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از همان ابتدا صداهایی را می‌شنید و محافظت می‌شد ----- ۲۲۹
بشارت به نبوت ----- ۲۳۱
دیانت آن حضرت پیش از بعثت ----- ۲۳۳
حنفاء یا پاکیزگان ----- ۲۳۸
نبیّ و رسول ----- ۲۳۹
اخبار بعثت ----- ۲۴۲
چگونگی آغاز بعثت ----- ۲۴۳
نزول اولین آیه‌ها ----- ۲۴۴
اخبار مربوط به نماز ----- ۲۴۶
آیا وحی منقطع شد؟ ----- ۲۵۳
آیا قرآن در دوران کتمان رسالت نازل شده است؟ ----- ۲۵۶
مسأله جانشینی علی علیه السّلام در اوایل بعثت ----- ۲۶۰
فصل چهارم اعلان دعوت عمومی ----- ۲۷۲
اشاره ----- ۲۷۲

pdftarikhema.org
pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

مرحله دعوت عمومی آشکار ----- ۲۷۲
خطبه‌های نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله برای دعوت علنی ----- ۲۸۱
مقتسمین چه کسانی هستند؟ ----- ۲۸۳
آنچه از قرآن که قبل از آیه «فَاصْدَعْ» نازل شده است ----- ۲۸۵
سومین سوره: المزّمّل ----- ۲۸۷
چهارمین سوره: المدّثّر ----- ۲۸۷
سوره پنجم: الفاتحهٔ ----- ۲۸۸
سوره ششم: المسد ----- ۲۸۸
سوره هشتم: أعلی «۳» ----- ۲۹۰
سوره دهم: الضحی ----- ۲۹۱
سوره دوازدهم: الشرح ----- ۲۹۳
سوره سیزدهم: العصر ----- ۲۹۴
سوره چهاردهم: العادیات ----- ۲۹۵
سوره پانزدهم: الکوثر ----- ۲۹۵
سوره شانزدهم: التکاثر ----- ۲۹۷
سوره هفدهم: الماعون ----- ۲۹۸
سوره هیجدهم: الکافرون ----- ۲۹۸
سوره‌های بیستم و بیست و یکم: معوّذتان ----- ۳۰۰
سوره بیست و دوم: توحید ----- ۳۰۲
سوره بیست و سوم: النجم و معراج رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ----- ۳۰۴
اسلام آوردن حمزه عموی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ----- ۳۰۸
وجوب نمازها ----- ۳۱۱
سوره بیست و چهارم: عبس ----- ۳۱۴
سوره بیست و پنجم: قدر ----- ۳۱۶

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

سوره بیست و نهم: قریش ----- ۳۱۶
سوره سی و دوم: الهمزه ----- ۳۱۶
سوره سی و سوم: المرسلات ----- ۳۱۷
سوره سی و چهارم: ق ----- ۳۱۷
سوره سی و پنجم: البلد ----- ۳۱۷
سوره سی و هفتم: القمر ----- ۳۱۸
سوره سی و هشتم: «ص» ----- ۳۱۹
اشاره ----- ۳۱۹
ملاقات مشرکین با ابو طالب ----- ۳۱۹
سوره سی و نهم: أعراف ----- ۳۲۱
سوره چهل و یکم: یس ----- ۳۲۳
سوره چهل و دوم: فرقان ----- ۳۲۴
سوره چهل و چهارم: مریم ----- ۳۲۷
سوره چهل و ششم: واقعه ----- ۳۲۷
سوره چهل و هفتم: شعراء ----- ۳۲۸
سوره چهل و نهم: قصص ----- ۳۲۸
اشاره ----- ۳۲۸
ایمان ابو طالب ----- ۳۲۹
سوره پنجاهم: إسراء ----- ۳۳۳
سوره پنجاه و یکم: یونس ----- ۳۳۸
سوره پنجاه و دوم: هود ----- ۳۳۹
سوره پنجاه و چهارم: حجر ----- ۳۴۰
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۳۴۱

pdftarikhema.org
pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

تاریخ تحقیقی اسلام (موسوعه التاریخ الاسلامی) جلد۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : یوسفی غروی، محمد هادی، ۱۳۲۷ –

عنوان قراردادی : موسوعه التاریخ الاسلامی. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ تحقیقی اسلام (موسوعه التاریخ الاسلامی)/ مولف محمدهادی یوسفی‌غروی؛ مترجم حسین‌علی عربی.

مشخصات نشر : قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، انتشارات، ۱۳۸۸ –

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)؛ ۳۴، ۳۵، ۳۶. تاریخ؛ ۶، ۷، ۸.

شابک : ۴۱۰۰۰ ریال: ج. ۱ ۹-۷۰-۵۸۸۳-۹۶۴ : ؛ ۴۲۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ پنجم ۷-۷۱-۵۸۸۳-۹۶۴ : ؛ ۴۴۰۰۰ ریال: ج. ۳، چاپ پنجم ۵-۷۲-۵۸۸۳-۹۶۴ : ؛ ۳۵۰۰۰ ریال : ج. ۴ ۵-۶۹-۵۸۸۲-۹۶۴ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (ج. ۱، چاپ پنجم)

یادداشت : چاپ پنجم.

یادداشت : ج. ۲ و ۳ (چاپ پنجم: بهار ۱۳۸۸).

یادداشت : ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۲) (فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. عصر نبوت تا مرحله اعلان دعوت.- ج. ۲. عصر نبوت تا پایان سال دوم هجرت.- ج. ۳. حوادث سال سوم تا ششم هجرت.- ج. ۴. حوادث سال هفتم تا یازدهم هجرت

موضوع : اسلام -- تاریخ

شناسه افزوده : عربی، حسینعلی، ۱۳۴۹، – مترجم

شناسه افزوده : موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). انتشارات

رده بندی کنگره : BP۱۴/ی۹م۸۰۴۱ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۱۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۱۵۹۱۳

فهرست مطالب

اشاره

مقدمه ناشر ۱۳

پیش گفتار ۱۵

روش مطالعه و تحقیق تاریخ اسلام

تاریخ قبل از اسلام ۱۹

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

تاریخ بعد از اسلام ۱۹
تدوین سیره نبوی و تاریخ اسلام ۲۰
اصول سیره نبوی و تکامل آن در قرنهای اول و دوم ۲۱
اولین نویسندگان سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ۲۱
مورخان صدر اسلام ۲۲
آثار باقی مانده در سیره ۲۳
اصطلاحات ابن هشام در سیره ابن اسحاق ۲۴
مغازی واقدی ۲۷
جایگاه علمی و روایی واقدی ۳۰
تشیّع ابن اسحاق و واقدی؟! ۳۱
نقد کتاب‌های سیره ۳۳
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۶
اختلاف در کتاب‌های سیره و بین آنها ۳۴
شرایط تحقیق در تاریخ ۳۹
نابود کردن نشانه‌های حقیقت ۴۰
مظلومیت حق ۴۲
أخبار تاریخی را چگونه ارزیابی کنیم؟ ۵۳
یادآوری ۵۶
بحث اسناد ۵۸
روش ما در بررسی تاریخ ۵۹

فصل اول: نگاهی به حوادث و تاریخ قبل از اسلام

جاهلیت در قرآن کریم ۶۱
جاهلیت در نهج البلاغهٔ ۶۵
معنای جاهلیت ۶۶
غیرت یا حمیّت جاهلیت ۷۰
نگاهی به زندگی حضرت ابراهیم ۷۲
شبه جزیره عربستان گاهواره تمدن اسلام ۸۱
کعبه معظمه و مکه مکرمه ۸۳
مدینه منورهٔ ۸۴
اعراب قبل از اسلام ۸۷
اخلاق اعراب در قبل از اسلام ۹۴
آیا اعراب در قبل از اسلام تمدنی داشته‌اند؟ ۹۶

pdftarikhema.com
mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

دین در جزیرة العرب ۹۹
أزلام عرب ۱۱۰
یهود در یثرب و نصاری در نجران و شام ۱۱۳
سنت‌های جاهلیت در مورد شتر و گوسفند ۱۱۶
حماسه عرب قبل از اسلام ۱۱۸
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۷
خرافات در میان اعراب جاهلی ۱۱۹
الف) روشن کردن آتش برای نزول باران ۱۲۱
ب) گاو نر را کتک می‌زدند تا گاو ماده آب بیاشامد! ۱۲۱
ج) شتر نر سالم را داغ می‌زدند تا شتر ماده مریض خوب شود ۱۲۲
د) شتری را بر قبر حبس می‌کردند تا میت به هنگام حشر بر آن سوار شود ۱۲۲
ه) پی کردن شتری بر سر قبر میت ۱۲۲
و) درمان بیماران ۱۲۲
زن در جامعه جاهلی ۱۲۴
مبدأ عرب‌های عاربه (أصیل) ۱۲۴
عرب‌ها از فرزندان قحطان ۱۲۹
پادشاهان یمن ۱۳۰
سیل عرم و پراکنده شدن أزدی‌ها در مناطق مختلف ۱۳۱
تمدن امپراتورهای فارس و روم ۱۳۵
دولت فارس به هنگام ظهور اسلام ۱۳۶
تمدن ایرانی ۱۳۶
منحصر بودن آموزش به طبقه ممتاز ۱۳۸
جنگ‌های ایران و روم ۱۴۲
بحران وضعیت دینی ۱۴۳
تمدن روم ۱۴۴
پادشاهان حیره در یمن ۱۴۵
انتقام گرفتن پسر عدیّ از قاتلان پدرش ۱۵۲
سایر پادشاهان حیره و سرنوشت آنها ۱۵۵
غساسنه شام ۱۵۵
پادشاهان شام از یمن ۱۵۶
فرزندان اسماعیل بن ابراهیم علیه السّلام ۱۵۹
یثرب در بین یهود و اوس و خزرج ۱۶۴
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۸

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

أصحاب اخدود ۱۶۹
أریاط یا أبرهه ۱۷۲
اصحاب فیل ۱۷۳
بازارهای عرب ۱۸۶
فرزندان معدّ بن عدنان ۱۸۹
پیمان مطّیبین و پیمان لعقهٔ ۱۹۷
تجارت زمستانی و تابستانی ۱۹۹
حفر چاه زمزم ۲۰۲

فصل دوم: نشو و نمای نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله

ایمان عبد المطلب ۲۰۵
فرزندان عبد المطلب و آنکه قربانی شد ۲۰۷
ازدواج مبارک ۲۱۰
ولادت مبارک ۲۱۴
جایگاه مولود در نگاه جدّ و عمویش ۲۱۷
وفات عبد اللّه ۲۱۸
دوران شیرخوارگی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ۲۲۰
دایگی حلیمه سعدیه ۲۲۲
قصه شکافتن سینه ۲۲۴
حضور عبد المطلب و هیأت همراه در کاخ سیف بن ذی یزن ۲۳۲
طلب باران به واسطه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ۲۳۷
اولین سفر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله با عمویش به شام ۲۴۴
خداوند نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به سوی نیکی‌ها سوق می‌داد ۲۵۲
جنگ فجار ۲۵۵
ولادت علی علیه السّلام ۲۵۸
پیمان فضیلت ۲۶۲
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۹
چوپانی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ۲۶۷
دومین سفر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به شام و ازدواج با خدیجه ۲۷۰
خواستگاری به وسیله ابو طالب ۲۷۱
چه کسی متولّی ازدواج خدیجه بوده است؟! ۲۷۲
پیشنهاد خدیجه به محمد صلّی اللّه علیه و آله ۲۷۴
پندارهای بی‌پایه ۲۷۸

pdftarikhema.org
mapdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

انگیزه‌های ازدواج نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ۲۷۹
کابین و سنّ خدیجه ۲۸۰
آیا خدیجه بیوه بوده است؟ ۲۸۲
فرزندان خدیجه از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ۲۸۴
میلاد فاطمه علیها السّلام ۲۸۹
حضرت علی علیه السّلام نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ۲۹۳

فصل سوم: بعثت مبارک نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از همان ابتدا صداهایی را می‌شنید و محافظت می‌شد ۲۹۷
بشارت به نبوت ۲۹۹
دیانت آن حضرت پیش از بعثت ۳۰۲
حنفاء یا پاکیزگان ۳۰۹
نبیّ و رسول ۳۱۰
اخبار بعثت ۳۱۴
چگونگی آغاز بعثت ۳۱۵
نزول اولین آیه‌ها ۳۱۶
اخبار مربوط به نماز ۳۱۹
آیا وحی منقطع شد؟ ۳۲۷
آیا قرآن در دوران کتمان رسالت نازل شده است؟ ۳۳۲
مسأله جانشینی علی علیه السّلام در اوایل بعثت ۳۳۸
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۰

فصل چهارم: اعلان دعوت عمومی

مرحله دعوت عمومی آشکار ۳۵۵
خطبه‌های نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله برای دعوت علنی ۳۶۷
مقتسمین چه کسانی هستند؟ ۳۷۰
آنچه از قرآن که قبل از آیه «فاصدع» نازل شده است ۳۷۲
سومین سوره: المزّمّل ۳۷۵
چهارمین سوره: المدّثّر ۳۷۵
سوره پنجم: الفاتحة ۳۷۷
سوره ششم: المسد ۳۷۷
سوره هشتم: أعلی ۳۷۹
سوره دهم: الضحی ۳۸۰

pdftarikhema.com
mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

سوره دوازدهم: الشرح ۳۸۴
سوره سیزدهم: العصر ۳۸۵
سوره چهاردهم: العادیات ۳۸۵
سوره پانزدهم: الکوثر ۳۸۶
سوره شانزدهم: التکاثر ۳۸۹
سوره هفدهم: الماعون ۳۸۹
سوره هیجدهم: الکافرون ۳۹۰
سوره‌های بیستم و بیست و یکم: معوذتان ۳۹۲
سوره بیست و دوم: توحید ۳۹۵
سوره بیست و سوم: النجم و معراج رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ۳۹۷
اسلام آوردن حمزه عموی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ۴۰۲
وجوب نمازها ۴۰۷
سوره بیست و چهارم: عبس ۴۱۱
سوره بیست و پنجم: قدر ۴۱۳
سوره بیست و نهم: قریش ۴۱۳
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۱
سوره سی و دوم: الهمزه ۴۱۴
سوره سی و سوم: المرسلات ۴۱۴
سوره سی و چهارم: ق ۴۱۴
سوره سی و پنجم: البلد ۴۱۵
سوره سی و هفتم: القمر ۴۱۶
سوره سی و هشتم: «ص» ۴۱۷
ملاقات مشرکین با ابو طالب ۴۱۸
سوره سی و نهم: أعراف ۴۲۰
سوره چهل و یکم: یس ۴۲۳
سوره چهل و دوم: فرقان ۴۲۴
سوره چهل و چهارم: مریم ۴۲۸
سوره چهل و ششم: واقعه ۴۲۹
سوره چهل و هفتم: شعراء ۴۲۹
سوره چهل و نهم: قصص ۴۲۹
ایمان ابو طالب ۴۳۱
سوره پنجاهم: إسراء ۴۳۶
سوره پنجاه و یکم: یونس ۴۴۳

pdftarikhema.com
mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

سوره پنجاه و دوم: هود ۴۴۴

سوره پنجاه و چهارم: حجر ۴۴۶

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۳

مقدمه ناشر

تاریخ، معلمی است که تجربه‌های نسلها و امتهای پیشین را بازگو می‌کند تا آیندگان عبرت گرفته و در مسیر زندگی و صراط مستقیم را در پیش گیرند.

بی‌شک تاریخ اسلام به اعتراف صاحبان فن، یکی از بی‌نظیرترین گنجینه‌های موجود تاریخی جهان است و با وجود عیب‌ها و نقص‌هایی که بر آن وارد است، یکی از نعمتها و منتهایی است که خداوند به امّت اسلامی عنایت کرده است و ادیان و امتهای دیگر از داشتن چنین نعمت بزرگی محروم هستند.

در طول تاریخ اسلام، مورخان و سیره‌نویسان کوشش کرده‌اند که این گنجینه ارزشمند را به نسلهای بعد منتقل نمایند و از این رو، هزاران عنوان کتاب در زمینه تاریخ و سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله که «اسوه حسنه» است، تألیف کرده‌اند.

در این میان، استاد فاضل و ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای محمد هادی یوسفی غروی که از مورخان و کتاب‌شناسان صاحب نام حوزه علمیه قم و نجف می‌باشند، پس از بیست سال و اندی تحقیق و تدقیق، کتاب ارزشمند «موسوعهٔ التاریخ الاسلامی» را به جامعه علم و ادب تقدیم داشته‌اند. کتاب مذکور در سه مجلد به وسیله مجمع الفکر الاسلامی منتشر شده است.

ویژگیهای منحصر به فرد این کتاب سبب شد که از همان آغاز انتشار جلدهای اول و دوم، مورد عنایت ویژه استادان فن و صاحب نظران قرار گیرد. مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه اللّه نیز که در راستای ترویج فرهنگ اسلامی فعالیت می‌نماید، در صدد بر آمد تا در این میان وظیفه خود را ادا کند. بر این اساس این اثر گرانبها را به فارسی بر گردان نمود تا مورد استفاده تعداد بیشتری از علاقه‌مندان به تاریخ اسلام و سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله قرار گیرد.

این کتاب در چهار مجلد با عنوان «تاریخ تحقیقی اسلام»، با توجه به شأن نزول آیات و روایات اهل بیت علیهم السّلام به فارسی برگردان شده است و دارای ویژگی‌های زیر می‌باشد:

۱. از آنجا که کتابهای تاریخی تحت تأثیر سیاست‌های حکومت‌های وقت به نگارش در آمده است، متأسفانه دارای معایب و تحریفات فراوانی می‌باشد، از این رو در تألیف این

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۴

مجموعه، از قرآن به عنوان یک منبع متقن و مستدل و غیر قابل تحریف برای بررسی و تحلیل حوادث زمان پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله استفاده شده و شأن نزول آیاتی که درباره حوادث مختلف نازل شده، بیان گردیده است.

۲. مؤلف در بررسی و تحقیق بیست ساله خود از روش علمی مخصوصی در علم تاریخ استفاده کرده و کوشش کرده است که علّت تناقض نصوص یا تحریف‌های انجام شده را ریشه‌یابی و تحلیل کند.

۳. با عنایت به اینکه «اهل البیت أدری بما فی البیت» هستند، مؤلف محترم کوشیده است تا روایات ائمه اطهار علیهم السّلام پس از بررسی سند و دلالت در تبیین و تحلیل حوادث صدر اسلام استفاده کند. ایشان با استدلال و منطق و روش علمی تحقیق در علم تاریخ، بسیاری از فضائل جعل شده برای صحابیها را به چالش می‌کشد.

۴. مؤلف تلاش کرده است که از منابع دست اول استفاده کند و در این میان عنایت ویژه‌ای به منابع شیعی، داشته است.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

۵. مؤلف در آغاز کتاب، ضمن مقدمه‌ای طولانی، روش استفاده از متون تاریخی را ارائه کرده که این مقدمه برای دانشجویان رشته تاریخ بسیار مفید و سودمند است.

۶. در طول تاریخ، شبهات بسیاری درباره اسلام و قرآن و به ویژه درباره شخصیت والای پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ایجاد شده است که مؤلف در جای مناسب با استدلال و برهان و به خصوص با استفاده از قرآن، به این شبهات پاسخ داده است.

۷. این کتاب، بر خلاف مرسوم، تنها جمع‌آوری و تبویب گزارش‌های تاریخی از کتاب‌های مختلف نمی‌باشد، بلکه مؤلف کوشیده است هرگونه حادثه‌ای را تبیین نموده تا چراغی برای راه آیندگان باشد.

در همین جا لازم است از جناب استاد یوسفی غروی و همچنین از جناب حجة الاسلام آقای حسین علی عربی که قبول زحمت نموده و با نظارت استاد یوسفی غروی، این مجموعه را به فارسی برگردان کرده‌اند سپاسگزاری نماییم. امیدواریم که این اثر، گامی در راه خدمت به فرهنگ اسلام و قرآن باشد و مورد قبول صاحب نظران قرار گیرد.

مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه اللّه

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۵

پیش گفتار

گذشته، چراغ راه آینده است و تاریخ، حکیم جهان دیده‌ای است که حوادث گذشته را بازخوانی می‌کند تا راهی برای پیمودن آینده مبهم پیش روی ما بنهد.

مطالعه فعال و تحلیل هوشمندانه حوادث تاریخی که به قصد حقیقت یابی و عبرت‌آموزی انجام گیرد، تأثیری شگرف بر حیات فکری و اجتماعی جوامع می‌گذارد و راه را برای اصلاح و تفاهم بیشتر هموار می‌کند.

با توجه به اهمیت ویژه تاریخ که شناسنامه یک ملت یا امت محسوب می‌شود، نخبگان هر جامعه‌ای، پیوسته در صدد بوده‌اند که آثاری را در شرح وقایع و حوادث مربوط به جامعه خویش ارائه دهند.

ظهور اسلام در چهارده قرن پیش، نقطه عطفی در تاریخ جهان بود که، تمام جوانب فکری و عقیدتی و اخلاقی و مناسبات سیاسی و اقتصادی جهان را از آن زمان تا به امروز مورد تأثیر خویش قرار داده است.

شایسته آن بود که، چنین پدیده مهمی و به خصوص زندگانی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله گاه شماری می‌شد و تمام زوایای آن به ثبت می‌رسید، اما جهل و تعصب و اغراض سیاسی حاکمان، باعث شد که بسیاری از حوادث مهم تاریخی در پشت پرده ابهام باقی بماند و تا حدود صد سال پس از رحلت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله اثری تألیف نشود، ولی با این وجود عده‌ای از اهل قلم و دانشمندان، دامن همت به کمر بستند و به جمع‌آوری و تدوین تاریخ صدر اسلام پرداختند و مطمئنا غنی‌ترین و دقیق‌ترین تاریخ موجود در جهان را پدید آوردند که بسیاری از نکات جزئی مربوط به هزار و چهارصد سال قبل را ثبت کرده است.

در طول چهارده قرن گذشته، مورخان بزرگی در عرصه تاریخ اسلام ظهور کرده و آثار گرانبهایی به یادگار گذاشتند. تا اینکه در عصر حاضر- که عصر انفجار اطلاعات است- نیاز روزافزونی به منابع تاریخی مدوّن و منقح احساس شد و مورخانی آثار گرانبها و با ارزشی را پدید آوردند. در این میان استاد فاضل و ارجمند آقای محمد هادی یوسفی غروی دست به کار شده و پس از حدود بیست سال مطالعه و بررسی آثار و منابع تاریخی، کتاب ارزشمند و

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۶

ماندگار موسوعة التاریخ الاسلامی را به جامعه علمی اسلام و به خصوص جامعه تشیع تقدیم کرده است.

استاد در سال ۱۳۲۷ هجری شمسی در نجف اشرف و در کانون علم و تقوی دیده به جهان گشود و از همان کودکی به تحصیل

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

درس‌های حوزوی همت گماشت.

هوش سرشار و قدرت حافظه عجیب و تاریخی وی باعث شد که در کنار درس‌های حوزوی به مطالعه تاریخ علاقه‌مند شود و از همان اوایل منابع تاریخی را مورد مطالعه و پژوهش قرار دهد. ایشان در سال ۱۳۵۱ شمسی به جرم ایرانی بودن، توسط رژیم بعث از نجف اشرف اخراج گردید. پس از آن در قم رحل اقامت افکند تا تلاش‌های علمی خود را استمرار بخشد. وی در طول سال‌های متمادی در کنار تدریس و تحصیل، کتاب‌های زیادی را در موضوعات فقهی، اصولی و عقیدتی ترجمه و یا تألیف نموده است که کتاب‌های: وقعة الطف و موسوعة التاریخ الاسلامی مربوط به رشته تاریخ می‌باشد:

«وقعة الطف لأبی مخنف»، اولین گزارش مستند از وقایع عاشورا است که در برخی موارد تنها یک واسطه در نقل اخبار آن وجود دارد و استاد تمامی اسناد این کتاب مهم را جمع‌آوری و تحقیق نموده و انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آن را به چاپ رسانده است.

این کتاب یک بار با عنوان: اولین تاریخ کربلا توسط آقای علی کرمی و بار دیگر با عنوان:

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا، توسط آقای جواد سلیمانی به فارسی ترجمه شده است.

و امّا «موسوعة التاریخ الاسلامی»، مهم‌ترین اثر تاریخی استاد می‌باشد که تاکنون سه جلد از آن به وسیله انتشارات مجمع الفکر الاسلامی به چاپ رسیده است.

این کتاب، حاصل مطالعه و پژوهش بیست ساله‌ای است که ویژگی‌های ذیل را دارا می‌باشد:

۱. دارای مقدمه‌ای عالمانه در مورد شیوه استفاده از متون تاریخی می‌باشد که مطالعه آن برای پژوهش‌گر تاریخ ضروری است.

۲. با استفاده از منابع دست اول به نگارش در آمده و در این راه تا حد امکان به منابع شیعی استناد شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۷

۳. از آنجا که زندگی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله با قرآن ارتباط تنگاتنگی داشته است، از آیات قرآن که به مناسبت حوادث مختلف نازل شده، استفاده گردیده و با استناد به روایات و تفاسیر، تحلیل‌های بسیار دقیق و عالمانه‌ای ارائه شده است.

۴. با روش تحقیق علمی تاریخ، به بسیاری از شبهات در مورد تاریخ اسلام و شخصیت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و عقاید حقه شیعه، پاسخ‌های متقن و مستدل داده شده است و با تحلیل‌های دقیق و موشکافانه و بررسی کارنامه رجال سیاسی- دینی صدر اسلام، مقاصد شوم بسیاری از آنها بر ملا شده است.

با توجه به اهمیت و ویژگی‌های منحصر به فرد کتاب، معاونت پژوهش مؤسسه آموزشی، پژوهشی امام خمینی رحمه اللّه، پس از مشاوره با مورخان و صاحب نظران تصمیم به ترجمه این کتاب گرفته و انجام آن را بر عهده این جانب گذاشت.

بنده با وجود مشغله‌های گوناگون و مشکلات متعدد، با توکل بر خدا ترجمه کتاب را که در سه جلد و بیش از دو هزار صفحه می‌شد، آغاز کردم و به یاری و لطف خدا موفق شدم که پس از دو سال ترجمه این سه جلد را که تا رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را شامل می‌شود، به پایان برسانم.

سعی بنده بر این بوده است که ترجمه‌ای سلیس و روان و در عین حال متعهد و مطابق با متن ارائه دهم؛ زیرا متون تاریخی و به خصوص تاریخ صدر اسلام که دربردارنده احکام و دستورات شرع مقدس می‌باشد، به گونه‌ای است که حذف و اضافه یا ترجمه آزاد را بر نمی‌تابد.

در خاتمه از معاونت پژوهش مؤسسه امام خمینی رحمه اللّه و همه کسانی که مرا در به ثمر رساندن این ترجمه یاری کرده‌اند و مخصوصا از استاد ارجمند جناب آقای یوسفی که با صبر و حوصله و بزرگواری مرا در ترجمه این اثر راهنمایی فرمودند، و هم چنین از مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه اللّه که زمینه نشر آن را فراهم آوردند کمال قدردانی و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

تشکر را دارم و در آستانه عید غدیر سال ۱۴۲۳ این اثر را به پیشگاه با عظمت مولی الموحدین و امیر المؤمنین حضرت علی بن أبی طالب علیه آلاف التحیهٔ و الثناء تقدیم می‌دارم.

قم المقدسه حسین علی عربی بهمن ماه ۱۳۸۱ مطابق با ذی الحجّه ۱۴۲۳

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۹

روش مطالعه و تحقیق تاریخ اسلام

اشاره

(۱)

تاریخ قبل از اسلام

عرب‌های پیش از اسلام چیزی به نام تاریخ نداشتند، مگر مطالبی را که سینه به سینه برای یکدیگر نقل می‌کردند. آنان درباره اخبار آباء و اجداد و انساب و اقوام و قبایل و پادشاهانشان صحبت می‌کردند و در قصه‌هایی، پهلوانی و کرم و وفای آنها را به تصویر می‌کشیدند. هم چنین در خصوص خاندانی که إمارت را یکی بعد از دیگری به دست گرفته و به تجهیز سپاه و برپایی جنگ‌ها و آبادانی شهرها و بنیان‌گذاری قصرها می‌پرداختند، حکایت‌ها بر جای گذاشته‌اند. در نقل این داستان‌ها حافظه به جای کتاب و زبان جانشین قلم بوده است و مردم آنها را جمع‌آوری و حفظ کرده و سپس آن را به همان صورت یا با حذف و اضافه‌هایی نقل کرده‌اند.

این شیوه نزد فارس‌ها و یهودیان و عرب‌های مشرک جاهلیّت رایج بود و عرب‌ها به خصوص اخبار جاهلیت و أنساب را نیز داشتند که در آن قصه‌های مربوط به خانه خدا و چاه زمزم و قبیله جرهم و مسائل مربوط به آنها وجود داشت و اخبار خاندان‌هایی که یکی پس از دیگری زعامت و ریاست قریش را به عهده گرفته و حوادثی که قبل از آن برای سدّ مأرب در یمن رخ داده بود برای همدیگر نقل می‌کردند.

(۲)

تاریخ بعد از اسلام

بعثت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله که بزرگ‌ترین حادثه برای جامعه بشریت به طور عام و برای جامعه عرب به طور خاص بود، رخ داد. هیچ جمعی نبود، مگر آن که در مورد این حادثه صحبت می‌کردند و سپاه و لشکری حرکت نمی‌کرد، مگر آن که به نفع یا علیه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بود تا این که تلاش‌های وی به نتیجه رسید و به فرموده خداوند تبارک و تعالی: «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْواجاً» پیروزی نصیب آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله شد و مردم با هدایت قرآن و اسلام از جاهلیت و ضلالت آشکار نجات یافتند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۰

بعد از ظهور پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و آشکار شدن دعوتش، صفحه جدیدی از تاریخ گشوده شد و نقل احادیث به وسیله صحابه و تابعین و اهل بیت گرامی‌اش علیهم السّلام در مورد تاریخ ولادت و زندگانی و جنگ‌هایش با مشرکان و دعوت به توحید و اثرات شمشیر و نیزه و زبان و بیان مورد اهتمام قرار گرفت. بیان این حوادث، به تدریج تاریخ اسلام را به صورت عام و سیره

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به صورت خاص تشکیل داد.

(۱)

تدوین سیره نبوی و تاریخ اسلام

در مورد تاریخ اسلام و سیره رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله تا پایان ایام خلافت خلفا چیزی نگاشته نشد. در این مدت چیزی به غیر از قرآن کریم و روش اعراب گذاری آن بر طبق مبادی علم نحو به دست ابو الاسود دئلی و به املای امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب، تدوین نشد و این بدان دلیل بود که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مسلمانان را به کتابت قرآن کریم تشویق می کرد اما اختلاط اعراب با اقوام دیگر و رواج لغت‌های غیر عربی در میان آنها باعث شد که ابو الاسود دئلی خدمت علی علیه السّلام برسد و به راهنمایی او برای حفظ زبان عرب، علم نحو را تدوین کند.

در نتیجه گسترش قلمرو اسلامی و اختلاط با اقوام دیگر داستان‌هایی از پادشاهان فارس و بنی اسرائیل رواج یافت، و آمده است که معاویه علاقه‌مند شد تا کتابی در تاریخ قدیم نگاشته شود برای همین عبید بن شریّه که پیرمردی صد و بیست‌ساله بود از صنعای یمن به خدمت او در آمد و کتابی در مورد اخبار گذشتگان و پادشاهان عرب و فارس و حبشه و غیره نوشت و این اولین متن مدوّن بعد از قرآن کریم می‌باشد. «۱»

با وجودی که مسلمانان بسیار علاقه‌مند بودند آثار مربوط به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را برای همیشه نگه دارند و این حکایت از تعلق خاطری می کرد که به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله داشتند؛ ولی با کمال تأسف خلفای سه گانه از تدوین سیره آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله و احادیث جلوگیری می کردند و علّت آن هم به گمان خودشان این بود که احادیث با قرآن کریم مخلوط می‌شود. در این میان تنها امیر المؤمنین علی علیه السّلام زیر بار این ممانعت نرفت و آن را تأیید ننمود؛ بلکه علم نحو را به کاتب خودش ابو الاسود دئلی املا کرد، و نیز کتاب‌هایی را در فقه و حدیث نوشت و به کاتب همیشگی خودش، عبید الله بن ابی رافع دستور داد که قضاوت مهمّ و احکام صادره از او را درباره وضو و نماز و سایر ابواب بنویسد. «۲»

---

(۱). نک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۰- ۶۲ و ۲۵۱.

(۲). نک: رجال نجاشی، ص ۴- ۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۱

با این اقدام درست امیر المؤمنین علیه السّلام و با اظهار علاقه مسلمانان به احادیث پیامبرشان، افرادی در میان مسلمانان ظاهر شدند که حامل احادیث بودند و از علما و فقها به شمار می‌رفتند اما از آنجا که ممنوعیت نوشتن احادیث به صورت رسمی از سوی خلفای بعد از حضرت علی و فرزندش امام حسن علیها السّلام تا زمان عمر بن عبد العزیز ادامه یافت در این مدت حاملان فقه فقط محدّث و بازگو کننده روایات بودند و چیزی را در فقه یا حدیث تدوین نکردند امّا به نوشتن نکاتی از سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اقدام نمودند.

ممنوعیت نقل و کتابت حدیث نزدیک به صد سال طول کشید و این یکی از بزرگترین خسارت‌ها برای تاریخ صدر اسلام است که هرگز جبران نخواهد شد.

(۱)

اصول سیره نبویّ و تکامل آن در قرنهای اول و دوم

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

شکی نیست که اقوال و اعمال پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله اهمیت بسیار زیادی در زمان حیات و به خصوص بعد از وفاتش داشته است و این اهمیّت باعث عنایت ویژه به تدوین سیره و احادیث وارد شده از سوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله گردیده است. در این زمینه عده‌ای تنها به تدوین سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله پرداختند و عده‌ای حوادث دیگر را هم نقل کردند که مورّخ به معنای عام هستند.

(۲)

اولین نویسندگان سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

در زمینه نوشتن سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌توان از افراد ذیل به عنوان اولین نویسندگان سیره آن حضرت نام برد:

۱. اولین کسی که مطالبی را در سیره تصنیف کرد، عروهٔ بن زبیر بن عوّام (متوفای ۹۲ ه.

ق) بود.

۲. ابن سعد در کتاب «الطبقات» مطلبی را ذکر کرده که از آن چنین به دست می‌آید که اولین کسی که در سیره متخصص شد، أبان بن عثمان بن عفّان (م ۱۰۵ ه ق) بوده و مطالبی از سیره را مغیرهٔ بن عبد الرحمن از او نقل کرده است.

۳. وهب بن منبّه یمنی (م ۱۱۰ ه) که به جمع‌آوری اخبار سیره و ایراد آنها پرداخته است.

۴. عاصم بن عمر بن قتاده (م ۱۲۰ ه) که ابن اسحاق قسمتی از اخبار سیره‌اش را از او نقل

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۲

کرده است، همانند خبر از دعای حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله برای طلب باران در مسیر جنگ تبوک و خبر از شیوع نفاق در زمان آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله.

۵. شرحبیل بن سعد شامی (م ۱۲۳ ه).

۶. عبد الله بن ابی بکر بن حزم قاضی (م ۱۳۵ ه) که عمر بن عبد العزیز از او درخواست کرد تا احادیثی را که می‌داند، بنویسد و آنها را بین مردم منتشر کند.

۷. موسی بن عقبه (م ۱۴۱ ه. ق).

۸. معمر بن راشد (م ۱۵۰ ه. ق).

۹. محمد بن اسحاق بن یسار مدنی، و بنا به قولی: بشّار بن خیار و معروف به ابن اسحاق که از اسیران جنگی در عین تمر عراق بوده است (م ۱۵۳ ه). وی در اصل ایرانی بوده و در زمان صادقین علیهم السّلام می‌زیسته است و از امام باقر علیه السّلام بدون واسطه روایت کرده است.

۱۰. زیاد بن عبد الملک بکّایی کوفی عامری (م ۱۸۳ ه).

۱۱. راویه ابن اسحاق به نام: محمد بن عمر بن واقد معروف به واقدی، صاحب کتاب مغازی (م ۲۰۷ ه).

– راویه ابن زیاد بکّایی از ابن اسحاق به نام «عبد الملک بن هشام حمیری یمنی بصری (م ۲۱۸ ه) که سیره ابن هشام منتسب به او است، زیرا او سیره ابن اسحاق را با رعایت امانت کم و زیاد کرده است، بدین صورت که خبرهای افزوده را جداگانه نوشته و با اصل کتاب مخلوط نکرده است.

اما با کمال تأسف باید گفت که از میان تمام آثار این مورخان جز سیره ابن اسحاق به روایت ابن هشام از بکایی و کتاب مغازی واقدی و کتاب طبقات ابن سعد که شاگرد واقدی بوده است و روایاتی پراکنده در کتاب‌های دیگر، چیزی برای ما نمانده است.

(۱)

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

مورخان صدر اسلام

علاوه بر سیره‌نویسان افرادی ظاهر شدند که به نقل سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله اکتفا نکردند؛ بلکه اخبار جاهلیت قبل از اسلام را هم جمع‌آوری نموده و سپس اخبار خلفای بعد از اسلام یا بعضی از خلفا یا تنها اخبار مربوط به ائمه اهل بیت را بدان افزودند و از جمله مورخان به معنای عام شدند که بعضی از آنها عبارتند از:

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۳

۱. محمد بن سائب کلبی کوفی، نسب‌شناس معروف (م ۱۴۶ ه. ق).

۲. ابو مخنف، لوط بن یحیای ازدی کوفی (م ۱۵۷ ه. ق) صاحب «وقعة الطف لأبی مخنف»

۳. هشام بن محمّد کلبی کوفی (م ۲۰۶ ه. ق).

۴. نصر بن مزاحم منقری کوفی (م ۲۱۲ ه. ق) صاحب کتاب «وقعة الصفین»

۵. عبد الله بن مسلم ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۴ ه. ق) صاحب کتاب‌های «الامامة و السیاسة» و «الأخبار الطول»

۶. احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (م ۲۷۹ ه. ق) صاحب کتاب «انساب الاشراف»

۷. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی اصفهانی (م ۲۸۳ ه. ق) صاحب کتاب «الغارات»

۸. ابو الفرج علی بن حسین اموی اصفهانی (م ۲۸۴ ه. ق) صاحب کتاب «مقاتل الطالبیین» که زیدی مذهب بوده است.

۹. احمد بن واضح بن یعقوب بغدادی (م ۲۹۲ ه. ق) صاحب کتاب «تاریخ یعقوبی»

۱۰. محمد بن جریر رستم طبری بغدادی (م ۳۱۰ ه. ق) صاحب «تاریخ الامم و الملوک» معروف به تاریخ طبری

۱۱. علی بن حسین مسعودی بغدادی (م ۳۴۶ ه. ق)

۱۲. محمد بن محمد بن نعمان التلعکبری المفید معروف به شیخ مفید (م ۴۱۳ ه. ق) صاحب کتاب «ارشاد»

(۱)

آثار باقی مانده درباره سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

گفته شد که نوشتن سیره رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در زمان تابعین و پیروان آنها اتفاق افتاده است، چنان که اسامی و تاریخ وفات آنها را دیدیم؛ لکن مقدار کتابت آنها زیاد نبوده و حتی نمی‌توانند کتاب‌هایی را تشکیل دهند که در آنها بعضی از اخبار مربوط به سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله جمع‌آوری شده باشد.

اما کتابی که تا حدی به موفقیت و پیروزی و شهرت و اعتماد و وثوق دست یافته، سیره محمد بن اسحاق می‌باشد که در اوایل حکومت عباسیان نگاشته شده است.

روایت می‌کنند که روزی محمد بن اسحاق بر خلیفه عباسی، منصور وارد شد، در حالی که فرزند منصور؛ مهدی در کنارش بود. منصور به او گفت: آیا این شخص را می‌شناسی؟ ابن

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۴

اسحاق گفت: آری، این فرزند امیر المؤمنین است. منصور گفت: برو و کتابی برای او تصنیف کن که شامل تمام وقایع از هنگامی که خدا آدم علیه السّلام را خلق کرد تا امروز باشد. پس از آن ابن اسحاق، کتاب را تصنیف و به خلیفه عباسی تقدیم کرد. منصور گفت: ای ابن اسحاق خیلی آن را طولانی کرده‌ای، برو و آن را مختصرتر کن. پس ابن اسحاق آن را مختصر کرد و کتاب بزرگ در خزانه خلیفه انداخته شد.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۱) در این مورد ابن عـدّی، رجالی معروف درباره ابن اسـحاق گفته است: «اگر ابن اسـحاق هیچ فضـیلتی نداشـته باشد مگر این که پادشاهـان را از اشـتغال به کتاب‌هـای بیهوده منصـرف کرد و آنهـا را به جنگ‌های رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله و مبعث و ابتـدای خلقت مشـغول کرد؛ همین فضـیلت برای او کـافی است و من تمـام احـادیث روایت شـده از وی را بررسـی کردم و چیزی نیافتم که سبب ایجاد یقین به ضـعف او باشـد. البته چه بسا که خطاهایی کرده و متّهم شـده باشد که دیگران هم خطا می‌کنند. و افراد موثق و بزرگـان اهـل تحقیق، از وی روایت نقـل کرده و از روایـات او اعراض نمی‌کننـد؛ برای مثـال مسـلم در کتاب «بیع» از او روایت نقل کرده اسـت و بخـاری در مواضـعی بـه سـخنان او استشـهاد کرده اسـت و ابـو داود و تزمـذی و نسـائی و ابن مـاجه هم از وی روایت کرده‌اند». «۱»

بنابراین ابن اسـحاق، در واقع یکی از مهم‌ترین مؤلفان سیره به شـمار می‌رفته و هیـچ کتاب سـیره‌ای نیست، مگر این که از او کمک گرفته و از او روایت نقل کرده است. مگر کتاب مغازی واقـدی و روایت‌های کاتبش، ابن سـعد و آنچه که از اهل بیت علیه السّـلام نقل شـده است. هم چنین کتاب ابن اسـحاق به یکی از مهمترین کتاب‌هایی تبدیل شده است که علاقه‌مندان به سـیره از زمان تألیف این کتاب تاکنون و به خصوص پس از آن که ابن هشام آن را تهـذیب کرد، به مطالعه آن می‌پردازند و هیچ کس به خواندن سـیره رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله اقدام نمی‌کند، مگر این که کتاب ابن اسحاق به عنوان اولین و مهم‌ترین منبع به شمار می‌رود. (۲)

اصطلاحات ابن هشام در سیره ابن اسحاق

تقریبا نیم قرن بعد از ابن اسحاق؛ عبد الملک بن هشام حمیری بصری (م ۲۱۸ ه) ظهور کرد.

او سیره ابن اسحاق را به روایت زیاد بن عبد الملک بکّایی عامری کوفی (م ۱۸۳ ه) نقل

---

(۱). الکامل فی الضعفاء، ج ۶، ص ۱۰۲- ۱۱۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۵

می‌کرد البته نه به همـان صورتی که بود؛ بلکه آن را در معرض حـذف و اضـافه و نقـادی و مقـایسه با روایات متعارض قرار می‌داد. خودش در ابتدای سیره‌اش چنین می‌نویسد:

«ما به خواست خدا این کتاب را با ذکر زندگانی اسـماعیل بن ابراهیم که جدّ رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله از طرف پدرانش بوده است، شـروع می‌کنیم و زنـدگی پـدران رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله را تـا حضـرت اسـماعیل با ذکر حوادث مربوط به هر کـدام توضـیح می‌دهیم و برای رعـایت اختصـار نـامی از دیگر فرزنـدان اسـماعیل را نیاورده‌ایم. و در این میان بعضـی از مطالبی را که ابن اسـحاق ذکر کرده است؛ ولی در آنهـا ذکری از رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله به میـان نیامـده و یا در قرآن اشاره‌ای بـدان نشـده است و یا ربطی به موضوع این کتاب ندارد، برای مختصـر کردن کتاب آنها را حذف می‌کنیم. هم چنین بعضـی از اشـعار را که وی نقل کرده و به وسـیله هیچ یک از اسـتادان شعر شناخته نشده و یا اخباری را ذکر نموده که سخن گفتن درباره آنها زشت است! و یا بعضـی از مردم آن را نمی‌پسـندند! و یا بکّایی به صـحّت آنها اقرار نکرده است را حذف می‌کنیم. و به خواست خدا مطالب دیگری که از وی نقل شده است را تا آنجا که برای ما روایت شده باشد و به آن علم یافته باشیم پی‌گیری و نقل خواهیم نمود.» «۱»

(۱) در این صورت ابن هشام مطالب زیر را از سیره ابن اسحاق حذف کرده است: تاریخ انبیاء از حضرت آدم تا ابراهیم و نیز تاریخ فرزندان اسماعیل که در سلسله نسب‌های شریف پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نبوده‌اند. هم چنین اخباری را که مورد پسند بعضی از مردم نبوده و اشعاری که در نظر وی ثابت نشده است.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

او روایت‌هایی را که برایش ثابت شده، به مطالب کتاب اضافه کرده و برای همین، این سیره به وی نسبت داده شده و به «سیره ابن هشام» معروف شده است؛ و تقریبا نام ابن اسحاق ذکر نمی‌گردد و از قدیم به خاطر روایت‌های جدید و تهذیب و اصطلاحات ابن هشام؛ سیره ابن اسحاق در میان علما به سیره ابن هشام معروف شده است.

ابن خلّکان در شرح حال ابن هشام می‌نویسد: «ابن هشام همان کسی است که سیره رسول الله را از مغازی واقدی و سیره ابن اسحاق جمع‌آوری نموده و آنها را تهذیب و تلخیص کرده است و این همان سیره‌ای است که در دسترس مردم قرار دارد و به سیره ابن هشام معروف است «۲»».

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴.

(۲). ابن خلکان، وفیات الاعیان، حرف عین.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۶

(۱) اقدام و عنایت به تألیف سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله تا امروز هم قطع نشده است؛ ولی باید توجه داشت که موضوع سیره امری تجربی یا نظری نیست که به وسیله برهانی اثبات یا نقض شود و در گذر زمان دچار تغییر و تحول گردد؛ بلکه سیره از علوم نقلی است که در ابتدا محدثان و ناقلان آن را روایت کرده‌اند و سپس دیگران به جمع‌آوری و تبویب و نقادی آن پرداخته‌اند. در هر حال هیچ تجدید نظر در اصل و جوهره آن ایجاد نشده است؛ مگر به مقدار بسیار کمی که بر حسب نقد دقیق حاصل شده باشد و تجدید نظر تنها در أشکال و صورت‌های آن از جهت اختصار و تفصیل صورت پذیرفته است و تنها اندکی از نقدها بوده‌اند که به خطاهای موجود در سیره‌ها اشاره کرده‌اند.

(۲) شاید کسانی که به تلخیص سیره‌ها پرداخته‌اند، به حذف بعضی از اخباری که صحّت آن را بعید می‌دانسته‌اند؛ پرداخته و از سنگینی کتاب کاسته‌اند و اخباری را که نزدیک به حق می‌دانسته‌اند، نقل کرده و آنچه را که با افکار و عقایدشان سازگاری نداشته کنار گذاشته‌اند و آن را مردود دانسته و تخطئه یا تکذیب کرده‌اند.

یکی از دلایل انتشار اخبار ابن اسحاق و معروف بودن کتاب سیره‌اش؛ این است که وی مسافرت‌های زیادی انجام داده است. به احتمال زیاد وی در سال ۸۵ ه. ق در مدینه متولّد شده است. رجالی‌ها و نسب‌شناسان شکی در این ندارند که او دوران جوانی‌اش را در مدینه گذرانده است و در آن زمان جوانی زیبا و فارسی سیما و خوش صورت بوده است. ابن ندیم در کتاب الفهرست می‌گوید: «او متهم شده بود که به بهانه نماز در آخر مسجد می‌نشست و به بعضی از زنان متلک می‌گفت. به همین جهت فرماندار مدینه او را احضار کرد و چند ضربه شلاق به او زد و دستور داد که دیگر در آخر مسجد ننشیند.» شاید همین باعث شده است که اهل مدینه به غیر از ابراهیم بن سعد از او روایت نکنند، و همین علّت مسافرت وی به اسکندریه مصر در سال ۱۱۵ ه. ق شده که در آن هنگام سی سال داشته است.

(۳) چنین به نظر می‌رسد که این اولین مسافرت وی بوده است و او تنها کسی است که احادیثی را از راویان اسکندریه نقل می‌کند. سپس به کوفه و حیره مسافرت کرده و شاید در آنجا بوده که با منصور دوانقی ملاقات کرده و کتاب سیره را برای پسرش مهدی عباسی تصنیف کرده است. و زیاد بن عبد الملک بکّایی عامری و دیگران اخبار این کتاب را از او نقل می‌کرده‌اند.

وی هم چنین به موصل و ری مسافرت کرد تا این که بغداد ساخته شد. آنگاه او در آنجا رحل اقامت افکند و تا پایان عمر در آنجا ماند و پس از مرگ در گورستان خیزران دفن شد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۷

(۱) ابن اسحاق از شاگردان عبد الملک بن شهاب زهری شمرده می‌شد و روایاتی هم از او نقل کرده است و اصحاب طبقات نقل

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

کرده‌انـد که: «اسـتادش او را متهم به چیزی نمی‌کرد؛ بلکه او را ثقه می‌دانست.». بزرگـان فقهـا از قبیـل سـفیان ثـوری و شـعبه نیز به تبعیت از ابن شـهاب او را توثیق می‌کردنـد. به علاـوه زیـاد بن عبـد الملک بکّایی از او روایت می‌کرد، اما هشام بن عروۀ بن زبیر از راویان سیره و مالک بن انس از بزرگان فقها او را تضـعیف می‌کردنـد و او را به کـذب و تدلیس و اعتقاد به قدر و نقل از افراد غیر ثقه و اشـتباهات در انسـاب متهم می‌کردنـد. شایـد این بـدان خـاطر بـوده است که ابن اسـحاق در مـورد نسب و علم مالـک خدشـه می‌کرده و می‌گفته است: «بعضـی از کتاب‌هایش را بیاورید تا عیب‌های آن را به شـما بنمایانم؛ زیرا من بیطار کتاب‌های وی هسـتم» «۱»! در این صورت حمله از هر دو طرف بوده است و تضعیف وی وجهی ندارد؛ زیرا به خاطر درگیریهای شخصی بوده است.

(۲)

مغازی واقدی

محمـد بن عمر بن واقد، از موالی بنی سـهم، به نقل شاگردش در «الطبقات الکبری» در سال ۱۳۰ ه در مـدینه متولد شده است؛ یعنی پانزده سال پس از آن که ابن اسـحاق از مدینه خارج شده بود. لذا چیزی از او روایت نکرده است، اگر چه وی از سایر روات اخبار، از طریق زهری روایت نقل کرده است، لکن به علّت تشابه زیاد کتاب سیره ابن اسـحاق و کتاب مغازی واقدی، بعضـی از مستشرقان از قبیل «فلهوزن» و «هورفتس» گمان کرده‌اند که واقدی مطالب خویش را از سـیره ابن اسحاق سرقت کرده؛ ولی به وی نسبت نداده است.

مستشـرق دیگری به نام «مارسـدن جونس» که به تحقیق در مورد کتاب مغازی واقدی پرداخته است؛ احتمال آنها را به شدّت مردود دانسته است «۲» و در مقدمه‌اش افزوده است:

«واقدی از نقل روایت از ابن اسحاق اعراض کرده است؛ چون ابن اسحاق مورد توثیق علمای مدینه نبوده است». «۳»

(۳) وی در ادامه گفته است: «برای حدیث‌شناسان روشن است که آنچه واقدی را در میان

---

(۱). الکامل فی الضعفاء، ج ۶، ص ۱۰۲- ۱۱۲ آمده است.

(۲). المغازی، ص ۲۹.

(۳). گفته شد که ابن اسـحاق در جوانی‌اش و قبیل از شـروع به تألیف سـیره‌اش از مدینه خارج شد و هیچ کس از اهل مدینه و حتی واقدی از او روایت نکرده‌اند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۸

صاحبان سیره متمایز می‌کند، این است که دارای روش تاریخ نگاری فنّی و علمی بوده است، برای همین می‌بینیم که واقدی بیش از مورخان متقـدم به مرتب کردن حوادث مختلف به روش منطقی و خدشه‌ناپذیر پرداخته است. برای مثال وی غزوه‌ها را با ذکر تعداد زیادی از راویان که اخبار آن را برای او نقل کرده‌اند؛ شروع می‌کند. پس از ذکر سلسله سند، هر یک از غزوه‌ها را به طور جداگانه و با تعیین تاریـخ دقیق آن و در اغلب موارد، موقعیت جغرافیایی غزوه را هم مشـخص می‌کنـد. آنگاه جنگ‌هایی را که پیامبر اسـلام در آن شـرکت کرده است بر می‌شـمارد و کسـانی را که پیـامبر آنها را در اثنای جنگ، جانشـین خویش در مـدینه قرار می‌داده، نام می‌برد و در پایان، شـعار مسـلمانان در میدان جنگ را ذکر می‌کند. علاوه بر این موارد، او تمام جنگ‌ها را با اسـلوب ثابتی توصیف می‌کند، یعنی در ابتدا نام جنگ و سپس تاریخ و فرمانده آن را اعلام می‌کند.

(۱) بسـیاری از اوقـات واقـدی، واقعه را بـا سـندهای جامع آن نقل می‌کنـد؛ یعنی تمام رجال و اسـناد را در متن واحـدی جمع‌آوری می‌کنـد و اگر در مورد جنگی آیه‌هایی نازل شده است، آنها را همراه با تفسـیرش در پایان اخبار مربوط به آن جنگ ذکر می‌کند و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

نام شهیدانی را که در غزوه‌های مهم به شهادت رسیده‌اند را نیز می‌آورد. شرح مفصل موقعیت‌های جغرافیایی نشان می‌دهد که وی تلاش فراوانی برای شناخت دقایق و نکات مهم اخباری که آنها را در طی مسافرت‌هایش به شرق و غرب عالم به دست آورده، مبذول داشته است.» «۱»

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و ابن سید الناس در عیون الاثر «۲» از قول واقدی نقل می‌کنند:

«به هیچ یک از فرزندان صحابه یا شهدا یا موالی آنها برخورد نکردم مگر این که از او در مورد محل و کیفیت شهادت شهیدشان سؤال کردم. اگر او اطلاعاتی به من می‌داد، به محل شهادت می‌رفتم و آن را مورد بررسی قرار می‌دادم. من از هیچ جنگی آگاهی نیافتم، مگر این که موقعیت آن را از نزدیک مورد بررسی قرار دادم و حتی به «مریسیع» رفتم تا آن را از نزدیک بررسی کنیم.

از هارون غروی روایت کرده‌اند که گفت: «واقدی را در مکّه دیدم در حالی که مشک آبی در دست داشت. به او گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: می‌خواهم به حنین بروم تا محل وقوع جنگ را از نزدیک ببینم.»

---

(۱). مقدمه محقق بر مغازی، ج ۱، ص ۳۱.

(۲). تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۶ و عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۹

(۱) برای اثبات مهارت و عظمت واقدی، «ابن سعد» شاگرد و راویه واقدی در طبقات می‌نویسد: «هنگامی که هارون الرشید و وزیرش یحیی بن خالد برمکی در سفر حج خویش به زیارت مدینه آمدند، به دنبال کسی بودند که مقابر شهدا و محل شهادت آنها را به ایشان معرفی کند. مردم، واقدی را به آنها معرفی کردند. او به همراهشان رفت و هیچ محل شهادت یا محل جنگ یا مقبره‌ای نبود، مگر این که واقدی آنها را به ایشان معرفی کرد و هارون در مقابل این کار ده هزار درهم به وی بخشید و واقدی آنها را صرف پرداخت بدهکاری‌ها و تزویج بعضی از فرزندانش کرده و وضع زندگی‌اش بسیار خوب شد.» «۱» ابن سعد در ادامه می‌گوید:

«بعد از آن دوباره به بدهکاری مبتلا شد و در سال ۱۸۰ ه به عراق رفت.» «۲»

خطیب بغدادی به تفصیل از قول واقدی می‌نویسد: «صد هزار درهم از پول مردم در دستم بود که آن را در خریدوفروش گندم به کار بردم که متأسفانه پول‌ها از دستم رفت. آنگاه به عراق نزد یحیی بن خالد برمکی رفتم.»

سپس ابن سعد از قول وی می‌نویسد: «روزگار بر ما سخت گرفت و در این حال ام عبد الله (همسرش) به من گفت: ای ابا عبد الله چرا نشسته‌ای و زانوی غم در بغل گرفته‌ای؟ در حالی که وزیر امیر المؤمنین تو را می‌شناسد و به تو گفته بود که در صورت نیاز به نزدش بروی. برای همین از مدینه خارج شدم».

(۲) هنگامی که وی به بغداد رسیده بود؛ خلیفه و کارگزارانش به رقه شام رفته بودند و او نیز به سوی شام حرکت کرد تا به آنها رسید. خودش در این باره می‌گفت: «از طرف خلیفه، ششصد هزار درهمی که بابت زکات بدهکار بودم؛ بخشیده شد». سپس همراه آنها به بغداد آمد و در آنجا ماند تا مأمون بر اوضاع مسلط شد و به بغداد آمد و او را به عنوان قاضی لشکر مهدی انتخاب کرد. این لشکر در جانب شرق بغداد مستقر بود و منزل واقدی در غرب بغداد واقع شده بود. هنگامی که می‌خواست بنا به دستور مأمون به محل استقرار لشکر منتقل شود؛ کتاب‌هایش را با صد و بیست شتر حمل می‌کردند. «۳» او در چهار سال از آخر عمرش تصدی قضاوت را به عهده داشت و وصیت‌هایی هم به مأمون کرد که مأمون آن‌ها را پذیرفت و برایش کفن فرستاد و بدهکاری‌هایش را پرداخت کرد.

---

pdftarikhema.com
mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۱). نک: الطبقات، ج ۵، ص ۳۱۵.

(۲). همان، ج ۷، ص ۷۷.

(۳). تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵ و عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۸ و الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۲۳۸ و سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۱۱۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۰

ابن سعد می‌نویسد: او در شب سه‌شنبه، یازدهم ذی الحجه سال ۲۰۷ ه. ق در ۷۸ سالگی وفات کرد و در روز سه‌شنبه در قبرستان خیزران به خاک سپرده شد. «۱»

(۱)

جایگاه علمی و روایی واقدی

جایگاه علمی و روایی واقدی از توصیف‌های شاگرد و کاتبش ابن سعد آشکار می‌شود. وی می گوید: «واقدی به غزوه‌ها و سیره و فتح‌ها و اختلافات مردم در احادیث و احکام و موارد اتفاق و اجماع آنها آگاه بود و به این نکته‌ها در کتاب‌هایی که تألیف کرده و حدیث‌هایی که روایت کرده؛ اشاره نموده است». «۲»

ابن ندیم در کتاب الفهرست درباره‌اش می گوید: «او دو غلام در اختیار داشت که شب و روز کتاب‌ها را برایش نسخه‌برداری می کردند و پس از وفاتش ششصد صندوق کتاب به یادگار گذاشت که هر کدام را می‌بایست دو مرد حمل می کردند». «۳»

(۲) خطیب بغدادی از علی بن مدینی نقل می کند: «آنچه را که واقدی جمع‌آوری کرده بود، به بیست هزار حدیث می‌رسید.» «۴»

و ابن سید الناس از یحیی بن معین نقل می کند: «واقدی با نقل بیست هزار حدیث در مورد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کار شگفتی انجام داد.» سپس ابن سید الناس گفته است: «ما آن قدر روایت از او در مورد جنگ‌ها و سؤالاتش از فرزندان شهدا و صحابه و موالی نقل کرده‌ایم که قابل شمارش نیست.» «۵»

(۳) ذهبی از ابراهیم حربی نقل کرده است که او می گفت: «واقدی آگاه‌ترین فرد نسبت به وقایع اسلام بود، اما در مورد جاهلیّت چیزی نمی‌دانست.» «۶» سپس می گوید: «می‌توان حدود سی کتاب او را در الطبقات الکبری که به وسیله شاگرد و کاتبش ابن سعد نوشته شده است؛ پیدا کرد. ابن سعد روایات بسیاری را از او در این کتاب نقل کرده است و شکّی نیست که این کتاب را مطابق کتاب استادش تألیف کرده است، اگر چه روایاتی را از دیگران هم بدان اضافه کرده است.

---

(۱). الطبقات، ج ۷، ص ۷۷.

(۲). همان، ج ۵، ص ۱۴۴.

(۳). الفهرست، ص ۱۴۴.

(۴). تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۳.

(۵). عیون الاثر، ج ۱، ص ۲۰.

(۶). سیر الاعلام، ج ۷، ص ۱۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۱

(۱) از جمله تألیفات واقدی، کتاب الرّدة است که در آن به ارتداد اعراب بعد از وفات پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و جنگ صحابه با طلحة بن خویلد اسدی و مسیلمه کذاب و سجاح در یمامه و أسود عنسی در یمن اشاره کرده است و شاگردش ابن سعد در الطبقات و طبری در کتاب تاریخش، اخبار و حوادثی را که پس از وفات پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله رخ داده است را از او

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

نقل کرده‌اند که همان محتوای کتاب الرّده می‌باشد.

ممکن است آنچه را که ابن سعد از واقدی و طبری از ابن سعد در مورد اخبار جاهلیت نقل کرده‌اند، مربوط به کتابی باشد به نام: کتاب تاریخ و مغازی و مبعث که در آن ابتدا غزوه‌ها و سپس قضیه مبعث ذکر شده است. برای همین آن را غیر از کتاب مغازی دانسته‌اند. طبری مغازی را مستقیما از واقدی نقل می‌کند، ولی هنگامی که به اخبار جاهلیت و قبل از اسلام می‌رسد آنها را از ابن سعد به نقل از واقدی نقل می‌کند گویا وی در مورد حوادث مربوط به غزوه‌ها به کتاب مغازی واقدی اعتماد می‌کرده است؛ اما اخبار جاهلیت را از کتاب دیگری نقل می‌کرده است که شاید کتاب تاریخ و مبعث بوده است.

(۲) از دیگر کتاب‌های واقدی فتوح الشام و فتوح العراق بوده است. بلاذری در کتاب فتوح البلدان، روایات زیادی را از واقدی نقل می‌کند. او از شاگردان ابن سعد به شمار می‌رفته و ابن سعد کتاب استادش را برای وی نقل می‌کرده است. و به قول ابن کثیر در البدایهٔ و النهایهٔ، بلاذری بسیاری از حوادث سال ۶۴ هجری را نقل کرده است و طبری هم بسیاری از حوادث نیمه دوم قرن دوم را از واقدی نقل کرده است.

(۳)

سخنی در باب شیعه بودن واقدی و ابن اسحاق

«ابن ندیم» در کتاب فهرست خویش می‌نویسد: «واقدی شیعی بود، مذهبی نیکو داشت و تقیّه می‌کرد. او کسی است که روایت کرده: «علی علیه السّلام از معجزات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده است، همان طور که عصا، معجزه موسی و زنده کردن مردگان، معجزه عیسی بن مریم علیها السّلام بوده است.» و روایات دیگری را هم در این زمینه نقل کرده است. «۱»

«سید امین عاملی» صاحب «اعیان الشیعهٔ» این مطلب را از «ابن ندیم» نقل کرده و آنگاه

---

(۱). الفهرست، ص ۱۴۴. در حالی که ابن عربی رجالی از او در کتاب الکامل فی الضعفاء، ج ۶، ص ۲۴۲ به شماره ۱۷۱۹ با سندش از بشر بن سعید نقل می‌کند که گفت: از زید الجهمی سؤال کردم: آیا پیامبر نسبت به کسی وصیّت کرد؟ او گفت: نه!.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۲

زندگی نامه‌اش را آورده است. «۱» هم چنین «آقا بزرگ تهرانی» در کتاب «الذّریعهٔ الی تصانیف الشیعهٔ» «۲» به هنگام صحبت از تاریخ واقدی این مطلب را آورده است. و این در حالی است که شیخ طوسی در کتاب فهرست یا رجال خود، نامی از وی نبرده و هیچ کدام از کتاب‌هایش، حتی مقتل الحسین علیه السّلام را ذکر نکرده است.

(۱) و این در حالی است که ابن ابی الحدید مطلبی طولانی از قول واقدی نقل می‌کند سپس روایت دیگری را می‌آورد که با روایت نقل شده از واقدی تفاوت دارد و در ابتدایش می‌گوید: در «روایت شیعه» «۳» این چنین است. این سخن دالّ بر این است که او واقدی را شیعه یا متمایل به شیعیان نمی‌دانسته است.

جالب این است که ابن اسحاق هم به تشیع متهم می‌شده است. «۴» شاید این اتهام ناشی از عقیده شخصی این دو نبوده است؛ بلکه به خاطر روایاتی بوده که در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند. دلیل دیگر این است که مطالبی در مورد گروهی از صحابه، از جمله در مورد خلفا نقل کرده‌اند که بسیاری از مسلمانان نمی‌پسندیده‌اند. برای همین، بیشتر نقادانی که از محدثان اولیه به شمار می‌رفتند؛ واقدی را در نقل حدیث ضعیف می‌شمردند.

(۲) بخاری، رازی، نسایی و دارقطنی گفته‌اند: «احادیث واقدی باید کنار گذاشته شود». ولی همه آنها بر این مطلب اتفاق نظر نداشته‌اند و برای مثال الدر آوردی گفته است: «واقدی امیر المؤمنین در حدیث است. و «یزید بن هارون» و «مصعب زبیری» و

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

«مجاهد بن موسی» و «مسیّب» و «ابو عبید القاسم بن سلّام» و «ابو بکر الصغائی» وی را توثیق کرده‌اند. «۵» و ابراهیم حربی او امین‌ترین مردم بر اهل اسلام شمرده است. «۶» و ابن ندیم گفته است: او به جنگ‌ها و سیره‌ها و فتح‌ها و اختلافات مردم در فقه و حدیث و احکام و اخبار از آگاه‌ترین مردم بوده است. «۷»

اما خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و ابن سید الناس در عیون الاثر فصلی را به بحث در مورد ابن اسحاق اختصاص داده‌اند و تمام طعن‌هایی را که متوجه وی بوده است تکذیب کرده‌اند و

---

(۱). اعیان الشیعهٔ، ج ۴۶، ص ۱۷۱.

(۲). الذریعهٔ، ج ۳، ص ۲۹۳.

(۳). شرح نهج البلاغهٔ، ج ۳، ص ۳۳۹.

(۴). معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۷.

(۵). تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۶۴.

(۶). عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۸.

(۷). الفهرست، ص ۱۴۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۳

در مورد قدری و شیعه بودنش، مطالبی گفته‌اند که خلاصه‌اش چنین است:

«آنچه که در مورد تدلیس و قدری و شیعی بودنش گفته‌اند، باعث نمی‌شود که روایاتش مردود شمرده شود؛ زیرا تدلیس گاهی مضر و گاهی غیر مضرّ است و تدلیس به طور مطلق باعث سلب عدالت نمی‌شود. هم چنین قدری و شیعی بودن باعث نمی‌شود که وی را ردّ کنیم، مگر اینکه دلایلی دیگری داشته باشیم که در اینجا نداریم.

(۱) عجیب این است که هیچ کدام از این تشکیک‌ها در مورد عبد الملک بن هشام که سیره ابن اسحاق را تهذیب کرده است؛ دیده نمی‌شود و حال آنکه اگر این عیب در متن تهذیب‌شده سیره ابن اسحاق هم وجود داشت، تشکیک شامل ابن هشام هم می‌شد. بنابراین ما مطمئن می‌شویم که عیب و نقص مورد نظر، در سیره تهذیب شده وجود ندارد و ابن هشام هم گفته است: «من بعضی از مطالب ابن اسحاق را در این کتاب نیاوردم: مطالبی که صحبت درباره آنها ناروا است و بعضی از مردم از ذکر آنها ناراحت می‌شوند. همچنین بعضی از مطالبی را که بکّایی نسبت به صحت آنها اقرار نکرده است و غیر آن را آورده‌ام.»

به این ترتیب علّت متهم شدن وی به تشیع روشن می‌شود و در واقع اگر این دو متهم به تشیع را از تاریخ و سیره کنار بگذاریم در آن صورت چیزی از سیره و مغازی برای مسلمانان باقی نمی‌ماند. نکته دیگری که باید متذکر شویم این است که واقدی و ابن اسحاق که از دیگران در تدوین سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و مغازی بر دیگران سبقت گرفته‌اند، از شیعیان ائمه اطهار علیهم السّلام و یا از نزدیکان آنها بوده‌اند که متهم به پیروی آنان شده‌اند.

(۲)

نقد کتاب‌های سیره

شاید نگاهی همراه با تقدّس به آثار نسل‌های گذشته و به خصوص به سیره رسول اکرم باعث شده است که مؤلفان سیره به انتقاد موشکافانه و دقیق سیره نپردازند. ما ندیده‌ایم که یکی از سیره‌نویسان متعرّض اخبار ضعیف گردد و نقاط ضعف آنها را آشکار سازد. این چیزی است که علم سیره از زمان پیدایش تا سده‌های اخیر از آن محروم بوده است. در دوره‌های اخیر، پس از آن که

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

مستشرقان و کسانی که از آنها متأثر بوده‌اند؛ یک یا چند خبر از سیره را دستاویزی برای طعن به شخصیت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله قرار دادند، بعضی از مورخان دریافتند که در سیره اخباری وجود دارد که به هیچ وجه با واقعیت مطابقت ندارد، همانند قصه شکافته

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۴

شدن سینه پیامبر در کودکی و افسانه غرانیق و نگاه عاشقانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به همسر پسرخوانده‌اش و ... برای همین به تهذیب سیره اقدام کردند. «۱»

(۱) این اضافه کردن، یا به خاطر دوستی و حسن نیت و قصد خیر بوده و یا به خاطر کینه و حسادت و دشمنی صورت گرفته است؛ ولی با این حال سیره حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله این امتیاز را دارد که در بسیاری از موارد مطابق با وحی الهی است و قرآن کریم، صحّت و حفظ آن را تضمین کرده و بسیاری از روایات آن به وسیله محدثان مورد وثوق واقع شده است. بر همین اساس لازم است که سیره، مورد تحلیل علمی بی‌طرفانه‌ای قرار گیرد و موقعیت‌ها و شرایط محیطی و عقاید و نظم و عادت‌ها و سنت‌ها و تقلیدها مورد ملاحظه قرار گیرد. در این بررسی، سیره نباید بر پایه معجزات و کرامات و کارهای خارق العاده بنیان‌گذاری شود، مگر مواردی که با دلیل قطعی عقلی ثابت شده باشد. به طور کلی سیره باید بر اساس این سنّت الهی پایه‌گذاری شود که: «انّ اللّه أبی ان یجری الأشیاء إلّا بالأسباب «۲»؛ خداوند ابا دارد که کارها جز از طریق علل و اسباب واقعی جریان یابد».

(۲)

اختلاف در کتاب‌های سیره

کسی که به بررسی کتاب‌های سیره و تاریخ می‌پردازد، ملاحظه می‌کند که خبرهایی که در مورد خوارق عادات و معجزات و غیره نقل شده است، در ابتدا کم بوده و سپس زیاد شده است؛ یعنی کتاب‌های قدیمی‌تر دارای موارد کمتری از کارهای خارق العاده و کرامات و معجزات بوده‌اند و در عین حال این قضایا بیشتر با عقل جور در می‌آمده است، ولی کتاب‌های بعدی دارای خوارق و معجزات بیشتری گشته‌اند که کمتر با عقل جور در می‌آمده است.

برای مثال، «سیره ابن هشام» که قدیمی‌ترین سیره معروف است، بسیاری از مطالبی را که ابو الفداء در تاریخش یا قاضی عیاض در الشفاء ذکر کرده‌اند، ندارد. و تقریبا بسیاری از مطالب متأخرین را نیاورده است. بنابراین، محقق باید مقیاس و میزانی را در نظر بگیرد تا موارد اجماعی یا اختلافی را به آن عرضه کند. «۳» و بر اساس این مقیاس مطالب را قبول یا ردّ کند.

---

(۱). به خلاصه این قصه‌ها در صفحه‌های آینده نگاه کنید.

(۲). اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۳. از امام صادق علیه السّلام و این روایت صفّار قمی در بصائر الدرجات می‌باشد همان طور که در بحار الانوار، ج ۲، ص ۹ نقل گردیده است.

(۳). مثلا قصه غرانیق که می‌گوید: هنگامی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از هدایت بزرگان قریش ناامید شد، سوره نجم را بر

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۵

(۱) دلیل دیگر بر ضرورت تحلیل و تهذیب سیره این است که قدیمی‌ترین کتاب‌های سیره صد سال یا بیشتر از آن بعد از وفات آن حضرت نوشته شده است؛ یعنی در زمانی که انگیزه‌های سیاسی و غیر آن باعث جعل احادیث شده بود و حدیث به عنوان ابزاری برای غلبه بر مخالف به کار گرفته می‌شد. در این صورت، تکلیف کتاب‌هایی که در زمان‌های بعد نوشته شده‌اند چیست و چگونه باید با آنچه که در کتاب‌های متأخر وارد شده است؛ برخورد کرد؟

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

آیا می‌توان بدون دقّت علمی و تحلیل، حدیثی را قبول کرد؟ در حالی که نزاع‌ها و کشمکش‌های ایجاد شده در صدر اسلام، باعث جعل احادیث بسیاری شد و این در حالی است که تا اواخر عصر اموی‌ها، کتاب حدیثی تدوین نشد و این بدان خاطر بود که عمر چنین تصمیمی گرفته بود. او خودش اعلام کرد که می‌خواهم سنت‌ها را بنویسم؛ ولی از نوشتن آنها منصرف شد و گفت «به خدا قسم من کتاب خدا را هرگز با چیزی مخلوط نخواهم کرد». سپس نامه‌ای به مناطق مختلف به این مضمون نوشت: «هر کسی که نوشته‌ای غیر از قرآن نزد خود دارد، باید آن را محو و نابود کند». این وضعیت تا سال ۹۰ ه. ق ادامه داشت، مگر در زمان حکومت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فرزندش امام حسن علیه السّلام که بر خلاف این رویه عمل می‌شد تا این که عمر بن عبد العزیز دستور داد احادیث را جمع‌آوری و تدوین کنند. «۱»

(۲) اما این که چگونه شخصی مثل بخاری قصه غرانیق را ذکر کرده است؛ نووی در شرح

آنها خواند تا به این آیات الهی رسید: «أَ فَرَأَیْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّی وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْری» و بدان اضافه کرد که:

«تلک الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی». سپس سوره را تا آخر خواند و خودش به سجده رفت و مسلمانان و مشرکان هم به سجده رفتند.

ابن اسحاق این قضیه را ذکر کرده و گفته است: این قصه به وسیله زندیقان جعل شده است. و ابن کثیر در البدایة و النهایة این را ذکر کرده و گفته است: «قصه غرانیق را ذکر کرده‌اند و دوست داشتیم که آن را ذکر نکنیم، چون ممکن است کسی آن را بشنود که قضیه‌اش را به درستی نمی‌داند و باور کند. الّا این که اصل قصه در صحیح آمده است.

سپس حدیثی را در مورد قضیه ذکر کرده است و بدان اضافه کرده است که: «تنها بخاری این حدیث را نقل کرده و مسلم آن را نقل نکرده است».

اما کسی که عصمت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را در تبلیغ رسالت قبول داشته باشد، آن را معیاری برای رد یا قبول می‌داند، لذا در نفی قصه غرانیق هیچ تردیدی ندارد و با ابن اسحاق هم عقیده می‌شود که این قصه از جعلیات زندیقان است و برای ردّ این قصه همین کافی است که این قصه، عصمت رسول اکرم در تبلیغ رسالت الهی را نقض می‌کند و با قواعد نقد علمی هماهنگی ندارد؛ چنان که هیکل در کتابش، ص ۴۸ و ۱۴۷- ۱۶۱ بدان اشاره کرده است.

(۱). طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۰۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۶

صحیح مسلم چنین عذر می‌آورد: «گروهی بر بخاری و مسلم اشکال کرده‌اند که چرا طبق شروط خبر عمل نکرده‌اند، در حالی که این دو به مقیاس‌های سند و وثوق در روایت ملتزم بوده‌اند، و این دو را ملاک قبول یا ترک حدیث می‌دانسته‌اند»؛ ولی این به تنهایی کافی نیست؛ بلکه بهترین مقیاس برای سنجش حدیث، همان مقیاسی است که از سوی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله اعلام شده است که فرمود «به درستی که شما بعد از من اختلاف پیدا خواهید کرد، پس آنچه را که از من به شما رسید، بر کتاب خدا عرضه کنید. آنچه که موافق کتاب خدا بود، از من است و آنچه مخالف کتاب خدا بود از من نیست.» «۱»

(۱) این مقیاس صحیحی است که بسیار از ثقات بدان عمل کرده‌اند و با قواعد نقد علمی هم مطابقت دارد. ابن خلدون درباره این حدیث می‌گوید: «من به صحّت سند هیچ حدیث یا سخن یک صحابی عالم که با ظاهر قرآن مخالفت داشته باشد؛ اعتقاد ندارم، اگر چه رجال حدیث او را توثیق کرده باشند، زیرا ممکن است روایت کننده‌ای به خاطر ظاهر فریب‌دهنده‌اش مورد توثیق قرار گرفته باشد در حالی که باطن بدی دارد. اگر روایات از جهت محتوا مورد نقد قرار گیرند، بسیاری از آنها مورد نقض واقع می‌شود و گفته‌اند که علامت حدیث جعلی این است که با ظاهر قرآن یا با قواعد ثابت دین یا با برهان عقل یا با آنچه که محسوس و عیان

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

است و یا با سایر یقینیات، مخالف باشد».

حقیقت این است که اختلافات مسلمانان پس از رحلت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به حدی رسید که عاملان اختلاف، هزاران حدیث جعل کردند و هنگامی که عثمان به قتل رسید، جنگ‌های داخلی بین مسلمانان شروع شد و عده‌ای به دشمنی با امیر المؤمنین علیه السّلام و دسته‌ای به تأیید آن حضرت پرداختند. تا آن که حکومت بنی امیه مستقر شد آنها محدثانی را به استخدام خود در آورده و هر حدیثی را که از امیر المؤمنین علیه السّلام یا درباره فضائلش روایت شده بود تضعیف یا تحریف می‌کردند، همان طور که طرفداران عایشه آنچه را که ادعاهایش را تأیید می‌کرد، در همه جا منتشر می‌کردند.

(۲) جالب این است که ذهبی در شرح حال اسماعیل بن مثنی استرآبادی می‌نویسد: «او در دمشق مشغول موعظه مردم بود. در این حال مردی از او درباره این گفتار پیامبر سؤال کرد که

---

(۱). به روایتی با این الفاظ در جوامع حدیث بر خورد نکردیم؛ ولی مضمون آن در بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵ وارد شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۷

فرموده است: انا مدینه العلم و علی بابها. اسماعیل لحظه‌ای سکوت کرد و سپس گفت: «بله، کسی این حدیث را نمی‌داند مگر این که صدر اسلام را درک کرده باشد! به درستی که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: انا مدینه العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها!»؛ من شهر علم هستم و ابو بکر پایه‌های آن و عمر دیوارهای آن و عثمان سقف آن و علی درب آن است. حاضران در مجلس بسیار خوش‌حال شدند و از او خواستند که سند حدیث را هم ارائه دهد. او هم به آنها وعده داد که سند حدیث را بیاورد «۱».» ابن عساکر هم این قضیه را بازگو کرده و گفته است: «اسماعیل بن مثنی» به آنان وعده داد، اما سندی را ارائه نداد.» «۲»

در آن روزگار به خاطر اغراض سیاسی و هوا و هوس‌های زودگذر احادیثی جعل شد تا این که تعداد آنها زیاد گردید و در همه جا منتشر شد. علاوه بر این کسانی که متولّی تألیف کتاب‌های سیره می‌شدند، آن را برای خلفا تدوین می‌کردند. مثلا ابن اسحاق کتاب سیره‌اش را برای منصور عباسی و پسرش مهدی تألیف کرد و واقدی کتاب مغازی‌اش را برای هارون الرشید و وزیرش یحیی بن خالد برمکی تألیف کرد.

(۱) امّا هشام کلبی و مدائنی، کتاب‌های خویش را برای کسی ننوشتند ولی به خاطر ترس از خلیفه جرأت نداشتند که با نظریات آنان مخالفت کنند؛ برای همین نوشته‌هایشان با مقیاس‌های صحیح مطابقت ندارد.

در اینجا یک نمونه مشخص از اختلاف بیان می‌شود که مربوط به نقل معجزه‌ای است که در اثنای حرکت سپاه اسلام به سوی تبوک رخ داده است و به مرور زمان مطالبی بدان اضافه شده است:

ابن هشام آن را از ابن اسحاق چنین روایت می‌کند: «هنگامی که مسلمانان شب را به صبح کردند و آبی در اختیار نداشتند، نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شکوه کردند. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دعا کرد و خداوند ابری را بر آنها فرو فرستاد و از آن باران بارید تا مردم سیراب شدند و به مقدار احتیاج آب برای خود برداشتند» «۳»

(۲) اما صحیح مسلم، قصه تبوک را به صورت دیگری نقل می‌کند و تنها به همین معجزه اکتفا

---

(۱). لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۲۲.

(۲). تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۳۴ و نک به کتاب فتح الملک العلی بصحة حدیث مدینه العلم علی، به تحقیق دکتر شیخ محمد هادی امینی نجفی، ص ۱۵۶.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۳). سیره ابن هشام، ج ۳ و ۴، ص ۵۲۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۸

نمی‌کند، بلکه مطالب بسیاری به آن می‌افزاید که در سیره ابن اسحاق بدان‌ها اشاره نشده است.

مسلم در صحیح خود به نقل از معاذ بن جبل روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به کسانی که با وی همسفر بودند فرمود: شما به خواست خدا فردا بعد از ظهر به چشمه تبوک می‌رسید. هر کدام که به آن رسیدید به آب آن دست نزنید تا من بیایم. ما به این چشمه رسیدیم در حالی که دو نفر از سپاهیان قبلا به آن رسیده بودند. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از آن دو سؤال کرد که آیا به آب دست زده‌اید؟ گفتند: بله. پیامبر آن دو را نفرین کرد.

(۱) اصحاب با دست‌هایشان، آب چشمه را جمع‌آوری کردند تا مقداری آب جمع شد.

رسول اللّه دست و صورتش را در آن شست. آنگاه بقیه آب را به درون چشمه ریخت بلافاصله چشمه دارای آب فراوانی شد و مردم از آن سیراب شدند. آنگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: ای معاذ، به زودی اگر عمر تو اجازه دهد خواهی دید که این منطقه پر از باغ خواهد شد». «۱»

آیا مسلمانان در مسیر تبوک از آب چشمه پربار، بعد از نفرین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سیراب شدند یا به وسیله بارانی که به دعای پیامبر از آسمان باریده بود؟ آیا همان حکایت مختصری که ابن اسحاق نقل کرده بود، ما را از حکایت مفصّل دوّم بی‌نیاز نمی‌کرد؟!

(۲) علاوه بر این ابن اسحاق خبر دیگری را نقل می‌کند که خبر اوّل را تأیید می‌کند. او می‌گوید: «عاصم بن عمر بن قتاده برای من روایت کرده است که: به محمود بن لبید گفتم: آیا مردم منافقان زمان خود را می‌شناختند؟ گفت: بله به خدا قسم بسیاری از مردم، نفاق برادر و پدر و عمو و عشیره خویش را می‌دانستند؛ ولی آن را پنهان می‌کردند و یکی از نزدیکانم برایم حکایت کرد: هنگامی که در مسیر تبوک مسلمانان از جهت آب در مضیقه قرار گرفتند و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دعا کرد تا خداوند ابری را فرستاد که مردم از آن سیراب شدند. ما پیش به یکی از افرادی که نفاقش آشکار بود و در عین حال همیشه در کنار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حرکت می‌کرد، رفته و گفتیم: وای بر تو! آیا بعد از این معجزه، دلیل دیگری می‌خواهی؟ او گفت: این که ابری گذرا بود!» «۲»

باید توجه داشت که ذکر کلمه منافق در مورد بعضی از صحابه، از کلماتی است که ذکر آن ناروا است و بعضی از مردم را ناراحت می‌کند؛ ولی با این حال ابن هشام آن را حذف نکرده است، از این رو مسلم روایتی را بیان کرده است که از ذکر این کلمه خودداری کرده باشد!

---

(۱). صحیح مسلم؛ ج ۷، ص ۶۰.

(۲). ابن اسحاق، سیره، ج ۴، ص ۱۶۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۹

(۱)

شرایط تحقیق در تاریخ

شکی نیست که تحقیق در تاریخ کاری خطیر و بسیار سخت است. پژوهشگر تاریخ همانند غواصی است که می‌خواهد در دریای عمیق و مواجی فرو رود و آنگاه به دقت به جاهای عمیق نظر بیفکند تا بتواند درّ و مرواریدهای آن را استخراج کند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

اگر محقق تاریخ در نظر دارد که در طی بحث‌هایش حق را احقاق کند و باطل را نابود گرداند، باید این صفات را داشته باشد: اطلاعات وسیع، بلند نظر، دوستدار و تابع حق بودن، دوری از تعصبات مذهبی موجود، پرهیزگاری در صدور احکام، آگاهی به روش‌های استنباط، دانایی به آفت‌ها و بیمارهای تاریخ، دقت در موقعیت‌ها و مراحل تاریخی، در نظر گرفتن مصلحت اسلام و مسلمین، آزاداندیشی و تأثیرناپذیری از آنچه که از خانواده و قومش به ارث برده است.

ضرورت این شرایط از آن روست که تاریخ و به خصوص سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در امور مختلف زندگی از قبیل: عقاید دینی، احکام، معارف و علوم و ادب و اخلاق اسلامی اثرگذار است و بر اساس تاریخ است که همه نسل‌ها سخنانشان را بازگو می‌کنند و درباره هر چیزی حکم می‌نمایند.

(۲) تاریخ و سیره همانند بسیاری از امور مبتلا به دو نظریه افراطی و تفریطی شده است:

عده‌ای هر چه را که در سیره و تاریخ است از ضعیف و قوی أخذ می‌کنند و آن را از مسلم‌ترین مسلّمات می‌دانند، بدون آن که از دسیسه‌ها و خرافاتی که در تاریخ ایجاد شده و پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ما را از آنها آگاه کرده است، بر حذر باشند. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «حتما افترازنندگان بر من ظهور خواهند کرد.»، ولی با این حال عده‌ای آنچه را که زنادقه ملحد بدان اعتراف کرده‌اند و مورخان نیز متذکر شده‌اند که: «آنها هزاران حدیث را جعل کردند و به خدا و رسولش نسبت دادند و بسیاری از حلال‌ها را حرام و حرام‌ها را حلال کردند و حق را از جایگاهش ساقط کردند و بسیاری از احادیث صحیح را تغییر دادند و کرامات و مناقبی را به خاطر علاقه به مال و مقام برای خویش ساختند». نادیده گرفتند!

(۳) در مقابل عده‌ای راه تفریط را در پیش گرفتند. آنها بعضی از نواقص تاریخ را دستاویز قرار داده و آن را دلیلی برای اعراض از تاریخ و کنار گذاشتن آن قرار دادند!

این ظلم بزرگی است و باعث جدایی نسل‌ها از هم می‌گردد و آیندگان را از تجربیات و

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۰

عبرت‌های گذشتگان محروم می‌کند و ساختار دین را نابود کرده و باعث بی‌اثر کردن تعالیم انبیای الهی می‌شود که مردم را به بررسی احوال گذشتگان و عبرت‌آموزی از آنها تشویق می‌نماید و حق را آشکار و آن را از باطل جدا می‌کند.

البته در میان این دو گرایش افراطی و تفریطی، گرایش متوسطی وجود دارد که به اهتمام متفکران اسلامی و علمایی که به بررسی‌های تاریخی علاقه‌مندند، شکل گرفته است. آنها تمام تلاش خود را برای ابهام‌زدایی از جوانب تاریخ که به وسیله جاعلین و مغرضین، ایجاد شده است، مبذول می‌دارند و به دنبال رسیدن به واقع هستند. «۱»

(۱)

نابود کردن نشانه‌های حقیقت

گفتیم که روایات مربوط به سیره رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را بر قرآن عرضه می‌کنیم، زیرا اگر ما به اوصاف نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در قرآن کریم مراجعه کنیم، می‌بینیم که او را چنین توصیف کرده است:

«إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» «۲»، «خاتَمَ النَّبِیِّینَ» و «أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»* «۳» و مردم را از سبک شمردن مقام وی بر حذر می‌دارد: «لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً» «۴» و کسانی را که وی را اذیت می‌کنند، لعنت می‌کند: «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ» «۵».

(۲) اما اگر به بعضی از روایاتی که ادعا می‌شود، بیانگر سیره آن حضرت است؛ مراجعه کنیم، می‌بینیم که او را به صورت طفلی همانند سایر اطفال و مردی که همانند جاهلان صحبت می‌کند و بلکه کم‌عقل‌تر از دیگران است؛ معرفی می‌کند! او محتاج مراقبت

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

دائمی است و همیشه باید کسی او را اداره کند و مشکلاتش را بر طرف نماید و به وی اطمینان قلب بدهد و او را مورد تأیید قرار دهد و الّا خشمگین می‌شود و خشم او باعث عجز و اضطراب و نفرین می گردد و آنگاه با سبک عقلی راضی می‌شود و رضایتش او را از حق دور می گرداند!

او گمان می کرد که آیاتی نازل شده و از این رو نظرات مشرکان را تأیید می کرد و پس از آن زانوی غم در بغل می گرفت و می گریست؟! شیطان به صورت جبرئیل بر وی ظاهر می‌شد!

---

(۱). مقدمه دراسات فی التاریخ الاسلامی؛ ص ۸- ۹؛ شیخ محمد باقر ناصری (همراه با اندکی تصرف).

(۲). قلم (۶۸)، ۴.

(۳). احزاب (۳۳)، ۴۰.

(۴). نور (۲۴)، ۶۳.

(۵). احزاب (۳۳)، ۵۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۱

سپس خداوند او را در مقابله با شیطان یاری کرد تا شیطان او اسلام آورد! و به تأثیر از شیطان روزی از گذرگاهی می گذشت که در همان جا ایستاد و بول کرد! «۱» او شراب نوشید و همسر پسرخوانده‌اش، زید بن حارثه را در حالت شهوت‌انگیزی دید و عاشق او شد! او به عایشه عشق می‌ورزید و حتی یک روز او را بر شانه‌هایش نشانید تا رقص سیاه‌پوستان را در مسجد ببیند.

سپس صورتش را بر صورت او گذاشت و ...! او در یکی از جنگ‌ها از سپاهیانش کناره گرفت تا در صحرا با همسرش مسابقه بدهد و ...!

(۱) آنچه که ذکر کردیم گوشه‌ای از کلمات زشتی است که در جوامع حدیثی و کتاب‌های سیره در مورد رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله وجود دارد! و در مورد زندگی زناشویی وی، مطالبی نقل شده است که از بیان آنها شرم داریم، تا چه رسد به این که بخواهیم به آنها اقتدا کنیم. بدتر و تلخ‌تر از همه این است که این مطالب در کتاب‌هایی وجود دارد که نزد بسیاری از مسلمانان به صحیح‌ترین کتاب‌ها بعد از قرآن کریم توصیف می‌شوند و می‌خواهند که پیغمبر ما را که افضل انبیای الهی و اشرف رسولان آسمانی است؛ به ما معرفی کنند!

در پاسخ به این سؤال که چرا محدثان و مورخان سابق به نقد و بررسی این مطالب نمی‌پرداخته‌اند، محققان سیره ابن هشام در مقدمه کتاب نوشته‌اند: «شاید که نگاه همراه با تقدّس به آثار علمی گذشتگان و به خصوص آثار سیره‌نویسان باعث شده است که سیره‌نویسان بعدی، نگاه منتقدانه‌ای به محتوای کتاب‌ها نداشته باشند، از این رو ما هیچ‌گاه نمی‌بینیم که یکی از اینها محتوای کتاب‌ها را نقد کرده و غیر واقعی بودن و یا ضعف آنها را بشناساند.

تا کمی پیش از این، علم سیره از نقّادی محروم بوده است تا اینکه بعضی متأخرین، یک یا دو خبری را که دستاویزی برای طعن به پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله می‌شد انتخاب کرده و آن را از زوایدی که بعدا به آن اضافه شده بود، پاک می کردند و دلایل و برهان‌های آشکاری را به دور آن ایجاد می کردند تا جوابی در مقابل طعنه‌زنندگان به پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله باشد.

(۲) استاد شیخ محمد عبده یکی از افرادی بود که چنین کاری را در مورد ازدواج پیامبر

---

(۱). صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۳ و صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۷ و مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۴، ص ۲۳۴ و شرح کرمانی، ج ۱۱، ص ۴۰ و فتح الباری، ج ۱، ص ۲۶۱- ۲۶۳ و ابن شاذان (م ۲۶۰ ه) آن را در ایضاح، ص ۵۸ از حذیفه نقل کرده است. همین را ابن

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

اثیر در کتاب نهایه‌اش در مواد: سباطهٔ، فحج، أبض و مأبض نقل کرده است و ازرق در تسهیل المنافع، ص ۶۶ از ابو هریره و از امام شافعی این مطلب را نقل کرده و در مجله تراثنا ۳۲۴ و ۳۳، ص ۲۱۶ تحت عنوان «حدیث السباطهٔ سندا و دلالهٔ»، سید حسن شیرازی در این مورد بحث کرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۲

اکرم صلّی اللّه علیه و آله با زینب، دختر جحش که ابتدا او را به پسرخوانده‌اش زید بن حارثه تزویج کرده بود؛ انجام داد و بسیاری از آراء سخیف و طعنه‌هایی را که در مورد عشق پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله به زینب شایع شده بود مردود دانست.

در سال‌های اخیر استاد بزرگوار و فاضل جناب سید جعفر مرتضی کتاب الصحیح فی سیرهٔ النبی را تألیف کرده است. او سیره‌نویسی را همانند ابن اسحاق پی‌گیری کرده و با استدلال و برهان خبرهای باطل را حذف و حقایقی را اثبات کرده است. در واقع کتاب وی همان سیره ابن اسحاق است که با روش جدید و به دور از لغو و اشتباه و سخنان ناروا نگاشته شده است. «۱»

بله، اگر مراجعه کننده به این منابع از همان ابتدا پر از احساس تقدّس کورکورانه و ساده‌لوحانه نسبت به مطالب آنها باشد، در این صورت نباید و نمی‌تواند به ارزیابی سالم و معتبر از نصوص بپردازد. و البته هیچ توجیهی برای تقدس‌مآبی وجود ندارد. «۲»

(۱)

مظلومیت حق!

سؤال این است که چگونه این همه حدیث جعلی برای جسارت بر کرامت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ایجاد شد؟ با کمی دقت می‌بینیم که این کار با سیاست‌های بنی امیه و بنی مروان برای تخریب شخصیت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله صورت گرفته است. آنها برای اجرای این سیاست خویش از سیاست منع نقل حدیث از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و بلکه سوزاندن آنچه که صحابه بزرگ از آن حضرت نقل کرده بودند؛ استقبال کردند. همان سیاستی که از زمان خلیفه اول شروع شد و به دستور او پانصد حدیثی که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل شده بود را سوزاندند «۳». این سیاست در زمان خلیفه دوم به صورت شدیدتری دنبال شد. او تمام آنچه را که صحابه از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده بودند، جمع‌آوری کرد و به آتش زد و شاید این اقدام وی پس از آن بود که کعب الاحبار، آن یهودی تازه مسلمان با وی رابطه برقرار کرد.

(۲) یهودیان دو فرقه بودند: فرقه‌ای که اعتقاد به نوشتن و تدوین احادیث و سخنان موسی علیه السّلام

---

(۱). مقدمه سیره ابن هشام، ج ۱.

(۲). نک: مقدمه الصحیح فی سیرهٔ النبی، ج ۱، ص ۱۶، ۱۷.

(۳). به منابع این قول در کتاب النص و الاجتهاد، ص ۱۵۱ مراجعه کنید.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۳

داشتند و فریسیّون نامیده می‌شدند و فرقه دیگری که معتقد به وجوب حفظ تورات بودند و نوشتن حدیث را جایز نمی‌شمرند و قرّاء نامیده می‌شدند. با گذشت زمان فریسیّان ضعیف شده و قرّاء در اکثریت قرار گرفتند و ظاهرا کعب الاحبار از فرقه قرّاء بوده است، چنان که از پاسخ شاعرانه وی به یکی از سؤالات عمر این امر ظاهر است. او در جواب عمر گفت: «قومی از فرزندان اسماعیل انجیل‌هایشان در قلب‌هایشان است؛ (یعنی آن را در قلب‌هایشان حفظ می‌کنند) و حکیمانه سخن می‌گویند».

(۱) کعب مورد حسن ظنّ خلیفه و مقرب درگاه او بود و همین باعث شد که عمر نظریه قرّاء را از او قبول کرد. شاهد این مدعا آن است که ابن سعد در طبقات و خطیب بغدادی در تقیید العلم و ابو ریّه در اضواء علی السنّهٔ المحمدیهٔ گفته‌اند: «احادیث در زمان

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

عمر زیاد شده بود؛ بنابراین او از مردم خواست که آنها را نزد وی بیاورند و پس از آن که آنها را جمع‌آوری کرد، همه را سوزانید و گفت: «مشناة کمشناة اهل الکتاب، «۱» به یاد آوردم قومی را که قبل از شما بودند و کتاب‌هایی را نوشتند و به همان کتاب‌ها سرگرم گشته و از کتاب خدا غافل ماندند و به خدا قسم که من کتاب خدا را هرگز با چیزی مخلوط نمی‌کنم»!

او نقل حدیث از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را ممنوع کرد مگر این که ناقل شاهدی همراه خود بیاورد و از خارج شدن صحابه از مدینه جلوگیری کرد به این بهانه که مشغول نشر احادیث پیامبر می‌شوند و افراد کم سابقه و جوان و بی‌اطلاع از دین و احکام الهی را برای إمارت بلاد به کار گرفت. «۲»

(۲) ابن سعد در طبقات و خطیب بغدادی در جامع بیان العلم و فضله، و ابو ریّه در کتاب اضواء علی السنّة المحمدیه روایت کرده‌اند: «کسانی که بعد از عمر بر سر کار آمدند همان روش وی را در جلوگیری از نوشتن حدیث در پیش گرفتند، مگر احادیثی که در زمان عمر وجود داشت». «۳»

در نتیجه اجرای سیاست منع از نقل حدیث و نوشتن آن، مردم سنت‌های پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را فراموش کردند و حتی بعضی از احکام و آداب نماز را به فراموشی سپردند و گاهی حدود

---

(۱). تقیید العلم، ص ۵۲؛ طبقات، ج ۵، ص ۱۴۰؛ الاضواء، ص ۴۷. اصل آن المثناة، ولی صحیح آن المشفاة می‌باشد که به معنای روایت‌های شفای می‌باشد.

(۲). مثل ابو موسی اشعری که وقتی در سال ۱۸ هجری والی بصره شد، هیجده‌ساله بود؛ چون در سال اول هجرت متولد شده بود.

(۳). طبقات، ج ۳، ص ۲۰۶؛ جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۶۴ و الاضواء، ص ۴۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۴

آن را به طور دقیق نمی‌دانستند. و جالب این است که بعضی از نزدیک‌ترین افراد به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و قرآن که ضرورتا می‌بایست آگاه‌ترین افراد به احکام اسلام و شرایع دین باشند؛ بعضی از سنن و احکام را نمی‌دانستند، تا چه رسد به بقیه مردم؟! و چگونه می‌توانستند به دین و شریعت خود آگاهی کامل داشته باشند در حالی که چنان سیاست‌هایی را اجرا کرده بودند؟! به خصوص مردمانی که از مرکز اسلام دور بودند و مخصوصا در مسائلی که ابتلای به آن‌ها بسیار نادر بود.

(۱) بلاذری در أنساب الاشراف و بیهقی در سنن و متقی هندی در کنز العمال از عبد الرزاق و ابن ابی شبیه روایت کرده‌اند: «عمران بن حصین پشت سر علی علیه السّلام نماز خواند. سپس دست مطرّف بن عبد الله را گرفت و گفت: به راستی که همانند محمد صلّی اللّه علیه و آله نماز می‌خواند و مرا به یاد نماز محمد صلّی اللّه علیه و آله انداخت.» «۱»

(۲) بی‌تردید از سنت‌های رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله این بوده است که بسم الله را با جهر می‌خوانده است و علی علیه السّلام نیز آن را با جهر قرائت می‌کرده است و بنی امیه به خاطر از بین بردن آثار علی علیه السّلام از جهر به بسم الله به شدّت جلوگیری می‌کردند «۲». حتی نسایی و بیهقی در سنن‌های خود از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: «خدایا بنی امیه را لعنت کن که به خاطر بغض به علی سنت‌های پیامبر را کنار گذاشتند». «۳» وضعیّت مردم در زمان علی بن حسین علیه السّلام به گونه‌ای شد که نمی‌دانستند چگونه حج را به جای آورند و چگونه نماز بخوانند «۴»؛ برای همین عبد الله بن زبیر توانست که نماز جمعه را بر خطبه مقدم بدارد! شافعی این مطلب را در کتاب الأمّ از وهب بن کیسان نقل نموده و اضافه کرده است: «تمام سنت‌های رسول خدا و حتی نماز تغییر داده شد». «۵»

برای همین است که امام سجّاد علیه السّلام در دعای روز جمعه و عید قربان می‌فرماید: «خدایا این مقام، شایسته جانشینان و برگزیدگان و جایگاه امنای تو است که در درجه رفیعی قرار دارند که

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۱). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸ و سنن بیهقی، ج ۲، ص ۶۸ و کنز العمال، ج ۸، ص ۱۴۳.

(۲). تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۷۹.

(۳). تعلیقه سندی در حاشیه سنن نسایی، ج ۵، ص ۲۵۳.

(۴). کشف القناع عن حجیهٔ الاجماع، ص ۶۷.

(۵). شافعی، الام، ج ۱، ص ۲۳۵. او این مطلب را در بحث نماز عید فطر و قربان نقل کرده است! و لکن این با کلام وهب متناسب نیست و نسایی در سنن؛ ج ۳، ۱۹۴ و طوسی در خلاف، ج ۱، ص ۶۷۴ خبر وهب را به طور دیگری نقل کرده‌اند ...

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۵

به آنها اختصاص داده‌ای؛ ولی عده‌ای با فریب و نیرنگ آن را تصاحب کرده‌اند. به طوری که جانشینان و برگزیدگان تو مغلوب و مقهور و کنار زده شده‌اند. آنها می‌بینند که حکم تو را تغییر می‌دهند و کتاب تو را کنار می‌گذارند و فرائض تو را تحریف می‌کنند و سنت‌های پیامبر تو را ترک می‌کنند». «۱»

(۱) ابن سعد در طبقات از قول زهریّ می‌گوید: «در دمشق بر انس بن مالك وارد شدم و او را در تنهایی دیدم که گریه می‌کند. به او گفتم: چه چیزی باعث گریه تو شده است؟ گفت: به جز نماز چیزی از سنت‌های رسول خدا را نمی‌بینیم که باقی مانده باشد و آن را هم تباه کرده‌اند.» «۲»

(۲) امام مالك بن انس در کتاب الموطأ خود نقل می‌کند: «چیزی از آنچه را که درك کرده‌ام، نمی‌شناسم مگر اذان نماز را». «۳» و حسن بصری تنها قبله را استثنا کرده و گفته است: «اگر اصحاب رسول اللّه زنده شوند چیزی از آداب و احکامتان را نمی‌شناسند مگر قبله شما را»! «۴» و عبد الله بن عمرو بن العاص چیزی را استثنا نکرده و گفته است: «اگر دو نفر از مسلمانان صدر اسلام همراه با قرآن‌هایشان به بعضی از مناطق اسلامی بیایند با مردمی برخورد خواهند کرد که هیچ یك از اعمال و کردارشان برای آنها شناخته شده نیست». «۵»

با چنین اوضاع و احوالی، طبیعی است که بازار دروغ‌گویان و جاعلان رونق بگیرد و آنها به عنوان منابع علم و معرفت و فرهنگ برای امت اسلامی معرفی شوند، و این چیزی است که حکّام آن را می‌خواستند و امت اسلامی هم مستحق چنین کسانی بودند؛ زیرا از ائمه اهل بیت علیه السّلام دوری می‌کردند. «۶»

(۳) اما چرا بنی امیه و راویان آنها سعی کردند که از این فرصت به دست آمده که حاصل ممنوعیت نقل و نوشتن حدیث بود؛ استفاده کنند و به کرامت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سایر مقدّسات اسلامی جسارت کنند؟ پاسخ این به مسائل زیر مربوط می‌شود:

(۱). صحیفه سجادیه، دعای ۴۸.

(۲). طبقات، ج ۷، ص ۲۰؛ صحیح ترمذی، ج ۳، ص ۳۰۲؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۴۴؛ الزهد و الرقائق، ص ۵۳۱؛ ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۳۵۶.

(۳). الموطأ، ج ۱، ص ۷۲، ب ۱، ح ۸ و شرح آن، ج ۱، ص ۱۲۲.

(۴). جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۴۴.

(۵). الزهد و الرقائق، ص ۶۱.

(۶). این موضوع بسیار مهم است و در طی چهار مقاله متوالی در شماره‌های ۵ و ۸ و ۱۰ مجله الفکر الاسلامی سال ۲ و ۳ مورد

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

بحث قرار داده‌ام.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۶

(۱) أ- کینه و دشمنی بنی امیه نسبت به بنی هاشم که پیغمبر از میان آنها بود دیرینه بود و آنها نمی‌توانستند خود را قانع کنند که به راستی او فرستاده خداست، از این رو هنگامی که ابو سفیان در روز فتح مکه، ازدحام مردم برای تبرک به آب وضوی پیغمبر اسلام را مشاهده کرد به عباس گفت: «ای عباس به راستی که پادشاهی برادرزاده‌ات تثبیت شده است! عباس گفت: وای بر تو. این مقام نبوّت است. پس او گفت: بله.»

و یا هنگامی که معاویه شنید مؤذن می‌گوید: اشهد ان لا اله الا الله و أشهد ان محمدا رسول الله، گفت: «خدا پدرت را بیامرزد ای پسر عبد الله! واقعا که بلند همّت بودی و راضی نشدی مگر این که اسمت را در کنار اسم رب العالمین قرار دهی!». «۱»

(۲) همچنین نقل شده است که معاویه به مغیرة بن شعبه که درباره زوال حکومت ابو بکر و عمر و عثمان و فراموش شدن نامشان حرف می‌زد؛ گفت: «به درستی که این آل هاشمی در هر روز پنج مرتبه نامش فریاد زده می‌شود که: اشهد ان محمدا رسول الله. در این صورت چه عملی با این وضع ماندگار می‌شود؟! مادرت به عزایت بنشیند، ای بی‌پدر و مادر؟! به خدا قسم که عملی از ما ماندگار نمی‌شود مگر آن که نام او را دفن کنیم.» «۲» و هنگامی که مأمون این خبر را شنید، دستور داد تا معاویه را لعن کنند. «۳»

پس از او پسرش یزید پس از به شهادت رساندن حسین علیه السّلام و یارانش این شعر را خواند:

لعبت هاشم بالملك فلاخبر جاء و لا وحی نزل

لست من خندف ان لم انتقم‌من بنی احمد ما کان فعل «۴» فرزندان بنی هاشم برای به دست گرفتن پادشاهی و سلطنت تلاش کردند و الّا هیچ خبری و وحی‌ای نازل نشده بود و من از فرزندان خندف نخواهم بود اگر که انتقام خود را از کارهای حضرت محمد، از فرزندانش نگیرم.

(۳) ولید بن یزید بن عبد الملك بن مروان هم به پیروی از او گفت:

تلعّب بالخلافة هاشمیّ‌بلا وحی اتاه و لا کتاب

فقل للّه یمنعنی طعامی‌و قل للّه یمنعنی شرابی «۵»

---

(۱). نک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۱، از احمد بن ابی طاهر در کتاب اخبار الملوك.

(۲). الموفّقیات، ص ۵۷۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید، ج ۵، ص ۱۲۰.

(۳). تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۲۸۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴.

(۴). تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۲۸۶.

(۵). مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۷

این هاشمی برای خلافت به تلاش و کوشش پرداخت در حالی که وحی و کتابی نازل نشده بود. پس بگو: به خدا قسم مرا از غذایم منع کند و به خدا قسم مرا از شرابم منع کند.

(۱) ولید قرآن را باز کرد که این آیه آمد: «وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَ یُسْقی مِنْ ماءٍ صَدِیدٍ» «۱»؛ خواستاران پیروزی و سرکشان معاند ناامید و مأیوس شدند. پشت سرش دوزخ است و به او چرک و خون نوشانده خواهد شد. برای همین، قرآن را به عنوان هدف برای تیراندازی قرار داد و به سوی آن تیر می‌انداخت و می‌گفت:

أ توعد کل جبار عنیدفها انا ذاك جبار عنید

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

اذا ما جئت ربک یوم حشرفقل: یا ربّ خرّقنی الولید «۲» آیا به هر جبار عنید وعده عذاب می‌دهی؟ همانا من جبار عنید هستم و اگر در روز قیامت نزد پروردگارت آمدم بگو که ای خدا، ولید مرا پاره پاره کرد.

ولید نسبت به امور اطرافش بسیار بی‌تفاوت بود و مجالس لهو و لعب و آوازخوانی دایر می‌کرد و به قتل و فساد تظاهر می‌کرد و به جای پرداختن به امور مردم به شراب‌خواری می‌پرداخت. بی‌حیایی وی به جایی رسید که می‌خواست بر بالای کعبه خیمه‌ای از پارچه دیبا برپا کند و در آن بنشیند و شراب‌خواری کند که نزدیکانش او را از شورش مردم ترساندند و او هم منصرف شد. «۳»

(۲) ب- دلیل دوم این است که این دین در مقابل شهوات و آرزوهایشان ایستادگی می‌کرد و بر خلاف مصالحشان بود.

(۳) ج- همچنین آنها می‌خواستند با ارائه تصویری زشت از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و اسلام، تمام انحرافات و سبک‌سری‌های نظام حاکم را توجیه کنند و از زشتی و کراهت آن در چشمان مردم بکاهند و این امکان نداشت، مگر این که تفاوت‌های فاحش بین دیدگاه‌ها و رفتارهای خود و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را بردارند.

(۴) در اینجا به گوشه‌ای از تخریب شخصیت نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله به وسیله امویان اشاره می‌کنیم:

۱) ما می‌شنویم که کمیت اسدی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را در قصیده بائیه اینگونه مدح می‌کند:

---

(۱). ابراهیم (۱۴)، ۱۵، ۱۶.

(۲). مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲۹.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳۳ و به نقل از أغانی و طبری در بهج الصباغة، ج ۵، ص ۳۴۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۸ الی السراج المنیر احمد، لایعدلنی عنه رغبة و لا رهب

عنه الی غیره، و لو رفع الناس إلیّ العیون و ارتقبوا

و قیل: افرطت. بل قصدت و لوعنّفنی القائلون، او ثلبوا!

الیک یا خیر من تضمّنت الارض و ان عاب قولی العیب

لجّ بتفضیلک اللسان و لواکثر فیک الضجاج و اللجب تقدیم به چراغ روشنی‌بخش، حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله، که وعده و وعید نمی‌تواند مرا از مدح او به مدح دیگری سوق دهد. اگر چه مردم چشم‌ها را به من بدوزند و گردن‌ها را به سوی من بر افرازند و بگویند: ای کمیت تو افراط کرده‌ای؛ بلکه من میانه روی کرده‌ام، اگر چه گویندگان نسبت به من بدرفتاری کنند و مرا سرزنش نمایند. تقدیم به تو ای بهترین کسی که زمین تو را در بر گرفته است اگر چه گفتار من سراسر عیب باشد. زبان به شمردن فضیلت‌های تو پیوسته می‌چرخد؛ اگر چه به خاطر مدح تو داد و فریادها زیاد می‌شود.

(۱) چه کسی است که سعی می‌کند با ترغیب یا تهدید، کمیت را از مدح پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بازدارد؟ آنها می‌خواهند که چه کسی به جای پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله مدح و ثنا شود؟ مگر کمیت چگونه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را مخاطب خویش ساخته است؟ مگر جمله‌ای غیر از این گفته است که: ای بهترین موجود هستی!؟ که این چنین مورد عتاب و عیب‌جویی قرار گرفته و به وی گفته شده است که: در مدح پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله افراط کردی؟! و چه کسی است که داد و فریاد و اعتراض را علیه نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله زیاد می‌کند؟!

شاید در ورای اقدامات امویان به سیاست خطرناکی پی برده که گفته است:

رضوا بخلاف المهتدین و فیهم‌مخبأة اخری تصان و تعجب به راهی بر خلاف راه هدایت کنندگان راضی شدند و در دل آنها راز دیگری هست که افشا نمی‌گردد.

(۲) و شاید که منظور او از راز دیگر، تخریب دین پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بعد از تخریب شخصیت وی بوده است.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

یا آنچه را که علمای رجال و طبقه‌شناسان در شرح حال خالد بن سلمهٔ مخزومی مشهور به «فأفاء» نوشته‌اند، حکایت از آن دارد که وی اشعاری را در هجو پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله برای بنی

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۹

مروان می‌سرود. «۱» هم چنین در شرح حال عمر و عاص نقل کرده‌اند که او به شلاق زدن مردی نصرانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را سبّ کرده بود، راضی نشد. «۲»

(۱) همچنین مورّخان در مورد علل قیام زید بن علی بن حسین نقل کرده‌اند که او بر هشام بن عبد الملک وارد شد و شنید که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را نزد وی سبّ می‌کنند و او از آن جلوگیری نمی‌کند. «۳»

شاید منظور کمیت از راز، مطلبی باشد که ابن عبد ربّه اندلسی در کتاب العقد الفرید نقل کرده است که حجّاج به عبد الملک نوشت: جانشین هر مردی در میان خانواده‌اش گرامی‌تر از فرستاده‌اش به سوی آنها می‌باشد و به همین ترتیب خلفا منزلتی بالاتر از رسولان دارند». «۴»

اگر این راز پنهان در دلشان بوده، به مدت طولانی مخفی نمانده است؛ زیرا زمانی که حجاج به حجّ رفت و حاجیان را مشاهده کرد که دور قبر رسول اکرم و منبر آن حضرت در مدینه طواف می‌کنند؛ گفت: «نفرین بر این‌ها که در اطراف چوب‌ها و مقداری استخوان پوسیده می‌چرخند! چرا اینها قصر امیر المؤمنین عبد الملک را طواف نمی‌کنند؟! آیا نمی‌دانند که خلیفه یک مرد، از رسولش بهتر است؟!»

مبرّد می‌گوید: «این سخن باعث شد که فقها به کفر حجاج فتوا دادند». «۵»

(۲) با چنین طرز فکری، هیچ منعی برای حجّاج وجود ندارد که کعبه را با منجنیق خراب کند، بلکه چنان که گفته شده است: با منجنیق نجاست را هم به سوی آن پرتاب کند. «۶» هم چنین هیچ احترامی برای مقام ابراهیم علیه السّلام قائل نباشد و سعی کند که آن را لگدمال کند اگر چه محمد حنفیّه او را از این کار بازداشت. «۷» با همین طرز فکر که: «چرا اینها بر قصر امیر المؤمنین، عبد الملک طواف نمی‌کنند»؟! هیچ استبعادی برای احتمالی که سید جعفر مرتضی عاملی داده

---

(۱). نک: دلائل الصدق؛ مظفر، ج ۱، ص ۲۹ و ر. ک: بحوث مع اهل السنّهٔ و السلفیه، ص ۱۰۱.

(۲). الاصابهٔ، ج ۳، ص ۱۹۵، از بخاری در تاریخش با سند صحیح و الاستیعاب در حاشیه الاصابهٔ، ج ۳، ص ۱۹۳.

(۳). نک: کشف الغمهٔ؛ اربلی، ج ۲، ص ۳۵۲ و کتاب‌های رجالی و تراجم در شرح زندگانی زید بن علی (رض).

(۴). عقد الفرید، ج ۲، ص ۳۵۴.

(۵). الکامل؛ مبرّد، ج ۱، ص ۲۲۲ و سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۰۹ و شرح نهج البلاغهٔ، ج ۱۵، ص ۲۴۲ از کتاب افتراق هاشم و عبد شمس، از ابی عباس دبّاس و نصایح الکافیهٔ؛ جاحظ، ص ۸۱ و دکتر طه حسین در کتاب الایام بحثی را در مورد این مطلب نقل کرده است.

(۶). از کتاب الفتوح؛ از ابن اعثم کوفی متوفای ۳۱۰، ج ۲، ص ۴۸۲ و عقلاء المجانین، ص ۱۷۸.

(۷). طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۸۴ و المصنف، ج ۵، ص ۴۹ و ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۴۳. تاریخ تحقیقی اسلام ج۱ ۵۰ مظلومیت حق! ..... ص : ۴۲

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۵۰

است؛ باقی نمی‌ماند به این که حجّاج پس از آن که شهر واسط را در عراق، بین کوفه و بصره بنا کرد؛ قبله آن را از حجاز (کعبه) به سوی شام به سمت قصر امیر المؤمنین و یا قبه‌ای که عبد الملک بنا کرده بود تغییر داد و به مردم دستور داد که به سوی آن نماز به

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

جای آوردند!

(۱) یعقوبی روایت کرده است: «هنگامی که ابن زبیر بر مکه و حجاز مسلّط شد از حجّاج بیعت می گرفت. وقتی که عبد الملک از این موضوع مطلع شد؛ مردم را از سفر به حج بازداشت.

مردم شکایت کرده و گفتند: آیا ما را از حجّ بیت الله الحرام بازمی‌داری در حالی که بر ما واجب است؟! او در جواب گفت: این ابن شهاب زهری است که روایت می کند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «مسافرت نکنید مگر به سوی سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد من و مسجد بیت المقدس» که آن به جای مسجد الحرام خواهد بود! و این صخره‌ای که روایت شده: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هنگام عروج به آسمان پایش را بر آن گذاشت، برای شما به منزله کعبه است! و دستور داد که بر آن صخره قبه و بارگاهی بسازند و پرده‌های دیبا بر آن آویزان کردند و خادمانی برای آن گماشتند و مردم شروع به طواف بر آن کردند؛ همان گونه که اطراف کعبه طواف می کردند! و این کار در زمان بنی امیه ادامه داشت. «۱»

(۲) جاحظ در بعضی از آثارش به این مطلب اشاره کرده و گفته است: «هاشمیان افتخار می کنند که کعبه را منهدم نکردند و قبله را تغییر ندادند و مقام رسول را پایین‌تر از مقام خلیفه قرار ندادند». «۲»

این موضوع را در بعضی از رساله‌هایش به طور مفصل بازگو کرده و می‌نویسد: «تا این که عبد الملک بن مروان و فرزندش ولید اقدام به تخریب کعبه و تحمیل جنگ بر مدینه کردند.

آنها کعبه را ویران نمودند و حرمت مدینه را شکستند و قبله واسط را تغییر دادند. تا این که می گوید: فرض می کنم که تغییر قبله تنها یک اشتباه بود! و منهدم کردن کعبه با تکیه بر تأویل در دین بوده است، ولی این را چه کنم که آنها می‌پنداشته‌اند: جانشین یک مرد در میان اهل وی برتر از رسولش به سوی آنها می‌باشد!» «۳»

(۳) بر همین اساس سید مرتضی عاملی احتمال داده است که سرّ استحباب تمایل قبله به چپ

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶ و حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۶۶ و البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۰۸ و الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۱۲۹ و نک به بحثی در این مورد در السنة قبل التدوین، ص ۵۰۲- ۵۰۶.

(۲). از آثار جاحظ، ص ۲۰۵.

(۳). از رساله‌های جاحظ، ج ۲، ص ۱۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۵۱

که در قبله اهل عراق می‌باشد، و اهل بیت علیه السّلام بدان سفارش می کردند همین باشد. از این رو امویان متوجه این موضوع شده و کسانی را که در مورد قبله دقت و تحقیق می کردند؛ متهم به رافضی بودن می کردند. خطیب بغدادی روایت کرده است: قاضی واسط، اسد بن عمرو متوجه شد که قبله واسط اشتباه است؛ لذا از آن برگشت و برای همین متهم به رافضی بودن شد. «۱»

(۱) ۲- مقایسه بین رسول خدا و خلفای اموی و توهین به کعبه منحصر به حجّاج نمی‌شد؛ بلکه ابو الفرج اموی اصفهانی نقل کرده است: «خالد بن عبد الله قسری که عامل هشام بن عبد الملک در بصره بود، در مکه نام پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و هشام بن عبد الملک را برد و گفت: چه کسی برتر است: فرستاده یک مرد برای انجام دستور یا جانشین یک مرد در میان خانواده‌اش؟! و این اشاره به این مطلب بوده که هشام برتر از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌باشد. «۲»

او همچنین از ابن عبیده نقل کرده است که گفت: روزی خالد قسری خطبه‌ای خواند و گفت: حضرت ابراهیم خلیل از خدا آب طلب کرد و خدا به او آب شور و تلخی عطا کرد (منظورش زمزم بود) و امیر المؤمنین از خدا آب طلب کرد و خدا به او آب گوارا و صافی عطا کرد و منظورش همان چشمه‌ای بود که سلیمان بن عبد الملک قبل از آن که قصد حج کند، در مکه جاری کرد. «۳»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۲) همچنین وی روایت کرده است که روزی خالد به غلامش گفت: ای غلام! کدام یک عظیم‌تر است؟ چشمه ما یا زمزم؟! غلام گفت: ای امیر، چه کسی آب پاک و گوارا را مثل آب شور و تلخ قرار می‌دهد؟! و او زمزم را امّ الجعلان می‌نامید. «۴»

و ابو الفرج از مدائنی روایت کرده است که خالد می‌گفت: «اگر امیر المؤمنین به من دستور دهد کعبه را سنگ به سنگ منهدم کرده و آن را به شام منتقل خواهم کرد.» «۵»

و ابو الفرج روایت کرده است که خالد بعضی از تابعین را زندانی کرد. این کار در چشم مردم بزرگ جلوه کرد و به مخالفت با او پرداختند. وقتی خبر به گوش خالد رسید، خطبه‌ای خواند و گفت: «به من خبر رسیده است که با زندانی کردن دشمنان امیر المؤمنین، سلیمان بن

---

(۱). از تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۶ و از نشوار المحاضره، ج ۶، ص ۳۶.

(۲). الاغانی، ج ۱۹، ص ۶۰.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۳۸.

(۴). الاغانی، ج ۱۹، ص ۵۹ و نظیر آن در یعقوبی ج ۲، ص ۲۹۳، ۲۹۴.

(۵). الاغانی، ج ۱۹، ص ۶ و نک: سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۶۶۱، ۶۶۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۵۲

عبد الملک مخالفت می‌کنید، اگر او به من دستور بدهد که این کعبه را ویران کن، سنگ‌های آن را یکی پس از دیگری از هم جدا خواهم کرد! به خدا قسم که جانشین یک فرد از فرستادگانش گرامی‌تر است»! «۱»

(۱) ۳- ابن زبیر نسبت به بنی هاشم سخت‌گیری و تندی می‌کرد و دشمنی و کینه خویش را آشکار می‌کرد. کار به آنجا رسید که از صلوات بر محمد صلّی اللّه علیه و آله در خطبه‌اش خودداری کرد! به او گفته شد که چرا صلوات بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را ترک کردی؟ گفت: زیرا وی خاندان بدی دارد که وقتی نامش را می‌شنوند، سرهایشان را بالا- می‌گیرند و بدان افتخار می‌کنند! او بیست و چهار نفر از بنی هاشم و از جمله محمد حنفیه و عبد اللّه بن عباس را که حاضر به بیعت با وی نشده بودند زندانی کرد و آنها را تهدید نمود که در صورت امتناع از بیعت، آنها را به آتش خواهد کشید. او روزی خطبه‌ای ایراد کرد و در آن به علی بن ابی طالب ناسزا گفت و سرانجام که از مطیع کردن بنی هاشم عاجز شد؛ آنها را از مکه اخراج کرد که به دنبال آن محمد بن حنفیه به رضوی و عبد اللّه بن عباس به طائف رفت و در سال ۶۸ ه در آنجا وفات کرد. «۲»

آنها اقوال صحابه را همانند قول رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حجت می‌دانستند: شیخ ابو زهره در کتابش درباره امام مالک می‌گوید: «امام مالک را می‌دیدیم که فتواهای صحابه را همانند سنت می‌دانست و بین فتواهای صحابه و اخبار وارد شده از سوی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله مقایسه می‌کرد و اگر حدیثی با فتوای صحابی تعارض داشت؛ حدیث پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را کنار می‌گذاشت، اگر چه حدیث صحیحی بود!». «۳»

(۲) سید مرتضی عاملی در مقدمه سیره‌اش این مطلب را نقل کرده و در حاشیه آن نوشته است:

«ظاهرا این به خاطر آن است که شأن و مقام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نزد اینها در جایگاه طبیعی و حقیقی‌اش قرار ندارد». سپس قول صاحب الرسائل المنیریهٔ را نقل کرده که گفته است: «عجب از کسانی است که مخالفت با قول شافعی را به خاطر وجود قول دیگری از او که مخالف حکم اوّلی است جایز می‌دانند؛ ولی مخالفت با وی را با وجود حدیث صریح از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله جایز نمی‌دانند.» «۴»

---

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۱). همان.

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۸.

(۳). از کتاب الامام مالک، ابی زهره، ص ۲۹۰.

(۴). الصحیح، ج ۱، ص ۲۴؛ از مجموعه رسائل منیریه، ص ۳۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۵۳

این تصویری از جایگاه پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و ارزش تعالیم و گفته‌هایش در میان آنها می‌باشد. به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و می‌گوییم که وجود چنین اقداماتی که شخصیت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و بلکه تمام مقدسات اسلامی را مورد هدف خویش قرار داده؛ ما را موظف می‌کند که به ارزیابی اخبار سیره و روایات تاریخ اسلام بپردازیم و آنها را به صورت دقیق مطالعه و تحلیل کنیم.

(۱)

اخبار تاریخی را با چه معیارهایی ارزیابی کنیم؟

برای ارزیابی اخبار تاریخی ضروری است اقدامات زیر را انجام دهیم:

(۲) ۱- روایات را بر قرآن کریم عرضه کنیم؛ زیرا از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است: «بعد از من نقل حدیث برای شما زیاد خواهد شد اگر حدیثی از من برای شما روایت شد، آن را بر قرآن عرضه کنید، آنگاه آنچه را که موافق کتاب خداست؛ قبول کنید و آنچه را که مخالف کتاب خداست، ردّ کنید «۱»».

و حضرت امام سجاد علیه السّلام درباره قرآن می‌فرماید: «قرآن میزانی است که زبانش از حق‌گویی منحرف نمی‌شود و نور هدایتی است که برهانش مخفی نمی‌ماند و نشانه نجات‌بخشی است که هر کسی را که از آن پیروی کند، گمراه نمی‌کند».

(۳) همچنین مرحوم کلینی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: «آنچه که با کتاب خدا موافق نباشد زخرف است» «۲» و از ابن عباس روایت شده است: «اگر شنیدید که از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برای شما حدیث نقل می‌کنم و آن را در کتاب خدا نمی‌یابید یا در نظر مردم ناپسند یافتید؛ پس بدانید که من بر پیامبر دروغ بسته‌ام». «۳»

(۴) از ابن مسعود هم روایت شده است: «نگاه کنید و آنچه را که موافق کتاب خداست، قبول کنید و آنچه را که مخالف کتاب خداست، کنار بگذارید». «۴» و از معاذ بن جبل روایت شده است: «هر حدیثی را بر کتاب خدا عرضه کنید و هرگز آن را بر کلام دیگری عرضه نکنید.» «۵» و

---

(۱). اصول الحنفیه؛ الشاشی، ص ۴۳.

(۲). اصول کافی؛ کلینی، ج ۱، ص ۵۵.

(۳). سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۴۶.

(۴). المصنف، ج ۶، ص ۱۱۲ و جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۴۲ و حیاة الصحابة، ج ۳، ص ۱۹۱.

(۵). حیاة الصحابة، ج ۳، ص ۱۹۷ و از کنز العمال؛ ابن عساکر، ج ۸، ص ۸۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۵۴

أبیّ بن کعب مردی را چنین وصیت کرد: «کتاب خدا را امام و راهنمای خویش قرار ده و به قضاوت و حکمیّت آن راضی باش». «۱»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۱) همچنین از ابو بکر روایت شده است که در خطبه‌ای گفت: «اگر از سوی باطل، جنگی بر اهل حق تحمیل شد که در اثر آن آثار از بین رفت و سنت‌ها فراموش شد، در این صورت ملازم مساجد باشید و از قرآن راهنمایی بخواهید». «۲»

عجیب است که بعضی قول پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در مورد عرضه احادیث بر قرآن را به منحرفان نسبت می‌دهند و می‌گویند: «خداوند ما را به طور مطلق به اطاعت از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله امر فرموده است، همان طور که ما را به اطاعت بی‌قید و شرط از کتاب خدا دستور داده و نگفته است که آنچه موافق با کتاب خدا باشد، اخذ کنید و آنچه مخالف است را رها کنید.» «۳»

و عجیب‌تر این است که بعضی از آنها این حدیث را به زنادقه و خوارج نسبت داده‌اند و گفته‌اند: زنادقه و خوارج این حدیث را جعل کرده‌اند و به نظر اهل علم صحیح نیست، و عده‌ای از آنها گفته‌اند: «قبل از هر چیز ما این حدیث را بر کتاب خدا عرضه می‌کنیم تا این ادعا را تأیید کنیم؛ ولی هنگامی که این حدیث را بر کتاب خدا عرضه می‌کنیم، آن را مخالف کتاب خدا می‌یابیم؛ زیرا در کتاب خدا نیامده است که بعضی از احادیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پذیرفته نشود؛ بلکه می‌بینیم که کتاب خدا به طور مطلق به اطاعت و تأسی از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله امر می‌کند و مخالفت با دستورهای وی را در هر حالی نهی می‌کند.» «۴»

(۲) ابو بکر بیهقی می‌گوید: «حدیثی که در مورد عرضه روایت بر قرآن نقل شده، باطل است، زیرا در ابتدا خودش را نقض می‌کند، چون در قرآن هیچ دلالتی بر عرضه کردن حدیث بر قرآن وجود ندارد» «۵» و به طور مطلق گفته‌اند: «سنت در مورد کتاب قضاوت می‌کند؛ ولی کتاب در مورد سنت قضاوت نمی‌کند». «۶»

---

(۱). از حیاة الصحابة، ج ۳، ص ۵۷۶ و از حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۳.

(۲). البیان و التبیین، ج ۲، ص ۴۴ و عیون الاخبار؛ ابن قتیبه، ج ۲، ص ۲۳۳ و العقد الفرید، ج ۴، ص ۶۰.

(۳). جامع بیان العلم؛ ابی عمر، ج ۲، ص ۲۳۳.

(۴). بحوث مع اهل السنّة و السلفیه، ص ۶۸ به نقل از جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۳۳.

(۵). از دلایل النبوة؛ بیهقی، ج ۱، ص ۲۶.

(۶). سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۴۵ و تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۹۹ و جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۳۴ و مقالات الاسلامیین، ج ۲، ص ۳۲۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۵۵

(۱) خطّابی در شرح بر سنن ابی داود کوشیده است حدیثی را بیابد که احادیث عرض حدیث بر کتاب خدا را نفی کند و این حدیث را یافته که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: «هرگز نیابم کسی از شما را که بر جایگاهش تکیه می‌زند و وقتی اوامر و نواهی من به او می‌رسد؛ می‌گوید:

نمی‌دانیم و ما از آنچه که در کتاب خدا یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم».

وی در شرح این حدیث نوشته است: «این حدیث دلالت دارد بر این که عرضه احادیث بر کتاب خدا لازم نیست و هر چیزی که از رسول الله باشد بنفسه حجّت است و آنچه را که بعضی روایت کرده‌اند که پیغمبر فرموده است: «اگر حدیثی برای شما نقل شد، آن را بر کتاب خداوند عرضه کنید، اگر موافق کتاب خدا بود، آن را قبول کنید؛ و الا باطل است» هیچ سندی ندارد و زکریا ساجی از یحیی بن معین نقل کرده است که: «این حدیث را زنادقه جعل کرده‌اند». «۱»

(۲) علامه محقق سید مهدی روحانی در کتاب بحوث مع اهل السنّة و السلفیه این موضوع را بحث کرده است و نتیجه گرفته است

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

که: «این احادیث- یعنی احادیث عرضه حدیث بر کتاب خدا- ناظر به قبول موافق و ردّ مخالف است؛ اما آنچه که موافق یا مخالف کتاب خدا نیست، تحت مجموعه حجیّت اخبار باقی می‌ماند و نبودن معنای حدیث فوق در کتاب خدا دلیل بر مخالفت این حدیث با کتاب خدا نیست.

(۳) ۲- ما باید با اعتماد بر قرآن کریم، شخصیت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را که والاترین انسانی است که روی کره زمین وجود داشته و دارد؛ تعریف کنیم. او متّصف به فضل و کمال و به دور از هر عیب و نقصی می‌باشد و حتی خداوند او را به عنوان اسوه و الگوی مطلق معرفی کرده است:

«لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ». «۲» او همان گونه است که امام هادی علیه السّلام او را در زیارت جامعه معرفی می‌کند: «عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا»؛ خداوند شما را از لغزش‌ها مصون نگاه داشت و از فتنه‌ها ایمنی بخشید و از پلیدی‌ها پاک گرداند و زشتی‌ها را از شما دور کرد و شما را تطهیر کرد.

(۴) او معصوم است و از هر عیب و نقص و آفتی که باعث نفرت مردم گردد، پاک است. هیچ تشتت یا ضعفی در اعمالش دیده نمی‌شود و هیچ تناقض یا سخافت در اقوالش مشاهده

---

(۱). به نقل از عون العبود فی شرح سنن ابی داود، ج ۴، ص ۳۲۹.

(۲). ممتحنه (۶۰)، ۶.

mapdftarikhema.org

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۵۶

نمی‌گردد؛ بلکه فضائل کامل و صفات والای انسانی از جهت حکمت و علم و شجاعت و آرامش و وقار و ... در وی دیده می‌شود و در یک کلمه: «او خلیفه الهی در زمین و حجت خدا بر بندگانش می‌باشد».

پس اگر دیدیم که نصّی با این شخصیت عظیم مطابقت دارد، آن را می‌پذیریم و الّا آن را ردّ می‌کنیم. ما چگونه می‌توانیم به این شخصیت عظیم نسبت دهیم که همسرش عایشه را بر شانه‌هایش سوار کرد تا رقص سیاهان را مشاهده کند یا شراب نوشید یا در حالت ایستاده بول کرد یا در نبوت خود شکّ کرد یا برای نزدیکی به مشرکان، بت‌ها را مورد ستایش قرار داد و نظایر آن؟!

(۱) ۳- با اقتدا به قرآن کریم که صاحبان عقل و خرد را مورد خطاب خویش قرار داده است و عقل قطعی مورد اتفاق را به عنوان حکم در آنچه می‌گوید، قرار داده است و عقلا را به خاطر مخالفت با دستورهای عقلشان مذمت کرده است؛ باید که موضع ما در قبال تمام قضایای تاریخی بر اساس عقل باشد و بر امکان حدوث هر حادثه تاریخی تأکید بورزیم.

البته این بعد از آن است که نصّ خالی از تناقض و تعارض باشد و در طبقات راویان و علایق سیاسی آنان دقّت کرده باشیم و سلامتی سند نص را از دست جاعلان و کذّابین و صاحبان جریان‌های سیاسی و غیره، به اثبات رسانده باشیم.

بعد از این دقت‌ها و با در نظر گرفتن تمام این معیارها، می‌توانیم نصوص بسیاری را که سعی می‌کند پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به مثابه کودکی جاهل و عاجز به تصویر بکشد (!!) مورد ارزیابی قرار دهیم و اجازه نقل سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به آنها ندهیم.

در این هنگام است که می‌توانیم آثاری را از میراث اسلامی به مسلمانان تقدیم کنیم که باعث افتخار و سربلندی آنان باشد و این از امتیازهای تاریخ اسلام است که می‌تواند از قواعدی پیروی کند که به وسیله آنها، محقق به روش‌های مطمئن هدایت می‌شود و می‌تواند آن چنان به حقیقت دست یابد که خودش راضی و مطمئن باشد. البته به شرط آن که به قواعد و ضمانت‌هایی که بدان‌ها اشاره شد؛ ملتزم باشد.

(۲)

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

یادآوری چند نکته

در تکمیل بحث‌های گذشته باید افزود: آنچه که از تاریخ اسلام تدوین شده است- با وجود اشکالاتی که دارد- یکی از غنی‌ترین تاریخ‌ها به طور مطلق محسوب می‌شود و این به خاطر

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۵۷

دقت و شمول آن است. تاریخ اسلام به نکته‌ها اشاره می‌کند و ظرایف را ملتفت می‌شود و همراه جریانات حرکت می‌کند و از حوادث مختلف صحبت می‌کند و با دقت و شمول بی‌نظیر در مواضع مختلف توقف می‌کند و برای همین دارای نصوص بسیاری است که قابل قیاس با هیچ تاریخی نمی‌باشد و هیچ تاریخی نیست که احادیث بسیاری را در مورد حوادث بزرگ به صورت قطعی و یقینی ثبت کرده باشد، تا چه رسد به این که به ثبت جزئیات پرداخته باشد.

(۱) در عین حال کسی که می‌خواهد از کتاب‌های تاریخی اسلام استفاده کند، لازم است که چشم و فهمش را در مورد هر کلمه‌ای باز کند و آن را با دقت و هوشیاری و احتیاط مورد مطالعه قرار دهد و سعی کند آنچه را که مطابق با واقع است از غیر آن جدا کند. وظیفه پژوهشگر تاریخ این است که مطالبی را که بر اساس میل گوینده یا بر اساس هوا و هوس گفته شده است و به خصوص مطالبی که مربوط به صدر اسلام است را به دقت بررسی کند؛ زمانی که گرایش‌های مذهبی شدیدی حاکم بود و تقرب و نزدیکی به خلفا و امرا و حکّام مورد اهتمام بود و عده‌ای حادثه‌ای را منقطع از علل و عوامل و جدای از اسباب و ریشه‌هایش ذکر می‌کردند و این به خاطر تعصب شدید و ظلم بسیار بود. در این اوضاع مورخ، هیچ مطلبی را نمی‌نوشت و ثبت نمی‌کرد، مگر این که با خواسته حاکم مطابقت داشته و موافق قول او باشد، اگر چه با واقع و حقیقت مخالف باشد. به علاوه مورّخ عقیده و نظر خویش را دخالت می‌داد و امور خلافی را که از حاکم ظاهر می‌شد، مشوّه جلوه می‌داد و آن را در اغماض و ابهام فرو می‌برد و یا این که حادثه‌هایی را مهمل می‌گذاشت و نسبت به بعضی از شخصیت‌های تأثیرگذار در تاریخ، تجاهل می‌کرد و در مقابل، حوادث و شخصیت‌هایی را خلق می‌کرد که هیچ وجود خارجی نداشتند و یا آن که به توصیف روابط عشقی یا مجالس رقص و غنا و شراب‌خواری می‌پرداخت و به اموری حقیر و بی‌اهمیت توجه می‌کرد.

(۲) در حالی که وظیفه مهم یک مورّخ این است که زندگی یک امت و مشکلات فکری و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و به طور کلی تمام اوضاع و احوال او را با دقت و امانت‌داری برای آیندگان ترسیم کند. بدون تردید بیان این مطالب تأثیر زیادی در وضعیت فعلی از جهت عقیدتی، علمی، ادبی و اجتماعی بر حسب عمق و گستره حوادث می‌گذارد و گذشت هزار سال از یک حادثه تاریخی تأثیر بارز آن را زایل نمی‌کند.

گفتیم که مسلمانان بیشتر از دیگران به تدوین تاریخشان اهتمام می‌ورزیدند و علی رغم آنچه که ذکر شد، تاریخ اسلام به طور مطلق از غنی‌ترین تاریخ‌ها است. اما این بدان معنا نیست

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۵۸

که تدوین آن متأثر از گرایش‌های سیاسی و تعصبات مذهبی و غیره نبوده و اباطیل و جعلیّات در آن داخل نشده است. چیزی که بر ما لازم است این است که از مبانی قرآنی و اسلامی و شخصیت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله، مقیاسی را برای ارزیابی بسیاری از نصوص استخراج کنیم و تمام اینها را در مقایسه با این مقیاس بسنجیم. هم چنین در خصوص هر شخصیتی که می‌تواند امام معصوم علیه السّلام یا غیره باشد به علم کلی در مورد سیره و اخلاقش دست یابیم و در این راه از قواعد دیگر بحث که از راه مطالعه و تحقیق طولانی در این موضوع به دست آمده است، بهره‌گیری کنیم. همانند تناقض نصوص یا درک این مطلب که این حادثه نمی‌تواند در آن برهه از زمان یا نسبت به آن شخصیت خاص به وقوع پیوسته باشد و ...

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۱)

بحث اسناد

با وجود عدم اعتماد کامل به امانتداری مورخان، ما نمی‌توانیم به اسانید به عنوان میزان نهایی و مقیاس مطلق در موضوع تاریخ نگاه کنیم، زیرا این کار باعث می‌شود که خود را در حصار نصوص بسیار کمی گرفتار کنیم که حتی فهرستی اجمالی از سیره رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و تاریخ صدر اسلام را شامل نمی‌شود. به این ترتیب بسیاری از نصوص را باید کنار بگذاریم و به این ترتیب یک محقق، آزادی لازم برای جستجو در میان نصوص و استنتاج از آنها را نخواهد داشت.

در این صورت، نمی‌توان شروط سند را جز درباره آنچه که از ائمه اهل بیت علیه السّلام روایت شده است، در نظر گرفت و در خصوص نصوص تاریخی چنین چیزی امکان ندارد؛ زیرا تاریخ به وسیله کسانی تدوین شده است که احیانا امین بوده‌اند، ولی نه به طور مطلق. در این صورت باید بیشترین دقت را به خرج داد تا قبل از قبول و اطمینان به خبری، از عدم جعل و تحریف آن مطمئن شد.

با توجه به کثرت اکاذیب و اباطیل در احادیث و اقوال تاریخی که نتیجه تعصّبات مذهبی و علایق سیاسی و هواهای نفسانی بوده است؛ اگر بخواهیم به افراد خاصی از مورّخان و کتاب‌های تاریخی استناد و اعتماد کنیم، در این صورت از بسیاری از حوادث تاریخی که در جاهای مختلف و به وسیله افراد مختلف نقل شده است، محروم می‌مانیم. اخباری که توانسته پس از عبور از موانع متعدد، سالم به دست ما برسد و علّت بقای آن هم این بوده است که

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۵۹

سیاست‌مداران و متعصبان مذهبی یا آن را ندیده‌اند و یا آن را خطری برای خویش نمی‌دانسته‌اند و به این ترتیب از تیررس تحریف یا محو آنها خارج بوده است تا این که امروزه سالم به دست ما رسیده است.

(۱)

روش ما در بررسی تاریخ

ما به اندازه توان خویش می‌کوشیم تا تصویری روشن و واضح از تاریخ اسلام ارائه دهیم و تلاش می‌کنیم که از اقوال جعلی و دروغ‌های تاریخی که در حقیقت برخاسته از اوهام و خیال‌پردازی‌های محدثان و قصه‌پردازان هواپرست و مغرض می‌باشد، بر حذر باشیم.

به طور طبیعی تاریخ اسلام از سیره رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله شروع می‌شود و این ما را ملزم می‌کند که در ابتدا مقداری از تاریخ قبل از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را مورد ملاحظه قرار دهیم تا محیط و وضعیتی را که اسلام در آن ظهور کرده است بشناسیم.

(۲) ما در نوشتن این اثر تا حد امکان از قدیمی‌ترین آثار متقدّمان و به خصوص از شاگردان مدرسه اهل بیت علیه السّلام استفاده کرده‌ایم و از آثار متأخران و به خصوص معاصران جز در موارد بسیار نادر استفاده نکرده‌ایم، زیرا تاریخ از علوم منقول است که متأخر نمی‌تواند چیزی غیر از آنچه را که متقدم نوشته یا گفته است؛ بنویسد و تنها در کیفیت استخراج و تألیف و تصنیف و ترتیب و تنظیم و سپس جهت‌گیری و تحلیل تفاوت‌هایی دیده می‌شود و هر کس به اندازه معلومات و تلاشش کاری را انجام داده است.

(۳) مورخان متقدم از هر گونه بررسی و تحلیل حوادث و وقایع تاریخی خودداری کرده‌اند و شاید این به خاطر حفظ احادیث مربوط به آن حوادث بوده است. آنها نه تنها درباره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله، بلکه به طور کلی تاریخ اسلام را بدون بررسی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

و تحلیل و تحقیق نوشته‌اند. اوّلین کسی که روش تحلیلی را در مقابل مورخان اسلامی گشود؛ دانشمند عربی، قاضی عبد الرحمن بن محمد الخضری مالکی معروف به ابن خلدون (متوفای ۸۰۸ ه) بوده است. او در مقدمه خود تاریخ تحلیلی را بنیان‌گذاری کرد و با وجودی که اشتباهات بسیاری را در تحلیل بعضی از حوادث مرتکب شده است؛ ولی با این حال اثر مفید و جدیدی ارائه داده که در نوع خود ابتکاری به حساب می‌آمده است.

(۴) در مورد سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله کتاب‌های بسیاری به هر دو روش وقایع نگاری و تحلیلی

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۶۰

نوشته شده است؛ ولی روش اوّل از فقدان تحلیل رنج می‌برد و روش دوم خطاهای عجیبی دارد و در بعضی موارد به منابع غیر معتبر یا کتاب‌های مستشرقین استناد کرده است.

(۱) با توجه به این دو اشکال، ما سعی کرده‌ایم که تا حد امکان در این بررسی تاریخی نکات ذیل را رعایت کنیم:

۱- حوادث مهم را بررسی کنیم و سعی نماییم آن‌ها را از منابع اصیل که در قرنهای اولیه اسلام تألیف شده است، نقل کنیم.

۲- در مقابل کسانی که اسلام و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را مورد انتقاد قرار می‌دهند، ایستادگی کرده و به هر کدام جواب‌های صحیح و روشنی بدهیم و هر گونه شبهه یا اشکال وارده به تاریخ اسلام را که مورد قبول مذهب اهل بیت علیه السّلام می‌باشد، با تکیه بر منابع و شواهدی تاریخی دفع می‌کنیم.

خداوند یار و مددکار ما است و اوست که ما را به سوی حق و به راه مستقیم هدایت می‌کند.

«فهو حسبی و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر».

محمد هادی یوسفی غروی

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۶۱

(۱)

فصل اول نگاهی به حوادث و تاریخ قبل از اسلام

اشاره

(۲)

جاهلیت در قرآن کریم

گفتیم که اگر بخواهیم سیر طبیعی تاریخ اسلام را بررسی کنیم، لازم است در ابتدا وضعیت اعراب قبل از اسلام را بشناسیم تا بدانیم که اسلام، دعوت خویش را در چه اوضاع و احوالی شروع کرده است. بهترین کلام در این زمینه، سخنان علّامه طباطبائی در تفسیر المیزان می‌باشد که می‌گوید:

قرآن، دوران متصل به ظهور اسلام را عصر جاهلیت نامیده است و این برای اشاره به این نکته بوده است که در آن زمان جهل حاکم بوده است نه علم، و در هر زمینه‌ای باطل مسلط بوده است نه حق، و بنابر آنچه که قرآن حکایت می‌کند این گونه بوده‌اند:

«یَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِیَّةِ «۱»»؛ درباره خداوند گمان‌های نادرستی همچون دوران جاهلیت داشتند.

«أَ فَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ «۲»»؛ آیا حکم جاهلیت را می‌خواهند؟

«إِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجاهِلِیَّةِ «۳»»؛ آنگاه که کافران در درون خود دلگرمی نگاه داشتند، دلگرمی به

pdftarikhema.org
pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

جاهلیت را.

«وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى «۴»»؛ و به شیوه جاهلیت پیشین ظاهر نشوید.

(۳) در آن دوران اعراب از طرف جنوب با حبشه نصرانی و از طرف مغرب با امپراطوری روم نصرانی و در شمال با فارس‌های مجوس همسایه بودند. تمدن‌های مصر و هند نیز بت‌پرست بوده و بیشتر به صورت قبیله‌ای زندگی می‌کردند.

---

(۱). آل عمران (۳)، ۱۵۴.

(۲). المائده (۵)، ۵۰.

(۳). الفتح (۴۸)، ۲۶.

(۴). الاحزاب (۳۳)، ۳۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۶۲

(۱) عرب‌ها هم بت‌پرست بوده و بیشتر به صورت قبیله‌ای زندگی می‌کردند و تمام این اوضاع و احوال باعث شده بود که آنها دارای جامعه‌ای بدوی و عقب مانده و هرهری مذهب باشند که از اختلاط آداب و رسوم آیین‌های نصرانی و یهودی و مجوسی به وجود آمده بود و در جهل و بی‌خبری خویش غوطه‌ور بودند.

عشایر و قبایل بدوی که دارای سطح زندگی پست و ضعیفی بودند، از راه چپاول‌گری و غارت اموال دیگران زندگی می‌کردند و هیچ گونه امنیت و صلحی در میان آنها نبود.

حکمرانی از آن کسی بود که غلبه پیدا می‌کرد و سلطنت برای کسی بود که آن را به چنگ می‌آورد و به قول خودشان: «من عزّ بزّ»، یعنی هر کسی عزّت و قوّت یابد دیگران را می‌درد و پاره پاره می‌کند.

(۲) افتخار و فضیلت مردان به خون‌ریزی بیشتر، داشتن حمیّت جاهلیت، کبر و غرور، پیروی از ظالمان، پایمال کردن حقوق مظلومان، رقابت در تعدّی به دیگران، قمار بازی، شراب‌خواری، زنا، خوردن گوشت مرده و خرمای خشکیده خلاصه می‌شد.

(۳) زنان هم از تمام مزایای اجتماعی محروم بودند و هیچ اراده و اختیاری از خود نداشتند و ارثی به آنها نمی‌رسید و مردان بدون هیچ قید و شرطی با آنها ازدواج می‌کردند، همان طور که یهود و وثنی‌ها این چنین بودند. با این وجود زنان به جلوه‌گری می‌پرداختند و کسانی را که دوست داشتند به سوی خویش فرا می‌خواندند و زنا و بی‌عفتی حتی در میان زنان شوهردار رایج بود و از رفتارهای عجیب آنها این بود که بعضی از آنها به هنگام طواف عریان می‌شدند، زیرا احرام پاکی نداشتند که بپوشند.

(۴) فرزندان اعراب به پدرانشان نسبت داده می‌شدند، ولی به فرزندان صغیر، ارثی تعلق نمی‌گرفت و اولاد بزرگ‌تر آن را تصاحب می‌کردند حتی همسر متوفی جزو ارث به حساب می‌آمد و فرزندان صغیر- دختر یا پسر- و همسران ارث نمی‌بردند. بلی اگر متوفایی فقط فرزند صغیری داشت، ارث به او می‌رسید؛ ولی زورمداران سرپرستی یتیم را به عهده می‌گرفتند و اموالش را می‌خوردند، و اگر یتیم دختر می‌بود با او ازدواج می‌کردند و اموالش را تصاحب می‌کردند و سپس او را طلاق داده و رها می‌کردند. در این صورت نه مالی داشت که با آن زندگی را بگذراند و نه کسی راغب به ازدواج با آنها بود که آنها را تأمین کند. یتیم شدن از گرفتاری‌هایی بود که عده زیادی بدان مبتلا می‌شدند؛ زیرا جنگ و خونریزی دائما در میان آنها رایج بود و در نتیجه عده زیادی به قتل می‌رسیدند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۶۳

(۱) از بدبختی‌های آنان این بود که گاهی خشکسالی و قحطی به سرزمین‌های بی‌آب و علف و خشک و سوزان آنها روی می‌آورد و آنها از ترس فقر و نداری فرزندان خویش را می‌کشتند و قرآن به آنها دستور می‌دهد: «وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ «۱»»؛

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

فرزندان خود را از ترس تنگدستی به قتل نرسانید.

آنها دختران خود را زنده به گور می‌کردند: «وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ «۲»»؛ و آنگاه که از دختران زنده به گور سؤال شود که به چه جرمی کشته شده‌اند؟

(۲) مبغوض‌ترین حال در نزدیک مرد این بود که به وی خبر دهند که صاحب فرزند دختری شده است: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ یَتَواری مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ أَ یُمْسِکُهُ عَلی هُونٍ أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرابِ أَلا ساءَ ما یَحْکُمُونَ «۳»» هرگاه به یکی از آنها خبر می‌دادند که دختری نصیبش شده است، چهره‌اش سیاه می‌شد و خشم خود را فرو می‌خورد، و از خبر بدی که به او داده شده بود، پنهان می‌گشت! آیا ننگ را بپذیرد و او را به خواری نگهدارد یا در خاک پنهانش کند. آگاه باش که حکم بدی می‌کردند.

(۳) اما وضعیت حکومت در میان آنها به این صورت بود که اگر چه حکمرانانی تحت حمایت قوی‌ترین و نزدیک‌ترین همسایه‌های خود، همانند ایران در نواحی شمالی و روم در نواحی غربی و حبشه در نواحی جنوبی، حکومت می‌کردند؛ ولی مناطق داخلی شبه جزیره از قبیل مکّه و یثرب و طائف و غیره در وضعیتی شبیه جمهوریّت زندگی می‌کردند و عشایر بدوی و حتی آنهایی که در روستاهایی زندگی می‌کردند تحت فرمان رؤسا و شیوخ خود بودند و حکومتی شبیه حکومت سلطنتی داشتند.

این هرج و مرج عجیب در میان هر عده‌ای به شکلی وجود داشت و در هر منطقه‌ای از شبه جزیره همراه با آداب و رسوم عجیب و عقاید خرافی و جاهلی ظاهر می‌شد. به علاوه همگی مبتلا به درد بی‌سوادی و فقدان تعلیم و تعلم بودند.

(۴) تمام آنچه را که درباره اوضاع و احوال و آداب و رسوم اعراب گفتیم از سیاق آیات قرآنی و خطاب‌های آن به بهترین صورت فهمیده می‌شود. باید در اهداف آیاتی که ابتدا در

---

(۱). اسراء (۱۷)، ۳۱.

(۲). تکویر (۸۱)، ۸، ۹.

(۳). نحل (۱۶)، ۵۸، ۵۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۶۴

مکه نازل شده و سپس در مدینه آنها را مورد خطاب قرار داده و اوصاف آنها را بیان کرده و بعضی از رفتارهای آنها را مورد مذمت و ملامت قرار داده است؛ دقت کرد و شدت و ضعف نواهی صادر شده به آنها را بررسی کرد و اگر کسی در این آیات و بیانات قرآنی دقت کند؛ به صحت و درستی آنچه که ما ذکر کردیم؛ پی می‌برد. تاریخ هم تمام این مطالب را به تفصیل ذکر می‌کند، ولی ما بسیاری از آنها را نیاوردیم؛ چون آیات قرآنی به صورت مجمل و کوتاه به این مطالب پرداخته است. کوتاه‌ترین و رساترین کلمه‌ای که می‌تواند اوضاع و احوال قبل از اسلام را به درستی نشان دهد، همان تعبیر «عهد جاهلیت» است که قرآن به کار برده است و تمام تفصیل را در یک کلام مجمل بیان نموده است.

(۱) امّا قرآن به طور مجمل اوضاع و احوال کشورها و مناطق اطراف شبه جزیره را هم بازگو می‌کند.

اهل کتاب که شامل یهود و نصاری و مجوس و صابئین می‌شدند؛ جوامع آنها با حال و هوای استبدادی و زورگویی‌های فردی از سوی پادشاهان و رؤسا و حکّام و عمال اداره می‌شد و این جوامع به دو طبقه تقسیم می‌شدند: طبقه حاکم که همه کاره بودند و با جان و مال و ناموس مردم بازی می‌کردند و طبقه محکوم که خوار و ذلیل و زیردست بودند و هیچ امنیت مالی و جانی و ناموسی نداشتند و صاحب هیچ گونه آزادی و اراده‌ای جز در محدوده خواسته‌های طبقه حاکم نبودند.

(۲) در این میان طبقه حاکم، علمای دین و حاملان شرع را هم به خود نزدیک کرده و با هم ائتلاف کرده بودند و افکار و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

انـدیشه‌های مردم را مسـخّر خویش سـاخته بودنـد و در حقیقت زورمـداران و حاکمـان هم دنیا و هم دین مردم را در اختیار خویش داشـتند و بر دین مردم هر طور که می‌خواسـتند با زبان و قلم علما، حکومت می‌کردند و بر دنیای مردم با شـلاق و شمشیر حکمرانی می‌کردند.

(۳) هم چنین طبقه محکوم بر حسب قدرت و ثروتی که داشـتند به دو طبقه ثروتمندان مترف و فقرای ضـعیف و عاجز و عبید تقسیم می‌شدنـد و به عبارتی به شوهرانی که آقا و همه کاره بودنـد و همسـران و فرزندانی که مطیع و هیچ کاره و یا به مردانی که صاحب اختیار و اراده در تمام شـئون زنـدگی بودنـد و زنانی که از تمام حقوق و آزادی‌ها و محروم بوده و تابع مطلق مردان و خادم به تمام معنای آنها، بدون داشتن کوچک‌ترین آزادی و اراده بودند؛ تقسیم می‌شد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۶۵

(۱) خلاصه این حقیقت، در قول خداوند متعال متجلّی است، آنجا که می‌فرماید:

«یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ «۱»»؛ ای اهـل کتـاب به سـخنی روی آوریـد که میـان مـا و شـما یکسان است. این که جز خـدا را نپرستیم و چیزی را شریک قرار ندهیم و برخی دیگر را غیر از خداوند یکتا به خدایی نگیرد.

و یـا می‌فرمایـد: «یـا أَیُّهَـا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنـاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ «۲»». ای مردم! شـما را از مرد و زنی آفریـدیم و شـما را دسـته‌ها و قبیله‌هـا کردیم تا یکـدیگر را بشناسـید ولی گرامی‌ترین شـما نزد خـداوند پرهیزگارترین شماست.

و یا می‌فرمایـد: «أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ «۳»» من کار هیـچ کس را، خواه زن باشد یا مرد تباه نخواهم کرد همه از یکدیگرید.

در توصیه‌ای که در مورد تزویج می‌نماید؛ می‌فرماید: «بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَ «۴»» همه از جنس یکدیگرید، پس کنیزان را با اجازه صاحبانشان به ازدواج خود درآورید.

(۲)

جاهلیت در نهج البلاغه

بعـد از بررسـی آیـاتی از قرآن کریم در مورد جـاهلیّت؛ چه خوب است که به بعضـی از مطالبی که در نهـج البلاغه درباره جاهلیت آمده، اشاره کنیم. آن حضرت در بیاناتی فرموده است:

«و انتم معشـر العرب علی شرّ دین و فی شرّ دار، منیخون بین حجارة خشن و حیّات صمّ، تشربون الکدر و تأکلون الجشب و تسفکون دماءکم و تقطعون ارحامکم، الاصـنام فیکم منصوبه و الآثام فیکم معصوبـة «۵»»؛ و شـما ای جماعت عرب، بدترین آیین را داشتید و در بدآب‌وهواترین منطقه زندگی می‌کردید. در میان سنگلاخ‌های خشن و مارهای سمی به سر می‌بردید و آب گندیده می‌نوشیدید و غـذای نامطلوب می‌خوردیـد. خون همـدیگر را می‌ریختید و با ارحام قطع رابطه می‌کردید و در همه حال به بت‌پرستی و معصـیت کاری مشغول بودید.

---

(۱). آل عمران (۳)، ۶۴.

(۲). حجرات (۴۹)، ۱۳.

(۳). آل عمران (۳)، ۱۹۵.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۴). نساء (۴)، ۲۵ و المیزان، ج ۴، ص ۱۵۱- ۱۵۴.

(۵). نهج البلاغهٔ، خطبه ۹۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۶۶

«و الناس ضلّال فی حیرهٔ و، حاطبون فی فتنهٔ، قد استهوتهم لاهواء و استزلّتهم الکبریاء و استخفّتهم الجاهلیهٔ الجهلاء، حیاری فی زلزال من الأمر و بلاء من الجهل «۱»». خداوند متعال حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله را به پیامبری فرستاد، هنگامی که مردم (از راه حقّ) گمراه شده (و در کار خویش) سرگردان بودند و در راه فتنه و فساد از روی خبط و اشتباه قدم می‌نهادند. هواها و آرزوهای بی‌جا ایشان را فرا گرفته بود و کبر و نخوت آنها را به کارهای اشتباه واداشته و جهل و نادانی آنها را سبک سر و نفهم نموده بود، در حالتی که پریشان حال در کار خویش مضطرب و نگران و مبتلا به نادانی بودند.

«و الاحوال مضطربهٔ، و الأیدی مختلفهٔ، و الکثرهٔ متفرقهٔ، فی بلاء ازل و اطباق جهل: من بنات موءودهٔ و اصنام معبودهٔ و أرحام مقطوعهٔ و غارات مشنونهٔ «۲»»؛ وضع مردم مضطرب و نگران‌کننده بود و بسیاری داعیه حکومت و سروری داشتند و وحدت مردم به تفرقه تبدیل شده بود و دائما در بلا و گرفتاری و جهل به سر می‌بردند، به طوری که دختران را زنده به گور می‌کردند و بت‌ها را می‌پرستیدند و با ارحام خویش قطع رابطه کرده و همدیگر را غارت می‌کردند.

(۱)

معنای جاهلیت

از جمله مصادیق تعصب‌های کور جاهلیت این است که عده‌ای از ناسیونالیست‌های متأخّر عرب سعی کرده‌اند که معنای جاهلیت را که به معنای فقدان علم و معرفت است؛ تحریف کنند و بگویند که جاهلیّت مشتق از جهل به معنای تعصّب و غضب است؛ چنان که گفته می‌شود:

«جهل زید علی عمرو؛ یعنی زید به عمرو خشمگین شد» و جاهلیت به معنای عدم علم و معرفت نیست.

این توجیه- چنان که گفتیم- یکی از مصادیق تعصبات جاهلیّت است و اگر جهل به طور مطلق استعمال شود، در مقابل علم و معرفت ظهور دارد و معنای تعصّب و غضب را نمی‌رساند؛ مگر آن که به صورت مجازی و همراه با قرینه باشد. چنان که در مورد شاهد مثال چنین است. در این مثال که مفعول به وسیله حرف تعدیه «علی» به جهل نسبت داده شده است؛

---

(۱). همان، خطبه ۹۴. نهج البلاغه، فیض الاسلام.

(۲). همان، خطبه ۱۸۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۶۷

روشن‌ترین قرینه بر معنای غیر ظاهر می‌باشد و الّا کلمه جهل به تنهایی و بدون قرینه، فقط در مقابل علم و معرفت قرار می‌گیرد.

و ای کاش می‌دانستم که صاحبان این توجیه غیر وجیه در مورد معنای آنچه که در قرآن آمده است چه می‌گویند؟ آیا صحیح است که در استعمال‌های چهارگانه: «ظنّ الجاهلیهٔ»، «حکم الجاهلیهٔ»، «الحمیّهٔ الجاهلیهٔ» و «تبرّج الجاهلیهٔ»؛ جهل را به معنای غضب بگیریم؟!

(۱) هم چنین دیدیم که امیر المؤمنین علیه السّلام جاهلیت را به جهلا توصیف کرد و بر معنای معروف جاهلیّت تأکید نمود و سپس فرمود: «و بلاء من الجهل» و «اطباق جهل» که تمام اینها معنای شایع را تأکید کرده و هر گونه شک و تردیدی را دفع می‌کند.

«در حقیقت امیر المؤمنین در سخنان مذکور خویش حالت و وضعیت و سطح علمی و فرهنگی اعراب قبل از اسلام را توصیف

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

می‌کنـد و می‌گوید که آنها در ظلمات جهل و حیرت و خود فراموشـی زندگی می‌کردند ... و این، تمام آنچه را که برخی مورّخان از قبیل آلوسـی و غیره، ادّعا می‌کنند که اعراب در بعضـی از علوم از قبیل علم طب و هواشناسـی و قیافه‌شناسـی و باران‌شناسی ممتاز بوده‌اند؛ ردّ می‌کند» «۱».

(۲) ابن خلـدون در این باره می‌گوید: «... اعراب در ابتدا هیچ علم و صـناعتی را نمی‌دانسـتند و این به اقتضای زندگی ساده و بدوی آنها بود ... در ابتدا اقوام عرب تعلیم و تألیف و تدوین را نمی‌شناختند و به سوی آن نمی‌رفتند و حاجتی هم بدان پیدا نمی‌کردند ... و بی‌سوادی در آن دوران یک صفت عمومی به شمار می‌رفت.» «۲»

وی در مورد علم طب اعراب می‌گوید: «... طبی که بدان عمل می‌کردند- در اغلب موارد- مبتنی بر تجربه قاصـر بعضـی از اشخاص بود که از پیر مردان و پیر زنـان به ارث می‌بردنـد و چه بسا که بعضـی از آنها درست بود؛ ولی بر طبق قانونی طبیعی و مطابق با مزاج نبود. چنین طبی در میان عرب شایع بود و اطبای معروف از قبیل حارث بن کلده و غیره را در این زمینه داشتند.» «۳»

(۳) اگر آنچه را که بلاذری در زمینه بی‌سوادی اعراب گفته است را بازگو کنیم، برای اثبات

---

(۱). الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلّی اللّه علیه و آله، ج ۱، ص ۴۸.

(۲). مقدمه ابن خلدون، ص ۵۴۳.

(۳). همان، ص ۴۹۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۶۸

مـدعای ما کفایت می‌کنـد. وی می‌گوید: «در هنگامی که اسـلام ظهور کرد در میان قریش هفده نفر و در میان اوس و خزرج یثرب دوازده نفر بودند که خواندن و نوشتن می‌دانستند.» «۱»

(۱) ابن خلـدون در مورد نوع خـط آنهـا می‌نویسـد: «طرز نوشـتن عرب در حـدّ بـدوی بود و خـط عربی در ابتـدای اسـلام به نهایت استحکام و اتقان و زیبایی و حتی به حدّ متوسط آن نرسیده بود و این بدان خاطر بود که اعراب در توحّش و بدویّت به سر می‌بردند و از صـنایع و هنر به دور بودند. برای درک این مطلب به آنچه که در مورد کتاب مصحف شریف انجام داده‌اند بنگرید که در ابتدا کاتبان وحی آن را با خطهای غیر مسـتحکم می‌نوشته‌اند و سپس تغییرات زیادی به وسیله صاحبان این فن در شیوه نگارش آنها داده شده است و سـپس تابعان از شیوه‌های گذشتگان تنها برای تبرّک و این که از صحابه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده‌اند، تقلید می‌کردند. «۲»»

(۲) بلکه آنها خواندن و نوشـتن را عیب می‌دانسـتند و عیسـی بن عمر می‌گوید: «ذو الرّمه به من گفت که این حرف را به بالا بکش. من به او گفتم: مگر نوشـتن را می‌دانی؟ با دست به دهانش اشاره کرد و به من فهمانـد که این مسأله را مخفی نگه دار؛ زیرا این کار نزد ما عار است!» «۳»

بـاز ابـن خلـدون در ایـن بـاره می‌گویـد: «آنهـا از ایـن کـه بـه علم نسبت داده شونـد، دوری می‌کردنـد؛ زیرا آن را از جمله صـنایع می‌دانستند و رؤسا همیشه از صنایع و هنرها و آنچه که مربوط به آنها می‌شد دوری می‌جستند.» «۴»

آنچه که به وسـیله راویان و مؤرخان نقل شـده است، این را می‌رسانـد که هیچ گونه تعلیمی در میان آنها وجود نداشـته است و اگر هم بوده، بسیار کم بوده است که تعدادشان در تمام سرزمین حجاز و اطرافش از انگشتان دست و پا تجاوز نکرده است.

(۳) بعضـی از مورخان عرب که از متأخرین می‌باشـند- و از جمله محمـد غرّه دروزه در کتابش، القرآن المجید، قائل به این شده‌اند که در شـهرهای حجاز گروهی از متعلمان وجود داشـته‌اند که نمی‌توان از آنها چشم‌پوشی کرد. و آنچه را که در تأیید مدّعای خود بیان کرده این است که:

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

محیط حجاز و- به خصوص مکه و مدینه- سرزمین بازرگانان به شمار می‌رفته است؛ چنان که

---

(۱). فتوح البلدان، ج ۳، ص ۵۸.

(۲). مقدمه ابن خلدون، ص ۴۱۹.

(۳). الشعر و الشعراء، ص ۳۳۴.

(۴). مقدمه ابن خلدون، ص ۵۴۴؛ فصل «اکثر داعیه داران علم در اسلام، عجم بوده‌اند».

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۶۹

قرآن در سوره قریش به این مطلب اشاره کرده است و به اقتضای شغل و حرفه خویش ارتباط و روابط بسیار محکمی با کشورهای مجاور از قبیل شام و یمن و عراق داشتند و به خاطر همین همسایگی و روابط، خود نیز اهل علم و فرهنگ بوده‌اند.

(۱) از جهت دیگر در سرزمین حجاز گروه‌هایی از یهودیان و مسیحیان اصیل زندگی می‌کردند که از مناطق مجاور آمده بودند و در بین آنها قرائت و کتابت کتب دینی رایج بوده است.

(۲) از جهت دیگر در قرآن عزیز، طولانی‌ترین آیه در سوره بقره است که از مردم می‌خواهد تا تمام معاملات مابین خود را از نقد و نسیه و بزرگ و کوچک بنویسند. «۱» پس چگونه ممکن است که قرآن این درخواست را مطرح کند، در حالی که باسوادانی در میانشان وجود نداشته باشند که برای خود یا دیگران معاملات را بنویسند؟

(۳) به علاوه، کاتبان وحی که زیر نظر رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله بودند تعدادشان به چهل نفر بالغ می‌شد و بسیاری از آنها اهل مکّه بودند و قبل از هجرت به مدینه، سوره‌های مکی را نوشته بودند و همین دلیل بر این است که افراد باسواد در مکه بوده‌اند؛ اگر چه تعدادشان کم بوده است و از این عدّه افرادی وحی الهی را می‌نوشته‌اند و افرادی هم بعدها مسلمان شدند. چنان که اسیران فقیری از قریش که در جنگ بدر، در سال دوم هجری به چنگ مسلمانان افتاده بودند و نمی‌توانستند برای آزادی خویش فدیه بپردازند؛ هر کدام که قرائت و کتابت را می‌دانستند، مکلف شدند که ده کودک مسلمان را در مدینه آموزش بدهند تا آزاد شوند. بلاذری می‌گوید:

بسیاری از آنها اقدام به آموزش قرائت و کتابت به کودکان مسلمان کردند و سپس آزاد شده و به مکه بازگشتند، و عده‌ای از آنها که عدالت و حقانیّت اسلام را درک کرده بودند، اسلام آوردند. چگونه می‌توان قبول کرد که عده‌ای از فقرا و بیچارگان قریشی قرائت و کتابت را به خوبی می‌دانسته‌اند؛ ولی اغنیا و تجّار و صاحبان قدرت و حکومت، خواندن و نوشتن را نمی‌دانسته‌اند؟ «۲»

(۴) خلاصه کلام در جواب این عده این است که بگوییم: جهل در آن زمان به طور مطلق حاکم بوده است و قبل از اسلام نشانه‌ای از علوم را در میان مردمان عصر جاهلیت مشاهده نمی‌کنیم

---

(۱). بقره (۲)، ۲۸۲.

(۲). سید محمد علی اشقر، لمحات من تاریخ القرآن، ص ۳۶- ۳۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۷۰

و تنها جهل و حیرت و گمراهی به چشم می‌خورد و آنچه که مورد استشهاد این عده قرار گرفته، اقداماتی است که اسلام برای محو بی‌سوادی انجام داده است.

(۱) اما اولویتی که در مورد صاحبان ثروت و قدرت در کسب علم ذکر شده است؛ با توجه به گفته‌های ابن خلدون؛ استدلال باطلی است و اما در مورد تعداد کاتبان وحی؛ علامه سید ابو الفضل میر محمدی در کتاب ارزشمند تاریخ و علوم قرآن تعداد زیادی از

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

آنها را تکذیب و ردّ کرده است. در اینجا نباید ذکر این نکته را فراموش کنیم که بی‌سوادی آنها باعث تقویت حافظه ممتاز آنها شده بود و بسیاری از آنها به حافظان قرآن و احادیث رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله تبدیل شدند.

لکن سطح پایین فرهنگی آنها باعث شده بود که در برابر اهل کتاب عموما و در مورد یهود خصوصا، یک شاگرد در مقابل معلم خویش باشند و اهل کتاب بر آنها سیطره فکری داشته باشند و همین مسأله آثار خویش را در اخبار راویانشان باقی گذاشته و از این رو طبری می‌گوید: «از بعضی از اهل علم از اهل کتاب اوّل»، یعنی تورات و تلمود.

(۲)

غیرت یا حمیّت جاهلیت

همان طور که سعی کرده‌اند تا جاهلیت را به معنای غضب بگیرند، نه به معنای عدم علم و معرفت، هم چنین سعی کرده‌اند که حمیّت جاهلیت را که در قرآن به عنوان یک صفت مذموم ذکر گردیده به عنوان یک صفت ممتاز برای اعراب قبل از اسلام جلوه دهند و برای این کار وصف جاهلیت را از حمیّت برداشته و به جای آن کلمه غیرت را گذاشته‌اند.

در حقیقت حمیّت یا همان تعصب جاهلی یک صفت مذموم است؛ زیرا تنها پیروزی قبیله و خویشان خود را در نظر دارد و کمک و یاری هر فرد باید برای قوم و عشیره خود باشد، خواه ظالم باشد یا مظلوم. حتی شاعر، آنها را به داشتن این صفت مدح می‌کند:

لا ـ یسألون اخاهم حین ینـدبهم‌فی النائبات علی ما قال برهانا «۱» (۳) در مقابل، قبیله از افراد وابسته به خویش به ازای هر جرم و جنایتی که مرتکب می‌شوند؛ حمایت می‌کند و از او در مقابل هر خطری که وی را تهدید کند، پشتیبانی می‌نماید و این نتیجه

---

(۱). شاعر این شعر قریط بن اینف از شعرای جاهلیت است؛ چنان که در شرح دیوان الحماسه مرزوقی، ص ۲۷، ۲۹ آمده است و معنای آن این است: به هنگامی که برادرشان آنها را به کمک فرا می‌خواند، بدون هیچ پرس‌وجویی و بی‌درنگ به کمک وی می‌شتابند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۷۱

تعصبات قبیله‌ای است که هیچ رحم و عطوفتی در آن نیست و از مشخصات و خصائص انسان عربی شمرده می‌شود.

(۱) طبیعی است که احساسات افراد قبیله در قبال افراد وابسته به خودشان بسیار شدید باشد؛ زیرا خودشان هم محتاج حمایت و پشتیبانی قبیله خویش در مقابل خطرات و دشمنی‌ها هستند و همین از علل شجاعت آنها نیز می‌باشد؛ زیرا آنها به اقتضای محیط و زندگی صحرانشینی خویش که بدون هیچ گونه موانع طبیعی یا غیره است، احساس می‌کردند که باید به شکلی از خود حمایت و دفاع کنند و در این میان، تنها قدرت بازوان او و قوم و عشیره‌اش می‌توانست به این خواسته ضروری، جامه عمل بپوشاند و عرب جاهلی که دائما در معرض جنگ‌ها و حمله‌ها و غارت‌گری‌ها و خون‌ریزی‌ها بود، به شدت به این حمایت و پشتیبانی قبیله‌ای احتیاج داشت.

(۲) در هر حال زندگی صحرانشینی و هجوم‌ها و شبیخون‌های دائمی، همیشه اعراب را تهدید می‌کرد و همین اقتضا می‌کرد که بتواند به سرعت و بی‌درنگ از خویش دفاع کنند. اگر عدم درک مسئولیت در قبال اعمال و رفتارشان را هم به این وضعیّت اضافه کنیم، در این صورت اقدامات بدون فکر و اندیشه و بدون عاقبت‌اندیشی، از مشخصات آنها و حاکم بر تمام اعمالشان خواهد بود، لذا افراد حلیم در میان آنها بسیار اندک بودند.

قرآن کریم، جاهلیت را صفت این حمیّت و تعصب قبیله‌ای قرار داده است و این بدان معناست که این حمیّت بدون ثبات فکری و عقلی بوده و بلکه محصول جهل اعراب بوده است و در این صورت چگونه می‌تواند به عنوان یک امتیاز باشد؟!

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۳) بله، اسلام سعی کرد که این تعصّب کور را در مسیر صحیح قرار دهد تا بر طبق قواعد انسانی و عواطف حقیقی و فضائل اخلاقی و به خصوص بر اساس احساسات دینی صحیح حرکت کند و تلاش کرد که از این روحیه در بنیان‌گذاری امت اسلامی بر اساس پایه‌های صحیح و سالم استفاده کند. اسلام کوشید که به عصبیّت قبیله‌ای جهت‌گیری صحیح بدهد و عنصرهای انحرافی و نادرست را از آن حذف کند و برای همین به صله رحم و نیکی به والدین دستور داد و هر کدام از آنها را از واجبات دینی قرار داد و سعی کرد که به این طریق ارتباط امت اسلامی به همدیگر را مستحکم‌تر کند و در عین حال هرگونه تعصب ناحق را سرکوب و تخطئه کرد و آن را مورد عقوبت قرار داد و آن را از آثار متعفّن جاهلیت دانست که باید منکوب گردد و در بعضی از نصوص و احادیث به این مطلب اشاره شده است. هم چنین اسلام

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۷۲

سعی کرد که به غیرت و حمیّت و خشونت آنها جهت‌گیری صحیح بدهد؛ چنان که قرآن می‌گوید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» «۱».

(۱)

نگاهی به زندگی حضرت ابراهیم علیه السّلام

حال که در صدد بررسی تاریخ اسلامی هستیم، لازم است که تاریخ بنای کعبه در مکّه مکرّمه را هم بررسی کنیم. برای این کار ابتدا باید تاریخ زندگانی بانی آن، حضرت ابراهیم علیه السّلام را از نظر بگذرانیم.

(۲) جامع‌ترین متنی که قصه حضرت ابراهیم خلیل را بیان نموده، متنی است که در روضه کافی با سندی از علی بن ابراهیم قمی، از زید کرخی آمده است وی می‌گوید: از ابو عبد الله، امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: محل تولد حضرت ابراهیم علیه السّلام در کوثاریا و پدرش نیز از اهالی همان منطقه بوده است و مادر حضرت ابراهیم و مادر حضرت لوط صلّی اللّه علیه و آله و سلم، ساره و ورقهٔ بوده‌اند که با هم خواهر و از دختران لاحج بوده‌اند و لاحج از انبیا بوده است و نه از رسولان الهی.

(۳) حضرت ابراهیم در دوران جوانی بر فطرتی بود که خداوند عز و جل خلقتش را بر آن آفریده بود تا این که خداوند تبارک و تعالی او را به سوی دین خویش هدایت کرد و او را برگزید. او با ساره، دختر دختر «۲» لاحج که دختر خاله‌اش می‌شد، ازدواج کرد. ساره دارای گوسفندان بسیار و ملک فراوان بود و وضعیت خوبی داشت. او پس از ازدواج تمام ثروتش را به تملیک حضرت ابراهیم درآورد. حضرت ابراهیم به رسیدگی و اصلاح امور پرداخت و بر تعداد احشام و وسعت کشاورزی‌اش افزوده شد، به صورتی که در منطقه کوثاریا وضع مالی‌اش از همه بهتر بود.

(۴) پس از آن که حضرت ابراهیم، بت‌های نمرود را شکست، به دستور نمرود، دستگیر شد و هیزم فراوانی گردآوری گردید و آتش عظیمی برپا کردند و سپس حضرت ابراهیم را در آتش انداختند تا بسوزد، پس از مدتی که آتش خاموش شد به کنار آتش آمدند و دیدند که ابراهیم سالم و سرحال در آتش نشسته است. این خبر را به نمرود دادند و او دستور داد که ابراهیم را

---

(۱). الفتح، (۴۸)، ۲۹.

(۲). علامه مجلسی بر جزء ۲۶ مرآة العقول حاشیه زده و فرموده است لازم است دختر دختر لاحج نوشته شود و شاید که نسّاخ تصور کرده‌اند که تکرار دختر زاید است و آن را حذف کرده‌اند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۷۳

از آن سرزمین تبعید کنند و نگذارند که احشام و اموالش را با خود ببرد. پس از آن ابراهیم به بحث با آنها پرداخت و گفت: اگر اموال و احشام مرا می‌گیرید، باید عمری که در سرزمین شما سپری کرده‌ام به من بازگردانید! این خبر را به نمرود رساندند و او

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

دستور داد که او را به همراه اموال و احشامش اخراج کنند و گفت: اگر ابراهیم در سرزمینتان باقی بماند، دین شما را فاسد می‌کند و به خدایان شما لطمه وارد می‌کند! پس ابراهیم و لوط را به سوی سرزمین شام تبعید کردند.

(۱) ابراهیم در حالی که لوط و ساره به همراهش بودند از آن سرزمین خارج شد و گفت: «إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ». پس به سوی بیت المقدس حرکت کرد. و اموال و احشامش را هم با خود برد و به خاطر غیرت زیاد، تابوتی را ساخته بود و ساره را در آن پنهان می‌کرد تا کسی او را نبیند. آنها راهی طولانی را طی کردند تا از سرزمین نمرود خارج شدند و به سرزمینی که تحت فرمان مردی از قبطی‌ها بود و به او «غراره» می‌گفتند، داخل شدند. در هنگام ورود به مأمور مالیات برخورد کردند او می‌خواست که از آنها مالیات بگیرد. مأمور مالیات وقتی که تابوتی را به همراه حضرت ابراهیم دید، از او خواست که آن را باز کنند تا مالیات محتویات داخل تابوت را معین کند؛ ولی حضرت ابراهیم به او گفت هر چه طلا و نقره بخواهی به تو می‌دهم؛ امّا در تابوت را باز نمی‌کنیم. مأمور قبول نکرد و حضرت ابراهیم را مجبور کرد که در تابوت را باز کند.

(۲) هنگامی که مأمور ساره را- که صاحب حسن و جمال بود- مشاهده کرد، از حضرت ابراهیم پرسید: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ جواب داد: همسر و دختر خاله‌ام می‌باشد. مأمور پرسید: چه چیزی باعث شده که او را در تابوت مخفی کنی؟ ابراهیم گفت: غیرت من اجازه نمی‌دهد که کسی او را ببیند. مأمور گفت: اجازه نمی‌دهم بروی تا این که پادشاه را از وضع تو و همسرت آگاه کنم.

(۳) پس پیکی را به سوی پادشاه فرستاد و او را از جریان آگاه کرد. پادشاه هم پیکی را فرستاد و دستور داد که تابوت را نزد او ببرند. آنها وقتی که می‌خواستند تابوت را با خود ببرند، ابراهیم علیه السّلام به آنها گفت: من از تابوت جدا نخواهم شد مگر آن که روحم از جسدم جدا شود! این خبر را به پادشاه رساندند و او هم دستور داد که تابوت را به همراه حضرت ابراهیم نزد وی ببرند. پس ابراهیم علیه السّلام و تابوت و تمام اموال و احشام وی را نزد پادشاه بردند. پادشاه به ابراهیم علیه السّلام گفت: تابوت را باز کن! ابراهیم علیه السّلام به او گفت: ای پادشاه بزرگ در این تابوت

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۷۴

ناموس من و دختر خاله‌ام وجود دارد و من حاضرم که تمام دارایی‌ام را برای حفظ ناموس و حرمت خویش بپردازم.

(۱) اما پادشاه ابراهیم علیه السّلام را مجبور کرد که در تابوت را باز کند. وقتی که پادشاه ساره را مشاهده کرد، عنان اختیارش را از دست داد و دستش را به سوی او دراز کرد. ابراهیم رویش را از او و همسرش برگردانید و گفت: خدایا دستش را از ناموس و دختر خاله‌ام کوتاه گردان! پس در همان دم دستش خشک شد.

پادشاه به ابراهیم علیه السّلام گفت: آیا خدای تو با من چنین کرد؟ در جواب گفت: بله؛ چون که خدای من غیور است و ناروا را کراهت دارد و او بین تو و فعل ناروایی که می‌خواستی انجام دهی حائل شد.

(۲) پادشاه به او گفت: از خدا بخواه که دستم را به حالت اول برگرداند و اگر دعای تو مستجاب شود، متعرّض همسرت نخواهم شد. پس ابراهیم علیه السّلام گفت: خدایا دستش را به حالت اول بازگردان تا او نیز به ناموس من دست درازی نکند. خدا دستش را به حالت اول بازگردانید.

اما پادشاه رویش را به ابراهیم کرد و دستش را به سوی ساره دراز کرد و ابراهیم به خاطر غیرت شدید صورتش را برگردانید و گفت: خدایا دستش را از ناموس من کوتاه گردان. دوباره دستش خشک شد و به ساره نرسید.

پادشاه به ابراهیم گفت: خدای تو غیور است و تو هم غیرتمند هستی. پس از خدا بخواه که دستم را به حالت اول برگرداند و اگر خدا چنین کند، دیگر متعرّض ناموس تو نخواهم شد! ابراهیم گفت: این را از خدا درخواست خواهم کرد به شرطی که اگر دوباره به همسرم دست درازی کردی و گرفتار شدی، از من کمک نخواهی! پادشاه به او گفت: بله، همین طور است.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

ابراهیم گفت: خدایا! اگر این پادشاه راست می گوید، دستش را به او بازگردان. و دستش دوباره سالم شد.

(۳) هنگامی که پادشاه چنین غیرتی را در ابراهیم دید و معجزات عظیم را در دست خودش مشاهده کرد، به عظمت حضرت ابراهیم علیه السّلام پی برد و او را بسیار احترام و اکرام نمود و گفت:

تو از هر گونه تعرضی نسبت به همسرت و اموالت در امان هستی و هر جا که بخواهی می‌توانی بروی؛ ولی از تو خواهشی دارم.

ابراهیم گفت: خواهش تو چیست؟ گفت: من دوست دارم کنیزی قبطی را به همسرت هدیه کنم که بسیار عاقل و زیباست. ابراهیم به او اجازه داد و آنگاه

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۷۵

پادشاه آن کنیز قبطی را که همان هاجر، مادر اسماعیل علیه السّلام بود فرا خواند و او را به ساره هدیه کرد تا خدمتکارش باشد.

(۱) ابراهیم با تمام اموال و احشامش حرکت کرد و پادشاه هم به خاطر احترام به او در پشت سرش حرکت می کرد. خداوند به ابراهیم وحی کرد که توقف کن و جلوی پادشاه جبار و مسلط حرکت نکن و نگذار که او پشت سر تو حرکت کند؛ بلکه او را جلویت قرار بده و در پشت سرش حرکت کن و او را بزرگ بدار و به وی احترام کن؛ چون او مسلّط و حاکم است و در هر سرزمین باید پادشاهی حکومت کند، خواه نیکوکار یا فاجر باشد!

(۲) پس ابراهیم توقّف کرد و به پادشاه گفت: شما حرکت کنید؛ چون خدای من در همین لحظه به من وحی کرده است که تو را بزرگ بدارم و احترامت را نگاه دارم و تو را به پیش بیندازم و خودم پشت سرت حرکت کنم. پادشاه گفت: آیا خدای تو این را به تو وحی کرده است؟

ابراهیم گفت: بله. پادشاه به او گفت: شهادت می‌دهم که خدای تو بسیار مهربان و حلیم و کریم است و تو مرا ترغیب می کنی که دینت را بپذیریم! و آنگاه پادشاه با او خداحافظی کرد.

ابراهیم آن قدر پیش رفت تا به بالاترین منطقه شامات رسید و لوط علیه السّلام را در پایین شامات مستقر کرد.

(۳) آنگاه که ابراهیم علیه السّلام از بچه‌دار شدن مأیوس شد به ساره گفت: اگر راضی هستی، هاجر را به من بفروش تا شاید خداوند فرزندی را از او به ما عنایت کند که جانشین ما باشد؟! پس ابراهیم علیه السّلام هاجر را از ساره خرید و با او ازدواج کرد و در نتیجه این ازدواج اسماعیل علیه السّلام متولد شد. «۱»

(۴) علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از پدرش از هشام از ابی عبد الله الصادق علیه السّلام نقل می کند که گفت:

ابراهیم در سرزمین شام سکنا گزیده بود و هنگامی که هاجر، اسماعیل را به دنیا آورد، ساره بسیار غمگین شد؛ زیرا که خودش بچه‌دار نمی‌شد. برای همین ابراهیم را اذیت می کرد و او را غمگین می‌ساخت. ابراهیم از این موضوع به خدا شکایت کرد، آن‌گاه به سوی او وحی شد: زن همانند استخوان شکسته پهلو است که اگر او را به همان صورت رها کنی، از او استفاده می کنی و اگر بخواهی که آن را راست کنی، می‌شکند. سپس به وی دستور داد که اسماعیل و مادرش را از آن محل دور کند.

---

(۱). روضه کافی، ص ۳۰۴- ۳۰۶ و نگاه کنید به تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۶- ۲۰۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۷۶

ابراهیم گفت: خدایا آنها را به کجا ببرم؟ خداوند فرمود: او را به حرم و محل امن من و اولین مکانی که خلق کرده‌ام؛ (یعنی مکّه) ببر.

(۱) پس خداوند جبرئیل را به همراه براق بر ابراهیم نازل کرد و او هاجر و اسماعیل را بر آن سوار کرد. ابراهیم از هیچ منطقه آباد و پردرخت و پرآبی نمی گذشت، مگر این که می‌پرسید:

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

آیا باید به اینجا برویم و جبرئیل در جواب می گفت: نه. بازهم باید پیش برویم. تا این که به مکه رسیدند و جبرئیل آنها را در محلّ کعبه پیاده کرد.

ابراهیم به ساره قول داده بود که توقف نکند و به سرعت بازگردد. آنها وقتی که در آن مکان پیاده شدند، بوته بزرگی را دیدند. هاجر پارچه‌ای را که با خود داشت بر روی آن انداخت و همگی به زیر سایه‌اش رفتند. پس از آن که ابراهیم آنها را در آن مستقر کرد و وسایلی برایشان فراهم کرد، تصمیم به بازگشت گرفت. در همین حال هاجر به او گفت: ای ابراهیم، چرا ما را در جایی رها می کنی که هیچ مونسی و آب و زراعتی ندارد؟

(۲) ابراهیم گفت: خدایی که به من دستور داده است تا شما را به این مکان بیاورم، شاهد و ناظر بر شماست. سپس از آنها جدا شد و رفت تا این که به کدای (کوهی است در منطقه ذی طوی) رسید. در آنجا متوجه آنها شده و گفت: «رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ» «۱» پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در بیابان بی‌آب و علفی که در کنار خانه گرامی توست سکنا دادم تا نماز را برپا دارند، تو دل‌های مردم را مایل به آنها بگردان و از میوه‌ها روزیشان کن؛ شاید شکرت را به جا آورند.

(۳) آن‌گاه از آن منطقه دور شد و هاجر تنها باقی ماند. مقداری از روز که گذشت، اسماعیل تشنه شد و آب طلب کرد. هاجر به محل مسعی در آن بیابان رفت و فریاد زد: آیا در این بیابان کسی هست؟ پس آن قدر از آنجا دور شد که اسماعیل از نظرش غایب شد. آنگاه به بالای کوه صفا رسید و در آنجا سرابی در بیابان به نظرش رسید و گمان کرد که آب است و به سوی آن دوید؛ ولی هنگامی که به مروه رسید؛ سراب از نظرش غایب شد. سپس سرابی در صفا به نظرش رسید؛ ولی هنگامی که به سوی صفا رفت؛ آب از نظرش غایب شد و این سعی بین صفا و مروه را هفت مرتبه تکرار کرد و هنگامی که برای هفتمین بار به سوی مروه می‌دوید؛

---

(۱). ابراهیم (۱۴)، ۳۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۷۷

مشاهده کرد که زیر پای اسماعیل آب ظاهر شده است. به سوی او آمد و با ماسه در اطراف آب مرزی ایجاد کرد و آب را جمع‌آوری و محصور کرد و این آب، زمزم نامیده شد.

(۱) در این هنگام قبیله جرهم در ذی الحجاز و عرفات اطراق کرده بودند. هنگامی که آب زمزم ظاهر شد، حیوانات و پرندگان به سوی آن می‌رفتند. افراد قبیله جرهم این را می‌دیدند و به طلب آب در پی حیوانات و پرندگان رفتند. آنها می‌دیدند که پرندگان در نزدیکی زمزم بر زمین می‌نشینند. وقتی به آنجا رسیدند؛ یک زن و کودکش را دیدند که در سایه درختچه‌ای پناه گرفته‌اند و چشمه‌ای برای آنها ظاهر شده است. آنها به هاجر گفتند: تو چه کسی هستی و داستان تو و این کودک چیست؟ هاجر گفت: من امّ ولد ابراهیم خلیل الرحمن علیه السّلام هستم و این هم فرزند اوست. خداوند به او دستور داده است که ما را در اینجا سکونت دهد. آنها به او گفتند: ای زن مبارک، آیا اجازه می‌دهی که در نزدیکی شما اطراق کنیم؟

(۲) پس در روز سوّم که ابراهیم به زیارتشان آمده بود؛ هاجر به او گفت: ای خلیل الله، در این اینجا قبیله‌ای به نام جرهم زندگی می کنند که درخواست کرده‌اند تا در نزدیکی ما اطراق کنند.

آیا این را اجازه می‌دهی؟ ابراهیم گفت: بله. پس هاجر به آنها اجازه داد و آنها در نزدیکی هاجر خیمه زدند و هاجر به آنها انس گرفت.

هنگامی که برای سومین بار ابراهیم به دیدار هاجر و اسماعیل آمد، مردم فراوانی را در کنار آنها یافت و به همین علّت بسیار خوش‌حال شد. افراد قبیله جرهم هر کدام یک یا دو گوسفند را به هاجر و اسماعیل هدیه کردند تا به وسیله آنها زندگی خویش را

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

تأمین کنند.

(۳) هنگامی که اسماعیل به حدّ مردانگی رسید؛ خداوند به ابراهیم دستور داد که کعبه را بنا کند. ابراهیم سؤال کرد: ای خدا، کعبه را در کجا بنا کنم؟ خداوند فرمود: در سرزمینی که در آن قبه‌ای از نور بر آدم علیه السّلام نازل شد و حرم را برایش روشن کرد. این گنبدی که بر آدم نازل شد تا زمان طوفان نوح باقی بود و هنگامی که دنیا در طوفان نوح غرق شد، آن گنبد برداشته شد و همه جای دنیا غرق شد، مگر مکان کعبه.

پس خداوند جبرئیل را فرستاد و او مکان کعبه را برای حضرت ابراهیم مشخص کرد و پایه‌های آن را از بهشت فرستاد و حضرت اسماعیل سنگ‌های آن را از کوه ذی طوی به آن مکان مقدس حمل کرد. پس ابراهیم کعبه را بنا کرد و دیوارهایش را به اندازه نه ذراع بالا آورد. قبه‌ای که خداوند بر آدم نازل کرده بود، از برف سفیدتر بود و حضرت ابراهیم آن را از

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۷۸

زیر زمین خارج کرد و در موضعی که قبلا کار گذاشته شده بودند؛ نصب کرد. او برای کعبه دو در قرار داد: دری به سوی خاور و دری به سوی باختر که باب المستجار نامیده می‌شود. سپس با مقداری از شاخه‌های درختان سقف آن را پوشانید و هاجر پرده‌ای را که با خویش داشت و به هنگام تابش شدید آفتاب به زیر آن پناه می‌بردند؛ به عنوان پرده بر در کعبه آویزان نمود.

(۱) هنگامی که از بنا کردن کعبه فارغ شد، جبرئیل علیه السّلام در روز ترویه که هشتم ذی الحجّه بود، بر آنها نازل شد و گفت: ای ابراهیم، مقداری از آب را با خویش بردار؛ زیرا در منی و عرفات آبی وجود ندارد و برای همین این روز، «یوم الترویهٔ» نامیده شد. سپس حضرت ابراهیم به منی رفت و شب را در آنجا گذرانید و همان گونه که با آدم علیه السّلام رفتار شد؛ با وی نیز رفتار شد. «۱»

(۲) و همچنین، از پدرش، از معاویهٔ بن عمار، از ابی عبد الله علیه السّلام روایت کرده است: جبرئیل به هنگام زوال خورشید در روز ترویه به نزد حضرت ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم برای خود و خانواده‌ات آب بردار (و در آن زمان بین مکه و عرفات هیچ آبی وجود نداشت) و برای همین این روز، «یوم الترویهٔ» نامیده شد. حضرت ابراهیم حرکت کرد تا این که به منی رسید و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را در همان جا به جای آورد، تا این که خورشید ظاهر شد و وی به سوی عرفات حرکت کرد و در نمره که در وسط عرفات قرار دارد اطراق کرد. به هنگام زوال خورشید از خیمه‌اش خارج شد و دست و صورتش را شست و نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه به جای آورد و در مکان فعلی مسجدی که در عرفات قرار دارد نماز خواند (و در آن مکان سنگ‌های سفیدی قرار داشته است که در حال حاضر در داخل مسجدی که بنا شده است؛ قرار دارد). سپس جبرئیل او را به موقف برد و گفت: ای ابراهیم، به گناهانت اعتراف کن و نسبت به مناسکت معرفت حاصل کن، برای همین این روز؛ عرفه نامیده شد. در آنجا اقامت کرد تا این که خورشید غروب کرد و سپس جبرئیل او را به سرعت از آنجا برد و گفت: ای ابراهیم، به سوی مشعر الحرام پیش برو (و همین مزدلفه نامیده شد) و او را به مشعر الحرام آورد. در آنجا مغرب و عشا را با یک اذان و دو اقامه به جای آورد و به خواب رفت. در خواب دید که فرزندش را سر می‌برد ... تا این که نماز صبح را در آنجا اقامه کرد. سپس به سوی منی رفت و به دستور جبرئیل و هنگامی که ابلیس نفرین شده در مقابلش

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۰- ۶۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۷۹

ظاهر شده بود، جمره عقبه (گردنه) را با سنگ ریزه رمی کرد. آن‌گاه به خانواده‌اش دستور داد به سوی کعبه بروند و فرزندش را نزد خود نگاه داشت و او را با خود به محلّ جمره وسطی برد و با او به مشورت پرداخته و همان طور که خدا در قرآن می‌فرماید به او گفت: «یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری» ای پسرک من! در خواب دیدم که تو را برای قربانی سر می‌برم،

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

ببین تو چه به نظرت می‌رسد؟

(۱) اسماعیل جواب داد: «یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ «۱»» ای پدر! به آنچه مأمور شده‌ای اقدام کن، اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت.

در این هنگام پیر مردی به سویش آمد و گفت: ای ابراهیم، می‌خواهی با این جوان چه کنی؟

گفت: می‌خواهم او را سر ببرم! پیرمرد گفت: سبحان الله! جوانی را سر می‌بری که خدا را به اندازه چشم بر هم زدنی معصیت نکرده است؟!

ابراهیم به او گفت: وای بر تو، همان کس که مرا به این مقام رسانده، به من دستور داده است که این کار را انجام دهم.

پیرمرد گفت: نه به خدا. کسی جز شیطان تو را به این کار امر نکرده است!

ابراهیم گفت: به خدا قسم که با تو سخن نخواهم گفت و تصمیم به ذبح اسماعیل گرفت.

(۲) پیرمرد گفت: ای ابراهیم تو امام و پیشوایی هستی که از تو پیروی می‌شود. اگر تو اسماعیل را ذبح کنی، مردم هم فرزندانشان را سر می‌برند! پس با او سخن نگفت و پیش جوانش رفت و با او به مشورت پرداخت. اسماعیل چنان که خداوند می‌فرماید؛ گفت: به آنچه خداوند به تو فرموده است عمل کن. هنگامی که هر دو تسلیم فرمان خدا شدند؛ جوان گفت: ای پدر، صورتم را بپوشان و دست و پایم را محکم ببند.

(۳) ابراهیم گفت: ای پسرم! بستن با سر بریدن؟! به خدا قسم که این هر دو را با هم انجام نخواهم داد. آن‌گاه مقداری از جل و پالان الاغ را بر زمین پهن کرد و او را بر آن خوابانید و چاقو را به دست گرفت و بر گلویش نهاد و آن‌گاه سرش را به سوی آسمان برد و چاقو را بر گردنش کشید. جبرئیل چاقو را بر عکس گردانید و آن جوان را از زیر دست‌هایش بیرون کشید و در همین هنگام قوچی از پشت کوهی که در سمت راست مسجد منی قرار داشت به سوی خود کشید، که در نهایت چاقی و فربهی بود و آن را در جای جوان قرار داد. در همین لحظه از

---

(۱). صافات، (۳۷)، ۱۰۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۸۰

سوی مسجد خیف بانگی برآمد: «یا إِبْراهِیمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ «۱»» ای ابراهیم! خوابت را به واقعیت رساندی، ما بدین گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم به راستی این آزمایشی آشکارا بود.

(۱) ابلیس (در ظاهر پیرمردی) نزد مادر آن جوان رفت و گفت: پیرمردی را دیدم که به همراهش جوانی بود و او را بر زمین خوابانده و چاقویی به دست گرفته بود تا او را سر ببرد!

مادر جوان گفت: دروغ می‌گویی؛ ابراهیم مهربان‌ترین مردم است و چگونه ممکن است که پسرش را سر ببرد.

ابلیس گفت: به خدای آسمان و زمین و به خدای این خانه قسم که او را دیدم که جوانش را بر زمین خوابانده و چاقو را به دستش گرفته بود.

مادر اسماعیل گفت: چرا می‌خواست این کار را بکند؟ ابلیس گفت: او گمان کرده بود که خداوند دستوری به او داده است و در قلب خودش به یقین رسیده بود که خداوند در مورد فرزندش چنین دستوری را صادر کرده است. مادر گفت: در این صورت می‌بایست که از دستور پروردگارش اطاعت می‌کرد. هنگامی که ابراهیم مناسک و اعمال حج را انجام داد به سرعت به سوی منی بازگشت. «۲»

(۲) آنچه که در خبر علی بن ابراهیم قمّی از امام صادق علیه السّلام آمده است مبنی بر این که کعبه، قبل از طوفان نوح به صورت

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

گنبدی بوده است که حضرت آدم علیه السّلام آن را در همین موضع بنا کرده بود؛ پیش از آن در خطبه معروف به قاصعه از امام علی علیه السّلام آمده است: «آیا نمی‌بینید که خدای سبحان، پیشینیان از آدم تا پسینیان از این عالم را آزمود- به حرمت نهادن- سنگ‌هایی بی‌زیان و سود، که نبیند و نتواند شنود. پس خدا آن خانه با حرمت خود را ساخت و برای فراهم آمدن و عبادت مردمانش پرداخت. پس آن خانه را در سنگلاخی نهاد که از همه سنگستان‌های زمین دشوارتر، و ریگزاری که رویش آن از همه کمتر. به درّه‌ای از دیگر درّه‌ها تنگ‌تر، میان کوه‌هایی سخت و ریگ‌هایی نرم و دشوار گذر، و چشمه‌هایی که آب آن کم و جدا از هم. شتر در آنجا فربه نشود و اسب و گاو و گوسفند علف نیابد. پس آدم و فرزندان او را فرمود تا روی بدان خانه نهند- و با حرمتش شمارند. پس خانه برای آنان جایگاهی گردید

---

(۱). همان، ۱۰۴- ۱۰۶.

(۲). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۴- ۲۲۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۸۱

که سود سفرهای خود را در آن بردارند و مقصدی که بارهای خویش در آن فرو آورند.» «۱»

(۱) شاید این معنای آیه‌ای باشد که خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ وَ أَرِنا مَناسِکَنا وَ تُبْ عَلَیْنا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ «۲»» هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند گفتند: پروردگارا! از ما بپذیر که تو شنوای دانایی.

پروردگارا! ما را تسلیم خویش قرار بده و فرزندان ما را فرمانبردار خود گردان و آداب عبادتمان را به ما بیاموز و توبه ما را بپذیر؛ زیرا توبه‌پذیر مهربانی.

بالا- بردن دیوارها، این معنا را تداعی می‌کند که این خانه قبل از ابراهیم بنا شده بود و ابراهیم پایه‌هایش را محکم‌تر کرده و دیوارهایش را بالاتر برده بود؛ که بعد از طوفان نوح اثری از آن باقی نمانده بود، چنان که در خبری از امام صادق علیه السّلام خواندیم که جبرئیل ابراهیم را به موضع خانه کعبه راهنمایی کرد.

(۲) هنگامی که ابراهیم مشاهده کرد خانه کعبه در محلی خشک و سوزان واقع شده است، گفت: «رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ «۳»» پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در بیابان بی‌آب و علفی که در کنار خانه گرامی توست سکنا دادم تا نماز را برپا دارند، تو دل‌های مردم را مایل به آنان بگردان و از میوه‌ها روزیشان کن؛ شاید شکرت را به جا آورند.

دعای ابراهیم مستجاب شد و کعبه به قبله مسلمانان و مورد عشق و علاقه مؤمنان تبدیل شد.

(۳)

شبه جزیره عربستان گاهواره تمدن اسلام

این شبه جزیره، منطقه وسیعی است که در جنوب غربی آسیا قرار دارد و مساحت آن به سه هزار کیلومتر مربع می‌رسد. این بدان معناست که مساحت آن تقریبا دو برابر ایران و شش برابر فرانسه و ده برابر ایتالیا و هشتاد برابر سوئیس می‌باشد.

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

(۲). بقره (۲)، ۱۲۷- ۱۲۸.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۳). ابراهیم (۱۴)، ۳۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۸۲

(۱) این شبه جزیره مستطیلی غیر متوازی الاضلاع می‌باشد که از شمال به شام و فلسطین و از خاور به سرزمین رافدین یا بین النهرین که از کوفه تا بصره امتداد دارد و از جنوب به خلیج عدن و اقیانوس آرام و از باختر به دریای سرخ محدود می‌شود. به این ترتیب این شبه جزیره از طرف جنوب و باختر و قسمتی از آن به دریاها محصور می‌شود و در قسمتی از خاور و شمال به بادیه شام یا اردن و عراق محدود می‌شود.

در قدیم این شبه جزیره را به سه قسمت تقسیم کرده بودند:

۱- قسمت شمالی و غربی که حجاز نامیده می‌شد، ۲- قسمت شرقی و مرکزی که صحرای عربی نامیده می‌شد؛ ۳- قسمت جنوبی که یمن نامیده می‌شد.

(۲) در شبه جزیره، صحراهای وسیعی وجود دارد که بسیاری از آنها غیر قابل سکونت می‌باشد و برخی از آنها عبارتند از: صحرای نفوذ و ربع الخالی که تا حاشیه‌های خلیج فارس ادامه پیدا می‌کند و از قدیم قسمتی از آن را صحرای دهناء و قسمت دیگر را صحرای احقاف می‌نامیدند.

(۳) این صحراها که بیش از یک سوم شبه جزیره را تشکیل می‌دهند غیر مسکونی و بدون آب و گیاه می‌باشند و تنها در بعضی از اوقات در این مناطق باران می‌بارد که بعضی از اعراب شترهای خود را برای مدت کوتاهی در آنها می‌چرانند. هوا در آنها بسیار گرم و جز در کناره بعضی از سواحل، بسیار خشک است و تنها بعضی از مناطق، نسبتا معتدل هستند. برای همین تعداد جمعیت شبه جزیره با این همه وسعتش به بیش از بیست میلیون نفر نمی‌رسد.

کوه‌های یمن از قدیم دارای سنگ‌های گرانبها و مقداری طلا- و نقره بوده است و اغلب به پرورش حیواناتی از قبیل شتر و اسب پرداخته و پرندگانی از قبیل کبک و کبوتر را نگهداری می‌کرده‌اند. در شبه جزیره رشته کوهی وجود دارد که از شمال تا جنوب امتداد دارد و ارتفاع بلندترین قلّه آن به ۲۴۷۰ متر می‌رسد.

(۴) در اینجا به شرح این سه قسمت از شبه جزیره می‌پردازیم:

(۵) ۱- حجاز که قسمت شمالی و غربی شبه جزیره را شامل می‌شود از اردن تا یمن در سواحل دریای احمر امتداد دارد و دارای سرزمین‌هایی کوهستانی و صخره‌ای با صحراهای گرم و سوزان است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۸۳

این منطقه در تاریخ بیشتر از مناطق دیگر مورد ذکر و عنایت بوده و این به خاطر وجود کعبه معظمه در این منطقه بوده است.

(۱)

کعبه معظمه و مکه مکرمه

کعبه نزد امت‌های مختلف، مقدس و معظّم بوده است: هندوها آن را احترام می‌کردند و می‌گفتند: روح سیفا که همان اقنوم سوّم در عقاید آنها می‌باشد، در حجر الاسود حلول کرده است.

صابئین فارسی و کلدانی‌ها آن را یکی از خانه‌های هفت‌گانه مقدّس می‌دانسته‌اند و چه بسا گفته می‌شده است: کعبه، خانه زحل در اعتقاد آنها است، چون بسیار قدیمی و تاریخی است.

سایر فارس‌ها هم برای آن حرمت قائل بودند؛ زیرا گمان می‌کردند که روح هرمز در آن حلول کرده است و چه بسا برای زیارت به سوی آن سفر می‌کردند.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

یهودیان هم بدان احترام می‌گذاشتند و خدا را بر اساس دین ابراهیم در آنجا پرستش می‌کردند و در کعبه تصویرها و مجسمه‌هایی بود که از جمله آنها مجسمه ابراهیم و اسماعیل بوده است که در دست‌هایشان ازلام (چوب‌های مخصوص قمار) و هم چنین تصویر مسیح و مادرش قرار داشته است که همین دلیل بر این است که نصاری هم بدان احترام می‌گذاشته‌اند.

عرب‌ها نیز احترام فوق العاده‌ای برای آن قائل بودند و به عنوان این که خانه‌ای است که حضرت ابراهیم آن را بنا کرده است، به سوی آن بار سفر می‌بستند. «۱»

(۲) شهر مکه، یکی از مشهورترین شهرهای جهان به شمار می‌رود و یکی از پرجمعیت‌ترین شهرهای حجاز است که ۳۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و جمعیت آن در حال حاضر به حدود صد و پنجاه هزار نفر می‌رسد و خاک آن غیر قابل کشت و زراعت است.

(۳) سرزمین حجاز دارای دو بندر در ساحل دریای سرخ می‌باشد که یکی از آنها جدّه «۲» است که بندر اهل مکه می‌باشد و دیگری بندر ینبع است که بندر اهل مدینه منوره در سابق بوده است و امروزه جدّه به بندر اصلی در حجاز تبدیل شده است و در حجاز شهرهای مهم دیگری غیر از مکه وجود دارد که عبارت است از مدینه و طائف.

---

(۱). المیزان، ج ۳، ص ۳۶۱، ۳۶۲.

(۲). جدّة: به کسر جیم، به معنای صخره‌های ساحلی می‌باشد. در آنجا قبری به طول هفت متر پانزده ذرع وجود دارد که منسوب به حضرت حوّاء می‌باشد و گفته شده است که این شهر جدّه- به فتح جیم- نامیده شده است؛ چون که مرقد حواء بشریت در آن قرار دارد، و این حرف صحیح نیست!

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۸۴

(۱)

مدینه منوره

این شهر در ۴۵۰ کیلومتری شمال مکه قرار دارد. در اطراف آن باغ‌ها و نخلستان‌های زیادی به خاطر مرغوبیت نسبی خاک آن وجود دارد. اسم این شهر قبل از اسلام یثرب بوده است و بعد از هجرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله مدینة الرسول نامیده شده است و سپس برای راحتی در گفتار، رسول حذف شده و مدینه باقی مانده است.

گفته می‌شود که عمالقه اولین کسانی بوده‌اند که در مدینه یا همان یثرب مسکن گزیده و در آن باقی مانده‌اند تا این که در قرن دوم میلادی عده‌ای از یهودیان در اثر فشارهای رومیان بر آنها در سرزمین فلسطین، به این شهر هجرت کرده‌اند. به نظر می‌رسد که آنها در اثر فشارهای قیصر نینوس و انهدام هیکلشان در سال ۷۰ میلادی و هم چنین فشارهای بیش از حدّ قیصر هوریان بر آنها در سال ۱۳۲ میلادی از فلسطین به حجاز مهاجرت کرده‌اند. «۱»

(۲) ما می‌بینیم که حجاز منطقه‌ای خشک و بی‌آب و علف و غیر قابل زراعت و بهره‌برداری می‌باشد و قابلیت سکونت و توسعه زندگی بشری را ندارد. همین باعث شده است که به منطقه امنی در میان دو دولت روم و فارس در آن زمان درآید. و این دولت‌ها هیچ تأثیری در این منطقه نداشته باشند؛ چون هیچ فایده‌ای در ارسال لشکر و سپاه به منطقه نمی‌دیده‌اند و اگر چنین کاری می‌کردند، می‌بایست که با دست خالی و حسرت به وطن‌هایشان بازگردند.

(۳) بعضی از مؤرخان یونانی نقل کرده‌اند که فرمانده بزرگ یونان، جناب دمریوس تصمیم به تسخیر شبه جزیره گرفت و در جزیره پیشروی کرد تا به روستای پترا- که شاید در محل چاه بدر بوده است- رسید. اهل آن روستا به وی گفتند: ای فرمانده بزرگ

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

یونانی! چرا با ما می‌جنگی؟ ما در بیابان بی‌آب و علفی زندگی می‌کنیم که هیچ چیزی برای زندگی راحت در آن وجود ندارد. ما این مناطق خشک را برای زندگی برگزیده‌ایم تا فرمانبردار کسی نباشیم.

بنابراین هدایای ما را قبول کن و از ما دست بردار و الّا ما به تو هشدار می‌دهیم که به مصیبت‌های عظیم و مشکلات زیاد برخورد خواهی کرد و این را بدان که هیچ کدام از ما، دست از عادت‌ها و اخلاق خویش برنمی‌دارد و اگر تو بخواهی که به پیشروی ادامه دهی و عده‌ای از ما را به اسارت ببری، هیچ نفع و فایده‌ای از این اسیران نخواهی دید؛ زیرا با اعمال و نیّات بدی با شما به مقابله بر خواهند خاست و هیچ یک از آداب و رفتارهایشان را تغییر نخواهند داد! پس از آن، فرمانده یونانی هدایا را پذیرفت و از تسخیر شبه جزیره منصرف شد. «۲»

---

(۱). جزء ششم از تاریخ عرب قبل از اسلام، تألیف جواد، علی.

(۲). به زبان فارسی؛ تمدن اسلام و عرب، ص ۹۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۸۵

(۱) ۲- قسمت مرکزی و شرقی شبه جزیره که صحرای عربی نامیده می‌شود و صحرای نجد در آن قرار دارد. این منطقه دارای زمین‌های نسبتا بلندی است و روستاهای آبادی در آن قرار دارد که از جمله آنها «ریاض» می‌باشد که در زمان آل سعود پایتخت آنها و در حال حاضر یکی از شهرهای بزرگ است.

(۲) ۳- قسمت جنوب غربی جزیره که یمن نامیده می‌شود و طول آن از شمال تا جنوب نزدیک به هفتصد و پنجاه کیلومتر و عرض آن از باختر تا خاور نزدیک به چهار صد کیلومتر است و مساحتی در حدود شصت هزار میل مربع دارد. در جنوب آن شهر عدن، از شهرهای بزرگ یمن به شمار می‌رود. این قسمت از شمال به صحرای نجد و از خاور به صحرای ربع الخالی و از باختر به دریای سرخ محدود می‌شود و بزرگ‌ترین بندر آن، بندر حدیدهٔ می‌باشد.

(۳) یمن از سرسبزترین و بابرکت‌ترین و پرنعمت‌ترین مناطق شبه جزیره به شمار می‌رود و دارای تمدن تاریخی بزرگی است. یمن محل حکومت تبابعه بوده است که سال‌های طولانی بر آن حکمرانی کرده‌اند. این قسمت، از مناطق تجاری مهم به شمار می‌رفته است که محل اتصال راه‌های تجارتی مختلف بوده است. در یمن سنگ‌های گرانبها و طلا و نقره به وفور یافت می‌شده و دارای آثار تمدّن بزرگی است که تا به امروز باقی مانده است. این بدان معناست که عرب‌های یمن با تکیه بر همت عالی خویش در زمانی که امکانات کافی برای انجام این کارهای عظیم وجود نداشته است، به ایجاد این بناهای تاریخی اقدام کرده‌اند و در زمینه کشاورزی و آبیاری مزارع به حدی پیشرفت کرده بودند که قوانین و برنامه‌های حکومتی دقیقی را اجرا می‌کردند.

(۴) از جمله آثار تاریخی مهم آنها سدّ مأرب است که هنوز هم آثار آن باقی است و این همان سدّی است که قرآن کریم از آن یاد کرده و فرموده است: «فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ».

جریان حادثه بر طبق نقل قرآن به این صورت بوده است:

«لَقَدْ كانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَواتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِي إِلَّا الْكَفُورَ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بارَكْنا فِيها قُرىً ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَ

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۸۶

فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» «۱» در دیار سبا دو باغ در یمین و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

یسار، مردم را عبرت بود. از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید، شهری نیکو و پروردگاری آمرزنده. آنها روی گرداندند و ما نیز سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغشان را به تلخستان شور گز و اندکی سدر مبدل ساختیم. این ناسپاسان را چنین جزا دادیم، آیا جز ناسپاسان را مجازات می‌کنیم؟ میان آنها و قریه‌هایی که برکت داده بودیم قریه‌هایی آباد و به هم پیوسته پدید آوردیم: شب و روز با امنیت کامل سفر کنید. گفتند: «پروردگارا! بین منزلگاه‌های ما فاصله بینداز.» آنها به خود ستم کردند و ما آنها را افسانه روزگار قرار دادیم و سخت پراکنده‌شان کردیم. در این داستان عبرت‌هاست برای شکیبایان شکرگزار. ابلیس گمان خود را به باورشان در آورده بود و لذا از او پیروی کردند مگر اندکی از مؤمنان.

(۱) در سوره قریش به تجارتشان در تابستان و زمستان به یمن اشاره شده است: «لِإِیلافِ قُرَیْشٍ إِیلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّیْفِ فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَیْتِ الَّذِی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» «۲» برای ائتلاف قریش، ائتلافشان در کوچیدن‌های زمستانه و تابستانه. پس پروردگار کعبه را باید بپرستند؛ پروردگاری که آنها را آنگاه که گرسنه بودند، طعام داد و از ترس امنیتشان داد.

(۲) جرجی زیدان می‌گوید: «آثاری که توسط باستان‌شناسان استخراج شده است برای مستشرقان اثبات کرده است که تمدن پیشرفته‌ای در یمن درباره سدّ مأرب و در صنعاء و شهر بلقیس وجود داشته است و در شهر مأرب که شهر قوم سبأ بوده، قصرهای عالی که درهایشان طلاکاری شده و ظرف‌هایی از طلا و نقره و تخت‌هایی از سنگ‌های معدنی گران قیمت، کشف شده است.» «۳»

(۳) طبرسی، از فروة بن مسیک مرادی نقل می‌کند: از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در مورد سبأ سؤال کردم که آیا مرد بوده است یا زن؟ پیامبر فرمود که او مردی از عرب بوده است که ده فرزند داشته است و شش نفر از فرزندان ذریه‌اش خوب بوده و چهار نفر از فرزندان و ذریه‌هایشان بد

---

(۱). سبأ (۳۴)، ۱۵- ۲۰.

(۲). قریش (۱۰۶)، ۱- ۴.

(۳). به فارسی: تمدن اسلام و عرب، ص ۹۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۸۷

بوده‌اند. اما کسانی که خوب بوده‌اند، عبارتند از: أزد و کنده و مذحج و اشعری‌ها و أنمار و حمیر. مردی پرسید: أنمار چه کسانی هستند؟ رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: کسانی که خثعم و بجیله از آنها هستند. و آنها که بد بوده‌اند، عبارتند از: عاملهٔ و جذام و لخم و غسّان. «۱»

(۱) در کافی با اسناد از سدیر آمده است: مردی از امام صادق علیه السّلام در مورد قول خدا که می‌فرماید: «فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»، سؤال کرد. امام فرمود: اینها اقوامی بودند که در روستاهای متصل به هم زندگی می‌کردند به صورتی که هر کدام می‌توانستند هم دیگر را ببینند و دارای نهرهای پرآب و اموال فراوان بودند؛ ولی به نعمت‌های الهی کفران ورزیدند. در نتیجه خداوند هم نعمت‌های خویش را درباره آنها تغییر داد: «إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ «۲»»؛ خداوند آنچه را برای قومی است تغییر نمی‌دهد، مگر این که خودشان آن را تغییر دهند.

(۲) لذا خداوند سیل عرم را بر آنها مسلّط کرد که در نتیجه روستاهایشان غرق شد و سرزمینشان ویران گشت و اموالشان را با خود برد و باغ‌هایشان را تبدیل کرد به: «جَنَّتَیْنِ ذَواتَیْ أُکُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَیْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ»؛ یعنی تلخستان شور گز و اندکی سدر. سپس فرمود:

«ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِی إِلَّا الْکَفُورَ» «۳». این ناسپاسان را چنین جزا دادیم، آیا جز ناسپاسان را مجازات می‌کنیم؟

قوم سبأ از اقوام غیر عربی بوده‌اند که عرب شده و در یمن ساکن شده بودند و به اسم پدرشان سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان،

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

قوم سبأ نامیده می‌شدند، چنان که در تاریخ نقل شده است.

(۳)

اعراب قبل از اسلام

اشاره

(۴)

۱- اعراب منقرض شده

اشاره

شکی نیست که شبه جزیره از قدیم الایام موطن بسیاری از اقوام عرب بوده است و بعضی از آنها در اثر حوادث خاص آسمانی یا زمینی نابود شده‌اند و این به سبب اعراض از ذکر خدا

---

(۱). مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۰۴.

(۲). الرعد (۱۳)، ۱۱.

(۳). سبأ (۳۴)، ۱۶- ۱۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۸۸

بوده است «۱»؛ چنان که در مورد قوم سبأ خداوند می‌فرماید: «فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ ... ذلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِي إِلَّا الْكَفُورَ ... وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ، ... وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ» «۲» آنها روی گرداندند و ما نیز سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم ... این ناسپاسان را چنین جزا دادیم، آیا جز ناسپاسان را مجازات می کنیم ... آنها به خود ستم کردند و ما آنها را افسانه روزگار قرار دادیم و سخت پراکنده‌شان کردیم ... و برای همین اینها عرب‌های منقرض شده نامیده شده‌اند.

شاید که قوم عاد از همین‌ها بوده‌اند که بیش از بیست مرتبه در قرآن از آنها نام برده شده است و یا قوم ثمود که بیش از بیست و پنج بار نامشان ذکر گردیده است.

(۱)

الف) عاد؛ قوم هود:

قوم عاد، از اقوام عرب و از انسان‌های ما قبل تاریخ بوده‌اند که در شبه جزیره سکونت داشته‌اند و اخبار و آثارشان در طول تاریخ محو شده است. تاریخ چیزی به غیر از افسانه‌ها از آنها در حافظه خویش حفظ نکرده است و در تورات موجود هم ذکری از آنها به میان نیامده است.

آنچه که قرآن کریم درباره آنها گفته، عبارت است از این که قوم عاد در وادی یا صحرای احقاف سکونت داشته‌اند «۳» و این سرزمین وادی‌یی است بین عمان و أرض مهره تا حضرموت و احقاف به معنای شن‌های روان می‌باشد. آنها از ذریّه کسانی بودند

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

که به همراه نوح از طوفان نجات یافته بودند و دارای جثه‌هایی قوی و بزرگ و بلند بودند. «۴» این قوم در شهرنشینی و تمدن، پیشرفت زیادی کرده بودند. آنها سرزمین‌هایی آباد و زمین‌هایی حاصل‌خیز که دارای باغ‌ها و نخلستان‌ها و زراعت‌های زیادی بود؛ داشتند و دارای احترام و مقام زیادی بودند. در این موقعیت، خداوند برادرشان هود را در میان آنها برانگیخت تا آنها را به حق و پرستش خدای یگانه دعوت کند و از پرستش بت بازدارد تا به عدل و احسان با هم رفتار کنند. «۵»

---

(۱). المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۴.

(۲). الاحقاف (۴۶)، ۲۱.

(۳). الاحقاف (۴۶)، ۲۱.

(۴). الاعراف (۷)، ۶۹ و السجده (۳۲)، ۱۵ و الشعراء (۲۶)، ۱۳۰.

(۵). الشعراء (۲۶)، ۱۳۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۸۹

(۱) هود علیه السّلام بسیار آنها را موعظه و نصیحت کرد و راه راست را به آنها نشان داد و هر گونه عذر و بهانه‌ای را از آنان گرفت؛ اما از پذیرش حق ابا کردند و به مقابله و انکار وی پرداختند و جز عده بسیار کمی به وی ایمان نیاوردند و اکثریت آنها بر انکار و دشمنی اصرار ورزیدند و به او نسبت دیوانگی و سفاهت دادند و از او درخواست کردند که عذابی را که به آنان وعده می‌دهد؛ نازل کند. پس خداوند عذابش را نازل کرد و بادی به سوی آنها فرستاد که هر چیزی را که در جلوی آن قرار می‌گرفت به خاکستر تبدیل می‌کرد «۱» و مردم را به صورت نخل‌های سوخته در می‌آورد «۲». تند باد سرکش و هلاک‌کننده، هفت شبانه روز به طور دائم بر آنها مسلّط بود و آن قوم به صورت تنه پوسیده و تو خالی درختان خرما بر زمین می‌افتادند. «۳» این باد به فرمان خدا همه چیز را نابود می‌کرد به طوری که هیچ چیزی جز خانه‌هایشان دیده نمی‌شد. «۴» به این ترتیب خداوند همه آنها را هلاک کرد، مگر هود و کسانی که به وی ایمان آورده بودند. «۵»

شاید به همین علّت به قوم عاد، اولی «۶» و به کسانی که باقی ماندند قوم عاد ثانیه می‌گفتند.

(۲)

ب) ثمود؛ قوم صالح علیه السّلام:

اینها اقوامی از عرب بودند که در وادی القری، بین مدینه و شام زندگی می‌کردند. آنها هم از انسان‌های ما قبل تاریخ هستند که تاریخ مطلبی را از آنها ضبط نکرده است؛ مگر افسانه‌ها و قصه‌های بسیار اندک و گذشت زمان آثارشان را محو نموده است و نمی‌توان به قصه‌ها و افسانه‌ها چندان اعتماد کرد.

(۳) آنچه که قرآن کریم در مورد آنها حکایت می‌کند، عبارت است از این که آنها امتی از عرب بودند و پیغمبرشان حضرت صالح علیه السّلام «۷» بود. اینها پس از قوم عاد به وجود آمده بودند و دارای تمدن و شهرنشینی بودند و زمین‌ها را آباد می‌کردند و در دشت‌ها، قصرهایی را

---

(۱). الذاریات (۵۱)، ۴۳.

(۲). القمر (۵۴)، ۲۰.

(۳). الحاقه (۶۹)، ۷.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۴). احقاف (۴۶)، ۲۵.

(۵). هود (۱۱)، ۵۸.

(۶). نجم (۵۳)، ۵۰ منظور از اولی در اینجا قدیمی‌تر است نه به معنای عددی.

(۷). هود (۱۱)، ۶۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۹۰

می‌ساختند و در کوه‌ها، خانه‌های أمن و محکم برای خویش می‌تراشیدند. «۱» چشمه‌ها و قناعت‌هایی را حفر کرده و باغ‌ها و نخلستان‌های بزرگی را ایجاد می‌کردند. «۲» قوم ثمود از گروه‌ها و قبیله‌های مختلفی تشکیل شده بودند که شیوخ و بزرگشان بر آنها حکومت می‌کردند و در میانشان نه قبیله وجود داشت که در زمین فساد می‌کردند و به فکر اصلاح نبودند. «۳» به هنگامی که این قوم در فساد غوطه‌ور شدند، خداوند حضرت صالح علیه السّلام را که از خانواده‌ای شریف و بزرگوار بود و به عقل و فهم «۴» بالا مشهور بود، برانگیخت تا مردم را به توحید دعوت کند و آنها را از شرک و بت‌پرستی بازدارد و مردم را به عدل و احسان فرا خواند و از زیاده‌روی و ستم و سرکشی بازدارد. «۵» به دستور خداوند، حضرت صالح علیه السّلام قیام کرد و با حکمت و پند و اندرز نیکو، بر اذیت و آزارهای آنها در راه خدا شکیبایی نمود؛ ولی به جز عده کمی از ضعیفان، کسی به وی ایمان نیاورد. «۶»

(۱) طاغیان و مستکبران و پیروانشان بر کفر خویش اصرار می‌ورزیدند و کسانی را که ایمان آورده بودند، مسخره می‌کردند و حضرت صالح را سفیه و ساحر می‌پنداشتند. «۷» از او می‌خواستند که برهان روشنی برای سخنانش بیاورد و معجزه‌ای بر صدق گفتارهایش ارائه کند و به وی پیشنهاد کردند که شتر ماده‌ای را از دل کوه برایشان خارج کند. پس حضرت صالح علیه السّلام شتری را با همان ویژگی‌ها که خواسته بودند، از دل کوه به اذن الهی بیرون آورد و گفت:

خداوند به شما دستور داده است که یک روز از آب چشمه بنوشید و یک روز آن را برای شتر ماده واگذارید. یک روز سهم شما و یک روز سهم شتر ماده است. این شتر ماده را آزاد بگذارید تا در زمین خدا بچرد و در مورد آن اندیشه بد نکنید که عذاب فوری شما را فرا می‌گیرد. «۸» و هیچ راه فراری از آن وجود نخواهد داشت.

(۲) اما آنها مکر و حیله کردند و شقی‌ترین فرد خویش را برای کشتن شتر ماده استخدام کردند

---

(۱). اعراف (۷)، ۷۴.

(۲). شعراء (۲۶)، ۱۴۸.

(۳). نمل (۲۷)، ۴۸.

(۴). هود (۱۱)، ۶۲ و نمل (۲۷)، ۴۹.

(۵). هود و شمس (۹۱)، ۱۳.

(۶). اعراف (۷)، ۷۵.

(۷). اعراف (۷)، ۶۶ و شعراء (۲۶)، ۱۵۳ و نمل (۲۷)، ۴۷.

(۸). اعراف (۷)، ۷۲ و شعراء (۲۶)، ۱۵۶ و هود (۱۱)، ۶۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۹۱

و او آن را پی کرد. آنگاه به صالح علیه السّلام گفتند: اگر راست می‌گویی، عذاب الهی را بر ما نازل کن. صالح علیه السّلام گفت: سه روز در خانه‌هایتان خوش بگذرانید و بدانید که وعده الهی تخلف‌ناپذیر است. «۱»

(۱) سپس مردم آن شهر و اطراف آن نسبت به صالح مکر و غدر کردند: «تَقاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ ما شَهِدْنا

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

مَهْلِکَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ» «۲»؛ «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ» «۳»؛ «فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ»* «۴»؛ «وَ أَنْجَیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ» «۵». «هم قسم شدند که او و کسانش را شبانه از بین ببریم و به خون خواهان آنها بگوییم که ما از نابودیشان خبر نداریم و ما راست می‌گوییم.»؛ «از فرمان پروردگارشان سرباززدند و همچنان نگاه می‌کردند که صاعقه آنها را در میان گرفت»؛ «و در خانه‌های خود از پا در آمدند»؛ «و کسانی را که ایمان داشتند و پرهیزگار بودند نجات دادیم».

(۲) در کافی با اسناد از ابی بصیر می‌گوید: از ابو عبد الله الصادق علیه السّلام در مورد «کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ فَقالُوا أَ بَشَراً مِنَّا واحِداً نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَفِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ» «۶»؛ «قوم ثمود نیز هشداردهندگان را تکذیب کردند و گفتند: آیا از بشری پیروی کنیم که از جنس خودمان است؟ اگر چنین کنیم گمراهیم و دیوانه.» سؤال کردم. امام گفت: خداوند صالح علیه السّلام را در میانشان مبعوث کرد؛ ولی دعوتش را اجابت نکردند و در مقابل، او را مسخره کردند. آنها صخره‌ای داشتند که بدان احترام می‌گذاشتند و آن را می‌پرستیدند و سر هر سال در کنار آن اجتماع می‌کردند و گوسفندانی را ذبح می‌کردند.

(۳) آنها به حضرت صالح علیه السّلام گفتند: اگر گمان می‌کنی که نبیّ خدا هستی، پس از خدایت بخواه که از دل این سنگ سخت، شتر ماده‌ای را که دارای شکم ده‌ماهه باشد؛ خارج کند. سپس خداوند شتر ماده‌ای را با ویژگی‌های خواسته شده بیرون نمود و به صالح علیه السّلام وحی کرد که، ای صالح به مردم بگو: خداوند آب چشمه را یک روز برای شتر ماده و یک روز برای شما قرار داده است.

---

(۱). هود (۱۱)، ۶۵.

(۲). نمل (۲۷)، ۴۹.

(۳). ذاریات (۵۱)، ۴۴.

(۴). اعراف (۷)، ۷۸.

(۵). نمل (۲۷)، ۵۳.

(۶). قمر (۵۴)، ۲۳- ۲۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۹۲

شتر ماده به صورتی بود که تنها در روزی که نوبتش بود برای نوشیدن آب می‌آمد و در آن روز او را نگاه می‌داشتند و بزرگ و کوچک از شیرش می‌آشامیدند، سپس در روز آینده، قوم ثمود از آب می‌آشامیدند و شتر ماده برای نوشیدن آب نمی‌آمد.

(۱) اما آنها نسبت به دستور خداوند راه طغیان و نافرمانی را در پیش گرفتند و بعضی نزد بعضی دیگر می‌رفتند و می‌گفتند: شتر ماده را بکشید و از دست آن راحت شوید. ما راضی نیستیم که یک روز، چشمه ویژه ما و روز دیگر ویژه شتر ماده باشد. سپس گفتند چه کسی داوطلب می‌شود که شتر ماده را بکشد تا جایزه به او بدهیم؟! در این هنگام مردی سرخ چهره و آبی چشم که ولد الزنا بود و پدرش را کسی نمی‌شناخت و به او قدّار می‌گفتند و یکی از اشقیا و بدبخت‌هایی بود که حتی قوم ثمود از او بدشان می‌آمد، داوطلب شد و جایزه‌ای برای او در نظر گرفتند.

(۲) این مرد شقی به جایی رفت که شتر ماده برای نوشیدن آب به آنجا می‌آمد و منتظر ماند تا این که شتر ماده آب نوشید و هنگامی که می‌خواست برگردد، در سر راهش کمین کرد و با شمشیر ضربه‌ای به او زد، ولی ضربه کارگر نشد. او ضربه دیگری بر او وارد کرد و شتر ماده به پهلو بر زمین افتاد. بچه‌اش فرار کرد و به بالای کوه رفت و سرش را به آسمان گرفت و سه مرتبه نعره کشید. تا این که تمام قوم ثمود آمدند و همگی با وارد کردن ضربه‌ای در قتل شتر شرکت کردند و سپس گوشتش را تقسیم کردند و هیچ کوچک و بزرگی نماند، مگر آن که از گوشت شتر ماده لقمه‌ای خورد.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۳) هنگامی که صالح این منظره را دید، نزد آنها رفت و گفت: ای قوم! چه چیزی باعث شد که مرتکب این کار ناشایست شدید؟ چرا از دستورهای الهی سرپیچی کردید؟ پس خداوند تبارک و تعالی به صالح علیه السّلام وحی فرستاد که قوم تو تباهی و سرکشی کردند و شتری را که خداوند به عنوان حجّتش به سوی آنها فرستاده بود؛ به قتل رساندند. در حالی که هیچ ضرری برای آنها نداشت و بلکه منفعتش بسیار زیاد بود. به آنها بگو که من پس از سه روز عذابم را نازل می‌کنم و اگر توبه کنند؛ توبه آنها را می‌پذیرم و از عذابشان می‌گذرم و اگر توبه نکنند و به سوی خدا بازنگردند؛ عذابم را در روز سوم بر آنها نازل خواهم کرد.

صالح به سوی قوم خویش آمد و گفت: ای قوم، من رسول پروردگارتان به سوی شما هستم و او می‌گوید: اگر توبه کنید و برگردید و استغفار کنید، شما را می‌بخشم و توبه شما را می‌پذیرم.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۹۳

(۱) اما هنگامی که سخنان صالح را شنیدند، راه نافرمانی و خباثت در پیش گرفته و گفتند:

«قالُوا یا صالِحُ ائْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ» «۱»؛ گفتند: «ای صالح اگر از رسولان خدایی آنچه را به ما وعده می‌دهی بیاور.»

صالح گفت: ای قوم شما فردا از خواب بیدار می‌شوید در حالی که صورت‌هایتان زرد است و در روز دوم صورت‌هایتان سرخ خواهد شد و در روز سوم صورت‌هایتان سیاه می‌گردد.

(۲) هنگامی که روز اوّل فرا رسید، صورت‌هایشان زرد شد و به دنبال آن بعضی نزد بعضی دیگر رفتند و گفتند: بلایی که صالح وعده داده بود فرا رسیده است! اما سرکشانشان گفتند: ما به سخن صالح گوش نمی‌دهیم و حرف‌هایش را نمی‌پذیریم؛ اگر چه عذاب عظیمی ما را فراگیرد. هنگامی که روز دوم فرا رسید، صورت‌هایشان سرخ شد و به دنبال آن عده‌ای نزد گروه دیگر رفتند و گفتند: ای قوم! عذابی که صالح به شما وعده داده بود، شما را فرا گرفته است!، ولی سرکشان قوم گفتند: اگر همگی هلاک شویم سخنان صالح را نمی‌پذیریم و خدایانی را که پدران ما می‌پرستیده‌اند ترک نمی‌کنیم و توبه نکردند و به سوی خدا بازنگشتند.

(۳) هنگامی که روز سوّم فرا رسید، صورت‌هایشان سیاه گردید و به دنبال آن بعضی نزد بعضی دیگر رفتند و گفتند: ای قوم! آنچه که صالح گفته بود؛ فرا رسیده است! سرکشان قوم هم گفتند که آری وعده صالح فرا رسیده است. در نیمه شب، جبرئیل بر قوم نازل شد و فریاد بلندی بر سرشان کشید که پرده گوش‌هایشان پاره شد و قلب‌هایشان از هم شکافت و جگرهایشان آب شد و همگی در یک چشم بر هم زدن مردند و هیچ جنبده‌ای باقی نماند مگر آن که به اذن الهی هلاک شد. افراد قوم در خانه‌ها و خوابگاههایشان قبض روح شدند و به همراه صیحه، خداوند آتشی از آسمان فرو فرستاد که همه را سوزاند. «۲»

(۴)

۲- قحطانی‌ها

آنها فرزندان یعرب بن قحطان بودند که در یمن، جنوب شبه جزیره، سکونت داشتند و عرب عاربه هم نامیده می‌شدند. یمنی‌های امروزه به طور عام و أوس و خزرج از نسل قحطان هستند و گفته شد که قوم سبأ هم از نسل قحطان بودند و دارای حکومت‌ها و ایالت‌های آباد و تمدنی

---

(۱). اعراف (۷)، ۷۷.

(۲). المیزان، ج ۱۰، ص ۳۱۴، ۳۱۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۹۴

غنی و پیشرفته بودند و برای خود خطی داشتند که خطّ «مسند» نامیده می‌شد. آنچه که درباره تمدن عرب گفته می‌شود؛ مربوط به

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

همین اقوام در یمن می‌باشد.

(۱)

۳- عدنانی‌ها

آنها فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل هستند. چنان که گفتیم حضرت ابراهیم مأمور شد که اسماعیل را همراه مادرش هاجر به سرزمین مکه منتقل کند. پس ابراهیم آنها را از سرزمین فلسطین به سرزمین پست و بی‌آب و علفی که مکه نامیده می‌شد؛ منتقل کرد و خداوند آب زمزم را برایشان جاری ساخت. کم‌کم اسماعیل بزرگ شد و در میان قبیله جرهم که با کسب اجازه از حضرت ابراهیم علیه السّلام در مکه ساکن شده بودند؛ همسری برای خویش انتخاب کرد.

اسماعیل دارای نسل‌های فراوانی شد که از جمله آنها عدنانی‌ها بوده‌اند که دارای شاخه‌های زیادی شدند که از جمله آنها قبیله قریش در مکه و اطراف آن و ثقیف در طائف و قیس عیلان در نجد و عبد القین در بحرین و بنو حنیفه در یمامه و ضبّه و تمیم در صحرای دهناء و عشایر بکر از شمال شرقی تا بحرین و یمامه که تغلب هم همراه آنها بودند و أسد در شمال نجد و کنانهٔ و هذیل در اطراف مکه زندگی می‌کرده‌اند. مهم‌ترین عشیره‌های قریش عبارت بوده‌اند از: هاشم، امیّه، مخزوم، تیم، جمح، سهم، اسد، نوفل، زهره و عدی.

(۲)

اخلاق اعراب در قبل از اسلام

منظور از اخلاق همان آداب اجتماعی است که در میان قبایل اعراب قبل از اسلام رایج بوده است و به طور کلی می‌توانیم خصلت‌های پسندیده و عمومی عرب را در چند سطر بیان نماییم:

عرب جاهلیت- و به خصوص عرب‌های مستعرب که بعدها عرب شده بودند و از نسل حضرت اسماعیل علیه السّلام به شمار می‌رفتند- طبعا سخاوتمند بوده و مهمان‌هایشان را اکرام می‌کردند و هیچ‌گاه به امانت‌ها، اگر چه بسیار کم باشد، خیانت نمی‌کردند و پیمان‌شکنی را گناهی نابخشودنی می‌دانستند و در گفتارشان رک و صریح و دارای حافظه‌ای قوی بودند و در فن شعر و خطابه مهارت فوق العاده‌ای داشتند. آنها در شجاعت و جرأت ضرب المثل بودند و در اسب سواری و تیراندازی مهارت بسیار داشتند و فرار کردن از جنگ را ننگ و عاری ابدی می‌دانستند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۹۵

(۱) در مقابل این خصلت‌های پسندیده به آداب و رفتارهای زشتی آلوده بودند که تمام این خصلت‌ها و کمالات را زایل می‌کرد و اگر رحمت الهی شامل حالشان نمی‌شد و پیامبری در میانشان مبعوث نمی‌شد که آنها را تزکیه کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد؛ امروزه ما با نسلی از عدنانی‌ها زندگی نمی‌کردیم؛ بلکه آنها به عرب‌های منقرض شده ملحق می‌شدند که تنها قصه و افسانه‌ای از آنها در تاریخ به یادگار می‌ماند.

شیوع جهل و خرافات و فساد در میانشان به حدی بود که زندگیشان را شبیه زندگی حیوانات نموده بود و چنان که تاریخ نقل می‌کند، جنگ‌هایی در میانشان وجود داشته که گاه تا پنجاه و بلکه تا صد سال طول کشیده است و علّت شروع آتش جنگ هم مطلب کوچکی بوده است که عادتا قابل توجه نبوده است.

(۲) عدم وجود حکومت قدرتمندی که دست سرکشان و غارتگران را کوتاه کند، و وضعیّت نامناسب شبه جزیره از جهت آب و علف، باعث شده بود که اکثریت اعراب از همان ابتدا، زندگی چادرنشینی را برگزینند و در طول سال برای دستیابی به آب و علف

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

بهتر در صحراها گردش کنند و هر جایی که اثری از آب و علف یافتند، چادرهایشان را در اطراف آن برپا کنند و هرگاه که مطلع می‌شدند مکان بهتری وجود دارد، بار و بساط خویش را جمع می‌کردند و کوچ خود را به سوی آن محل آغاز می‌کردند.

جهل و فقر و فقدان یک نظام حاکم، به صورت بارزی بر سراسر جزیرة العرب سایه افکنده بود به طوری که عادت‌های قبیح به صورت اموری عادی در آمده بود و غارت‌گری و چپاول و اسیر کردن همدیگر در میانشان زیاد شده بود و رباخواری و شراب‌خواری و قمار بازی در میانشان متداول شده بود.

(۳) آنها جوانمردی را می‌ستودند و شجاعت را ستایش می‌کردند؛ ولی مفهوم شجاعت در میانشان عبارت بود از این که شخصی افراد زیادتری را کشته و خون بیشتری ریخته باشد.

هم چنین غیرت در میانشان به این معنا بود که مردی دختران خویش را زنده به گور کند و وفاداری را به این می‌دانستند که از عشیره و هم‌پیمانانشان در هر چیزی حمایت کنند، چه این که برای امر حقی باشد یا برای امر باطلی:

قوم اذا الشرّ أبدی ناجذیه لهم‌طاروا الیه زرافات و وحدانا

لا یسألون اذا هم حین یندبهم‌فی النائبات علی ما قال برهانا «۱»

---

(۱). از قریط بن أنیف از شعرای جاهلیت؛ چنان که در شرح دیوان حماسه مزروقی، ص ۲۷- ۲۹ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۹۶

قومی هستند که اگر شرّ جنگ دندان‌های خودش را به آنها نشان دهد، به صورت جمعی و انفرادی به سویش می‌شتابند. و هنگامی که به کمک برادر خویش می‌روند هیچ دلیل و برهانی از وی نمی‌خواهند.

(۱)

آیا اعراب در قبل از اسلام تمدنی داشته‌اند؟

شکی نیست که قبل از اسلام در جزیرة العرب تمدن‌هایی وجود داشته است؛ ولی اینها در بعضی از نقاط شبه جزیره بوده است نه در تمام آن؛ همانند تمدن قوم سبأ. اصحاب سدّ مأرب در یمن دارای تمدنی بوده‌اند که جای انکار نیست. علاوه بر آنچه که در تورات موجود و در نوشته‌های «هرودوت» و «ارتمیدور»؛ از مؤرخان بزرگ یونانی در قبل از میلاد؛ درباره تمدن قوم سبأ آمده است؛ مورّخ شهیر اسلامی، مسعودی در این باره می‌گوید:

(۲) «مورخان تاریخ قدیم نقل کرده‌اند که سرزمین سبأ از سرسبزترین و ثروتمندترین و پرباران‌ترین مناطق یمن بوده است و بیشترین باغ‌ها و جنگل‌ها و کشتزارها را در برداشته است که دارای ساختمان‌های زیبا و درختان درهم فرو رفته بوده است و سرچشمه‌های پرآب و نهرهای فراوانی در آن جاری بوده است و تمام مسیرهای داخل و خارج شهر زیبا و دلنشین بوده است و هر سواره و پیاده‌ای که از شهرشان می‌گذشته است، از اوّل تا آخر چهره آفتاب را نمی‌دیده است؛ زیرا درختان درهم فرو رفته و ساختمان‌های بلند، مانع از این می‌شدند که نور آفتاب به زمین برسد. اهل سبأ در راحتی کامل و در بهترین حالت ممکن زندگی می‌کردند و سرزمین‌هایشان سرسبزترین و خوش‌آب‌وهواترین بخش‌های منطقه بود و زبانزد عام و خاص در مورد شوکت و منزلت بودند و سرزمینشان ضرب المثل شده بود. آنها دارای روشی جوانمردانه و فضائل اخلاقی فراوانی بودند و تا حد امکان سعی می‌کردند که برتری خویش را در همه زمینه‌ها به اثبات برسانند. با همین موقعیت سال‌های طولانی را گذراندند و هیچ پادشاهی با آنها به دشمنی برنخاست مگر این که او را زمین‌گیر کردند و هیچ جبّاری لشکرش را به سوی آنها نفرستاد، مگر آن که آن را درهم شکستند. به دنبال آن تمام سرزمین‌های اطراف تابع ایشان شده بودند و سرسپردگی در مقابل ایشان را پذیرفته بودند و آنها به تاج زمین تبدیل

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

گردیده بودند». «۱»

---

(۱). مروج الذّهب، ج ۲، ص ۱۶۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۹۷

(۱) امّا چنین سرزمینهایی، وجود تمدنی فراگیر در تمام جزیرة العرب را اثبات نمی‌کند، به خصوص در منطقه حجاز که اصلا از چنین تمدنی بهره‌مند نبوده است و بلکه بوی این تمدن عظیم را هم استشمام نکرده است. از همین رو، فاتحان و جهان‌گشایان در تصرف این منطقه رغبتی نداشته‌اند و لشکرهای روم و فارس که جهان را در آن روزگار بین خود تقسیم کرده بودند، هیچ‌گاه برای تصرّف این منطقه اقدام نمی‌کردند. مطلب قابل توجه آن است که در هنگامه ظهور اسلام چیز قابل ذکری از این تمدن بزرگ، باقی نمانده بوده است.

حکایت اسعد بن زراره

(۲) در اینجا ما قصه اسعد بن زراره خزرجی را ذکر می‌کنیم که نکته‌های بسیاری درباره زندگی مردم حجاز برای ما تبیین می‌کند. شیخ طبرسی در کتاب إعلام الوری بأعلام الهدی از علی بن ابراهیم روایت می‌کند:

«بین قبایل اوس و خزرج جنگی پیش آمده بود که ده‌ها سال طول کشیده بود و افراد در شب و روز سلاح خویش را با خود حمل می‌کردند و آخرین جنگ، بعاث بود که در نتیجه آن اوس بر خزرج پیروز شده بود. پس از آن اسعد بن زراره و ذکوان در عمره ماه رجب به مکه رفتند تا با قبیله قریش، علیه اوس پیمان ببندند.

(۳) در این میان اسعد بن زراره از دوستان عتبه بن ربیعه بود و برای همین به منزل او رفته و گفت: بین ما و قبیله اوس جنگ وجود داشته است و حال آمده‌ایم که با شما علیه آنها پیمان صلح ببندیم.

عتبه گفت: ما از مدینه بسیار دور هستیم و در مکه گرفتاری‌هایی داریم که به ما مهلت نمی‌دهد به مدینه بیاییم تا به شما کمک کنیم.

اسعد بن زراره گفت: چه گرفتاری‌هایی دارید، در حالی که در حرم امن الهی به آسودگی زندگی می‌کنید؟

عتبه گفت: مردی در میان ما ظهور کرده است که ادعا می‌کند رسول خدا است و خواب راحت ما را آشفته کرده و الهه‌های ما را سبّ نموده و جوانانمان را فاسد کرده و در میان جمع ما تفرقه ایجاد کرده است.

اسعد گفت: او کیست؟

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۹۸

عتبه گفت: او فرزند عبد الله بن عبد المطلب است که از جهت شرف از اشراف می‌باشد و دارای بالاترین مقام و منزلت خانوادگی است.

(۱) اسعد و ذکوان و تمام أوس و خزرج، از یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع که در بینشان زندگی می‌کردند؛ شنیده بودند که زمان ظهور پیغمبری که از مکه بر می‌خیزد و به مدینه مهاجرت می‌کند؛ فرا رسیده است و یهودیان با تهدید می‌گفتند: ای قوم عرب، ما به همراهی این پیامبر با شما جنگ خواهیم کرد.

هنگامی که اسعد سخنان عتبه را شنید، به یاد گفته‌های یهودیان افتاد و گفت: حالا او کجاست؟

در این هنگام بنی هاشم در شعب ابی طالب محصور شده بودند و عتبه گفت: آنها در شعب محاصره شده‌اند و تنها در موسم حج می‌توانند از آن خارج شوند و الان او در حجر اسماعیل نشسته است و اگر نزد وی رفتی به سخنانش گوش نده و با او حرف نزن؛

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

زیرا که با کلامش تو را افسون می‌کند.

اسعد گفت: من چگونه این کار را بکنم در حالی که برای عمره حج آمده‌ام و باید حتما خانه خدا را طواف کنم؟

عتبه گفت: مقداری پنبه در گوش‌هایت بگذار.

(۲) پس اسعد مقداری پنبه در گوش‌هایش گذاشت و وارد مسجد الحرام شد. در این حال رسول الله به همراه جمعی از بنی هاشم در حجر اسماعیل نشسته بود. اسعد خانه کعبه را طواف کرد و نگاهی گذرا به رسول الله انداخت. هنگامی که مشغول شوط دوم طواف شد، به خودش می‌گفت: من نادان‌تر از خودم سراغ ندارم! چطور می‌شود که چنین حادثه‌ای در مکّه اتفاق افتاده باشد و من از آن بی‌خبر بمانم و نتوانم هنگام مراجعت به مدینه برای مردم توضیح بدهم؟!

پس پنبه را از گوش‌هایش در آورد و به رسول الله گفت: أنعم صباحا: صبح به خیر و خوشی!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سرش را بلند کرد و گفت: خداوند کلامی زیباتر از این را به ما آموخته است که تحیت اهل بهشت است و آن این است: السلام علیکم: سلامتی بر شما باد.

(۳) اسعد گفت: در این نزدیکی‌ها به هم خواهیم رسید! به سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ ای محمد!

گفت: دعوت می‌کنم به سوی خدائی که جز او نیست و این که من رسول خدا هستم و دعوت می‌کنم به این که:

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۹۹

«أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ «۱»» چیزی را شریک او قرار ندهید، به پدر و مادر نیکی کنید، فرزندان خود را از بیم فقر نکشید، ما شما و آنها را روزی خواهیم داد و گرد کارهای زشت، چه پنهان و آشکار، نگردید و کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده است جز به حق نکشید. این است آنچه خداوند شما را به آن سفارش کرده است تا بیندیشید. به مال یتیم جز به نیکی نزدیک نشوید تا به سن بلوغ (و رشد) برسد و حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید، ما هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم. هرگاه سخن گویید، عدالت را رعایت کنید، حتی اگر (علیه) نزدیکان بوده باشد، این چیزی است که خدا شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید.

(۱) هنگامی که اسعد اینها را شنید؛ گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست او یکتا است و شریکی ندارد، و تو پیام‌آور او هستی.

این دو آیه از سوره مبارکه انعام، درمان کننده هر امتی است که در جهل و خونریزی فرو رفته باشد و برای همین اثر عمیقی در قلب اسعد و ذکوان خزرجی بر جای گذاشت و آنها فورا ایمان آوردند. دقت در مفاد این دو آیه شریفه ما را از هر گونه بحث و تحقیقی در مورد اوضاع عرب قبل از اسلام بی‌نیاز می‌کند و امراض اخلاقی اعراب جاهلیت را به خوبی برای ما بیان می‌کند. این دو آیه بیانگر اوصاف رذیله‌ای است که اعراب جاهلیت بدان مبتلا بودند و برای همین رسول الله در اولین دیدار آنها را برای اسعد و ذکوان تلاوت فرمود و رسالت خویش را برای آنها اعلان نمود.

(۲)

دین در جزیرة العرب

آیات قرآن کریم به ارباب و آلهه‌های عرب و بت‌ها و رمزهایشان اشاره می‌کند. از این جهت قرآن «احسن القصص» است و ما را از بسیاری از متون دیگر بی‌نیاز می‌کند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۱). انعام (۶)، ۱۵۱، ۱۵۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۰۰

خداوند می‌فرماید: «وَ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْكافِرُونَ هذا ساحِرٌ كَذَّابٌ أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هذا لَشَيْءٌ يُرادُ ما سَمِعْنا بِهذا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ «۱»»

(۱) به شگفت آمدند که چرا هشداردهنده‌ای از میان خودشان بر آنها فرستاده شده و کافران گفتند: «این جادوگری کذّاب است. آیا همه معبودها را یک معبود کرده است؟ واقعا عجیب است» بزرگانشان راهی شدند و گفتند: «بروید و بر پرستش خدایانتان پایدار باشید که مطلوب همه این است. ما چنین سخنی از آخرین ملت پیشین نشنیده‌ایم و این جز دروغ، چیزی نیست.

(۲) هنگامی که ایران به خاطر استقلال عقیدتی از روم مسیحی، دین زرتشتی (مجوسیت) را به عنوان دین رسمی خویش انتخاب کرد «۲» و از آنجا که این دو ابر قدرت در جنگ و رقابت دائمی بودند؛ طبیعی بود که ایران سعی کند که عقیده دوگانه‌پرستی را در میان ملت‌ها و اقوام مغلوب و تحت سلطه‌اش ترویج کند، برای همین عقیده مجوسیّت در میان بعضی از قبایل تمیم و بحرین و عمان و یمن «۳» منتشر شده بود و ما می‌دانیم که گبرهای مجوس، دوگانه‌پرست بوده‌اند و به دو إله باور داشته‌اند که جهان را اداره می‌کردند: إله خیر و نور که یزدان است و إله شرّ و ظلمت که اهریمن است.

(۳) امّا اکثر عرب در جاهلیت چندگانه‌پرست بودند و به نیروهای الهیّه بسیاری باور داشته‌اند که در مظاهر طبیعت جلوه‌گر می‌شوند و به نیروهای پنهان بسیاری عقیده‌مند بودند که در بعضی از جانوران و گیاهان و حتی جمادات جلوه‌گر می‌شدند. آنها بت‌ها و مظاهر بسیاری را می‌پرستیدند و آنها را رمزی برای آن الهه‌ها می‌دانستند و از جمله ستارگان و سیاره‌ها را می‌پرستیدند.

(۴) عرب‌های جنوب در یمن آلهه‌های خویش را به ثالوث مقدس که همان ماه و خورشید و زهره بود؛ بر می‌گرداندند. قمر که اسمش نزد معینی‌ها (در اوائل هزاره قبل از میلاد) «۴» ودّ بود و الهه بزرگشان بود که شوهر محسوب می‌شد و برای همین لفظ آن هم مذکر بوده است. بعد از آن شمس قرار داشته که لات نامیده می‌شده و دارای تاء تأنیث بوده و چون آن را همسر قمر

(۱). ص (۳۸)، ۴- ۷.

(۲). اسلام و ایران، ج ۱، ص ۸۳۶ به بعد.

(۳). تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶ ص ۲۸۴ و بعد از آن.

(۴). شوقی ضعیف، عصر جاهلی، ص ۲۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۰۱

می‌دانسته‌اند؛ لفظش هم مؤنث بوده است! از اینها عزّی یا زهره یا عشتر یا قینوس به زبان رومی یا ناهید به زبان فارسی متولّد شده است. آنها هم چنین الهه‌های دیگری هم داشته‌اند که رمزی از بعضی ستارگان یا بعضی از مظاهر طبیعت یا بعضی از پرندگان بوده‌اند و مجسمه‌هایی را از آنها ساخته بودند و قربانی‌هایی را به آنها تقدیم می‌کردند و کاهن‌هایی به اداره امور آنها می‌پرداختند و دارای نفوذ بسیاری بودند و قافله‌های تجارتی بین آنها و عرب‌های شمال؛ عدنانی‌ها و نزاری‌های حجازی در رفت و آمد بود و در نتیجه دین جنوبی‌ها را به شمال منتقل می‌کردند. «۱»

(۱) قرآن کریم هم در قصه مربوط به هدهد که از پرندگان سلیمان بن داود بود، به پرستش خورشید توسط مردم اشاره می‌کند و می‌گوید: هنگامی که سلیمان در جستجوی هدهد؛ مشاهده کرد که او غایب است: «فمکث غیر بعید» و هنگامی که هدهد آمد؛ گفت: «فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ ... وَجَدْتُها وَ قَوْمَها يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

دُونِ اللَّهِ «۲»»؛ من به چیزی وقوف یافته‌ام که تو بر آن آگاه نشده‌ای، از سرزمین سبا خبر موثقی برایت آورده‌ام. زنی را دیدم که فرمانروای آنهاست ... او و قومش را دیدم که به جای خدا برای آفتاب سر به روی خاک می‌گذارند و سجده می‌کنند. در آیه دیگری عرب‌های مشرک را مورد خطاب قرار می‌دهد و ماه را هم بدان اضافه می‌کند:

«لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ» «۳»؛ در مقابل ماه و خورشید سجده نکنید.

(۲) قبل از آن ستاره را هم بدان اضافه کرده بود، در آنجا که از ابراهیم خلیل علیه السّلام حکایت می‌کند که گفت: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» و شاید که این کوکب همان عشتر (زهره) بوده است و شب این حادثه از شب‌های آخر ماه قمری بوده است که ماه بعد از زهره طلوع می‌کند. سپس گفت: «فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ». بنابراین آن شب از شب‌های اولیه دهه سوم ماه قمری بوده است؛ زیرا که ماه با تأخیر طلوع و سپس افول می‌کند و تا صبح باقی نمی‌ماند و هنگامی که خورشید در صبح آشکار شد گفت این خدای من است، این بزرگ‌تر

---

(۱). همان، ص ۲۹ و نک: خوفی، الحیاة العربیة فی الشعر الجاهلی، ص ۴۲۰، ۴۲۱.

(۲). نمل (۲۷)، ۲۲.

(۳). فصلت (۴۱)، ۳۷.

pdftarikhema.com

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۰۲

است: «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّي هذا أَكْبَرُ» و شاید که این طعنه و اعتراضی به آنها بوده است که چرا ماه را که کوچک‌تر است بر خورشید که بزرگ‌تر است؛ مقدم داشته‌اند:

«فَلَمَّا أَفَلَتْ قالَ يا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» «۱»

(۱) شاید که شرک همین صابئین بابلی باعث شرک اهل یمن و سپس حجاز شده بود. «۲» امّا طبیعی است که هدهد به هنگامه روز به سراغ اهل یمن رفت و دید که آنها برای خورشید سجده می‌کنند و برای همین ماه و زهره را ذکر نکرده، ولی نفی هم نکرده است.

قرآن کریم به این الهه‌ها با اسامی معین آنها نزد نزاری‌های حجاز و هم چنین به پنج الهه دیگر در طی دو آیه در دو سوره جداگانه اشاره نموده است: «أَ فَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرى» و سپس به مؤنث و مذکر بودن آنها اشاره کرده است: «أَ لَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنْثى» «۳».

آیه دیگر در سوره نوح و از زبان آن حضرت می‌باشد: «قالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَساراً وَ مَكَرُوا مَكْراً كُبَّاراً وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً» «۴».

(۲) نوح گفت: پروردگارا! آنها مرا نافرمانی کردند و پیرو کسی شدند که مال و فرزندش چیزی جز خسارت بر او نیفزوده است.» بزرگ‌ترین نیرنگ‌ها را به کار بردند، و گفتند: «از معبودان خود دست بر ندارید، مخصوصا «ودّ» و «سواع» و «یغوث» و «یعوق» و «نسر» را رها نکنید.»

اینها را مؤنث قرار نداده است بلکه ضمیر مذکّر به آنها ارجاع داده و گفته است: «و قد اضلّوا کثیرا». سپس نفرین نوح علیه آنها را ذکر نموده است: «وَ لا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلالًا» «۵» و جز گمراهی بر ستمکاران نیفزا.

(۳) بنابراین لغت «ودّ» به قبل از معینی‌های یمن (اوایل هزاره اول قبل از میلاد) و به قبل از قوم ابراهیم در بابل عراق (اوایل هزاره سوم قبل از میلاد) و به قبل از طوفان (اوایل هزاره چهارم قبل از میلاد) بر می‌گردد. و از حیث مکان، نزدیک مکان حضرت ابراهیم

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

در بابل عراق، در

---

(۱). انعام (۶)، ۷۶- ۷۸.

(۲). العصر الجاهلی، ص ۸۹.

(۳). النجم (۵۳)، ۱۹- ۲۱.

(۴). نوح (۷۱)، ۲۱- ۲۳.

(۵). نوح (۷۱)، ۲۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۰۳

کوفه «۱» بوده است، برای همین شیخ طوسی رحمه اللّه در التبیان، از ضحاک، از ابن زید و قتاده، از ابن عباس نقل کرده است: «این بت‌های مذکور را قوم نوح می‌پرستیدند و سپس عرب به پرستش آنها پرداخت» «۲».

(۱) همین حدیث را طبرسی در مجمع البیان نقل کرده و در تفصیل آن به نقل از ابن عباس گفته است: ابلیس پنج بت را تراشید و آنها را نزد کافرانی که ما بین عصر آدم و نوح زندگی می‌کردند، آورد و آنها را به عبادت بت‌ها ترغیب کرد. این بت‌ها عبارت بودند از: ودّ، سواع، یعوق، یغوث و نسر. هنگامی که طوفان نوح آمد، این بت‌ها را در زیر گل‌ولای دفن کرد و این بت‌ها مدفون بودند تا زمانی که شیطان آنها را برای مشرکان عرب از زمین خارج کرد. به دنبال آن قبیله قضاعه در مکان دومة الجندل به پرستش ودّ پرداختند و این کار نسل به نسل ادامه یافت تا به قبیله کلب رسید. دو طایفه از قبیله طیّ یغوث را انتخاب کردند و آن را به قبیله مراد بردند و مدتی آن را عبادت کردند تا این که بنی ناجیه خواستند که آن را از ایشان بگیرند، برای همین آن را نزد بنی الحرث بن کعب بردند و هنگامی که اسلام ظهور کرد، این بت، نزد بنی الحرث بود.

اما یعوق نزد قبیله کهلان در یمن بود و از همدیگر به ارث می‌بردند تا آن که به قبیله همدان (در یمن) رسید و هنگام ظهور اسلام نزد آنان بود.

اما نسر، نزد قبیله خثعم (در یمن) بود و آن را عبادت می‌کردند.

سواع هم نزد آل ذی الکلاع (حمیری یمنی) بود و آن را عبادت می‌کردند. «۳»

(۲) در مورد این که ابلیس چگونه اقوام اولیه را به پرستش بت‌ها ترغیب کرد، مرحوم صدوق در علل الشرایع به نقل از امام صادق علیه السّلام گفته است: «بزرگان این اقوام خدا را می‌پرستیدند تا این که فوت کردند و قومشان در فراق آنها ضجّه می‌کردند و این امر برایشان ناگوار بود. در این میان ابلیس بر آنها ظاهر شد و گفت: من مجسمه‌هایی از آنها را برای شما می‌سازم تا به آنها بنگرید و آرامش یابید. سپس بت‌هایی را به شکل افراد فوت شده برایشان مهیا کرد و آن اقوام خدا را می‌پرستیدند و به آن بت‌ها می‌نگریستند. تا این که زمستان فرا رسید و به دنبال برف و

---

(۱). در روضه کافی از امام صادق علیه السّلام آمده است: حضرت نوح کشتی‌اش را در مسجد کوفه ساخت ... و سپس با دست به موضعی اشاره کرد و گفت: در اینجا بت‌های قوم نوح: یغوث و یعوق و نسر نصب شده بود. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵. به این ترتیب شاید بتوان گفت که این اسم‌ها آرامی بوده است که در لغت معینی‌ها داخل شده است.

(۲). التبیان، ج ۱۰، ص ۱۴.

(۳). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۱ و سیوطی هم آن را از ابن عباس در الدر المنثور نقل کرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۰۴

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

باران، آنها بت‌ها را به منازلشان بردند و هنوز هم خداپرست بودند تا این که افراد آن دوره همگی فوت کردند و اولادشان بر آمدند و گفتند: پدران ما این بت‌ها را می‌پرستیده‌اند؛ لذا به پرستش بت‌ها پرداختند و از خدای عز و جل اعراض کردند و این است که خداوند متعال می‌فرماید: «وَ قالُوا: لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً ...» «۱»

(۱) امّا آیات قرآنی اشاره به این دارد که عبادت بت‌ها، نتیجه مکر و حیله ثروتمندان برای استثمار ضعفاء بوده است و شاید که جدا کردن اصنام از آلهه‌ها در قول خداوند تبارک و تعالی: «وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا ...» به این مطلب اشاره دارد که آنها اصنام را نشانه و رمزی از الهه‌ها می‌دانسته‌اند.

(۲) سپس طبرسی به نقل از قتاده نقل می‌کند که قبایل عرب بت‌های بیشتری داشته‌اند و می‌گوید: بت‌های قوم نوح به اقوام عرب منتقل شد و بت ودّ در دومة الجندل و سواع در رهاط نزد قبیله هذیل و یغوث نزد مراد (یمن) و یعوق نزد همدان (یمن) و نسر نزد آل ذی الکلاع از حمیر (یمن) نگه‌داری و پرستش می‌شد و بت لات مخصوص ثقیف و عزّی مخصوص سلیم و غطفان و جسم و نضر و سعد، و مناة مخصوص فدید و أساف و نائله، و هبل مخصوص اهل مکّه بود.

(۳) اساف در کنار دیوار حجر الاسود و نائلة در کنار دیوار رکن یمانی و هبل در داخل کعبه نگه‌داری می‌شد. از واقدی نقل شده است که ودّ به صورت مرد و سواع به صورت زن و یغوث به صورت شیر و یعوق و نسر به صورت عقاب بوده‌اند.

گفته شده است که لات یک صخره چهارگوش سفیدی بود که ثقیف، خانه‌ای بر آن بنا کرده بود و قریش و تمام عرب به آن احترام می‌گذاشتند و کعبه طائف به حساب می‌آمد «۲» و لذا اسم‌های وهب اللّات و عبد شمس را برای فرزندان خود انتخاب می‌کردند.

(۴) مناة، الهه مرگ و أجل و عمر و مقدرات، به صورت صخره‌ای بود که در ساحل دریای سرخ، در منطقه هذیل و خزاعه،؛ بین مکه و مدینه نصب شده بود. اوس و خزرج برای حج به مکه می‌رفتند و همراه با مردم وقوفات سه‌گانه را انجام می‌دادند، ولی سرهایشان را نمی‌تراشیدند و حج خویش را تمام شده نمی‌دانستند مگر بعد از آن که به سوی مناة بروند و سرهایشان را آنجا بتراشند. «۳»

---

(۱). علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۳- ۱۴.

(۲). الاصنام، ص ۱۶، ۲۲ و المحبر، ص ۳۱۵ و معجم البلدان در ماده اللّات.

(۳). الاصنام، ص ۱۴ و المحبر، ص ۳۱۶ و معجم البلدان، ماده مناة.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۰۵

عزّی درختی بود که در وادی نخلة در شرق مکه به سوی طائف قرار داشت و مخصوص غطفان بود و اسلام آن را قطع کرد. «۱»

برای این درخت دره بزرگی را از وادی حراض که بدان سقام گفته می‌شد در راستای غمیر از چشمه مصعد به سوی عراق در نظر گرفته بودند که نه میل بعد از ذات العرق به سوی باغ امتداد داشت.

(۱) از جمله شواهد دوگانه‌پرستی آنها که در بت‌پرستی‌شان مشهود بود این که بت‌های یعوق و یغوث و سواع معانی خاصی داشتند. سواع به معنای الهه مرگ و شرور بود و در مقابل آن یعوق قرار داشت که به معنای نگهدارنده از مرگ و شر بود و یغوث به معنای چیزی بود که از او استغاثه و کمک خواسته می‌شود. «۲»

شاید این دوگانه‌پرستی در اصل از مجوسی‌ها اخذ شده باشد؛ به خصوص که آنها قربانی‌هایی را به آتش تقدیم می‌کردند و آن را برای نزول باران و به هنگام قسم خوردن و پیمان بستن و قراردادها بر می‌افروختند. «۳»

(۲) هبل از جنس عقیق سرخ بود که به صورت انسان تراشیده شده بود و دست راستش از طلا بود و تیرک‌هایی در جلویش قرار

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

داشت و هنگامی که در امری با هم اختلاف می‌کردند و یا می‌خواستند به سفری بروند یا عملی را انجام دهند؛ نزد هبل می‌آمدند و با آن تیرک‌ها فال می‌گرفتند و هر نتیجه‌ای که خارج می‌شد؛ بدان عمل می‌کردند. از جمله برای عبد المطلب در قصّه سر بریدن فرزندش عبد اللّه با این تیرک‌ها فال گرفتند. هم چنین برای طلب استخاره در امر ازدواج با این تیرک‌ها فال می‌گرفتند. آنها به هنگامی که در مورد بچه تازه متولد شده‌ای شک می‌کردند؛ هدیه‌ای را به هبل تقدیم می‌کردند و سپس به چوبه‌های تیر أزلام (قداح) فال می‌گرفتند و اگر «صریح» خارج می‌شد فرزند را در نسبش صریح می‌دانستند و اگر «ملصق» خارج می‌شد، آن را از خود نمی‌دانستند. «۴»

(۳) از جمله بت‌های مشهور دیگر عبارت بود از: ذو الخلصة که بت خثعم و بجیله و ازد السرات بود و این بت، صخره سفیدی بود که شکل تاجی بر سر آن تراشیده شده بود. این بت دارای جایگاه و مقامی بود که به سوی آن حجّ می‌کردند. قابل ذکر است که نام این بت، ذو الخصلة یمنی است و کعبه آن هم کعبه یمانی بوده است.

---

(۱). الاصنام، ص ۱۷ و طبرسی از مجاهد نقل کرده است، ج ۹، ص ۲۶۶ و معجم البلدان در ماده عزّی.

(۲). العصر الجاهلی، ص ۹۰.

(۳). الحیوان، ج ۴، ص ۴۶۱ و بعد از آن.

(۴). الاصنام، ص ۲۸. به تفصیل در مورد أزلام بحث خواهد شد. تاریخ تحقیقی اسلام ج۱ ۱۰۶ دین در جزیرة العرب ..... ص : ۹۹

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۰۶

(۱) در مرکز نبطی‌ها (ق ۳- ۲ قبل از میلاد) در «سلع» بنابر نقل تورات قرار داشت که در زبان یونانی بدان «بطرا» می‌گفتند. شاید که «بطرا» ترجمه یونانی از «سلع» می‌باشد که کلمه‌ای عبری یا سریانی است. این ساختمان معبد بسیار بزرگی برای بت ذی الشری بود که خدای سبزی و شراب بوده است! «۱»

(۲) کلبی در کتاب الاصنام می‌گوید: عرب شیفته عبادت بت‌ها شده بود و برای همین بعضی از آنها خانه‌ای به عنوان عبادتگاه خویش ساخته بودند و برخی بتی را فراهم کرده بودند. کسانی هم که قادر به تهیه خانه و بت نبودند؛ سنگی را از حرم یا از خارج حرم تهیه می‌کردند و آن را طواف می‌دادند و آن را عبادت می‌کردند. وضع به گونه‌ای بود که اگر شخصی به مسافرت می‌رفت و در منزلی فرود می‌آمد؛ چهار سنگ را انتخاب می‌کرد و آنگاه در میان آنها بهترین را انتخاب می‌کرد و آن را به عنوان خدای خویش بر می‌گزید و سه‌تای دیگر را به عنوان سه پایه دیگ خود قرار می‌داد و هنگام رفتن آنها را رها می‌کرد! آنها ذبح و نحر چارپایان خویش را نزد این بت‌ها انجام می‌دادند و به این وسیله می‌خواستند که به بت‌ها تقرّب بجویند. «۲»

(۳) از جمله کارهایی که برای تقدیس و احترام به بت‌های خویش انجام می‌دادند این بود که سنگ‌هایی را نزد بت‌هایشان نصب می‌کردند و خون قربانی‌های خویش را برای تقرب به بت‌ها، به این سنگ‌ها می‌مالیدند. أزلام و انصاب که همین سنگ‌ها بودند، از لوازم جدایی‌ناپذیر بت‌ها بودند و قرآن هم می‌فرماید: «وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «۳» بت‌ها و تیرهای قرعه، پلید و عمل شیطان است، از آن‌ها دوری کنید تا رستگار شوید.

(۴) هر کدام از این بت‌خانه‌ها، دارای دربان و سرایدار بودند و در کنار دربان‌ها، کاهن‌هایی بودند که ادّعا می‌کردند، طائفه‌ای از جنّ در اختیار و گوش به فرمان آنها هستند که آنها را از آنچه که خداوند درباره مردم در ألواح می‌نویسد؛ مطلع می‌کنند.

(۵) از جمله مردانی که ادّعای کهانت می‌کردند؛ عبارت بودند از: سطیح الذئبی،

---

(۱). الاصنام، ص ۳۷ و ماده شوی در لسان العرب و تاج العروس.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۲). همان، ص ۳۳.

(۳). مائده (۵)، ۹۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۰۷

سلمهٔ الخزاعی، سواد بن قارب الدّوسی، شقّ بن مصعب الأغاری، عزّی سلمهٔ و عوف بن ربیعهٔ الأسدی. «۱»

(۱) از جمله زنانی که ادعای کهانت می‌کردند، عبارت بودند از: کاهنهٔ ذی الخصلهٔ، کاهنه سعدیّه، کاهنه شعثاء، زرقاء بنت زهیر و طریفه کاهنه، همسر عمرو بن عامر «۲». گاهی بعضی از زنان بدکاره هم جزء همین کاهن‌ها بودند «۳». به کسی که اخبار آسمانی را به کاهن می‌داد، رئی می‌گفتند، یعنی آن که دیده می‌شود یا به نظر می‌رسد.

آنان به جن ایمان داشته و از آن می‌ترسیدند و عبادتشان می‌کردند و رابطه خویشاوندی بین آنان و خدا قائل بودند؛ اگر چه اجّنه و دیوان را از مظاهر شرّ می‌دانستند. چنان که ملائکه و فرشتگان را دختران خدا و مظهر خیر و برکت می‌شمردند: «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَناتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ» «۴»؛ آنان برای خدا شریک‌هایی از جن قرار دادند، در صورتی که جن را هم خدا آفریده است. و از روی نادانی برای خدا پسران و دخترانی به تصور آوردند.

شاید که اعتقاد به مظاهر خیر و شر از مجوس‌ها که دوگانه‌پرست بوده‌اند، به اینها سرایت کرده است.

(۲) اگر چه بسیاری از اینها جنّ، ملائکه، ارواح، بت‌ها و اصنام را از شفیعان خویش در نزد خدا می‌دانستند؛ چنان که در قرآن کریم آمده است: «وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى» «۵»؛ ولی این برای نجات از آتش جهنم نبوده است؛ بلکه:

«اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» «۶»، «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ» «۷»؛ «و آنان که غیر از او دیگری را معبود خود گرفتند و گفتند که بدین منظور اینها را می‌پرستیم تا

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۶ و الاغانی، ج ۹، ص ۷۰ و ج ۱۵، ص ۸۴. گفته می‌شود که به سطیح گفته شد: این علم را از کجا به دست آورده‌ای؟ گفت: از جنّ همراهم یاد گرفته‌ام که او اخبار آسمانی را هنگامی که خدا با موسی علیه السّلام در طور سینا مناجات می‌کرده، شنیده است!

(۲). مجمع الامثال، ج ۱، ص ۱۹ و، ج ۲، ص ۵۴ و سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۶ در حاشیه.

(۳). المحبر، ص ۱۸۴.

(۴). انعام (۶)، ۱۰۰.

(۵). زمر (۳۹)، ۳.

(۶). مریم (۱۹)، ۸۱.

(۷). یس (۳۶)، ۷۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۰۸

ما را به خدا نزدیک کنند.»؛ «غیر از خدا، معبودهایی برگزیدند که مایه عزتشان باشد.»؛ «آن‌ها غیر از خدا معبودهایی برای خود برگزیدند، بدان امید که یاری بخششان باشند.»

(۱) این بدان علت بوده است که آنها به بعث و نشور اعتقاد نداشته و می‌گفتند: «وَ قالُوا ما هِيَ إِلَّا حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْرُ» «۱» و «وَ قالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَياتُنَا الدُّنْيا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» «۲» و «وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» «۳»؛ «جز زندگی دنیا چیزی در کار نیست، زندگی می‌کنیم و می‌میریم و جز طبیعت هلاکمان نمی‌کند.»؛

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

«جز زنـدگی این دنیا چیزی نیست و ما هرگز زنده نخواهیم شد»؛ «در حالی که آفرینش خود را از یاد برده است برای ما مثل می‌زند و می گوید: چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می کند؟»؛ بنابراین شفیعان آنها برای نجات دادنشان از آتش نبوده‌اند.

(۲) از میان تمام مراسم، تنها حجّ اعظم آنها به سوی کعبه ابراهیمی که با بدعت‌ها آمیخته شده بود، به جای آورده می‌شد و ماه‌های حرام عبارت بودنـد از: رجب و ذی القعده و ذی الحجهٔ و محرّم. همین ماه‌ها فرصتی را برای کسانی که دور از اماکن مقدس بودند، فراهم می کرد که بـدون ترس و واهمه به امـاکن مقـدس بیاینـد و کارهـای خویش را انجام دهنـد و بازارهایی شبیه بازار عکاظ برپا نمایند.

(۳) ابن حبیب در المحبّر می گویـد: هر کـدام از آنهـا لبیـک می گفتنـد و لبیک قریش این چنین بود: «لبیک اللّهم لبیک، لا شـریک لک الّا شریک هو لک، تملکه و ما ملک» و با این شعارها أساف را مورد خطاب قرار می‌دادند.

و لبیـک آنهـا به ودّ این چنین بود: «لبیـک اللّهم لبیک، لبیک معـذرهٔ الیک» و لبیک آنها به لات این چنین بود: «لبیک اللّهم لبیک، کفی بیتنا بیّهٔ، لیس بمهجور و لا بلیّهٔ، لکنّه من تربهٔ زکیهٔ، اربابه من صالحی البریّهٔ».

لبیک آنها به عزّی این چنین بود: «لبیک اللّهم لبیک، لبیک و سعدیک ما أحبّنا الیک».

و لبیک آنها به ذی الخلصهٔ این چنین بود: «لبیک اللهم لبیک، لبیک بما هو احبّ الیک». «۴»

حمس از قبیله قریش و کنانه و خزاعه با لباس طواف می کردند و حلّه با بدن عریان به طواف کعبه می‌پرداختند.

---

(۱). جاثیه (۴۵)، ۲۴.

(۲). انعام (۶)، ۲۹.

(۳). یس (۳۶)، ۷۸.

(۴). اخبار مکهٔ، ج ۱، ص ۱۱۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۰۹

(۱) ازرقی در کتـاب اخبـار مکه طواف عریـان را به تصویر می کشـد و می گویـد: آنها طواف را از إساف شـروع می کردنـد و آن را اسـتلام کرده و سـپس رکن اسود را اسـتلام می‌نمودنـد و سـپس کعبه را در سـمت راست خویش قرار می‌دادند و هفت شوط آن را طواف می کردنـد پس از اتمـام طواف، حطیم یا رکن حجر الاسود را اسـتلام می کردنـد و آنگاه اعمالشان به اتمام می‌رسـید و لباس خویش را پوشیده و می‌رفتند. «۱»

(۲) مورخ مشـهور، کلبی (متوفای ۲۰۶ ه) دین‌هـای قبـل از اسـلام را به تفصـیل بازگو کرده و گفته است: «حمیر، خورشـیدپرستی و کنانه، ماه‌پرستی می کرد» و قیس، شعری را و لخم، مشتری را و طیّء ستاره سهیل و اسد، عطارد و تمیم دبران را پرستش می کردند و بنو ملیح، جن را می‌پرستیدند؛ ولی در مجموع اکثر عرب‌ها بت‌پرستی می کردند.

(۳) اوّلین کسی که بت را به مکه آورد، عمرو بن لحیّ بود و در ابتدا می گفتند: «ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى» «۲»: ما اینها را نمی‌پرستیم مگر برای این که ما را به خدا نزدیک کنند.

سپس قـدرتی پـایین‌تر از قـدرت الهی در آنهـا دیدنـد و برای همین به هنگـام مسافرت آنها را لمس و مسـح می کردنـد و بعضـی از سنگ‌هـای صـحرا را انتخاب می کردنـد و می‌پرستیدنـد؛ چنان که بعضـی دیگر را به عنوان پایه دیگ خویش به کار می‌بردنـد. آنها عقیـده داشـتند که هـدیه قربـانی به بت‌ها باعث رضایت آنها می‌شود و هرگاه که حیوانی را برای بت‌ها قربانی می کردنـد، خود را با خون آن متبرّک می‌ساختند و به أزلام نزد این بت‌ها قسم می‌خوردند. أزلام تیرهایی بود که بعضـی از آنها را فعل و بعضـی دیگر را ترک می‌دانستند و پس از انتخاب؛ هر کدام که خارج می‌شد، بدان عمل می کردند. در این میان کعبه به عنوان معبدی مرکزی برای

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

بت‌ها درآمده بود و بیش از سیصد و شصت بت در آن وجود داشت که از جمله آنها لات، عزّی و مناة بود که قریش آنها را دختران خدا می‌دانست و آنها را پرستش می‌کرد. لات به نوبه خود، مادر سایر بت‌ها بود و در طائف استقرار داشت و امّا مناة، خدای عمرها و أجل‌ها بود و بین مکه و مدینه مستقر بود.» «۳»

---

(۱). همان.

(۲). زمر (۳۹)، ۳.

(۳). الاصنام، ص ۲۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۱۰

(۱)

أزلام عرب

خداوند متعال می‌فرماید:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ» «۱»، مردار، خون، گوشت خوک و آنچه با نام غیر خدا ذبح شود، خفه شده، با ضربه مرده، سقوط کرده، به ضرب شاخ مرده، باقیمانده صید درندگان، جز آن چه را که تذکیه کنید و آنچه برای بت‌ها ذبح شده و آنچه را با قرعه (تیرهای قمار) نصیبتان شود، همه بر شما حرام شده و روی آوردن به آنها سرپیچی از فرمان الهی است.

(۲) قمی در تفسیر نصب می‌فرماید: قریشی‌ها صخره‌هایی را پرستش می‌کردند و برای آنها قربانی می‌کردند. و «أزلام»، عبارت از این بود که حیوان حلال گوشتی را معین می‌کردند و آن را به ده قسمت تقسیم می‌کردند و سپس بر سر آن جمع می‌شدند و ده تیر را معین می‌کردند و که هفت تا از آنها دارای شانس و نصیب بود و سه‌تای دیگر شانس و نصیب نداشت. تیرهایی دارای شانس عبارت بود از: فذّ، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقیب و معلّی که فذّ دارای یک سهم و توأم دارای دو سهم و مسبل دارای سه سهم و نافس دارای چهار سهم و حلس دارای پنج سهم و رقیب دارای شش سهم و معلّی دارای هفت سهم بوده است. تیرهایی هم که دارای سهمی نبودند عبارت بود از: سفح، منیح و وغد.

در این میان، پول حیوان ذبح شده بر عهده کسانی بود که تیرهای بدون شانس به آنها رسیده بود و این قماری بود که خداوند عز و جلّ آن را حرام کرده بود. «۲»

(۳) یعقوبی در کتاب تاریخش، فصل خاصّی را با عنوان «ازلام العرب» به این امر اختصاص داده و گفته است: «عرب در تمام کارهایش به أزلام فال می‌زد. این أزلام همان چوبه‌های تیر

---

(۱). مائده (۵)، ۳.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۱، ۱۶۲ و به نقل از او در مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۴۴ از صادقین علیها السّلام. و شیخ طوسی در تبیان، ج ۳، ص ۴۳۳ می‌گوید: ازلام عبارت بود از تیرهای چوبی که در جاهلیت بر بعضی از آنها نوشته شده بود: امرنی ربّی؛ خدا امر کرده است، و بر بعضی دیگر نوشته شده بود: نهانی ربّی؛ خدا نهی کرده است. آنها هنگامی که می‌خواستند به سفر بروند یا کار مهمّی را انجام دهند، با آن تیرها استخاره می‌کردند و اگر امر خارج می‌شد؛ به دنبال آن کار می‌رفتند و اگر نهی خارج می‌شد؛ آن را ترک می‌کردند و اگر تیری خارج می‌شد که چیزی بر آن نوشته نشده بود؛ کار خویش را اعاده می‌کردند. تا این که خداوند آن

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

کار را حرام نمود. این نقل از حسن بصری و جماعتی از مفسّرین در مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۴۴ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۱۱

بود که عرب هرگاه تصمیم به مسافرت یا اقامت یا احوال پرسی می‌گرفت؛ به چوبه‌های تیر فال می‌زد.

(۱) این چوبه‌های تیر هفت تا بود که بر روی یکی از آنها «الله عز و جل» و بر دیگری «لکم»؛ برای شما و بر دیگر «نعم»؛ بله و بر دیگری «منکم»؛ از شما و بر دیگری «من غیرکم»؛ از غیر شما و بر دیگری «وغد»، «بد» نوشته شده بود.

آنها هنگامی که تصمیم به کاری می‌گرفتند به چوبه‌های تیر فال می‌زدند و آنچه که برایشان نشان می‌داد؛ به همان عمل می‌کردند و از آن تجاوز و تعدّی نمی‌کردند و برای فال زدن هم به اشخاص امین خودشان رجوع می‌نمودند و به دیگران اعتماد نمی‌کردند.

(۲) هنگامی که زمستان می‌شد و قحطی بر عرب مستولی می‌شد و شیر شتران کم می‌شد؛ آنها با ازلام به قماربازی می‌پرداختند، به این ترتیب که چوبه‌های تیر را انتخاب می‌کردند و با آنها به قمار می‌پرداختند، الّا این که تیرهای قمار ده تا بود که هفت عدد از آنها دارای شانس و نصیب بود و سه‌تای دیگر دارای شانس و نصیب نبود. امّا هفت‌تایی که دارای شانس بود؛ به ترتیب اینها بودند: «فذ» که دارای یک سهم بود، «توأم» که دارای دو سهم بود، «رقیب» که دارای سه سهم بود، «حلس» که دارای چهار سهم بود و «نافس» که دارای پنج سهم بود و ... و سه‌تایی که هیچ بهره و نصیبی نداشتند؛ عبارت بود از: منیح و سفیح و وغد.

(۳) حیوانی که بنا بود مورد قمار قرار گیرد به صورت نسیه خریداری می‌شد و سپس قصابی آن را ذبح می‌کرد و به ده قسمت مساوی تقسیم می‌کرد و خودش سر و پاهای حیوان را به عنوان حق سلّاخ بر می‌داشت. آنگاه تیرهای ده‌گانه آورده می‌شد و عده‌ای از افراد به دور آن جمع می‌شدند و هر گروهی به اندازه قدرت و توانایی خودش تیرها را انتخاب می‌کرد. آنگاه که هر شخص یا گروهی تیرهای خود را می‌شناخت، آن را به مرد ناتوان و از نظر افتاده‌ای می‌دادند که معروف بود؛ هیچ‌گاه در عمر خویش پول نداده است که گوشت بخرد و بخورد و این شخص «حرضه» نامیده می‌شد. سپس «مجعول» که پارچه سفیدی بود آورده می‌شد و بر روی دستان این مرد پهن می‌شد و بر روی آن «سلفه» که قطعه‌ای از پارچه ضخیم بود گذاشته می‌شد تا این مرد نتواند تیر افرادی را که می‌خواهد لمس کرده و خارج کند.

(۴) در این هنگام مرد دیگری می‌آمد و پشت سر «حرضه» می‌نشست که «رقیب» نامیده می‌شد.

سپس «حرضه» چوبه‌های تیر را به هم می‌زد و یکی را بیرون می‌کشید و بدون آن که نگاه کند؛

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۱۲

آن را به رقیب می‌داد. اگر در این حال سه چوبه تیری که بیرون می‌کشید از آنهایی بود که نصیبی نداشتند؛ دوباره تیر دیگری بیرون می‌کشید و اگر اوّلین تیری که بیرون می‌کشید؛ فذّ بود، در این صورت او نصیب خودش را که یک سهم بود بر می‌داشت و برای نه سهم باقی مانده، تیر دیگری را بیرون می‌کشیدند. اگر توأم خارج می‌شد، دو سهم را بر می‌داشت و برای هفت سهم باقی مانده، تیر دیگری را بیرون می‌کشیدند و در این هنگام اگر معلّی خارج می‌شد؛ هفت سهم باقی مانده را بر می‌داشت.

(۱) در این هنگام پرداخت پول حیوان بر عهده کسانی بود که سهمشان در نیامده بود و آنها عبارت بودند از: صاحبان «رقیب» و «حلس» و «نافس» و «مسبل» و برای این تیرها هیجده سهم بود و پول حیوان هم به هیجده جزء تقسیم می‌شد و هر شخصی به اندازه سهمی که می‌بایست از گوشت ببرد، غرامت حیوان را بر عهده می‌گرفت.

(۲) در این میان اگر اولین تیری که بیرون کشیده شده بود، معلّی بود؛ صاحب آن هفت سهم از گوشت را بر می‌داشت و می‌بایست کسانی که تیرهایشان خارج نشده است، پول حیوان را بپردازند و محتاج بودند که حیوان دیگری را هم ذبح کنند؛ زیرا در باقی‌مانده تیرها، مسبل وجود داشت که دارای شش سهم بود، در حالی که از گوشت تنها سه سهم باقی مانده بود. سپس اگر حیوان دومی را ذبح می‌کردند و یکی از تیرها را بیرون می‌کشیدند و از قضا مسبل خارج می‌شد، وی سه سهم از حیوان قبلی و سه سهم از

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

حیوان دومی را بر می‌داشت و می‌بایست که در مورد حیوان اولی پول بپردازد؛ ولی در مورد حیوان دومی چیزی نمی‌پرداخت؛ چون برنده شده بود. در این هنگام از حیوان دومی هفت سهم باقی مانده بود که بر سر آن تیرها را بیرون می‌کشیدند. اگر تیر «نفاس» خارج می‌شد، وی پنج سهم را بر می‌داشت و در مورد حیوان دوّم پولی را نمی‌پرداخت؛ زیرا تیرش برنده شده بود و تنها در مورد حیوان اوّلی غرامت می‌پرداخت. در این حال دو سهم از گوشت، باقی مانده بود و در میان تیرهای باقی مانده «حلس» قرار داشت که دارای چهار سهم بود؛ لذا می‌بایست حیوان دیگری را نحر کنند تا این چهار سهم تکمیل شود.

(۳) اگر حیوان سوم را می‌کشتند و «فلس» از میان تیرها بیرون کشیده می‌شد؛ دو سهم از حیوان دوم و دو سهم از حیوان سوم بر می‌داشت و در مورد حیوان سوم پولی را نمی‌پرداخت؛ زیرا تیرش برنده شده بود و در این حال هشت سهم باقی می‌ماند که تیرها طوری بیرون کشیده می‌شد تا مطابق با هشت سهمی باشد که باقی مانده بود و این در عوض پرداخت پول حیوان‌ها بود.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۱۳

(۱) البته گاهی اتفاق می‌افتاد که اجزای گوشت مطابق با سهم‌های تیرها بود و نیازی به حیوان دوّم پیدا نمی‌شد و تنها در صورتی حیوان دوّم ذبح می‌شد که نسبت به بعضی از تیرها نقصان سهم وجود داشت. در این میان اگر کسی که تیرش برنده شده است برای مرتبه دوم وارد مسابقه شود و ببازد، در این صورت می‌بایست تنها پول حیوانی را بپردازد که تیرش در آن بازنده شده است. هم چنین اگر چیزی از اجزای گوشت، پس از خارج کردن تمام چوبه‌های تیر باقی می‌ماند؛ میان فقرای عشیره تقسیم می‌شد.

این بود خلاصه «میسر» که عرب‌های جاهل بدان افتخار می‌کردند و می‌پنداشتند که این از افعال شرافتمندانه و کریمانه است و در این مورد اشعار بسیاری می‌سروده‌اند و بر این کار خویش افتخار می‌کردند.» «۱»

(۲)

یهود در یثرب و نصاری در نجران و شام

قیصر روم، تیتوس بر شام و فلسطین و قدس مسلط شد و در سال ۷۰ میلادی هیکل یهود را منهدم کرد. سپس قیصر هوریان در سال ۱۳۲ م. آنها را تار و مار کرد و در نتیجه بسیاری از آنها به حجاز و عده کمی به یمن فرار کردند. «۲»

چنین به نظر می‌رسد که قیصرهای روم به خاطر تسلط بر یمن به این سرزمین لشکرکشی می‌کردند؛ زیرا قافله‌های تجاری فراوانی به این سرزمین رفت و آمد می‌کردند. همین لشکرکشی‌ها و اعزام گروه‌های تبشیری، از عوامل مهم نفوذ مسیحیت، از ابتدای قرن چهارم میلادی در یمن بوده است. حتی در عصر جاهلی (قرن پنجم میلادی) نصرانیت در نجران و سرزمین‌های دیگر منتشر شده بود که البته نجران از مهم‌ترین مراکز آن بود. «۳»

(۳) نسب‌شناسان عرب معتقدند که غساسنه شام، در اصل یمنی و از عرب‌های جنوب بوده‌اند که همراه با قبایل بسیاری از قبیل: جزام و عاملة و قضاعه و کلب به سوی شمال هجرت کرده‌اند و گفته می‌شود که آنها در آنجا به عرب‌های ضجاعمه برخوردند و پس از جنگی بر آنها غالب شدند و حکومت آنجا را به دست گرفتند. مورخان عرب گمان می‌کنند که مؤسس سلسله آنها

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ۲۵۹- ۲۶۱.

(۲). جواد علی، تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۶ و الحیاة العربیة فی الشعر الجاهلی، ص ۱۲۶- ۱۴۳.

(۳). الحیاة العربیة، ص ۱۴۲- ۱۵۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۱۴

جفنة بن عمرو بوده است و برای همین به آنها آل جفنه می‌گویند. آنها خانه‌هایشان را در شرق اردن بنا کردند و گویی در ابتدا با

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

چادرها و شترها و چارپایانشان از جایی به جای دیگر کوچ می‌کرده‌اند و جابیه، جولان و جلولا و حتی جلّق در نزدیکی دمشق را زیر پا می‌گذاشتند.

(۱) رومی‌های بیزانس آنها را به خود نزدیک کرده و امتیازاتی به آنها بخشیدند و آنها را به عنوان سپری بین خویش و صحرانشینان بدوی و غارت و حمله‌هایشان قرار دادند و از آنها در جنگ با عرب‌های مناذره در شهر حیره‌ی عراق استفاده می‌کردند.

(۲) مستندات تاریخی محکمی در اختیار ما نیست که تاریخ حکومت آنها را مشخص کند؛ ولی قدر مسلّم این است که حکومتشان پس از سیطره روم بر مملکت تدمر که در سال ۲۷۳ م.

آن را ویران کردند، به وجود آمده است؛ اما تاریخ قبل از اواخر قرن پنجم میلادی مبهم و پیچیده است و اولین پادشاهی که اخبار وارده درباره او می‌تواند از جهت تاریخی اطمینان‌بخش باشد؛ جبله است که در سال ۴۹۷ م. با فلسطین به جنگ پرداخت.

(۳) نصرانیت در بین عرب‌های شام که عبارت بودند از: غساسنهٔ، عاملهٔ، قضاعهٔ، کلب و جذام انتشار یافت و آنها در حدود سال پانصد میلادی، مذهب منوفستین یا یعاقبه‌ای را که منسوب به یعقوب برادعی بود؛ داشتند. وی معتقد بود که مسیح دارای اقنوم واحدی است؛ یعنی دارای طبیعت بشری غیر الهی می‌باشد.

(۴) قبیله بکر بن وائل در دیار بکر که در مسیر شام به سوی عراق واقع شده بود؛ ساکن بودند و بعد از آنها در امتداد شمال عراق، قبایل إیاد و تغلب زندگی می‌کردند و نصرانیت یعقوبی هم در بین آنها نفوذ کرده بود، بلکه باید گفت که نصرانیت در حیره که نزدیک کوفه قرار داشت به صورت جدی منتشر شده بود و به اهالی آنجا به خاطر عبادت خداوند، عبادیین می‌گفتند، ولی اینها غیر از یعاقبه بودند و به آنها نساطره که منسوب به نسطوریوس، (متوفای سال ۴۵۰ م.) است؛ می‌گفتند. این شخص عقیده داشت که مسیح دارای دو اقنوم یا طبیعت است: لاهوتی و ناسوتی. در اواخر کار ایشان هم نعمان بن منذر و خواهرش هند و دخترش به نصرانیت گرویدند و هند دیری را بنا کرد.

(۵) در مکه کنیزهای رومی «۱» و دو غلام نصرانی از منطقه عین تمر عراق «۲» و تعداد زیادی از

---

(۱). اسد الغابهٔ، ج ۱، ص ۳۸۷.

(۲). اسباب النزول، ص ۲۱۳- ۲۲۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۱۵

بردگان حبشی که نصرانی بودند؛ زندگی می‌کردند. در طائف هم عداس نصرانی که از اهالی نینوا در شمال عراق بود؛ زندگی می‌کرد و کمی قبل از ظهور اسلام، در مکه هم افرادی به نصرانیت گرویده بودند که از جمله آنها عتبهٔ بن ابی لهب و عثمان بن حویرث و ورقهٔ بن نوفل بودند. «۱»

(۱) در اواخر قرن ششم میلادی، یهودیان یمن توانستند که در «ذی نؤاس»، پادشاه یمن تأثیر بگذارند و شاید علّت اصلی تأثیرپذیری وی از یهود آن بود که وی را از سیطره نصرانیّت در سرزمینش ترسانده بودند و این که درهای کشور یمن به روی نصارای حبشه بدون هیچ مقاومتی گشوده می‌شود. بنابراین او را به دین خویش در آوردند و به وسیله او از نصارای یمن انتقام گرفتند. آنان او را تحریک کردند که نصارای نجران را اذیت کند و آنها را داخل گودال‌هایی که در زمین کنده بودند، بسوزاند و از آنجا که نصرانیت در آن روز حقانیتی بیشتر از یهودیت داشت؛ خدای متعال می‌فرماید:

«قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذاتِ الْوَقُودِ إِذْ هُمْ عَلَيْها قُعُودٌ وَ هُمْ عَلى ما يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ وَ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» «۲». مرگ بر اصحاب اخدود، در گودال‌هایی پر از آتش که در کنارش نشسته بودند و آنچه را بر مؤمنان می‌رفت تماشا می‌کردند و هیچ ایرادی جز ایمان آوردن به خداوند پیروزمند ستوده نداشتند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۲) تا این که نصارای حبشه به انتقام گرفتن از خون هم‌کیشان خود پرداختند و حکومت «ذی نؤاس» را در سال ۵۲۵ م. به فرماندهی ابرهه نابود کردند و پنجاه سال در آنجا به حکومت پرداختند.

در این مدت، نصرانیت مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفت و عده زیادی به آن گرویدند و کنیسه‌های فراوانی در شهرها بنا گردید که مشهورترین آنها کنیسه نجران بود که ابرهه آن را بنا کرده بود و به تزیین و زیبایی آن بسیار اهتمام می‌ورزید. از جمله کنیسه‌های مشهور، قلّیس در صنعاء بود و این کلمه معرّب‌شده کلمه یونانی کلیسا می‌باشد. گفته می‌شود که ابرهه این کنیسه‌ها را با طلا و نقره و سنگ‌های مرمر و انواع رنگ‌ها و گوهرها تزیین کرده بود.! و وسایل بنّایی و سنگ‌های منقوش به طلا را برای ساخت آنها حمل کرده بود و مجسمه‌هایی از طلا و

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۷.

(۲). بروج (۸۵)، ۴- ۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۱۶

نقره و منبرهایی از آبنوس و عاج «۱» در آنها نهاده بود تا این که مسلمانان آن را به مسجد تبدیل کردند که هنوز هم باقی است. «۲»

(۱) حکومت ابرهه باعث شد که یهودیان از یمن خارج شوند و در جاهای مختلف پراکنده شوند. البته عده‌ای از آنها در همان جا باقی ماندند تا این که اسلام آنجا را فرا گرفت و آنها به اسلام گرویدند که از جمله آنها «کعب الاحبار» و «وهب بن منبّه» بودند.

مهم‌تر از یهودیان یمن، یهودیان حجاز بودند که به صورت قبایل و دسته‌های فراوانی در واحه‌های یثرب و خیبر و وادی القری و تیماء پراکنده شده بودند و در یثرب قبایلی از آنها زندگی می‌کردند که مهم‌ترینشان عبارت بودند از: بنی نضیر، بنی قریظه، بنی قینقاع و بنی تهدل و ...

(۲)

سنت‌های جاهلیت در مورد شتر و گوسفند

در قرآن کریم آمده است: «ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ وَ لا وَصِيلَةٍ وَ لا حامٍ وَ لكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ» «۳» خداوند برای بحیره، سائبه، وصیله و حام حکمی نکرده است ولی کافران بر خدا دروغ می‌بندند و بیشترشان در نمی‌یابند.

(۳) عیّاشی در کتاب تفسیرش از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که: اهل جاهلیت به هنگامی که شتری دوقلو می‌زایید، می‌گفتند: این شتر واصله شده است و کشتن و خوردن گوشت آن را حلال نمی‌دانستند و هنگامی که شتری شکم دهمش را می‌زایید؛ می‌گفتند: این شتر سائبه شده است و خوردن و سوار شدنش را جایز نمی‌دانستند. حامی هم به شتر فحل (نر) می‌گفتند که خوردن آن را حلال نمی‌دانستند و خداوند دستور داد که هیچ کدام از اینها حرام نیستند «۴».

(۴) و شیخ طوسی رحمه اللّه در «التبیان» از محمد بن اسحاق نقل می‌کند که گفت:

وصیلهٔ، گوسفند ماده‌ای بود که پنج مرتبه پی‌درپی دوقلو می‌زایید و تمام این دوقلوها هم ماده بودند و در این هنگام می‌گفتند که این گوسفند وصیلهٔ شده است و بعد از آن اگر این گوسفند بچه‌ای می‌آورد می‌گفتند که این مال فرزندان مذکر است و چیزی از آن به اناث نمی‌رسد!

---

(۱). تفسیر طبری، ج ۳، ص ۱۹۳.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۲). العصر الجاهلی، ص ۹۷- ۱۰۰.

(۳). مائده (۵)، ۱۰۳.

(۴). تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۱۷

سائبه به شتر ماده‌ای می گفتند که ده مرتبه پی‌درپی بچه ماده می‌زایید و پس از آن سیّبه می‌شد و آنگاه بر آن سوار نمی‌شدند و پشم آن را نمی گرفتند و هیچ کسی جز مهمان شیر آن را نمی‌نوشید.

بحیره به بچه شتری می گفتند که از سائبه متولد می‌شد و آنگاه گوشش را می‌بریدند و او را با مادرش آزاد می گذاردند و از آن سواری نمی گرفتند و پشمش را نمی‌چیدند و شیرش را جز مهمان نمی‌نوشید. «۱»

(۱) از اهل لغت نقل شده است که گفته‌اند: وصیله به گوسفندی می گفتند که اگر بچه ماده می‌زایید، برای خودشان برمی‌داشتند و اگر بچه نر می‌زایید، به گمان این که مال الهه‌هایشان است؛ آن را ذبح می کردند و اگر دوقلو می‌زایید که یکی مذکر و دیگری مؤنث بود؛ می گفتند:

این مذکر به مؤنث وصل شده است و لذا آن را برای الهه‌های خویش ذبح می کردند.

(۲) در مورد بحیره می گفتند که در زمان جاهلیّت هنگامی که شتری پنج بار می‌زایید و آخرین زایمانش، یک شتر مذکر بود، گوشش را می‌شکافتند و سوار شدن و کشتن آن را جایز نمی‌دانستند و از هیچ چراگاه یا آبشخوری منعش نمی کردند.

در مورد سائبه می گفتند که در زمان جاهلیّت هنگامی که یکی برای رسیدن مسافر یا شفای مریضش و شبیه آن چیزی را نذر می کرد؛ می گفت: ناقه من سائبه باشد. و از این جهت شبیه بحیره بوده است.

(۳) طبرسی در مجمع البیان قول اهل لغت را به زجاج اسناد داده و در مورد حامی گفته است:

حامی به شتر نری می گفتند که ده شتر از صلب او به وجود می‌آمد و پس از آن عرب‌ها می گفتند که پشت این شتر گرم شده است و پس از آن چیزی را بر آن بار نمی کردند و او را از هیچ آب و علفی منع نمی کردند. این مطلب را از زجاج و ابی عبیده و ابن مسعود و ابن عباس نقل کرده است.

(۴) وی سپس به نقل از مفسّران از ابن عباس از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که گفت: پس از آن که عمرو بن لحیّ بن قمعهٔ بن خندف، حکومت مکه را به دست گرفت؛ اولین کسی بود که دین حضرت ابراهیم را نداشت و بت‌پرستی را پیشه کرد و به ساخت و نصب بت‌ها پرداخت.

او بود که بحیره را قرار داد و سائبه را آزاد گذاشت و وصیله را وابسته به خود دانست و حامی

---

(۱). التبیان، ج ۴، ص ۳۸ و از ابن اسحاق در سیره، ج ۱، ص ۹۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۱۸

را مورد حمایت قرار داد. و هرآینه او را در آتش جهنم دیدم که بوی تعفنش جهنمیان را اذیت می کرد. «۱»

(۱)

حماسه عرب قبل از اسلام

می‌توانیم بگوییم که عرب قبل از اسلام نمونه کاملی از شرارت، حرص و منفعت طلبی بشری بوده است و به هر چیزی از زاویه خاص منفعت طلبی خویش می‌نگریسته است. در هر زمینه‌ای ادعای شرافت و کرامت نسبت به دیگران می کرد و به طرز عجیبی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

عاشق آزادی بود و از هر گونه قید و بندی نفرت داشت.

(۲) این خلدون در این باره می گوید: «اگر اعراب بر سرزمینی غلبه پیدا می کردند، آن را به ویرانی می کشاندند؛ زیرا که توحّش و بی‌فرهنگی جزء ذات و اخلاق آنها شده بود و همیشه سعی می کردند که از زیر فرمان حکومت و قانون خارج باشند و از نافرمانی در مقابل سیاست حاکم لذت می‌بردند و این چنین اخلاق و طبیعتی با عمران و آبادانی متناقض است. آنها به کوچ‌نشینی و غلبه بر دیگران عادت کرده بودند و بر آنچه که در دست مردم بود دستبرد می‌زدند و رزق خویش را در سایه شمشیرهایشان جستجو می کردند و در دست درازی به اموال مردم حد و مرزی نمی‌شناختند و بلکه هر چه از اموال و سرمایه‌های مردم را که در دسترس آنها قرار می گرفت غارت و چپاول می کردند.» «۲»

(۳) بلی، عرب قبل از اسلام به جنگ و خونریزی عادت کرده بودند و منطق حاکم بر آنها این بود: خون را جز با خون نمی‌توان شست. بر همین اساس به چپاول و غارت اموال دیگران عادت کرده بودند و به این کردار زشت خویش افتخار می کردند و حتی هنگامی که یک شاعر جاهلیت، مشاهده می کند که قوم و قبیله‌اش از غارتگری عاجزند، آرزو می کند که ای کاش به جای این قوم، قوم دیگری داشت که اهل غارت و چپاول گری بودند:

فلیت لی بهم قوما اذا رکبواشنوا الإغارة فرسانا و رکبانا ای کاش به جای این قوم، قوم دیگری داشتم که سواره و پیاده به جنگ و غارت گری می‌پرداختند.

---

(۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۰. و سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۷۸، ۷۹.

(۲). مقدمه ابن خلدون، ص ۱۴۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۱۹

قرآن کریم هم به این خصلت اشاره کرده و می‌فرماید: «وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها» «۱».

(۱)

خرافات در میان اعراب جاهلی

قرآن کریم بیان می کند که از جمله اهداف بعثت رسول اکرم علیه السّلام این بوده است که: «یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ» «۲»؛ غل و زنجیرهایی را که بر آنها بسته شده بود باز می کند و کنار می گذارد.

این غل و زنجیرهایی که آنها را در بر گرفته بود؛ چه بوده است؟ بی‌تردید این غل و زنجیرها از آهن نبوده است بلکه خرافات و اوهامی بوده که مانع از رشد افکار و اندیشه‌ها می‌شده است و شکّی نیست که اینها کم اهمیت‌تر از غل و زنجیرهای آهنی نبوده است؛ زیرا گاهی تا هنگامه مرگ بر دست و پای انسان بسته شده است و او را از هر حرکتی بازمی‌دارد و حتی مانع از شناخت و حلّ مشکل می گردد، در حالی که اگر انسان دارای عقل سلیم و آزادی باشد؛ می‌تواند هر گونه قید و بندی را از خویش دور کند.

(۲) از جمله مفاخر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله این بوده است که به مبارزه با اوهام و خرافات پرداخت و عقل بشری را از این آلودگی شستشو داد، در حالی که سیاست‌مداران جهان که تمام همت آنها در این است که بر مردم ریاست و سروری کنند، از هر چیزی برای رسیدن به اهداف و مقاصد خویش کمک می گیرند و حتی اگر عقاید خرافی و قصه‌های قدیمی به تأیید ریاست و حکومت آنها می‌پردازد؛ آنها را ترویج کنند و به رشد و توسعه آنها دامن بزنند و اگر افراد اندیشمندی که صاحب نظر و منطق هستند، به مبارزه با این اوهام و خرافات پرداختند، به عنوان دفاع از آراء و عقاید و افکار مردم با آنها مبارزه کنند.

(۳) اما رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نه تنها با این اوهام و خرافاتی که برای جامعه ضرر داشت؛ ستیز کرد؛ بلکه با افکار و عقاید

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

انحرافی هم که او را تأیید می‌کرد به مبارزه پرداخت و کوشید مردم را به گونه‌ای تربیت کند که پیرو دلیل و منطق باشند، نه پیرو قصّه‌ها و خرافات.

برقی در کتاب المحاسن با سندی از ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام نقل می‌کند که آن

---

(۱). آل عمران (۳)، ۱۰۳.

(۲). اعراف (۷)، ۱۵۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۲۰

حضرت گفت: هنگامی که ابراهیم، فرزند رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله رحلت کرد، کسوف به وقوع پیوست و مردم پیش خود گفتند که این خورشید گرفتگی به خاطر مرگ فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بوده است. امّا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی گرفت:

«ای مردم! ماه و خورشید دو آیه از آیات الهی هستند که به امر او در جریان می‌باشند و هیچ‌گاه به خاطر مرگ یا زندگی کسی کسوف و خسوف پدید نمی‌آید. پس هنگامی که کسوف یا خسوف رخ داد؛ نماز بخوانید». سپس از منبر پایین آمد و همراه مردم نماز کسوف را خواند. «۱»

(۱) پر واضح است که انتشار این مطلب که کسوف به خاطر مرگ ابراهیم، فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بوده است، باعث ارادت و علاقه بیشتر مردم به وی می‌گردد و مقبولیّت رسالتش را بیشتر می‌کند، اما پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به دنبال این نبود که با خرافات مورد تأیید قرار بگیرد.

مبارزه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با خرافات و به ویژه با بت‌پرستی و شرک، مخصوص دوران رسالتش نبوده است؛ بلکه وی در هنگام طفولیت و نوجوانی‌اش هم با اینها مبارزه می‌کرد.

علّامه مجلسی در کتاب شریف بحار الانوار به نقل از المنتقی فی احوال المصطفی که مربوط به کازرونی از علمای اهل سنت است، با سندی از ابن عباس از حلیمه سعدیه نقل می‌کند که گفت:

«هنگامی که سه سال آن حضرت تمام شد، روزی به من گفت: ای مادر! چرا امروز برادرانم را نمی‌بینم؟ گفتم: پسرم! آنها گوسفندان را به چرا برده‌اند. به من گفت: چرا مرا با آنها نفرستادی؟

گفتم: آیا این کار را دوست داری؟ گفت: بله، پس صبح روز بعد او را بیدار کردم و روغن بر موی وی مالیدم و بر چشمانش سرمه کشیدم و گردن‌بندی را که دارای نگین جزع یمنی بود به گردنش آویختم. پس آن را در آورد و گفت: دست نگهدار مادرم! به همراه من کسی است که در همه حال مرا حفظ می‌کند. «۲»

(۲) در واقع عقاید تمام ملل به هنگامه ظهور اسلام آمیخته با خرافات و اوهام بود.

اسطوره‌های ساسانی و یونانی بر افکار و اندیشه‌های سایر ملل مسلّط بود در حالی که آنها از پیشرفته‌ترین ملل در آن روزگار شناخته می‌شدند. حتی امروزه هم خرافات بسیاری در میان ملت‌های جهان رواج دارد که فرهنگ جدید هم نمی‌تواند آنها را از زندگی مردم دور کند.

---

(۱). المحاسن، ص ۳۱۳.

(۲). بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۹۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۲۱

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۱) تاریخ، اسطوره‌ها و خرافات زیادی را از مردم جزیرة العرب ثبت کرده است که سید محمود آلوسی بسیاری را در کتاب بلوغ الأرب فی معرفه احوال العرب جمع‌آوری نموده است و شواهدی از اشعار جاهلی و غیره را در مورد آنها آورده است. با مراجعه به این کتاب با انبوهی از خرافات مواجه می‌شویم که عقل عرب‌های جاهلیت را فرا گرفته بوده است و این اسطوره‌ها یکی از عوامل عقب‌ماندگی آنها از سایر ملل در آن روزگار و مانع عظیمی در مقابل پیشرفت اسلام بوده است. برای همین، نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله کوشید تا آن اساطیر و اوهام را از صفحه ذهن اعراب جاهلی پاک کند. وی هنگامی که معاذ بن جبل را به یمن فرستاد به وی فرمود: «تمام سنت‌های جاهلیت را نابود کن، مگر آنچه را که مورد تأیید اسلام باشد و تمام دستورهای بزرگ و کوچک اسلام را آشکار کن» «۱».

(۲)

نمونه‌هایی از خرافات اعراب جاهلی

اشاره

(۳)

الف) روشن کردن آتش برای نزول باران:

جزیرة العرب منطقه‌ای است که همیشه با خشک‌سالی مواجه بوده است، برای همین مردم مقداری هیزم از درخت‌های قشر و سلح (که خوش‌سوز بوده) جمع می‌کردند و به دنبال گاو نری می‌بستند و او را به دامنه کوهی هدایت می‌کردند. آنگاه آن پشته هیزم را به آتش می‌کشیدند. وقتی که آتش شعله‌ور می‌شد؛ گاو نر شروع به دویدن و خرناسه کشیدن می‌کرد و اعراب جاهلی آن را به منزله رعد و برق می‌دانستند، یعنی آتش را نشانه برق و خرناسه گاو نر را نشانه رعد می‌دانستند و معتقد بودند که این کار برای نزول باران مفید است!

(۴)

ب) گاو نر را کتک می‌زدند تا گاو ماده آب بیاشامد!

گاهی گله‌ای از گاوها را پیش آب می‌بردند و در این هنگام گاو نر آب می‌خورد؛ ولی گاوهای ماده آب نمی‌خوردند. آنها علت این کار را وجود جن در شاخ‌های گاو نر می‌دانستند. و او را کتک می‌زدند تا گاوهای ماده آب بنوشند و شاعر هم در این باره می‌گوید:

فانّی إذا کالثّور یضرب جنبه‌اذا لم یعف شربا و عافت صواحبه! در این صورت من همانند گاو نری هستم که او را کتک می‌زنند تا گاوهای ماده آب بنوشند.

---

(۱). تحف العقول، ص ۲۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۲۲

(۱)

ج) شتر نر سالم را داغ می‌زدند تا شتر ماده مریض خوب شود!

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

هنگامی که شتر ماده‌ای مریض می‌شد و در دهانش یا اطراف آن زخم‌ها و شکاف‌هایی ایجاد می‌شد؛ شتر نر سالمی را می‌آوردند و به دهان و دست‌ها و بازوانش داغ می‌زدند تا به گمان آنها شترهای ماده خوب شوند! البته بعضی از مؤرخان متأخر احتمال داده‌اند که این کار ریشه علمی و پزشکی داشته و شاید همان مایه‌کوبی باشد؛ ولی هنگامی که مشاهده می‌کنیم آنها این کار را تنها با یک شتر نر انجام می‌دهند؛ می‌فهمیم که چیزی جز خرافه و اوهام نبوده است.

(۲)

د) شتری را بر قبر حبس می‌کردند تا میت به هنگام حشر بر آن سوار شود!

هنگامی که شخص بزرگی از آنها فوت می‌کرد، در کنار قبرش گودالی را حفر می‌کردند و شتری را در آن حبس می‌نمودند تا از گرسنگی و تشنگی بمیرد و گمان می‌کردند که میّت سوار آن می‌شود و در روز حشر پیاده و بدون وسیله نمی‌ماند.

(۳)

ه) پی کردن شتری بر سر قبر میت!

هنگامی که شخص کریم و بزرگی از آنها فوت می‌کرد، شتری را برای پذیرایی از مهمان‌ها نحر می‌کردند و نزدیکانش این شتر را بر بالای قبرش قربانی می‌کردند تا به اصطلاح میّت را تکریم کرده باشند!

اسلام با تمام این اوهام و خرافات به مبارزه برخاست و چنین کارهایی را ظلم به حیوانات شمرد و هنگامی که ما احکام اسلام را در مورد حمایت از حیوانات بررسی می‌کنیم، در می‌یابیم که ظهور اسلام در حقیقت انقلابی علیه این آداب و افکار جاهلی بوده است. از میان ده‌ها حکم اسلام در مورد حیوانات، کافی است به همین نکته توجه کنیم که اسلام حقوقی را برای حیوان بر عهده صاحبش قرار داده است. «۱»

(۴)

و) درمان بیماران:

به عقیده آنها اگر مار و عقرب گزیده، تکه‌ای از مس به همراهش داشت؛ می‌مرد و برای همین گردن‌بندی از طلا و نقره به گردنش می‌آویختند تا درمان شود و اگر شخصی به وسیله سگ هار گزیده می‌شد، مقداری از خون بزرگ قبیله یا شیخ عشیره را بر جای زخم می‌گذاشتند تا شفا یابد! این رسم در این بیت معروف آمده است:

احلامکم لسقام الجهل شافیهٔ کما دمائکم تشفی من الکلب

---

(۱). در این باره ر. ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸۶- ۲۹۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۲۳

بردباری شما بیماری خشم و غضب را شفا می‌دهد چنان که خون‌های شما بیماری هاری را درمان می‌کند.

(۱) هنگامی که آثار جنون در یکی از آنها ظاهر می‌شد، برای طرد ارواح شریر به استخوان‌های اموات و پارچه‌های آلوده به کثافت و ناپاکی پناه می‌بردند و آنها را بر گردن بیمار می‌آویختند. و برای دفع جنون از جنین و اطفال، دندان گربه یا روباه را به نخی می‌آویختند و آن را بر گردن آنها می‌انداختند. و هنگامی که مادری در دهان یا لب‌های فرزندانش دمل و زخم‌هایی را می‌دید؛

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

طبقی را بر سرش می‌نهاد و در میان تمام قبیله به جمع‌آوری نان و خرما می‌پرداخت و آنگاه آنها را به سگ‌ها می‌خورانید تا فرزندانش بهبودی یابند! زنان دیگر مواظب بودند که مبادا فرزندانشان از آن نان و خرما چیزی بخورند که به آن بیماری مبتلا شوند. اگر بیماری یکی از آنها استمرار می‌یافت؛ می‌گفتند که مار یا جنّی را کشته است و برای عذر خواهی از جنّ، شتری از گل می‌ساختند و مقداری خرما و گندم و جو بر آن می‌نهادند و آن را در میان دره‌ها رها می‌کردند. پس اگر می‌دیدند که چیزی از خوراکی‌ها مورد استفاده قرار گرفته است، پیش خود می‌گفتند که هدیه پذیرفته شده و بیمار به زودی خوب خواهد شد و الّا می‌گفتند: آنها هدیه را قابل ندانسته و آن را قبول نکرده‌اند!

(۲) اعراب جاهلی به هنگامی که وارد روستایی می‌شدند و از اجنّه و طاعون می‌ترسیدند؛ ده مرتبه در بیرون روستا صدای الاغ در می‌آوردند و تکه‌ای از استخوان یا دندان روباه را به گردن می‌آویختند! آنها هنگامی که در صحرا گم می‌شدند، لباس‌هایشان را در می‌آوردند و آن را وارونه می‌پوشیدند تا به خانواده‌شان بازگردانده شوند! و عجیب این که به هنگام مسافرت، نخی را به شاخه درختی گره می‌زدند و هنگام مراجعت، اگر آن را به همان شکل اولیّه می‌دیدند؛ خوش‌حال می‌شدند و به وفا و عدم خیانت همسرانشان مطمئن می‌شدند و امّا اگر آن را نمی‌یافتند یا گره‌اش را بازشده می‌دیدند؛ زنانشان را به خیانت در غیاب خویش متهم می‌کردند! آنها به هنگامی که دندانی از دندان‌های اطفالشان می‌افتاد، آن را به سوی خورشید پرتاب می‌کردند و می‌گفتند: ای خورشید، دندانی بهتر از این به ما عنایت کن! و اگر زنی، فرزندانش پس از تولد می‌مردند، فرد کشته‌شده‌ای را هفت مرتبه در بغل می‌گرفت و عقیده داشتند که این کار برای زنده ماندن فرزندانش مفید است!

(۳) اینها نمونه‌هایی از خرافاتی است که بر محیط زندگی عرب جاهلی سایه افکنده بود و دوران سیاه و تاریکی را پدید آورده بود که مانع از رشد عقل و اندیشه آنها می‌شد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۲۴

(۱)

زن در جامعه جاهلی

زن در نزد آنان به مثابه کالایی بود که مثل حیوانات خریدوفروش می‌شد و هیچ ارثی به وی نمی‌دادند، بلکه او را نیز به همراه اموال دیگر به ارث می‌بردند و مردان هیچ حد و مرزی برای ازدواج با آنها نداشتند و گاهی از آنها کناره‌گیری می‌کردند تا بعضی از اموالی را که به آنها داده‌اند؛ پس بگیرند. آنها با همسران پدرانشان ازدواج می‌کردند و مانع از ازدواج مجدّد همسران مطلقه خویش می‌شدند و به آنها اجازه ازدواج مجدّد نمی‌دادند، مگر آن که در قبال آن مالی را بگیرند.

اما درباره نظر اسلام درباره زن، همین بس که به خطبه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در حجّة الوداع اشاره کنیم که فرمود:

«ای مردم، زنان شما بر شما حقی دارند و شما هم بر زنانتان حقی دارید. اما حقّ شما این است که به شما خیانت نکنند و بدون اجازه شما به بیگانه‌ای اجازه ورود به خانه‌هایتان را ندهند و دنبال فحشا و منکر نباشند که در غیر این صورت خداوند اجازه داده است که از آنها کناره‌گیری کنید و با آنها همبستر نشوید و آنان را به آرامی تنبیه کنید.

پس اگر از کارهای زشت خویش دست کشیدند و از شما فرمانبرداری کردند، باید که نفقه آنها را بر طبق معمول و متعارف بدهید. شما آنها را به عنوان امانت الهی در دست گرفته‌اید و بر طبق کتاب خدا آنها را بر خویش حلال کرده‌اید. پس در مورد امور زنان از خدا بترسید و به خیر و نیکی درباره آنها رفتار و سفارش کنید.» «۱»

(۲)

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

مبدأ عرب‌های عاربه (أصیل)

آنچه که عرب‌ها درباره تاریخ خویش نگاشته‌اند، ممزوج با اسطوره‌هاست و تاریخ آنها تا اواسط قرن گذشته مبهم بوده است تا این که باستان‌شناسان و مورّخان غربی به قرائت آثار آنها که با خط مسند بر برج‌ها و هیکل‌ها و بت‌ها و سنگ‌ها نوشته شده بود؛ اهتمام ورزیدند و سرانجام محققان غربی به این نتیجه رسیدند که اعراب جنوبی در یمن از نژاد سامی (نسل سام

---

(۱). تحف العقول، ص ۳۰ و برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به المرأة فی الشعر الجاهلی، از علی الهاشمی و القیان و الغنا فی الشعر الجاهلی، از ناصر الدین الأسد و حقوق المرأة فی الجاهلیة و الاسلام، از مؤلف، در فصلنامه رسالة الثقلین.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۲۵

فرزند نوح) بوده‌اند که در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد؛ یعنی در حدود هزار سال قبل از میلاد و نزدیک به پانزده قرن قبل از اسلام از شمال جزیره به جنوب آن کوچ کرده‌اند نه این که از بابل عراق آمده باشند. در حالی که در تاریخ نقلی به ارث رسیده از گذشتگان می‌بینیم که هجرت را از بابل به یمن می‌داند. برای مثال مسعودی در مورد اولین کسانی که به زبان عربی تکلم کرده‌اند می‌نویسد: آنها از نسل نوح در بابل عراق بوده‌اند که بعد از طوفان زندگی می‌کردند و از جمله کسانی که به عربی تکلم می‌کرده‌اند؛ عبارت بوده‌اند از اقوام: یعرب، جرهم، عاد، ثمود، عملاق، طسم، جریس، وبار، عبیل و عبد ضخم. سپس یعرب بن قحطان بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح (یعنی نسل پنجم بعد از نوح) و بعضی از فرزندانش کوچ کرده و در یمن ساکن شدند.

(۱) بعد از او عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح و فرزندان و تابعانش کوچ کردند و در أحقاف و أدانی الرمل بین عمان و حضر موت و یمن ساکن شدند و اینها در زمین منتشر شدند و بالتبع مردمان بسیاری از آنها منتشر شدند که از جمله آنها: جیرون بن سعد بن عاد بود که در دمشق ساکن شد و آن را سرزمین خویش قرار داد و ستون‌های رخام و مرمر را جمع‌آوری کرد و ساختمان بزرگ و محکمی را بنیان نهاد و آن را «ارم ذات العماد» نامید.

(۲) مسعودی می‌گوید که این مکان در حال حاضر در دمشق- در سال ۳۳۲ هجری- بازاری از بازارها می‌باشد که جلوی در مسجد جامع قرار دارد و جیرون نامیده می‌شود. این بنای عظیم، قصر این پادشاه (جیرون) بوده است که درهای مسی عجیبی دارد و بعضی هنوز بر حالت گذشته خود باقی است و بعضی جزء مسجد جامع شده است.

تابعانش کوچ کردند و ما بین حجر تا فرع، نزدیکی وادی القری که بین شام و حجاز قرار دارد ساکن شدند و پیغمبرشان حضرت صالح علیه السّلام می‌باشد.

بعد از ثمود، جدیس بن عابر بن إرم بن سام بن نوح به همراه فرزندان و تابعانش کوچ کردند و در یمامه ساکن شدند.

بعد از جدیس، عملاق بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح به همراه فرزندان و تابعانش کوچ کردند و در اکناف حرم و تهامه ساکن شدند و سپس به پادشاهان روم وابسته شدند و حکومت روم آنها را بر کرانه‌های شام و غرب و الجزیره که از ثغور شام به حساب می‌آمد و حد فاصل بین حکومت روم و فارس بود؛ مسلط کرد و از جمله حکمرانان آنها: سمیدع بن هوبر و اذینة بن سمیدع بوده‌اند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۲۶

(۱) سپس طسم بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح بعد از عملاق بن لاوذ، به همراه فرزندان و تابعانش کوچ کرد و در یمامه ساکن شدند و در آن زمان یمامه را جرّ می‌نامیدند و بهترین سرزمین و بابرکت‌ترین منطقه به شمار می‌رفت و انواع درختان و انگورها در آن وجود داشت. آنان باغ‌هایی پیچیده درهم و قصرهای زیبا را ساختند و تعداد افراد طسم زیاد شد تا این که عملوق بن جدیس در

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

میانشان به پادشاهی رسید.

(۲) عملوق بر طسم و جدیس حکم‌رانی می‌کرد تا این که کم‌کم تعداد جدیس هم زیاد شد و أسود بن غفار در میانشان به پادشاهی رسید. عملوق فردی ظالم و جاهل بود که هیچ چیز مانع از انجام خواسته‌هایش نمی‌شد و دائما جدیس را مورد قهر و دشمنی خویش قرار می‌داد تا این که روزی از روزها، یک زن و شوهر از جدیس که از هم طلاق گرفته بودند و در مورد فرزندشان با هم اختلاف داشتند؛ نزد عملوق آمدند و از وی خواستند که بینشان داوری کند که فرزند متعلق به کدام یک می‌باشد. پس عملوق دستور داد که فرزند را از آنها بگیرند و جزء کنیزان وی قرار دهند. پس آن زن در شعر به مذمّت پادشاه پرداخت و این شعر به گوش پادشاه رسید و خشمگین شد و دستور داد که از این به بعد هیچ زنی از جدیس حق ندارد ازدواج کند مگر آن که قبل از آن او را نزد وی بیاورند تا پرده‌اش را بردارد و آنگاه او را به خانه شوهر بفرستند. پس از این دستور، جدیس متحمل ذلت خفت بار و طویلی شدند و همین حکم در مورد آنها اجرا می‌شد تا این که خواهر أسود، پادشاه جدیس ازدواج کرد و عملوق با او هم همانند سایر زنان رفتار کرد. پس او به میان قوم خویش رفت و اشعاری را می‌سرود که قومش را علیه قوم طسم تحریض می‌کرد. پس از آن أسود غذای بسیاری آماده کرد و عملوق و رؤسای طسم در یمامه را دعوت کرد و همگی دعوتش را پذیرفتند. در این حال ناگهان جدیس با شمشیرهایشان بر آنها شبیخون زدند و تا آخرین نفرشان را کشتند و آنگاه به سرزمینشان حمله کردند و آن را غارت نمودند.

(۳) مسعودی می‌گوید: بعد از طسم بن لاوذ، وبار بن امیم بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح به همراه فرزندان و تابعانش کوچ کردند و در رمل عالج ساکن شدند و به سبب فسادشان در زمین به عذاب الهی دچار شدند و همگی هلاک گردیدند.

بعد از وبار بن امیم، عبد ضخم بن ارم بن سام بن نوح به همراه فرزندان و تابعانش کوچ کردند و در طائف ساکن شدند و سپس در پی بعضی از حوادث روزگار هلاک شدند و اثری از آنها باقی نماند و تنها در اشعار جاهلی ذکری از آنها شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۲۷

بعد از عبد ضخم بن ارم، جرهم بن قحطان به همراه فرزندان و تابعانش کوچ کردند و سرزمین‌های زیادی را پشت سر گذاشتند تا به مکه رسیدند و در آنجا ساکن شدند.

امیم بن لاوذ بعد از جرهم بن قحطان کوچ کرد و در سرزمین فارس ساکن شد و فارس‌ها از فرزندان کیومرث بن امیم بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح هستند که البته اختلافی هم در آن وجود دارد.

فرزندان کنعان بن حام بن نوح در سرزمین شام ساکن شدند و آن سرزمین هم به خاطر حضور آنها سرزمین کنعان نامیده شد.

(۱) مسعودی می‌گوید: جماعتی از اهل سیره و اخبار ذکر کرده‌اند که تمام قبایلی که نام بردیم به صورت کوچ‌نشینی و در چادرها زندگی می‌کرده‌اند و سپس به یکجانشینی روی آورده‌اند و امیم و فرزندانش (یعنی فارس‌ها) اولین کسانی بودند که به خانه‌سازی روی آوردند. آنها درختان را می‌بریدند و به کمک آن سقف و پشت بام برای منزل‌هایشان درست می‌کردند.

تمام امت‌هایی را که ذکر کردیم، خداوند عز و جل را انکار نمی‌کردند و حضرت نوح علیه السّلام را پیامبر خویش می‌دانستند و پس از آن به تدریج شبهه‌هایی در عقایدشان ایجاد شد و نفس‌هایشان به لذت‌جویی و تقلید و پیروی از هوای نفس مایل گردید و هیبت خالق و تقرب به درگاه او را در ساخت تماثیل و عبادت آنها جستجو می‌کردند و گمان می‌کردند که این بت‌ها و تماثیل باعث تقربشان به درگاه الهی می‌شوند.

(۲) عبیل بن عوص بن ارم بن سام بن نوح به همراه فرزند و تابعانش در سرزمین‌های جحفه که بین مکه و مدینه قرار داشته است، ساکن شدند و به وسیله سیلی به هلاکت رسیدند و برای همین آن منطقه جحفه نامیده شد؛ زیرا سیل آنها را در خویش فرو برد.

یثرب بن قامهٔ بن مهیل بن ارم بن عبیل به همراه فرزند و تابعانش در مدینه امروزی ساکن شدند و آن منطقه یثرب نامیده شد و اینها

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

هم در اثر حوادث روزگار به هلاکت رسیدند.

خداوند عز و جل از هلاکت قوم عاد و ثمود خبر داده و فرموده است:

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقارِعَةِ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ وَ أَمَّا عادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَةٍ» «۱»؛ قوم ثمود و عاد قیامت را تکذیب کردند؛ اما ثمودیان به کیفر طغیان هلاک شدند؛ و اما عادیان به وسیله بادی تند و سرکش هلاک شدند. خداوند بادی را بر قوم عاد فرستاد که به

---

(۱). الحاقه (۶۹)، ۴- ۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۲۸

صورت ابر متراکم سرزمینشان را فرا گرفت. «فَلَمَّا رَأَوْهُ ... قالُوا هذا عارِضٌ مُمْطِرُنا»؛ پس هنگامی که عذاب را دیدند ... گفتند: این ابری باران‌زا است. و درباره آن سخن می‌گفتند که حضرت هود علیه السّلام آن را شنید و گفت: «بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيها عَذابٌ أَلِيمٌ» «۱» بلکه این همان چیزی است که در آمدنش شتاب می‌کردید، بادی که عذابی دردناک به همرا آن است.

(۱) هنگامی که این قبایل هلاک شدند و زمین از آنها خالی شد. افراد دیگری جایگزین آنها شدند و قومی از بنی حنیفه در یمامه فرود آمدند و آن را وطن خویش قرار دادند، در حالی که قبل از آن در سرزمین جحفه، بین مکه و مدینه فرود آمده بودند.

(۲) در مورد بنی حضور اختلاف وجود دارد و گفته شده است که آنها از فرزندان یافث بن نوح بوده‌اند و بعضی آنها را به عرب‌های بادیه که نام بردیم ملحق کرده‌اند. اینها امت بزرگی بودند که صاحب قدرت و هیبت زیادی بودند. بعضی گفته‌اند که سرزمین آنها در مناطق قنّسرین تا تلّ ماسح تا خناصره تا سرزمین سوریه بوده است و این شهرها در حال حاضر اضافه بر شهرهای اطراف حلب از منطقه قنّسرین در سرزمین شام می‌باشد. برخی گفته‌اند آن‌ها در سرزمین سماوه ساکن بوده‌اند و این سرزمین دارای عمارت‌های متصل و باغ‌های سرسبز و آب‌های روان بوده است و در منطقه‌ای واقع بین عراق تا مرزهای حجاز و شام قرار داشته است و در حال حاضر به بیابان و صحراهای خشک و شهرهای خرابی تبدیل شده است.

خداوند شعیب بن مهدّم را به سوی آنها فرستاد تا آنها را هدایت کند و او غیر از شعیب بن نویل می‌باشد. این پیامبر در دعوت و وعده و وعید خویش بسیار اصرار و تلاش کرد و معجزاتی را ارائه نمود و دلایل آشکاری را به اذن خداوند ظاهر کرد؛ ولی قومش او را تصدیق نکردند و وی را به قتل رساندند.

(۳) در همان عصر پیامبر دیگری بود به نام «برخیا بن اجنیا بن رزنائیل بن شالتان» او از فرزندان یهود بن اسرائیل بن اسحاق بن ابراهیم بود. خداوند به او وحی کرد که به بعضی از پادشاهان شام دستور دهد که به جنگ عرب‌هایی که از اصحاب شعیب بن مهدم بوده‌اند؛ بروند. پس این پیامبر به همراه لشکریانش روانه شد و سرزمین‌های آنها را محاصره کرد. اگر چه آن عرب‌ها برای جنگ آماده شدند؛ ولی شکست خوردند و متفرق شدند و عقب‌نشینی کردند. در این میان بسیاری از آنها اسیر شدند و به قتل رسیدند و چنان که گفته شده است،

---

(۱). الأحقاف (۴۶)، ۲۴

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۲۹

خداوند در شأن آنها فرموده است «۱»: «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ» «۲»؛ به هنگامی که عذاب ما را احساس کردند به ناگاه از دیارشان گریختند.

(۱)

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

عرب‌ها از فرزندان قحطان

مسعودی می‌گوید: «تمام عرب‌های عاربه به غیر از فرزندان قحطان که از یعرب بودند؛ هلاک شدند. پس عاد، ثمود، عمالقه، جرهم، طسم، جدیس، وبار، عبیل و سایر کسانی که نام بردیم، هلاک شدند و تنها عرب‌هایی که تاکنون باقی مانده‌اند، از فرزندان قحطان و معدّ می‌باشند. و نمی‌دانیم که آیا گروه‌های دیگری از مردم عرب به غیر از عرب‌های قحطان و معدّ در زمین باقی مانده‌اند یا خیر؟» «۳»

(۲) وی می‌گوید: «آنچه در مورد انساب یمن و اعتقادات کهلان و حمیر که از فرزندان قحطان در این وقت هستند به دست می‌آید و با توجه به آنچه که از گذشته و به وسیله فرزندان از پدران نقل گردیده است و به کمک آنچه که از تاریخ قدیم عرب و غیر عرب به دست آورده‌ام و با عنایت به این که اکثر پیرمردان قحطانی که از حمیر و کهلان در سرزمین یمن و تهائم و انجار و حضرموت و أحقاف و عمان و غیره هستند را دیده‌ام؛ به این نتیجه رسیده‌ام که نسب صحیح قحطان این است: قحطان فرزند عابر بن قنان بن ارفخشد بن سام بن نوح. عابر سه فرزند به نام‌های فالغ و قحطان و ملکان داشته است و قحطان سی و یک فرزند پسر داشته است که یکی از آنها یعرب بوده است و یعرب فرزندی به نام یشجب و یشجب فرزندی به نام عبد شمس داشته است که وی برای رسیدن به حکومت به جنگ پرداخت و عده‌ای را به قتل رسانید و عده‌ای را اسیر کرد و لذا به سبأ (- أسیر) ملقب شد. سبأ هم فرزندانی داشت که عبارت بودند از حمیر و کهلان. و نسل قحطانی‌ها هم از فرزندان همین دو نفر بود. این چیزی است که در میان اهل خبره مورد اتفاق است و قحطان، سریانی زبان بود و یعرب بر خلاف اجداد مادری‌اش به عربی تکلّم کرد» «۴».

---

(۱). مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۹- ۱۳۱ با اندکی تصرّف.

(۲). انبیاء (۲۱)، ۱۲.

(۳). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴.

(۴). همان، ص ۴۵، ۴۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۳۰

(۱)

پادشاهان یمن

مسعودی می‌گوید: «روزی عبید بن شریّه جرهمی بر معاویه وارد شد و معاویه از او درباره پادشاهان یمن سؤال کرد. عبید در جواب گفت: اولین پادشاه یمن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان بوده است. سپس حارث بن شدّاد بن ملظاظ بن عمر به پادشاهی رسیده است، سپس ابرهۀ بن رائش- که همان ابرهه ذو المنار بوده- به پادشاهی رسید و بعد از او افریقس بن ابرهه و سپس برادرش عبد بن ابرهه و سپس هدهاد بن شرحبیل بن عمرو که همان ذو الصّرح باشد به پادشاهی رسید. بعد از آن بلقیس دختر هدهاد به مدت هفت سال و بعد از آن سلیمان بن داود علیها السّلام به مدّت بیست و سه سال و سپس إرحبعم بن سلیمان به مدت یک سال حکومت کرد.

بعد از آن حکومت به حمیر بازگشت و بعد از إرحبعم بن سلیمان، ناشر النعم بن یعفر بن عمرو ذیل الأذعار و سپس عمرو بن شمر بن افریقس و سپس تبّع الاقرن بن عمرو که همان تبّع الاکبر باشد و سپس فرزندش ملکیکرب بن تبّع و سپس تبّع ابو کرب اسعد بن ملکیکرب و سپس ابن مثوب و سپس تبّع بن حسّان بن تبّع و سپس مرثد و سپس ابرهۀ بن صبّاح و سپس ذو شناتر بن زرعۀ و سپس

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

لخنیعهٔ ذو شناتر به حکومت رسیدند. اینها در مجموع ۱۹۲۷ سال حکومت کردند و این چیزی است که عبید بن شریّه در مورد ترتیب و اسامی پادشاهان یمن گفته است.» «۱»

(۲) ما در اینجا صحبت درباره بقیه پادشاهان یمن و حوادث روزگارشان را کنار می‌گذاریم تا آن را بعد از ذکر مطالب مربوط به انتشار اعراب از یمن به سوی حجاز و یثرب و عراق و شام بیاوریم. خبر عبید بن شریّه جرهمی را به خاطر اختصار در این باب ترجیح دادیم و هم چنین مسعودی قول او را ترجیح داده و گفته است: «بسیاری از ناقلان اخبار و مورخان، خبرهای کسانی را که نزد معاویه در مورد تاریخ و سیره صحبت می‌کرده‌اند، صحیح نمی‌دانسته‌اند؛ اما خبرهای عبید بن شریّه را در مورد تاریخ پادشاهان و حوادث گذشته و انساب صحیح می‌دانسته‌اند و کتاب عبید بن شریّه در میان مردم مشهور و متداول بوده است.» «۲»

---

(۱). همان، ص ۶- ۶۲.

(۲). همان، ص ۲۵۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۳۱

(۱)

سیل عرم و پراکنده شدن أزدی‌ها در مناطق مختلف

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید که سیلی را بر اهل سبأ فرستاد که آن را سیل «عرم» نامید.

مسعودی می‌گوید: هیچ اختلافی بین اهل روایت و درایت وجود ندارد که: عرم همان سدی بوده است که آن را ساخته بودند تا مانعی در مقابل سیلاب‌ها باشد. «۱» این سد یک فرسخ در یک فرسخ بوده است و لقمان بن عاد بن عادیا الاکبر «۲» آن را بنا کرده بود و این سدّ در طول عصرهای متمادی مانع از رسیدن سیل به اموال و مزارع و خانه‌هایشان می‌شده است. قبل از ساختن سدّ، سرزمین سبأ دائما در معرض سیلاب‌ها قرار داشته است. پادشاه آن روزگار حکما و دانشمندان را مقرّب می‌داشت و به آنان احترام می‌گذاشت. تا اینکه برای حلّ این مشکل نیز آنها را جمع کرد و پس از مشورت، خواست که رأی و نظر خویش را در مورد چگونگی مبارزه با این سیل بیان کنند.

(۲) این سیل از مکان‌های مرتفع و کوه‌ها سرچشمه می‌گرفت و به ناگاه بر خانه‌ها و زراعت‌ها وارد می‌شد و همه را ویران می‌کرد. برای همین تصمیم گرفتند نهرهایی را حفر کنند و مسیر آب را به سوی دریا عوض کنند. پس آب را به آن جهت منحرف کردند و در سرچشمه رودخانه که سیل از آنجا شروع می‌شد، سدّ را میان دو کوه بنا کردند.

(۳) برای ساخت این سد از سنگ و گل رس و آهن استفاده شد و دهانه آن را به طول یک فرسخ در نظر گرفتند. در پشت سدّ نهرهای بزرگی وجود داشت که مقدار معینی از آب را از راه شکافی که در سدّ وجود داشت؛ راه می‌دادند. در این شکاف سی سوراخ دایره شکل برای بهره‌برداری از آب وجود داشت که شعاع هر کدام یک ذراع بود و به بهترین و دقیق‌ترین شکل ممکن ساخته شده بودند. آب‌ها از این مجاری خارج می‌شد و در باغ‌ها و مزارع جریان می‌یافت و مردم را سیراب می‌کرد.

(۴) سپس آن امت‌ها از بین رفتند و روزگار آنها را در خویش فرو برد و گذشت سال‌ها آنها را نابود کرد و آب در پایه‌های سد اثر گذاشت و در طول گذشت سال‌ها آن را سست کرد و رطوبت و نم تمام آن را فرا گرفت. سپس فرزندان قحطان به این سرزمین آمدند و بر کسانی که ساکن آن بودند، غلبه یافتند؛ در حالی که آنها اطلاعی از نقص به وجود آمده در سدّ نداشتند.

---

(۱). همان، ص ۱۶۳- ۱۶۴.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۲). همان، ۱۶۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۳۲

کم‌کم قدرت و تحمّل سدّ برای نگهداری آن همه آب به پایان رسید و به هنگام پر شدن سدّ و ضربه‌های امواج آب، استقامت خود را از دست داد و دیواره سد از هم فرو پاشید و آب تمام منطقه را فرا گرفت و باغ و ساختمان‌ها زیر آب رفتند و ساکنان آن منطقه همگی غرق شدند و نسلشان منقرض شد «۱». این حادثه در هنگامی بود که عمرو بن عامر بن ماء السماء بن حارثة الغطریف بن ثعلبة بن امرئ القیس بن مازن بن الأزد بن الغوث بن کهلان بن سبأ، فرمانروا بوده است.» «۲»

(۱) مسعودی می‌گوید: «عمرو در خواب سیل عرم را دیده بود و لذا می‌دانست که این سیل آنها را فرا خواهد گرفت و سرزمینشان تخریب خواهد شد. اما او این امر را مخفی نگه داشت و تصمیم گرفت که تمام اموالش را در سرزمین سبأ بفروشد و خودش به همراه فرزندانش از آنجا برود و مردم که از این موضوع اطلاع نداشتند؛ اموالش را از وی می‌خریدند.

پس از آن که تمام اموال عمرو بن عامر به فروش رفت، مردم را از سیل عرم با خبر ساخت و گفت: من دیدم که همه شما هلاک می‌شوید و برای همین سرزمین‌های أمن را برای شما معرفی می‌کنم تا به هرکجا که می‌خواهید بروید. پس از آن جمعی از أزدی‌ها به قصر عمان رفتند که به آنها «أزد عمان» می‌گفتند و وادعة بن عمرو أزدی و جمعی از همراهانش به «شعب کرود» که سرزمینی در همدان است رفتند و به همدانی مشهور شدند. گروهی از آنها به منطقه «مرّ» رفتند و «خزاعه» نامیده شدند؛ زیرا از مردمانی که همراهشان بودند؛ یعنی فرزندان عمرو بن عامر جدا شده بودند. أوس و خزرج، فرزندان حارثه بن ثعلبة بن عمرو بن عامر به یثرب رفتند و در آنجا ساکن شدند. بنو غسّان به بصری و حفیر که از سرزمین‌های شام است رفتند و مالک بن فهم أزدی و فرزندانش به عراق رفتند و در آنجا اقامت گزیدند.

(۲) تمام افراد أزدی که در مأرب بودند؛ می‌خواستند در سرزمین دیگری ساکن شوند، برای همین از آن خارج شدند و هنگامی که به نجران رسیدند، ابو حارثه بن عمرو بن عامر و دعبل بن کعب در همان جا ماندند و به مذحج منتسب شدند و عمرو بن عامر و فرزندانش از مأرب خارج شدند و به سفر پرداختند تا به سرزمین بین سراة و مکه رسیدند و در آن جمعی از بنی نصر که از أزدی‌ها بودند؛ زندگی می‌کردند و آنها هم همان جا ساکن شدند. عمرو بن عامر

---

(۱). همان، ص ۱۶۲- ۱۶۳.

(۲). همان، ص ۱۶۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۳۳

و بنو مازن به سفر ادامه دادند تا به بین سرزمین اشعریین و عکّ رسیدند، جایی که آبی به نام غسّان داشت و بین دو وادی به نام‌های زبید و رمع قرار داشت. آنها در غسّان ساکن شدند و به همین اسم نامیده شدند. سراة نام کوهی است که به آن حجاز هم گفته می‌شده است و ازد، در دشت‌ها و کوهپایه‌های آن زندگی می‌کرده‌اند و بدین خاطر «سراة» نامیده شده است که شبیه پشت چارپایان و دارای شیب ملایم بوده است و این رشته کوه از تخوم شام شروع می‌شود و حجاز را از دمشق و اردن و سرزمین فلسطین جدا می‌کند.» «۱»

(۱) «مالک بن یمان بن بهم بن عدیّ بن عمرو بن مازن بن أزد در مأرب ماند و بعد از خروج دیگران، حکومت آن را به دست گرفت و چیزی جز هلاکت در انتظار او و پیروانش نبود.» «۲»

مسعودی می‌گوید: «اهل مأرب خورشیدپرستی می‌کردند و خداوند پیامبرانی را به سویشان فرستاد تا آنها را به خداپرستی دعوت کنند و از عاقبت کاری که انجام می‌دهند؛ بترسانند و نعمت‌های الهی را بر آنها یادآور شوند؛ ولی مردم قول رسولان الهی را انکار

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

کردنـد و نعمت‌های خـدا را منکر شدنـد و گفتنـد: اگر شـما رسول الهی هستیـد، از خدا بخواهید که نعمت‌هایش را از ما بگیرد؛ به دنبال این انکار، رسولان الهی علیه آنها نفرین کردند و خداوند هم سیل عرم را فرستاد که سدّ آنها را تخریب کرد و سرزمینشان در آب فرو رفت و تمام درختان و کشتزارهایشان نابود شـد و اموال و چارپایانشان ناپدیـد گردید! پس نزد رسولانشان آمدند و گفتند: از خـدا بخواهیـد که نعمت‌هـا را به مـا بازگردانـد و سـرزمین مـا را آبـاد گردانـد و چارپایانمان را زیاد کنـد و ما هم در مقابل، قول جوانمردانه می‌دهیم که به خدا شرک نورزیم.

پس رسولان الهی دعا کردند و خداوند هم اجابت فرمود و نعمت‌ها را به آنها برگردانید. پس سرزمینشان آباد گردید و تا فلسطین و شام گسترش یافت و تمام آن مناطق پر از آبادی و بازار شد. بعد از آن رسولان الهی آمدند و گفتند: حال وقت آن رسیده است که به خـدا ایمان بیاوریـد؛ ولی آنها از ایمان آوردن ابا کردنـد و راه طغیان و سرکشـی را در پیش گرفتنـد و خـدا هم آنها را به عـذابی سخت مبتلا کرد.» «۳»

(۲) در اینجا باید نکاتی را یادآور شد:

---

(۱). همان، ص ۱۷۰- ۱۷۴.

(۲). همان، ص ۱۷۲.

(۳). همان، ص ۱۷۴، ۱۷۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۳۴

(۱) خلاصه آنچه که عرب بعد از اسـلام در مورد تاریخ خود نگاشـته است؛ تاریخی نقلی و ظنی است که با اساطیر هم ممزوج شده است و این تاریخ تا اواسط قرن گذشـته مبهم ماند تا این که باستان‌شناسان و عتیقه‌شناسان غربی تلاش کردند تا آثار منقوش به خط مسند را بر برج‌ها و هیکل‌ها و بت‌ها و سنگ‌ها قرائت نمایند و به طور خلاصه به نتایج زیر رسیدند:

عرب‌های جنوب که در یمن ساکن بودند، از بابل عراق به آنجا هجرت نکرده‌اند؛ بلکه آنها نتایج مهاجرت‌هایی بودند که در اواخر هزاره دوم قبـل از میلاـد و اوایـل هزاره اول قبـل از میلاد از شـمال جزیره به جنوب آن مهاجرت کرده بودنـد و از خارج شـبه جزیره نیامـده بودند و مملکت سبأ در جنوب یمن قرار داشـته و پایتخت آن مأرب بوده است و لهجه سبئیی یکی از لهجه‌های اساسـی بوده که عربی یمنی بوده و نزدیـک به عربی شـمالی حجـازی و تهـامی و حبشـی بوده است و لهجه دیگر معینیه بوده است که مخصوص مملکت معین در وسط یمن بوده است و این دومین مملکت از ممالک پنج‌گانه آن منطقه بوده است.

(۲) مملکت سوم، مملکت قتبان در جنوب غربی سبأ بوده است که پایتخت آن تمنع بوده است و مملکت چهارم، اوسانیه در جنوب قتبان و مملکت پنجم حضر موت و پایتخت آن شبوهٔ بوده است (اکنون نیز این منطقه به همین نام شناخته می‌شود).

دولت معینیه در قرن دهم قبل از میلاد بر مملکت قتبان و حضر موت غالب شد و نقاشی‌های آنها در شمال حجاز در منطقه دادان در بخش علا و در حجر یا مدائن صالح علیه السّلام یافت شده است.

در قرن هفتم ق. م. سبئیی‌ها بر معینی‌ها و بلکه بر تمام جنوب و شمال غالب شدند و مأرب را مرکز حکومت خویش قرار دادند و از جمله حاکمان آنها بلقیس بوده که در حدود ۲۷۰ ق.

م. حکومت می‌کرده است.

(۳) در ۱۱۵ ق. م. پادشاهـان ظفـار و ذی ریـدان حمیری به جنـگ با آنها برخاسـتند و بر آنها و بر دولت‌های جنوبی غالب شدنـد و ملقب به پادشاهان ذی ریدان و یمان و سبأ و حضر موت شدند و با کشورهای هند و مصر و آفریقای شرقی تجارت می‌کردند.

(۴) در سال ۲۴ ق. م. رومی‌ها به دریانوردی در دریای سرخ پرداختنـد و بر بندر عدن مسلّط شدند و آن را مرکزی جهت تدارک

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

کشتی‌هایشان قرار دادنـد و به این ترتیب، تجارت حمیری‌ها را به کساد کشاندنـد و احوال اقتصادی‌شان را دگرگون کردنـد. پس از آن حمیری‌ها از مسائل مربوط به آبادانی و عمران بازماندند و سرزمینشان رو به خرابی نهاد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۳۵

(۱) در نیمه قرن چهارم میلادی پادشاهان حبشه به جنگ با آنها پرداختند و بر سـرزمینشان استیلا یافتند و بیست سال بر آن حکومت کردند و در این زمان قبیله‌های حجازی به جنوبی‌ها روی خوش نشان دادند و به دنبال آن بسیاری از عشایر یمن به سوی شمال شبه جزیره مهاجرت کردند و به این ترتیب لغت‌هایشان با هم مخلوط و بلکه ممزوج شد. البته در اواخر عصر جاهلی، لغت عربی شمالی بر لغت عربی جنوبی غلبه یافت.

(۲) از طرف دیگر رقابت‌های دینی میان دولت فارس و بیزانس باعث شد که گروه‌های تبشیری مسیحی به یمن اعزام شوند و بدین ترتیب اهـل نجران در قرن پنجم میلادی مسیحیت را پذیرفتنـد و پادشاهان حمیر که آخرین آنها ذو نؤاس بود به مبارزه با مسیحیان نجران (اصـحاب أخدود) پرداخت و دولت بیزانس به نجاشـی دستور داد که به جنگ با یمن برود. در سال ۵۲۵ م. نجاشی به جنگ بـا یمن پرداخت و بر آن پیروز شـد و آن را ضـمیمه مملکت خویش کرد و اشـغال یمن به وسـیله نجاشـی به مـدت پنجـاه سال طول کشـید. و بالاـخره اهالی یمن به فرمانـدهی سـیف بن ذی یزن، از فارس‌ها کمک خواسـتند و به کمک آنها حبشـی‌ها را از سـرزمین خویش بیرون کردنـد و فارس‌ها تا سال ۶۳۸ م بر آنجـا حاکم بودنـد تا این که حاکم یمن که شخصـی فارس به نام «بادان» «۱» بود، در سـال هفتم هجری اسـلام آورد و رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله او را بر مقام خویش ابقا کرد و او تا زمان وفات رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله بر مقام خویش باقی بود.

حال برای پی بردن به عظمت تمدن جدید اسلامی لازم است تمدن‌های حاکم آن روزگار را مورد بررسی قرار دهیم:

(۳)

تمدن امپراتورهای فارس و روم

برای پی بردن به برکات دعوت اسلامی، لازم است به بررسی احوال مردم در محیطهای زیر بپردازیم:

اولا: در محیط نزول قرآن کریم و موقعیتی که اسلام در آن ظهور و رشد کرد؛

ثانیا: در پیشرفته‌ترین مناطق آن روزگار از جهت فکر و ادب و اخلاق و تمدن.

تاریـخ، منطقه‌ای پیشـرفته‌تر از ایران و روم را در آن روزگـار به مـا معرفی نمی‌کنـد و بحث ما وقتی کامل می‌شود که اوضاع این دو دولت بزرگ را از جنبه‌های مختلف بررسی کنیم تا به منزلت و تمدنی که اسلام آن را پایه‌گذاری کرده؛ پی ببریم.

---

(۱). العصر الجاهلی، ص ۲۷، ۲۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۳۶

اگر مـا به نقـاط ضـعف دولت‌هـای ایران و روم و عرب‌هـای قبل از اسـلام اشاره می‌کنیم؛ قصـد آن داریم که حقایق عالی اسـلام و تعـالیم آن را بهتر و روشن‌تر درک کنیم. برای این کـار هیـچ مـانعی وجود نـدارد که مـا را از تبیین و تشـریح واقعیت و بیـان عقـاید خرافی و حقایق سوء قبل از اسلام و هنگام ظهور آن بازدارد و فرقی هم نمی‌کند که فارس یا عرب یا رومی باشیم.

(۱)

دولت فارس به هنگام ظهور اسلام

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

معروف این است که بعثت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در سال ۶۱۱ م. مصادف با دوران حکومت خسرو پرویز (۵۹۰- ۶۲۸ م.) بوده است و در همین دوران رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از مکه مکرّمه به سوی مدینه منوّره (۶۲۲ م.) مهاجرت کرد که مبدأ تاریخ هجری قمری و شمسی قرار گرفت.

در آن ایام قسمت اعظم از جهان متمدن تحت سیطره این دو دولت بزرگ و قدرتمند بود و این دو دولت، مدت‌های مدیدی در جنگ با هم به سر می‌بردند و هر کدام می‌خواست که بر تمام جهان سیطره پیدا کند. این جنگ‌ها از زمان سلطان انوشیروان (۵۳۱- ۵۸۹ م.) تا دوران خسرو پرویز؛ یعنی بیشتر از بیست و چهار سال طول کشید، و خسارت‌های فراوان و هزینه‌های بسیار، باعث شد که دولت ساسانی متحمل ضرر و زیان سنگینی شود، به طوری که جز یک قدرت تو خالی و ترسناک چیزی از آن باقی نمانده بود.

ما برای این که وضعیت مردم ایران را در سایه زمامداری ساسانیان از جنبه‌های مختلف بررسی کنیم، بایستی که بر اوضاع حکومت‌های پس از انوشیروان تا زمان ورود مسلمانان مطّلع شویم.

(۲)

تمدن ایرانی

بزرگ‌ترین ایرادی که بر حکومت آن زمان وارد می‌شود، این است که یک حکومت دیکتاتوری مطلق و فردی بوده است و شکی نیست که عقل فردی همانند عقل جمعی نیست و ظلم و تبعیض در حکومت جمعی کمتر از حکومت فردی است. باز تردیدی نیست که حکومت در کیفیت رفتار و زندگی افراد تأثیر دارد.

پادشاهان ساسانی دارای ابهت و خودنمایی زیادی بودند و تخت و تاج ساسانی و جمال و بهای آن چشم‌ها را خیره می‌کرد و این بدان خاطر بود که آنها جواهر و اشیای نفیس و گران

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۳۷

قیمت و عکس‌ها و نقاشی‌های زیادی را جمع‌آوری کرده بودند که عقل‌ها را به تعجب وامی‌داشت.

(۱) بعضی از مورخان در مورد اسراف‌ها و زیاده‌طلبی‌های خسرو پرویز توضیحاتی داده‌اند.

از جمله حمزه اصفهانی در کتاب سنّی ملوک الارض می‌نویسد: «خسرو پرویز سه هزار زن و دوازده هزار کنیز آواز خوان و رقاص داشت و شش هزار نفر از او محافظت می‌کردند و هشت هزار و پانصد اسب ورزیده جنگی و دوازده هزار الاغ و قاطر و هزار شتر و شصت فیل جنگی در اختیار داشت.» «۱»

(۲) نظام اجتماعی در زمان ساسانیان، نظام طبقاتی بود که البته از قدیم وجود داشت؛ ولی در زمان آنها شدیدتر شده بود و یکی از مورّخان ایرانی در مورد نظام طبقاتی ساسانیان می‌نویسد:

«از مهم‌ترین عوامل تفرقه در میان ایرانیان، وجود نظام طبقاتی بود که ساسانیان آن را به شدت در ایران اجرا می‌کردند. اگر چه ریشه‌های آن از قدیم در ایران وجود داشت؛ ولی ساسانیان به طور جدی آن را تشدید کردند. در زمان آنها ملکیت فردی در هفت خانواده خاص محصور بود و عموم مردم از این حق محروم بودند. در آن دوران، جمعیت ایران تقریبا صد و چهل میلیون نفر بود و اگر فرض کنیم که خانواده‌های هفت‌گانه هفتصد هزار نفر بوده‌اند و اگر امرای بلاد و مالکان کوچک را هم هفتصد هزار نفر در نظر بگیریم؛ در آن صورت کسانی که از حق مالکیت بهره‌مند بوده‌اند در حدود یک و نیم میلیون از میان صد و چهل میلیون نفر بوده‌اند.» «۲»

(۳) مؤلف کتاب ایران در عهد ساسانیان، از یکی از مورّخان عربی نقل کرده است: «کارگران و کشاورزان در زمان ساسانیان در نهایت سختی و بیچارگی زندگی می‌کردند و وظیفه‌شان به هنگام جنگ‌ها این بود که پیاده به دنبال لشکر راه بیفتند، گویی که بر

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

پیشانی آنها مهر بندگی خورده بود و با تمام این اعمال شاقه به هیچ نوایی نمی‌رسیدند.» «۳»

(۴) نویسنده مسلمان، شکیب ارسلان، می‌نویسد:

---

(۱). سنّی ملوک الارض، ص ۴۲۰.

(۲). تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۲۴- ۲۶.

(۳). ایران در عهد ساسانیان، ص ۴۲۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۳۸

«کارگران و کشاورزان از هر گونه حقوق اجتماعی محروم بودند بلکه می‌بایست که بار اشراف و ثروتمندان را هم به دوش بکشند. آنها هیچ نفعی در حفظ این نظام نمی‌بردند و برای همین، بسیاری از کشاورزان و طبقات پایین‌تر اجتماع کارهایشان را رها کرده و فرار می‌کردند تا از پرداخت مالیات‌های سنگین و باج و خراج راحت شوند و به صومعه‌ها و دیرها و کنیسه‌ها پناه می‌بردند.» «۱»

در آن روزگار تعداد کمی از مردم ایران که کمتر از یک و نیم درصد جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند از همه چیز بهره‌مند بودند؛ امّا بیشتر از نود و هشت درصد مردم به مثابه بردگان و از کمترین حقوق اجتماعی محروم بودند.

(۱)

منحصر بودن آموزش به طبقه ممتاز

تنها فرزندان ثروتمندان و صاحبان جاه و مقام می‌توانستند درس بخوانند؛ اما طبقات متوسط و پایین، از این حقوق محروم بودند! تمام افراد و حتی کسانی که سعی کرده‌اند به عظمت و شکوه تمدن ساسانیان اشاره کنند به این نقص بزرگ در آن روزگار اعتراف کرده‌اند. شاعر حماسه سرای ایرانی، فردوسی در شاهنامه حماسی‌اش، قصه‌ای را ذکر می‌کند که اشاره به همین نقصان دارد. این قصه در زمان انوشیروان؛ یعنی در دوران طلایی ساسانیان رخ داده است و نشان می‌دهد که اکثریت قریب به اتفاق مردم حق آموختن نداشته‌اند.

(۲) فردوسی می‌گوید: انوشیروان جهت جنگ با رومیان محتاج کمک‌های مالی شده بود؛ زیرا بیشتر از سیصد هزار سرباز ایرانی مشغول جنگ با رومیان بودند و در تنگنای شدید اسلحه و آذوقه قرار گرفته بودند. انوشیروان از این وضع نگران شده بود و از عاقبت کار می‌ترسید. برای همین وزیرش بزرگمهر را فرا خواند تا با او در این باره مشورت کند. وی می‌گوید باید به فکر راه حلّ سریع باشیم، لذا به پادشاه پیشنهاد می‌کند که از مردم قرض بگیرد.

(۳) پادشاه این را قبول می‌کند و بزرگمهر فرستادگانش را به روستاهای شهرهای نزدیک می‌فرستاد تا ثروتمندان را در جریان امر بگذارند. در این میان، تاجری که به تجارت کفش مشغول بود، حاضر می‌شود و آمادگی خویش را برای پرداخت تمام هزینه‌های جنگ اعلام می‌دارد به شرطی که به فرزندش اجازه دهند که درس بخواند. وزیر مانعی در مقابل این در

---

(۱). ما ذا خسر العالم بانحطاط المسلمین، ص ۷۰- ۷۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۳۹

خواست نمی‌بیند و به سرعت نزد انوشیروان می‌رود و خبر پرداخت اموال و آرزوی آن مرد را بیان می‌کند. انوشیروان در مقابل این درخواست به ظاهر کوچک خشمناک می‌شود و وزیر را مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌گوید: این چه درخواستی است که تو آن را مطرح می‌کنی؟! به مصلحت نیست که به این درخواست جواب مثبت دهیم. این پسر با خارج شدن از طبقه‌اش در طبقات دیگر نفوذ

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

می‌کند و ضرر این کار بسیار بیشتر از نفعی است که این مرد با پرداخت طلا و نقره به ما می‌رساند. اگر پسر این تاجر درس بخواند، دانشمند و صاحب فنّ می‌گردد و علمش باعث می‌شود که دیگران به حرف‌هایش گوش دهند و چشم‌ها به او خیره می‌شود پس از آن اگر پسرم بر تخت پادشاهی بنشیند و احتیاج به کاتب پیدا کند، او را استخدام خواهد کرد و برای دانشمندانی که از فرزندان بزرگان و نجیب‌زادگان هستند، چیزی جز حسرت و حسادت نسبت به فرزند تاجر باقی نمی‌ماند! «۱»

(۱) او در فتنه مزدکیان هشتاد هزار نفر از آنها را کشت «۲» تا ریشه فتنه را بخشکاند! در حالی که این فتنه ریشه در نظام طبقاتی نژادپرستانه داشت که در سایه آن ثروت و سرمایه در دست عده خاصی قرار گرفته و منصب و مقام مخصوص طبقه خاصی بود و در مقابل اکثریت مردم لگدمال و محروم بودند و انوشیروان برای ساکت کردن مردم از زور و اسلحه استفاده می‌کرد.

با این همه ظلم، او را به عدالت توصیف می‌کردند! ادوارد براون در این باره می‌گوید:

«علت این که او را انوشیروان عادل دانسته‌اند این است که او به شدت با مزدکیان برخورد کرد و آنها را تار و مار نمود و این چیزی بود که مورد درخواست و علاقه موبدان زرتشتی بود و برای همین او را انوشیروان عادل خواندند. «۳»

(۲) هم چنین درباره او این قصه را ساختند که وی زنجیری را در بیرون قصر خویش آویزان کرده بود تا ستمدیدگان آن را تکان دهند و او را با خبر سازند تا به دادخواهی آنان رسیدگی کند. «۴» و دلیل کذب این مطلب آن است که خودشان بعدها گفته‌اند: در طول این مدت هیچ کس آن زنجیر را تکان نداد مگر درازگوشی!

(۳) هم چنین در مورد وی گفته‌اند: «در میان هیأت‌ها و سفیرانی که از سوی پادشاهان عراق

---

(۱). تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۶۱۸.

(۲). مروج الذهب، ج ۱، ۲۶۴.

(۳). تاریخ ادبی ایران، ج ۱، ص ۲۴۶.

(۴). تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۶۱۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۴۰

آمده بودند، فرستاده‌ای از سوی قیصر روم به همراه هدایا و پیام‌های تبریک آمده بود. این فرستاده به ایوان کسری و زیبایی شگفت‌آور آن خیره شده بود و با این وجود از کج و غیر هندسی بودن و میدان آن شگفت زده شده بود. برای همین پرسید: آیا بهتر نبود که صحن میدان را به صورت مربع در می‌آوردید؟ به او جواب داده شد که پیرزنی در آن کنجی که شکل میدان را به هم زده است، زندگی می‌کند و پادشاه می‌خواست که خانه‌اش را با بهای خوب از او بخرد و ضمیمه کاخ نماید؛ ولی پیرزن نخواست و پادشاه هم او را مجبور به فروش خانه‌اش نکرد و برای همین این ناهنجاری در کاخ به وجود آمده است. فرستاده رومی هم گفت: این کژی بهتر از آن راستی است.»

(۱) عجیب است! آیا کسی که می‌خواهد ایوان کسری را بسازد، نقشه آن را از قبل آماده نمی‌کند و همین طور بدون زمین کافی و نقشه و هندسه قابل قبول شروع به ساختمان می‌کند؟! آنگاه میدان کاخ کج از آب در می‌آید؟! این چیزی است که مسعودی آن را نقل کرده است؛ ولی چه کسی آن را قبول کند؟! بعید نیست که موبدان زرتشتی و اطرافیان تاج و تخت، چنین قصه‌هایی را جعل کرده باشند تا از خدمات وی تشکر کرده باشند.

(۲) عجیب‌تر این است که بعضی از قول ما شیعیان سعی کرده‌اند که احادیثی را جعل نمایند که در آنها انوشیروان توصیف به عدالت شود؛ چنان که نقل کرده‌اند که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: «ولدت فی زمن الملک العادل» «۱»؛ من در زمان پادشاه عادل متولد شدم.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۳) یا در خبری آمده است هنگامی که علی علیه السّلام داخل مدائن کسری شد، در ایوانش از اسب پیاده شد و جمجمه‌ای را از زمین خارج کرد و آن را زنده گردانید و از احوال آن سؤال کرد.

آن شخص جواب داد که او انوشیروان است و به خاطر کفرش از بهشت محروم است؛ ولی به خاطر عدالتش در جهنم عذاب نمی‌شود! و از شواهدی که نشان می‌دهد اطرافیانش او را مدح و ثنا می گفتند و مطالب و صفات خوبی را درباره‌اش می‌ساختند که او فاقد آنها بود. این است که فردوسی در شاهنامه‌اش می‌نویسد: بزرگمهر به مدت سیزده سال وزیر انوشیروان بود تا این که خسرو پرویز بر وی غضبناک شد و او را به زندان انداخت و در نامه‌ای به وی نوشت:

عمل تو باعث قتل تو شد! بزرگمهر هم در جوابش نوشت: تا هنگامی که شانس با من همراه بود، از خردم بهره می‌بردم و اکنون که شانس با من همراه نیست از بردباری و شکیبائیم استفاده

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۴۱

می کنم. اگر از بسیاری از کارهای خیر و نیک محروم شده‌ام، در عوض از انجام بسیاری از کارهای بد و ستمکارانه رهایی یافته‌ام و اگر از منصب وزارت کنار گذاشته شده‌ام، در مقابل از درد ظلم و ستم رها شده‌ام و در این صورت چه زیانی کرده‌ام؟!

(۱) هنگامی که این نامه به دست خسرو پرویز رسید، نزد او آمد و دستور داد که بینی‌اش را ببرند و لب‌هایش را پاره کنند! وقتی بزرگمهر این دستور را شنید؛ گفت: بله، لب‌های من مستحق شکنجه دردناک‌تری هستند! خسرو پرویز گفت: چرا؟ گفت: برای این که من با همین لبها نزد همگان تو را به چیزهایی که در تو نیست سپاس گفتم و خوبی‌هایی را از تو منتشر کردم که اهلیّت آن را نداشتی، ای بدترین پادشاهان! بعد از آن که به بی گناهی و پاکی من یقین پیدا کردی، می‌خواهی که به خاطر سوء ظنّی مرا به قتل برسانی؟! در این صورت چه کسی می‌تواند به عدل تو امیدوار باشد و به قول تو اعتماد کند؟! خسرو پرویز از این سخنان غضبناک شد و دستور داد که گردنش را زدند. «۱»

(۲) بدین ترتیب اکثر پادشاهان ساسانی دارای سیاست خشن و ظالمانه‌ای بوده‌اند و حتی علما و کارمندان در مقابل تاج و تخت آنها بهایی نداشتند. فرماندهان ساسانی چنان خودرأی و مستبد بودند که هیچ کس حق اظهار نظر در مقابل آنها نداشت و برای همین تمام ایرانیان از آنها ناخشنود بودند اما از ترس، سخنی نمی گفتند. «۲»

(۳) خسرو پرویز به دست پسرش شیرویه به قتل رسید تا به پادشاهی برسد؛ چنان که مسعودی آن را نقل کرده است «۳» و بعد از شیرویه تا زمان یزدگرد که آخرین پادشاه ساسانیان بود؛ در حدود شش الی چهارده نفر به پادشاهی رسیدند و این بدان معناست که در مدت چهار سال شش تا چهارده مرتبه حکومت دست به دست شد. حال باید دید که وضعیت حکومتی که در مدت چهار سال، شش الی چهارده مرتبه کودتای خونین را به خود می‌بیند؛ چگونه است! در این دوران هر کسی که به پادشاهی می‌رسید، تمام مدعیان حکومت را به قتل می‌رساند و هر کاری را که برای استحکام پایه‌های حکومتش لازم است انجام می‌داد. در این راه پدر فرزندش و پسر پدرش را به قتل می‌رساند و هر کسی که به پادشاهی می‌رسید، خویشاوندانش؛

---

(۱). مروج الذهب، ج ۱۰، ص ۲۷۶ و در شاهنامه فردوسی، ج ۶، ص ۲۵۷- ۲۶۰.

(۲). ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۱۸.

(۳). مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۸۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۴۲

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

یعنی دیگر فرزندان و وابستگان پادشاهی را به قتل می‌رساند تا مبادا رقیب وی شوند.

فرمانـدهان در ابتـدا برای به حکومت رساندن فرزندان خردسال و همسـران پادشاهی اقدام به سـر و صدا می‌کنند و بعد از چند هفته آنهـا را به قتـل می‌رساننـد و افراد دیگری را به جـای آنهـا می‌نشاننـد و به این ترتیب حکـومت ساسـانی روز به روز به سوی پرتگـاه نیستی و نابودی نزدیک می‌شد.

(۱)

جنگ‌های ایران و روم

بعـد از وقـوع جنگ‌هـایی بیـن ایران و روم، انوشـیروان صـلح نـامه‌ای را بـا رومی‌هـا به امضـا رسانیـد که اسـمش را صـلح نـامه دائم گذاردنـد؛ ولی بعـد از مـدتی انوشـیروان به رومی‌ها بـدگمان شد و لذا لشـکری را برای حمله به رومی‌ها تجهیز کرد و دوباره آتش جنگ شـعله‌ور گردید و در مدت کوتاهی ایرانی‌ها سوریه را فتح کردند و شـهر انطاکیه را به آتش کشیدند و در آسیای صغیر پیش رفتند.

این جنگ تا بیست سال طول کشـید و هر دو لشـکر تمام امکانات و نیروهایشان را از دست دادنـد و بعـد از خسارت‌های بسـیار، بار دیگر صـلح نامه‌ای را امضا کردنـد و به پشت مرزهای سابق برگشـتند. شـرط صـلح ایران این بود که دولت روم هر ساله بیست هزار دینار طلا به ایران تحول دهد.

(۲) بعـد از آن که «تی‌پاریوس» در روم به پادشاهی رسـید به انتقام شـکست‌های گذشـته حمله عظیمی را علیه ایران آغاز کرد و این جنگ هفت سال طول کشـید و طی آن انوشیروان مرد و فرزندش خسرو پرویز در سال ۶۱۴ م. به سلطنت رسید. او پس از به قدرت رسـیدن حمله عظیمی را علیه روم شـروع کرد و در همان حمله اول، شام و فلسـطین و آفریقا را اشـغال کرد و شهر اورشلیم را ویران کرد و کلیسای قیامت و جای زیارت حضـرت مسـیح را به آتش کشید و شهرهای بسیاری را خراب نمود. این جنگ‌ها پس از کشته شدن بیشتر از نود هزار مسیحی پایان یافت!

(۳) این جنـگ پس از بعثت رسـول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله بود و از آن جهت که مجوسـیان آتش‌پرست بر مسـیحیان خداپرسـت پیروز شده بودند؛ مشـرکان آن را به فال نیک گرفتند و در عوض، مسلمانان غمگین شد. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله منتظر وحی الهی بود تا این که آیه‌های اوّل سوره روم

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۴۳

نـازل شـد: «الم، غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ» «۱»؛ الف. لام. میم. نزدیک این سرزمین رومیان مغلوب شدند و بعد از مغلوب شـدن دیری نخواهـد گـذشت که در ظرف چنـد سال غلبه خواهنـد کرد. قبل و بعـد از پیروزی، فرمان از آن خـداست و در آن روز مؤمنان به یاری خداوند شادمان خواهند شد. و او هر که را بخواهد یاری می‌کند و او نیرومند و مهربان است.

(۱) خبر غیبی قرآن کریم در مورد رومیـان بعـد از ده سال تحقق یافت؛ یعنی حـدودا در سال ۶۲۷ م. هر قل شـهر نینوی (موصل) را بازپس گرفت و چیزی نگذشت که خسـرو پرویز به دست پسـرش شـیرویه کشته شد و شیرویه پس از هشت ماه مرد و بعد از شیرویه در مدت چهار سال، بیشتر از ده نفر به حکومت رسیدند که چهار نفر از آنها زن بودند. سرانجام با هجوم اعراب کار مسلمان یکسره شد و این جنگ‌های طولانی که حدود پنجاه سال طول کشـیده بود، زمینه بسـیار مناسبی برای اعراب مسلمان آماده کرده بود و آنها به راحتی توانستند ایران را فتح کنند و گویی مشیّت الهی به این تعلق گرفته بود که نور اسلام در این سرزمین بدرخشد.

(۲)

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

بحران وضعیت دینی

مهم‌ترین بحرانی که ایران در دوران ساسانیان با آن مواجه بود؛ اضطراب دینی بود. «اردشیر بابکان»، مؤسس و سر سلسله ساسانیان فرزند یکی از موبدان زرتشتی بود و به کمک علمای زرتشتی به سلطنت رسیده بود. برای همین وی با تمام قوا به ترویج دین زرتشتی در سراسر مملکتش اقدام کرد و آن را به عنوان دین رسمی کشور اعلام نمود. و از آنجا که سلطه ساسانیان با تأیید موبدان زرتشتی محقق شده بود؛ بسیار مورد عنایت و حمایت درباریان قرار داشتند و از پرقدرت‌ترین طبقات در نظام طبقاتی ایران به حساب می‌آمدند و در حقیقت پادشاهان ساسانی از سوی موبدان زرتشتی تعیین می‌شدند و اگر یکی از آنها از دستورهای موبدان سرپیچی می‌کرد؛ به شدت با وی برخورد می‌شد. برای همین پادشاهان ساسانی از موبدان زرتشتی بیشتر از هر گروه دیگر حرف شنوی داشتند و موبدان جمعیت بزرگی را تشکیل می‌دادند و ساسانیان از آنها در استحکام پایه‌های قدرت خویش بهره می‌گرفتند و تمام

---

(۱). روم (۳۰)، ۱- ۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۴۴

نقاط ایران آتشکده‌هایی برای آنها برپا می‌ساختند و در هر آتشکده‌ای تعداد زیادی از موبدان حضور داشتند و حتی نوشته‌اند که خسرو پرویز نه معبد به همراه آتشکده را برای دوازده هزار «هیربد» بنا کرد تا در آن به عبادت و قرائت سرودهای دینی بپردازند. «۱»

(۱) بدین ترتیب دین زرتشتی یک دین درباری به حساب می‌آمد و موبدان زرتشتی سعی می‌کردند که طبقات محروم و رنجدیده را آرام نگه دارند تا دردهای فراوان خویش را احساس نکنند. اختیارات نامحدودی که به موبدان زرتشتی واگذار شده بود و فشارهای آنها بر مردم باعث شد که مردم از دین زرتشتی فاصله بگیرند و بیشتر مردم سعی می‌کردند که دین جدیدی برای خویش بر گزینند.

(۲) از سوی دیگر دین زرتشتی تمام حقیقت خویش را از دست داده بود و مقدّس داشتن آتش به حدی رسیده بود که کوبیدن آهن سرخ شده را با چکش حرام می‌دانستند؛ زیرا آهن تفتیده در کنار آتش مقدس قرار گرفته و از آن تقدّس یافته است! به این ترتیب خرافات و اساطیر اکثر عقاید زرتشت را فرا گرفته بود و حقایق دینش زمینه را برای رشد شعائر تو خالی و مرده فراهم کرده بود و موبدان هر روزه خرافات جدیدی را بدان می‌افزودند.

(۳) از سوی دیگر فرهنگ‌های رومی و هند، راه خویش را از زمان انوشیروان در ایران باز کرده بود و اصطکاک عقاید زرتشتی با عقاید مسیحیت و دین‌های دیگر باعث بیداری ایرانیان شده بود و آنها از خرافات و مطالب باطل دین زرتشتی رنج می‌بردند. و همین باعث اختلاف آراء و عقاید در ایران و شیوع ادیان و مذاهب دیگر شده بود و چنان شک و تردیدی ایجاد کرده بود که اکثریت مردم به باورهای قبلی خویش پشت کرده بودند و بی‌دینی و بحران عقیدتی، سراسر ایران را فرا گرفته بود. «۲»

(۴)

تمدن روم

وضعیت دولت روم هم بهتر از ایران نبود جنگ‌های داخلی و هم چنین جنگ‌های دائمی خارجی که بر سر اراضی «ارمنستان» با ایران به وقوع می‌پیوست؛ مردم را خسته کرده بود و آنها آمادگی برای پذیرش هر گونه تغییراتی داشتند. صاحبان منصبان کلیسا در آن زمان، زمام

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۱). تاریخ تمدن ساسانی، ج ۱، ص ۱.

(۲). تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۲۰ و بعد از آن.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۴۵

امور روم را به دست گرفته بودند و فشارهای شدیدی علیه وثنیین (بت‌پرستان) اعمال می‌کردند و هیچ‌گاه اختلاف بین وثنیین و مسیحیان فروکش نمی‌کرد و اختلافات دینی بیشتر از هر چیزی دیگری در دولت روم مشهور بود. فشار کلیسا بسیاری از مردم را به فقر و نداری مبتلا کرده بود و این اختلافات قدرت امپراتوری روم را کاهش می‌داد.

(۱) علاوه بر این، سفیدپوستان شمال روم و زردپوستان شرق روم برای دستیابی به زمین‌های کشاورزی بیشتر و استثمار همدیگر در زد و خورد دائمی به سر می‌بردند. گاهی این برخوردها باعث بروز خسارت‌های عظیمی در دو طرف می‌گردید. همین اختلاف باعث شد که امپراتوری روم به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد و مورخان معتقدند که اوضاع اجتماعی و مالی و سیاسی روم در قرن ششم در بحران شدیدی به سر می‌برده است و عقیده دارند که بازپس‌گیری بعضی از مناطق اشغال شده از ایران نمی‌تواند دلیل بر اقتدار و قدرت روم باشد؛ بلکه این به خاطر فقدان نظام حاکمیت در ایران بوده است.

بنابراین، این دو امپراتوری بزرگ که ادعای حاکمیت سیاسی بر جهان آن روز را می‌کرده‌اند؛ به هنگامه طلوع فجر اسلام مراحل پیری و نابودی خویش را می‌گذرانده‌اند و بدیهی است که چنین اوضاع بحرانی، آمادگی لازم را در هر دو ملت برای پذیرش دین جدیدی که اوضاع نابسامانشان را سامان بخشد و آنها را از این بحران و مشکلات نجات دهد؛ فراهم کرده بود.

حال که اوضاع این دو امپراتوری را بررسی کردیم؛ لازم است اوضاع دولت عربی تابع آنها را هم بررسی کنیم.

(۲)

پادشاهان حیره در یمن

دو قرن بعد از میلاد و در اوایل قرن سوم، بعضی از طوایف عربی از بنی لخم که یمنی بودند در اراضی کناره رود فرات در عراق ساکن شدند. در این زمان ساسانیان در ایران حکومت می‌کردند و عراق هم بخشی از مملکت آنها بود؛ امّا روستاها و مزارع عراق که تحت سیطره ساسانیان بود در معرض شبیخون‌های دائمی قبال بادیه‌نشین صحرای حجاز قرار می‌گرفت؛ برای همین ساسانیان نیاز به عرب‌هایی داشتند که آنها را در مرزهای عراق حاکم کنند تا از شبیخون‌های دائمی عرب‌های بدوی در امان باشند؛ لذا لخمی‌ها را در آنجا دست‌نشانده خویش کردند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۴۶

(۱) لخمی‌ها در این منطقه، شهرها و روستاها و قلعه‌هایی ساختند که مهم‌ترین آنها حیره بود که نزدیک کوفه و در حاشیه صحرای حجاز بنا شده بود. لفظ حیره تحریف‌شده کلمه سریانی «حرتا» و به معنای گنبد و حرم یا لشکرگاه و خیمه‌گاه می‌باشد. «۱» از طرف دیگر آب و هوای مناسب و زمین حاصل‌خیز این منطقه باعث شد که آبادانی و تمدنی در آن به وجود بیاید و از مظاهر تمدن آنها این است که با خط و نگارش آشنا شدند و این هنر از آنها به عرب‌های حجاز منتقل شد. «۲»

(۲) درباره تاریخ منقول آنها هم به آنچه که یعقوبی و مسعودی نقل کرده‌اند؛ اکتفا می‌کنیم و در صورت لزوم مطالبی را متذکر می‌شویم:

یعقوبی از اهل علم روایت می‌کند که گفتند: هنگامی که اهل یمن متفرق شدند، مالک بن فهم بن غنم بن دوس حرکت کرد تا در زمان پادشاهی طوائف (فارس‌ها) به عراق رسید و در آنجا ساکن شد. در این هنگام اقوامی از عرب‌های معدّ و غیره در آنجا

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

زندگی می‌کردند و فارس‌ها او را به مدت بیست سال بر آنها حاکم کردند.

(۳) در این هنگام جذیمهٔ الأبرش (التّنوخی) راه کهانت را در پیش گرفت و دو بت ساخت و آنها را «الضیزنان» نامید و با آنها عده‌ای از عرب‌ها را فریفت و آنها را به عراق آورد. او از سرزمین بصره به منطقه جزیره (موصل) کوچ کرد تا این که در ناحیه کناره فرات، در نزدیکی شهر انبار که بدان «بقه» می‌گفتند؛ ساکن شد.

در آن زمان زنی به نام زبّاء «۳» در آن منطقه حکمرانی می‌کرد و هنگامی که جذیمهٔ به سرزمین أنبار رسید و هواداران و طرفدارانی پیدا کرد به آنها گفت: من تصمیم گرفته‌ام که کسی را به سوی زبّاء (زنّوبیا) بفرستم و با او ازدواج کرده و سرزمین او را به سرزمینم ضمیمه کنم!

(۴) در این میان غلامی که قصیر نام داشت؛ گفت: اگر زباء (زنّوبیا) می‌خواست ازدواج کند تا به حال افرادی پیش از تو با وی ازدواج کرده بودند! امّا جذیمه نامه‌ای را به سویش فرستاد و

---

(۱). العصر الجاهلی، ص ۴۴.

(۲). فتوح البلدان، ص ۴۵۷.

(۳). زباء تحریف‌شده کلمه زنّوبیا می‌باشد. وی از جانب رومی‌ها بر انباط شام حکومت می‌کرد؛ ولی راه طغیان و سرپیچی از دستورهای آنها را در پیش گرفت و آنها هم به جنگ با وی پرداختند تا در سال ۲۷۳ م. بر وی غلبه کردند «العصر الجاهلی، ص ۳۲».

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۴۷

نوشت که می‌خواهد با وی ازدواج کند! زبّاء هم نوشت که من خودم را به تو تزویج کردم و به سوی من بیا! پس جذیمه نزد وی رفت؛ ولی هنگامی که بر او وارد شد ... او را کشت و قطعه قطعه‌قطعه‌اش کرد. جذیمه در زمان اردشیر بن بابک و شاهپور بن اردشیر زندگی می‌کرد. «۱»

(۱) هنگامی که جذیمه به قتل رسید، خواهرزاده‌اش، عمرو بن عدی (و به خاطر همین بنی عدی نامیده شدند) بن نصر (و به خاطر همین بنی نصر نامیده شدند) بن ربیعه (که همان بنی ربیعه هستند) بن عمرو بن الحارث بن مالک بن غنم بن نمارهٔ بن لخم جانشین وی شد و برای همین لخمی‌ها نامیده شدند و به خاطر تکرار اسم منذر در میان آنها به مناذره عراق به ازای غساسنه شام مشهور شدند.

(۲) مسعودی می‌گوید: در حیره پسر عموی جذیمه، عمرو بن عبد الحیّ تنوخی حکومت می‌کرد و هنگامی که عمرو بن عدیّ بزرگان لشکر دایی‌اش را با وعده مال و مقام به خویش جذب کرد و بعدها نیز افراد زیادی به وی ملحق شدند و پس از آن جنگ سختی بین او و عمرو بن عبد الحی تنوخی در گرفت، به گونه‌ای که طرفین از انقراض خویش ترسیدند و تنوخی تسلیم ابن عدی شد و امر به سود وی تمام شد. «۲»

(۳) یعقوبی می‌گوید: پس از آن امرؤ القیس بن عمر «۳» به حکومت رسید و سپس برادرش حارث بن عمرو و سپس عمرو بن امرئ القیس.

(۴) مسعودی می‌گوید: پس از آن نعمان امرؤ القیس به حکومت رسید «۴» و یعقوبی می‌گوید: پس از آن منذر بن (نعمان بن) امرؤ القیس به حکومت رسید. سپس نعمان (بن منذر) به حکومت رسید و سی و دو سال فرمانروایی کرد و پادشاهان ساسانی هم عصر وی عبارت بودند از:

یزدگرد اول «۵» و بهرام گور. وی از غلبه‌کننده‌ترین پادشاهان عرب بر دشمنانش بود. او بارها با

pdftarikhema.com
mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۱). مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۵.

(۲). همان، ص ۷۱. حاکمیت وی صد سال طول کشید، ج ۲، ص ۶۶ و ۷۴؛ و در تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۹ آمده است که ۵۵ سال. بلکه شاهپور بن اردشیر ساسانی از ۲۴۱ تا ۲۷۱ م. که به مدت سی سال می‌باشد او را به حکومت نصب کرد «العصر الجاهلی، ص ۴۴».

(۳). او در سال ۲۷۲ م. به پادشاهی رسید و گویی که وی به جنگ لبنان رفته بود که در شرق کوه‌های دروز مرد و در سال ۳۲۸ م. در همان جا دفن شد؛ چنان که از اعدادی که بر سنگ قبرش نقش بسته چنین به دست می‌آید و این سنگ در موزه روم نگهداری می‌شود و دوسو و مالکر آن را کشف کرده‌اند؛ العصر الجاهلی، ص ۳۵.

(۴). مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴.

(۵). از ۳۹۹- ۴۲۰ م؛ العصر الجاهلی، ص ۴۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۴۸

شامیان به جنگ پرداخت و مصایب فراوانی ایجاد کرد و اسراء و غنایم بسیاری به دست آورد.

او سپاهیانش را به صورت خاصی نظام بخشیده بود.

او دو لشکر داشت که یکی از فارس‌ها تشکیل شده بود و اسمش «شهباء» بود و دیگری از عرب‌های تنوخ تشکیل شده بود و اسمش «الدوسر» بود و با تمام عرب‌هایی که در مقابلش سر فرود نمی‌آوردند؛ به جنگ می‌پرداخت «۱». جرجی زیدان در کتاب العرب قبل الاسلام به تتبع در مورد اخبار وی پرداخته است.

(۱) یعقوبی می‌گوید: او همان کسی بود که خورنق «۲» را بنیان نهاد و روزی در همان جا نشسته بود و به منظره فرات و نخلستان‌ها و باغ‌ها و درختانش نگاه می‌کرد و در همین حال به یاد مرگ افتاد و گفت: این همه ثروت با وجود مرگ و فراق دنیا چه فایده‌ای دارد؟! پس از آن به عبادت پرداخت و از پادشاهی کناره‌گیری کرد و عدیّ بن زید العبادی در این اشعارش او را یاد کرده و می‌گوید:

و تفکر ربّ الخورنق اذ أشرف یوما، و للهدی تفکیر و هنگامی که حاکم خورنق روزی بر بلندای آن ایستاد به فکر و اندیشه فرو رفت و هرآینه تفکّر راه رسیدن به هدایت است.

سرّه حاله و کثرة ما یملک، و البحر معرض و السدیر

مقام و مال و منال فراوانش او را به وجد آورده، در حالی که دریای فرات و کاخ سدیر خودنمایی می‌کردند.

فارعوی قلبه و قال: و ما غبطة حیّ الی الممات یصیر

(۱). برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به: العرب قبل الاسلام؛ جرجی زیدان.

(۲). علّت بنای خورنق را نوشته‌اند که یزدگرد بن بهرام شاه بن شاهپور ذی الاکتاف؛ صاحب پسری به نام بهرام شد. او به دنبال منزلی می‌گشت که در منطقه‌ای خشک و خوش آب و هوا بنا شده باشد که از دردها و بیماری مصون بماند. او را به پشت حیره راهنمایی کردند پس یزدگرد به نعمان دستور داد که این ساختمان را بنا کند تا او و فرزندش بهرام در آن بیاسایند. نعمان به معماری که به او «سنمّار» می‌گفتند دستور داد که ساختمان زیبایی بسازد و هنگامی که ساختمان به پایان رسید؛ از زیبایی و استحکام ساختمان تعجب کردند و تمام مزدش را پرداختند. او گفت: اگر می‌دانستم که اجرت کارم را می‌دهید و قدر مرا می‌دانید؛ ساختمانی می‌ساختم که همراه با خورشید به هر طرف می‌چرخید! نعمان از این سخن وی غضبناک شد و گفت: تو می‌توانستی که

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

ساختمان زیباتر از این را بسازی و نساختی؟! سپس دستور داد که او را از بالاترین نقطه ساختمان به پایین پرتاب کنند و همین تبدیل به یک ضرب المثل در زبان عرب شد و می گوید: «جزاه جزاء سنمّار»؛ به او کیفر و پاداشی داد همانند کیفر سنمّار! (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۵)، (الاغانی ج ۲، ص ۱۴۴- ۱۴۶).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۴۹

به ناگاه قلبش متغیر و پشیمان شد و گفت: چه جای خوش و زنده‌ای است که به سوی مرگ می‌رود؟

(۱) مسعودی می گوید: او بعد از خودش، فرزندش اسود بن نعمان را به پادشاهی برگزید، و او فرزندش منذر بن اسود را برای پادشاهی بعد از خودش انتخاب کرد «۱» و سپس عمرو بن منذر به پادشاهی رسید. «۲» یعقوبی می گوید که وی فرزند هند بود و به خاطر سخت گیری‌اش بر عرب‌ها به مضوط الحجارة (گوزن سنگ‌ها) ملقب شده بود. او وقتش را به دو قسم تقسیم کرده بود: روزی که در آن به شکار می‌رفت و روزی که به شراب‌خواری می‌پرداخت. هنگامی که به مجلس شراب‌خواری می‌رفت به مردم می گفت که در بیرون مجلس منتظر بمانند تا مجلس شراب‌خواری به اتمام برسد و او خارج شود ...

(۲) برای همین «طرفة بن العبد» دائما او و برادرش قابوس را هجو می کرد و از آنها به زشتی یاد می کرد و در مقابل برای خواهر عمرو غزل‌سرایی می کرد و او را به عظمت می‌ستود ...

در این میان متلمّس هم طرفه را در هجو عمرو یاری می کرد تا این که عمرو به آنها گفت:

اقامت شما طولانی شده است و من مالی ندارم، ولی به عاملم در بحرین نوشته‌ام که به هر کدام از شما صد هزار درهم بدهد!

(۳) پس هر کدام نامه‌ای گرفته‌اند؛ ولی متلمّس در مورد کار او شک کرد. برای همین به هنگامی که به رودخانه حیره رسیدند، به یک غلام مسیحی که خواندن و نوشتن می‌دانست؛ برخوردند. متلمّس به او گفت: آیا می‌توانی خوب بخوانی؟! غلام گفت: بلی. گفت: پس این

---

(۱). مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴ و در تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۱۰ آمده است: منذر بن نعمان از سال ۵۱۵ م. و در دوران قباد ساسانی به حکومت رسید. در زمان وی حارث غسانی به کمک رومی‌ها دولتش را در شام تشکیل داد و پس از مدتی منذر با وی وارد جنگ سختی شد و فرزند حارث در این جنگ (سال ۵۴۴ م.) اسیر شد و به قتل رسید. منذر صاحب روز حلیمه معروف در نزدیکی قنّسرین بود و در همان جا در سال ۵۵۴ م. به قتل رسید. او در حدود چهل سال و به نقل مسعودی ۳۴ سال و به نقل یعقوبی سی سال حکومت کرد.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۴. وی از سال ۵۵۴ تا ۵۶۹ میلادی حکومت کرد تا این که رابطه بین او و قباد ساسانی در اوایل سلطنت قباد تیره شد (قبل از ۵۵۹ م.) قباد او را عزل و حارث بن عمرو، فرماندار کنده را جایگزین وی کرد. در سال ۵۵۹ میلادی قباد مرد و خسرو انوشیروان به سلطنت رسید و منذر را به حاکمیت حیره بازگردانید و او به جنگ با حارث پرداخت و او را شکست داده و به قتل رسانید. او به سوزاننده عرب مشهور شد؛ زیرا قومی از عرب از تیره بنی تمیم را در یمامه سوزانید تا به نذر خویش وفا کرده باشد، العصر الجاهلی، ص ۴۵. البته از آنجا که دوباره به حکومت رسیده بود؛ یعقوبی. گمان کرده که شخصی دومی بوده است و لذا گفته: سپس عمرو بن منذر ثانی به حکومت رسید.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۵۰

نامه را بخوان. در آن نوشته شده بود: اگر متلمّس نزد تو آمد، دست و پاهایش را قطع کن. پس نامه را به دور انداخت و به طرفه گفت: آیا نامه تو هم این چنین است؟!

(۱) طرفه گفت: او به خاطر ترس از قبیله من جرأت نمی‌کند که چنین چیزی بنویسد و من در آن سرزمین سرشناس‌تر و عزیزتر از او

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

هستم! با همین پندار به سوی عامل بحرین رفت و بدون آن که نامه را بخواند؛ آن را به وی تقدیم کرد. پس از آن که عامل نامه‌اش را خواند؛ دست و پایش را قطع کرد و او را به دار زد!

سپس برادرش قابوس بن منذر به پادشاهی رسید. «۱»

(۲) مسعودی می‌گوید: نعمان بن منذر (چهارم) به پادشاهی رسید و به او «أبیت اللّعن» یعنی دور از دشنام می‌گفتند و بیست و دو سال حکومت کرد «۲» و به خاطر تکرار اسم منذر در میان حاکمانشان به آنها مناذره می‌گفتند.

(۳) یعقوبی می‌گوید: همراه منذر تعدادی از افراد خانواده امرؤ القیس بن زید بودند و از جمله این افراد عدیّ بن زید العبادی (نصرانی) بود که خطیب و شاعر بوده و کتاب‌هایی را به عربی و فارسی نوشته است. منذر فرزندش نعمان را به آنها داده بود و در دامن آنها شیر خورده و بزرگ شده بود.

(۴) کسری (خسرو) به منذر نوشت که افرادی از اعراب را به سویش بفرستد تا بعضی از نامه‌ها را برایش ترجمه کنند، او هم عدی بن زید و دو برادرش را فرستاد. آنها از جمله نویسندگان و مترجمان کسری (خسرو) به حساب می‌آمدند.

پس از آن که منذر مرد، کسری (خسرو) به عدی بن زید گفت: آیا کسی از این خانواده باقی مانده است که صلاحیت پادشاهی را داشته باشد؟ او گفت: بله. منذر سیزده فرزند دارد که همگی صلاحیت پادشاهی دارند!

(۵) پس از آن، تمام سیزده فرزندش به سوی کسری (خسرو) آمدند و نعمان هم که خانواده عدیّ بن زید او را تربیت کرده بودند؛ در میان آنها بود. عدیّ بن زید هر کدام را به ترتیب در محل خویش جای داد. او همیشه برادران نعمان را از وی جلو می‌انداخت تا آنها گمان کنند که

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۱۱. او همان کسی است که با منذر بن حارث تنوخی غسّانی جنگ‌های بسیاری داشته است که مهم‌ترین آنها جنگ عین أباغ در سال ۵۷۰ م. بوده است و در آن از منذر غسّانی شکست خورد، العصر الجاهلی، ص ۴۱.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۵ از (۵۸۰- ۶۰۲). العصر الجاهلی، ص ۴۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۵۱

وی طرفدار نعمان نیست و با یکایک آنها خلوت کرده و می‌گفت: اگر کسری از شما سؤال کرد که آیا مرا از امور اعراب کفایت می‌کنید؛ در جواب بگویید که خیر. ما اصلا نخواهیم توانست که به تنهایی تو را کفایت کنیم. اما به نعمان گفت که اگر پادشاه در مورد اعراب از تو سؤال کرد، بگو که تو را در مورد آنها کفایت می‌کنم و اگر در مورد برادرانت سؤال کرد؛ بگو اگر در مقابل آنها عاجز باشم، پس در مقابل اعراب عاجزتر خواهم بود!

(۱) پس به هنگامی که کسری به عدیّ بن زید دستور داد که برادران را یکی پس از دیگری بر وی عرضه کند. او از آنها سؤال کرد: آیا از آنچه که مرا کفایت می‌کردید؛ کفایت می‌کنید؟

گفتند: ما نخواهیم توانست که در مقابل اعراب تو را کفایت کنیم! مگر نعمان که وقتی از وی سؤال شد که آیا می‌توانی مرا در مقابل اعراب کفایت کنی؛ گفت: بله.

وقتی که از وی سؤال شد با برادرانت چه خواهی کرد؟ در جواب گفت: اگر در مقابل آنها عاجز باشم، پس در مقابل اعراب عاجزتر خواهم بود. پس کسری وی را به پادشاهی انتخاب کرد و خلعت پادشاهی و لباس‌های لؤلؤ را به او پوشانید! او از آنجا خارج شد در حالی که به سلطنت رسیده بود.

(۲) اسود بن منذر را خانواده‌ای اشرافی از حیره که به آنها «بنو مرینا» می‌گفتند؛ نگهداری و تربیت می‌کردند و در میان آنها مردی شاعر و تیرانداز بود که به وی عدیّ بن اوس بن مرینا می‌گفتند: او هنگامی که این توطئه را دید، به بعضی از نزدیکان و خواص

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

نعمان دستور داد که نزد نعمان به بدگویی از عدیّ بن زید بپردازند و بگویند که عدی گمان می‌کند که پادشاه (نعمان بن منذر) عامل اوست و او بوده است که او را به حاکمیت رسانده است و اگر او نبود، نعمان به سلطنت نمی‌رسید و ...

آنها دائما از عدیّ نزد نعمان بدگویی می‌کردند تا این که او را بدگمان و خشمگین کردند و او هم نامه‌ای به عدیّ نوشت و گفت: مشتاق دیدارت هستیم، آیا به دیدار ما نمی‌آیی؟! عدیّ از کسری (خسرو) اجازه گرفت و نزد نعمان رفت. به محض ملاقات، نعمان دستور داد که عدیّ را در جای دور افتاده‌ای زندان کنند!

(۳) عدیّ در زندانش شعر می‌گفت و سعی می‌کرد که دل نعمان را به دست آورد و برای همین حرمت و مقامش را یادآور شود و از سرگذشت پادشاهان قبلی او را آگاه می‌کرد؛ ولی این توصیه‌ها اثری نبخشید و دشمنانش از خانواده آل مرینا هم چنان از وی در درگاه نعمان

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۵۲

بدگویی می‌کردند و می‌گفتند: اگر او را آزاد کنی تو را به قتل خواهد رسانید و یا سبب هلاکتت خواهد شد!

(۱) بعضی از خویشاوندان عدیّ نزد کسری (خسرو) به سر می‌بردند که عبارت بودند از برادرانش: أبیّ و سمیّ و پسرش، عمرو بن عدی. پس او شعری را برای آنها فرستاد و به دنبال آن برادران و پسرش و دیگر اقوامش نزد کسری (خسرو) رفتند و در مورد عدی دادخواهی کردند.

کسری (خسرو) نامه‌ای به نعمان نوشت و از وی خواست که عدیّ را آزاد کند و فرستاده‌ای برای انجام این کار فرستاد و قرار شد که این فرستاده ابتدا نزد عدی برود. این خبر به گوش نعمان رسید و برای همین کسی را به سوی عدی فرستاد تا او را خفه کند و وقتی که فرستاده کسری (خسرو) نامه را تقدیم کرد، به وی گفتند که عدی وفات یافته است. در ضمن هدایایی به پیک کسری (خسرو) تقدیم کردند تا او به کسری (خسرو) بگوید که جسد مرده عدی را دیده است و در ضمن نامه‌ای به کسری (خسرو) نوشتند که عدی مرده است!

(۲)

انتقام گرفتن پسر عدیّ از قاتلان پدرش

یعقوبی در ادامه می‌نویسد:

عمرو بن عدی در دربار کسری (خسرو) همان کار پدرش را در ترجمه نامه‌ها انجام می‌داد ... تا این که در یکی از روزها کسری (خسرو) از اطرافیانش خواست که کنیزی با صفات معین شده برایش بیاورند؛ اما چنین کنیزی را پیدا نکردند. در همین احوال عمرو بن عدی به کسری (خسرو) گفت: پادشاها! دست‌نشانده شما، نعمان دختران و خویشاوندانی دارد که تمامی این صفات و بیش از آن را دارند، ولی نعمان خودش از آنها بهره می‌برد و گمان می‌کند که از پادشاه بهتر و سزاوارتر است!

(۳) پس کسری (خسرو) پیکی را به سوی نعمان فرستاد و به او دستور داد که دخترش را به همراه پیک بفرستد تا با او ازدواج کند! نعمان در جواب نوشت: اما در عین السواد و فارس آن قدر دختر وجود دارد که نیاز پادشاه را بر آورده کند؟! و منظورش آن بود که در سرای تو و در سرزمین فارس دختران زیادی هستند. هنگامی که فرستاده‌های کسری (خسرو) برگشتند؛ او را در جریان امر قرار دادند.

کسری (خسرو) پس از خواندن نامه گفت: منظورش از عین چیست؟

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۵۳

(۱) عمرو بن عدی گفت: منظورش گاو وحشی است! و به این وسیله می‌خواسته است که دخترش را از پادشاه دور نگه دارد!

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

کسری (خسرو) خشمگین شد و گفت: چه بسا که بنده‌ای از بندگانمان احساس برتری نسبت به ما بکند و به این وسیله خودش را به هلاکت بیفکند. آنگاه یک ماه صبر کرد و بعد به وی نوشت که هر چه زودتر نزد او بیاید.

این جریان به گوش نعمان رسید و فهمید که کسری (خسرو) چه قصدی دارد. برای همین تا حد امکان اسلحه و آذوقه برداشت و به کوه‌های طیء پناه برد. قبیله طیء از آنجا که سعدی، دختر حارثه را داشتند؛ داماد آنها به حساب می‌آمدند؛ لذا نعمان از آنها خواست که از او در مقابل کسری (خسرو) حمایت کنند؛ ولی آنها گفتند که ما چنین قدرتی نداریم لذا او از آنجا کوچ کرد.

(۲) همین طور بسیاری از اعراب از حمایت وی سرباز می‌زدند تا به منطقه «ذی قار»، متعلق به بنی شیبان رسید و هانی بن مسعود شیبانی را ملاقات کرد. در آنجا اسلحه و دختر و خانواده‌اش را نزد هانی به امانت گذاشت و خود نزد کسری (خسرو) رفت. بنا به دستور، او را به غل و زنجیر کشیده و به سوی خانقین فرستادند و در آنجا او را زیر دست و پای فیلان انداختند تا له شد و آنگاه جسدش را نزد شیرها انداختند تا آن را خوردند.

(۳) از سوی دیگر کسری (خسرو) پیکی به سوی هانی بن مسعود فرستاد و گفت: آنچه از مال و اسلحه و دختران نوکر ما که نزد توست، برای ما بفرست «۱». نعمان دخترش را به همراه چهار هزار زره به هانی سپرده بود. برای همین هانی و قومش از پس دادن این اموال خودداری کردند. پس کسری (خسرو) لشکری از عرب و عجم را به سوی هانی فرستاد و آنها در ذی قار به هم برخوردند. در این هنگام «حنظلهٔ بن ثعلبه عجلی» نزد آنها آمد تا اتمام حجت کند.

پیروان هانی به وی گفتند که ذمه تو ذمّه ماست و ما پیمان خود را نمی‌شکنیم! پس به جنگ فارس‌ها رفتند و آنها و عرب‌های همراهشان را شکست دادند و این اولین باری بود که عرب‌ها بر عجم‌ها پیروز شدند. «۲» از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است که فرمود: این اولین روزی است

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ص ۲۱۲- ۲۱۵ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۶، وی از ابی عبیده معمر بن المثنّی از بعضی از آنها نقل می‌کند: هانئ بن مسعود این حادثه را درک نکرده بلکه این هانی بن قبیصهٔ بن هانی بن مسعود بوده است و این موضوع نزد من ثابت است. مسعودی نیز در التنبیه و الاشراف، ص ۲۰۷ همین طور نقل کرده است.

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۱۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۵۴

که عرب‌ها حق خویش را از عجم گرفتند و به خاطر من پیروز شدند. «۱»

---

(۱). همان، ص ۲۱۲ و مسعودی در التنبیه و الاشراف، ص ۲۰۸ می گوید: گفته شده است که این جنگ قبل از هجرت بوده است و در این زمان عده‌ای از بکر بن وائل از بحرین و یمامه به موسم حجّ آمده بودند و می‌خواستند که به همراه بنی شیبان به عراق بروند تا هانی بن مسعود را یاری کنند. در این هنگام پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نزد آنان آمد و به اسلام دعوتشان کرد. آنها قول دادند که اگر خداوند آنها را در جنگ با عجم‌ها پیروز گرداند، به او ایمان بیاورند و او را تصدیق کنند! پس پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله دعا کرد که پیروز شوند و هنگامی که خبر پیروزی آنها بر عجم‌ها را شنید؛ گفت: این اولین روزی است که عرب‌ها حق خویش را از عجم‌ها گرفتند و به خاطر من پیروز شدند.

و در مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۰۷ آمده است که جنگ ذی قار در زمان پادشاهی خسرو پرویز بوده است و این همان روزی بوده است که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله درباره آن فرمودند: این اولین روزی است که عرب‌ها حق خویش را از عجم‌ها گرفتند و به خاطر من پیروز شدند و این جنگ بعد از بعثت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و پس از چهل سالگی‌اش بوده است و به روایت

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

دیگری این جنگ، چهار ماه بعد از جنگ بدر بوده است.

در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۹۳- ۲۱۲ هم این قصه را به تفصیل از محمد بن هشام کلبی از کتاب حمّاد، راوی کوفی روایت کرده و گفته است: من اخبار عرب و انساب آل نصر بن ربیعه و مقدار عمر کسانی از آنها که برای آل کسری کار می‌کردند و تاریخ طولانی آنها را استخراج کرده بودم. سپس طبری این کار را بزرگ شمرده است و گفته است: امور مربوط به آل نصر بن ربیعه و کسانی که دست‌نشانده پادشاهان فارس بوده‌اند و عمّال آنها که حدود و ثغور سرزمین عراق را حفظ می‌کرده‌اند، نزد اهل حیره معلوم بوده است و در کتاب‌ها و کنیه‌هایشان این مطالب ثبت شده است «تاریخ طبری، ج ۱، ص ۶۲۸».

بر فرض صحت حدیث نبوی، شاید علت آن بوده است که دختران نعمان، مسیحی و راهبه بوده‌اند و خسرو پرویز کافر و مجوسی بوده است و دختران مسیحی بر او حلال نبوده‌اند و خبرهایی که مسعودی در مروج الذهب نقل کرده است، دلالت بر همین قضیه می‌کند. او می‌گوید:

هنگامی که حرقه دختر نعمان بن منذر به سوی کلیسای خودش حرکت می‌کرد؛ مسیر راهش را با حریر و دیباج فرش می‌کردند و لباس‌های خز و رنگارنگ می‌پوشید و به وسیله کنیزانش در میان گرفته می‌شد تا به کلیسایش برسد و بعد به منزل بازگردد. هنگامی که سعد بن ابی وقاص برای جنگ به قادسیه آمد و رستم را به قتل رسانید و خداوند فارس‌ها را شکست داد؛ حرقه دختر نعمان به همراه گروهی از اقوام و کنیزانش که همانند او لباس پوشیده و پارچه‌های سیاه بر سر کشیده و همگی از راهبه‌ها بودند؛ نزد سعد بن ابی وقاص آمدند و از او درخواست صله می‌کردند. ج ۲، ص ۷۹. و در ادامه می‌گوید: هند دختر نعمان بن منذر در دیری در حیره، راهبه بود. مغیرة بن شعبه که امیر کوفه بود نزد وی آمد و در این حال هند نابینا شده بود. مغیره اجازه ورود خواست و کنیز وی نزد هند آمد و گفت: مغیرة بن شعبه به دیدار شما آمده و اجازه ورود می‌خواهد. هند به کنیزش گفت:

فرشی را برایش پهن کن. کنیز فرشی از پوست گوسفند را پهن کرد. مغیره داخل شد و بر آن نشست و گفت: من مغیره هستم. هند گفت: تو را نشناختم ای حاکم کوفه. چه چیزی تو را به اینجا کشانیده است؟ مغیره گفت:

آمده‌ام تا تو را عقد کنم! هند گفت: به صلیب سوگند که اگر به خاطر دین یا زیبایی‌ام آمده‌ای، باید با دست خالی برگردی و لکن من به تو می‌گویم که برای چه آمده‌ای! مغیره گفت: برای چه آمده‌ام؟ هند گفت: تو می‌خواهی که با من ازدواج کنی تا در موسم حج در میان اعراب بنشینی و با تفاخر بگویی: من با دختر نعمان ازدواج کرده‌ام! مغیره گفت: من به همین قصد آمده‌ام! «مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵».

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۵۵

(۱)

سایر پادشاهان حیره و سرنوشت آنها

مسعودی می‌نویسد: «سپس جمعی از فارس‌ها در حیره به سلطنت رسیدند تا این که تعداد پادشاهان حیره به ۲۳ نفر رسید که از بنی نصر و بعضی عرب و برخی فارس بودند و ۶۲۲ سال و هشت ماه حکومت کردند و آبادانی حیره از اوایل صد سال دوم حکومت این پادشاهان شروع شد. این آبادانی ادامه داشت تا این که کوفه بنیان‌گذاری شد و پس از حدود ۵۳۰ سال رو به ویرانی نهاد «۱». بدین ترتیب آبادانی آن به تدریج از بین رفت تا آن که در زمان حکومت معتضد به طور کلی خراب شد. قبل از ویرانی کامل آن، عده‌ای از خلفای بنی عباس از قبیل سفاح و منصور و رشید و غیره در آن اطراق می‌کردند و به خاطر آب و هوای خوب و ملایمت خاک و طبیعت آن مدتی در آنجا می‌ماندند. این شهر در نزدیکی خورنق و نجف قرار داشت و دیرهای بسیاری در آن وجود داشت که راهبان بسیاری در آنها مشغول به عبادت بودند و هنگامی که این شهر رو به خرابی نهاد؛ آنها به شهرهای دیگر هجرت

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

کردند. مسعودی در ادامه می‌نویسد: «و در حال حاضر جز صدای جغد و بوم از آن شنیده نمی‌شود» «۲».

(۲)

غساسنه شام

در قرن پنجم میلادی عده‌ای از اطراف جزیرة العرب به سوی شمال غربی آن که در مرزهای مملکت روم واقع می‌شد؛ مهاجرت کردند و دولت غساسنه را که تحت الحمایه رومی‌ها بود، تأسیس کردند و این دولت تابع قسطنطنیه بود؛ چنان که حاکمان حیره از عمّال پادشاهان فارس بودند.

دولت غساسنه دارای نوع خاصی از تمدن بودند. آنها از طرفی در مجاورت «دمشق» و از

بنابراین آنها از راهبه‌های مسیحی بوده‌اند که برای یک کافر مجوسی حلال نبوده‌اند و در هر حال عبادیان نصرانی که آمیخته‌ای از عرب و جز آنان بودند و هم‌پیمانان آنان از سایر ساکنان عراق بوده‌اند، و در میانشان اقلیتی از فارسی‌ها، و هم چنین برخی از یهودان نیز بودند. بدین ترتیب حیره یک بازار بازرگانی و کشاورزی بزرگ و متأثر از فرهنگ فارسیان بوده است. «العصر الجاهلی، ص ۴۷».

(۱). طبری از کلبی روایت می‌کند که حیره همزمان با أنبار در زمان بخت نصر (نبوخذنصر) بنیان‌گذاری شد و هنگامی که بخت نصر مرد، اهالی آن به أنبار کوچ کردند و حیره رو به ویرانی نهاد تا این که برای بار دوم رو به آبادانی نهاد و آن هنگامی بود که عمرو بن عدی لخمی در آن ساکن شد. بنابراین حیره در حدود پانصد و سی سال آباد بود تا این که کوفه بنا نهاده شد و اسلام آن را پایگاه خویش قرار داد. «تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳».

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۵۶

سوی دیگر در مجاورت «بصره» قرار داشتند و متأثر از تمدن رومی‌ها بودند. از آنجا که غساسنه با مناذره حیره اختلاف داشتند و آنها تحت الحمایه فارس‌ها بودند؛ بنابراین خودشان به رومی‌ها تمایل داشتند و تعداد حاکمانشان ده نفر و اندی بود، که درباره آنها صحبت می‌کنیم.

(۱)

پادشاهان یمنی شام

مسعودی می‌نویسد: «هنگامی که سد مأرب خراب شد؛ قبایل عرب پراکنده شدند و غسّان به سوی شام آمدند. «۱» آنها از فرزندان مازن بن أزد بودند و غسّان به آبی می‌گفتند که عمرو بن عامر پس از آن که از مأرب خارج شده بود؛ در کنار آن اقامت گزیده بود و این آب ما بین زبید و رمع وادی اشعریین در سرزمین یمن قرار دارد.

قضاعة بن مالک بن حمیر بن سبأ، اوّلین کسی از عرب‌های یمن بود که در شام مسکن گزید و با پادشاهان روم رابطه برقرار کرده و مسیحی شد. در مقابل، رومی‌ها هم آنها را حاکم عرب‌های شام کردند و اوّلین کسی که به حاکمیت رسید، نعمان بن عمر بن مالک بود و بعد از او عمرو بن نعمان بن عمرو و سپس حواری بن نعمان به حکومت رسیدند.

(۲) سپس قوم سلیح که از قضاعه بودند؛ وارد شام گردیدند و بر تنوخ که آنها هم از قضاعه بودند پیروز و غالب شدند و رومی‌ها آنها را برای پادشاهی بر عرب‌های شام برگزیدند. آنها از فرزندان سلیح بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه بوده‌اند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

هنگامی که غسّانی‌ها به سوی شام آمدند؛ بر کسانی که در شام بودند، غالب شدند و رومی‌ها آنها را بر عرب شام حاکمیت دادند و اولین پادشاه غسانی‌ها در شام: حارث بن عمرو بن عامر بن حارثه بود و سپس حارث بن تعلبه و سپس منذر بن حارث بن جبلهٔ بن تعلبه بن جفنهٔ بن عمرو و سپس عوف بن منذر و سپس حارث بن منذر به سلطنت رسیدند حارث بن منذر در زمان بعثت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حکومت می کرد و پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله او را ترغیب به قبول اسلام کرد؛ ولی او اسلام نیاورد. بعد از او «جبلهٔ بن الأیهم بن جبلهٔ بن حارث» به حکومت رسید و اسلام

---

(۱). با حفظ این مطلب باید گفت که در سابق ذکر کردیم که هجرت آنها در قرن پنجم میلادی بوده است؛ یعنی قرنها بعد از سیل عرم. بنابراین تاریخ ثبت شده که مستند به اکتشافات آثارشان است، بر چیزی که قدیمی‌تر از آن باشد، دلالت نمی کند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۵۷

آورد؛ ولی به خاطر ترس از ننگ و سرزنش دیگران مرتد شد. بنابراین پادشاهان غسّانی در شام یازده نفر بوده‌اند و سرزمین آنها شامل یرموک و جولان و اطراف دمشق می‌شده است و بعضی از آنها اردن را هم به سرزمین شام ضمیمه می کرده‌اند. «۱»

(۱) یعقوبی می گوید: «قضاعه اولین اعرابی بوده‌اند که وارد شام شده‌اند و تحت الحمایه پادشاهان روم قرار گرفتند و نصرانی شدند و به کمک آنها به پادشاهی در آن منطقه رسیدند و اوّلین پادشاه آنها: تنوخ بن مالک بن فهم بن تیم اللّه بن الاسد بن وبرهٔ بن تغلب بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعهٔ بوده است.

(۲) سپس بنو سلیح بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعهٔ وارد شام شدند و آن را ترویج کردند. هنگامی که سیل عرم آمد؛ أزدی‌ها پراکنده شدند و بعضی از آنها به تهامه و گروهی به یثرب و دسته‌ای به عمان رفتند و غسانیان به شام رفته و در منطقه بلقاء ساکن شدند» «۲».

یعقوبی در ادامه می گوید: «بنی غسّان از بنو سلیح خواستند که با هم دیگر تحت الحمایه رومی‌ها قرار گیرند و در سرزمین آنها ساکن شوند و در سود و زیان هم شریک باشند. پس از آن رئیس قوم سلیح که در آن روزگار «همان بن العملق» بود نامه‌ای به پادشاه روم نوشت که در آن روزگار «نوشر» بود و پایتختش در انطاکیه استقرار داشت. پس قیصر پاسخ مثبت داد؛ ولی شروطی را معین کرد که از جمله آن شروط، پرداخت باج و خراج بود که پادشاه روم آن را دریافت می کرد. آنها مدّت‌های زیاد در صلح و صفا و در کنار هم زندگی کردند تا این که بین مردی از غسّانی‌ها که به وی «جذع» می گفتند و مردی از طرف‌داران روم، مشاجره‌ای بر سر مقدار خراج صورت گرفت و مرد غسّانی با شمشیرش، مزدور رومی را به قتل رسانید.

(۳) پس از این حادثه، دست‌نشانده رومی‌ها از سوی پادشاه روم با لشکری از عرب‌های قشاعه به جنگ غسّانی‌ها رفت. آنها هم قدرتمندانه در بصری، که منطقه‌ای از شام است، در مقابل دشمن مقاومت کردند و سپس به «مخفق» رفتند. پادشاه روم که مقاومت دلیرانه و سرسختانه آنها را دید و نمی‌خواست که ضربه و صدمه‌ای به سپاهیانش بخورد، و از طرفی غسانی‌ها خواهان صلح بودند؛ با آنها قرارداد صلح امضا کرد و تعهد نمود که پادشاهی غیر از خودشان را بر آنها نگمارد. در آن ایام رئیس غسّانی‌ها «جفنهٔ بن علیّهٔ بن عمرو بن عامر» بود که قیصر او

---

(۱). مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۳- ۸۶.

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۵۸

را به پادشاهی آنها برگزید و غسّانی‌ها نصرانی شدند و روابط خوبی با دولت روم برقرار کرده و به کمک آنها دولت بزرگی را در

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

شام برپا کردند.

(۱) اوّلین پادشاهی که بلند آوازه شد؛ حارث بن مالک بن حارث بن غضب بن جشم بن خزرج بن حارثۀ بن ثعلبه بن عمرو بن عامر بن ثعلبۀ بن حارثۀ بود. بعد از او حارث الاکبر بن کعب بن علیّۀ بن عمرو بن عامر، بعد از او برادرش حارث بن أعرج بن کعب، که در جولان اقامت گزید.

سپس برادرش حارث الاصغر و سپس جبلۀ بن منذر حارث بن جبلۀ و آنگاه أیهم بن جبله و سپس جبلۀ بن أیهم به ترتیب به پادشاهی رسیدند. «۱»

(۲) حارث بن جبله همان کسی بود که با منذر بن امرؤ القیس لخمی وارد جنگ عظیمی در «قنّسرین» شد و در طی آن منذر به قتل رسید و «قنّسرین» تحت قلمرو حارث بن جبله قرار گرفت. رومی‌ها از شجاعت وی تعجب کردند و از قدرتمندتر شدن وی در هراس افتادند، از این رو در تضعیف و خلع سلاح وی کوشیدند و در سال ۵۲۹ م. امپراتور روم، ژوسیان، لقب «بطریرک» (رئیس اسقف‌ها) را به وی داد و در سال ۶۱۴ م. فارس‌ها به جنگ با آنها پرداختند و بر اورشلیم و دمشق مسلّط شدند و آنها را قلع و قمع کردند. «۲»

(۳) مسعودی در مورد آخرین پادشاه غسّان می‌نویسد: حارث بن منذر در زمان بعثت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله حکومت می‌کرد و پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله او را به اسلام دعوت کرده و او را بدان ترغیب نمود؛ ولی مسلمان نشد. بعد از او «جبلۀ بن أیهم بن جبلۀ» به پادشاهی رسید، او کسی بود که در ابتدا اسلام آورد و سپس به خاطر ترس از قصاص و ننگ و عار آن مرتد شد. «۳»

قضیه به این صورت بود که پیرمرد گوژپشتی لباس وی را کشیده بود و جبلۀ ضربه‌ای بر سرش وارد کرده بود و آن پیرمرد هم نزد عمر شکایت کرده بود و از آنجا که خلیفه دوم خیلی به آن پیرمرد احترام می‌گذاشت و او را در رتبه مهاجرین اوّلیه اسلام قرار داده بود؛ جفنه احساس کرد که ممکن است وی را قصاص کنند، لذا به سوی قسطنطنیه گریخت.

(۴) یعقوبی هم در مورد حوادث سال سیزدهم هجری در مورد اوایل خلافت خلیفه دوم می‌نویسد: «جبلۀ بن أیهم غسّانی به همراه سی هزار نفر از افرادش به همراه سپاهیان روم در

---

(۱). سیرۀ المصطفی، ص ۱۷.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۴- ۸۵.

(۳). همان.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۵۹

جنگ یرموک شرکت کرده بودند و هنگامی که رومی‌ها شکست خوردند، آنها به مواضع خویش بازگشتند. پس از آن یزید بن ابو سفیان طی نامه‌ای به آنها نوشت: خراج و جزیه سرزمین خویش را پرداخت کن. او انکار کرده و گفت: من مردی از عرب هستم و جزیه را باید کافران بپردازند «۱»! آنگاه خودش نزد خلیفه آمد و گفت: از ما صدقه- یعنی زکات- بگیر؛ چنان که با اعراب رفتار می‌کنی. خلیفه گفت: بلکه اگر مسلمان نشوید از شما جزیه می‌گیرم و اگر چنین نکنید باید به هم‌کیشان خود؛ یعنی رومی‌ها ملحق شوید. پس از این گفتگو جبلۀ به همراه سی هزار نفر از اقوامش که همگی مسیحی بودند از آن منطقه کوچ کردند و به سرزمین‌های روم رفتند و پس از آن، عمر از رفتار خویش نسبت به جبله و قومش پشیمان شد. «۲»

(۱)

فرزندان اسماعیل بن ابراهیم علیه السّلام

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

یعقوبی در اواخر جزء اوّل از تاریخش، فصلی را به این عنوان اختصاص می‌دهد و در ابتدای آن می گوید: «اخبار مربوط به اسماعیل و فرزندانش را از اخبار امم، مؤخرتر قرار داده‌ایم؛ زیرا خداوند- عز و جل- نبوت و سلطنت را به آنها خاتمه داده است و اخبار آنها به اخبار رسول اللّه متصل شده است.» «۳» و ما نیز به همین دلیل این شیوه را در پیش گرفته‌ایم.

(۲) در سابق گفته شد که مسعودی در این زمینه می گوید: آنچه که در مورد انساب یمن و وابستگان به آنها از کهلان و حمیر، فرزندان قحطان تا این زمان، قولا و عملا معلوم است و بازماندگان از گذشتگان و کوچک‌ترها از بزرگ‌ترها نقل می کنند و آنچه که از تاریخ‌های قدیمی عرب و غیره و نقل قول‌های پیرمردانی که از فرزندان قحطان‌های حمیر و کهلان در سرزمین‌های یمن و تهائم و انجاد و مناطق حضر موت و شحر و أحقاف و عمان و غیره هستند، به دست می‌آید این است که صحیح‌ترین قول در مورد نسب قحطان چنین است: او قحطان بن عابر بن شالخ بن قینان بن ارفخشد بن سام بن نوح بوده است و عابر سه فرزند به نام‌های فالغ و قحطان و منکان داشته است و قحطان دارای سی و یک فرزند و پسر بوده است که از جمله آنها یعرب بوده است.

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۴۲.

(۲). همان، ج ۱۴۷.

(۳). همان، ص ۲۲۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۶۰

(۱) قحطان، سریانی زبان بوده و ثابت شده است که قحطان همان «یقطن» به زبان سریانی بوده که تعریب شده و به قحطان تبدیل شده است و هیثم بن عدی گمان کرده است که جرهم بن عابر بن سبأ بن یقطن، همان قحطان بوده است. «۱»

یعرب و جرهم و عاد و ثمود و عملاق و وبار و عبیل و جدیس و عبد ضخم به عربی صحبت می کرده‌اند و یعرب بن قحطان از بابل مهاجرت کرد و در یمن اقامت کرد. «۲»

عبد ضخم بن إرم بن نوح به همراه فرزندان و تابعانش در طائف سیر کردند تا این که به مکّه آمدند و در آن ساکن شدند. «۳»

(۲) وی به هنگام ذکر اخبار مکه و چگونگی بنیان‌گذاری خانه خدا و دست به دست گشتن آن در میان جرهم و غیره می گوید: قوم جرهم به سوی مکه حرکت کردند و رئیس آنها حارث بن مضاض بن عمرو بن سعد بن رقیب بن ظالم بن هینی بن نبت بن جرهم بود. آنها در مکه پیاده شدند و در کنار اسماعیل آن را وطن خویش قرار دادند.

قبل از این هم می گوید: بنی کرکر که سمیدع بن هوبر بن لاوی بن قیطور بن کرکر بن حیدان رئیسشان بود به بی‌آبی و کمبود علف دچار شده بودند و سخت در تکاپو بودند، پس برای یافتن آب و چراگاه و علف‌زار به سوی تهامه پیش رفتند. در این حال- پیشآهنگان آنها که برای پیدا کردن آب به این طرف و آن طرف می‌رفتند؛ دیدند که در وادی تهامه پرندگان پایین و بالا می‌روند. آنها به بالای بلندی رفتند و تپه سرخی را دیدند که هاجر آن را مسکن خویش برگزیده بود، آنها مشاهده کردند که هاجر سنگ‌هایی به دور چشمه زمزم چیده بود تا آب در آن جمع شود.

(۳) آنها به او سلام کردند و از وی اجازه خواستند که در آنجا اقامت کنند و از آن آب بنوشند. پس هاجر خوش‌حال شد و به آنها اجازه اقامت داد. آنان نزد اقوام خویش رفتند و آنها را از ماجرا با خبر کردند، سپس با خوش‌حالی و اطمینان در آن وادی ساکن شدند و به خاطر وجود آب و روشنایی وادی از نور نبوّت و وجود بیت الله الاحرام بسیار خوش‌حال بودند و بعد از آن اسماعیل بر خلاف زبان پدری‌اش به عربی تکلّم می کرد.

---

(۱). مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۵ و در اینجا بر آنچه که در عنوان مبدأ العرب گفتیم تأکید می‌ورزیم.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۲). همان، ص ۱۱۰.

(۳). همان، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۶۱

در مورد بنی کرکر گفته شده است که آنها از جرهم و بنا به قولی از عمالقه بوده‌اند و جرهم بنی کرکر را از وجود آب و علف‌زار و پرشیر شدن چارپایان در وادی با خبر کردند و آنها به سوی مکه حرکت کردند «۱». و آنجا را در کنار اسماعیل وطن خویش برگزیدند. اسماعیل با «سامه» دختر «مهلهل بن سعد بن عوف بن هینی بن نبت بن جرهم» ازدواج کرد.

(۱) اسماعیل ۱۳۷ سال عمر کرد و دوازده فرزند پسر داشت که عبارت بودند از: نابت، قیدار، أدبیل، میشام، مشمع، دوما، دوام، مشا، حدّاد، ثیما، یطور و نافش و همه اینها دارای نسل‌هایی شدند.

اسماعیل در ۱۳۷ سالگی وفات کرد و در مسجد الحرام در امتداد جایی که در آن حجر الاسود قرار دارد دفن شد. «۲»

(۲) یعقوبی می‌گوید: «فرزندان جرهم بن عامر هنگامی که دیدند، پسر عموهایشان از بنی قحطان بن عامر «۳» به سوی یمن مهاجرت کردند و در آنجا حکومت تشکیل دادند، خودشان به سرزمین تهامه رفتند و در مجاورت اسماعیل بن ابراهیم ساکن شدند. پس از آن اسماعیل با حنفاء دختر حارث بن مضاض جرهمی ازدواج کرد و او برایش دوازده پسر به دنیا آورد.» و سپس به ذکر اسم‌های‌شان می‌پردازد و می‌گوید: «این نام‌ها در تلفظ و کتابت با هم مختلف هستند؛ زیرا از لغت عبرانی ترجمه شده‌اند»، سپس می‌گوید: هنگامی که اسماعیل به ۱۳۰ رسید وفات کرد و در حجر به خاک سپرده شد.

(۳) پس از آن که اسماعیل وفات کرد، فرزندش نابت بن اسماعیل سرپرستی بیت را بر عهده گرفت و پس از آن فرزندان اسماعیل در بلاد مختلف پراکنده شدند تا به زندگی خویش توسعه بدهند و البته فرزندان بزرگ‌تر پراکنده شدند و فرزندان کوچک‌تر در حرم باقی ماندند و مضاض بن عمرو جرهمی، جد مادری فرزندان اسماعیل سرپرستی کعبه را به عهده گرفت. در

---

(۱). گفتنی است این قول بر خلاف آن چیزی است که در خبر قمّی در تفسیرش از امام صادق علیه السّلام گذشت و این که گفته شد: جرهم در عرفات اقامت داشتند و آنها از اولین کسانی بودند که هاجر را ملاقات کردند و با او در کنار زمزم ساکن شدند.

(۲). در مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۹- ۲۱ مطلب به این صورت آمده است؛ اما قول صحیح‌تر، از یعقوبی خواهد آمد که اسماعیل در حجر دفن شد و برای همین حجر اسماعیل نامیده شد. او در راستای حجر الاسود به خاک سپرده نشده است و شاید که ناسخان از پیش خود، اسود را به حجر اضافه کرده‌اند.

(۳). با حفظ این مطلب، تأکید مسعودی در مورد نسب قحطان را دیدیم که می‌گفت: او قحطان بن عامر است و جرهم همان ابن قحطان هستند و در موضع دیگری آورده است که جرهم جدّ هشتم حارث بن مضاض جرهمی بوده است که بنی جرهم را در مکه ساکن کرد و این خبر درست است که خبر علی بن ابراهیم قمی از امام صادق علیه السّلام در تفسیرش (ج ۱، ص ۶۱) بر آن دلالت می‌کند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۶۲

زمان جرهم کسی غیر از فرزندان اسماعیل سرپرستی بیت را بر عهده نمی‌گرفت و جرهم از فرزندان اسماعیل اطاعت می‌کردند تا احترامشان را نگه دارند و قدرشان را بدانند الا این که فرزندان اسماعیل حکومت بر مکه را به جرهم سپرده بودند؛ چون مدبّر و با کفایت بودند.

(۱) بعد از نابت، امین به سرپرستی کعبه پرداخت و پس از وی یشجب بن امین و سپس همیسع و سپس ادد و سپس عدنان بن ادد و سپس معدّ بن عدنان و سپس نزار بن معدّ و سپس إیاد «۱» سرپرستی آن را بر عهده گرفتند. پس از آن سرپرستی کعبه از دست

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

فرزندان اسماعیل خارج شد و به خزاعهٔ رسید «۲» و این مطلب را به زودی بررسی می کنیم.

(۲) این چیزی است که یعقوبی در مورد سرپرستی بیت و حاکمیت بر مکه بیان کرده است و مسعودی می گوید: هنگامی که اسماعیل وفات کرد؛ نابت بن اسماعیل جانشین وی شد و بعد از نابت، جرهم بر فرزندان اسماعیل غالب شدند و عده‌ای از آنها سرپرستی بیت را بر عهده گرفتند که اولین آنها عبارت بود از: حارث بن مضاض. او در مکانی معروف به قعیقعان موضع می گرفت و هر کسی که برای تجارت به مکه می‌آمد، می‌بایست به وی مالیات بدهد. در همین حال سمیدع بن هوبر بن لاوی بن قبطور بن کرکر بن حیدان هم بنی کرکر را در جاده‌های پایین مکه مستقر می کرد و از کسانی که از آن ناحیه وارد مکه می‌شدند؛ مالیات می گرفت، از این رو حارث بن مضاض با وی به نزاع برخاست.

(۳) پس حارث بن مضاض، رئیس جرهم از محلّش خارج شد، در حالی که صدای به هم خوردن نیزه‌ها و شمشیرهایشان به گوش می‌رسید و به خاطر همین بدان موضع «قعیقعان» گفتند و سمیدع، رئیس عمالیق از محلّش خارج شد، در حالی که سوار بر اسب‌های جنگی بودند و برای همین به آن موضع «اجیاد» گفتند در این درگیری عمالیق که بر اسب‌های خوب و جنگی سوار بودند، بر جرهم پیروز شدند و معرکه درگیری «فاضح» نامیده شد، زیرا جرهم در آن نقطه مفتضح شدند.

پس از آن سرپرستی بیت و حاکمیّت مکّه به دست عمالیق افتاد. پس از آن با هم صلح کردند و گوسفند فربه‌ای را ذبح کردند و در همان جا طبخ کردند و آن موضع تا به امروز مطابخ نامیده می‌شود. «۳»

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۱۷.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲- ۲۳.

(۳). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۱۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۶۳

(۱) پس از آن، درگیری دیگری در میانشان رخ داد که در طی آن جرهم بر عمالیق پیروز شدند و سیصد سال سرپرستی بیت را بر عهده گرفتند. آخرین فرمانروای آنها حارث بن مضاض الاصغر بن عمرو بن الحارث بن مضاض الاکبر بوده است و آنها بر ساختمان بیت مقداری افزودند و آن را بلندتر از آنچه ابراهیم علیه السّلام بنا کرده بود؛ ساختند. «۱»

(۲) یعقوبی می گوید: سمیدع، رئیس عمالقه با مضاض، بر سر حکومت به نزاع برخاست و هنگامی که مضاض بر وی پیروز شد؛ سمیدع به همراه عمالقه به شام رفتند و حکومتی تشکیل دادند و مضاض ریاست آن را به دست گرفت. پس از مرگ مضاض، حارث بن مضاض و سپس عمرو بن حارث بن مضاض و بعد معتسم بن الظّلیم و آنگاه حواسّ بن جحش بن مضاض و سپس عداد بن صداد بن جندل بن مضاض بن عمرو به حکومت رسیدند و در نهایت جرهم به طغیان گری و فسق و فجور پرداخته و خداوند مورچه‌ها را بر آنها مسلط کرد و تا آخرین نفر به هلاکت رسیدند. این حادثه در زمان اود بن همیسع بن امین که از ذریه حضرت اسماعیل بود و با کارها و رفتار جرهم مخالفت می کرد؛ رخ داد. برای همین پس از هلاکت قوم جرهم، وی دارای شأن و مرتبه عظیمی در میان قوم خویش گردید. «۲»

(۳) مسعودی در این باره می گوید: جرهم در حرم به فسق و فجور و طغیان گری پرداختند و حتی مردی از آنها به نام «اساف» با زنی به نام «نائله» در حرم زنا کرد و خداوند آنها را به سنگ مسخ کرد و بعدها تبدیل به دو بت شده بودند که برای تقرّب به درگاه خداوند، عبادت می‌شدند. از این رو خداوند آنها را به عذاب‌های خون دماغ شدن و مورچه و بلاهای دیگر مبتلا کرد و در طی آن بسیاری از آنها هلاک شدند. در مقابل، فرزندان اسماعیل به تدریج زیاد شدند و قدرتمند گردیدند و بر جرهم که خویشاوندان مادری‌شان بودند، پیروز شدند و آنها را از مکّه بیرون راندند. آنها به جهینه رفتند و در مکانی به نام أضم اقامت گزیدند تا این که

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

در شبی سیل عظیمی آمد و همه آنها را در خود فرو برد و سرپرستی بیت الحرام به فرزندان «ایاد بن نزار بن معد» و سپس به خزاعه و سپس به قصی منتقل شد. «۳»

---

(۱). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲- ۲۳. تاریخ تحقیقی اسلام ج۱ ۱۶۳ فرزندان اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام ..... ص : ۱۵۹

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۲۲.

(۳). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۳- ۳۱. ابن هشام در سیره‌اش از ابن اسحاق روایت می‌کند: جرهم در مکه به فسق و فجور پرداختند و حرام‌ها را حلال شمردند و به غریبانی که به آنجا می‌آمدند؛ ظلم می‌کردند و هر مالی را که

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۶۴

(۱) مرحوم کلینی در فروع کافی از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: «جرهم در مکه سرپرستی بیت را به دست گرفتند و این مقام از بزرگی به بزرگ دیگر منتقل می‌شد تا این که به طغیان پرداختند و حرمت کعبه را شکستند و اموال آن را خوردند و به زائران آن ظلم کردند.

بدین سبب خداوند عز و جلّ آنها را به خون دماغ شدن زیاد و مورچه‌ها مبتلا کرد و همگی به هلاکت رسیدند.» «۱»

(۲) مرحوم مجلسی این مطلب را در بحار الانوار آورده و سپس از فیروزآبادی نقل کرده است که منظور از «غل»، دمل‌هایی بود که در پهلو ظاهر می‌شد و زخم‌هایی بود که التهاب در بدن به وجود می‌آورد و سپس جای آن کمی باد می‌کرد و هنوز جای آن خوب نشده، در جای دیگری از بدن ظاهر می‌شد و بدین خاطر به آن بیماری (غل- مور) می‌گفتند. «۲»

(۳) در اینجا به ذکر اخبار مربوط به شهر یثرب و ورود «تبّان أسعد ابی کرب یمنی» به آن و یهودی شدنش و گذر وی از مکه به هنگام رجوع از مدینه می‌پردازیم و آنگاه اخبار اصحاب اخدود در یمن و سپس ورود نصارای حبشه به یمن و تشکیل اصحاب فیل به وسیله آنها و سپس ورود فارس‌های مجوس به آن را بازگو می‌کنیم. سپس دوباره به ذکر بقیه اخبار مکّه و بیت الحرام و سرپرست‌های آن و به خصوص انتقال امور به خزاعه می‌پردازیم و آنچه را که در اینجا مقدّم داشتیم، مطالبی بود که بر خبر «تبّان أسعد» و اصحاب فیل مقدم داشته شده بود.

(۴)

یثرب در بین یهود و اوس و خزرج

در آنچه گذشت، روایت‌های مسعودی را در مورد علّت کوچ کردن عرب‌های یمن، بعد از سیل عرم و اقامت أوس و خزرج در یثرب (مدینه)؛ بازگو کردیم. حال به بیان خبرهای

به کعبه هدیه می‌شد؛ بر می‌داشتند. هنگامی که بنی کنانه و بنی خزاعه این وضعیت را دیدند، تصمیم به جنگ با آنها و احزابشان از مکه گرفتند. پس از جنگ کنانه و خزاعه بر جرهم پیروز شدند و آنها را از مکه بیرون راندند.

در این میان عمرو بن حارث بن مضاض جرهمی پارچه‌های کعبه را به همراه خویش برد و سنگ حجر الاسود را در چاه زمزم دفن کرد «سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۱۹». در جای دیگر می‌گوید: و زمزم را پر کرد (سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۱۸) آنگاه با قبیله جرهم به یمن رفتند و در فراق مکه بسیار اندوهگین و ناراحت شدند. «سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۰».

(۱). فروع الکافی، ج ۴، ۲۱۱.

(۲). این معنا را به همین صورت هم در سایر کتاب‌های لغت و از جمله مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۸۷ و المنجد می‌بینیم.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۶۵

یعقوبی که در این زمینه مفصل‌تر است می‌پردازیم. یعقوبی می‌گوید: متفرق شدن اهل یمن از سرزمینشان به خاطر سیل عرم بوده است و رئیس قوم در این هنگام عمرو بن عامر بن حارثه بن امرؤ القیس بن ثعلبه بن مازن بن الأزد بوده است که کاهن بوده و پیش‌بینی کرده بود که سرزمین یمن به زودی غرق خواهد شد و خشم خویش را نسبت به بعضی از فرزندانش ظاهر کرده بود و پس از فروختن مال و منالش از یمن خارج شده بود. آنها در ابتدا به سرزمین «علک» و سپس به «نجران» رفتند که مذحجی‌ها به جنگ با آنها پرداختند و از آن سرزمین بیرونشان راندند. پس به «جحفه» رفتند و سپس به یثرب نقل مکان کردند. در آنجا تنها أوس و خزرج از فرزندان حارثه بدان‌ها ملحق شدند و هم پیمان شدند.

(۱) در واقع یثرب منزلگاه یهودیان بود و تعداد آنها بیشتر از أوس و خزرج و أزدی‌ها بود و برای همین بر آنها غلبه داشتند و به آنها زور می‌گفتند. به طوری که مردی یهودی به منزل یک أوسی یا خزرجی یا أزدی می‌آمد و او نمی‌توانست که مانع از تجاوز وی به اموال و ناموسش گردد «۱» و مردی به نام «فطیون» حکومت بر یهودی‌ها را به دست گرفته بود و بالتبع بر أزد و أوس و خزرج هم حکم می‌راند و آنها را بسیار اذیّت و آزار می‌کرد.

برای همین مالک بن عجلان خزرجی نزد تبّع ابی کرب که از تبّان أسعد بن ملکیکرب «۲» به شمار می‌رفت، آمده و او را از غلبه قریظه و نضیر بر خودشان آگاه کرد. «۳»

پس از آن ابو کرب یمنی با سپاه خویش به سوی یثرب حرکت کرد و عده زیادی از یهودیان را به قتل رسانید «۴» و یکی از فرزندانش را در میان آنها باقی گذاشت تا اخبار مربوط به آنها را به وی گزارش کند؛ ولی آنها او را کشتند و برای همین دوباره به یهودیان لشکرکشی کرد و با آنها وارد جنگ شد. «۵»

(۲) طبری و ابن اسحاق نقل می‌کنند که تبّان اسعد از جهت مشرق وارد شهر شد و پس از غلبه، یکی از فرزندان خویش را بر آنها گمارد؛ ولی آنها با مکر و حیله وی را به قتل رساندند و او برای دومین بار جهت انهدام و نابود کردن اهالی شهر یثرب به آنجا لشکرکشی کرد.

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۳.

(۲). تبّان أسعد، اسمی مرکب همانند معد یکرب است و تبّان از تبانه به معنای زیرکی است.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۹۷.

(۴). همان، ص ۲۰۴.

(۵). همان، ص ۱۹۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۶۶

(۱) در مدینه عده‌ای از أحبار یهود زندگی می‌کردند که دو تن از آنها به نام‌های کعب و اسد از جمله راسخان در علم و از بنی قریظه بودند. آنها وقتی که شنیدند تبّان أسعد قصد هلاکت اهل مدینه و ویران کردن آن را دارد؛ نزد وی آمدند و گفتند: پادشاها! چنین کاری مکن؛ زیرا اگر بخواهی این شهر را ویران کنی دچار عذاب آسمانی می‌گردی و شاید که به زودی عقوبت گردی! او به آنها گفت: چرا چنین می‌گویید؟ گفتند: این شهر جایی است که پیغمبر آخر الزمان که از حرم و از میان قریش ظاهر می‌شود؛ بدان هجرت می‌کند و اینجا محل حکومت و استقرار وی می‌گردد. پس از شنیدن این مطلب از خواسته خویش برگشت و مدینه را ویران نکرد.

تبّان أسعد و قومش بت‌پرستی می‌کردند. او هنگامی که این حکایت‌ها را شنید، تعجب کرد و به دین یهودیت گرایش پیدا کرد و از

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

مدینه بازگشت و آن دو کاهن بزرگ را هم به همراهش برد. «۱»

(۲) ابن شهر آشوب در مناقب، از ابن اسحاق نقل می‌کند که تبّع اوّل به هنگامی که به سیر در سرزمین‌ها پرداخت، به مکه رسید و چون اهالی مکه به وی احترام شایسته نگذاشتند، بسیار غضبناک شد. وزیرش، عمیاریسا گفت: آنها قومی جاهل هستند و چون منتسب به بیت الحرامند، بسیار مغرور می‌باشند! تبّع تصمیم گرفت که بیت را خراب کند؛ ولی خداوند او را به سردرد مبتلا کرد و از گوش‌ها و چشم‌ها و دهان و بینی‌اش آب بدبویی شروع به ریزش کرد و اطباء از درمانش عاجز شدند. هنگامی که شب فرا رسید؛ عالمی از علما، پیش وزیرش آمد و از او اجازه خواست که با پادشاه ملاقات داشته باشد. وزیر برایش اجازه گرفت و آن عالم به هنگامی که با پادشاه خلوت کرد به او گفت: آیا در مورد این بیت چیزی را نیت کرده‌ای؟ گفت: بله. عالم گفت: از آن توبه کن که در این صورت مشمول خیر دنیا و آخرت می‌گردی! پادشاه گفت: هرآینه من از آنچه نیت کرده بودم؛ توبه کردم. پس در همان ساعت خوب شد! و به خدا و به ابراهیم خلیل ایمان آورد و کعبه را با هفت پرده پوشانید و او اولین کسی بود که کعبه را با پرده می‌پوشانید. (البّته پس از هاجر بنابر روایتی که از تفسیر قمی گذشت).

(۳) سپس به سوی سرزمین یثرب رفت که در آن زمان سرزمینی بود که چشمه‌های آب داشت.

پس چهار صد عالمی که با وی بودند؛ به دربار پادشاه آمدند و گفتند: ما از سرزمینمان خارج شدیم و همراه تو بودیم تا به اینجا رسیدیم و حالا- می‌خواهیم که تا آخر عمرمان در همین جا اقامت کنیم! وزیر از علّت این امر سؤال کرد. گفتند: ای وزیر! شرافت بیت در مکه و هجرتش

---

(۱). تهذیب سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۶۷

به سوی همین جا می‌باشد و ما امیدواریم که او را درک کنیم یا فرزندان ما او را درک کنند! هنگامی که پادشاه این مطلب را شنید به آنها اجازه اقامت داد و خانه‌هایی برایشان ساخت. «۱»

(۱) این خبر اگر چه که تصریح نمی‌کند بر این که علمایی که با تبّع یمنی اوّل بوده‌اند؛ یهودی بوده‌اند؛ ولی ظاهرش این است که آنها یهودی بوده‌اند و خبر داشتن آنها از میلاد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و مهاجرتش؛ از بشارت‌های شریعت حضرت موسی علیه السّلام بوده است. هم چنین در این خبر به یهودیت تبّع اشاره نشده است؛ بلکه فقط به این مطلب اشاره شده که او هنگامی که از نیت خراب کردن بیت، توبه کرد خوب شد و به خدای متعال و حضرت ابراهیم خلیل ایمان آورد. لکن از همراهی کردن علمای یهود با وی و احترام گذاشتن به آنها و اطاعت از آنان می‌توان به این نکته پی برد که مقصود از ایمان آوردنش به خدا این بوده است که وی قبلا فاسق و غیر عامل به دستورهای دینی‌اش بوده و سپس متعهد به انجام آنها شده است.

در هر حال این خبر با اخبار قرآنی که می‌گوید یهودیت در زمان حکومت بلقیس و سلیمان که تقریبا هفت قرن قبل از تبّع زندگی می‌کرده‌اند؛ منسجم‌تر است و با این خبر که می‌گوید تبّع اول، اولین کسی بوده است که به دعوت علمای یهود در شهر یثرب، یهودی شده و اولین کسی بوده که مردم یمن را به دین یهودیت دعوت کرده است؛ با کتاب خدا- چنان که خواهد آمد- موافقت ندارد.

(۲) بلکه صدوق از ابن عباس روایت می‌کند که می‌گفت: امر تبّع بر شما مشتبه نشود. او فرد مسلمانی بوده است. از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که او گفت: تبع به أوس و خزرج گفت: در همین شهر بمانید تا پیامبر این امّت ظهور کند و اگر من او را درک می‌کردم، به او خدمت و همراهش خروج می‌کردم. «۲»

(۳) طبری از سهل بن سعد از نبی اکرم علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: تبع را سبّ نکنید؛ زیرا وی اسلام

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

آورده بود. «۳»

او حرکت کرد تا وارد مکّه شد و بیت الحرام را طواف کرد و سرش را تراشید و شش روز در مکه اقامت کرد. در این روزها شترهایی را قربانی می‌کرد و مردم را بدان اطعام و با آب

---

(۱). مناقب آل ابو طالب، ج ۱، ص ۱۵.

(۲). إکمال الدین، ص ۱۷۰.

(۳). مجمع البیان، ج ۹، ص ۶۶ و بیضاوی در انوار التنزیل بدان اشاره کرده است، ج ۲، ص ۴۱۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۶۸

سیرابشان می‌کرد. او به جرهمی‌ها که سرپرستی کعبه را بر عهده داشتند دستور داد که آن را تطهیر کنند و هیچ خون و میتی را به آن نزدیک نکنند و در و کلیدی برای آن تعبیه کرد و با پارچه‌ای یمنی آن را پوشاند و سپس به همراه لشکر و دو نفر از احبار یهود به سوی یمن بازگشت.

(۱) پس از آن که به یمن رسید، قبیله‌اش را دعوت به دین یهودیت کرد. در آن زمان در یمن آتشی بود که در موارد اختلافی به وسیله آن همدیگر را به مباهله دعوت می‌کردند و آتش ظالم را می‌سوزانید و به مظلوم آسیبی نمی‌رسانید. پس قبیله‌اش از پذیرش یهودیت سرباز زدند و او را دعوت به مباهله با همان آتش کردند. سپس مردانی از قبیله به همراه بت‌هایشان و آنچه که به وسیله آن به درگاه خدا تقرب می‌جستند؛ خارج شدند تا در محل خروج آتش استقرار یافتند و دو تن از احبار یهودی نیز که همراه پادشاه آمده بودند، در حالی که مصحف‌های دینی‌شان را به گردن آویخته بودند؛ در محل خروج آتش نشستند. پس از آن آتش بر بت‌پرستان برافروخته شد و بت‌ها و متقربان به آنها و مردانی از حمیر که آنها را حمل کرده بودند را سوزانید و هنگامی که آتش بر احبار یهودی برافروخته شد؛ از آن ترسیدند و خود را کنار کشیدند؛ اما مردم آنها را نکوهش کردند و آنها را به صبر دعوت نمودند. آنها هم صبر کردند تا آتش خوب آنها را در میان گرفت. پس از مدتی این دو نفر در حالی که مصحف‌هایشان در گردنشان آویخته شده بود و عرق از سر و رویشان می‌چکید از میان آتش خارج شدند و هیچ صدمه‌ای ندیده بودند. پس از این واقعه، حمیری‌ها به یهودیّت گرویدند. «۱»

(۲) از این خبر تبّع تبان أسعد بن کلیکرب و یهودی شدن یمنی‌ها؛ این نکته به دست نمی‌آید که یهودی شدن آنها قبل از نسخ یهودیت به وسیله شریعت عیسی علیه السّلام بوده است یا بعد از آن؛ اما قدر مسلّم آن است که این حادثه و این یهودی شدن تقریبا هفت قرن بعد از حکومت بلقیس و سلیمان بن داوود- یکی از پیامبران بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علیه السّلام- بوده است.

مدت‌ها بعد از همین تبّع تبّان اسعد؛ سومین فرزند از نسل وی؛ یعنی بعد از حسّان و عمرو؛

---

(۱). تهذیب سیره ابن هشام، ج ۲۰، ص ۲۱. و طبری، ج ۲، ص ۱۰۵- ۱۰۸. و این تبّع، بیستمین پادشاه از پادشاهان معروف و ذکر شده در تاریخ یمن است. و دهمین پادشاه معروف بلقیس و سپس سلیمان بن داود و سپس پسرش ارحبعم بن سلیمان بوده است. سلیمان از پیامبران بنی اسرائیل بعد از وفات حضرت موسی علیه السّلام بوده است و فاصله زمانی بین بلقیس و سلیمان و بین تبّع بر اساس کتاب‌های تاریخی، در حدود هفت قرن بوده است. این بدان معناست که قبل از تبّع هم یهودیت در یمن حاکم بوده است؛ چنان که قرآن کریم از آن حکایت می‌کند: «وَجَدْتُها وَ قَوْمَها یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (نمل [۲۷]، ۲۴). نه این که بت‌پرستی رواج داشته است و عجیب این است که هیچ مورّخی را ندیده‌ایم که متوجه این مطلب شده باشد یا بدان اشاره‌ای کرده باشد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۶۹

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

زرعهٔ بن تبّان اسعد، مکنی به ابو نواس، به حکومت رسید. در زمان وی دین مسیحیت در نجران شایع شده بود. ابو نواس مسیحیان را دستگیر می‌کرد و در گودال آتش می‌سوزانید. ابن هشام از ابن اسحاق «۱» و طبری از او و از کلبی «۲» روایت می‌کند که زرعهٔ ذو نواس به یهودیت گروید و نام یوسف بر خود گذاشت. همین بر مسعودی مشتبه شده است و او را یوسف ذو نواس بن زرعه ذکر کرده است. «۳»

(۱)

أصحاب اخدود

قمی در تفسیرش با اسناد از عطا از ابن عباس نقل می‌کند که ذو نؤاس که آخرین پادشاه یمن از حمیری‌ها بود، یهودی شد و حمیری‌ها هم به تبع او یهودی شدند. او خودش را یوسف نامید و مدتی از پادشاهی‌اش به همین منوال گذشت تا این که مطلع شد که در نجران، عده‌ای هنوز بر دین نصرانیت باقی هستند و به عیسی علیه السّلام و حکم کتاب انجیل ایمان دارند و رهبرشان عبد الله بن بریا «۴» می‌باشد. همین وی را واداشت که به همراه عده‌ای از علمای یهودی به نجران بیاید و

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۳۱، ۳۲.

(۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۹.

(۳). مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۲.

(۴). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۱۴. و عیاشی در تفسیرش به اسناد از جابر از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است که حضرت علی علیه السّلام نامه‌ای را به اسقف نجران فرستاد و از وی درباره اصحاب أخدود سؤال کرد. اسقف در جواب چیزهایی را نوشت؛ ولی حضرت علی علیه السّلام گفت: قضیه به این صورت که تو می‌گویی نبوده است و من درباره آن تو را با خبر می‌کنم: خداوند مردی حبشی را به پیامبری مبعوث کرد.- و آنان هم حبشی بودند- آنها وی را تکذیب کردند و او به جنگ با آنها برخاست. در این میان عده‌ای از اصحابش را کشتند و او را به همراه عده‌ای دیگر اسیر کردند.

سپس گودال بزرگی حفر کردند و آن را پر از آتش نمودند و آنگاه مردم را جمع کردند و گفتند: هر کسی که پیرو دین ما است؛ خود را کنار بکشد و هر کسی که پیرو دین این پیامبر است؛ باید خودش را به داخل آتش پرتاب کند! و اصحاب آن پیامبر خودشان را به داخل آتش می‌انداختند!

در این هنگام زنی به جلوی گودال آمد که طفلی یک‌ماهه در بغل داشت. او وقتی که می‌خواست خود را در آتش بیندازد، ترسید و دلش به حال نوزادش سوخت؛ اما آن طفل کوچک فریاد زد که ای مادرم! نترس و مرا و خودت را در آتش بینداز. به خدا قسم که این بلا در راه خدا بسیار کوچک و آسان است! پس مادرش، خود را به همراه فرزندش در آتش انداخت.

علامه طباطبائی این را در تفسیرش ذکر کرده و سپس گفته است: این مطلب را سیوطی در الدر المنثور به دو طریق از حضرت علی علیه السّلام و نیز از امام حسن علیه السّلام نقل کرده است (المیزان، ج ۲۰، ص ۲۵۷). و دنباله خبر

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۷۰

پس از آن که تمام مسیحیان را جمع کرد؛ آنها را به یهودیت دعوت کند، اما آنان از این کار ابا کردند و او هر چه بیشتر اصرار کرد، آنها بیشتر امتناع ورزیدند و کشته شدن را بر یهودی شدن ترجیح دادند. او هم گودال‌هایی را حفر کرد و در آنها آتش افروخت و بعضی از آنان را با آتش سوزانید و برخی را با شمشیر به قتل رسانید و بدن آنها را مثله کرد و تعداد کسانی که کشته یا سوزانده شدند به بیست هزار نفر رسید.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۱) در این میان مردی به نام دوس ذو ثعلبان «۱» به طور پنهانی سوار اسبش شد «۲» و نزد پادشاه روم رفت و او را از اعمال شنیع ذو نواس مطلع کرد و از او یاری خواست، قیصر به او گفت:

درباره زن مسیحی و طفلش را مسعودی در مروج الذهب (ج ۲، ص ۷۸) نقل کرده است و طبرسی در مجمع البیان از سعید بن بن جبیر نقل می‌کند: اهالی اسفندهان مجوسی بودند و هنگامی که شکست خوردند؛ عمر درباره آنها گفت: اینان یهودی و نصرانی نبوده‌اند؛ پس از اهل کتاب به شمار نمی‌روند. حضرت علی علیه السّلام گفت:

بلکه آنها کتابی داشته‌اند و دلیل آن هم این است که روزی پادشاه آنها مست شد و با دختر یا خواهر خود همبستر گردید و هنگامی که از مستی خارج شد؛ به او گفت: چگونه می‌توانم از این مشکلی که در آن افتاده‌ام؛ خارج شوم.

دخترش گفت: اهل مملکت خویش را جمع کن و اعلام کن که در نظر تو ازدواج با دختران خود جایز است و آنها را مجبور کن که آن را حلال بدانند!

پس پادشاه آنها را جمع کرد و نظر خویش را اعلام کرد! امّا آنها از متابعت وی سرباززدند. سپس گودالی در زمین حفر کرد و در آن آتش بر افروخت و هر کسی را که با نظریه‌اش مخالفت می‌کرد؛ در آتش می‌انداخت و هر کسی که آن را می‌پذیرفت، آزادش می‌کرد. این را علامه طباطبائی در (المیزان، ج ۲۰، ص ۲۵۶) نقل کرده و سپس فرموده است که این را سیوطی در الدر المنثور آورده است.

گفته شده است: کسانی که گودال‌های آتش درست کردند؛ سه نفر بودند: تبّع فرمانروای یمن، قسطنطین بن هلایی به هنگامی که نصاری از یگانه‌پرستی به پرستش صلیب پرداختند و نبوکذنصر، پادشاه بابل به هنگامی که ادعای ربوبیت کرد و به مردم دستور داد که در مقابلش سجده کنند و دانیال نبی و پیروانش از این کار امتناع ورزیدند و او هم آنها را در گودال آتش انداخت! این مطلب را محققان سیره ابن هشام نقل کرده‌اند، ج ۱، ص ۳۲.

و علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ج ۲، ص ۲۵۷ احتمال تعدد را داده است.

و سیّد هاشم الحسنی در کتاب سیرة المصطفی، ص ۲۲ می‌گوید: «خبر گودال‌های آتش یمن، در بعضی از تفاسیر آمده است و لکن تفسیرهای موثق آن را تأیید نمی‌کنند و بعید نیست که این حکایت از اسرائیلیاتی باشد که کعب الاحبار و امثال او جعل کرده‌اند».

از اینجا پیداست که السید الحسنی که خدا او را ببخشاید، به دقت در روایات و اخبار مربوط به قصّه توجه نکرده است و الّا در سلسله سند هیچ یک از روایات؛ کعب الاحبار و امثال او وجود ندارند. بله، یکی از روایات ابن اسحاق به وهب بن منبّه الیمانی ختم می‌شود و او مثل کعب الاحبار است و لکن این خبر متناسب با اسرائیلیات نیست؛ زیرا به نفع بنی اسرائیل و یهود نیست و بلکه به نفع نصاری و علیه یهود است و با این حال چگونه می‌تواند از اسرائیلیات باشد؟!

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۱۴.

(۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۷۱

سرزمین ما از سرزمین شما دور است، به علّت مشکلات و دوری راه نمی‌توانیم با لشکریانمان ذو نؤاس را تنبیه کنیم، ولی من به پادشاه حبشه، که بر همین دین و به سرزمین شما هم نزدیک است؛ می‌نویسم که شما را یاری کند. آنگاه نامه‌ای را به همراه وی برای پادشاه حبشه فرستاد و در آن به او دستور داد که آنان را یاری کند.

(۱) آنچه گفتیم بر اساس روایت ابن اسحاق بود «۱»؛ ولی بر اساس روایت هشام کلبی، وی مستقیما نزد پادشاه حبشه رفت و در

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

حالی که انجیل نیم‌سوخته‌ای در دستش بود، پادشاه حبشه را از جنایت‌های ذو نواس مطلع کرد. پادشاه حبشه گفت: من مردان جنگی زیادی دارم؛ ولی کشتی در اختیار ندارم تا آنها را به یمن برسانم. پس باید نامه‌ای به قیصر بنویسم تا کشتی‌هایی برایم بفرستد. سپس نامه‌ای به قیصر نوشت و آن را همراه با انجیل نیم‌سوخته برایش فرستاد و قیصر هم کشتی‌های زیادی را برایش ارسال کرد. «۲»

(۲) پس از آن نجاشی چهار هزار سرباز را به فرماندهی ارياط بن اصحمه «۳» به یمن فرستاد. او از سرزمین‌های ناصع و الزّیلع که در ساحل حبشه قرار دارد؛ حرکت کرد و در سرزمین غلافقهٔ که در ساحل زبید قرار دارد، لنگر انداخت. «۴» او کوتاه‌ترین مسیر بین دو ساحل را انتخاب کرد و در عرض سه روز از آن گذشت و بین این دو ساحل، جزیره‌ای در جانب حبشه وجود دارد که سقطرهٔ نامیده می‌شود و جزیره دیگری در ساحل یمن وجود دارد که العقل نامیده می‌شود. «۵»

(۳) از آن طرف هم ذو نؤاس برای جنگ حرکت کرد. پس از جنگ‌های طولانی لشکریان ذو نؤاس متفرق شده و شکست خوردند و هنگامی که ذو نؤاس چنین دید، اسبش را به سوی دریا راند و از ترس ننگ و عار، خودش را غرق کرد «۶» و او همان کسی است که خداوند متعال در قرآنش از او خبر داده است: «قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ، النَّارِ ذاتِ الْوَقُودِ، إِذْ هُمْ عَلَيْها قُعُودٌ وَ

---

(۱). همان، ص ۱۲۴.

(۲). همان، ص ۱۲۴.

(۳). همان، ص ۱۳۲. او روایت را از ابن عباس و عطاء بن یسار و غیر آنها نقل کرده است و تعداد را به نقل از کلبی و ابن اسحاق هفتاد هزار دانسته است و با توجه به وسایل نقل قدیمی، اولی واقعی‌تر و دومی بسیار بعید است.

اما اسم ارياط بن اصحمه چنان که در تهذیب سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴، مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۲ و تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۰ آمده؛ فقط ارياط است.

(۴). مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۲.

(۵). همان، ج ۱، ص ۴۳۹.

(۶). تهذیب سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴ و تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۹۹ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۷۲

هُمْ عَلى ما يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ وَ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» «۱»؛ مرگ بر اصحاب أخدود، سوگند به شاهد و مشهود، در گودال‌هایی پر از آتش، که در کنارش نشسته بودند، و آنچه را بر مؤمنان می‌رفت تماشا می‌کردند، و هیچ ایرادی جز ایمان آوردن به خداوند پیروزمند ستوده بر آنان نداشتند، همان خدایی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین او را است و بر همه چیز گواه است.

(۱)

أریاط یا أبرهه

ابن هشام «۲» و طبری «۳» از ابن اسحاق و غیره با پنج طریق «۴» و از یعقوبی «۵» و مسعودی «۶» نقل می‌کنند آن کسی که نجاشی او را بر حبشی‌های عازم یمن امیر کرد، ارياط بن أصحمه بوده است. او سال‌های زیادی در آنجا سلطنت کرد. سپس در مورد امور حبشی‌ها، ابرهه با وی به نزاع برخاست و او در ابتدا از جمله سربازانش بود. به این ترتیب حبشی‌ها به دو گروه تقسیم شدند و هر کدام به یکی از آنها پیوستند و آماده جنگ شدند. «۷»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۲) طبری با پنج طریق نقل می‌کند که وقتی ارياط بر یمن مسلّط شد، به ملوک؛ یعنی شیوخ عشایر و قبایل یمنی رسیدگی و توجه می‌کرد و به فقرا هیچ اعتنایی نمی‌کرد. بنابراین مردی از حبشی‌ها که به وی أبرهه، ابو یکسوم می‌گفتند؛ قیام کرد و مردم را به سوی خویش دعوت کرد و به جنگ ارياط پرداخت. «۸»

(۳) وی از هشام کلبی نقل کرده است که وقتی خبر ذو نؤاس به نجاشی رسید؛ لشکری هفتاد هزار نفره را آماده کرد و دو فرمانده را بر آنها گمارد که یکی از آنها ابرهه بود- و دیگری را نقل نکرده است- آنها به هنگامی که به صنعاء رسیدند و ذو نؤاس مشاهده کرد که توانایی مقابله با آنها را ندارد، سوار اسبش شد و خود را در دریا غرق کرد و او آخرین پادشاه حمیری‌ها

---

(۱). بروج (۸۵)، ۴- ۹.

(۲). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۱.

(۳). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۵.

(۴). همان، ص ۱۳۷.

(۵). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۷۳.

(۶). مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۸.

(۷). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۸.

(۸). همان، ص ۱۳۷.

mapdftarikhema.org

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۷۳

بود. پس از آن ابرهه حکومتی را در یمن برپا کرد؛ و لکن چیزی را برای نجاشی نفرستاد.

برای همین به نجاشی گفته شد: او از اطاعت تو سر بر تافته است و گمان می‌کند که خودش را کفایت می‌کند و به تو احتیاجی ندارد.

(۱) سپس نجاشی لشکری را به سوی ابرهه فرستاد و مردی از نزدیکانش به نام ارياط را به سرپرستی آن گمارد. هنگامی که ارياط وارد سرزمین تحت حاکمیت ابرهه شد؛ ابرهه به او گفت: دین و سرزمین من و تو یکی است و بر من و تو واجب است که مواظب دین و سرزمین و کسانی که با ما هستند؛ باشیم. اگر می‌خواهی که مبارزه کنی، باید به تنهایی بیایی و هر کدام از ما که بر دیگری پیروز شد، او پادشاه خواهد شد و در این صورت حبشی‌ها هم کشته نخواهند شد؟! پس ارياط این پیشنهاد را قبول کرد و برای جنگ تن به تن مکانی را معین کردند.

ابرهه در فکر فریب دادن ارياط بود، از این رو غلامی به نام «ارنجده» را در گودالی که نزدیک محل مبارزه بود، پنهان کرد. پس از رویارویی، ارياط پیشی گرفت و با سلاحش ضربه‌ای بر ابرهه وارد کرد و منظورش آن بود که سر ابرهه را از بدنش جدا کند، ولی ضربه کارگر نشد و تنها بینی ابرهه شکافته شد و برای همین ابرهه به أشرم (بینی شکافته) شناخته شد.

در این حال ارنجده از حفره خارج شد و با نیزه‌ای که در دست داشت، بر سر ارياط زد.

ضربه کارگر شد و أریاط به قتل رسید. آنگاه نامه‌ای به نجاشی نوشت تا او را موافق با خویش کند و او را در جریان کارهایش قرار داد. «۱»

(۲)

اصحاب فیل

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

طبری با پنج طریق از ابن عباس و عطاء بن یسار و غیره نقل می‌کند: ابرهه أشرم، مکنّی به ابو یکسوم هنگامی که بر یمن غالب شد؛ مشاهده کرد که در ایام موسم؛ مردم برای حجّ بیت الحرام آماده می‌شوند. وی سؤال کرد که این مردم به کجا می‌روند؟ گفتند: آنها برای حج بیت الحرام به مکه می‌روند. سؤال کرد که جنس این خانه از چیست؟ گفتند: از سنگ. سؤال کرد: پوشش و پرده آن چگونه است؟ گفتند: از همین پارچه‌هایی که از اینجا می‌برند. پس گفت: به مسیح قسم که من بهتر از آن را برای شما می‌سازم!

(۳) پس دستور داد کلیسایی از سنگ‌های مرمر سیاه و زرد و سفید و سرخ ساختند و آن را با

---

(۱). همان، ص ۱۲۸ و از ابن اسحاق، ج ۲، ص ۱۲۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۷۴

طلاـ و نقره تزیین کرد و همه جای آن را پر از جواهر نمود و درهایی با ورقه‌های زر برای آن ساختند و پرده‌های گران بهایی برای آن تهیه کردند و دیوارهای آن را با مشک می‌شستند و در آن صندل می‌سوزاندند. (چوبی هندی است که به هنگام سوختن، بوی خوشی ایجاد می‌کند). آنگاه دستور داد که مردم به سوی آن حج نمایند و در طول سال‌های طولانی، بسیاری از قبایل عرب به سوی آن حج می‌کردند و مردانی برای همیشه در آنجا مقیم می‌شدند و به راز و نیاز و عبادت می‌پرداختند. «۱» از ابن اسحاق روایت شده است که ابرهه آن را همانند قبله، «قلّیس» «۲»؛ یعنی ساختمان مرتفع نامید. «۳»

(۱) طبرسی در مجمع البیان از محمد بن اسحاق نقل می‌کند که گفت: ابرهه ابو یکسوم ساختمانی را در یمن بنا کرد و قبه‌هایی از طلاـ برای آن ساخت و به اهل مملکتش دستور دارد که به جای کعبه به زیارت آن بروند. پس از مدتی مردی از بنی کنانه خارج شد تا به یمن رسید.

او در کلیسای قلّیس قضای حاجت کرد. در همین حال أبرهه داخل شد و آن کثافت را در آنجا دید و گفت: چه کسی بر چنین کاری جرأت کرده است؟! پس قضیه را به وی گفتند. او گفت: به دینم سوگند که کعبه را خراب می‌کنم تا هیچ کسی به سوی آن حجّ نکند! و به پیروانش و اهل یمن دستور داد که آماده شوند. عده زیادی از مردم که بیشترشان از علك و اشعری‌ها و خثعم بودند؛ با وی همراه شدند. آنها با سرعت راه را پیمودند تا به طائف رسیدند و در آنجا به دنبال راهنمایی می‌گشتند. طائفی‌ها شخصی از قبیله هذیل به نام نفیل را با آنها فرستادند. به هدایت راهنما حرکت کردند تا به مغمسّ که در شش مایلی مکّه است رسیدند. در آنجا توقف کردند و مقدمه لشکر را به مکه فرستادند.

(۲) قریشی‌ها گفتند که ما توان جنگ با این لشکر را نداریم. برای همین به بالای کوه‌ها رفتند و کسی غیر از عبد المطلب بن هاشم در مکه باقی نماند. او حلقه در را گرفته بود و می‌گفت:

لا همّ إنّ المرء یمنع رحله فامنع حلالكلا یغلبوا بصلیبهم و محالهم عدوا محالك إن یدخلوا البیت الحرام فأمر ما بدا لك. «۴»

---

(۱). همان، ص ۱۳۷.

(۲). همان، ص ۱۳۰.

(۳). سهیلی این مطلب را در الروض الانف که در شرح سیره است؛ بیان کرده و گفته است که ابرهه اهل یمن را تشویق می‌کرد که برای ساختن این کلیسا، سنگ‌ها و مرمرهای کاخ بلقیس را از فرسنگ‌ها راه به آنجا بیاورند.

(۴). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۰- ۵۴۲ و در سیره ابن هشام، ص ۴۴- ۵۲ که در شعر آخر آن آمده است: «ان کنت

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۷۵

خدایا هر مردی از بارگاهش نگهداری می‌کند و تو هم جلوی این لشکریان زیاد را بگیر تا مبادا با صلیب‌ها و زور و قدرتشان بر

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

قوت و قدرت تو غلبه کنند.

اگر به بیت الحرام داخل شدند، در آن صورت هر چه که به نظرت رسید؛ بدان دستور بده.

(۱) شیخ مفید در امالی با اسناد از امام صادق علیه السّلام از پدرش، از جدش نقل می‌کند که فرمود:

هنگامی که أبرهۀ بن صبّاح، پادشاه یمن اراده کرد که بیت را ویران کند و به این نیت حرکت کرد، جمعی از حبشی‌ها که جلوتر از لشکر بودند؛ گله‌ای از شترهای عبد المطلب بن هاشم را ضبط کردند. عبد المطلب به لشکرگاه آمد و اجازه خواست که پادشاه را ببیند. به وی اجازه داده شد. ابرهه در خیمه‌ای از دیبا و بر تختی از ابریشم نشسته بود. عبد المطلب سلام کرد و ابرهه جوابش را داد و به جمال و هیبت زیبایش خیره شد. آنگاه به او گفت: آیا در اجداد تو هم این نور و جمالی که در تو می‌بینم؛ وجود داشته است؟ عبد المطلب گفت: بله، ای پادشاه.

تمام آباء و اجدادم دارای چنین نور و هیبتی بوده‌اند! ابرهه گفت: از جهت شرافت و افتخاری که داری؛ شایسته آن هستی که بزرگ قوم خویش باشی! و آنگاه او را در کنار خویش بر تخت نشاند.

(۲) سپس به عبد المطلب گفت: برای چه آمده‌ای؟ سخاوت‌مندی و کرم و فضل تو به اطلاع من رسیده است و آن را در جمال و هیبت تو دیدم و بر عهده من است که حاجت‌هایت را بر آورده سازم. پس هر خواسته‌ای که داری، بگو.

عبد المطلب گفت: لشکریان تو گله‌ای از شتران مرا برده‌اند و شما دستور بفرمایید که آنها را به من بازگردانند.

ابرهه از این درخواست خشمگین شد و گفت: از چشمم افتادی! آمده‌ای و درباره گله شترهایت از من خواهش می‌کنی در حالی که من برای ویران کردن شرف تو و قومت آمده‌ام و می‌خواهم که مایه افتخار شما را که از هر گوشه و کنار برای زیارت آن می‌آیند؛ منهدم کنم و آنگاه تو درباره شترهایت از من خواهش می‌کنی؟!

تارکهم و قبلتنا فامر ما بدا لک»؛ یعنی ای خدا! به هنگامی که آنها و قبله ما را دیدی، هر چه به نظرت رسید؛ بدان دستور بده. و کلینی به سندش از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عبد المطلب را به صورت امت واحده‌ای مبعوث می‌کند که در آن پادشاهان و بسیاری از پیغمبران هستند؛ زیرا او اولین کسی بود که قائل به «بداء» در مورد خداوند شد، در آن هنگامی که حلقه در کعبه را گرفته بود و می‌گفت: «یا ربّ إن نهلک فأمر ما بدا لک» ای خدا اگر ما هلاکت می‌شویم؛ پس هر آنچه که به نظرت رسید؛ بدان دستور بده «اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۷».

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۷۶

(۱) عبد المطلب گفت: من خدای کعبه که قصد تخریب آن را کرده‌ای نیستم، من صاحب شترهایی هستم که لشکریان تو آنها را به زور گرفته‌اند. من فقط درباره شترهایم مسئول هستم و کعبه خدایی دارد که او سزاوارتر و قوی‌تر از همه در حفظ و نگهداری آن است.

پادشاه گفت: شترها را به وی بازگردانید و پس از گرفتن آنها به سوی مکه بازگشت.

پادشاه با بزرگ‌ترین فیل که سفید و بسیار عظیم الجثه بود به سوی مکه حرکت کرد. این فیل دارای دو عاج بسیار بزرگ بود که با انواع و اقسام جواهر و مروارید زینت شده بود و ابرهه به داشتن آن بر پادشاهان مباهات می‌کرد. پس از حرکت ابرهه، لشکریانش هم حرکت کردند، ولی هر چه فیل را به سوی کعبه می‌راندند زوزه می‌کشید و اگر رهایش می‌کردند، به سرعت از کعبه دور می‌شد!

(۲) در این حال عبد المطلب به غلامانش دستور داد که فرزندانم را صدا بزنید ... هنگامی که آمدند، عبد المطلب به یکی از فرزندانش به نام عبد الله گفت: فرزندم به بالای کوه ابو قیس برو و به سوی دریا نگاه کن و ببین که چه چیزی از آن سو می‌آید و

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

آنگاه مرا با خبر کن.

عبد الله به بالای کوه ابو قیس رفت و مدتی در آن درنگ کرد تا آن که پرندگان ابابیل را دید که مثل سیل شبانه از سوی دریا به سوی کعبه سرازیر شده‌اند. عبد الله به سرعت نزد پدرش آمد و او را از ماجرا باخبر کرد. عبد المطلب به وی گفت: فرزندم نگاه کن که بعدا چه خبر می‌شود و مرا از آن مطّلع کن. عبد الله نگاه کرد و دید که پرندگان به سوی لشکرگاه ابرهه می‌روند و عبد المطلب را از آن با خبر کرد. عبد المطلب از جایش خارج شد و گفت: ای اهل مکه! به سوی لشکرگاه بروید و غنائم را بردارید!

(۳) مکیان خارج شدند و به پرندگان نگاه می‌کردند. هر پرنده سه سنگ به همراه داشت که یکی را به منقار و دوتای دیگر را با پاهایش گرفته بود و با هر سنگی یکی از لشکریان را می‌کشتند. هنگامی که تمام لشکریان را به قتل رساندند، به سوی دریا بازگشتند. چنین حادثه‌ای هیچ‌گاه مشاهده نشده بود و لشکریان ابرهه مانند برگ‌های خزان بر زمین ریخته بودند. «۱»

(۴) کلینی در روضه کافی و صدوق در علل الشرائع با اسناد از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کنند که آن حضرت فرمود: خداوند پرندگانی را بر آنها فرستاد که از جانب دریا آمده بودند و هر

---

(۱). امالی مفید، ص ۳۱۲ و بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۳۰ به نقل از امالی مفید و در امالی شیخ طوسی ۸۰- ۸۲؛ حدیث ۱۲۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۷۷

پرنده‌ای سه سنگ به همراه داشت که یکی را به منقار و دو تا را به پاهایش گرفته بود و لشکریان را با این سنگ‌ها مورد هدف قرار می‌دادند و اجسادشان در اثر اصابت سنگ پاره پاره می‌شد و بدین ترتیب خداوند همه آنها را به درک واصل کرد و قبل از آن هیچ کس این پرندگان و آن سنگ‌ها را ندیده بود. «۱»

(۱) قمی در تفسیرش می‌گوید: پرندگان بر بالای سرشان بال بال می‌زدند و سرهایشان را هدف قرار می‌دادند. سنگ‌ها از سرشان فرو می‌رفت و از پایین بدنشان خارج می‌شد و همان طور که خداوند متعال فرموده است به «العصف المأکول» تبدیل شده بودند و آن کاهی است که بعضی از آن خورده شد و مقداری از آن باقی مانده است. سپس از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که اصل جدری (آبله) از همان سنگ‌هایی بوده که به آنها اصابت می‌کرده است. «۲»

(۲) طبرسی در مجمع البیان از عیاشی با اسناد از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: خداوند پرندگانی شبیه پرستو را بر اصحاب فیل مسلط کرد که در منقارشان سنگ‌هایی به شکل عدس بود. این پرندگان بالای سر افراد می‌آمدند و سر آنها را هدف می‌گرفتند و سنگ از مخرجشان خارج می‌شد. و این کار را تا نابودی تمام لشکریان ابرهه ادامه دادند. «۳»

(۳) مرحوم صدوق در علل الشرائع با اسناد از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که بعضی از آنها که نجات یافتند، آن قدر پیش رفتند تا به حضر موت رسیدند. «۴»

(۴) طبری از پنج طریق نقل می‌کند که پرندگانی به نام ابابیل از سوی دریا پیش آمدند و هر پرنده‌ای سه سنگ به همراه داشت که یکی را به منقار و دوتای دیگر را به پاها گرفته بود و سنگ‌ها را بر لشکریان ابرهه فرو ریختند و این سنگ‌ها به هر جایی که برخورد می‌کرد؛ آن را متلاشی می‌کرد و زخم و تاول در آن ایجاد می‌شد و آن اوّلین باری بود که گیاهان و درختچه‌ها به وسیله سنگ‌ها متلاشی شدند و خداوند سیلی را فرستاد که همه آنها را جمع کرد و به دریا ریخت. «۵»

---

(۱). روضة الکافی، ص ۸۴ و علل الشرائع، ص ۱۷۶.

(۲). تفسیر قمّی، ج ۲، ص ۴۴۲.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۳). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۰- ۵۴۲.

(۴). علل الشرائع، ص ۱۷۶.

(۵). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۸ به نقل از ابن اسحاق و سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۷۸

(۱) مسعودی می‌گوید: وارد شدن ابرهه به مکّه در تاریخ یکشنبه، هفدهم محرم بوده است «۱» و ابرهه به مدت چهل و سه سال بر یمن پادشاهی کرد که چهل سال آن مصادف با حکومت کسری (خسرو) بوده است و ورودش به مکه پنجاه روز قبل از میلاد حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است. «۲»

(۲) ابن اسحاق می‌گوید: هنگامی که خداوند حبشی‌ها را از مکه دور کرد و آنها را به آن بلا مبتلا کرد؛ عرب‌ها در شأن قریش می‌گفتند: آنها أهل الله هستند و خدا به جای آنها جنگید و دشمنانشان را منکوب کرد و شعرای قریش در اشعارشان به این منقبت بسیار افتخار می‌کردند.

پس از آن که خداوند، حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرد، قصه اصحاب فیل را از نعمت‌ها و فضل و کرم خویش بر قریش شمرد و در قرآن کریم فرمود: «أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحابِ الْفِیلِ أَ لَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبابِیلَ تَرْمِیهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّیلٍ فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَأْکُولٍ» «۳»؛ آیا ندیدی که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟ آیا مکرشان را نقش بر آب نساخت؟ پرندگانی گروه گروه بر فرازشان فرستاد، که با سنگی چونان گل خشکیده، آنها را سنگباران کرد. در نتیجه آنها را به صورت کاه جویده شده در آورد.

(۳) ابن هشام می‌گوید: ابابیل به معنای جماعات است و سجّیل؛ چنان که بعضی از مفسران ذکر کرده‌اند، از دو کلمه سنج به معنای سنگ و جلّ به معنای گل تشکیل شده است و عرب آن را به صورت یک کلمه واحد در آورده است و سجّیل به معنای سنگ گلی می‌باشد و آن سنگی بسیار سخت می‌باشد و العصف المأکول به معنای برگ‌های زراعتی است که آفت زده و جویده شده باشد. «۴»

(۴) این در حالی است که شیخ محمد عبده در تفسیرش ترجیح داده است که بگوید: پرنده‌ای که در قرآن از آن نام برده شده ممکن است از نوع بعضی از پشه‌ها یا مگس‌ها باشد که میکرب‌های بعضی از امراض خطرناک را حمل می‌کنند و سنگ‌ها ممکن است عبارت از گل‌های مسمومی باشد که بادها آنها را جابه‌جا می‌کنند و به پای آن حشرات چسبیده بوده است. هنگامی که این گل‌ها به بدن انسان برخورد می‌کرد؛ میکرب به بدنش منتقل می‌شد و زخم‌ها و دمل‌هایی در آن ایجاد می‌کرد و همین منجر به عفونی شدن بدن و هلاکت می‌گردید! «۵»

---

(۱). مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۴.

(۲). همان، ص ۵۳ و ۲۷۴.

(۳). فیل (۱۰۵)، ۱- ۵.

(۴). التبیان، ج ۱۰، ص ۴۱۱ و مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۸۱ از سعید بن جبیر از ابن عباس.

(۵). فی ظلال القرآن، ج ۳۰، ص ۲۵۱ و حسنین هیکل، حیاة محمد، ص ۱۰۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۷۹

ما هیچ وجهی برای توجیه این تفسیر و بلکه تأویل نمی‌یابیم؛ زیرا که قرآن تصریح می‌کند که پرندگان با سنگ‌هایی ارسال شده‌اند. بله پرندگان آنها را با بیماری و جدری یا آبله مورد اصابت قرار داده‌اند و آنها را به هلاکت رسانده‌اند؛ چنان که در خبر تفسیر قمی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

از امام صادق علیه السّلام گذشت.

(۱) طه حسین می گوید: من دوست ندارم تأویلی را در مورد این پرندگانی که حبشی‌ها را با سنگ‌هایی از سجیل مورد اصابت قرار داده‌اند و آنها را به صورت کاه جویده شده در آورده‌اند؛ بپذیرم؛ زیرا من اصرار دارم که همیشه نصوص قرآنی را همان طوری که مسلمانان صدر اسلام به هنگام تلاوت نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌فهمیده‌اند و قبول می کرده‌اند، بفهمم و قبول کنم. «۱» سید قطب می گوید من در تألیفات گذشته‌ام و حتی در جلدهای اولیه الظلال مقداری به این تأویل و تفسیرها متمایل شده‌ام و امیدوارم که در جلدهای آینده به کمک خدا آنها را اصلاح و تدارک نمایم. «۲»

(۲) مطلب دیگر این است که این قصه در فاصله زمانی شریعت حضرت عیسی علیه السّلام و بعثت حضرت محمد علیه السّلام رخ داده است؛ یعنی چهل سال قبل از بعثت نبی اکرم و در سال تولدش، واقعه اصحاب فیل رخ داده است و در این زمان شریعت حضرت عیسی علیه السّلام، شریعت حق و آسمانی بود و حبشی‌ها هم مسیحی بودند و لکن آنها از حق منحرف شده بودند. این عمل آنها هم برای جنگ با مشرکان مکه و وادار کردن آنها به خداپرستی نبود؛ بلکه می‌خواستند بیت حضرت ابراهیم علیه السّلام بلکه بیت الله را ویران کنند و این جزء احکام شریعت حضرت عیسی علیه السّلام نبوده است و بلکه به عنوان بدعت و سرپیچی از دستورهای آسمانی هر دو دین به شمار می‌رفته است، از همین رو همگی دچار عذاب شدند و به هلاکت رسیدند.

(۳) از جمله ظلم‌های ابرهه این بود که افرادی را به سوی «ابی مرۀ سیف بن ذی یزن» که از اشراف یمن بود؛ فرستاد و همسرش، ریحانه دختر «ذی جدن» را به زور از وی جدا کرد.

این زن دارای زیبایی و جمال بود و برای «ابی مرۀ» معدیکرب را زاییدو برای ابرهه، مسروق بن ابرهه را به دنیا آورد و پس از این واقعه «ابو مرۀ سیف بن ذی یزن» از یمن خارج شد و به عمرو بن منذر که از حاکمان بنی منذر در حیره بود پناهنده شد و از او درخواست کرد

---

(۱). طه حسین، مرآۀ الاسلام، ص ۲۹.

(۲). فی ظلال القرآن، ج ۲۹، ص ۱۵۱- ۱۵۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۸۰

که نامه‌ای به کسری بنویسد و در آن از مقام و منزلتش و بلایی که بر سرش آمده است؛ او را با خبر کند. عمرو گفت: عجله نکن. من هر ساله هیأتی را نزد وی می‌فرستم و در همین ایام باید که هیأتی را بفرستم.

(۱) «ابی مرۀ» نزد وی ماند تا به همراه هیأت پیش کسری رفت. عمرو بن منذر بر کسری داخل شد و شرافت و مقام ابی مره و مشکلش را بازگو کرد و برایش اجازه ورود خواست. کسری به وی اجازه داد و هنگامی که ابی مرۀ داخل شد؛ عمرو به احترامش ایستاد و وقتی که کسری این را دید به مقام و شرف وی پی برد. ابی مرۀ قصیده‌ای حمیری در مدح کسری گفته بود که وقتی ترجمه شد، کسری بسیار خوشش آمد و پس از آن رو به ابی مرۀ کرد و گفت: چه حاجتی تو را به اینجا کشانده است؟ گفت: ای پادشاها! سیاهان بر ما غلبه کرده‌اند و کارهای زشتی در مورد ما انجام داده‌اند که شأن پادشاه بالاتر از آن است که بخواهم آنها را ذکر کنم. پس اگر پادشاه ما را یاری کند، حقیقتا از جهت فضل و کرم و جوانمردی سر آمد پادشاهان دیگر است و با چشم امیدوار و آرزومند به دربار تو آمده‌ایم و آرزو داریم که خدا به وسیله تو دشمنان ما را نابود کند و از آنها انتقام بگیرد!

(۲) اگر پادشاه به مصلحت می‌بیند که ظن و گمان نیکوی ما را محقق کند، لشکری را با من بفرستد تا این دشمنان را از سرزمین یمن براند و آن را ضمیمه مملکت خویش کند؛ زیرا که یمن از سرسبزترین مناطق و پرخیروبرکتترین آنهاست و چنان که در مورد سرزمین‌های اعراب می گویند؛ نیست.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

انوشیروان گفت: می‌دانم که سرزمین شما همان گونه است که توصیف می کنی. حال کدام یک از سیاهان بر آن مسلط شده‌اند: حبشی‌ها یا سندی‌ها؟ ابی مرّهٔ گفت: حبشی‌ها. انوشیروان گفت: دوست دارم که تو را تصدیق کنم و حاجتت را بر آورده سازم، اما مسیر عبور سپاهیان به سوی سرزمین تو بسیار سخت است و من دوست ندارم لشکریانم دچار صدمه و آسیب فراوان بشوند و به هر حال درباره سخن تو فکری خواهم کرد.

(۳) ابو مرّهٔ در همان جا ماند تا بمرد و از طرف دیگر معدیکرب بن ذی یزن به همراه مادرش ریحانه در خانه ابرهه بزرگ شد و مادرش او را متوجه کرد که پدرش سیف بن ذی یزن است و واقعه را به طور مفصل برایش تعریف کرد. معدیکرب صبر کرد تا ابرهه و پسرش با هم مردند و پس از آن برادرش مسروق به پادشاهی رسید. در این هنگام معدیکرب به سوی پادشاه روم

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۸۱

رفت و نزد کسری نرفت؛ زیرا تعلّل آنها در مورد درخواست پدرش را می‌دانست؛ ولی فهمید که قیصر (سزار) یا هرقل (هراگلیوس) با حبشی‌ها هم کیش هستند و از آنها حمایت می کنند؛ بنابراین سرشکسته به سوی کسری بازگشت و در یکی از روزها که کسری سوار بر اسب شده بود، با صدای بلند بر سر راه او گفت: ای پادشاه! من ارثی نزد شما دارم!

(۱) کسری وی را فرا خواند و گفت: تو چه کسی هستی و میراث تو چیست؟ گفت: من فرزند شیخ یمانی، ابی مرّهٔ هستم که به وی وعده یاری داده بودی و فوت کرده است. حال من وارث آن عهدی هستم که به وی داده بودی و تو باید که حق مرا بدهی! کسری به وی گفت: منتظر باش تا درباره تو فکری بکنم.

سپس کسری با وزرایش به مشورت پرداخت و نظر آنها را در مورد فرستادن سپاه به یمن پرسید. موبدان «۱» گفتند این جوان به خاطر این که به پدرش قول داده‌ای و او در همین جا فوت کرده است؛ حقی به گردن تو دارد که باید ادا شود. از طرفی در زندان‌ها، افرادی قوی و جنگی وجود دارند. حال اگر پادشاه این افراد را با وی بفرستد، در صورتی که پیروز شوند، باعث خوش‌حالی پادشاه است و در صورتی که شکست خورده و کشته شوند؛ پادشاه و مردم از دست آنها راحت شده‌اند.

(۲) کسری گفت: این رأی درستی است و دستور داد که زندانیان مناسب را سرشماری کنند. به پادشاه خبر دادند که آنها هشتصد نفرند و پادشاه یکی از استوارهایش به نام وهرز- یا بهروز- را به فرماندهی‌شان گمارد که گفته می‌شد به اندازه هزار استوار لیاقت دارد. آنگاه آنها را تجهیز و تهییج کرد و دستور داد که با هشت کشتی آنان را به ساحل یمن منتقل کنند.

هر صد نفر در یک کشتی نشستند و در طی سفر دو کشتی غرق شد و افراد شش کشتی در ساحل حضر موت پیاده شدند. پس از پیاده شدن بهروز و معدیکرب، افراد زیادی برای یاری معدیکرب به دور آنها جمع شدند.

(۳) از سوی دیگر، مسروق بن ابرهه با صد هزار نفر از حبشی‌ها و حمیری‌ها و اعراب دیگر به مقابله آمدند و هنگامی که مسروق به افراد بسیار کمی که با بهروز آمده بودند؛ نگاه کرد؛ به وی پیغام فرستاد: چه چیزی باعث شده که به جنگ من بیایی در حالی که کثرت افراد مرا می‌دانی؟

---

(۱). این لقب عالمان مجوس بوده است و از اینجا معلوم می‌شود که این استشاره یک استفتای شرعی بوده است و آن این که آیا چیزی بر عهده پادشاه هست یا خیر؟

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۸۲

آیا به خود و افرادت مغرور شده‌ای؟ حال اگر دوست داشته باشی به تو اجازه می‌دهم که به سرزمینت بازگردی و اگر دوست داشته باشی به تو این فرصت را می‌دهم که با یارانت مشورت کنی و الّا آماده‌ام که در همین ساعت با تو مبارزه کنم.

بهروز دید که توان مبارزه با آنها را ندارد. برای همین به مسروق پیغام فرستاد که مهلتی را به من بده و به من قول بده که در این

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

مهلت با هم نجنگیم تا ما در مورد خویش تصمیم بگیریم.

(۱) مسروق درخواست وی را قبول کرد و هر کدام در لشکرگاه خویش باقی ماندند تا مهلت ده روز سپری شد و در این فرصت، پسر بهروز که همراه وی آمده بود، روزی بر اسبش سوار شده بود که اسب رم کرد و او را به لشکرگاه حبشی‌ها برد و آنها او را کشتند. هنگامی که تنها یک روز به پایان مهلت تعیین شده باقی مانده بود؛ بهروز دستور داد که کشتی‌ها را آتش زدند و تمام لباس‌های اضافی را هم سوزاندند و آذوقه زائد را به دریا ریختند.

سپس بهروز خطبه‌ای خواند و گفت: اما کشتی‌ها را سوزاندم تا همگی بدانید که راه برگشتی وجود ندارد و لباس‌های اضافی را آتش زدم تا اگر دشمنانش بر ما پیروز شدند؛ به عنوان غنیمت بر ندارند و آذوقه‌های اضافی را هم به دریا ریختم تا کسی طمع نکند که زنده خواهد ماند و از این غذاها استفاده خواهد کرد. پس اگر همراه من می‌جنگید و بر سختی‌ها صبر می‌کنید؛ مرا آگاه سازید. آنها همگی گفتند: ما تا آخر به همراه تو می‌جنگیم که کشته شویم یا پیروز گردیم!

(۲) صبح روزی که مهلت داده شده به اتمام می‌رسید؛ وی سپاهیانش را آماده ساخته و آنها را به جنگ و صبر تحریض می‌کرد و به آنها دستور می‌داد که زه کمان‌های خویش را محکم کنند و از جنگ‌افزارهای خویش به خوبی استفاده کنند و در آن زمان یمنی‌ها سلاح نشّاب «۱» در اختیار نداشتند و برای همین گفت: اگر به شما دستور دادم، همگی با هم با پنجگان «۲» تیراندازی کنید.

(۳) از سوی دیگر، مسروق در میان جمعی که از کثرت نمی‌شد ابتدا و انتهای آن را تشخیص داد؛ ظاهر شد و در این حال بر فیلی سوار شده بود که تا جدار بود و بین دو چشمانش یاقوتی سرخ رنگ به اندازه تخم مرغ خودنمایی می‌کرد. سپس او از فیل پیاده شد و سوار اسب

---

(۱). کلمه‌ای است فارسی که اصل آن نوش آب می‌باشد و به معنای مکنده آب بدن؛ یعنی خون می‌باشد.

(۲). سلاحی ایرانی که تیری پنج شعبه بود.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۸۳

گردید. پس از این بهروز، پنجگانی در کمان نهاد و به سربازانش گفت: پرتاب کنید و در یک لحظه همگی تیراندازی کردند. در این هنگام تیری پنج شعبه به پیشانی مسروق اصابت کرد و از اسب به زیر افتاد. از همان تیراندازی اوّل بسیاری از افراد لشکر مسروق کشته شدند و هنگامی که کشته شدن حاکم‌شان را دیدند؛ عقب‌نشینی کردند و حتی چنان ترسیده بودند که وقتی آنها را در دسته‌های پنجاه و شصت نفری اسیر می‌کردند و دست‌هایشان را به هم می‌بستند؛ از این کار جلوگیری نمی‌کردند. بهروز دستور داده بود که تا می‌توانید سپاهیان حبشی را بکشید و از اعراب و حمیری‌ها بگذرید و نکشید برای همین بیشتر حبشی‌ها کشته شدند و فارس‌ها غنیمت‌های بی‌شماری از آنها به دست آوردند و بهروز آن قدر پیشروی کرد تا به صنعاء رسید و نیروهایش را به نقاط مختلف «۱» یمن فرستاد و بر آنها مسلط شد و این واقعه در سال ۵۷۵ میلادی بوده است. «۲»

(۱) مسعودی می‌گوید: بهروز بر معدیکرب بن سیف تاج‌گذاری کرد و لباس بدنه «۳» و زیور آلات نقره‌ای را بر وی پوشانید و ارکان پادشاهی‌اش را در یمن مستحکم کرد و گزارشی از فتوحات خویش را به انوشیروان نوشت. پس از آن هیأت‌هایی برای تبریک گفتن نزد معدیکرب می‌آمدند که از اشراف و رؤسای عرب بودند و از جمله آنها عبد المطلب بن هاشم و امیة بن عبد شمس و خویلد بن أسد و ابو صلت الثقفی بوده‌اند. آنها به بزرگ‌ترین کاخ وی در شهر صنعاء که غمدان «۴» نامیده می‌شد؛ می‌آمدند و در حالی که شاهزادگان و درباریان در اطراف ایستاده بودند، هیأت‌ها را به حضور می‌پذیرفت.

---

(۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۲- ۱۴۷ و در آنجا شعری را از امیة بن الصلت ذکر کرده است که در این اشعار، خوش‌حالی عرب‌ها

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

از آزاد شدن یمن از دست حبشی‌ها به وسیله فارس‌ها به چشم می‌خورد.

(۲). سیرهٔ المصطفی، ص ۲۳.

(۳). بدنهٔ در اینجا به معنای لباسی شبیه زره است که مقداری بلندتر می‌باشد.

(۴). غمدان بر وزن عثمان به کاخی گفته می‌شود که به وسیله یشرخ بن یحصب به چهار صورت قرمز و سفید و زرد و سبز ساخته شده است. در داخل این کاخ، قصری با هفت سقف ساخته شده است که هر دو سقف چهل ذراع (- ۲۰ متر!) از هم فاصله دارند و در بالاترین مجلس تختی از سنگ مرمر رنگارنگ ساخته شده و سقف آن هم با یک قطعه سنگ مرمر (؟!) بزرگ پوشیده شده است و بر روی هر کدام از ستون‌های کاخ، مجسمه‌ای از شیر نصب شده بود که باد از عقب آن داخل می‌شد و از دهانش خارج می‌شد و صدایی شبیه صدای غرش شیر از آن شنیده می‌شد (؟!) عثمان بن عفان دستور داد که این را خراب کنند. و مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۹ می‌نویسد: من این کاخ را دیدم که ویران شده بود و به صورت تپه عظیمی از خاک در آمده بود به طوری که گویی کاخی در میان نبوده است!

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۸۴

(۱) وقتی که بزرگان قریش وارد شدند، عبد المطلب بن هاشم حمد و ثنای پادشاه را گفت و معدیکرب بن سیف نیز به آنها خوش آمد گفت.

پس از آن که معدیکرب پایه‌های حکومت خویش را در یمن مستحکم گردانید؛ تعدادی از حبشی‌ها را به عنوان نیروهای محافظ خویش برگزید که با اسلحه در اطراف وی حرکت می‌کردند. در یکی از روزها که وی می‌خواست از قصر غمدان به سوی دشت و شکارگاه خویش برود؛ محافظان حبشی‌اش بر وی حمله کردند و او را به قتل رساندند. این حادثه چهار سال پس از پادشاهی‌اش بر یمن اتفاق افتاد و او آخرین پادشاه قحطانی بود که تعدادشان به سی و هفت نفر می‌رسید.

(۲) پس از آن که معدیکرب در شکارگاه خویش به وسیله محافظان کشته شد، جانشین بهروز که به همراه جمعی از فارسیان در یمن به سر می‌برد، حکومت بر یمن را به دست گرفت و فورا نامه‌ای به بهروز نوشت و او را از حوادث با خبر کرد. در آن هنگام بهروز در دستگاه انوشیروان «۱» در مدائن تیسفون در سرزمین عراق به سر می‌برد. او سریعا پادشاه را از جریان با خبر کرد و پادشاه او را به همراه چهار هزار نفر از درجه‌دارانش از راه خشکی به یمن فرستاد و به وی دستور داد که احدی از حبشی‌ها و موفری‌ها را که دارای اصل و نسب سیاهان باشد، زنده نگذارد.

بهروز به شهر صنعاء رسید و هیچ سیاه پوستی را ندید مگر آن که او را کشت و پس از آن انوشیروان بهروز را به پادشاهی یمن گمارد تا این که در یمن در گذشت و به خاک سپرده شد. «۲»

(۳) کلبی در این مورد می‌گوید: هنگامی که انوشیروان از مرگ بهروز آگاه شد، استوار دیگری به نام «وین» را که مردی جبار و مسرف بود، به سوی یمن فرستاد. و این در اواخر پادشاهی انوشیروان بود. پس از آن که انوشیروان مرد و فرزندش هرمز به جای وی بر تخت نشست؛ وین را عزل و مروزان «۳» را به جای وی برگزید و هنگامی که فرزند هرمز، خسرو پرویز

---

(۱). ابرهه در سال چهلم حکومت کسری (خسرو) در گذشت و یکسوم، بیست سال حکومت کرد و سپس مسروق سه سال و پس از آن معدیکرب چهار سال حکومت کردند و مجموع پادشاهی کسری (خسرو) چهل و هشت سال بوده است و جمع بین همه اینها جور در نمی‌آید.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷- ۶۲.

(۳). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۷۱ و گمان می‌کنم که اسم این شخص مهروزان بوده است و مدت پادشاهی انوشیروان بر طبق آنچه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

که طبری گفته است (ج ۲، ص ۱۷۲)؛ چهل و هشت سال بوده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۸۵

به پادشاهی رسید؛ نامه‌ای به مروزان نوشت و گفت: هر کسی را که صلاح می‌دانی به جای خویش بگذار و پیش من بیا.

مروزان، پسرش، خور خسرو را جانشین خود کرد و به سوی مدائن حرکت کرد؛ اما در راه فوت کرد و جنازه‌اش به سوی خسرو پرویز حمل شد. پس از آن که خسرو پرویز مطلع شد که خور خسرو به آداب و رسوم عرب‌ها رفتار می‌کند و اشعار آنها را می‌خواند؛ او را عزل کرد و بادان را جانشین وی کرد و او آخرین والی فارسیان در یمن بود. «۱»

(۱) مسعودی در مورد مساحت و مرزهای یمن می‌گوید: سرزمین یمن عریض و طویل است.

حدّ آن از مکه تا موضع معروف به طلحة الملک هفت منزل است- و هر منزل پنج تا شش فرسخ است- و از صنعاء تا عدن هفت منزل است و از وادی وحا تا ما بین صحراهای حضرموت و عمان، بیست منزل است و وجه دیگر آن را دریای یمن که همان دریای هند و چین و قلزم است، تشکیل می‌دهد و تمام مساحت آن بیست در شانزده منزل- حدود صد در هشتاد فرسخ- می‌باشد. «۲»

(۲) یعقوبی به شرح سواحل یمن پرداخته و می‌گوید که سواحل یمن عبارتند از: عدن در ساحل صنعاء، مندب، غلافقه، حردة، شرجة، حمضة، سرین، و حدّه یا حدیدة و می‌گویند که مناطق یمن مخلاف نامیده می‌شود و آنها هشتاد و چهار مخلاف هستند و آنگاه اسم‌های آنها را می‌آورد و می‌گوید: اینها سرزمین‌ها و مناطق مملکت یمن بوده‌اند. پادشاهان یمن در ابتدای صدارتشان بت‌پرستی می‌کردند تا این که احبار یهود به همراه «تبع تبان أسعد» به دربار آنان آمدند و دین یهودیت را به آنها آموختند و آنان هم به دین یهودیت گرویدند و تورات

---

(۱). همان، ص ۲۱۵ و در تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۷، اسم وی به لفظ بادام ثبت شده است و این در معنای فارسی راجح است. او همان کسی است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در عهد وی به پیامبری مبعوث شد و در آخر سال ششم هجری، رسول الله نامه‌ای را به خسرو پرویز نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. خسرو پرویز از این امر خشمگین شد و به بادام نوشت که رسول اللّه را در قید و بند به سوی او بفرستد. بادام افرادی را به مدینه فرستاد؛ ولی هنگامی که آنها به مدینه رسیدند؛ رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به آنها گفت که خسرو پرویز به هلاکت رسیده است. آنها فورا به یمن بازگشتند و پس از مدتی که پیکی از مدائن آمد و خبر قتل خسرو پرویز را آورد؛ بادام و فارس‌هایی که با وی در یمن بودند؛ اسلام آوردند و مسلمان شدن خویش را به اطلاع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رساندند.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هم او را بر مقامش ابقا کرد و او هم چنان بر مقام خویش باقی بود تا این که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله رحلت کردند.

ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۱.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۸۶

تلاوت می‌کردند. آنها هیچ‌گاه از سرزمین یمن خارج نمی‌شدند و تنها گاهی به بعضی از سرزمین‌های مجاورشان شبیخون می‌زدند و پس از آن به مملکت خویش بازمی‌گشتند. «۱»

(۱)

بازارهای عرب

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

عرب‌ها در یمن و غیر آن بازارهایی داشتند که برای تجارت در آن جمع می‌شدند و در آنجا جان و مال همدیگر را محترم می‌داشتند. از جمله این بازارها، بازار «عدن» بوده است که در اول ماه رمضان و با تأمین حفاظت أبناء- یعنی فرزندان فارسیان حاکم یمن- تشکیل می‌شده است و أبناء در قبال تأمین امنیت و حفاظت همه مردم، مقداری مالیات می گرفت و از این بازار عطریات به جاهای دیگر صادر می‌شده است.

(۲) پس از آن بازار «صنعاء» بوده است که در نیمه ماه رمضان و با تأمین أبناء تشکیل می‌شده است و سپس بازار «رابیهٔ» در حضرموت بوده است که این بازار جز با تأمین امنیّت عده‌ای تشکیل نمی‌شده است؛ زیرا حضرموت جزء هیچ مملکتی نبود و هر کسی که زور بیشتری داشت در آن به حکمرانی می‌پرداخت و اکثرا قبیله کنده تأمین امنیت آن را بر عهده می گرفت.

سپس بازار «عکاظ» بوده است که در ماه ذی القعده در بالای نجد تشکیل می‌شد و اکثر کسانی که بدان می‌آمدند از مضری‌ها و قریشی‌ها بودند و عده‌ای کمی از اعراب دیگر هم می‌آمدند و در آن علاوه بر دادوستد و تجارت به بیان افتخارات خویش و تفاخر به آن می‌پرداختند.

(۳) هم چنین بازار «ذی المجاز» که در مسیر کاروان حج تشکیل می‌شده است و بازار «دومهٔ الجندل» که در ماه ربیع الاول در همین منطقه دومهٔ الجندل تشکیل می‌شده است و هر کدام از بنی کلاب یا غساسنه که بر دیگری سیطره داشتند؛ بر پایی و تأمین امنیت آن را بر عهده می گرفتند.

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۰- ۲۰۱ قبلاـ در مورد تعارض این نقل با آیات قرآن کریم سخن رفته است. قرآن کریم از قول هدهد می گوید: «إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ ... وَجَدْتُها وَ قَوْمَها یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ من زنی را دیدم که پادشاه آنهاست ... و من دیدم که او و قومش به جای خدا، خورشیدپرستی می کنند. بلقیس هم گفت: «وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»؛ من به همراه حضرت سلیمان به خدای عالمیان ایمان آورده‌ام. و مورخان نقل کرده‌اند که سلیمان بن داود به مدت بیست سال بر یمن حکومت کرده است و سپس پسرش ارحبعم بن سلیمان بر آن حکومت کرده است و بلقیس حدود هفتصد سال قبل از تبّع تبان اسعد و ده پادشاه قبل از وی بوده است. به نظر می‌رسد که این خبر از اسرائیلیات است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۸۷

(۱) سپس بازار «مشقر» در شهر هجر بوده است که در جمادی الاولی به وسیله بنی تمیم برپا می‌شده است و سپس بازار «صحار» که در اول ماه رجب برپا می‌شده است و احتیاج به تأمین امنیت نداشت؛ چون در ماه حرام برپا می‌شد.

(۲) سپس بازار «ریّا» که با تأمین آل الجندی برپا می‌شده است و او به همین خاطر از شرکت کنندگان مالیات می گرفت. سپس بازار «الشحر» که به وسیله بنی مهر در پای کوهی که در آن قبر هود پیامبر علیه السّلام قرار داشت برپا می‌شد و احتیاج به تأمین خاصّی نداشت.

البّته بعضی از اقوام عرب بودند که در این بازارها حاضر می‌شدند و ستم روا می‌داشتند و برای همین المحلّون نامیده می‌شدند. «۱» اینها از قبایل بنی أسد و طیء و بنی بکر و بنی عامر بودند و بعضی از عرب‌ها خود را وقف حمایت از مظلومان و جلوگیری از ظلم و ستم و خون‌ریزی می کردند و الذادهٔ المحرّمون نامیده می‌شدند. اینها از بنی عمرو بن تمیم و بنی حنظله و هذیل و بنی شیبان و بنی کلب بودند و همیشه سلاح به همراه داشتند تا از مردم مظلوم دفاع کنند. «۲»

(۳) عرب‌ها شعر را جانشین علم و حکمت کرده بودند و اگر در میان قبیله‌ای، شاعری زبردست و ماهر یافت می‌شد؛ او را در بازارهایی که برپا می کردند؛ حاضر می‌ساختند تا قبایل و اقوام دیگر، اشعارش را بشنوند. آنان این شاعران را از افتخارات و شرافت‌های قبیله خویش می‌شمردند و با آنها تفاخر و مسابقه و مبارزه و ستایش و نکوهش و درگیری و مثل می‌زدند. سپس یعقوبی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

عده بسیاری از شعرای آنها را برشمرده است. «۳»

(۴) عرب‌ها برای حل اختلافات خویش در دعواها و تقسیم ارث و آب و زراعت و قصاص به قضات تحکیم مراجعه می‌کردند. آنها افرادی را که اهل شرافت و صداقت و امانت‌داری و ریاست و صاحب سنّ و مجد و تجربه بودند به حکمیت میان خویش برمی‌گزیدند؛ زیرا آنها دین خاصی نداشتند که بر طبق دستورها و احکام آن عمل کنند و یعقوبی عده بی‌شماری از این قضات تحکیم را نام برده است. «۴»

(۵) عرب‌ها به دنبال آن که مجاور کدام یک از ملّت‌ها ساکن بودند؛ دارای دین‌های مختلفی

---

(۱). بعد از اسلام، این اسم به خوارج منتقل شد.

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۷۰- ۲۷۱.

(۳). همان، ص ۲۶۲. ۲۶۹.

(۴). همان، ص ۲۵۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۸۸

بودند و بنا به اقتضای مکانی، بعضی به یهودیت گرویده بودند و برخی نصرانی شده بودند و گروهی زندیق و دوگانه‌پرست شده بودند.

(۱) از جمله اقوامی که یهودی شده بودند؛ عبارت بودند از قبیله اوس و خزرج که بعد از خروجشان از یمن و اقامت در یثرب به سبب مجاورت با یهودیان خیبر و قریظه و نضیر به این دین گرویده بودند و عدّه‌ای از بنی حارث بن کعب و بنی غسّان و بنی جذام هم به یهودیت گرویده بودند و تبّع یمنی دو نفر از أحبار یهود را با خود به یمن برد و بت‌های آنجا را نابود کرد و پس از آن تمام کسانی که در یمن بودند؛ یهودی شدند. «۱»

(۲) اما عرب‌هایی که نصرانی شدند، عبارت بودند از: عده‌ای از قریش از بنی اسد بن عبد العزّی که از جمله آنها ورقة بن نوفل بوده است و عده‌ای از بنی تمیم و بنی تغلب. در یمن هم طیء و مذحج و بهراء و سلیح و تنوخ و غسّان و لخم به نصرانیت گرویده بودند.

عده‌ای هم زندیق شده بودند که از جمله آنها حجر بن عمرو الکندی بوده است. «۲»

(۳) مرحوم کلینی در فروع کافی با سندش از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: احکام بسیاری از دین حنیف از قبیل حرام بودن مادران و دختران و آنچه که خداوند در نکاح حرام کرده بود، در میان عرب‌ها وجود داشت؛ ولی آنها زن پدر و خواهر زاده و جمع بین دو خواهر را تجویز کرده بودند. هم چنین حج و لبیک گفتن و غسل از جنابت را هم می‌دانستند؛ ولی کارهای شرک‌آمیزی را در آنها مخلوط کرده بودند. «۳»

(۴) هم چنین با سندش از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: عرب‌ها همیشه به بعضی از احکام دین حنیف حضرت ابراهیم از قبیل صله رحم و اکرام مهمان و حج بیت الله الحرام و پرهیز از مال یتیم و دوری از محارم به خاطر ترس از عقوبت؛ عمل می‌کردند و حتی تکه‌ای از برگ‌های درختچه‌های حرم را می‌گرفتند و آن را بر گردن شترشان آویزان می‌کردند. در این حالت هیچ کسی جرأت نمی‌کرد که آن شتر را به هر جایی که می‌رفت، مورد اذیت و آزار قرار دهد یا بدزدد. «۴»

---

(۱). تفصیل این خبر گذشت و در حاشیه بر آن گفتیم که یهودیت در زمان بلقیس و هفتصد سال پیش از تبع به یمن رفته بود و این خبر ظاهرا از اسرائیلیات می‌باشد.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۴- ۲۵۷.

(۳). فروع کافی، ج ۱، ص ۲۲۳.

(۴). همان، ص ۲۲۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۸۹

(۱)

فرزندان معدّ بن عدنان

در اینجا برمی‌گردیم به ذکر بقیه اخبار مکه و سرپرستان بیت الله الحرام از اولاد عدنان.

یعقوبی می‌گوید: عدنان اوّلین کسی بود که کعبه را با پرده پوشانید «۱» و نشانه‌های حرم را بر دور مکّه نصب کرد و شریف‌ترین فرزند وی معدّ بن عدنان بوده است. هنگامی که مکه برای زندگی همه آنها تنگ شد، عده زیادی از فرزندان اسماعیل علیه السّلام از آن خارج شدند؛ ولی معدّ از آن خارج نشد. او ده اولاد داشت که از جمله آنها قضاعه بود که به همین سبب به وی ابو قضاعه می‌گفتند.

(۲) قضاعه به همراه اولاد و اقوامش به یمن رفت و تعدادشان در آنجا بسیار زیاد شد و تمام فرزندان قضاعه بن معدّ، بنی قضاعه نامیده می‌شدند و بعدها بنی قضاعه به حمیر رفتند و جزء آنها محسوب شدند.

(۳) نزار بن معدّ در مکه به ریاست و زعامت فرزندان معدّ بن عدنان رسید و خودش چهار فرزند به نام‌های مضر، إیاد، ربیعهٔ و أنمار داشت و هنگامی که به بستر مرگ افتاد، میراثش را میان چهار فرزندش تقسیم کرد. او به مضر ماده شتر سرخش را داد و به همین جهت به مضر الحمراء معروف شد، و به ربیعه، اسبش را داد و او به ربیعهٔ الفرس مشهور شد و به إیاد گوسفند (سیاه و سفید) را داد و او به أیاد برقاء معروف شد و کنیزش، بجیلهٔ را به أنمار داد و او هم به أنمار بجیله معروف شد. أنمار بن نزار به یمن کوچ کرد و در آنجا با بجیله و خثعم ازدواج کرد و فرزندانش به دائی‌های خویش نسبت داده و از آنها محسوب می‌شدند.

(۴) ربیعهٔ بن نزار هم به بطن عق «۲» رفت و در آنجا نوه و نتیجه‌هایش زیاد شدند و در آن منطقه منتشر شدند، به طوری که دشت‌ها و جلگه‌های فرات در عراق از افراد قبیله‌های منسوب به ربیعه پر شد که عبارت بودند از: عنزهٔ بن أسد، نمر بن قاسط، بکر بن وائل بن قاسط، عجل بن لجینم، حنیفهٔ بن لجیم، تمیم بن ثعلبه، قیس بن ثعلبه و عبد القیس بن أفصی.

(۵) در این میان جنگی میان بنی نمر بن قاسط و عبد القیس در گرفت که به واسطه آن افراد عبد القیس از آنجا کوچ کردند و در یمامه، از سرزمین‌های یمن، ساکن شدند. بنابراین در

---

(۱). قبلاً گذشت که اولین کسی که کعبه را با پرده پوشانید؛ تبّع تبان أسعد یمنی بوده است و قبل از وی هاجر، مادر حضرت اسماعیل چنین کرده است.

(۲). در دو منزلی مکه قرار دارد: «مجمع البحرین».

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۹۰

یمامه و تهامه جمعی از فرزندان معد بن عدنان زندگی می‌کردند. پس از مدتی قبیله مذحج به آنها حمله کرد و در محلّی به نام سلّان با هم جنگیدند و بنی ربیعهٔ بن معدّ بن عدنان پیروز شدند و مذحجی‌ها شکست خوردند و آن روز «یوم السلّان» نامیده شد.

(۱) هم چنین بنی کنده که از یمنی‌ها بودند به جنگ با بنی ربیعه برخاستند و ریاست کنده را سلمهٔ بن الحارث کندی بر عهده داشت و برای تدارک این حمله از بعضی از پادشاهان هم‌پیمانش کمک گرفته بود. آنها در محلّی به نام خزار با هم برخورد کردند

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

و در این جنگ اتحاد کنده از هم پاشیده شد و افرادش پراکنده شدند و برای همین سلمهٔ با بنی ربیعه صلح کرد و آن روز «یوم خزار» نامیده شد.

(۲) سپس سلمه با برادرش شرحبیل و سایر بنی ربیعه از سلمهٔ حمایت می‌کردند. در این جنگ شرحبیل کشته شد و آن روز «یوم الکلاب»؛ روز سگ‌ها نامیده شد.

(۳) از جمله عشایر ربیعه، بنو شیبان و بنی تغلب بودند و جسّاس بن مرّهٔ شیبانی، کلیب بن ربیعه تغلبی را به قتل رسانده بود و همین باعث شده بود که مدت چهل سال در میان بنی شیبان و بنی تغلب آتش جنگ شعله‌ور باشد و به «جنگ بسوس» مشهور شده بود.

(۴) بنی شیبان و بنی عجل از بنی بکر بن وائل که از عشایر ربیعه به شمار می‌رفتند در دفاع از هانئ بن مسعود شیبانی در مقابل لشکر کسری (خسرو) شرکت کردند و لشکر کسری (خسرو) را که به وسیله بنی معد بن عدنان و قحطان حمایت می‌شد، إیاس بن قبیصه طائی هم به همراه آنان بود؛ در منطقه ذی قار شکست دادند. این پیروزی، اوّلین غلبه عرب‌ها بر فارسیان به شمار می‌رفت و به «یوم ذی قار» مشهور شد.

(۵) إیاد بن نزار بن معدّ بن عدنان، به یمامه رفت و دارای اولاد فراوانی شد که قبائل به آنها نسبت داده می‌شدند. سپس عده‌ای از آنها به حیره رفتند و در مناطق خورنق و سدیر و بارق ساکن شدند و کسری (خسرو) آنها را از آن مناطق کوچ داد و به تکریت فرستاد.- شهری قدیمی در کناره دجله که از سرزمین‌های موصل بوده است- و سپس آنها را از تکریت هم اخراج کرد و آنها را به سرزمین روم فرستاد و آنها در آنکارا که تحت سیطره رومی‌ها بود، منزل کردند و گروه‌های قبایلشان از نزار و مالک و یقدم و حذافهٔ تشکیل شده بود.

(۶) از فرزندان نزار بن معدّ؛ مضر بن نزار به ریاست فرزندان و برادران و اقوامش رسید و شخصی کریم و حکیم به شمار می‌رفت و دارای دو فرزند به نام‌های الیاس بن مضر و عیلان بن

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۹۱

مضر گردید و عیلان هم دارای فرزندی به نام قیس بن عیلان گردید. فرزندان قیس به صورت عشایر و قبایل زیادی درآمدند که عبارت بودند از:

عدوان، فهم، محارب، جاهلهٔ، فزارهٔ، سلیم، عامر، مازن، سلول، ثقیف، کلاب، عقیل، قشر، حریش و عوف. در میان قبایل قیس بن عیلان ده جنگ مشهور رخ داد که از جمله آنها جنگ داحس و غبراء بین فزاره و عقیل بوده است.

(۱) در این میان فضیلت و شرافت الیاس بن مضر بر همگان آشکار شد و اعمال خوبی از وی صادر شد که همگی رضایت به برتری وی دارند و برای برتری هیچ کدام از فرزندان اسماعیل چنین اتفاق نظری وجود نداشت. او آنها را به خاطر ترک آداب و سنن اجداد و نیاکانشان مورد توبیخ و سرزنش قرار داد و سنت‌های گذشته را دوباره احیا کرد و عرب‌ها هم، الیاس را بسیار مورد احترام و اکرام قرار دادند. وی فرزندانی داشت که عبارت بودند از: عامر، عمرو و عمیر. و لقب‌هایشان مدرکه، طابخه و قمعه بود.

(۲) طابخه دارای فرزندی به نام ادّ بن طابخه شد که چهار قبیله به نام‌های: رباب، ضبّه، مزینهٔ و تمیم از فرزندان وی به وجود آمدند و تعداد تمیم آن قدر زیاد شد که سرزمین‌های زیادی را پر کردند. از جمله گروه‌های این قبیله عبارت بودند از: کعب، حنظلهٔ، بنی درام، بن زراره، بنی عمرو بن تمیم و بنی اسد بن تمیم و اینها جنگ‌های معروفی، هم داشتند. «۱»

(۳) بنی عمرو بن عامر بن ربیعه در شهر مأرب یمن ساکن شدند و هنگامی که سیل عرم، سدّ مأرب را تخریب کرد، از سایر قبایل ربیعه کناره‌گیر کردند و به سوی مکه کوچ نمودند و به خاطر همین کناره‌گیری، خزاعه نامیده شدند. «۲» و قمعهٔ بن الیاس از آنها زن گرفت و برای همین فرزندانش به خزاعه منتسب شدند. «۳»

(۴) پرده‌داری کعبه با إیاد بن نزار بود «۴» و در این امر مضری‌ها با وی به نزاع برخاستند و جنگ در میانشان درگرفت و در این

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

جنگ أیاد شکست خورد. «۵»

او هنگامی که می‌خواست به همراه یارانش مکه را ترک کند، شبانه حجر الاسود را از

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۲۳- ۲۲۹.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۲۳.

(۴). همان، ص ۲۳۸.

(۵). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۹۲

جایش درآوردند و آن را بر پشت شتری بار کردند؛ ولی شتر نتوانست که آن را حمل کند؛ لذا آن را در گوشه‌ای دفن کردند و از مکه خارج شدند و در این حال زنی از قبیله خزاعه جریان دفن سنگ را دیده بود.

(۱) پس از آن که إیاد از آنجا دور شد و مردم قضیه را فهمیدند؛ این امر برای مضری‌ها بسیار گران تمام شد و قریشی‌ها آن را حادثه بسیار بزرگی دانستند. در این حال زن خزاعی به سران قبیله‌اش گفت: با قریشی‌ها و سایر مضری‌ها شرط کنید که پرده‌داری کعبه را به شما واگذار کنند تا جای دفن حجر الاسود را به شما نشان دهم. آنها هم بر طبق قولش عمل کردند و پس از آن که حجر الاسود را پیدا کردند. پرده‌داری‌اش را به خزاعه واگذار کردند. «۱» در کنار آن، خزاعه سرپرستی بیت را بر عهده گرفت و اوّلین کسی که به این مقام برگزیده شد «۲»؛ عمرو بن لحیّ بن قمعهٔ بن الیاس بود. او از مضری‌هایی بود که به خزاعه‌ها نسبت داده می‌شد و او اولین کسی بود که دین ابراهیم علیه السّلام را تغییر داد. «۳»

(۲) مدرکه بن الیاس فرزندانی داشت که عبارت بودند از: هذیل، خزیمه، غالب، حارثهٔ. اینها به بنی سعد بن هذیل نسبت داده می‌شدند و به تعبیر یعقوبی، افرادی فصیح و شاعر و جنگجو و مهاجم بودند. امّا حارثهٔ بن مدرکه در همان کودکی از دنیا رفت و نسلی از او نماند. بنی غالب هم به بنی خزیمهٔ نسبت داده می‌شدند؛ زیرا وی دارای فضل و ریاست بود و حتی یکی از حاکمان عرب به شمار می‌رفت.

(۳) خزیمه بن مدرکه دارای فرزندانی به نام‌های أسد، هون و کنانه شد و فرزندان أسد به یمن مهاجرت کردند که عبارت بودند از: دودان، کاهل، عمرو، هند، صعب و تغلب. در این میان فرزندان دودان زیاد بودند و از قبایل بنی اسد به وجود آمدند که عبارت بودند از: قعین، فقعس، منقذ، دیّان، والبهٔ، لاحق، حرثان، رئاب و بنی صیداء. فرزندانش در یمن منتشر شدند و از جمله قبایل آنها عبارت بودند از: جذام، لخم، عاملهٔ و بنی عمرو بن أسد. قبایلی که از تهامه تا قصرهای حیره منتشر بودند، عبارت بودند از: خورنق، سدیر و بارقد. کندی‌ها در یمن جنگی داشتند و از طرفی با طیّ در عراق هم پیمان بودند؛ ولی بعدها با هم به جنگ پرداختند و از همدیگر اسیر گرفتند و سپس زنان اسیر را ردّ کردند.

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۸.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۸ و اسم او در مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۲۹، عمرو بن لحیّ بن عامر ثبت شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۹۳

(۱) فرزندان کنانه بن خزیمه هم عبارت بودند از: نضر، حدّال، سعد، مالک، عوف، مخرمهٔ، علیّ، غزوان، جرول، حارث و عبد مناهٔ

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

و بیشتر نسل آنان از عبد مناة بود، و آنها عبارت بودند از: بنی لیث، بنی دئل، بنی ضرّه، بنی غفار، بنی جذیمه و بنی مدلج. این عمده جمعیت‌های قبائل کنانه بودند.

(۲) نضر بن کنانه همان کسی بود که مادرش او را قریش نامید و این اسم تصغیر قرش است که حیوانی دریایی می‌باشد. نضر بن کنانه هم دارای فرزندانی به نام‌های صلت، یخلد و مالک شد و کنیه نضر، ابو صلت بود و فرزندان صلت با خزاعه درآمیختند و هیچ کسی از یخلد باقی نمانده بود که شناخته شود.

(۳) در این میان مالک بن نضر دارای شأن و مقام بلند مرتبه‌ای شد و دارای فرزندانی شد که عبارت بودند از: فهر، حارث و شیبان. در مورد اسم فهر اختلاف شده است که آیا اسم او فهر است؟ یا این که اسم او قریش است و لقبش فهر می‌باشد؟ و قریشیان از نتیجه‌های او هستند؟ در فهر بن مالک علائم فضل و بزرگی در زمان حیات پدرش، برای همگان ظاهر شد و پس از مرگ پدر، جانشین او شد.

(۴) فهر بن مالک فرزندانی داشت که عبارت بودند از: غالب، حارث، محارب و جندلهٔ. و غالب بافضیلت‌ترین و بزرگوارترین آنها بود و پس از مرگ پدر، جانشین وی گردید.

وی نیز دارای فرزندانی به نام‌های لؤی، تیم، تغلب، وهب، کثیر و حرّاق گردید و در این میان لؤی به برتری و ریاست رسید و پس از مرگ پدر جانشین او شد.

(۵) لؤی نیز دارای فرزندانی به نام‌های: کعب، عامر، سامه، خزیمه، عوف، حارث جشم و سعد بود. در این میان، عامر به عمان رفت و با زنی از شهر قرن در یمن ازدواج کرد و دارای فرزندانی به نام‌های: حسل و معیص و عویس شد. خزیمه به بنی شیبان نزدیک شد و فرزندانش به بنی ربیعه منتسب شدند و حارث جشم و سعد به بنی هزّان نزدیک شدند و منسوب به آنها شدند. عوف بن لؤی هم به عوف بن سعد بن ذیبان در سرزمین غطفان پیوست.

(۶) در این میان کعب بن لؤی دارای مقام و منزلت بیشتری بود و حتی قریشی‌ها در مرگ وی بی‌تابی کردند. فرزندان وی عبارت بودند از: مرّهٔ عدی که بنو عدی از فرزندان وی بودند و عمر بن خطاب هم از این قبیله بود و هصیص که بنی جمح و بنی سهم از وی بودند.

(۷) مرّهٔ بن کعب به ریاست رسید و دارای فرزندانی شد که عبارت بودند از: یقظه و تمیم که

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۹۴

بنی تمیم از وی بودند و ابو بکر بن ابی قحافه هم از همین قبیله بود و کلاب در این میان به ریاست و برتری رسید و خودش دو فرزند به نام‌های قصیّ و زهرهٔ داشت.

(۱) اسم قصیّ، زید بود و پدرش در هنگامی که وی کودکی بیش نبود؛ فوت کرده بود و پس از آن مردی از بنی عذرهٔ که از قبایل قضاع به شمار می‌رفتند؛ با مادرش ازدواج کرد و او را به همراه زید به قبیله خودش برد و نامش را قصیّ گذاشت. پس از آن که قصیّ بزرگ شد، فهمید که او فرزند کلاب بن مرّهٔ است و قبیله‌اش از آل الله و در حرم او ساکن هستند؛ بنابراین احساس غربت او را فرا گرفت و تصمیم گرفت که نزد قبیله‌اش برود. وی در ماه حرام به همراه حجّاج از خزاعه حرکت کرد و به مکّه رفت و در همان جا ساکن شد. در آنجا با حبّی، دختر حلیل خزاعی «۱» که آخرین سرپرست بیت از قبیله خزاعه بود «۲»، ازدواج کرد. این زن برای او عبد مناف و عبد الدّار و عبد العزّی و عبد قصیّ را به دنیا آورد.

(۲) مسعودی می‌گوید: سرپرستی بیت، شامل سه وظیفه می‌شد: رخصت دادن برای وقوف در عرفات، امر به افاضه در فردای روز قربانی از عرفات به منی و معیّن کردن ماه‌های حرام. این کار اخیر به عهده بنی مالک بن کنانه بود و آن به این صورت بود که هنگامی که عرب‌ها حجّ خویش را به جای می‌آوردند و قصد رجوع به وطن خویش را داشتند؛ در کنار شریف‌ترین فرد کنانه جمع

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

می‌شدند و او در میانشان برمی‌خاست و می‌گفت: خدایا من یکی از صفرین (محرم و صفر) را حلال کردم و مقرّر نمودم که ماه حرام نباشد و آن محرّم است و دیگری را به سال آینده حواله دادم. «۳»

(۳) یعقوبی می‌گوید: اعلان حج و اجازه به وقوف در عرفات بر عهده لغوث بن مرّ، ملقب به صوفه بود و پرده‌داری بر عهده قوم خزاعه بود. هنگامی که موسم حج فرا رسید؛ قصی قومش از بنی فهر بن مالك را جمع کرد و اجازه به وقوف در عرفات را از صوفه گرفت. بنو بکر و خزاعه فهمیدند که قصیّ در مورد آنها هم چنین خواهد کرد و اعلان حجّ و پرده‌داری آن را از آنها خواهد گرفت. برای همین به حمایت از صوفه برخاستند تا به کمك هم قصیّ را از میان بردارند.

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۲۹- ۲۳۹.

(۲). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۲۳ و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱.

(۳). مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۹۵

(۱) قصیّ هم افراد قومش را برای جنگ به دور خویش جمع کرد و هم چنین از برادران رضاعی‌اش در بنی عذرهٔ از قضاعه درخواست کمك کرد و گفته شده است که آنها در حال انجام اعمال حجّ بودند و برای همین به سرعت به کمك وی آمدند. در این حال جنگ شدیدی در میانشان در گرفت و افراد زیادی از هر دو طرف کشته شدند. پس از کشتار زیاد صلح کردند و یعمر بن عوف از بنی کنانه را به حکمیت در بینشان انتخاب کردند. او حکم کرد که قصیّ نسبت به سرپرستی بیت و امور مکه از خزاعه أولی است و هر خونی که قصیّ از خزاعه و بنی بکر بر زمین ریخته است؛ هدر است؛ ولی هر خونی که خزاعه و بنی بکر از قریش بر زمین ریخته‌اند؛ دیه دارد. پس آنها مجبور شدند که بیست و پنج نفر شتر و سی رأس گوسفند را به عنوان دیه بپردازند.

(۲) بعضی گفته‌اند که وقتی قصیّ با حبّی، دختر حلیل خزاعی ازدواج کرد؛ حلیل به هنگام مرگش وصیت کرد که سرپرستی بیت به قصیّ واگذار شود و دیگران گفته‌اند که حلیل خزاعی، کلید بیت را به ابی غبشان، سلیمان بن عمرو داد و قصیّ در مقابل یک مشك کوچك شراب و یک شتر قعود- شتر ماده‌ای است که چوپان برای انجام کارهایش از آن استفاده می‌کند- آن را از وی خرید و این معامله تبدیل به یک ضرب المثل در میان عرب شد که می‌گفتند: «أخسّ من صفقهٔ ابی غبشان؛ پست‌تر از معامله ابی غبشان». در این هنگام قوم خزاعه اعتراض کردند و گفتند که به معامله ابی غبشان راضی نیستیم و پس از آن جنگ در میان آنها درگرفت.

(۳) پس از آن قصیّ سرپرستی بیت و حکومت بر مکه را به دست گرفت «۱» و هنگامی که پایه‌های حکومتش قوی شد، از غیر قریشی‌هایی که به مکه می‌آمدند؛ مالیات می‌گرفت. «۲» در آن زمان در مکه خانه‌ای وجود نداشت و قریشی‌ها تنها در روز به کنار کعبه می‌آمدند و به هنگام غروب به چادرهایشان که در درّه‌ها و بالای کوه‌ها برپا شده بود؛ بازمی‌گشتند. قصیّ منطقه ابطح در مکه را به چهار قسمت در میان قبایل قریشی تقسیم کرد و به آنها دستور داد که در آنجا ساکن شوند. پس از آن همه قبایل قریشی به غیر از بنی محارب و حارث بن فهر و بنی تمیم أدرم و بنی عامر بن لؤی که در خارج از مکه سکونت داشتند، بقیه در ابطح ساکن شدند.

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۸- ۲۴۰ و این در نیمه اول قرن پنجم میلادی بوده است؛ چنان که در سیره المصطفی، ص ۳۰ آمده است.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۹۶

(۱) بعد از آن که این امر انجام شد، قصی به سراغ بیت رفت و آن را طوری بنا کرد که تا آن زمان بنا نشده بود. تا آن زمان طول دیوارهای بیت، نه ذرع (۵/ ۴ متر) بود که قصیّ آن را هیجده ذرع (۹ متر) قرار داد و سقف بیت را با تنه‌های درخت دوم که شبیه درخت نخل است؛ پوشانید و «دار الندوة» را در کنار «صفا» بنیان نهاد و پس از آن، قریشی‌ها اقدامات مهمّ خویش از قبیل مشاوره‌های جمعی و آماده کردن پرچم جنگ و ختنه کردن و ازدواج کردن را در دار الندوة انجام می‌دادند و قصی دستور داد که چاه عجول را حفر کردند. «۱»

(۲) ابن اسحاق می‌گوید: ابن اسحاق بن یسار از حسن بن محمّد بن علی بن ابی طالب رضی اللّه عنه نقل کرده است که آن حضرت فرمود: قصی سرپرستی بیت و ریاست بر مکه را به دست گرفت و در این هنگام حجابت- که همان کلیدداری کعبه بوده است- و سقایت و رفادت (مهمانداری) بر عهده وی بوده است و برای خودش «دار الندوة» را بنا گذارد «۲» و در آن را به سوی کعبه گرفت و قریشی‌ها کارهای مهم خویش را در آنجا برگزار می‌کردند. آنها در هر موضوعی که برایشان پیش می‌آمد؛ به مشورت می‌پرداختند و هیچ‌گاه پرچم جنگ با اقوام دیگر را نمی‌بستند؛ مگر آن که در «دار الندوة» گرد هم می‌آمدند و یکی از فرزندان قصیّ آن پرچم را برایشان می‌بست. تا جایی که اگر دوشیزه‌ای از قریش به سنّی می‌رسید که می‌بایست درّاعهٔ- چادری کوتاه- بپوشد به «دار الندوة» می‌آمد و در آنجا درّاعه‌اش را به تنش می‌کردند و او را نزد صاحبانش می‌بردند. «۳»

(۳) قصی مهمانداری حجّاج را بر قریش مقرّر کرد و بدان‌ها گفت: «ای قریشیان! شما همسایه‌های خدا و اهل شهری هستید که خانه خدا در آن واقع است، شما اهل حرم هستید و حجاج، مهمانان خدا و زائران بیت اللّه هستند. آنها مستحق‌ترین افراد برای اطعام هستند. پس در ایام حج آنها را با غذا و نوشیدنی‌ها پذیرایی کنید تا به سوی وطن‌هایشان بازگردند.»

(۴) از آن به بعد هر ساله مقداری از اموالشان را کنار می‌گذاشتند تا با آن برای حجاج بیت الله غذا تهیه کنند و تمام کسانی که احتیاج داشتند از آن غذاها می‌خوردند و این سیره تا زمان ظهور اسلام در میان آنها وجود داشت.

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۰.

(۲). دار الندوه در زمان اسلام در ملکیت حکیم بن حرام بن خویلد بود که معاویه آن را به هزار درهم از او خرید و ضمیمه مسجد الحرام نمود.

(۳). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۳۱- ۱۳۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۹۷

(۱) پس از آن که قصیّ به سن پیری و از کار افتادگی رسید؛ مشاهده کرد که پسرش عبد مناف که دومین فرزندش پس از عبد الدار بوده است، شریف‌ترین و باهیبت‌ترین آنهاست. برای همین به او گفت: ای پسرم! به خدا قسم که تو را بر دیگران به برتری می‌رسانم؛ اگر چه آنها بخواهند که بر تو شرافت داشته باشند: از این به بعد هیچ کس وارد کعبه نمی‌شود مگر این که تو در آن را بگشایی و هیچ کسی غیر از تو پرچم جنگ را برای قریش گره نمی‌زند و هیچ کس در مکه به غیر از تو به سقایت مردم نمی‌پردازد و هیچ کس از حاجیان به غیر از غذای تو نمی‌خورد و قریش باید برای انجام هر یک از امور مهم خویش در «دار الندوه» تو گرد هم آیند. پس قصیّ پرده‌داری و پرچم‌داری و آب‌رسانی و میزبانی از حجاج و سرپرستی «دار الندوه» که هر کاری در آن مورد مشورت قرار می‌گرفت را به عبد مناف سپرد و در باقیمانده حیاتش هیچ‌گاه با تصمیمات و کارهای عبد مناف مخالفت نکرد.

(۲) یعقوبی می‌گوید: قصیّ سمت‌هایش را بین پسرانش تقسیم کرد و سقایت حجاج و ریاست را به عبد مناف سپرد و دار الندوة را به عبد الدار و مهمانداری را به عبد العزّی و نگهبانی دره‌های مکه را به عبد قصیّ سپرد. آن‌گاه خودش مرد و در حجون به خاک

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

سپرده شد.

پس از آن عبد مناف بن قصیّ به ریاست رسید و دارای مقام و مرتبه‌ای عالی شد و هنگامی که کارهایش سامان گرفت، و خزاعه و بنی حارث نزد وی آمدند و درخواست کردند که با وی هم پیمان شوند تا قوی‌تر باشند، پیمانی را در میانشان به امضا رسانید که به پیمان «احابیش» مشهور شد.

عبد مناف صاحب فرزندانی به نام‌های هاشم- که اسمش عمرو بود- و عبد شمس و مطّب و نوفل و ابو عمرو و حنّه و تماضر و چهار دختر شد.

هاشم پس از پدرش دارای قدر و منزلت شد و قریشی‌ها دوست داشتند که هاشم ریاست سقایت و مهمانداری حجّاج را بر عهده بگیرد. «۱»

پیمان مطّیّبین و پیمان لعقه

(۳) ابن اسحاق از پدرش، اسحاق بن یسار، از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب نقل می‌کند که وی به نبیهٔ بن وهب هاشمی گفت: همانا قصیّ بن کلاب تمام مسئولیت‌هایش را به عبد الدار

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۹۸

سپرد و قصیّ در هیچ کاری با وی مخالفت نمی‌کرد. قریش هم به همین راضی بودند و مخالفت نمی‌کردند تا این که امر در بنی عبد الدار به نوه‌اش، عامر بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار رسید.

(۱) در آن هنگام فرزندان عبد مناف بن قصیّ؛ یعنی عبد شمس و هاشم و مطّلب و نوفل تصمیم گرفتند که آنچه در دست بنی عبد الدار بن قصی است را به دست بگیرند و پرده‌داری و پرچم‌داری و سقایت و مهمانداری را خود عهده‌دار شوند. آنها خود را به این امر سزاوارتر می‌دانستند؛ چون در میان قوم خویش صاحب شرافت و شأن و مقام بودند. پس از آن قریشی‌ها متفرق شدند و عده‌ای از بنی عبد مناف و عده‌ای از بنی عبد الدار حمایت می‌کردند.

مثلا بنی أسد بن عبد العزّی بن قصیّ و بنی زهره بن کلاب و بنی تمیم بن مرهٔ و بنی حارث بن فهر از بنی عبد مناف و بنی مخزوم و بنی سهم و بنی جمح و بنی عدیّ بن کعب از بنی عبد الدار حمایت می‌کردند و هر کدام با هم‌پیمانان خویش عهد بسته بودند که هیچ‌گاه از یاری همدیگر طفره نروند و آنان را در برابر دشمن تنها رها نکنند.

(۲) بعضی از زنان بنی عبد مناف کاسه بزرگی از عطر را آورده و در کنار کعبه نهاده بودند.

برای هم پیمان شدن، افراد هر یک از اقوام دست‌های خویش را در آن کاسه فرو می‌بردند و سپس با هم‌پیمانشان، هم قسم می‌شدند و آن‌گاه دست‌هایشان را برای تأکید بر گفتار و پیمان خویش بر دیوار کعبه می‌مالیدند که اینها مطّیّبین (عطرزنندگان) نامیده شدند.

(۳) در کنار آن بنی عبد الدار هم در کنار کعبه با هم‌پیمانان خویش هم قسم شدند که همدیگر را تنها نگذارند و در برابر دشمن همدیگر را رها نکنند. و اینها أحلاف (هم‌پیمانان) نامیده شدند.

سرانجام اینها با هم مصالحه کردند و قرار شد که سقایت و مهمان‌داری بر عهده بنی عبد مناف و پرده‌داری و پرچم‌داری و دار الندوهٔ در اختیار بنی عبد الدار باشد که از قبل در اختیار آنها بوده است. پس از آن هر کدام از این مصالحه راضی شدند و از جنگ دست کشیدند. «۱»

بدین ترتیب در این خبر تنها به ذکر اخبار مربوط به بنی عبد مناف و بنی عبد الدار اکتفا می‌شود و نامی از اشخاص به میان نمی‌آید.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

لکن در ابتدای آن نام عامر بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار بن قصیّ از بنی عبد الدار برده می‌شود و در این صورت مناسبت ندارد که معارض معاصر وی، هاشم بن عبد مناف بن قصیّ باشد. بلکه معارض وی یا عبد المطلب یا یکی از فرزندانش باشد تا امکان هم عصر بودنشان از حیث سلسله نسب وجود داشته باشد.

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۳۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۱۹۹

(۱) یعقوبی این را به اختصار چنین نقل کرده است: قریشیان به این امر مصالحه کردند که هاشم ریاست و سقایت و مهمانداری را بر عهده بگیرد. «۱» ظاهر این است که منظور وی از هاشم، بنی هاشم می‌باشد و مقصود از بنی هاشم، فرزندش عبد المطلب می‌باشند؛ چنان که در شأن ابو طالب گفته است: هنگامی که بنی عبد الدار دیدند که عبد المطلب صاحب فخر و مقام شده است؛ نزد بنی سهم رفتند و گفتند: بنی عبد مناف را از ما بازدارید!

هنگامی که بنی عبد مناف؛ یعنی بنی مطلب و بنی هاشم و بنی نوفل، این حالت را دیدند،- و در مورد بنی عبد شمس اختلاف شده است و زبیری می گوید که آنها نبودند- اجتماع کردند.

در این میان امّ حکیم دختر عبد المطلب از جمعشان رفت و پس از مدتی با ظرفی از بوی خوش برگشت و آن را در حجر گذاشت. سپس بنی عبد مناف و أسد و زهره و بنی تیم و بنی حارث با آن خود را خوشبو کردند و پیمانشان، پیمان مطّیبین (عطرزنندگان) نامیده شد.

پس از آن که بنی سهم این قضیه را شنیدند، گاوی را ذبح کردند و گفتند: هر کسی که دستش را به خون این گاو آغشته کند و کمی از آن را بلیسد، از ما است. پس از آن بنی عبد الدار و بنی سهم و بنی جمح و بنی عدی و بنی مخزوم چنین کردند و پیمان آنها به پیمان لعقهٔ «۲» (لیسندگان) مشهور شد.

تجارت زمستانی و تابستانی

(۲) یعقوبی می‌نویسد: هاشم اوّلین کسی بود که دو سفر را پایه‌گذاری کرد؛ سفری در زمستان به شام و سفری تابستانی به حبشه و یمن. پایه‌گذاری این سفرها بدان خاطر بود که تجارت قریش از محدوده مکه خارج نمی‌شد و برای همین در تنگنای مالی بودند. تا این که هاشم پیش پادشاه شام رفت و گفت: پادشاها! اقوام من از تاجران عرب هستند و از تو می‌خواهم که امان نامه‌ای

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۲.

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۸. و در ج ۲، ص ۱۷ حلف الفضول را نقل کرده و گفته است: «رسول اللّه در حلف الفضول شرکت کرد در حالی که بیش از بیست سال داشت» و در مورد وفات عبد المطلب گفته است:

عبد المطلب به هنگامی که رسول الله هشت‌ساله بود؛ درگذشت ج ۲، ص ۱۳.

بنابراین حلف الفضول دوازده سال پس از مرگ عبد المطلب تشکیل شده است؛ اما آنچه که در زمان عبد المطلب منعقد شده است؛ پیمان لعقه یا (حلفاء هم‌پیمانان) بوده است و حلف الفضول بیشتر از دوازده سال پس از آن تشکیل شده است. و من ندیده‌ام که کسی این نکته را متذکّر شده باشد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۰۰

برای ایشان و اموالشان بنویسی تا بتوانند پوست‌های دباغی شده و لباس‌های بافته شده را به شام بیاورند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۱) قیصر این امان‌نامه را نوشت و هاشم همراه با آن به سوی مکه حرکت کرد و در بین راه به هر قبیله‌ای که می‌رسید از اشراف آنها عهد و پیمان می‌گرفت که کاروان‌های مکّه را در امن و امان نگه دارند. به همین ترتیب از شام تا مکه امان‌نامه دریافت کرد «۱» و خداوند هم در این باره می‌فرماید: «لِإِیلافِ قُرَیْشٍ، إِیلافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّیْفِ فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَیْتِ الَّذِی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» «۲»

پس از آن هاشم با کاروان‌های بزرگ به تجارت با شام پرداخت و اشراف عرب را به همراه خویش می‌برد و هیچ هزینه‌ای از آنها نمی‌گرفت تا این که در یکی از سفرها در «غزّه» فلسطین وفات کرد و به خاک سپرده شد.

با وجودی که اسمش عمرو بود به هاشم ملقب شد؛ زیرا نان را خرد می‌کرد و خورشت و گوشت بر آن می‌ریخت و در منی و عرفات و مزدلفه از زائران پذیرایی می‌کرد و یا نان را در روغن و گوشت و خورشت خورد می‌کرد و افراد را برای خوردن آن صدا می‌زد.

و یا اطراف زمزم می‌ایستاد و مردم را با چاه‌هایی که در مکّه وجود داشت؛ سیراب می‌کرد «۳» و اما خود زمزم به وسیله جرهم پر شده بود و بعد از آن حفر نگردیده بود.

(۲) یعقوبی چگونگی مهمانداری هاشم را از زبان تاجری از بنی کلاب که به موسم حجّ رفته بود، چنین بیان می‌کند: اسود بن شعر کلبی می‌گفت: من کارگر یکی از کاروان‌های تجارتی محله‌مان بودم و با شتر به تجارت می‌پرداختم و هر جایی که احتمال می‌دادم، دادوستد و سودی وجود داشته باشد؛ با اثاث و کالا از شام به سوی آن حرکت می‌کردم.

(۳) در حالی که موسم حج نزدیک می‌شد، از شام حرکت کردم و در شب به مکه رسیدم.

کاروان را نگاه داشتم تا صبح فرا رسید، در آن هنگام دیدم شترانی را قربانی کرده. شتران دیگری را برای نحر می‌آوردند و آشپزهایی برای اطعام زائران، غذا می‌پختند. آنچه که دیدم باعث حیرت من شد و جلو رفتم که آنها را کمک کنم. در این میان مردی فهمید که هدفم

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۴.

(۲). قریش (۱۰۶)، ۱- ۴.

(۳). همان، ص ۲۴۲- ۲۴۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۰۱

چیست، پس به من گفت: جلو بیا. من هم جلو رفتم، دیدم که مردی بر تختی از خیزران نشسته و بر بالشی تکیه داده است، عمامه سیاهی بر سر پیچیده و انبوهی از موهای زیاد از زیر عمامه‌اش بر شانه‌هایش ریخته است؛ عصایی در دست دارد و پیر مردان جلیلی در اطراف او هستند؛ اما هیچ کدام در پیشگاه او حرفی نمی‌زنند و خدمت‌گزاران آنها در پایین مجلس نشسته و آماده خدمت‌گزاری‌اند. در این میان مردی بر جای بلندی ایستاده و فریاد می‌زند: ای زائران خانه خدا، بفرمایید برای غذا و دو نفر بر سر راه کسانی که غذا خورده بودند؛ فریاد می‌زدند: ای زائرانی که غذا خورده‌اید، برای شام هم تشریف بیاورید.

(۱) من از مردی که در کنارم بود، پرسیدم: او کیست؟ من می‌خواهم شما را کمک کنم. او گفت: این مرد ابو نضلهٔ هاشم بن عبد مناف است پس من از آن خارج شدم، در حالی که می‌گفتم: به خدا قسم که مجد و بزرگواری این است، نه مجد و بزرگواری آل جفنه! (در شام).

هنگامی که هاشم می‌خواست به سفر شام برود، همسرش و فرزندش، شیبه بن هاشم را به همراه خویش برد تا آنها را نزد بنی عدیّ بن النجار که از خویشاوندانشان در یثرب بودند؛ قرار دهد.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۲) پس از آن که خبر وفات هاشم به مکه رسید، برادرش مطّلب بن عبد مناف سرپرستی کارها را در مکه بر عهده گرفت و بعد از آن که شیبهٔ بن هاشم بزرگ شد و خبر آن به مطّلب بن هاشم رسید، به سوی یثرب رفت و نزدیکی‌های غروب به آن شهر رسید. پس از ورود نزد بنی عدی بن النجار رفت و برادرزاده‌اش را با اوصافی که شنیده بود، شناخت. آن‌گاه گفت: آیا این فرزندم هاشم است؟ افراد قوم گفتند: بله و به این ترتیب مطّلب او را با خود به سوی مکه آورد.

هنگامی که آنها وارد مکه شدند، مردم در بازار و مجالس خویش مشغول کسب و کار بودند و هر کدام که مطّلب را می‌دیدند، به او سلام و خوش آمد می‌گفتند و می‌پرسیدند: این نوجوان کیست که به دنبال شما است؟ او می‌گفت: این غلام من است که او را در یثرب خریده‌ام! سپس به بازار حزوزه که در کنار مسجد الحرام بود، رفت و لباس زیبایی برایش خرید و او را به خانه برد.

(۳) در هنگام غروب، آن لباس را به او پوشانید و او را به مجلس بنی عبد مناف برد و آنها را از جریان باخبر کرد؛ ولی از آن جایی که در ابتدا گفته بود که این نوجوان، برده‌ای است که او را از یثرب خریده‌ام، شیبهٔ بن هاشم به عبد المطلب مشهور شد.

مطّلب می‌خواست که در سفر تجارتی زمستانی شرکت کرده و به یمن برود برای همین به

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۰۲

عبد المطّلب گفت: برادرزاده‌ام! تو جانشین پدرت در مکه هستی و سعی کن که امور مکه را به خوبی انجام دهی. سپس خودش به سفر رفت و در «ردمان» در نزدیکی یمن رحلت کرد. بعد از آن عبد المطّلب به رسیدگی امور مکه پرداخت و دارای قدر و منزلت شد و قریش هم ریاست و سروری‌اش را پذیرفت. «۱»

(۱)

حفر چاه زمزم

ابن اسحاق می‌گوید: هنگامی که قوم جرهم از مکّه کوچ می‌کردند، چاه زمزم را پر کرده بودند. «۲»

(۲) یعقوبی می‌نویسد: محمد بن الحسن بن علی می‌گفت: پس از آن که عبد المطّلب دارای قدر و منزلت شد و قریش ریاست و سروری‌اش را پذیرفت، وی در حالی که در حجر اسماعیل خوابیده بود، در عالم رؤیا دید که شخصی نزد او آمد و گفت: ای ابو بطحاء (پدر ریگزار مکه) بلند شو و زمزم را که به وسیله شیخ اعظم (ابراهیم علیه السّلام) حفر شده بود، دوباره حفر کن. «۳»

(۳) ابن اسحاق با سه واسطه از علی علیه السّلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: عبد المطلب گفت که من در حجر خوابیده بودم که در عالم رؤیا شخصی به من گفت: طیّبهٔ (پاکیزه) را حفر کن.

گفتم: طیّبهٔ چیست؟ که در این حال از نظرم غایب شد. فردای آن روز هم به همان مکان آمدم و در آنجا خوابیدم. همان شخص در خوابم آمد و گفت: برّهٔ (نیکو) را حفر کن. گفتم که برّهٔ چیست؟ اما این بار هم چیزی نگفت و از نظرم ناپدید شد. روز بعدی آمدم و در همان جا خوابیدم. همان شخص در خوابم آمد و گفت: مضنونه (گرانبها) را حفر کن. گفتم مضنونه چیست؟ جوابی نداد و از نظرم غایب شد.

فردای آن روز به خوابگاهم آمدم و خوابیدم. باز در خوابم آمد و گفت: زمزم را حفر کن.

گفتم که زمزم چیست؟ گفت: آبی است که هیچ‌گاه تمام نمی‌شود و بدبو نمی‌گردد و حاجیان زیادی را سیراب می‌کند و این آب بین گوشت و خون و در جایی است که کلاغ سفید بال به آن نوک می‌زند و در آنجا لانه مورچه‌ها است.

پس از آن که قدر و منزلت و جایگاه زمزم برایش روشن شد و دانست که رؤیایش راست و

---

(۱). همان، ص ۲۴۴- ۲۴۶.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۲). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۱۶.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۰۳

درست است، فردای همان روز کلنگ خویش را برداشت و در حالی که تنها فرزندش، حارث بن عبد المطّلب به همراهش بود به مکان مشخص شده رفت و شروع به حفّاری نمود.

(۱) هنگام حفر چاه، عبد المطّلب به سنگ‌هایی برخورد کرد که چاه را با آن پر کرده بودند و به این ترتیب قریشی‌ها فهمیدند که عبد المطلب به محل چاه آگاهی یافته است. برای همین نزد وی آمدند و گفتند: ای عبد المطّلب! این چاه پدرمان، اسماعیل است و ما هم در آن حقی داریم و باید که ما را هم با خویش شریک گردانی. او گفت: من از پیش خود اقدام به این کار نکرده‌ام، بلکه بدان مأمور شده‌ام و از میان شما به این کار اختصاص یافته‌ام.

قریشیان گفتند: ما تو را رها نخواهیم کرد تا این که ما را هم شریک گردانی! عبد المطّلب گفت: حال که چنین است یک نفر را انتخاب کنید تا بین من و شما قضاوت کند گفتند: کاهنه بنی سعد هذیم.

گفت: قبول است و در آن زمان هذیم در اطراف شام زندگی می‌کردند.

(۲) عبد المطّلب و تعدادی از فرزندان پدرش، بنی عبد مناف به راه افتادند و از هر قبیله قریش هم یک نفر حرکت کرد. آنها از مکه خارج شدند تا به بعضی از صحراهای سوزان مابین شام و حجاز رسیدند و آبی که عبد المطّلب و همراهانش با خود داشتند تمام شد و آنها یقین پیدا کردند که از بی‌آبی به هلاکت خواهند رسید. از هر قبیله قریش هم که تقاضای آب می‌کردند، چیزی به آنها نمی‌دادند و می‌گفتند: ما هم به بی‌آبی گرفتار شده‌ایم و می‌ترسیم که مثل شما به تشنگی و هلاکت بیفتیم.

(۳) عبد المطّلب پس از آن که دید قبایل قریش به آنها کمک نمی‌کنند و ممکن است که خود و همراهانش از تشنگی بمیرند، به آنها گفت، من پیشنهاد می‌کنم که هر یک از ما قبری برای خویش حفر کند تا اگر یکی مرد دیگران او را دفن کنند و تنها جنازه آخرین نفر در این صحرای سوزان بدون دفن بماند و این بهتر از آن است که همه جنازه‌ها در این صحرا رها شود، آنها حرفش را تصدیق کردند و هر کدام قبری برای خود حفر نمودند و انتظار مرگ ناشی از تشنگی را می‌کشیدند.

(۴) در این حال عبد المطّلب به همراهانش گفت: به خود روحیه بدهید و حرکت کنید، شاید که خداوند ما را به آبی برساند. عبد المطّلب خودش پیش افتاد و بر مرکبش سوار شد و همین که مرکبش حرکت کرد از زیر پاهایش، آب گوارایی جوشید. عبد المطلب و یارانش تکبیر گفتند

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۰۴

و از آن آب نوشیدند و مشک‌هایشان را پر کردند سپس دیگر قبیله‌های قریش را صدا زدند و گفتند: بشتابید به سوی این آب که خداوند ما را با آن از تشنگی نجات داد. قریشیان آمدند و از آن آب خوردند و مشک‌هایشان را پر کردند. سپس گفتند: ای عبد المطّلب! هرآینه که خداوند در میان ما و تو قضاوت کرد ما هرگز در مورد زمزم با تو درگیر نمی‌شویم، همان خدایی که این آب را در این صحرای سوزان به تو عنایت کرد، زمزم را هم به تو عنایت کرده است، و پس از آن همگی برگشتند. «۱»

(۱) یعقوبی از محمد بن حسن بن علی نقل می‌کند که گفت: قریشی‌ها، حوضی را که عبد المطّلب برای سیراب کردن دیگران ساخته بود آلوده می‌کردند و لبه چاه را می‌شکستند.

پس دوباره در خواب دید که هاتفی به وی می‌گوید: برخیز و بگو: خدایا من این آب را برای شستشو حلال نمی‌دانم و تنها آن را برای آشامیدن حلال می‌دانم. عبد المطلب از خواب بیدار شد و همین جمله را گفت. پس از آن هر کسی که آب حوض زمزم را کثیف می‌کرد، به سرعت به دردی مبتلا می‌شد، لذا این کار را ترک کردند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۲) هنگامی که عبد المطّلب چاه زمزم را حفر می‌کرد، به شمشیرها و سلاح‌ها و پارچه‌هایی زربافت دست یافت! قریشی‌ها که این اشیای نفیس و گران‌قیمت را دیدند، به وی گفتند: ای ابو حارث، چیزی از این گنجی که خدا به تو عنایت کرده است به ما هم بده؛ زیرا این چاه، چاه پدرمان اسماعیل بوده است. عبد المطّلب گفت: به من فرصت دهید و پس از آن که امورش مرتّب شد، در کعبه را طلا کاری کرد و او کسی بود که بعد از جرهم کعبه را به زیور آلات مزیّن کرد. «۲»

(۳) مسعودی می‌گوید: عبد المطّلب بن هاشم چاه زمزم را حفر کرد، در حالی که این چاه قبلاً پر شده بود و این کار در زمان فرمانروایی کسری (خسرو) قباد بوده است. در هنگام حفر زمزم به دو مجسّمه آهوی طلا که با جواهر و مروارید مزین شده بود و هم چنین به هفت شمشیر قلعی و هفت زره بزرگ دست یافت. او با استفاده از شمشیرها دری برای کعبه ساخت و با طلاهای یکی از دو آهوی طلا، در کعبه را طلا کاری کرد و دیگری را در داخل کعبه نهاد و در کعبه را به زیور آلات مزیّن کرد. «۳»

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۵۰- ۱۵۳. و ابن ابی الحدید این مطلب را از وی در شرح نهج البلاغه، ج ۳۵، ص ۲۲۸ نقل کرده و یعقوبی به طور مختصر آن را نقل نموده است، ج ۱، ص ۲۴۸.

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۶- ۲۴۷ و کلینی در فروع کافی، ج ۱، ص ۲۵۵ این مطلب را از علی بن ابراهیم نقل می‌کند.

(۳). مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۰۵

(۱)

فصل دوم زندگی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله تا قبل از بعثت

اشاره

(۲)

ایمان عبد المطلب

مسعودی می‌گوید: مردم در ایمان عبد المطّلب اختلاف نموده‌اند. بعضی می‌گویند که عبد المطلب و دیگر آباء و اجداد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله مشرک بوده‌اند، مگر آنهایی که ایمانشان صحیح بوده است. برخی بر این عقیده‌اند که عبد المطلب مؤمن و موحّد بوده و هیچ‌گاه به خداوند عزّ و جلّ شرک نورزیده است. هم چنین هیچ کدام از آباء و اجداد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله مشرک نبوده‌اند و از اصلاب طاهره به نسل‌های بعدی منتقل شده است و خود آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله خبر داده است که از نکاح شرعی متولد شده است نه از راه غیر مشروع.

این موضوعی است که مورد اختلاف امامیه و فرقه‌های دیگر واقع شده است و کتاب حاضر برای استدلال آوردن نیست؛ اما دلایل هر فرقه را ذکر می‌کنیم.

عبد المطّلب به فرزندانش وصیت می‌کرد که صله أرحام و اطعام مستمندان را انجام دهند و آنها را به انجام کارهایی که برای روز معاد مفید باشد، ترغیب می‌کرد و به ابو طالب در مورد نگهداری از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله خیلی سفارش کرد. «۱»

(۳) صدوق در کتاب خصال، با سند از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: عبد المطلب پنج سنت را در جاهلیت اجرا کرد که خداوند همان را در اسلام مقرر فرمود: او زن پدر را بر فرزندانش حرام

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

کرد و خداونـد هم فرمود: «وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ» «۲»؛ با زن‌هایی که در نکاح پـدرانتان بوده‌اند، نکاح نکنید. و او گنجی را یـافت «۳» و خمس آن را صـدقه داد و خداونـد عزّ و جـلّ هم فرمـود: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمـا غَنِمْتُمْ مِنْ شَـيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ» «۴»؛ بدانید که آنچه غنیمت به دست می‌آورید، یک پنجم از آن خدا است.

---

(۱). مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۸.

(۲). نساء (۴)، ۲۲.

(۳). ممکن است منظور همان اشیایی باشد که جرهم از هدایای کعبه به هنگام پر کردن چاه زمزم در آن ریختند.

(۴). انفال (۸)، ۴۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۰۶

هنگـامی که چـاه زمزم را حفر کرد، آن را سـقایهٔ الحـاج (آشامیـدنی حاجیان) نامیـد و خداونـد هم فرمود: «أَ جَعَلْتُمْ سِـقايَةَ الْحاجِّ وَ عِمـارَةَ الْمَسْـجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِـاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ» «۱»؛ آیـا آشامیـدنی حاجیان و کلیـدداری مسـجد الحرام را برابر عمل کسـی دانسته‌اید که به خداوند و روز قیامت ایمان آورده است؟

(۱) عبـد المطلب دیه قتل یک مرد را یکصد شتر قرار داد که خداوند همان را در اسـلام جاری کرد. تعداد شوطهای طواف در میان قریش نامشـخص بود که عبد المطلب آن را هفت شوط قرار داد و خداوند همین هفت دور طواف را در اسلام جاری کرد. ای علی! عبـد المطلب هیـچ‌گاه قمـار بـازی نکرد و بت‌پرسـتی ننمود و از گوشت قربانیـانی که به نـام بت‌هـا ذبـح می‌شدنـد، اسـتفاده نکرد و می‌گفت: من بر دین پدرم، حضرت ابراهیم علیه السّلام هستم. «۲»

(۲) مرحوم کلینی در کتـاب کـافی به سه طریق از مقرن و زرارهٔ و مفضّل بن عمر، از امام صادق علیه السّـلام روایت می‌کنـد که آن حضـرت فرمود: عبد المطلب در روز قیامت به صورت یک امت واحده مبعوث می‌شود در حالی که سـیمای انبیاء و هیبت پادشاهان را دارد. «۳»

(۳) شـیخ مفیـد در اختصـاص با سـند از عبـد الرحمن بن خالـد غلام منصور عباسـی نقل می‌کنـد که وی گفت: بعضـی از فرزنـدان سلیمان بن علی عبّاسـی نوشـته‌ای را با خطّ عبد المطلّب نزد من آوردند که شبیه خطّ اطفال بود و در آن نوشـته بود: باسـمک اللهم، یـادداشت طلبکـاری عبـد المطلب بن هاشم از اهالی مکه از فلان بن فلان حمیری از اهالی زول «۴» صـنعاء. بر اوست که هزار درهم نقره خالص که با آهن وزن شـده باشـد، بپردازد و هرگاه که این طلبکاری را از او خواست، اجابت کند. شـهد اللّه و الملکان «۵». و همین دلالت بر این می‌کند که ابو طالب به خدا و ملائکه ایمان داشته است.

(۴) یعقوبی می‌نویسـد: او خـدای عزّ و جلّ را یگانه می‌دانست و عبادت بت‌ها را ترک می‌کرد و سـنت‌هایی را پایه‌گـذاری کرد که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آنها را اجرا می‌کرد و آیات الهی در مورد آنها

---

(۱). توبه (۹)، ۱۹.

(۲). خصال، ص ۳۱۲.

(۳). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۶ و ۴۴۷.

(۴). اسم مکانی است در یمن که به خط عبد المطلب بن هاشم شناخته شده است. «معجم البلدان».

(۵). اختصـاص، ص ۱۲۳. این مطلب را ابن نـدیم در الفهرست هم نقـل کرده است و بر نسـبت دادن کتـاب اختصاص به شـیخ مفید تأکیدی نداریم.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۰۷

نازل شد و آنها عبارت بود از: وفای به نذر، تعیین صد شتر برای دیه، حرمت ازدواج با محرم، وارد نشدن به خانه از راه پشت بام، قطع دست سارق، نهی از قتل دختران، مباهله، تحریم خمر، تحریم زنا و اجرای حدّ بر آن، قرعه، منع از طواف به صورت عریان، اکرام میهمان، پرداخت مخارج حجّ از اموال پاک و مشروع، تعظیم ماه‌های حرام و نفی ریا کاری و نفاق.

برای همین بود که قریشی‌ها می‌گفتند عبد المطلب ابراهیم علیه السّلام دوم است. «۱»

(۱) شهرستانی در ملل و نحل می‌گوید: او فرزندانش را به ترک ظلم و فساد امر می‌کرد و آنها را به کسب مکارم اخلاق ترغیب می‌نمود و از امور پست برحذرشان می‌داشت و در وصیت‌هایش می‌گفت: هیچ ظالمی از دنیا خارج نمی‌شود مگر آن که از وی انتقام گرفته می‌شود و به عقوبتی گرفتار می‌گردد. در این میان مرد ظالمی فوت کرده بود و قبل از مرگ به عقوبتی گرفتار نشده بود و از عبد المطلب در این مورد سؤال شد. وی لحظه‌ای فکر کرد و گفت: به خدا قسم که پس از دنیا، جهان دیگری است که در آن نیکوکار به جزای نیکی‌هایش می‌رسد و گناهکار به سزای گناهانش می‌رسد. «۲»

(۲)

فرزندان عبد المطلب و آن که قربانی شد

(۳) شیخ صدوق در خصال با سند از امام صادق از پدرش علیه السّلام از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده است که از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در مورد فرزندان عبد المطلب سؤال شد. آن حضرت فرمود:

آنها با عباس ده نفر بودند؛ یعنی یازده پسر داشت.

سپس شیخ صدوق می‌گوید: بزرگ‌تر آنها حارث بوده است که برای همین کنیه عبد المطلب، ابو حارث بود و فرزندان دیگر عبارت بودند از: عبد العزّی که همان ابو لهب است، ابو طالب که اسم دیگرش عبد مناف بوده است، ضرار، زبیر، غیداق، مقوّم، حجل، حمزه، عباس و عبد اللّه. «۳»

(۴) و با سند از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: عبد المطلب دارای نه پسر بود و نذر کرده بود که اگر دهمین فرزندش هم پسر باشد، او را قربانی کند، امّا پس از آن که عبد اللّه متولد

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰- ۱۱.

(۲). شهرستانی، الملل و النحل، به نقل از بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۱ و برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به الصحیح، ج ۱، ص ۱۴۹- ۱۵۴.

(۳). خصال، ج ۲، ص ۴۵۲- ۴۵۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۰۸

و بزرگ شد، نتوانست او را قربانی کند؛ زیرا رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در صلب او بود. بنابراین بین او و ده شتر قرعه زد؛ اما قرعه به نام عبد الله افتاد. سپس ده شتر دیگر به آن شترها اضافه کرد و قرعه زد که بازهم قرعه به نام عبد الله افتاد و هم چنین ده تا ده به شترها اضافه می‌کرد و قرعه می‌زد تا این که تعداد شترها به صد نفر رسید و قرعه به نام شترها افتاد. عبد المطلب گفت: با خدایم به انصاف رفتار نکردم و برای همین سه بار قرعه را تکرار کرد که در هر بار قرعه به نام شترها افتاد و آنگاه گفت: الان دانستم که خدایم به این عمل من راضی است و شترها را قربانی کرد. «۱»

(۱) و عیون الاخبار با سند از علی بن الحسن بن فضال نقل می‌کند که گفت: از امام رضا علیه السّلام در مورد گفتار نبی اکرم صلّی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

اللّه علیه و آله که گفته بود: «من پسر دو ذبیح هستم.» سؤال کردم. آن حضرت فرمود که «آنها اسماعیل بن ابراهیم خلیل علیها السّلام و عبد الله بن عبد المطلب بوده‌اند» و در ادامه فرمود: «عبد المطلب حلقه در کعبه را گرفته و نذر کرده بود که اگر خداوند به او ده پسر عنایت فرماید، یکی از آنها را ذبح کند. پس از آن که تعداد فرزندانش به ده عدد رسید، گفت: خدا به وعده‌اش وفا کرده است و من هم به وعده خویش عمل خواهم کرد. سپس فرزندانش را داخل کعبه برد و بین آنها قرعه زد.

قرعه به نام عبد الله، پدر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله درآمد و او محبوب‌ترین فرزندانش بود. برای بار دوم قرعه زد که بازهم نام عبد الله خارج شد و برای سومین بار قرعه زد که بازهم نام عبد الله خارج شد!

(۲) عبد المطلب او را پیش خود خواند و تصمیم به ذبح او گرفت! قریشی‌ها جمع شدند و او را از این کار بازداشتند. زنان عبد المطلب هم گریه و زاری به راه انداخته بودند و دخترش عاتکه می‌گفت: از آنچه که بین تو و خدایت است عذر خواهی کن و عبد الله را ذبح نکن. عبد المطلب گفت: چگونه عذر خواهی کنم، دخترم؟ عاتکه گفت: با گله‌هایی که در صحراهای حرم داری و بین خون عبد الله و شتران قرعه بینداز و آن قدر تعداد شتران را بالا ببر تا خدایت راضی شود.

(۳) عبد المطلب شخصی را به دنبال شترهایش فرستاد و آنها را حاضر کرد و آنگاه ده شتر از میانشان جدا کرد و بین آنها و عبد الله قرعه‌کشی کرد که به نام عبد الله افتاد. سپس تعداد شتران را ده تا ده زیاد کرد تا به صد عدد رسید و میان آنها دوباره قرعه زد که قرعه به نام شتران درآمد.

---

(۱). الخصال، ص ۱۵۶ و کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۸۹. از حماد بن عیسی از حریز از کسی که او را خبر داده است. این روایت مرسل است و محقق غفاری بر این حدیث و غیر آن ایراد گرفته است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۰۹

(۱) در این هنگام قریشیان چنان تکبیر گفتند که کوه‌های اطراف به لرزه درآمد! امّا عبد المطلب گفت: خیر، قبول نیست. مگر این که سه بار قرعه بزنم و هر سه مرتبه قرعه به نام شتران در بیاید.

آنگاه که سومین قرعه هم به نام شتران درآمد، زبیر و ابو طالب و برادرانشان، عبد الله را از زیر دست‌های عبد المطلب بیرون کشیدند و چون گونه‌اش را بر زمین گذاشته بود، مقداری از پوست آن کنده شده بود. آنها او را روی دست‌های خود بلند کردند و او را غرقه بوسه ساختند و شروع به زدودن گرد و خاک‌ها از بدنش کردند.

پس از آن عبد المطلب دستور داد که شترها را در بازار حزوره «۱» نحر کنند و گوشت آن را توزیع نمایند.

(۲) عبد المطلب پنج سنت را بنیان نهاد که خداوند آنها را در اسلام جاری ساخت. او زن پدر را بر فرزندان پدر حرام کرد و دیه یک مرد را صد شتر قرار داد و تعداد شوطهای طواف را هفت قرار داد و گنجی را پیدا کرد «۲» و یک پنجم آن را صدقه داد و چاه زمزم را به هنگام حفر، آشامیدنی حاجیان نامید.

آری اگر عبد المطلب از حجّت‌های خدا نبود و تصمیم وی به ذبح عبد الله، شبیه تصمیم ابراهیم به ذبح فرزندش اسماعیل نبود، هرگز نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به این افتخار نمی‌کرد که فرزند دو ذبیح است و نمی‌گفت: انا ابن الذبیحین؛ و همان علّتی که باعث شد خداوند ذبح شدن را از اسماعیل دور کند، باعث شد که ذبح شدن را از عبد اللّه دور کند، و آن این بود که نبی اکرم و ائمه معصوم صلّی اللّه علیه و آله در صلبشان بودند و به برکت نبی اکرم و ائمه صلّی اللّه علیه و آله و سلم خداوند ذبح شدن را از آنها دور کرد. «۳»

(۳) یعقوبی می‌گوید: اسم عبد الله در ابتدا عبد الدار یا عبد قصیّ بود و هنگامی که قرار شد در راه خدا فدا شود، عبد المطلب گفت: او عبد الله است «۴» و این حادثه بیست سال پس از حفر زمزم بود «۵» و در این هنگام عبد الله بیست‌ساله بود.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۱). حزورهٔ بر وزن رحرجهٔ، تپه معروفی است در مکه که به عنوان بازار انتخاب می‌شود، چنان که در صحاح آمده است و این خبر را ابن اسحاق در سیره نقل می‌کند و می‌گوید: چنان که گمان کرده‌اند، این خبر را به عبد المطلب نسبت داده‌اند و گفته‌اند که او شترها را در پای بت‌ها قربانی کرد و این مردود است، چنان که روایات معتبری را از ائمه صلّی اللّه علیه و آله و سلم در این باره نقل کردیم.

(۲). شاید که این گنج چنان که قبلا هم گفته شد، همان اشیایی باشد که جرهم آن را دفن کرده بود.

(۳). عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۲۱۲.

(۴). تاریخ یعقوبی، ج ۲: ص ۹.

(۵). همان. این امر با تاریخی که برای سنّ ازدواج عبد اللّه ذکر کرده است، معلوم می‌شود.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۱۰

(۱) شاید در اینجا گفته شود که عبد المطلبی که مورخان درباره‌اش نوشته‌اند: دست سارق را قطع می‌کرد و از طواف عریان جلوگیری می‌نمود و از کارهای پست جلوگیری می‌کرد و از بت‌پرستی خودداری می‌نمود و ... چگونه فرزندش را عبد مناف نامیده است، در حالی که مناف اسم بتی است و یا دیگری را عبد العزّی نامیده است در حالی که آن هم بتی است. سؤال بعدی این است که او چگونه حق داشته است که چنین تصمیمی درباره دیگری، اگر چه فرزندش باشد، بگیرد؟ و آیا هیچ کسی می‌تواند صحّت چنین نذری را که جان انسان بی‌گناهی در میان است، تأیید کند؟!

(۲) این سؤال را سید جعفر مرتضی در الصحیح من السیره «۱» طرح کرده است و سپس از سید محمد مهدی روحانی قمی نقل کرده است که: ما ملاحظه می‌کنیم که ایمان عبد المطلب سیر تکاملی داشته است. او در ابتدا فرزندش را عبد مناف و عبد العزّی نامیده است، اما به تدریج ایمانش کامل می‌شود تا جایی که ابرهه حبشی، فرمانده اصحاب فیل، به وی احترام می‌گذارد و مؤرخان درباره او چیزهایی می‌گویند که بعضی از آن را ذکر کردیم. و هیچ شکی نیست که او بعد از میلاد نوه‌اش و مشاهده نشانه‌هایی از او که دلالت بر نبوتش داشت و از آنجا که بسیاری از نشانه‌ها و کرامت‌ها را با چشمان خودش دیده بود، به حدّ اعلایی از ایمان دست یافت.

(۳) بنابراین اشکالی ندارد که او در ابتدای امر چنین نذری بکند و خداوند هم به پیامبرش حضرت ابراهیم دستور داد که فرزندش اسماعیل را ذبح کند و همسر عمران نذر کرد که فرزندش را برای خدمت در بیت المقدس وقف کند، چنان که ابن شهر آشوب به این مطلب اشاره کرده و گفته است: عبد المطلب تصور می‌کرد که ذبح فرزندش بهترین راه نزدیک شدن به خداست، چون اسماعیل هم در معرض ذبح قرار گرفته بود و آنگاه خبر را ذکر می‌کند. «۲»

(۴)

ازدواج مبارک

یعقوبی می‌نویسد: بیست سال پس از حفر زمزم و یک سال پس از فدیه دادن برای عبد الله، این ازدواج مبارک رخ داد و در آن هنگام آمنه دختر وهب چهارده‌ساله بود. «۳»

(۱). سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیرهٔ النبی الاعظم صلّی اللّه علیه و آله، ج ۱، ص ۶۵- ۷۰.

(۲). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰ بدون اسناد.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۱۱

(۱) ابن اسحاق می‌نویسد: عبد المطلب فرزندش عبد الله را با خود برد تا به خانه وهب بن عبد مناف بن زهره که در آن ایام از بزرگان بنی زهره به شمار می‌رفت، رسید و دخترش آمنه را برای پسرش عبد الله تزویج کرد و آمنه از بهترین زنان قریش از جهت شرافت و جایگاه خانوادگی بود و بدین ترتیب عبد المطلب او را به تزویج عبد الله درآورد و مراسم زفاف در خانه عبد المطلب انجام شد و آمنه به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله حامله شد. «۱»

(۲) طبرسی در احتجاج از امام کاظم به نقل از حضرت علی علیها السّلام روایت می‌کند که فرمود: آمنه دختر وهب در عالم رؤیا مشاهده کرد که به وی گفته شد: جنینی که به همراه داری از بزرگان است و پس از تولد اسمش را محمّد صلّی اللّه علیه و آله بگذار. سپس حضرت علی علیه السّلام فرمود: خداوند اسمی از اسماء خودش را مشتق نمود، خداوند محمود است و این محمّد صلّی اللّه علیه و آله است. «۲» به همین مضمون شیخ طبرسی در اعلام الوری از سفیان بن عیینه نقل می‌کند که وی گفت: بهترین بیتی که عرب در شأن پیامبر گفته همان قول ابو طالب است:

و شقّ له من اسمه کی یجلّه‌فذو العرش محمود و هذا محمد

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۶۵. طبری هم آن را روایت کرده است، ج ۲، ص ۲۴۳. و علامه مجلسی در بحار الانوار در باب ابتدای خلقتش خبری را ذکر می‌کند که متضمن تفصیل طویلی در مورد خطبه آمنه و زفاف او می‌باشد که در چاپ‌های جدید بحار حدود هفتاد و هشت صفحه از جلد پانزدهم بحار را دربرمی‌گیرد.

او در ابتدا می‌گوید: «شیخ ابو الحسن البکری، استاد شهید ثانی در کتابش به نام الانوار می‌نویسد: اسلاف و شیوخ راوی ما این حدیث را از ابو عمرو الانصاری نقل کرده‌اند که گفت: از کعب الاحبار و وهب بن منبّه و ابن عباس سؤال کردم که همگی گفتند: هنگامی که خداوند اراده کرد که محمد صلّی اللّه علیه و آله را خلق کند، به ملائکه‌اش گفت ...». و علامه مجلسی در آخر خبر می‌گوید: «می‌گویم: همانا این خبر را با وجود غرابت و ارسالش آورده‌ام، چون به مؤلف آن اعتماد دارم و مشتمل بر بسیاری از آیات و معجزاتی است که سایر اخبار آن را نفی نمی‌کند و بلکه تأیید می‌کند». با حفظ این مطلب باید گفت که شهید ثانی در سال ۹۶۶ ه ق به شهادت رسیده است و تحقیق‌کننده بحار الانوار، مرحوم آیة الله ربانی شیرازی از ریاض العلماء از بعضی از مورخان نقل کرده است که شهید ثانی نسخه عتیقه‌ای از کتاب الانوار الکبری را دیده است که تاریخ نوشتن آن، سال ۶۹۶ ه ق. بوده است و السمهودی در کتاب تاریخ مدینه که آن را در سال ۸۸۸ ه ق. تألیف کرده است؛ شرح حال البکری، صاحب الانوار الکبری را ذکر کرده و گفته است: سیره البکری کذب و باطل است! بنابراین چگونه ممکن است که وی از مشایخ شهید ثانی باشد؟!

امّا ابو الحسن البکری که از مشایخ شهید ثانی بوده است در سال ۹۵۲ ه ق در قاهره فوت کرده است، چنان که این مطلب در شذرات الذهب آمده و او صاحب کتاب الانوار نبوده است، امّا علامه مجلسی یکی را با دیگری اشتباه گرفته است و به او حسن ظن پیدا کرده و اخبار باطل و کذبش را در بحار وارده کرده که البته با حسن نیت بوده است.

(۲). الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۲۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۱۲

و اسمش را از اسم خود اشتقاق نمود تا بزرگش بدارد که خداوند صاحب عرش محمود است و این محمد.

سپس گفته است: دیگران می‌گویند این بیت از حسان بن ثابت است که آغاز قصیده‌اش این چنین است:

أ لم تر انّ اللّه أرسل عبده‌ببرهانه و الله اعلی و أمجد «۱» آیا ندیدی که خداوند بنده‌اش را با دلایل و براهین به رسالت برگزید و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

خداوند برتر و بلندمرتبه‌تر است.

(۱) ابن اسحاق می‌نویسد: مردم می‌گویند: آمنه دختر وهب صحبت می‌کرده است که هنگامی که او به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله حامله شد، مشاهده نمود که نوری از وی درخشید که به وسیله آن کاخ‌های بصری در سرزمین شام مشاهده گردیدند و به وی گفته شد: تو به سرور این امّت حامله گردیده‌ای و هنگامی که پا به عرصه هستی گذاشت، بگو: او را از شرّ هر حسودی در پناه خدا قرار می‌دهم و او را محمّد صلّی اللّه علیه و آله نام‌گذاری کن. «۲»

(۲) سپس با سندی از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب روایت می‌کند که وی از حلیمه سعدیه از

---

(۱). سید زینی رحلان روایت کرده است که مادرش وقایعی که بر وی گذشته بود را برای عبد المطّلب تعریف کرد و عبد المطّلب او را محمد صلّی اللّه علیه و آله نامید و لکن مادرش او را احمد نامید سپس پنج بیت از اشعار ابو طالب رضی اللّه عنه را نقل کرده است که در آن نبی اکرم را أحمد نامیده است (انسان العیون فی سیرة الأمین المأمون معروف به سیره حلبیه، ص ۹۲- ۱۰۰).

(۲). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۶۶ و طبری در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۵۶ و ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۱، ص ۲۹ از وی نقل کرده است و قمی در تفسیرش، ص ۳۴۹ و صدوق در اکمال الدین، ج ۱، ص ۱۹۶ از ابن اسحاق به نقل از أبان بن عثمان الاحمر بجلی کوفی به صورت مرفوع این مطلب را نقل کرده و قطب راوندی در الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۶۹- ۱۲۹ از امام صادق علیه السّلام این مطلب را نقل کرده است. و در الروض الانف و ابن فورک در الفصول آورده است که: أحیحة بن جلاح و حمران بن ربیعة و سفیان به یکی از علمای یهود برخورد کردند که آنها را از بعثت نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و اسمش باخبر کرد. آنها پس از آن که اطلاع پیدا کردند رسول الله در نزدیکی همان زمان در سرزمین حجاز مبعوث خواهد شد، به طمع افتادند که این شخص یکی از فرزندان آنها باشد، برای همین فرزندانشان را محمد نام‌گذاری کردند. در میان عرب کسی به غیر از این سه نفر شناخته نشده‌اند که فرزندانشان را محمد نامیده باشد، با حفظ این مطلب باید گفت که زینی رحلان در سیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۹۳ گفته است که تعداد کسانی که نام محمد را داشتند، به شانزده نفر می‌رسید و شعری را در این باره ذکر کرده که چنین است:

ان الّذین سموا باسم محمّد من قبل خیر الناس ضعف ثمان. همانا کسانی که قبل از بهترین مردم، محمد نام‌گذاری شده بودند، دو برابر هشت نفر (۱۶) بودند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۱۳

آمنه دختر وهب نقل کرده است که گفت: هنگامی که به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله حامله شدم نوری از من درخشید که کاخ‌های بصری در سرزمین شام را روشن کرد. سپس به خدا قسم که هیچ حملی را خفیف‌تر و راحت‌تر از این ندیدم و هنگامی که او را به دنیا آوردم، دست‌هایش را بر زمین گذاشت و سرش را به سوی آسمان گرفت.

(۱) سپس با سندی از ثور بن یزید نقل کرده است که گروهی از اصحاب رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به آن حضرت گفتند: یا رسول الله، درباره خودت برای ما سخن بگو. حضرت فرمود: بلی، من بر طبق دعای پدرم و دعوت حضرت ابراهیم علیه السّلام و بشارت برادرم، حضرت عیسی علیه السّلام هستم.

هنگامی که مادرم به من حامله شد، مشاهده کرد که نوری از وی درخشید که کاخ‌های شام را برایش روشن کرد. «۱» شاید که سخن ابن اسحاق در ابتدای این حدیث که می‌گوید: «و یتحدّث الناس»، و مردم می‌گویند، اشاره به ضعف این خبر نیست، بلکه به شهرت آن در میان مردم اشاره دارد، چنان که طبری آن در إعلام الوری روایت کرده و قولش را چنین شروع کرده

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۷۱- ۱۷۵ و طبری با سند از ثور بن یزید شامی از مکحول شامی از شداد بن أوس روایت می‌کند

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

که گفت: ما نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نشسته بودیم! در این حال پیرمرد مسنّی از بنی عامر که بزرگ آنها به حساب می‌آمد، پیش آمد. او در حالی که به عصایش تکیه زده بود، در مقابل رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ایستاد و گفت: ای پسر عبد المطلب! مطلع شده‌ام که تو گمان می‌کنی که رسول الله هستی!؟ و خدا تو را همانند ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیا برای هدایت مردم ارسال کرده است. تو ادعای بسیار بزرگی کرده‌ای.

تمام انبیا و خلفا از دو خانه در میان بنی اسرائیل برخاسته‌اند و تو از اقوامی هستی که سنگ و چوب و بت می‌پرستند و در این صورت تو را چه به ادعای نبوّت و رسالت؟! و لکن هر سخنی حقیقتی دارد و از تو می‌خواهم که مرا به حقیقت سخن و شأن و مقام خویش آگاه کنی.

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از سؤال این پیر مرد خوشش آمد و به وی گفت: ای برادر بنی عامر! این سؤالی که مطرح کرده‌ای، دارای حقیقتی است و باید بنشینی تا برایت توضیح دهم. پیر مرد هم نشست. آنگاه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به وی گفت: ای برادر بنی عامر، حقیقت سخنم و شأن و مقام من این است که من بر طبق دعای پدرم ابراهیم و بشارت برادرم، عیسی بن مریم هستم و من اولین فرزند مادرم بودم ... سپس مادرم در خواب دید که آنچه در شکمش می‌باشد، نور است و مادرم گفت نوری را که از من درخشید، پی‌گیری کردم و دیدم که آن نور مشارق و مغارب زمین را برایم روشن کرد. (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۱) و کازرونی این مطلب را با همین سند در المنتقی فی مولود المصطفی نقل کرده است و ابن ابی الحدید هم مختصر آن را در شرح نهج البلاغه از طبرسی نقل کرده است

ظاهرا این خبر همان چیزی است که ابن اسحاق از ثور بن یزید نقل کرده است. الّا این که وی سند خبر را فراموش کرده و گفته است: «از بعضی از اهل علم و گمان نمی‌کنم که جز از خالد بن معدان کلاعی باشد» و چنان که در تهذیب التهذیب آمده، خالد در سال ۱۰۸ وفات کرده است و شاید برای همین وی بخشی از خبر را به صورت نقل به معنا آورده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۱۴

است: از جمله خبرهای مستفیض این است که هنگامی که مادر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را به دنیا آورد، نوری را مشاهده کرد. «۱»

(۱) یعقوبی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است: بین ازدواج عبد الله با آمنه و ولادت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ده ماه فاصله بوده است.

(۲)

ولادت مبارک

از مادرش روایت شده که گفته است: هنگامی که او را به دنیا آوردم، نوری را دیدم که از من درخشید؛ به طوری که مرا به وحشت انداخت و به درد و مشکلاتی که زن‌ها از آن رنج می‌برند، مبتلا نشدم و از طریق دیگر روایت شده که وی گفت: نوری از من درخشید که به وسیله آن کاخ‌های شام را دیدم و پس از آن پا به عرصه هستی گذاشت، یک مشت خاک را برداشت و آنگاه سرش را به سوی آسمان گرفت. «۲»

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۵.

(۲). علی بن ابراهیم قمّی به طور مفصّل این خبر را در تفسیرش به صورت مرسل چنین ذکر کرده است: از آمنه، مادر نبی اکرم نقل شده است که گفت: هنگامی که به رسول اللّه حامله شدم، هیچ احساس حاملگی نکردم و در عالم رؤیا نوری را مشاهده کردم و

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

گویی سروش غیبی نزد من آمد و گفت: هرآینه تو به بهترین انسان‌ها حامله شده‌ای.

پس از آن که وی را به دنیا آوردم، دست‌ها و زانوهایش را بر زمین گذاشت و سرش را به سوی آسمان گرفت و نوری از من درخشید که مابین زمین و آسمان را روشن کرد و شیطان‌ها به وسیله شهاب‌ها و ستارگان سنگباران شدند و از پهنه آسمان ناپدید گردیدند و قریشی‌ها شهاب‌ها را می‌دیدند که در آسمان سیر می‌کردند و از این جنب و جوش زیاد به وحشت افتادند و گفتند: این نشانه برپایی قیامت است و برای همین، نزد ولید بن مغیره که پیر مردی باتجربه بود، جمع شدند و از او در این مورد سؤال کردند: او گفت: به این ستارگانی که در ظلمت‌های دریاها و خشکی‌ها، راهنمای مسافران هستند، نگاه کنید. اگر این ستارگان زایل شده‌اند، موعد قیامت فرا رسیده است و اگر اینها در جای خویش ثابت هستند، این اتفاق به خاطر پدیده‌ای است که رخ داده است.

و در مکه مردی یهودی زندگی می‌کرد که به وی یوسف می‌گفتند. هنگامی که وی حرکت‌های غیر عادی ستارگان و شهاب‌ها را مشاهده کرد، به محل اجتماع قریش آمد و گفت: ای قریشیان! آیا در این شب مولودی در میان شما متولد شده است؟ گفتند: نه. او گفت: به تورات قسم که اشتباه می‌کنید. در این شب آخرین و برترین، پیامبر متولد شده است. او کسی است که در کتاب‌های ما درباره‌اش صحبت شده است که به هنگام تولدش، شیطان‌ها در آسمان سنگباران می‌شوند و ناپدید می‌گردند.

پس از آن، هر کسی که به منزلش می‌رفت از خانواده‌اش در این باره سؤال می‌کرد و جواب می‌شنید که عبد الله- بن عبد المطلب صاحب پسری شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۱۵

(۱) مادرش در ایام تشریق در جمره وسطی که عبد الله در آنجا استقرار داشت، به وی حامله شد و او را در شعب ابی طالب در منزل محمد بن یوسف «۱» در گوشه سمت چپ آن به دنیا آورد

یهودی گفت که او را نزد مولود ببرند و همراه عده‌ای به در خانه آمنه آمدند و به وی گفتند: فرزندت را بیاور تا این یهودی او را ببیند، آمنه فرزندش را که در قنداقی پیچیده بود، به آنها عرضه کرد. یهودی در چشمانش خیره شد و شانه‌اش را نگاه کرد و خال سیاهی را بر آن دید که چند تار مو بر آن روئیده بود. در این حال یهودی غش کرد و بر زمین افتاد. اطرافیانش بر وی خندیدند و یهودی به آنها گفت: ای قریشیان! آیا می‌خندید؟ این پیامبر شمشیر است که بر شما مسلط خواهد شد و نبوّت تا ابد از بنی اسرائیل خارج شده است. مردم از آنجا متفرق شدند در حالی که درباره سخنان یهودی صحبت می‌کردند.

علی بن ابراهیم می‌گوید: هنگامی که شیطان‌ها به وسیله ستارگان سنگباران شدند، نزد ابلیس رفتند و گفتند:

ما از ورود به آسمان منع شدیم و به وسیله شهاب‌ها سنگباران می‌شویم. ابلیس گفت: تحقیق کنید که در دنیا حادثه‌ای رخ داده است. آنها نزد ابلیس آمدند و گفتند: حادثه‌ای را مشاهده نکردیم. ابلیس گفت: خودم آن را پیگیری خواهم کرد. بنابراین مابین مشرق و مغرب به جست و جو پرداخت تا به حرم رسید و دید که ملائکه در آنجا مزدحم شده‌اند و جبرئیل در حالی که حربه‌ای در دست دارد، جلوی در حرم ایستاده است. ابلیس خواست که وارد حرم شود؛ اما جبرئیل فریاد زد: دور شو ای ملعون و به جانب کوه حراء آمد و به صورت سدّی مرتفع درآمد.

آنگاه ابلیس گفت: ای جبرئیل می‌خواهم که سؤالی را از تو بپرسم. جبرئیل گفت که آن سؤال چیست؟ ابلیس گفت: این ازدحام چیست؟ چرا در دنیا جمع شده‌اید؟ جبرئیل گفت: این پیامبر این امت و آخرین و برترین انبیاست که متولد شده است.

ابلیس گفت: آیا من می‌توانم در او تأثیر بگذارم؟ جبرئیل گفت: نه. گفت: آیا نصیبی در امتش دارم؟ جبرئیل گفت: بله. ابلیس گفت: راضی شدم. (تفسیر قمیّ، ج ۱، ص ۳۷۳- ۳۷۴).

در اینجا باید این نکته را در نظر داشته باشیم که شیطان گفت: آیا من می‌توانم در او تأثیر بگذارم و جبرئیل گفت: نه. و آن را با

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

آنچه که در مورد حفظ قلب آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله گفته شد، مقایسه کنیم تا بدانیم که جبرئیل به طور خاص بهره و نصیب شیطان را از قلب آن حضرت زایل کرده است!

با توجه به این که یوسف یهودی در مکه به آمنه می‌گوید: «نبوت تا ابد از بنی اسرائیل خارج شده است» نمی‌توان گفت که این خبر از اسرائیلیات است. البته در خبر استبعادی وجود دارد و آن این است که ولید بن مغیره را به گونه‌ای توصیف می‌کند که در هنگام ظهور اسلام، یعنی چهل سال پس از ولادت نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به آن صفات موصوف بوده است و آیا قبل از چهل سالگی‌اش صفاتی شبیه بعد از هشتاد سالگی‌اش داشته است؟!

(۱). علامه مجلسی در حاشیه بحار الانوار می‌نویسد: مورّخان می‌گویند: این منزل، برای نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است که آن را به عقیل بن ابی طالب بخشیده است و فرزندانش آن را به محمد بن یوسف، برادر حجاج ثقفی فروختند و بعد از آن به خانه محمد بن یوسف مشهور شد و او آن را به کاخی که آن را بیضاء (خانه سفید) می‌نامیدند، ضمیمه کرد و بعد از انقضای دولت بنی امیه، خیزران، مادر هادی و هارون الرشید به حج آمد و محل میلاد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را از کاخ جدا کرد و آن را به مسجد تبدیل کرد و در حال حاضر در آن مسجد نماز خوانده می‌شود و محل زیارت زائران است. (بحار الانوار، ج ۱۵، ۲۵۰- ۲۵۲)

و سید أمین در اعیان الشیعهٔ می‌نویسد:

این مسجد بر همان حالت سابق خویش باقی بود تا این که وهابیان بر مکّه مستولی شدند و آن را منهدم ساخته و

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۱۶

و خیزران آن مکان را خرید و به مسجدی تبدیل کرد که مردم در آن نماز می‌خوانند. «۱»

(۱) و مجلسی از کتاب حدائق الریاض و التواریخ الشرعیهٔ شیخ مفید نقل کرده است که میلاد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در هنگام طلوع فجر روز جمعه، هفدهم ربیع الاول سال عام الفیل بوده است. «۲»

طبری می‌نویسد: آن حضرت در طلوع خورشید جمعه، در هفدهم ربیع الاول عام الفیل متولد شده است و در آن هنگام سی و چهار سال از زمان پادشاهی انوشیروان می‌گذشت. «۳»

(۲) سید بن طاووس در اقبال می‌نویسد: بسیاری از علمایی که بدان‌ها مراجعه کردیم، قائل بودند که میلاد آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در طلوع فجر هفدهم ربیع الاول سال عام الفیل بوده است. «۴»

(۳) برای همین علّامه مجلسی قدس سرّه می‌نویسد: بدانید که امامیه به استثنای عده بسیار کمی، اتفاق نظر دارند بر این که ولادت آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در هفدهم ربیع الاول بوده است و بیشتر اهل سنت بر این عقیده‌اند که ولادت آن حضرت در دوازدهم این ماه بوده است و مرحوم کلینی رحمه اللّه نیز همین قول را اختیار کرده است. «۵»

از زیارت آن جلوگیری کردند و آن را به طویله چهار پایان تبدیل نمودند. (اعیان الشیعهٔ، ج ۳، ص ۷) و فعلا به صورت خانه‌ای در بسته در برابر مسعی است که تابلوی با عنوان «مکتبه مکهٔ الکرمهٔ» بر آن است.

(۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹ و تاریخ مسعودی، ج ۲، ص ۱۷۴.

(۲). بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۱.

(۳). اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۲ و در مورد اوصاف کسری (خسرو) نوشته است: او قاتل و درهم کوبنده مزدکیان و زندیق‌ها بوده است و او همان کسی است که به گمان عده‌ای مورد تمجید رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بوده و درباره‌اش گفته است: «در زمان پادشاه عادل صالح متولد شده‌ام» و این اوّلین کتابی است که این خبر را به صورت مرسل نقل می‌کند و آن را از پندارهای عده‌ای از مردم می‌داند! و قبل از طبری در هیچ کتابی از عامه و خاصه این خبر را ندیده‌ام و بلکه خبری را نقل کردیم که مخالف این قول

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

است و آن این که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به هنگام پیروزی عرب‌ها فرمودند: «این اوّلین روزی است که عرب‌ها بر عجم‌ها (فارسیان) پیروز شدند و این پیروزی به خاطر من بوده است». و در این جنگ بر کسری (خسرو) انوشیروان پیروز شدند و در این صورت چگونه ممکن است که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله وی را به عادل و صالح توصیف کند؟!

ابن شهر آشوب می‌گوید: در هنگامه طلوع فجر روز جمعه، برابر با هفدهم ربیع الاوّل که بیست و پنج روز از هلاکت اصحاب فیل گذشته بود، متولد شده است و اهل سنت می‌گویند: روز دوشنبه که هشت یا ده روز از حادثه اصحاب فیل گذشته بود، متولد شده است و آنگاه روایت طبری در مورد انوشیروان را نقل کرده است، ج ۱، ص ۱۷۲.

(۴). اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۲۱.

(۵). بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۴۸. شیخ إربلی هم به اختلاف در تاریخ ولادت اشاره کرده و نوشته است: به نظر من که بروز اختلاف ساده و قابل قبول است، زیرا عرب‌های جاهلی بی‌سواد بوده‌اند و با ثبت تاریخ ولادت

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۱۷

(۱)

جایگاه مولود در نگاه جدّ و عمویش

ابن اسحاق می‌گوید: هنگامی که مادرش آن حضرت را به دنیا آورد فرستاده‌ای را نزد جدّش عبد المطلب فرستاد تا به او بگوید که فرزندت متولد شده است و برای دیدنش تشریف بیاور.

عبد المطلب به ملاقاتش آمد و مولود را مورد ملاطفت قرار داد. آمنه در مورد آنچه که در زمان حاملگی‌اش رخ داده بود و دستورهایی که به وی در مورد نام‌گذاری‌اش داده شده بود، توضیح داد. سپس عبد المطلب او را در بغل گرفت و به داخل کعبه رفت و در آنجا به خاطر این نعمت به شکر و سپاس‌گزاری از خدای متعال پرداخت. «۱»

(۲) قمیّ در تفسیرش و مرحوم صدوق در إکمال الدین و شیخ طوسی در امالی و قطب راوندی در الخرائج و الجرائح از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کنند که گفت: قنداقه نبی اکرم را نزد عبد المطلب آوردند تا او را ببیند و سخنان عجیب مادرش به وی رسیده بود. عبد المطلب او را گرفت و در اتاقش گذاشت و سپس او را به ارکان کعبه پناه داد و در شعری گفت:

الحمد الله الذی اعطانی‌هذا الغلام الطیب الاردان

قد ساد فی المهد علی الغلمان «۲»

خدا را شکر که این طفل پاک و آراسته را به ما عنایت کرد طفلی که در گهواره‌اش بر دیگران برتری دارد.

(۳) ابن شهر آشوب از الابانهٔ تألیف ابن بطّه نقل می‌کند: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در حالی متولد شد که

فرزندانشان آشنا نبودند و از طرفی شأن و مقام او را در آینده نمی‌دانسته‌اند و در صدد ضبط تاریخ ولادت آن حضرت نبوده‌اند. اما اختلافشان در تاریخ وفات آن حضرت عجیب است! چنان که اختلافشان در اذان و اقامه عجیب است. البته در مورد اذان و اقامه ممکن است هر قومی ادّعا کنند که از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله این چنین روایت شده است، ولی روز وفات آن حضرت چیزی است که باید معلوم و مشخص باشد «کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۱۵».

سید جعفر مرتضی این کلام إربلی را در الصحیح نقل کرده و آنگاه در حاشیه‌اش گفته است: عجیب‌تر از آن این است که آنها در بسیاری از اموری که سال‌ها هر روز آن را تکرار می‌کرده‌اند، اختلاف دارند و حتی در مورد وضو و نماز که روزانه پنج مرتبه آن را همراه نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به جای می‌آوردند روایات متناقض روایت می‌کنند تا جایی که بعضی از آنها می‌گویند: در

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

نماز ظهر و عصر تنها از این که می‌دیدند موهای محاسنش حرکت می‌کند می‌فهمیدند که آن حضرت می‌خواند! الصحیح، ج ۱، ص ۸ به نقل از صحیح بخاری، ج ۶، ص ۹۰ و ۹۳ و مسند احمد، ج ۵، ص ۱۰ و ۱۲ و السنن الکبری از بیهقی، ج ۲، ص ۳۷ و ۵۴ به نقل از صحیحین.

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۶۸- ۱۶۹ و طبری هم آن را با اضافاتی از وی نقل کرده است، ج ۲، ص ۱۵۷.

(۲). تفسیر قمی، ص ۳۴۹، و اکمال الدین، ج ۱، ص ۱۹۶، و أمالی شیخ طوسی، ص ۱۷۱ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۶۹- ۷۱، حدیث ۱۲۹، و مناقب حلبی، ج ۱، ص ۳۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۱۸

ختنه شده و نافش بریده شده بود. وقتی که این مطلب برای جدّش عبد المطلب بیان گردید، وی اظهار داشت که این فرزند من دارای شأن و مقامی خواهد بود. «۱»

(۱) مرحوم کلینی با سندی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که وقتی آمنه به درد زایمان مبتلا شد، فاطمه بنت اسد، همسر ابو طالب نزد وی آمد و پیش او ماند تا آن که زایمان کرد و راحت شد. در این حال یکی از آنها به دیگری گفت: آیا آنچه را که من می‌بینم، تو هم می‌بینی؟ او گفت: چه می‌بینی؟ گفت: این نوری که بین مغرب و مشرق درخشیده است. پس از آن ابو طالب آمد و فاطمه برایش از نوری که دیده بود، تعریف کرد.

ابو طالب گفت: آگاه باش که به زودی فرزندی را به دنیا می‌آوری که وصی این مولود خواهد بود. «۲»

(۲)

وفات عبد اللّه

یعقوبی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که عبد الله دو ماه پس از تولد حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله وفات کرده است و سپس می‌گوید: بعضی گفته‌اند که او قبل از تولدش وفات کرده و این صحیح نیست، زیرا اجماع بر این است که وی بعد از تولدش وفات کرده است! دیگران گفته‌اند که وی یک سال بعد از میلاد وفات کرده است و محل وفاتش در شهر مدینه و در خانه‌ای معروف به خانه نابغه رخ داده است و در این حال در میان دایی‌هایش از بنی نجار به سر می‌برده است. «۳»

(۳) از افراد معروفی که گفته‌اند عبد الله قبل از ولادت حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله وفات کرده است؛ ابن اسحاق است. چنان که در سیره ابن هشام و طبری و طبرسی به نقل از وی آمده است که عبد الله پس از مدت کوتاهی وفات کرد در حالی که مادر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله حامله بود. «۴»

فرد دیگر واقدی می‌باشد و طبری به نقل از او از زهری روایت کرده است: عبد المطّلب، عبد الله را برای آوردن مقداری خرما به مدینه فرستاد و او در همان جا فوت کرد. پس از آن که مراجعت عبد الله به درازا کشید، عبد المطلب فرزندش حارث را به دنبال وی فرستاد که حارث

---

(۱). المناقب، ج ۱، ص ۳۲.

(۲). روضة الکافی، ص ۳۰۲. و مثل همین مطلب را با سندی دیگر ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۱، ص ۲۳ نقل کرده است.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰.

(۴). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۶۷ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۵ و إعلام الوری، ج ۱، ص ۵۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۱۹

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

متوجه فوت برادرش شد. سپس واقدی می‌گوید: آنچه که برای ما ثابت شده این است که عبد الله بن عبد المطلب به همراه کاروانی از قریش از شام برمی‌گشت و در مدینه منزل کرد در حالی که عبد الله مریض بود. او در نزد اقوامش ماند و پس از مدتی وفات کرد و در خانه کوچکی که متعلق به نابغه بود به خاک سپرده شد و در این باره اصحاب ما اختلافی ندارند. «۱» تاریخ تحقیقی اسلام ج۱ ۲۱۹ وفات عبد الله ..... ص : ۲۱۸

۱) شاید یعقوبی با ادعای اجماع می‌خواهد که عدم اختلاف در وفات عبد الله پس از تولد فرزندش را اثبات کند، به خصوص که چنین خبری را از امام صادق علیه السّلام در مقابل خویش می‌بیند و بر خود لازم می‌داند که از قول امام صادق علیه السّلام دفاع کند، اگر چه با ادعای اجماع بر عدم خلاف در این مطلب باشد.

(۲) کلینی هم با یعقوبی در این امر موافق است بدون این که آن را به امام صادق علیه السّلام نسبت دهد و می‌گوید: پدرش عبد الله در مدینه در میان دایی‌هایی خویش فوت کرد، در حالی که محمد صلّی اللّه علیه و آله دوماهه بود. «۲» او روایت یعقوبی را به خاطر مرسله بودنش ذکر نکرده یا از آن مطّلع نشده است.

(۳) اما مسعودی عقیده ابن اسحاق و واقدی را پذیرفته و گفته است: پدرش در شام به سر می‌برد که مریض شد و به سوی مدینه آمد و در آنجا فوت کرد و در این هنگام مادر رسول اللّه به وی حامله بود. سپس می‌گوید: بعضی گفته‌اند که عبد الله یک ماه بعد از ولادت نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله وفات کرده است و بعضی دیگر گفته که او دو سال بعد از ولادت فرزندش وفات کرده است. «۳»

(۴) مرحوم مجلسی از کتاب المنتقی فی مولد المصطفی تألیف کازرونی که از عامه است، نقل می‌کند: عبد الله به همراه کاروانی تجارتی از قریش به سوی شام حرکت کرد، آنها پس از آن که از تجارت خویش فارغ شدند، مراجعت کردند و در مسیر خویش از مدینه گذشتند. در آن هنگام عبد الله مریض بود و به رفقایش گفت: من چند روزی نزد دایی‌هایم، بنی عدیّ بن نجار می‌مانم. کاروان به سوی مکه حرکت کرد و هنگامی که عبد المطلب از آنها در مورد عبد الله سؤال کرد، گفتند: چون مریض بوده است، او را نزد دایی‌هایش در مدینه گذاشته‌ایم.

عبد المطلب فرزند بزرگش حارث را به مدینه فرستاد و او پس از آن که به مدینه رسید، متوجه

---

(۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۵ و ۲۴۶ و در ص ۱۶۵ می‌گوید: امّا هشام کلبی گفته است: عبد الله پس از آن که رسول الله ۲۸ ماهه شد، درگذشت. قابل ذکر است که خانه‌ای که پدر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در آن به خاک سپرده شد تا سال ۱۳۹۰ ه برپا بود و سپس در هنگام توسعه مسجد النبی صلّی اللّه علیه و آله منهدم شد و اثری از آن باقی نماند.

(۲). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹.

(۳). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۲۰

شد که عبد اللّه فوت کرده است. دایی‌هایش در مورد مریضی عبد الله و اقداماتی که انجام داده بودند، توضیح دادند. حارث به مکه بازگشت و آنها را از مرگ عبد الله باخبر کرد و پدر و برادران و خواهرانش بسیار ناراحت و اندوهگین شدند و در آن زمان هنوز رسول الله صلّی اللّه علیه و آله متولد نشده بود و عبد الله به هنگام وفات بیست و پنج‌ساله بود. سپس می‌گوید: و روایت شده است که وی در هفت‌ماهگی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فوت کرده است و گفته شده است که در هنگام وفاتش، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بیست و هشت‌ماهه بوده است.

(۱) سپس کازرونی از واقدی نقل می‌کند که عبد الله یک گله گوسفند و پنج شتر و یک کنیز به نام برکهٔ از خویش به ارث

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

گذاشت و این کنیز همان امّ ایمن است که وظیفه حضانت از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را بر عهده داشت. «۱» طبرسی می‌گوید: گفته شده است که رسول الله به هنگام فوت پدرش، هفت‌ماهه بوده است. «۲»

(۲) إربلی می‌نویسد: وی دو سال و چهار ماه با پدرش زندگی کرد و سپس می‌نویسد: گفته شده است که به هنگام فوت پدرش هفت‌ماهه بوده است. «۳»

إربلی این سخنش را از طبرسی حکایت می‌کند و سخن اولش همان سخن هشام کلبی است، چنان که طبرسی گفته است: و امّا هشام کلبی می‌گوید: عبد الله پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بیست و هشت‌ماهه شد «۴»، درگذشته است. اما آنچه که روایت ابن اسحاق در مورد وفات عبد الله قبل از میلاد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را تأیید می‌کند، این است که ما به هیچ خبر یا اثری از عبد الله در هنگام میلاد رسول الله دست نیافتیم و بلکه جدش عبد المطلب را می‌بینیم که به دنبال یافتن دایه‌ای برای وی بوده است.

(۳)

دوران شیرخوارگی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله

مجلسی از کازرونی در المنتقی از برّه خزاعیه نقل می‌کند: اوّلین کسی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را شیر داد، ثویبه، کنیز ابو لهب، بوده است. ثویبه نوزادی به نام مسروح داشت و قبل از آن که

---

(۱). بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۴- ۱۲۵ به نقل از المنتقی فی مولد المصطفی تألیف محمد بن مسعود کازرونی و در ص ۱۱۶ از کتاب العدد نقل شده است که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله این اموال را از مادرش به ارث برد.

(۲). إعلام الوری، ج ۱، ص ۵۲.

(۳). کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۶.

(۴). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۲۱

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به حلیمه سعدیه سپرده شود، چند روزی وی را شیر داده بود. وی هم چنین خمرة بن عبد المطلب و بعد از او ابو سلمة بن عبد الأسد مخزومی را شیر داده بود.

هنگامی که ثویبه نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله می‌آمد، او را اکرام می‌کرد و بعد از هجرت نیز برای او هدیه و صلة می‌فرستاد، این زن اسلام آورد و بعد از فتح خیبر فوت کرد. «۱»

(۱) مرحوم کلینی در فروع کافی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

روزی حضرت علی علیه السّلام دختر خمرة را به رسول اللّه پیشنهاد کرد و رسول الله در جواب فرمود: آیا نمی‌دانی که او برادرزاده رضاعی‌ام می‌باشد. سپس امام صادق علیه السّلام فرمود:

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و عمویش خمرة از یک زن شیر خورده بودند. «۲»

(۲) یعقوبی می‌نویسد: اولین شیری را که رسول الله از غیر مادرش نوشید، شیر ثویبة کنیز ابو لهب بود و همین زن خمرة بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب و ابو سلمة بن عبد الاسد مخزومی را شیر داده بود. «۳»

(۳) طبری همان خبری را که کازرونی نقل کرده است با اسناد به برّة دختر ابی تجزأة از طریق واقدی نقل کرده است. «۴»

(۴) طبرسی در إعلام الوری می‌نویسد: ثویبه کنیز ابو لهب، چند روزی با شیری که از پسرش مسروح داشت، رسول اللّه صلّی اللّه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

علیه و آله را شیر داد و این زن پس از اسلام آوردن در سال هفتم هجری درگذشت و پسرش نیز قبل از وی فوت کرد. او قبل از آن خمرهٔ بن عبد المطلب را شیر داده بود و برای همین دختر خمرهٔ، برادرزاده رضاعی‌اش بوده است و خمرهٔ چهار سال از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بزرگ‌تر بود. «۵» ابن شهر آشوب هم روایت طبری را نقل کرده است. «۶»

---

(۱). بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۸۴. از کازرونی، المنتقی فی مولد المصطفی.

(۲). بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۴۰. از فروع کافی، ج ۲، ص ۴۱- ۴۲. و مرحوم صدوق آن را در من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۶۰ و طوسی آن را در تهذیب، ج ۷، ص ۲۹۲ نقل کرده‌اند و در مفتاح الکتب الاربعه، ج ۱۴، ص ۳۴۰- ۳۴۳ نیز آمده است.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹.

(۴). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۵۸.

(۵). اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵ و گفته شده است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به هنگام فتح مکه از ثوبیه و پسرش سؤال کرد که گفتند: آنها فوت کرده‌اند، چنان که در استیعاب و الروض الانف و شرح المواهب به این مطلب اشاره شده است.

(۶). مناقب، ج ۱، ص ۱۷۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۲۲

(۱) إربلی هم در کشف الغمّهٔ می‌نویسد: ثویبهٔ با استفاده از شیر پسرش مسروح چند روز نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را شیر داده بود و این قبل از آن بود که وی به حلیمه سپرده شود و ثویبه در حالی که مسلمان بود در سال هفتم هجری درگذشت و پسرش هم قبل از وی فوت کرده بود. این زن قبل از دایگی برای نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به خمرهٔ، عموی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله شیر داده بود و لذا به هنگام پیشنهاد ازدواج با دختر خمرهٔ بن عبد المطلب فرمود: او برادرزاده رضاعی من است و خمره چهار سال از رسول اللّه مسن‌تر بود. «۱»

(۲)

دایگی حلیمه سعدیه

ابن اسحاق با سندی از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب از حلیمه، دختر ابی ذؤیب سعدیهٔ، نقل می‌کند که او گفت: همراه همسرش، حارث بن عبد العزّی از بنی هوازن خارج شد در حالی که فرزند شیر خوارش عبد الله بن حارث در بغلش بود. به همراه آنها عده‌ای از زنان بنی سعد بودند که همگی برای قبول دایگی به مکه آمده بودند و امید داشتند که از طرف پدر طفل شیرخوار انعامی را دریافت دارند، در آن سال همه سرزمین‌ها و به خصوص منطقه بنی سعد به خشک‌سالی سختی مبتلا شده بودند و در سینه‌های حلیمه آن قدر شیر نبود که حتی طفل خود را سیر کند و برای همین شب‌ها از صدای گریه طفل نمی‌توانستند بخوابند. شتر ماده پیری هم

---

(۱). کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۱۵. این عبارت همان عبارتی است که طبرسی آن را در اعلام الوری بدون سند ذکر کرده است و این مطلب در نظر بعضی از غلاهٔ از شیعیان سنگین آمده است و نمی‌خواسته‌اند قبول کنند که ثوبیه کنیز ابو لهب اولین کسی بوده است که به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شیر داده است و برای این که بتوانند این فاصله زمانی بین میلاد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سپرده شدن وی به حلیمه سعدیه را پر کنند، به روایتی که کلینی قدس سرّه از علی بن حمزه بطائنی از ابی بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است، متمسک شده‌اند که آن حضرت فرموده است: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله متولد شد، تا چند

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

روزی شیر نداشت و برای همین ابو طالب او را بر سینه‌های خود گذاشت و به اذن الهی در سینه‌هایش شیر جاری شد و چند روزی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از آن استفاده کرد تا آن که حلیمه سعدیه را پیدا کردند و طفل را به او سپردند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۸). اما باید گفت که کشّی در کتاب رجال خویش اخبار زیادی را در مورد دروغگو بودن علی بن ابی حمزه بطائنی نقل نموده و او را لعن کرده است که لعنت خدا بر او باد. و خداوند کلینی و ابن شهر آشوب و مجلسی را رحمت کند که این خبر دروغ را روایت کرده‌اند خداوند مرحوم ربّانی شیرازی را بیامرزد که در تعلیقه‌اش بر حاشیه بحار گفته است: این حدیث مقداری عجیب و غریب است و در روایاتش افرادی هستند که مورد اعتماد نیستند. (بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۴۰) و قطب راوندی خبر مربوط به دایگی حلیمه سعدیه را در الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۸۱، حدیث ۱۳۴ نقل کرده و بحار الانوار آن را در ج ۱۵، ص ۳۳۱ آورده است و ما آن را به طور کامل در اینجا نقل کردیم.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۲۳

که داشتند، به اندازه کافی شیر نمی‌داد و چون ضعیف بود، نمی‌توانستند بر آن سوار شوند.

(۱) در مکه همه زنان، طفلی را برای شیر دادن پیدا کردند مگر حلیمه که کسی را پیدا نکرده بود. از طرفی چون رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یتیم بود، زنان از پذیرفتن وی خودداری کرده بودند. در این حال حلیمه به همسرش گفت: من دوست ندارم که بدون طفل برگردم، چون از زنان دیگر خجالت می‌کشم. همسرش گفت: اشکالی ندارد. برو و او را بیاور و ان شاء الله که باعث خیر و برکت می‌گردد.

من برای آوردنش رفتم و پس از آن که او را به محلّ اسکانمان آوردم و سینه‌هایم را در دهانش گذاردم. آن قدر شیر خورد تا سیر شد و پس از او برادرش آن قدر شیر خورد تا سیر شد و همسرم نیز که برای دوشیدن ناقه رفته بود، پستان‌هایش را پر از شیر یافته بود و آن قدر شیر دوشیده بود که همه ما نوشیدیم و سیر شدیم. سپس همسرم به من گفت: ای حلیمه، عجب طفل با برکتی را به خانه آورده‌ای. من هم گفتم: به خدا قسم که من همین را آرزو داشته‌ام.

(۲) سپس به منزلمان در منطقه بنی سعد رفتیم و دائما خیر و برکت فراوان الهی را مشاهده می‌کردیم. گوسفندان من به هنگام غروب با شکم‌های سیر و سینه‌های پرشیر برمی‌گشتند، در حالی که گوسفندان همسایه‌هایم گرسنه و با سینه‌های خشک برمی‌گشتند. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با سرعتی بیش از اطفال دیگر رشد می‌کرد و هنوز دوساله نشده بود که جسمش قوی و محکم شده بود. پس از دو سالگی و اتمام شیرخوارگی‌اش او را به مادرش برگرداندیم و در عین حال بسیار علاقه‌مند بودیم که او را به خاطر خیر و برکتش نزد خودمان نگه داریم و مادرش هم با این درخواست ما موافقت کرد و او را پیش ما فرستاد.

(۳) حلیمه می‌گوید: پس از چند ماهی که پیش ما ماند او را نزد مادرش برگردانیدیم. مادرش گفت: چرا او را برگردانده‌ای در حالی که بسیار علاقه‌مند به نگه‌داری از او بودی؟

گفتم: فرزندان خودم نیز بزرگ شده‌اند و من وظیفه خودم را انجام داده‌ام و می‌ترسم که آسیبی به وی برسد و برای همین او را همان گونه که دوست داری نزد شما برگردانده‌ام.

آمنه گفت: آیا ترسیدی که شیطان بر وی مسلّط شود؟ گفتم: بله. گفت: هرگز، شیطان هیچ‌گاه نمی‌تواند در وی نفوذ کند و سپس از حوادث و کرامات مربوط به دوران حاملگی و زایمانش برای من صحبت کرد.

(۴) ابن اسحاق می‌گوید: بعضی از اهل علم برایم نقل کرده‌اند که آنچه باعث شد حلیمه سعدیه

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۲۴

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به مادرش برگرداند، این بود که گروهی از نصارای حبشه او را دیده بودند و از حلیمه خواسته بودند که او را به آنها بدهد تا به سرزمینشان ببرند و حتّی نزدیک بود که این کار انجام بگیرد.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۱) ابـن اسـحاق می گویـد: مردم می گوینـد که وقـتی حلیمه سـعدیه نـبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله را به سـوی خـانواده‌اش در مکّه می‌آورد، او را در میان مردم گم کرد و هر چه جست و جو کرد، نتوانست او را پیدا کند. پس نزد عبد المطلب آمد و گفت: دیشب من به همراه محمد صـلّی اللّه علیه و آله به سوی مکه آمدم، امّا هنگامی که به بلندی‌های این شهر رسیدیم، او را گم کردم و به خدا که نمی‌دانم او الان کجاست؟

عبـد المطلّب کنار کعبه رفت و از خـدا درخواست کرد که نوه‌اش را به وی بازگردانـد. پس از مدتی دو نفر از قریشـیان که یکی از آنها ورقـهٔ بن نوفل- پسـر عموی خدیجه- بود، محمد را نزد عبد المطلب آوردند و گفتند: نوه‌ات را در بلندی‌های مکه پیدا کردیم. عبد المطلب او را بر دوش خویش نشاند و او را به دور کعبه طواف داد و برایش دعا کرد. آنگاه او را نزد مادرش آمنه فرستاد. «۱» (۲)

قصه شکافتن سینه

خبر شیر خوردن نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از حلیمه سعدیه اجمالا از مسلمات تاریخی است و عمده‌ترین خبرهایی که به تفصیل این قصه را ذکر کرده عبارت است از:

(۳) خبر اوّل که ابن اسـحاق از جهم بن ابی جهم از عبـد الله بن جعفر بن ابی طـالب از حلیمه سـعدیه آن را نقل کرده است و طبری آن را از ابن اسـحاق نقـل کرده است و می گویـد: جهم از مـوالی عبـد الله بن جعفر بوده است. در حـالی که ابن هشـام در سـیره‌اش می گوید: جهم از موالی حارث بن حاطب جمحی بوده است. در این خبر از حلیمه آمده که گفته است: چند ماهی که از

---

(۱). ابن اسحاق، ج ۸، ص ۱۷۱- ۱۷۷ با اندکی تصـرف و طبری این مطلب را در تاریخش از ابن اسحاق نقل کرده است، ج ۲، ص ۱۶۰ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ۲۵۲- ۲۵۳ این مطلب را از آنها نقل کرده است و مرحوم مجلسی از کازرونی در المنتقی نقـل کرده است: هنگامی که رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله با خـدیجه ازدواج کرد، حلیمه نزد رسول الله آمـد و از خشـکی سرزمینشان گلایه کرد و رسول اللّه پس از صـحبت با خـدیجه، چهل گوسـفند و شتر به وی هدیه کرد و بعد از ظهور اسـلام هم نزد رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله آمـد که رسول الله او را بـا لفـظ مادر، صـدا کرد و عبایش را بر زمین گسترد تا حلیمـهٔ بر آن بنشـیند (بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۴۰۱).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۲۵

بازگشت ما از پیش مادرش می گذشت، وی به همراه برادرش، عبد الله بن حارث سـعدی مشغول چراندن برّه‌هایی در پشت چادر ما بودند که ناگهان عبد الله با ترس و اضطراب آمد و گفت: دو مردی که لباس‌های سفید بر تن داشتند، برادرم را گرفتند و سینه‌اش را شکافتند و ...!

من و پدرش با عجله به سوی او رفتیم و دیدیم که در گوشه‌ای ایسـتاده و رنگ از صورتش پریده است! به او گفتیم: چه شده اسـت پسر؟!

گفـت: دو مرد کـه لباس‌هـای سـفید بر تـن داشـتند، نزد مـن آمدنـد و مرا خواباندنـد و شـکمم را شـکافتند و از درون آن چیزی را می‌جستند نمی‌دانم چه بود! «۱»

(۱) خبر دوّم روایتی است که طبری باز با سـندی از ثور بن یزیـد شامی از مکحول شامی از شـدّاد بن اوس نقل می کنـد و ظاهرا این خبر همان چیزی است که ابن اسحاق آن را از ثور بن یزید نقل کرده است، الا اینکه واسطه‌های بعد از ثور را فراموش کرده و گفته است: «از بعضـی از اهل علم و به عقیده بنده از خالد بن معدان کلاعی نقل شده است.» سپس در آن تصرف نموده و آن را همانند

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

سندش مختصر کرده است و مقداری به خبر سابق نزدیک شده است، زیرا که در آن از قول نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله می گوید: من دوران شیرخوارگی‌ام را در میان بنی سعد گذراندم و در یکی از روزها که همراه برادرم مشغول چراندن بره‌ای در پشت چادرشان بودم دو نفر به من نزدیک شدند. آنها که ظرف طلایی پر از یخ و برف در دست داشتند، مرا گرفتند و شکمم را شکافتند و دل مرا خارج نمودند و آن را دو نیمه کردند. سپس خون لخته‌شده سیاهی را از آن جدا کردند و دور انداختند و آنگاه دل و شکم مرا با آن یخ و برف‌ها شستند تا پاک شد و در جای خود قرار دادند. «۲»

(۲) این در حالی است که در روایت طبری که با اسناد از ثور بن یزید از مکحول شامی از شدّاد بن اوس از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شده، وی گفته است: من دوران شیرخوارگی‌ام را در میان بنی لیث بن بکر گذرانده‌ام و در روزی از روزها از خانواده‌ام جدا شدم و همراه با بچه‌ها به بازی در آن دشت پرداختم. در این هنگام گروهی سه نفره که طشتی پر از یخ در دست داشتند، آمدند و مرا از میان دوستانم برداشتند. دوستانم گریختند تا به مرزهای دشت ما رسیدند و سپس به سرعت به سوی افراد قبیله رفتند و با داد و فریاد از آنها کمک می‌خواستند ... یکی از

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ۱۷۱- ۱۷۴ و تاریخ طبری، ج ۲، ۱۵۸- ۱۶۰.

(۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۰- ۱۶۲.

آن سه نفر مرا بر زمین خوابانید و شکم مرا از بالا تا پایین شکافت و امعاء و احشایم را خارج کرد و آنها را با یخ شست و شو داد و سپس به جای خود برگردانید. سپس دومی برخاست و دستش را در داخل شکمم فرو برد و دلم را بیرون آورد و آن را به دونیم کرد و لخته خونی سیاه رنگ را از آن جدا کرد و دور انداخت. من در دست وی انگشتری دیدم که با آن دلم را مهر زد و پس از آن، دل من پر از نور شد و آن مهر نبوّت و حکمت بوده است. بعد دلم را به جای خویش گذاشت و سردی آن مهر را تا مدتی احساس می‌کردم. آنگاه سومی بلند شد و دستش را بر محل شکاف کشید و به اذن الهی التیام یافت و بعد دستم را گرفت و مرا از زمین بلند کرد. «۱»

(۱) به نظرم روایت طبری از شدّاد بن اوس با روایت ابن اسحاق که در همین زمینه است متفاوت می‌باشد، چون در تعداد اشخاص و در چگونگی شکافتن سینه تفاوت‌هایی دیده می‌شود و به طور کلی روایت طبری تفصیلاتی دارد که روایت ابن اسحاق از آن بی‌بهره است، در حالی که هر دو روایت با واسطه‌ای از ثور بن یزید کلاعی شامی متوفای ۱۵۵ ه نقل شده است، چنان که در کتاب‌های رجالی و از جمله در تهذیب التهذیب نقل شده است و برای همین است که ابن اسحاق موارد اختلاف این خبر را با مختصر کردن تفصیلات آن حذف کرده و در تعداد ملائکه تصرف نموده است. این در حالی است که در خبر ثور بن یزید از شدّاد بن اوس، تعداد ملائکه را سه عدد ذکر کرده که ابن اسحاق آن را به دو عدد تبدیل نموده است تا با عددی که در خبر جهم از عبد الله بن جعفر آمده است، مطابقت کند.

(۲) هم چنین در تعداد بچه‌هایی که همراه وی بودند، در خبر ثور از شداد آمده است که «با تعدادی از بچه‌های هم سنّ و سال» و ابن اسحاق آن را به یک فرد تبدیل کرده تا با خبر جهم از عبد الله بن جعفر موافق باشد و گفته: «همراه با برادرم». هم چنین ابن اسحاق در مکانی که واقعه در آن حادث شده، تصرف نموده است و این در حالی است که در خبر ثور از شداد می‌بینیم که گفته است: «از خانواده‌ام دور شدم و به وسط بیابان رفتیم» و ابن اسحاق آن را تغییر داده و گفته است: «به پشت چادرمان رفتیم».

(۳) هم چنین در حال رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله تصرف کرده است و در حالی که در خبر ثور از شداد آمده است که «با ظرف حصیری خرما بازی می‌کردیم»؛ ابن اسحاق این بازی را بر نبی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۰- ۱۶۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۲۷

اکرم صلّی اللّه علیه و آله سبک شمرده و بر تکرار آنچه در خبر جهم آمده اصرار ورزیده و گفته است: «و برّه خود را در پشت چادرمان می‌چراندیم.» و ای کاش می‌دانستیم که وی چگونه به چراندن برّه، پرداخته است در حالی که فقط چند ماه از دوران شیرخوارگی‌اش گذشته بوده است؟!

همه اینها دلیل بر جعلی بودن این خبر می‌باشد و همین اختلافات از عوامل مهم شک و تردید در صحّت این خبر می‌باشد و به خصوص اگر در سندهای این روایت دقت کنیم، و آنها را با اصولی که برای قبول یک حدیث لازم است، بسنجیم؛ می‌بینیم که این حدیث قابل قبول نیست.

اگر چه بسیاری از نویسندگان سیره به این مقدار از شک و تردید برای ردّ خبر قانع نشده‌اند. «۱»

(۱) هنگامی که به کتاب‌های رجالی مراجعه می‌کنیم، در می‌یابیم که ثور بن یزید را فردی از اهل شام دانسته‌اند که معتقد به قدر است؛ یعنی از قدریّه است و به نظر من قدریه‌ای که به شامی‌ها نسبت داده می‌شود و در شعاع افکار اموی‌ها دور می‌زند، این است که اعمال و رفتار بندگان خدا به طور مشخصی مقدّر شده و خدا به آن حکم کرده است و این قدر به معنای آنچه که با اراده و اختیار انسان جمع می‌شود، نیست.

(۲) بنابراین، وی متهم است احادیثی را جعل می‌کند که مؤید مذهب قدری و جبری خودش باشد، چنان که سید جعفر مرتضی عاملی می‌گوید:

«آیا این روایت بدان معنا نیست که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله مجبور به انجام اعمال خیر بوده است و اراده و نیتش هیچ تأثیری در انجام آنها نداشته است؟ زیرا تأثیر شیطان به طور قطعی و با انجام یک عمل جراحی از وی دفع شده است و اگر خدا می‌خواست که بنده‌اش شریر نباشد، آیا احتیاج به انجام چنین عمل جراحی داشت که در جلوی چشم مردم انجام دهد؟!» «۲» و این علاوه بر پنج ایرادی است که ایشان بر این روایت گرفته است.

(۳) شاید که ثور بن یزید این روایت را با الهام از روایتی جاهلی جعل کرده است، در آن روایت جاهلی، از امیهٔ بن ابی الصلت نقل شده است که او نزد خواهرش در گوشه‌ای از بیت الحرام رفت و بر تختی خوابید. در این حال قسمتی از سقف بیت شکافته شد و دو پرنده ظاهر شدند که یکی بر سینه‌اش و یکی در جای دیگری نشستند. آن پرنده‌ای که بر سینه‌اش نشسته بود، سینه‌اش را شکافت و دلش را بیرون آورد. پس از آن پرنده‌ای که در جای دیگری نشسته

(۱). سید حسنی، سیرهٔ المصطفی، ص ۴۶؛ وی قبل از نقل حدیث، اعتراف به تشکیک در آن کرده است.

(۲). الصحیح من سیرهٔ النبی الاعظم صلّی اللّه علیه و آله، ج ۱، ص ۸۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۲۸

بود، به پرنده‌ای که بر سینه‌اش نشسته بود، گفت: آیا فهمید؟ او گفت: آری فهمید. دوباره گفت:

آیا پذیرفت؟ او جواب داد: خیر، ابا کرد. سپس دلش را به جایش گذاشت. «۱»

(۱) به علاوه مرحوم مجلسی در بحار الانوار این خبر را از کازرونی از کتاب المنتقی فی مولد المصطفی با همین سند نقل می‌کند، سپس کازرونی بر آن حاشیه زده و می‌گوید: این حدیث حسن است و در عین حال با این سیاق غریب می‌باشد و در سلسله آن محمد بن یعلی ملقب به زنبور وجود دارد و مکحول از شدّاد احادیثی را نقل می‌کند، لکن همه آنها مرسل است. سپس مرحوم

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

ربانی شیرازی در حاشیه آن می‌گوید: محمد بن یعلی در التقریب ابن حجر تضعیف شده و از ابی حاتم نقل می‌کند که وی متروک است و خطیب بغدادی می‌گوید:

درباره او حرف‌هایی زده می‌شود و در سال ۲۰۵ وفات کرده است. «۲»

اما خبر اوّل از عبد الله بن جعفر از غلامش جهم بن ابی جهم می‌باشد و اگر چه عبد الله بن جعفر ظاهرا با بنی امیه بوده است، ولی فکر و عقیده آنها را نداشته اما بعید نیست که غلامش از جهت فکری و عقیدتی از پیروان بنی امیه بوده باشد. «۳»

(۲) در حال حاضر به کتاب عبد الکریم خطیب دسترسی ندارم که سید جعفر مرتضی از وی نقل کرده است که: او در کتابش در مورد سند روایت ابن اسحاق مناقشه نموده و گفته است: «از بعضی از اهل علم» «۴». همین مطلب را محمد حسین هیکل در کتابش آورده است. «۵»

(۳) شیخ ابو ریّه در کتاب ارزشمند خویش به نام أضواء علی السنة المحمدیة مناقشه موضوعی جالبی را آورده و تشکیک استادش، شیخ محمد عبده در تفسیرش را نقل کرده است: «آنچه که در نظر ما ثابت است این است که شیطان، سلطه‌ای بر بندگان مخلص الهی که مهم‌ترین آنها انبیا و رسولان الهی هستند، ندارد و امّا آنچه که در مورد زایل کردن بهره شیطان از قلب نبی

---

(۱). چنانچه در الأغانی، ج ۳، ۱۸۸- ۱۹۰ آمده است.

(۲). بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۹۶- ۴۰۰ متن و پاورقی.

(۳). شاید این غلام همان ابو السلاس بوده است که طبری خبری را درباره وی از ابی مخنف نقل کرده است: او در حالی که مردم به خاطر شهادت امام حسین علیه السّلام به عبد الله بن جعفر تعزیت می‌گفتند، بر وی وارد شد و گفت: ما به خاطر حسین علیه السّلام به این بلا و مصیبت دچار شدیم! در این حال عبد الله او را با لنگه کفش مورد حمله قرار داد و گفت: ای پسر زن بی‌ادب، چطور جرأت می‌کنی که درباره حسین علیه السّلام چنین بگویی؟ (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۶).

(۴). الصحیح، ج ۱، ص ۸۴ از کتاب: النبی محمد صلّی اللّه علیه و آله، ص ۱۹۶.

(۵). حیاة محمد صلّی اللّه علیه و آله، ص ۷۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۲۹

اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمده است، از اخبار ظنّی می‌باشد، زیرا خبر واحد است و از آنجایی که موضوع آن مربوط به عالم غیب می‌باشد و ایمان به غیب، در زیر مجموعه عقاید جای دارد، لذا ظن و گمان در آن راهی ندارد و خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً»*. پیروی از ظن و گمان ما را از حق و حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند. بر طبق این دستور الهی موظف به قبول مضمون چنین احادیثی در حوزه عقاید نیستیم» «۱».

(۱) از آنجایی که شیخ محمد عبده سلطه شیطان بر بندگان مخلص الهی را نفی می‌کند به آنچه در قرآن کریم آمده استناد می‌کند، در آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «قالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ قالَ هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوِینَ» «۲».

پروردگارا! چون ناامیدم کردی بر روی زمین (دنیا) را در نظرشان می‌آرایم و همه آنها را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان پاک و بی‌آلایش را. فرمود: این روش راست و درستی است که بر خود گرفته‌ام که تو بر بندگان (خالص) من تسلط نخواهی یافت مگر این که گمراهانی از تو پیروی کنند.

(۲) ابو ریّه این آیات را آورده و سپس گفته است: چگونه عده‌ای کتاب را با سنت ردّ می‌کنند و یا چگونه به وسیله خبر واحدی که اگر صحیح باشد، تنها مفید ظن است با خبر متواتری که مفید یقین است به معارضه برمی‌خیزند؟! «۳»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

در ادامه می گوید: این روایات تصریح می کند که سینه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله شکافته شد و لخته خون سیاهی از آن خارج شد که بنا به قول خودشان همان بهره شیطان بوده است!

(۳) اما گویی که این عمل جراحی اوّل موفق نبوده است و دفعات دیگری هم سینه‌اش شکافته شده و این کار در حدود پنج مرتبه تکرار شده است که چهار مرتبه آن مورد اتفاق همه است و بنا به نقل آنها در سه و نیز ده سالگی و به هنگام مبعث و به هنگام معراج این کار مکررا انجام گرفته است و در مرتبه پنجم اختلاف است و گفته‌اند که تکرار شکافتن سینه نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله برای افزایش شرافت و فضل نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است. «۴»

---

(۱). تفسیر القرآن الحکیم، ج ۳، ص ۲۹۱- ۲۹۲. چنان که در الأضواء، ص ۱۸۸ آمده است.

(۲). حجر (۱۵)، ۳۹- ۴۲.

(۳). اضواء، ص ۱۸۸.

(۴). همان، ص ۱۸۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص: ۲۳۰

(۱) شیخ طبرسی در تفسیرش در ذیل اوّلین آیه سوره اسراء و به مناسبت حدیث معراج می‌نویسد: «روایات بسیاری در مورد قضیه عروج نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به آسمان نقل شده است و بسیاری از صحابه آنها را روایت کرده‌اند و آنها را می‌توان به چهار وجه تقسیم کرد».

تا این که می گوید: «و چهارمین وجه این که آنچه ظاهرش صحیح نیست و تأویل آن نیز مشکل است، بهتر آن است که آن را قبول نکنیم.» تا این که می گوید: «و اما مصداق وجه چهارم، مطلبی است که در مورد شکافتن شکم نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و شستن آن به وسیله ملائکه نقل شده است؛ زیرا آن حضرت از هر پلیدی و عیبی پاک و مبرّا بوده است و چگونه ممکن است که اعتقادات قلب را به وسیله آب شست و شو داد؟!» «۱»

(۲) برای همین وی این خبر را در ضمن احادیث مربوط به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در کتاب إعلام الوری نیاورده است. در همین حال می‌بینیم که بعضی این خبر را از نشانه‌های نبوّت و باعث اعجاب و تقدیر دانسته‌اند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بدان مفتخر شده و برای هیچ کدام از انبیای قبلی رخ نداده است، مثل حلبی در کتاب انسان العیون فی سیرة الأمین المأمون «۲» و بوطی در کتاب فقه السیره «۳» و سید حسنی در کتاب سیرة المصطفی. و شگفت آن که سید حسنی به ضعف این خبر اعتراف نموده است. «۴»

(۳) سید جعفر مرتضی بر این مطلب حاشیه زده و گفته است: چرا پیامبر ما به این پدیده اختصاص یافته و این حادثه برای هیچ کدام از انبیای سابق رخ نداده است؟! آیا با عقل جور در می‌آید که تنها او احتیاج به این عمل داشته و سایر انبیاء از آن بی‌نیاز بوده‌اند؟ در این صورت چگونه او افضل و کامل‌ترین انبیا بوده است؟! یا این که می گویند: شیطان در آنها هم بهره‌ای داشته است، اما با عملیات جراحی از آنها جداسازی نشده است و برای همین نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به افضل و کامل‌ترین انبیا تبدیل شده است؟! «۵»

(۴) کتاب‌های سیره و حدیث غیر امامیه نیز غالبا خالی از این حدیث نیست و حتی بعضی از صحاح همانند صحیح مسلم این خبر را در بردارد. وی با سندی از أنس بن مالک نقل می کند

---

(۱). مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۹.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۲). معروف به سیره حلبیه، ج ۱، ص ۳۶۸.

(۳). فقه السیره، ص ۵۳.

(۴). سیرهٔ المصطفی، ص ۴۶.

(۵). الصحیح فی السیرهٔ، ج ۱، ص ۸۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۳۱

که وی گفت: رسول الله با بچه‌ها بازی می‌کرد که جبرئیل نزد وی آمد و او را بر زمین خوابانید و سینه‌اش را شکافت و قلبش را بیرون و یک لخته خون سیاه را از ان جدا کرد و گفت: این بهره شیطان در تو بود و آن‌گاه قلبش را با آب زمزم در طشت زرین شست و سپس آن را در جای خود گذاشت. در این حال بچه‌ها به سرعت نزد مادرش- یعنی مادر رضاعی‌اش- شتافتند و گفتند: محمد کشته شد و با هم به جایگاه بازی‌شان آمدند و دیدند که رنگ چهره‌اش پریده است! أنس می‌گوید: من همیشه آثار آن التیام را در سینه‌اش می‌دیدم. «۱»

(۱) این مطلب نزد امامیه قصه‌ای است که صحت ندارد و جعلی است و خود را از نقل و قبول چنین مطالبی بریء می‌دانند و علامه مجلسی هم آن را در بحار الانوار به نقل از کتاب فضائل شاذان بن جبرئیل قمیّ به نقل از شخصی که او را واقدی می‌نامد، روایت کرده و سپس گفته است: این خبر را اگر چه قبول نداریم، چون از طریق مخالفان نقل شده است، اما آن را به خاطر غرایبی که دارد نقل کرده‌ام.

مرحوم ربانی شیرازی در تعلیقه آن می‌گوید: ما بی‌نیاز از آن هستیم که به هر معجزه یا کار خارق العاده‌ای که دست می‌یابیم، آن را ذکر کنیم، چنان که کاتبان قدیمی سیره‌ها این چنین می‌کرده‌اند و ما برای اثبات عظمت نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله که فضائلش تمام جهان را پر کرده است، احتیاجی به این گونه اخبار نداریم. «۲»

(۲) چقدر فاصله است بین این تصویری که از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ارائه می‌شود و آن تصویری که داماد و برادر و سپس وصی‌اش از وی ارائه می‌دهد، آنجا که در توصیفش می‌گوید: «هرآینه خداوند از همان ایّام طفولیتش یکی از بزرگ‌ترین فرشتگان را مأمور وی کرد که شبانه روز به وی مکارم اخلاق و محاسن آن را تلقین می‌کرد.» «۳»

(۳) ابن ابی الحدید روایت می‌کند که بعضی از اصحاب امام باقر علیه السّلام از او در مورد قول خداوند متعال که می‌فرماید: «إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً» «۴»، مگر رسولی که برگزیند و بی‌تردید از پیش رو و پشت سرش مراقبینی می‌گمارد؛ سؤال کردند و او در جواب گفت: «خداوند متعال ملائکه‌ای را موکل انبیایش قرار می‌دهد که

---

(۱). صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۱- ۱۰۲ با چهار طریق.

(۲). بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۵۳- ۳۵۷ در حاشیه آن.

(۳). نهج البلاغه، خطبه قاصعه: ۱۹۲ و مقطع ۱۱۸ از مسعدهٔ بن صدقهٔ از امام باقر علیه السّلام.

(۴). جن (۷۲)، ۲۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۳۲

از اعمال آنها محافظت می‌کنند و تبلیغ رسالت را به آنها می‌آموزند و خداوند فرشته بسیار عظیمی را از وقتی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از شیر گرفته شد، موکّل وی کرد که او را به خیرات و مکارم اخلاق راهنمایی می‌کرد و او را از شر و اخلاق مکروه بازمی‌داشت.» «۱»

(۱)

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

حضور عبد المطلب و هیأت همراه در کاخ سیف بن ذی یزن

شیخ صدوق در إکمال الدین، سندی از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: هنگامی که سیف بن ذی یزن در حبشه به پیروزی رسید (این حادثه دو سال بعد از میلاد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است) هیأت‌هایی از اشراف و شعرای عرب برای عرض تبریک به خدمت وی آمدند و او را مدح نموده و زحماتش را در انتقام‌گیری از دشمنانشان یادآوری می‌کردند.

در این میان هیأتی از قریش آمد که عبد المطّلب بن هاشم و امیّة بن عبد شمس و عبد الله بن جدعان و اسید بن خویلد بن عبد العزّی (این چنین آمده است) و وهب بن عبد مناف (پدر آمنه) و گروهی از افراد شناخته‌شده قریش آن را تشکیل می‌دادند.

(۲) آنها به صنعاء آمدند و اجازه ورود خواستند. در این حال او در بالای کاخ خود که «غمدان» نامیده می‌شد، مستقر بود و به این هیأت اجازه ورود داد. پس از ورود، عبد المطلب به او نزدیک شد و اجازه خواست که صحبت کند. پادشاه گفت: اگر از افرادی هستی که می‌توانی در مقابل پادشاهان صحبت کنی، پس سخن بگو. آن‌گاه عبد المطّلب شروع به صحبت کرد و گفت: ای پادشاه! ما از اهالی حرم الهی و حافظان خانه خدا هستیم. ما برای تبریک نزد تو آمده‌ایم و می‌خواهیم که از رفع گرفتاری به وسیله تو تشکر کنیم و برای گدایی و سؤال نیامده‌ایم. پادشاه گفت: شما چه کسی هستی؟ جواب داد: من عبد المطّلب بن هاشم هستم. سپس رو به عبد المطّلب و همراهانش کرد و گفت: درود بر شما و به پیش من خوش آمدید. هرآینه پادشاه سخن‌های شما را شنید و خواهش‌های شما را قبول کرد و مادامی‌که نزد ما هستید مورد احترام و اکرام ما می‌باشید.

(۳) سپس دستور داد که آنها را به مهمان سرای هیأت‌ها ببرند و یک ماه از آنها در آنجا پذیرایی کردند و اجازه مراجعت به آنها ندادند و از طرفی هم نمی‌توانستند دیگر با پادشاه ملاقات کنند. پس از آن فردی را به دنبال عبد المطّلب فرستاد و در خلوت با وی به گفت‌وگو

---

(۱). شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۷ و از او در بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۶۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۳۳

نشست. او گفت: ای عبد المطّلب! می‌خواهم رازی را به تو بگویم که از غیر تو پنهان داشته‌ام و چون فهمیدم که اهل سرّ و آگاهی هستی خواستم که آن را با تو در میان بگذارم و تو باید که آن را مخفی نگاه‌داری تا این که خداوند اراده کند که امرش آشکار شود. من در کتاب الهی خودمان خبر عظیم و حادثه بزرگی را دیده‌ام که شرافت حیات و فضیلت وفات برای عموم مردم و برای تو به طور خاصه در آن نهفته است.

(۱) عبد المطّلب گفت: آن راز چیست؟ پادشاه گفت: اگر در تهامه کودکی متولد شد که بین کتف‌هایش خال سیاهی وجود دارد، در این صورت امامت مخصوص او خواهد بود و او برای شما باعث فخر و شرف خواهد گشت. الان زمانی است که او متولد می‌شود یا متولد شده است.

اسمش محمّد است و پدر و مادرش می‌میرند و جدّ و عمویش سرپرستی او را بر عهده می‌گیرند. او بی‌سروصدا متولد شده است، اما خداوند نامش را بلند آوازه می‌کند و افرادی از ما را از انصار وی قرار می‌دهد تا دوستدارانش را عزیز و دشمنانش را ذلیل کنیم. خداوند به وسیله یارانش، مخالفان وی را نابود می‌کند و گنجینه‌های زمین را در اختیارشان می‌گذارد. او بت‌ها را می‌شکند و آتشکده‌ها را خاموش می‌کند. او خدا را عبادت کرده و شیطان را منزجر می‌کند. سخن او، سخن جدا کننده حق از باطل و احکامش بر اساس عدالت است. او به نیکی دستور می‌دهد و خودش هم آن را انجام می‌دهد و از بدی جلوگیری می‌کند و آن را باطل می‌کند.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۲) عبد المطّلب گفت: آیا پادشاه مرا به توضیح بیشتر شادمان می‌کند که تا حال تنها اندکی برایم توضیح داده است.

ابن ذی یزن گفت: قسم به خانه پرده‌دار و قسم به علامت‌هایی که بر آن سنگ‌ها نقش بسته است، تو ای عبد المطلب هرآینه جدّ او هستی. بلافاصله عبد المطلب بر زمین به سجده افتاد.

پس از آن ابن ذی یزن به او گفت: آیا چیزی از مطالبی که گفتم درک کرده‌ای؟

(۳) عبد المطلب گفت: فرزندی داشتم که بسیار او را دوست داشتم و دختر عفیفی از اقوام خویش را به همسری‌اش درآوردم که اسمش آمنه دختر وهب بود. این زن پسری زایید که او را محمّد نامیدم و پدر و مادرش فوت کردند و در حال حاضر من و عمویش از او سرپرستی می‌کنیم.

پس از آن سیف بن ذی یزن گفت: آنچه را که به تو گفتم عین حقیقت است و تا می‌توانی پسرت را حفظ کن و او را از یهودیان دور نگه دار، زیرا آنها دشمن او هستند، امّا خداوند هیچ‌گاه آنها را بر مسلّط نخواهد گردانید!

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۳۴

سپس دستور داد که به هر یک از افراد هیأت قریشی ده غلام و ده کنیز و لباس‌هایی از برد یمانی و صد شتر و پنج پیمانه طلا و ده پیمانه نقره و کیسه‌ای پر از عنبر بدهند! و دستور داد که به عبد المطلب ده برابر این مقدار بدهند و به وی گفت: پس از یک سال دوباره نزد من بیا. که ابن ذی یزن قبل از گذشت یک سال فوت کرد. «۱»

(۱) اما قبلا در مورد پادشاهان یمن از قول مسعودی گفته شد که یکسوم فرزند ابرهه أشرم بعد از هلاکت پدرش ابرهه به وسیله پرندگان ابابیل، به مدت بیست سال پادشاهی کرد. سپس برادرش مسروق فرزند أبرهه سه سال به حکومت رسید و سیف فرزند ذی یزن نزد قیصر (سزار) روم رفت تا از او کمک بخواهد و این قضیه چهار سال قبل از هلاکت یکسوم بوده است و قیصر از یاری وی خودداری کرد و گفت: شما یهودی هستید و حبشی‌ها نصرانی هستند و درست نیست که ما مخالفان را در مقابل همکیشان یاری دهیم. پس از آن او نزد کسری (خسرو) انوشیروان رفت و از او کمک خواست و انوشیروان به او وعده داد که یاری‌اش دهد، اما در آن زمان مشغول جنگ با رومی‌ها بود و پس از مدتی سیف فرزند ذی یزن در همان جا درگذشت. بعد از او پسرش معدیکرب فرزند سیف نزد انوشیروان آمد و او سپهبد دیلم و عده‌ای از زندانیان را به همراه وی به جنگ سیاهان فرستاد و «وهرز» سی هزار نفر از حبشی‌ها را به قتل رسانید و سپس تاجی را که به همراه داشت بر سر معدیکرب گذاشت و او را به پادشاهی یمن رسانید.

(۲) بعد از تاج‌گذاری، هیأت‌هایی از اعراب برای عرض تبریک به بارگاه معدیکرب می‌آمدند که از جمله آنها عبد المطلب فرزند هاشم و امیهٔ فرزند عبد شمس و خویلد فرزند أسد فرزند عبد العزّی و ابو الصلت ثقفی و ابو امیهٔ فرزند ابی الصّلت بوده‌اند. آنها در کاخ معروف «غمدان» واقع در شهر صنعاء به خدمت رسیدند و عبد المطلب پیش رفت و گفت: ما از اهالی حرم الهی و حافظان خانه خدا هستیم ... سپس مسعودی می‌گوید: معدیکرب فرزند سیف بن ذی یزن به مدت طولانی با عبد المطلب صحبت کرد و خبرهایی سرّی را در مورد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و زمان ظهورش به عبد المطلب داد و عبد المطلب او را از احوال نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله آگاه کرد. «۲»

---

(۱). إکمال الدین، ص ۱۷۴- ۱۷۷ و مختصر آن در قرب الاسناد، ص ۲۴۶، حدیث ۱۲۱۶ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۱۴، حدیث ۱۹۰ و تفصیل آن در ص ۱۲۹، حدیث ۲۱۵ آمده است.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۳۵

ملاحظه کردیم که روایت صدوق از ابن عباس در مورد اسم پدر خدیجه تصحیف شده بود و به جای خویلد فرزند اسد فرزند عبد

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

العزّی؛ اسید فرزند خویلد فرزند عبد العزّی آمده بود و مسعودی این اسم را به صورت صحیح ذکر کرده بود.

(۱) شیخ طبرسی نیز این خبر را به صورت مرفوع از ابن عباس ذکر کرده و در آخرش گفته است: این حدیث را شیخ ابو بکر بیهقی در کتاب دلائل النبوة از دو طریق آورده است «۱» و ظاهرا این دو طریق همان‌هایی هستند که صدوق از ابن عباس ذکر کرده است.

(۲) کراجکی این خبر را با همین سند در کتاب کنز الفوائد ذکر کرده است، چنان که در بحار الانوار هم آمده است «۲» و بسیار واضح است که ابن عباس این قضیه را درک نکرده است، لکن کازرونی در کتاب المنتقی فی مولد المصطفی این خبر را با اسناد به محمد بن عبد العزیز، از پدرش عبد العزیز بن عفیر بن عبد العزیز، از پدرش عبد العزیز بن السفر، از پدرش السفر بن عفیر، از پدرش عفیر بن زرعة بن سیف بن ذی یزن نقل می‌کند که گفت: هنگامی که جدّ من سیف بر حبشی‌ها مسلّط شد و آن دو سال پس از میلاد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بود، هیأت‌هایی از اشراف و شعرای عرب برای عرض تبریک نزد وی می‌آمدند و درباره گرفتاری‌هایی که او بدان‌ها دچار شده بود و انتقامی که از دشمنانش گرفته بود، صحبت می‌کردند ...

(۳) سپس حدیث را شبیه آنچه که در روایت شیخ صدوق آمده است، ذکر می‌کند. سپس کازرونی می‌گوید: این حدیث دال بر این است که رفتن هیأت قریش به کاخ ذی یزن در سال سوم میلاد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رخ داده است و قول صحیح‌تر آن است که این دیدار در سال هفتم میلاد آن حضرت صورت گرفته است، زیرا که عبد المطلب در مورد آن می‌گوید: پدر و مادرش وفات کرده‌اند و من و عمویش او را سرپرستی می‌کنیم و مادر رسول الله پس از تمام شدن شش سالگی‌اش فوت کرد.

(۴) می‌بینیم که کازرونی متوجه این اشتباه شده و لکن متذکّر آن نشده است، بلکه ابتدای روایت که می‌گوید: «این دیدار در سال دوم میلاد نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است» را اشتباه می‌داند و هیچ گونه مرجّحی برای این دو نصّ ذکر نمی‌کند. سپس این سخن عبد المطلب را که می‌گوید:

من و عمویش او را سرپرستی می‌کنیم، اشتباه نمی‌داند و کفالت عمویش ابو طالب در کنار

---

(۱). إعلام الوری، ج ۱، ص ۶۲- ۶۵.

(۲). کنز الفوائد، ص ۸۲- ۸۴ چنان که در بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۹۱ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۳۶

سرپرستی جدش عبد المطلب چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟! سپس هیچ تناقضی را بین این دو جمله نمی‌بیند که در جایی می‌گوید: الان زمانی است که او در آن متولد می‌شود یا متولّد شده است و در جای دیگر می‌گوید: او به طور مخفی متولد شده است!

(۱) مسعودی بنابر عادتش خبر را به طور مختصر در مروج الذّهب نقل کرده، ولی تصریح کرده است که «سیف بن ذی یزن» یهودی بود و برای همین قیصر از یاری او خودداری کرد و او هم از این که نصرانی شود، یا به ظاهر اظهار نصرانیت کند، ابا کرد و بلکه به سوی پادشاه غیر عادل، انوشیروان آتش‌پرست رفت و از او خواست که او را در پیروزی بر حبشی‌ها یاری کند.

حبشی‌ها اگر چه به حقیقت نصرانیت ایمان نداشتند و برای همین خداوند بسیاری از آنها را به وسیله ابابیل به هلاکت رسانید، اما چه دلیلی بر حقّانیت عقیده سیف یمنی وجود دارد؟ آیا نقل روایاتی به وسیله فرزندان مسلمانش پس از دویست سال یا بیشتر بعد از هجرت برای اثبات این ادّعا کفایت می‌کند؟ با توجه به این که آنها این قصه‌ها را ظاهرا برای اثبات مجد و بزرگواری جدشان برای مسلمانان حکایت می‌کردند.

(۲) من در اینجا گفتم که بعد از دویست سال یا بیشتر بعد از هجرت، زیرا که هیچ اثری از این خبر را در آثار ابن اسحاق و یا سیره ابن هشام و یا تاریخ طبری نمی‌بینیم، بلکه آن را به طور مختصر در تاریخ یعقوبی «۱» می‌بینیم و سپس در إکمال الدین صدوق به

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

نقل از ابن السائب کلبی از ابی صالح از ابن عباس آمده است، در حالی که ابن عباس این قضیه را درک نکرده است و در هیچ جا به وی اسناد داده نشده است. بلکه سندهای این خبر به نوه‌های سیف یمنی برمی‌گردد که آن را برای اثبات مجد و بزرگواری جدّشان نقل می‌کرده‌اند.

(۳) روایت شیخ صدوق در مورد این خبر که مرفوع و مقطوع است، هیچ ارزشی ندارد و وی بیشتر از شصت صفحه از همین کتاب را به قصه پادشاه هندی، بلوهر و حکیم هندی، بوذاسف اختصاص داده و سپس گفته است: این حدیث و اخبار شبیه آن از آن چیزهایی نیست که بتوانم بر آنها اعتماد کنم ... و همگی پایین‌تر از آن حدی هستند که بتوانند به عنوان یک خبر مورد قبول قرار گیرند. سپس می‌گوید: از این حدیث و شبیه آن در این کتاب معنای دیگری اراده نمی‌شود، و آن این که تمام اهل وفاق و خلاف به چنین احادیثی میل دارند پس اگر در این کتاب به آن دست یافتند، حریص می‌شوند که بر سایر آنچه در این کتاب هست نیز وقوف یابند. «۲»

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲.

(۲). إکمال الدین، ۶۰۰. بلی در قرب الاسناد از حسن بن ظریف از معمّر از امام رضا از پدرش صلّی اللّه علیه و آله و سلم روایت

(۱)

طلب باران به واسطه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله

مرحوم مجلسی از کازرونی در المنتقی در مورد آنچه که در سال هفتم میلاد آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله رخ داده است می‌گوید: مخرمهٔ بن نوفل قریشی از مادرش رقیقهٔ دختر صیفی نقل کرده است:

چند سال خشک بر قریش گذشت که بیابان‌ها را بی‌آب و استخوان‌ها را سست نموده بود. در حالی که من خواب بودم یا- خدایا- چرت می‌زدم، ناگاه سروش بلندی را شنیدم که می‌گفت:

ای قریشیان! این پیامبری که از شما مبعوث خواهد شد، این ایام ستاره‌اش خواهد درخشید، پس شادی کنید که باران و سرسبزی در راه است. آگاه باشید و در میان خود مردی بلند قامت و سفید چهره و خوشبو و دارای گونه‌های نرم و آرام را پیدا کنید. او دارای افتخاری است که آن را پنهان نگاه می‌دارد. آگاه باشید که او و فرزندش باید پاکیزه و برگزیده باشند و از هر ناحیه‌ای بایستی که مردی به سوی آنها حرکت کند. آگاه باشید که باید خود را تمیز کنند و بوی خوش استعمال کنند و هفت مرتبه کعبه را طواف کنند. آگاه باشید که کسی باید در میان آنها باشد که ذاتا پاک و پاکیزه است؛ آگاه باشید که آن مرد باید از خدا طلب باران نماید و آن قوم آمین بگویند. آگاه باشید که اگر بخواهید به دادتان خواهد رسید و سیراب خواهید شد و زندگی خواهید کرد!

(۲) رقیقه گفت: پس بامدادان شد و چنان ترس مرا فرا گرفته بود که بدنم می‌لرزید و پوستم بر بدنم خشکیده بود و عقلم واله و حیران بود. پس از آن، وقتی که آن قصه را حکایت می‌کردم، هر ابطحی که آن را می‌شنید، می‌گفت: این نشانه‌ها در عبد المطّلب است. پس قریشیان به سوی او رفتند و از هر خاندانی مردی به سوی او حرکت کرد در حالی خود را شست و شو کرده و خوشبو نمودند و کعبه را طواف و حجر الاسود را استلام کردند و سپس به سوی کوه ابو قیس رفتند و از هر طرف، آن قوم بر گرداگرد او گرد آمدند تا بر قلّه کوه بر دو سوی عبد المطّلب آرام گرفتند و با او نوه‌اش محمد بود که در آن روز طفلی بیش نبود. پس او را از بازوانش

---

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

شده است که آن حضرت در کرامات رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «و از جمله آن کرامت‌ها این است که وقتی سیف بن ذی یزن بر حبشی‌ها پیروز شد، گروهی از قریش که عبد المطلب در میانشان بود برای عرض تبریک نزد وی رفتند و او درباره نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از آنها سؤال کرد و اوصاف او را برشمرد و تمام آنها اعتراف کردند که این صفات در محمد صلّی اللّه علیه و آله وجود دارد و او گفت: الآن وقت مبعث وی فرا رسیده است و محلّ استقرار وی در شهر یثرب می‌باشد و در همان جا فوت می‌کند». قرب الاسناد، ص ۲۴۶، حدیث ۱۲۱۶ و در بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۲۶ هم این مطلب آمده است و اگر این اجمال را بپذیریم در این صورت تفصیل‌های اضافه شده بر آن، مردود و گزافه است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۳۸

گرفت و بر گردن خود گذاشت و گفت: «ای خدای من که کم‌وکاستی را می‌پوشانی و بلاها را بر طرف می‌کنی. تو عالم بدون معلّم و مسئول بدون بخل هستی و اینها بردگان و کنیزان تو در پناه حرمت هستند. خشک‌سالی و بی‌آبی آنها را درمانده کرده و شتر و دیگر چارپایانشان از بین رفته است و به تو شکایت می‌کنند؛ پس ای خدای من از من بشنو و بر ما بارانی پربرکت و سیراب‌کننده را فرو فرست.»

(۱) رقیقه در ادامه گفت: آنها هنوز به خانه‌های خویش نرسیده بودند که آسمان از هم شکافت و صدای شر شر باران دره «مکه» را پر کرد.

پس من هم شعری در این باره گفتم:

به برکت شیبه الحمد (عبد المطلب) خداوند شهر ما را سیراب کردکه باران از ما مفقود و روی گردان شده بود

پس یک ابر سیاه پرآبی آب خود را با سخاوت ریخت‌و چارپایان و درختان با آن به زندگی رسیدند

نام او با برکت است که از ابر به وسیله آن آب خواسته می‌شودو در میان مردم، معادل و هم طرازی ندارد «۱» (۲) همین حادثه را یعقوبی در کتاب تاریخ خویش «۲» و سهیلی در الروض الانف از بستی نیشابوری به نقل از رقیقه نقل کرده است و قول ابو طالب در شأن نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به عنوان شاهد ذکر کرده است آنجا که گوید:

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه‌ثمال الیتامی عصمهٔ للأرامل همان سفید چهره‌ای که به وسیله او از ابرها باران طلب می‌شود و او همان کسی است که تکیه‌گاه یتیمان و دست دست‌گیر بیوه‌زنان است.

(۳) آن‌گاه می‌گوید که اگر گفته شود: چگونه ابو طالب این شعر را سروده است در حالی که طلب باران به وسیله نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را هرگز ندیده است و طلب باران آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در مدینه بوده و در آنجا اجابت سریع الهی به درخواست‌های وی مشاهده شده است.

---

(۱). بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۴۰۳- ۴۰۴ از المنتقی فی مولد المصطفی؛ کازرونی؛ باب چهارم از قسمت دوّم. و ابن اثیر در اسد الغابهٔ، ج ۵، ص ۴۵۴ و ابن حجر در الاصابهٔ، ج ۴، ص ۲۹۶ و حلبی در السیره، ج ۱، ص ۱۳۱ این خبر را نقل کرده‌اند.

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۳۹

جواب این است که ابو طالب این مطلب را در زمان حیات عبد المطلب مشاهده کرده است.

(۱) سهیلی این مطلب را در حاشیه روایت ابن هشام چنین ذکر کرده است: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به هنگام خشک‌سالی برای مردم دعا کرد و باران نازل شد و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گفت: اگر ابو طالب این حادثه را می‌دید، بسیار خوش‌حال می‌شد! بعضی از اصحابش گفتند: ای رسول اللّه، شما گویی که شعر ابو طالب را در نظر دارید و آن بیت را خواندند و رسول اللّه فرمود:

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

بله. «۱»

(۲)

وفات مادر رسول اللّه و سرپرستی او به وسیله جد و عمویش.

ابن اسحاق می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با مادرش آمنه و جدّش عبد المطلب در پناه و حفظ خداوند بود و خدا از آنجا که می‌خواست کرامت خاصی را به او عطا کند، او را به نحو أحسن مورد عنایت قرار می‌داد.

سپس از عبد الله بن حزم روایت می‌کند که وقتی رسول الله به شش سالگی رسید، آمنه او را برای دیدار دایی‌هایش از بنی نجّار به یثرب برد و هنگام بازگشت به مکه در منزلی به نام ابواء درگذشت و طبرسی دایی بودن بنی نجار برای رسول الله را چنین تفسیر کرده است که مادر عبد المطلب از بنی نجّار بوده است. «۲»

(۳) و مجلسی از کازرونی در المنتقی از ابن عباس و غیر او نقل می‌کند که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به شش سالگی رسید به همراه مادرش به دیدار دایی‌هایش از بنی نجّار رفت. در این سفر ام یمن هم حضور داشت و از رسول اللّه نگهداری می‌کرد و هر کدام یک شتر داشتند، آمنه در خانه نابغه که عبد الله در آنجا وفات کرده و به خاک سپرده شده بود، فرود آمد و به مدت یک ماه نزد آنها اقامت کرد ... سپس به مکه مراجعت کردند که در ابواء مادرش درگذشت و به خاک سپرده شد و ام أیمن به تنهایی با نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به مکه بازگشت. «۳»

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۰۰ در متن آن و از الروض الانف در حاشیه.

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵، چنانچه در سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۷ هم آمده است.

(۳). هنگامی که رسول اللّه در عمره حدیبیه از منطقه أبواء گذشت، فرمود: خداوند به من اجازه داده است که به زیارت قبر مادرم بروم. پس به کنار قبر مادرش آمد و گریست و گفت: تو به من مهربان بودی، خدا تو را رحمت کند و گریه کرد. سپس قبرش را اصلاح کرد. و از بریره روایت کرده است که گفت: وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مکه را فتح کرد، نزد قبری آمد و در کنارش نشست و مردم نیز در اطرافش نشستند و در این حال او گریه می‌کرد. پس از مدتی بلند شد و در این حال عمر نزد او رفت و گفت: چه چیزی باعث گریه شما شده است یا رسول الله؟ فرمود:

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۴۰

(۱) ظاهرا این روایت که کازرونی از ابن عباس نقل کرده است. همان روایتی است که صدوق در إکمال الدین از عکرمه از ابن عباس نقل کرده است. در آنجا آمده است: هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به شش سالگی رسید، مادرش او را نزد دایی‌هایش از بنی نجار برد و هنگام بازگشت در ابواء که بین مکه و مدینه است، درگذشت.

(۲) پس از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از طرف پدر و مادر یتیم شد و محبت و دلسوزی عبد المطّلب نسبت به وی بیشتر شد و به عنوان مثال در کنار کعبه برای عبد المطّلب زیراندازی پهن می‌شد که به احترام وی هیچ کس در بر آن نمی‌نشست و فرزندانش تا وقتی که او در آنجا نشسته بود، دورش را می‌گرفتند، امّا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که طفلی بیش نبود می‌آمد و بر جایگاه عبد المطّلب می‌نشست! این امر بر عموهایش گران می‌آمد و برای همین او را نگه می‌داشتند تا چنین کاری نکند، ولی عبد المطّلب به آنها می‌گفت: فرزندم را آزاد بگذارید. به خدا قسم که او دارای شأن و مقام بزرگی است! من می‌بینم که روزی خواهد آمد در حالی که او بزرگ شما است. من عزت و سربلندی‌اش را می‌بینم که بر همه مردم برتری دارد. «۱»

(۳) سپس او را نزد خود می‌برد و در کنار خود می‌نشانید و دست بر کمرش می‌کشید و او را می‌بوسید و می‌گفت: هیچ‌گاه کسی را

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

از او خوشبوتر و پاک‌تر ندیدم و بدنی را نرم‌تر و خوشبوتر از بدن وی ندیدم! آن‌گاه او را بر دوش خود سوار می‌کرد و هفت دور طواف می‌داد. این رفتار وی ادامه داشت تا این که وفات کرد.

(۴) هنگامی که او در آستانه مرگ قرار گرفت و محمد صلّی اللّه علیه و آله در کنارش بود، قاصدی را به دنبال ابو طالب فرستاد. او در حالی که گریه می‌کرد به ابو طالب گفت: ای ابو طالب! مواظب باش که محمد در نظر تو همانند جچرگوشه‌ات باشد. من در میان همه فرزندانم تو را برگزیده‌ام، زیرا که تو و پدرش از یک مادر بودید.

این قبر مادرم است که از خدا اجازه خواستم به زیارتش بروم و اجازه داده شد. چنانچه در بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۶۲ از المنتقی در فصل سوم که در مورد حوادث سال ششم از زندگی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله است به این مطلب اشاره شده است. و مسلم در صحیح خودش، زیارت قبر به وسیله رسول اللّه را چنین بیان می‌کند: از خدایم اجازه خواستم که به زیارت قبر مادرم بروم و اجازه داده شدم و شما به زیارت قبور بروید که شما را به یاد مرگ می‌اندازد. (صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱ و ۶۷۹) طبرسی هم این مطلب را از او در اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۹۳ نقل کرده است و هم چنین إربلی در کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۱۶ بدان اشاره کرده است.

(۱). کلینی با سندی از امام صادق مثل همین مطلب را ذکر کرده است (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۸). و مثل همین مطلب را یعقوبی در تاریخش آورده است (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹). و کلینی در مورد تاریخ وفات آمنهٔ گفته است: در حالی مادرش آمنه فوت کرد که وی چهارساله بود (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۴۱

(۱) ای ابو طالب! اگر ایام او را درک می‌کردم، هرآینه از بصیرترین و آگاه‌ترین مردم نسبت به امر وی بودم و اگر تو توانستی از او پیروی کنی، این کار را انجام بده و او را با دست و زبان و اموالت یاری کن. به خدا قسم که او به زودی بر شما سروری خواهد یافت و به مقامی دست خواهد یافت که هیچ یک از پدرانم بدان نرسیده‌اند.

ای ابو طالب! هیچ یک از پدرانت را نمی‌شناسم که پدر و مادرش این چنین فوت کرده باشند، لذا تنهایی‌اش را به خوبی درک کن.

آن‌گاه گفت: آیا وصیتم را قبول کردی؟ گفت: بله و خداوند را بر این امر گواه می‌گیرم.

(۲) سپس عبد المطلب گفت: دستت را بده و آن‌گاه دست محمد صلّی اللّه علیه و آله را در دست ابو طالب گذاشت و گفت: حالا با خیال آسوده می‌میرم! و دائما رسول الله را می‌بوسید و می‌گفت:

شهادت می‌دهم که تا حال هیچ کدام از فرزندانم را نبوسیده‌ام که خوشبوتر و زیباتر از تو باشد و سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد و در این زمان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هشت‌ساله بود. «۱» کلینی هم در کافی همین را می‌گوید. «۲»

(۳) پس از آن، ابو طالب او را ملازم خویش کرد و هیچ لحظه‌ای از شب یا روز او را از خود جدا نمی‌کرد و حتی او را در کنار خویش می‌خوابانید تا این که به بلوغ رسید و در مورد نگهداری‌اش به هیچ کس اطمینان نمی‌کرد. «۳»

---

(۱). مجلسی از کازرونی در المنتقی نقل می‌کند که عبد المطّلب در ۸۲ سالگی فوت کرد و ام یمن می‌گفت:

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را دیدم که پایین پای عبد المطّلب اشک می‌ریخت و از رسول اللّه سؤال شد که آیا مرگ عبد المطّلب را در خاطر داری؟ گفت: بله، من در آن هنگام هشت‌ساله بودم (بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۶۲ به نقل از المنتقی، فصل سوم) و این مطلب را از العدد القویه نقل کرده و اضافه نموده است: و عبد المطّلب در گورستان حجون به خاک سپرده شد (بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۵۶).

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۲). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹.

(۳). سپس مرحوم صدوق با سندی از ابن اسحاق از عباس بن عبد الله از پدرش عبد الله بن معبد از پدرش معبد بن عباس بن عبد المطلب- یا بعضی از خاندانش- نقل می‌کند: زیراندازی برای عبد المطلب در سایه کعبه پهن می‌شد و به احترام وی هیچ کدام از فرزندانش بر آن نمی‌نشستند و تنها رسول الله صلّی اللّه علیه و آله وقتی از راه می‌رسید، بر آن می‌نشست. عموهایش او را نگه می‌داشتند تا از این کارش جلوگیری کنند، امّا جدش عبد المطلّب می‌گفت: پسرم را رها کنید و آن‌گاه به کمرش می‌زد و می‌گفت: این پسرم دارای شأن و مقام بزرگی است.

سپس می‌گوید: عبد المطلّب وفات کرد در حالی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله هشت‌ساله بود و این واقعه در سال هشتم عام الفیل رخ داد. (این خبر در سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۸ و در تهذیب السیرة، ص ۴۱ آمده است).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۴۲

(۱) ابن اسحاق می‌گوید: عبد المطلّب دائما در مورد رسول الله به ابو طالب سفارش می‌کرد و این بدان خاطر بود که عبد الله و ابو طالب از یک مادر به نام فاطمه دختر عمرو مخزومی بودند.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بعد از عبد المطلّب با عمویش ابو طالب زندگی می‌کرد و ابو طالب در همه حال از او مراقبت می‌کرد.

بعد از مرگ عبد المطلّب، کوچک‌ترین فرزندش، عبّاس، منصب سقایت را به عهده گرفت. «۱»

(۲) یعقوبی می‌نویسد: عبد المطلّب به ابو طالب در مورد حفاظت از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سفارش کرد و گفت: ای عبد مناف (ابو طالب)، تو را پس از خود سفارش می‌کنم به آن که پس از پدرش تنها

سپس شیخ صدوق می‌گوید: ابو طالب مؤمن بود، امّا ایمانش را مخفی نگاه می‌داشت و اظهار شرک می‌کرد تا بیشتر بتواند از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله حمایت کند.

سپس با سندی از اصبغ بن نباته از قول امیر المؤمنین روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: به خدا قسم که پدرم و جدم عبد المطلّب و هاشم و عبد مناف هیچ‌گاه بت‌پرستی نکردند. از او سؤال شد که در این صورت چه چیزی را می‌پرستیدند؟ فرمود: بر دین ابراهیم بودند و به سوی کعبه نماز می‌گذاردند و به آن تمسک می‌جستند.

سپس با سندی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: ابو طالب کفر خویش را اظهار و ایمانش را مخفی نگاه می‌داشت و هنگامی که وی وفات کرد، خداوند به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله امر کرد که از مکه مهاجرت کن، زیرا که در آن پشتیبانی نداری! و آن حضرت به مدینه هجرت کرد (إکمال الدین، ص ۱۶۹- ۱۷۲).

و در خصال با سندی از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: جبرئیل بر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند عزّ و جلّ در پنج موضع از تو مواظبت کرده است: در شکم مادرت آمنه دختر وهب فرزند عبد مناف و در صلبی که تو را قرار داده که همان صلب عبد اللّه فرزند عبد المطلب بوده است و در دامنی که متکفل نگه‌داری از تو شده که همان عبد المطلّب بن هاشم بوده است و در خانه‌ای که تو را به آن پناه داده است، که همان منزل عبد مناف بن عبد المطلّب، ابو طالب بوده است و در برادری که در جاهلیت برای تو برگزیده است. گفته شد که یا رسول الله، این برادرت کیست؟ فرمود: اسم این شخص جلّاس بن علقمه بوده است الخصال، ج ۱، ص ۲۹۲- ۲۹۴.

مثل همین مطلب را با سندی دیگر در معانی الأخبار، ص ۴۵ و الأمالی، ص ۶ می‌بینیم و کلینی آن را در اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۶ آورده است و حمیری در قرب الاسناد، ص ۶۱- ۶۲، رقم ۱۷۳، با سندی از امام صادق علیه السّلام آورده است که رسول الله

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من از سوی خدا چهار چیز را هدیه گرفته‌ام و در آینده ان شاء الله خداوند آنها را به من بازخواهد گردانید گردانید. آنها عبارتند از: آمنه دختر وهب، عبد الله بن عبد المطلّب، ابو طالب بن عبد المطلّب و مردی از انصار که بین من و او قضیه شیرینی رخ داده است. طبرسی در اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۳ از هشام بن عروه از پدرش نقل می‌کند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: مادامی که ابو طالب زنده بود، قریشی‌ها نمی‌توانستند به من آسیبی برسانند «دلائل النبوه، ج ۲، ص ۳۵۰».

(۱). این منصب در اختیار وی بود تا اسلام حاکم شد و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نیز این منصب را برای وی قرار داد و این منصب هنوز هم در اختیار آل العباس می‌باشد. «سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۸۹».

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۴۳

مانده است. پدرش او را در حالی مفارقت کرده که در گهواره بود، لذا من برای او دلسوزی چون مادر بودم که فرزندش را به جگر و دلش نزدیک می‌کند، ای ابو طالب، من بیشتر از دیگر فرزندانم به تو امیدوارم.

(۱) یعقوبی در ادامه می‌نویسد: ابو طالب را به سقایت زمزم وصیت کرد و امور کعبه و سرپرستی آن را به فرزندش زبیر سپرد.

مرگ عبد المطلّب بر قریش بسیار گران آمد و او را با آب و سدر غسل دادند و با دو برد یمانی کفن کردند که ارزش آنها هزار مثقال طلا بود! و آن قدر مشک بر وی ریختند که تمام جسدش را پوشانید و برای اکرام و بزرگداشت وی و از آنجا که به خاک سپردن وی بر ایشان سنگین بود، او را چند روزی بر سر دست‌های خود حمل می‌کردند. «۱»

پس از خاکسپاری عبد المطلّب، فرزندش زبیر به کنار کعبه آمد و ادعای ریاست نمود و به همراه وی ولید بن ربیعه مخزومی و ابن جدعان تیمی چنین ادعایی کردند.

(۲) بعد از عبد المطلّب، عموی رسول الله، ابو طالب سرپرستی‌اش را بر عهده گرفت و او بهترین سرپرست بود. ابو طالب مردی شریف و بزرگوار و در عین فقر، با مهابت و مطاع دست گرفته بود. «۲» فاطمه دختر اسد فرزند هاشم، همسر ابو طالب و مادر فرزندش «۳» تربیت او را به دست گرفته بود.

(۳) ابن شهر آشوب از اوزاعی «۴» نقل می‌کند که گفت: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله تحت سرپرستی عبد المطلّب بود و هنگام که به صد و دو سالگی رسیده بود و در این حال رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هشت

---

(۱). از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است که فرمود: خداوند جدّم عبد المطلب را به صورت یک امت واحد مبعوث می‌کند و او دارای هیبت انبیاء و اشرافیت پادشاهان می‌باشد (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳) و مرحوم کلینی نیز این مطلب را در اصول کافی از سه طریق و با الفاظ شبیه به هم ذکر می‌کند (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۶- ۴۴۶).

(۲). از علی علیه السّلام روایت شده است که فرمود: پدرم در حالی که فقیر بود به سیادت رسید و هیچ فقیری قبل از او به سیادت و برتری نرسید (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴).

(۳). فاطمه دختر اسد مسلمان شد و هنگامی که وفات کرد، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله درباره‌اش فرمود: امروز مادرم وفات کرد! سپس او را با پیراهنش کفن کرد و در قبرش رفت و در لحد آن خوابید. به او گفته شد: یا رسول اللّه، چرا تا این اندازه در مرگ فاطمه جزع و بی‌تابی می‌کنی؟ فرمود: او مادرم بود، زیرا فرزندانش را گرسنه نگاه می‌داشت و مرا سیر می‌کرد و آنها را رها می‌کرد و به من روغن معطّر می‌مالید! (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴).

(۴). عبد الرحمن بن عمرو بن ابی عمرو أوزاعی فقیه، یکی از ثقات جلیل و از متقدمین بود که در سال ۱۵۷ وفات کرد «تقریب التهذیب».

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۴۴

ساله بود، تمام فرزندانش را جمع کرد و گفت: محمد یتیم است و شما باید به او پناه دهید و او را بی‌نیاز کنید و وصیت‌هایم را در مورد او مراعات کنید.

(۱) ابو لهب گفت: من از او نگهداری می‌کنم! عبد المطّلب گفت: شرّ خودت را از او بازدار!

عباس گفت: من از او نگهداری می‌کنم. گفت: تو مردی خشن هستی و شاید او را اذیت کنی!

پس از آن ابو طالب گفت: من از او نگهداری می‌کنم. گفت: بلی تو باید از او نگه‌داری کنی.

ابو طالب او را تحت حمایت خود گرفت و با جان و مال و آبرویش به حمایت از او در مقابل یهودیانی که به دشمنی با او در کمین نشسته بودند، پرداخت و از او در مقابل پسر عموها و تمام عرب که نسبت به عنایت‌های نبوت که به وی داده شده بود، حسادت می‌ورزیدند؛ حمایت می‌کرد.

(۲) از خرگوشی در «شرف المصطفی» روایت شده است که وقتی لحظات مرگ عبد المطّلب فرا رسید، فرزندش ابو طالب را به حضور فرا خواند و گفت: ای فرزندم! تو علاقه شدید مرا نسبت به محمد می‌دانی و حال باید مواظب باشی که چگونه از او حفاظت می‌کنی! ابو طالب گفت: پدرم! مرا در مورد حفاظت از محمد سفارش نکن، زیرا که او فرزندم و برادرزاده‌ام است.

هنگامی که عبد المطّلب فوت کرد، ابو طالب از تمام جهات محمد صلّی اللّه علیه و آله را بر خود و خانواده‌اش مقدم می‌داشت و هنگامی که می‌خواستند غذا بخورند، می‌گفت: منتظر بمانید تا محمد بیاید و پس از آن که او می‌آمد، شروع به غذا خوردن می‌کردند. «۱»

(۳)

اوّلین سفر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله با عمویش به شام

مرحوم صدوق در إکمال الدین با سندی از ابن عباس از پدرش عباس فرزند عبد المطلب از ابو طالب نقل می‌کند که گفت: در سال هشتم از میلاد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله برای تجارت به سوی شام آماده شدم و در این هنگام هوا بسیار گرم بود. هنگامی که می‌خواستم حرکت کنم، بعضی از اقوام از من سؤال کردند که با محمّد چه می‌کنی؟ و او را نزد چه کسی می‌گذاری؟

گفتم: نمی‌خواهم او را نزد کسی بگذارم، بلکه همراه خود می‌برم. گفته شد: او نوجوان کم‌سن‌وسالی است و چطور می‌خواهی که او را در این هوای گرم با خود ببری؟

گفتم: به خدا قسم، او را هرگز از خودم جدا نمی‌کنم و مرکبی برای او تهیه می‌کنم. در ضمن، پارچه‌هایی از کتان برای او در نظر گرفتم. کاروان ما مرکب‌های زیادی داشت و به خدا

---

(۱). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۵- ۳۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۴۵

قسم، شتری که محمد صلّی اللّه علیه و آله بر آن سوار بود در جلوی من حرکت می‌کرد و آن قدر سریع می‌رفت که از همه جلو می‌زد. هنگامی که گرمای هوا شدید می‌شد، یک تکیه ابر که همانند برف سفید بود، بر بالای سرش قرار می‌گرفت و همراه او سیر می‌کرد و از او جدا نمی‌شد. «۱»

حمیری در قرب الاسناد با سندی از امام کاظم علیه السّلام نقل می‌کند که در مورد معجزات قبل از بعثت فرمود: آن حضرت به همراه کاروانی به سوی شام حرکت کرد و هنگامی که به نزدیکی‌های دیر بحیرای ترسا رسیدند، در کنار آن فرود آمدند. بحیرا به

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

کتاب‌های پیشین آگاه بود و در تورات خوانده بود که محمد صلّی اللّه علیه و آله از کنار دیر او خواهد گذشت و الآن همان زمان است؛ بنابراین افراد کاروان را به غذا دعوت کرد و خودش در جست و جوی فردی بود که صفات ذکر شده در تورات را در او ببیند، اما او را نیافت.

پس به آنها گفت: آیا کسی نزد اثاث‌های شما باقی مانده است؟ گفتند: بچه یتیمی باقی مانده است. بحیرا بیرون رفت تا از احوالش مطّلع گردد. او دید که محمّد صلّی اللّه علیه و آله خوابیده و ابری بر بدنش سایه افکنده است. پس به افراد کاروان گفت: بروید و طفل یتیم را هم بیاورید. وقتی که او را به سوی دیر می‌آوردند، ابر هم با او می‌آمد و بر بدنش سایه افکنده بود! بحیرا آنان را از شأن و مقام محمّد صلّی اللّه علیه و آله آگاه کرد و گفت که او به زودی به پیامبری مبعوث خواهد شد و حالت و صفات او را توضیح داد. «۲»

(۱) در تفسیری که به امام حسن عسکری علیه السّلام منسوب است از قول پدرش امام هادی علیه السّلام آمده است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به عنوان شریک خدیجه دختر خویلد برای تجارت به شام می‌رفت و فاصله مکه تا بیت المقدس به اندازه یک ماه بود. در این مسیر دشت‌هایی وجود داشت که بسیار گرم بود و در آن بادهای شدید می‌وزید و گرد و خاک و شن را به چهره مسافران می‌پاشید. در این میان خداوند متعال ابری را می‌فرستاد تا بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سایه اندازد و به همراه او حرکت کند و او را از سوزش آفتاب حفظ نماید. بادهایی که گرد و خاک به همراه داشتند، وقتی به محمد صلّی اللّه علیه و آله می‌رسید، آرام می‌شد و به صورت نسیمی سرد بر وی می‌وزیدند.

به طوری که افراد قافله‌های قریش می‌گفتند: در پناه محمّد صلّی اللّه علیه و آله بودن بهتر از به چادر رفتن است. برای همین به کنارش می‌رفتند و به او پناه می‌بردند و نسیم به آنها می‌وزید، اگر چه آن تکّه ابر تنها بر او سایه می‌انداخت. «۳»

---

(۱). إکمال الدین، ص ۱۷۸ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۷۱، حدیث ۱۳۰ و بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۱۴.

(۲). قرب الاسناد، ص ۲۵۱، حدیث ۱۲۳۲.

(۳). تفسیر امام، ۶۰، چنان که در بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۰۸ هم آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۴۶

(۱) در روایتی از ابن عباس از ابو طالب آمده است که گفت: هنگامی که به بصرای شام «۱» نزدیک شدیم، به صومعه‌ای رسیدیم و زیر درخت بزرگی که نزدیک به دیر ترسا بود، فرود آمدیم. این درخت کم شاخه و بدون میوه بود و قافله‌ها زیر سایه آن اقامت می‌کردند. هنگامی که بحیرای ترسا «۲» ما را دید، غذایی تهیه کرد و پیش ما آمد و آن را با هم خوردیم.

سپس گفت: پسرکم! در مورد سه چیز از تو سؤال می‌کنم و تو را به لات و عزّی قسم می‌دهم که جوابم را بدهی. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ناراحت شد و گفت: مرا به این دو بت قسم مده، به خدا قسم که آنها مبغوض‌ترین چیزها نزد من هستند. آنها دو بت، سنگی می‌باشند و ارزشی ندارند.

(۲) بحیرا گفت: این یک نشانه. سپس گفت: پس تو را به خدا به پرسش‌هایم پاسخ بده.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گفت: هر چه می‌خواهی سؤال کن. به درستی تو مرا به خدایم قسم دادی که هیچ چیزی شبیه او نیست. بحیرا گفت: مرا از خواب و بیداری و کارها و شغل‌هایت آگاه کن.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را از تمام این مطالب آگاه کرد و تمام آنها موافق با آن چیزهایی بودند که بحیرا در کتاب‌ها یافته بود. پس بحیرا به دست و پای او افتاد و همواره دست‌ها و پاهایش را می‌بوسید و می‌گفت: تو دعوت ابراهیم و بشارت عیسی هستی. تو مقدس و از پلیدی‌های جاهلیت پاک هستی.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۳) سپس متوجه من شد و گفت: چه نسبتی با این پسر داری که اصلا از او جدا نمی‌شوی؟

ابو طالب می‌گوید که گفتم: او پسرم است. بحیرا گفت: او پسرت نیست و نباید که پدر و مادرش در قید حیات باشند. گفتم: او برادرزاده‌ام است و پدرش در حالی که مادرش به وی حامله بود درگذشت و مادرش در شش سالگی وی وفات کرد. گفت: حالا راست گفتی و همین طور است. من به تو سفارش می‌کنم که فورا او را به وطنش بازگردانی، زیرا یهودیان بیشتر از این، صفات او را می‌دانند و به وی صدمه می‌زنند! ابو طالب می‌گوید که گفتم: هرگز، خداوند هیچ‌گاه او را وانمی‌گذارد!

(۴) سپس به سوی شام حرکت کردیم و وقتی که به شام رسیدیم، مردم به دورش جمع شدند و

---

(۱). بصری همان شهر حوران است که بدون جنگ در پنج روز باقی مانده از ربیع الاول سال سیزدهم هجری فتح شد و این اولین شهر شام بود که فتح گردید و رسول الله دو بار به آنجا رفته بود که این اولین بار بوده است.

(۲). مسعودی او را از قبیله عبد قیس از عرب‌های شام دانسته است و اسم او را به فتح باء و کسر حاء ضبط کرده است، امّا اشتباها به صورت اسم تصغیر مشهور شده است. «مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۲».

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۴۷

به صورت رسول اللّه نگاه می‌کردند. در این حال یکی از أحبار بزرگ که اسمش «نسطور» بود، پیش آمد و بدون آن که سخنی بگوید، تنها به محمد صلّی اللّه علیه و آله نگاه می‌کرد. او این کار را سه روز متوالی انجام داد و در روز سوم به دنبال او حرکت می‌کرد و گویی که می‌خواهد چیزی را از او سؤال کند. جلو رفتم و گفتم: ای مرد گویی چیزی را از او طلب می‌کنی؟ گفت: بله، من می‌خواهم بدانم که اسمش چیست؟ گفتم: اسمش محمد بن عبد اللّه است. رنگ چهره‌اش عوض شد و آن‌گاه گفت: آیا ممکن است به او بگویی که شانه‌اش را به من نشان بدهد.

رسول الله شانه‌اش را به او نشان داد و هنگامی که مهر نبوّت «۱» را دید بر دست و پایش افتاد و دائما گریه می‌کرد و او را می‌بوسید. سپس گفت: ای مرد. هر چه زودتر این پسر را به وطنش بازگردان. اگر می‌دانستی که او در سرزمین ما چقدر دشمن دارد، هرگز او را به اینجا نمی‌آوردی.

(۱) سپس با سندی از یعلی بن سیابه «۲» نقل می‌کند: در سالی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به شام رفت، خالد بن أسید بن ابی العاص و طلیق بن ابی سفیان بن امیه نیز به همراه قافله بودند. آنها نقل می‌کنند که وقتی به وسط بازار بصری رسیدیم، افرادی به ما گفتند که به همراه ما به کنیسه بزرگ بیایید. ما با آنها رفتیم تا به کنیسه بسیار بزرگی وارد شدیم. بزرگشان در وسط نشسته بود و در حالی که شاگردانش دور او را گرفته بودند و به کتاب بزرگی که در مقابلش باز بود، نگاه می‌کرد. پس از ورود ما سرش را بالا گرفت و گاهی به ما نگاه می‌کرد و گاهی به کتاب می‌نگریست. سپس به اصحابش گفت: کاری نکردید، آن شخصی را که می‌خواستم، نیاورده‌اید؟ مطمئنم که او الان در این شهر است!

(۲) سپس به ما گفت: شما چه کسانی هستید؟ گفتیم: افرادی از قریش، گفت: از کدام طایفه قریش؟ گفتیم: از بنی عبد شمس. گفت: آیا افراد دیگری هم با شما هستند؟

گفتیم: بله، جوان یتیمی از بنی هاشم با ماست که ما او را یتیم عبد المطّلب می‌نامیم. پس بلند

---

(۱). سهیلی در «الروض الانف» خبری را در مورد مهر نبوت ذکر کرده است که از آن استفاده می‌شود که این مهر به صورت یک تخم کبوتر بر غضروف کتف چپش بوده است که خال‌های سیاه دور آن را گرفته و موهایی بر آنها روییده بوده است و ابن هشام می‌گوید که این خال شبیه اثر باقی مانده از حجامت بوده است «سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۳».

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۲). در إکمال الدین آمده است که یعلی النسابهٔ و صحیح همان است که در مناقب آل ابی طالب آمده است «ج ۱، ص ۴۰».

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۴۸

شد و بر یکی از صلیب‌ها تکیه کرد و در فکر فرو رفت، در حالی که هشتاد نفر از دانش‌آموزان و علمای دینی اطرافش را گرفته بودند. پس به ما گفت: باید او را به من نشان دهید. گفتیم: به چشم و او به همراه ما حرکت کرد.

(۱) در بازار بصری محمد صلّی اللّه علیه و آله را دیدیم که ایستاده است. همین که خواستیم به آن کشیش بگوییم که این محمد صلّی اللّه علیه و آله است، او خودش از ما سبقت گرفت و گفت: قسم به مسیح که این همان است. پس به وی نزدیک شد و سرش را بوسید و گفت: تو مقدس هستی. سپس از وی سؤال‌هایی کرد و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله هم جوابش را می‌داد. ما شنیدیم که کشیش می‌گفت: اگر زمان تو را درک کنم، حق شمشیرم را ادا می‌کنم! سپس رو به ما کرد و گفت: آیا می‌دانید که چه چیزی همراه اوست؟ مرگ و زندگی به همراه اوست. هر کسی که به وی ملحق شود، صاحب زندگانی ابدی می‌شود و هر کسی که به او پشت کند به هلاکت و نیستی ابدی دچار می‌شود. این همان کسی است که کشتار بزرگ همراه اوست! سپس سرش را بوسید و برگشت. «۱»

(۲) ابن اسحاق خبر بحیرا را بدون سند نقل کرده و گفته است: در بصرای شام صومعه‌ای بود که همیشه ترسایی در آن زندگی می‌کرد که از علوم کتاب‌های نصرانیت آگاه بود و آن را به ترساهای بعدی منتقل می‌کرد.

(۳) در آن زمان راهبی به نام بحیرا در آن صومعه زندگی می‌کرد و با وجودی که کاروان‌های زیادی از آنجا می‌گذشتند، به هیچ کدام توجه نمی‌نمود و با آنها صحبت نمی‌کرد. تا این که در آن سال ابو طالب به همراه یک کاروان تجارتی به سوی شام حرکت کرد و دلش نیامد که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را تنها بگذارد، لذا او را هم به همراه خویش برد. هنگامی که کاروان به نزدیکی صومعه رسید، او که در صومعه‌اش بود، مشاهده کرد که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله که ابری بر سرش سایه افکنده است، در میان آنها می‌باشد. آنها در زیر درختی که نزدیک صومعه بود، فرود آمدند و آن ابر بر تمام درخت سایه افکند و شاخه‌های درخت نیز در برابر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله خم شد.

---

(۱). إکمال الدین، ص ۱۷۸- ۱۸۵ با تصرف و اختصار. و ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ۳۸- ۳۹ خبر مربوط به بحیرا را از طبری نقل کرده است و ظاهرا او همان طبری امامی، صاحب دلائل الامامهٔ می‌باشد و الّا خبر با آنچه که در تاریخ طبری آمده است، مطابقت ندارد. و طبرسی این مطلب را از ابن اسحاق نقل کرده است (اعلام الوری، ج ۱، ص ۶۵). و هم چنین إربلی در کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۲۲ همان مطالب ابن اسحاق را نقل کرده است. و این خبر در سیره ابن هشام، ج ۱، ۱۹۱- ۱۹۴ و در طبری، ج ۲، ص ۲۷۷- ۲۷۸ آمده و یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱ بدان اشاره کرده و مسعودی، ج ۱، ص ۸۹ آن را مختصر نموده و گفته است: اسم بحیرا در میان نصاری سرجیس بوده و در این هنگام رسول اللّه دوازده‌ساله بوده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۴۹

(۱) پس از آن که بحیرا این منظره را دید از صومعه‌اش پایین آمد و غذای زیادی را آماده کرد و آن‌گاه قاصدی را به سوی قریشی‌ها فرستاد و گفت: ای قریشی‌ها، من برای شما غذا تهیه کرده‌ام و دوست دارم که همه شما از کوچک تا بزرگ و از برده تا آزاد آن را بخورید! شما میهمان من هستید و من دوست داشتم که به شما احترام بگذارم و برای شما غذایی تهیه کنم تا از آن بخورید.

افراد کاروان به سر سفره رفتند و رسول اللّه در زیر درخت باقی ماند تا از اثاث‌ها محافظت کند. بحیرا گفت: ای قریشیان! مبادا هیچ کدام از شما باقی مانده باشد. گفتند: ای بحیرا! تمام کسانی که باید بیایند آمده‌اند و تنها یک نوجوان کم‌سن‌وسالی پیش اثاث‌ها

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

باقی مانده است.

او گفت: وی را هم بیاورید و او هم باید بر سر این غذا حاضر شود. پس یکی از مردان رفت و محمد را هم با خود آورد.

(۲) هنگامی که بحیرا او را دید، به شدت در او خیره شد و دائما به قد و قامت او نگاه می‌کرد و گویی که صفت‌هایش را در او یافته بود. پس از آن که افراد کاروان از غذا فارغ شدند و پراکنده گردیدند، بحیرا نزد محمد صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: پسرم! تو را به حق لات و عزّی قسم می‌دهم که به پرسش‌هایم پاسخ بده. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گفت: مرا به لات و عزّی قسم مده. به خدا قسم که چیزی نزد من مبغوض‌تر از آنها نمی‌باشد!

بحیرا گفت: پس تو را به خدا به پرسش‌هایم پاسخ بده. گفت: هر چه می‌خواهی سؤال کن.

سپس بحیرا شروع به پرسش‌هایی در مورد خواب و بیداری و حال و اوضاعش کرد و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هم به پرسش‌هایش پاسخ داد. تمام نشانه‌هایی که بحیرا می‌دانست در رسول الله صلّی اللّه علیه و آله وجود داشت و آن‌گاه به شانه‌اش نگاه کرد و مهر نبوت را بین دو کتفش و در همان جایی که شنیده بود، مشاهده کرد.

(۳) پس از آن نزد عمویش رفت و گفت: این پسر چه نسبتی با تو دارد؟ گفت: پسرم است، بحیرا گفت: او پسر تو نیست و نباید که پدر این پسر زنده باشد! ابو طالب گفت: او برادرزاده‌ام است. بحیرا گفت: پدرش چه شده است؟ گفت: هنگامی که مادرش او را حامله بود، درگذشت. بحیرا گفت: درست گفتی. برادرزاده‌ات را به وطنش ببر و او را از جهودان دور نگه دار. به خدا قسم که اگر او را ببینند و آن گونه که من او را شناخته‌ام، بشناسند، به او صدمه می‌زنند. این برادرزاده‌ات دارای شأن و مقام بزرگی خواهد شد و تو باید که هر چه زودتر او

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۵۰

را به سرزمینش بازگردانی. پس از آن که ابو طالب از تجارت خویش فارغ شد، او را به سرعت به مکّه آورد. «۱»

(۱) ابن اسحاق خبر را به همین صورت به پایان می‌برد و طبری نیز خبر را به همین صورت از او در کتاب تاریخش نقل می‌کند. لکن بعد از آن روایت دیگری را نقل می‌کند که آن را به ابی موسی اشعری انصاری- مدنی- نسبت می‌دهد و هیچ راوی دیگری را ذکر نمی‌کند. او در آخر روایت می‌گوید: راهب آن قدر اصرار کرد تا محمد صلّی اللّه علیه و آله را به مکه بازگردانید و مقداری روغن و غذا را ره توشه او قرار داد و ابو بکر هم بلال را به همراه او فرستاد. «۲»

(۲) این خبر را دیار بکری در کتاب تاریخ الخمیس روایت کرده و سپس از حافظ دمیاطی نقل کرده است که او بر این خبر، یعنی فرستادن بلال به همراه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله به وسیله ابو بکر، اشکال کرده و گفته است که در آن روزگار، ابو بکر مالک بلال نبود، بلکه بلال برده امیهٔ بن خلف بود و ابو بکر بعد از سی سال او را از وی خرید! سپس اضافه کرده است که اصلا ابو بکر در آن سفر حضور نداشت و برای همین ذهبی در مورد این خبر می‌گوید: گمان می‌کنم که این خبر جعلی است و بعضی از آن باطل است «۳» و ترمذی هم آن را در سنن خویش نقل کرده و سپس گفته است: این خبر خوب، أما غریب است!

(۳) طبری از کلبی نقل کرده است که ابو طالب رسول اللّه را با خویش به بصری برد در حالی که او نه‌ساله بود «۴» و معروف این است که ابو بکر بیش از دو سال از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله کوچک‌تر بود و در این صورت چگونه این قضیه می‌تواند درست باشد؟!

(۴) گروهی از مورخان- چنان که گذشت- در این روایت شک کرده‌اند که از جمله آنها ابو الفداء در تاریخ کبیر می‌باشد. در آنجا آمده است: یکی از راویان حدیث ابو بکر بن ابی موسی از پدرش ابو موسی اشعری می‌باشد، در حالی که او در سال هفتم هجری اسلام را

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۹۱- ۱۹۴. این خبر در سیره بدون سند ذکر شده است. و طبری خبر را از طریق عبد الله بن ابی بکر به وی اسناد داده است و کازرونی هم آن را با سندی طولانی به داوود بن حصین نسبت داده است «بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۴۰۹».

(۲). تاریخ طبری، ج ۲، ۲۷۲- ۲۷۷ و سیره حلبیهٔ، ج ۱، ص ۱۲۰ و سیره دحلان، ج ۱، ص ۲۸۵ و الثقات تألیف ابن حبّان، ج ۱، ص ۴۴.

(۳). تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۵۹ و سیره حلبیهٔ، ج ۱، ص ۱۲۰ و سیره مغلطای، ص ۱۱.

(۴). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۵۱

پذیرفته است و در این صورت این خبر باید از مرسل‌هایی باشد که صحابه آن را نقل کرده‌اند.

وی با شک در اصل روایت گفته است: این روایت- چنان که راوی گمان کرده است- مشتمل بر این است که ابو طالب، ابو بکر و بلال را به همراه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله برگردانید و این در حالی است که آنها در آن زمان از وی کوچک‌تر بوده‌اند و ابو بکر، ده سال کوچک‌تر و بلال هم از این کوچک‌تر بوده است و در این صورت چگونه می‌توان قبول کرد که ابو طالب نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به همراه این دو طفل کوچک از آن مسیر بسیار طولانی و صحراهای ترسناک برگردانده است؟! «۱»

(۱) پس این روایت- چنان که گذشت- از ابی موسی اشعری است که وی انصاری و مدنی بوده و معروف است که هشت سال قبل از بعثت متولد شده است و هفت سال بعد از هجرت وارد مدینه شده است و سفر رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و عمویش به شام ۳۲ سال قبل از بعثت و ۴۵ سال قبل از هجرت بوده است و این سفر در بیش از پنجاه سال قبل از پیوستن ابو موسی به رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله رخ داده است و در این صورت چگونه این خبر بدون اسناد به فردی از ابو موسی اشعری روایت گردیده است؟!

(۲) روایت اوّلی از صدوق در إکمال الدین است و سندش به ابن عباس برمی‌گردد و در آخر روایت قول ابو طالب آمده است که گفت: درباره وی عجله کردم تا او را به مکّه بازگردانیدم. «۲»

آن‌گاه دیار بکری همین روایت را از ابن عباس نقل کرده، اما در آخر آن آورده است:

سپس در ابو بکر یقین و تصدیق به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله قبل از اعلام نبوتش ایجاد شد «۳» و در این صورت ایمان ابو بکر حتی قبل از نبوّت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است، تا چه رسد به ایمان علی علیه السّلام! برای همین صفوری شافعی گفته است: اسلام آوردن ابو بکر قبل از میلاد علی بن ابی طالب بوده است. «۴» و نووی گمان کرده است که سن ابو بکر در این سفر پانزده سال و بلکه بیست سال بوده و برای همین گفته است: ابو بکر در پانزده سالگی ایمان آورد. «۵» و همین خبر که آن را از ابن عباس نقل کردیم، بدون این اضافه بود. معروف این است که ابو بکر بیش از دو سال کوچک‌تر از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است و در این سفر با آن حضرت نبوده است، چنان که

---

(۱). البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۲، ص ۲۸۵.

(۲). إکمال الدین، ص ۱۸۲.

(۳). تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۱.

(۴). نزهة المجالس، ج ۲، ص ۱۴۷.

(۵). الغدیر، ج ۷، ص ۲۷۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۵۲

مغلطای «۱» در سیره و دمیاطی «۲» در کتاب تاریخ الخمیس این گونه روایت را نقل کرده‌اند و به نظر من این حدیث جعلی است،

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

چنان که ذهبی «۳» نیز بدان اشاره کرده است و این از جعلیات معاویه می‌باشد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه به نقل از مدائنی خبر آن را آورده است.

(۱)

خداوند نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به سوی نیکی‌ها سوق می‌داد

شریف رضی در نهج البلاغه از علی علیه السّلام نقل می‌کند که آن حضرت در توصیف رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

---

(۱). سیرهٔ مغلطای، ص ۱۱.

(۲). تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۵۹.

(۳). همان، ج ۲، ص ۲۵۹ و سیره حلبیهٔ، ج ۱، ص ۱۲۰ و حسنی در سیره‌اش می‌گوید: و لکن این روایات با کثرت خود و شهرتی که بین مورخان و مؤلفان سیره دارند، اگر به اصول علم درایه عرضه شوند، چیزی از آنها به اثبات نمی‌رسد، چنان که به بعضی از عیوب آنها در کتابمان الموضوعات فی الآثار و الاخبار و سیرهٔ المصطفی، ص ۴۹ اشاره کردیم. و لکن او در ص ۵۶ از قول خویش برگشته و گفته است: «اگر چه موضع شدیدی را در کتاب خودم الموضوعات در برابر بعضی از روایاتی که مدائنی آنها را از بعضی از کسانی که ادعا می‌کنند به همراه نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده‌اند، اتخاذ کردم، اما من در مورد حدیث بحیرا چنین موضعی را نمی‌گیرم.

با وجودی که مورخان دیگری از قبیل مرحوم صدوق در إکمال الدین و اتمام النعمهٔ آنها را روایت کرده‌اند، من احتمال می‌دهم که بحیرا نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را دیده است و لکن رفتار وی با پیامبر چنان نبوده است که با دیدن بعضی از علامت‌هایی که در کتاب‌های تورات و انجیل و غیره آمده است، انتظار نبوّت را از او داشته باشد ... امّا بقیه حوادث و خوارقی که کتاب‌های تاریخی و حدیثی آنها را نقل کرده‌اند و ادعا نموده‌اند که در آن سفر رخ داده است، اگر صحیح باشد می‌بایست که اثری را در مکه و مجاور آن و بلکه در شبه جزیره به جای می‌گذاشت و هیچ مطلبی در این باره ذکر نشده است.»

آن‌گاه این معنا را مفصلا بیان کرده و می‌گوید: «آن حوادث و کراماتی که راویان آن را ذکر می‌کنند و به خصوص آنچه که در راه شام واقع شده است، هیچ اثری را بر مکّی‌هایی که در آن کاروان بوده‌اند، نگذاشته است و هنگامی که به شدت محمد صلّی اللّه علیه و آله را انکار و طرد می‌کردند، هیچ‌گاه وی به این حوادث و کرامات احتجاج نکرد و هیچ یک از مورّخان نقل نکرده‌اند که این حادثه‌ها را از زبان همسفران پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله شنیده‌اند و همه اینها ضعف این اخبار را ثابت می‌کند.»

و می‌گوید: «در کتابی که در مورد اخبار جعلی تألیف کرده‌ام به بسیاری از آنچه که محدثان و مورخان در مورد سفر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به شام نقل کرده‌اند، اشاره نموده‌ام و گفته‌ام که این کاروان تجارتی از ۱۸۰ نفر تشکیل شده بود و می‌بایست که هر حادثه یا کار خارق العاده‌ای که برایشان پیش آمده، بر سر زبان‌ها بیفتد. امّا حدیث ابری که بر پیامبر سایه می‌افکنده و آب‌هایی که از دل صحرا جوشیده و جان ده‌ها نفر را نجات داده و درختان خشکی که به سرعت سبز و میوه‌دار شده است و امثال آن چنین وصفی نداشته است.»

از این رو ما تنها حادثه سایه انداختن ابر به هنگام شدت حرارت خورشید و به هنگام فرود آمدنش در زیر درخت را روایت کردیم.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۵۳

«و لقد قرن اللّه به من لدن کان فطیما أعظم ملک من ملائکته، یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره» «۱»، خداوند از همان هنگامی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله طفل شیرخواری بود، یکی از بزرگ‌ترین فرشتگان خویش را مأمور

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

محافظت از وی کرد که او را در تمام اوقات شبانه روز به سوی کسب نیکی‌ها و اخلاق پسندیده سوق می‌داد.

(۱) ابن ابی الحدید در شرح آن روایت می‌کند که بعضی از اصحاب امام باقر علیه السّلام از او در مورد قول خداوند متعال که می‌فرماید: «إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً» «۲»، جز پیامبری را که از او خشنود باشد و بی‌تردید از پیش رو و پشت سرش مراقبینی می‌گمارد، سؤال کردند. آن حضرت در جواب فرمود: خداوند فرشتگانی را موکل بر پیامبرانش می‌کند که از اعمالشان محافظت می‌کنند و آنها را در تبلیغ رسالتشان کمک و یاری می‌کنند و فرشته بزرگی از هنگامی که محمد صلّی اللّه علیه و آله از شیر گرفته شد، موکل وی گردید که او را به خیرات و مکارم اخلاق رهنمون می‌شد و او را از شر و اخلاق سوء بازمی‌داشت.

(۲) طبری با سندی از محمد بن حنفیه از پدرش علی علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: می‌شنیدم که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله می‌گوید: هیچ‌گاه قصد کارهایی که اهل جاهلیت آن را انجام می‌دادند نکردم مگر دو بار و این بدان خاطر بود که در تمام اوقات خداوند بین من و آنچه که می‌خواستم انجام دهم حایل ایجاد می‌کرد پس از آن قصد هیچ کار سوئی نکردم تا این که به رسالت الهی برگزیده شدم:

(۳) در یکی از شب‌ها به غلامی از قریش که به همراه من گوسفندانش را در کوه‌های مکه می‌چراند گفتم: مواظب گوسفندان من هم باش تا به مکه بروم و شبی در مراسم جوان‌های مکه شرکت کنم، آمدم تا به اول مکه رسیدم و صدای ساز و آواز را از یکی از منازل شنیدم.

پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: مراسم عروسی فلانی با دختر فلانی است. من هم به تماشا نشستم، امّا خداوند بر گوش‌هایم مهر زد و به خواب رفتم و صبح با حرارت خورشید بیدار شدم. به سوی رفیقم برگشتم. او گفت: چه کردی؟ گفتم: هیچ کاری نکردم و جریان را برایش توضیح دادم.

(۴) سپس در شب دیگری به وی گفتم: مواظب گوسفندانم باش و خودم به سوی مکه رفتم. در

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه قاصعه، ص ۱۹۲.

(۲). جن (۷۲)، ۲۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۵۴

آن شب هم صدای ساز و آواز را از یکی از منازل شنیدم و نشستم تا آن را ببینم، امّا خداوند بر گوشم مهر زد و بلافاصله به خواب رفتم و با طلوع خورشید از خواب بیدار شدم. به سوی رفیقم رفتم و جریان را برای او توضیح دادم و بعد از آن قصد انجام هیچ کار سوئی نکردم تا این که به رسالت برگزیده شدم. «۱»

(۱) ابن اسحاق می‌گوید: رسول الله در حالی دوران جوانی‌اش را گذرانید، خداوند او را از آلودگی به زشتی‌های جاهلیت حفظ می‌کرد، زیرا می‌خواست که او را به رسالت برگزیند و هنگامی که دوران جوانی‌اش را گذرانید، به با مروّت‌ترین و خوش‌اخلاق‌ترین و کریم‌ترین و صبورترین و راستگوترین و امانتدارترین فرد قریش تبدیل شده بود و در میان قومش به لقب «امین» معروف شد. او از فحشا و اخلاق‌های زشتی که مردان به آن مبتلا بودند، پاک بود و خداوند برای تکریم و تنزیه وی همه صفات خوب را در وی جمع کرده بود. «۲»

---

(۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷۹ و ابن ابی الحدید هم این مطلب را از وی نقل کرده است، ج ۱۳، ص ۲۰۷.

(۲). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۹۴. سپس می‌گوید: برای من نقل شده است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در ایام کودکی از

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

انجام کارهای سوء بازداشته می‌شده است و خود آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: بچه‌های قریش سنگ‌هایی را برای بازی کردن حمل می‌کردند و من هم همراه آنها بودم. می‌بایست که دامن‌هایمان را بالا می‌گرفتیم و سنگ را با آن حمل می‌کردیم که در نتیجه کشف عورت می‌شد. و من که می‌خواستم به بچه‌ها کمک نمایم و سنگی را با دامنم حمل کنم، مورد خطابی قرار گرفتم که گفت: دامنت را رها کن. من او را ندیدم، اما دامنم را محکم کردم و با دوشم سنگ‌ها را حمل می‌کردم و تنها من بودم که دامنم را بالا نگرفته بودم.

و سهیلی در الروض الانف در تعلیقه‌ای بر این قضیه می‌گوید: «و این قصه در حدیث صحیحی وارد شده است که به هنگام تعمیر کعبه، رسول الله به همراه دیگران، سنگ‌ها را حمل می‌کرد. آنها دامن خود را بر دوش می‌انداختند تا سنگ را بر آن بگذارند، اما رسول الله سنگ‌ها را با دوش حمل می‌کرد و در عین حال دامنش را هم محکم بسته بود. در این حال عباس به وی گفت: برادرزاده‌ام، چرا دامنت را بر دوشت نمی‌اندازی؟ او همین که این کار را انجام داد، بر زمین افتاد و از حال رفت!

عباس او را بلند کرد و گفت: تو را چه شد؟ نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله گفت که از سوی آسمان به وی خطاب شد که ای محمد! دامنت را محکم ببند! سپس گفت: دامنم دامنم! و دامنش را محکم کرد و آن‌گاه بلند شد و به حمل سنگ‌ها پرداخت.» سپس می‌گوید: «اگر حدیث ابن اسحاق صحیح باشد، آن قضیه در ایام کودکی‌اش که با بچه‌ها بازی می‌کرده است، رخ داده است. پس باید بگوییم که این حادثه دو بار رخ داده است: یکی در دوران کودکی‌اش و دیگری در ابتدای جوانی‌اش (!) که مشغول تعمیر کعبه بوده‌اند.» و قسطلانی قریب به همین مضمون را در فتح الباری، ج ۱، ص ۴۰۱ آورده است.

امّا ما می‌گوییم که اگر چیزی از این داستان درست باشد، به نظر ما همان داستان ابن اسحاق در مورد ایام کودکی‌اش صحیح است که ابن ابی الحدید هم آن را به نقل از أمالی محمد بن حبیب ذکر کرده است. امّا واقع شدن این حادثه در دوران جوانی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و آن هم به دستور عمویش عباس، در میان افرادی از قوم

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۵۵

(۱)

جنگ فجار

ابو الفرج اصفهانی روایت می‌کند که عرب‌ها جنگ‌های چهارگانه‌ای داشتند که جنگ‌های فجار نامیده شد، زیرا بسیاری از کارهای حرام را در ضمن آنها مرتکب شدند:

(۲) فجار اول: این درگیری بین بنی کنانه و هوازن رخ داد و سبب آن این بود که ابن معشر کنانی جوانی مغرور بود که به همراه عده‌ای از افراد بنی کنانه وارد بازار عکاظ شده بود و مجلسی را تشکیل داده و در آن افتخار می‌کرد. در این حال الأحیمر بن مازن به همراه عده‌ای از افراد بنی هوازن جلوی کار آنها را گرفتند و نزدیک بود که جنگی در میانشان روی دهد، امّا دیدند که گفت‌وگو و مصاحبه بهتر است، برای همین از جنگ منصرف شدند و از آنجا که این حادثه در رجب الحرام در بازار عکاظ رخ داده بود به حادثه فجار معروف شد.

(۳) فجار دوم: این درگیری بین قریش و بنی هوازن رخ داد و علّت آن این بود که جمعی از جوانان قریش به زنی از بنی هوازن تعرّض کرده بودند. به دنبال آن جنگی در میانشان درگرفت و خون‌های کمی هم ریخته شد. در این زمان (پدر ابو سفیان) حرب بن امیهٔ بن عبد شمس بر قریش ریاست می‌کرد. او دیه خسارات را پرداخت و صلح برقرار شد.

(۴) فجار سوم: این درگیری هم بین کنانه و هوازن رخ داد و علّت آن این بود که مردی از کنانه، دیه مردی از هوازن را بر گردن داشت و به خاطر فقر و نداری، نتوانسته بود که آن را ادا کند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

پس از آنکه آنها در بازار عکاظ حاضر شده بودند، صاحب دیه، که از هوازن بود، بنی کنانه را به خاطر عدم پرداخت دیه سرزنش کرد. در این حال مرد کنانی او را مورد ضرب و شتم قرار داد و پس از آن بلافاصله افراد آماده جنگ شدند، امّا مذاکره و گفت‌وگو را آسان‌تر دیدند و بنی کنانه دیه را پرداختند و با هم صلح کردند.

(۵) فجار چهارم: این درگیری بین کنانه و قریش و بین هوازن و قیس عیلان رخ داد و علّت آن این بود که نعمان بن منذر، پادشاه حیره هر ساله مقداری پارچه و عطر را به بازار عکاظ می‌فرستاد تا در آنجا به فروش برسد. سپس با پول آن مقداری از پوست‌های طائف را خریداری می‌کردند «۱» و هیچ یک از عرب‌ها مزاحم فعّالیّت‌های تجارتی وی نمی‌شدند تا

خودش! مورد پذیرش خرد نیست، و برای تفصیل بیشتر به کتاب الصحیح، سید جعفر مرتضی، ج ۱، ۱۳۶- ۱۴۴ مراجعه کنید.

(۱). الأغانی، ج ۱۹، ص ۷۴- ۸۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۵۶

این که نعمان فردی از قیسی‌ها را به قتل می‌رساند و بعد از آن بلعاء بن قیس مزاحم کاروان تجارتی نعمان می‌شد.

(۱) در این میان برّاض بن قیس کنانی در مکه و در پناه حرب بن امیهٔ بن عبد شمس بود. او در یک درگیری به مردی از هذیل حمله کرد و او را کشت. پس از آن، حرب بن امیه او را از پناه خودش خارج کرد و او نزد نعمان بن منذر رفت. در این حال عروهٔ الرّحال از قبیله هوازن هم آنجا بود و نعمان به آنها گفت: کدام یک از شما سرپرستی قافله‌های تجارتی مرا به عهده می‌گیرد؟ عروهٔ الرّحال این کار را پذیرفت و برّاض که از این کار بازمانده بود به دشمنی با عروه پرداخت.

پس از آن که عروه آماده شد تا با قافله حرکت کند «۱»، برّاض کنانی به وی گفت: آیا این کاروان تجارتی را به بنی کنانه هم عرضه می‌کنی؟ او گفت: بله: بر همه مردم عرضه می‌کنم!

(۲) پس عروهٔ الرّحال حرکت کرد و برّاض هم به دنبالش راه افتاد و منتظر فرصتی بود تا به وی صدمه بزند تا این که شبی عروه در وادی تیمن در بالای نجد «۲» یا در أواره که نزدیک به تیمن از جانب فدک می‌باشد، فرود آمد. در آن به شب‌نشینی و میگساری پرداخت و بعد از آن خوابید. پس از آن برّاض کنانی به بالای بسترش رفت تا او را به قتل برساند. عروه از او عذر خواهی نمود و خواهش کرد که او را به قتل نرساند، اما برّاض به التماس‌هایش گوش نکرد و او را در ماه حرام رجب «۳» به قتل رسانید «۴» و برای همین این قتل، فجار نامیده شد.

(۳) در این ماه حرام قریش و کنانه در عکاظ حضور داشتند و هوازن هم آنجا بودند. در این حال فردی پیش قریشی‌ها آمد و گفت: برّاض کنانی، عروهٔ الرّحال هوازنی را به قتل رسانده است! کنانه و قریش به آرامی آنجا را ترک کردند به طوری که هوازن متوجه نشد. تا این که خبر قتل به هوازن رسید و آنها به تعقیب قریش پرداختند و قبل از ورودشان به حرم به آنها رسیدند. در آنجا به جنگ پرداختند تا این که شب فرا رسید و بعد از آن، روزها به مقابله با همدیگر می‌پرداختند. هر کدام از قبایل قریش و کنانه و هوازن و قیس رئیسی داشتند (۴) و ابن

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵.

(۲). سیره ابن اسحاق، ج ۲، ص ۱۹۶.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵.

(۴). الأغانی، ج ۱۹، ص ۷۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۵۷

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

اسحاق می گوید: فرمانده قریش و کنانه، حرب بن امیه بن عبد شمس بود. «۱» آنها در ماه رجب به جنگ پرداختند، در حالی که در این ماه نمی‌بایست خونی ریخته شود، برای همین این جنگ را فجار نامیدند، زیرا در ماه حرام به فسق و فجور پرداخته بودند.

(۱) اما در مورد بنی هاشم روایت شده است که ابو طالب به آنها گفت: این کار ظلم و عداوت و قطع رحم و بی‌حرمتی به ماه حرام است. من و هیچ یک از بنی هاشم در آن حاضر نمی‌شویم.

حرب بن امیه و عبد الله بن جدعان تمیمی گفتند: در کاری که بنی هاشم در آن غایب باشند، شرکت نمی کنیم، لذا زبیر بن عبد المطلب و عده کمی از بنی هاشم را به اکراه با خویش همراه ساختند.

آنها به ابو طالب گفتند: ای پسر کسی که به پرندگان غذا می‌داد و حجاج را سیراب می کرد! ما را تنها مگذار؛ زیرا ما پیروزی و غلبه را در سایه حضور تو می‌بینیم. او گفت: از ظلم و عداوت و قطع رحم و بهتان اجتناب ورزید تا در کنارتان باشم.

گفتند: قبول است. پس او در جنگ حاضر شد تا این که به پیروزی رسیدند. گفته شده است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نیز به همراه عمویش در جنگ حاضر شده بود و به هنگام حضور وی بنی کنانه، قیس را شکست داد و آنها به برکت حضور ابو طالب پی بردند.

از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است که فرمود: در حالی که طفلی بیش نبودم فجار را به همراه عمویم درک کردم.

(۲) بعضی روایت کرده‌اند: او در حالی که بیست‌ساله بوده، فجار را شاهد بوده است و به أبا براء ملاعب الأسنهٔ ضربه‌ای زده و او را از اسبش انداخته و فتح و پیروزی به خاطر او حاصل شده است. «۲»

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۹۶- ۱۹۸.

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ۱۱۵- ۱۱۶. قبل از این نقل گفته است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در هفده سالگی فجار را شاهد بوده است.

و ابن هشام می‌نویسد: ابو عبیده نحوی از ابی عمرو بن علاء برایم روایت کرده است که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به چهارده یا پانزده سالگی رسید، جنگ بین قریش و کنانه و بین قیس عیلان شروع شد. و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مقداری از جنگ را شاهد بوده است و آن هنگامی بوده که به همراه عموهایش خارج می‌شده است و خود حضرت می‌فرمود: «من تیرهای دشمنان را برای عموهایم جمع می کردم.»

ابن اسحاق می گوید: جنگ فجار شعله‌ور گردید در حالی که رسول الله بیست‌ساله بود و آن را روز فجار

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۵۸

(۱)

ولادت علی علیه السّلام

کلینی در اصول کافی می‌نویسد: «امیر المؤمنین علیه السّلام در سال سی‌ام عام الفیل متولد شد.» «۱»

شریف رضی در خصائص الائمهٔ می‌نویسد: «حضرت علی علیه السّلام در سیزدهم رجب سال سی‌ام عام الفیل در بیت الحرام متولد شد.» «۲»

(۲) استاد او شیخ مفید در الارشاد می‌نویسد: «حضرت علی علیه السّلام در روز جمعه، سیزدهم ماه رجب سال سی‌ام عام الفیل در مکه و در بیت الحرام متولد شد و هیچ مولودی قبل یا بعد از او در بیت اللّه تعالی به دنیا نیامده است و این به خاطر اکرام آن حضرت و تعظیم مقام او از سوی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

نامیدند، زیرا افراد کنانه و قیس عیلان بسیاری از حرام‌ها را حلال کرده بودند. (سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۵- ۱۹۸).

برای همین در سیره حلبیهٔ (ج ۱، ص ۱۲۸) گفته است که علت جنگ در رجب الحرام پیش آمد، اما خود جنگ در شعبان به وقوع پیوست. و به این وسیله حضور ابو طالب و به همراهش رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در جنگ را توجیه کرده است.

لکن به نظر سید مرتضی این توجیه هیچ سند تاریخی ندارد. و لذا نمی‌توان بر آن تکیه کرد و برای همین در صحّت این داستان شک کرده است (الصحیح، ج ۱، ص ۹۵).

گفتنی است ابن اسحاق و طبری شرکت و حضور نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در جنگ را نقل نکرده‌اند و تنها ابن هشام حضورش را به همراه عموهایش در جنگ روایت کرده است که در این حال پانزده‌ساله بوده است. یعقوبی هم فقط حضورش را در جنگ ذکر کرده و گفته است که در این زمان هفده‌ساله بوده است. سپس از دیگران نقل کرده است که حضرت در حالی که بیست‌ساله بوده، در این جنگ شرکت داشته است (یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵).

مسعودی می‌نویسد: آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در عام الفیل متولد شد و بین عام الفیل و سال فجار بیست سال فاصله بوده است (ج ۲، ص ۲۶۸) و می‌گوید: و در کتاب الأوسط اخبار پیمان‌ها و فجارهای- فتنه‌های- چهارگانه: فجار الرجل یا فجار بدر بن معشر و فجار القرد و فجار المرأة و فجار چهارم همان فجار برّاض بوده است که در آن جنگ رخ داد و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در آن حاضر شد (ج ۲، ص ۲۷۶) و اضافه می‌کند: آن حضرت جنگ فجار را در بیست و یک سالگی‌اش شاهد بوده است و این جنگ بین قریش و قیس عیلان به وقوع پیوست که در ابتدا قیسی‌ها بر قریشی‌ها غلبه داشتند و پس از حضور نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در این جنگ، قریشی‌ها غالب شدند و در آن هنگام عبد الله بن جدعان تیمی فرماندهی قریش را بر عهده داشت و همین پیروزی قریش به برکت حضور نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله، یکی از علائم نبوت آن حضرت علیه السّلام بوده است (ج ۲، ص ۲۸۶). و اختلاف در سن نبی اکرم به هنگام حضور در فجار به خاطر تعدد فجارها و وقوع تدریجی آنها در طی سال‌های متوالی و عدم تعیین حضور آن حضرت در فجار چهارم می‌باشد.

(۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۵ و بعد از آن آمده است: پس از رحلت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله سی سال زنده بود و در سال چهلم هجری در حالی که ۶۳ ساله بود به شهادت رسید. آن‌گاه حدیثی را با اسناد به امام صادق علیه السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و امیر المؤمنین سی سال تفاوت سنی داشتند و گویا که او به همین خبر در مورد تاریخ ولادت حضرت علی علیه السّلام استناد کرده است.

(۲). خصائص الائمه، ص ۳۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۵۹

خداوند متعال بوده است.» «۱» و هم چنین دو نفر از معاصرانش نیز این مطلب را ذکر کرده‌اند:

مسعودی در مروج الذهب می‌گوید: «و ولادت آن حضرت در کعبه بوده است ...» «۲» و دیگری، حسن بن محمد قمی می‌باشد که در کتاب تاریخ قم که آن را در سال ۳۷۸ برای صاحب بن عباد تألیف کرده و در آن گفته است: «آن حضرت در سال سی‌ام عام الفیل و بنا به روایتی در سال بیست و هشتم عامل الفیل در کعبه متولد شده است.» «۳»

(۱) شیخ طوسی مصدر قول اخیر را در کتاب مصباح المتهجد آشکار می‌کند و می‌گوید: «از عتّاب بن أسید نقل شده که حضرت علی علیه السّلام در هنگامی متولد شد که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ۲۸ ساله بود و دوازده سال قبل از بعثتش بود و به همین ترتیب از ابن عباس هم نقل شده است.» «۴»

(۲) فتّال نیشابوری در روضهٔ الواعظین از جابر بن عبد الله انصاری نقل می‌کند که از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در مورد ولادت

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

علی بن ابی طالب علیه السّلام سؤال کردم و آن حضرت فرمود: «هرآینه از من در مورد بهترین مولود سؤال کردی که شبیه عیسی علیه السّلام متولد شد. در زمان ما مرد عابد و زاهدی به نام «مبرم بن رعیب بن شقیان» وجود داشت که دویست و هفتاد سال خدا را عبادت کرده بود و در این مدت حاجتی از خدا نخواسته بود. پس خداوند ابو طالب را به سوی او فرستاد و هنگامی که مبرم او را دید از جایش بلند شد و سرش را بوسید و او را در مقابل خود نشاند. سپس از او سؤال کرد: تو چه کسی هستی؟ گفت: مردی از تهامه هستم. سؤال کرد:

از کدام طایفه تهامی هستی؟ گفت: از بنی هاشم.

(۳) در این حال آن عابد برای دومین بار سر ابو طالب را بوسید و گفت: ای مرد! همانا خدای متعال به من الهامی کرده است. ابو طالب گفت: چه الهامی؟ گفت: فرزندی از تو متولد می‌شود که او ولیّ خداوند عزّ و جلّ می‌باشد.

پس در شبی که علی علیه السّلام متولد شد، زمین به نور وجودش روشن شد و در این حال ابو طالب از خانه خارج شده بود و می گفت: ای مردم! ولیّ خدای عزّ و جلّ در کعبه متولد شد.» «۵»

---

(۱). الارشاد، ج ۱، ص ۵ و مسار الشیعهٔ، ص ۵۱ و المقنعهٔ، ص ۴۶۱.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۸ و علل الشرایع از علی بن ابراهیم قمی و بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۳۷۰.

(۳). از ترجمه فارسی که حسن بن علی قمی که آن را در سال ۸۶۵ برای وزیر فخر الدین ترجمه کرد، ص ۱۹۱، چاپ سال ۱۳۵۳ ه.

(۴). مصباح المتهجد، ص ۵۶۰.

(۵). روضهٔ الواعظین، ص ۹۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۶۰

(۱) این حدیث را ابن شهر آشوب در مناقب «۱» و گنجی شافعی (ت ۴۵۸ ه) در کتاب کفایهٔ الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب به صورت مسند نقل کرده‌اند. «۲»

مغازلی در مناقب به صورت مرفوع از علی بن حسین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «ما نزد حسین علیه السّلام بودیم که زنی پیش آمد و گفت: من زبده دختر قریبه فرزند عجلان از بنی ساعده هستم. پس به او گفتم: آیا چیزی داری که برای ما نقل کنی؟ گفت: آری به خدا، أمّ عماره ساعدی برای من نقل کرد: روزی در میان زنان عرب بودم به ناگاه ابو طالب را دیدم که بسیار ناراحت و محزون بود. به او گفتم: تو را چه شده است؟ گفت:

فاطمه بنت اسد درد زایمان دارد.

(۲) سپس دست او را گرفت و به سوی کعبه آورد و به او گفت: به نام خدا در اینجا بنشین.» «۳»

ابن صباغ مالکی با سندی از موسی بن جعفر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «روزی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به مسجد الحرام وارد شد و ابو طالب را دید که محزون و غمگین است. به او گفت: ای عمو، چه شده است که تو را غمگین می‌بینم؟ گفت: فاطمه به درد زایمان مبتلا شده است.

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله دست ابو طالب را گرفت و با هم نزد فاطمه رفتند و او را به سوی کعبه آوردند و پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله او را به داخل کعبه برد و گفت: به نام خدای تعالی در اینجا بنشین، همانا سزاوار است که این مولود مکرم در این مکان مقدّس به دنیا بیاید.» «۴»

(۳) صدوق در الأمالی و علل الشرائع و معانی الاخبار با سندی از ابی حمزه ثمالی، ثابت بن دینار از سعید بن جبیر روایت کرده است که گفت: یزید بن قعنب گفت: «با عباس بن عبد المطلب و عدّه‌ای از بنی عبد العزّی در کنار بیت الله الحرام نشسته بودم. در

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

این حال فاطمه بنت اسد، مادر امیر المؤمنین که ماه نهم حاملگی‌اش را می گذراند و به درد زایمان مبتلا شده بود، به کنار کعبه آمد و گفت: «خدایا من به تو و به تمام رسولان و کتاب‌های تو ایمان دارم و من سخنان جدم، ابراهیم خلیل را تصدیق می کنم. او همان کسی است که بیت العتیق را بنا نهاده

---

(۱). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۵۸.

(۲). کفایة الطالب، ص ۲۶۰.

(۳). مناقب ابن مغازلی مالکی و هم چنین روایت را ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه از وی نقل کرده است، ص ۱۴ و ابن بطریق حلی از علمای قرن ششم هم آن را با اسناد به علی بن حسین علیه السّلام از وی نقل کرده است و همین طور در کتاب: علی ولید الکعبه، ص ۴۷، آمده است.

(۴). الفصول المهمة، ص ۱۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۶۱

است. تو را به حق کسی که این خانه را بنا کرده و تو را به حق مولودی که در رحم دارم، قسم می‌دهم که این ولادت را بر من آسان گردان.

پس دیدیم که پشت دیوار کعبه از هم شکافته شد و فاطمه در آن وارد شده و از نظرها غایب گردید و دیوار به حالت اولیه خود برگشت. پس تلاش کردیم که قفل در را باز کنیم، اما باز نشد و دانستیم که این حادثه از مقدّرات الهی است.» «۱»

(۱) همین روایت را شیخ طوسی در امالی با سندی از امام صادق علیه السّلام از پدرانش نقل کرده است: «عباس بن عبد المطلب و یزید بن قعنب در میانه گروهی از بنی هاشم و عبد العزی در کنار بیت الله الحرام نشسته بودند. در این هنگام ناگهان فاطمه بنت اسد که به امیر المؤمنین علیه السّلام حامله بود، وارد شد و در حالی که درد زایمان داشت، در کنار دیوار کعبه ایستاد و رویش را به سوی آسمان نمود و دعا کرد ... پس از آن که دعا کرد، دیدیم که پشت کعبه از هم شکافته شد و فاطمه در آن داخل شد. سپس شکاف به هم آمده و به اذن الهی التیام یافت ...

فاطمه سه روز در کعبه باقی ماند و تمام اهل مکه در مورد این اتفاق صحبت می کردند.

پس از سه روز دیوار کعبه از همان موضعی که شکافته شده بود، بازشد و فاطمه در حالی که علی در بغلش بود از آن خارج شد.» «۲»

(۲) فتّال نیشابوری در روضة الواعظین خبری را به صورت مختصر از علی بن حسین علیه السّلام نقل می کند که فرمود: «فاطمه بنت اسد به هنگامی که مشغول طواف کعبه بود به درد زایمان مبتلا شد. پس داخل کعبه گردید و امیر المؤمنین را در آن به دنیا آورد.» «۳»

و در خبر موسی بن جعفر علیه السّلام آمده است: «پس علی در کعبه متولد شد در حالی که پاک و پاکیزه و بدون آلودگی بود، او ختنه شده به دنیا آمد و نافش هم بریده شده بود و صورتش همانند خورشید می‌درخشید. سپس ابو طالب او را علی نامید و پیامبر او را به سوی خانه آورد.» «۴»

(۳) عبد المسیح انطاکی، صاحب امتیاز مجله العمران مصری در مورد سال ولادت آن حضرت

---

(۱). امالی صدوق، ص ۱۱۴ و علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۴ و معانی الاخبار، ص ۶۲.

(۲). أمالی شیخ طوسی، ص ۷۰۶ به سه طریق و ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۵۹ این حدیث را به صورت

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

مختصر از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است.

(۳). روضة الواعظین، ص ۱۰۰.

(۴). الفصول المهمة، ص ۱۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۶۲

می گوید: «سال ولادت علی علیه السّلام سال مبارکی بود که از آن سال پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله صداهایی را از سنگ‌ها و درختان و آسمان می‌شنید و پرده از جلوی چشمانش کنار رفت و نورها و اشخاص را می‌دید و از این سال شروع به شب‌زنده‌داری و گوشه‌گیری از مردم و تنها ماندن در غار حراء کرد. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله از این سال به خوبی یاد می‌کرد و به خاطر ولادت مولایمان علی علیه السّلام آن را سال خیر و برکت می‌نامید.»

هنگامی که بشارت ولادت مرتضی را به مصطفی صلّی اللّه علیه و آله دادند، گفت:

«هرآینه در این شب مولودی پا به عرصه هستی گذاشت که به واسطه او درهای نعمت و رحمت بر ما باز می‌شود» و این سخن وی از اوّلین نشانه‌های نبوّتش بود؛ زیرا علی مرتضی علیه السّلام از یاران و حامیان وی بود و به وسیله او غم از چهره‌اش زدوده می‌شد و با شمشیرش پایه‌های اسلام محکم شد و قوانین آن به اجرا درآمد.» «۱»

(۱)

پیمان حلف الفضول

فجار در ماه شوال به پایان رسید. و پیمان با فضیلت «حلف الفضول» در ذی القعده بسته شد. «۲»

(۲) یعقوبی می گوید: «علّت پیمان فضیلت این بود که قریشی‌ها پیمان‌های زیادی را بر اساس جوانمردی و مردانگی به وجود آورده بودند: از جمله آنها پیمان مطیّبون بود که بنی عبد مناف و بنی أسد و بنی تیم و بنی حارث بن فهر در آن شرکت داشتند و پیمان بسته بودند که کعبه را تسلیم نکنند تا مادامی که حراء و ثبیر (دو کوه) و مادامی که آب دریا باقی است. عاتکه یا بیضا، دختر عبد المطّلب ظرفی از روغن معطّری را تهیه کرد که دست‌هایشان را در آن فرو می‌بردند و برای همین مطیّبون (عطرمالیده‌ها) نامیده شدند.

---

(۱). مجله العمران مصری، چنان که در کتاب علی ولید الکعبه، ص ۶۱ آمده، ولی شماره و سال انتشار مجلّه را مشخص نکرده است. این روزنامه‌نگار مصری، عبد المسیح انطاکی در اینجا به شرح قصیده العلویة المبارکة پرداخته است. این قصیده محتوی پنج هزار بیت شعر در مورد زندگی امیر المؤمنین علیه السّلام است، و اگر چه سندی را نقل نمی کند، ولی مطالب ارائه شده در این اشعار مورد تأیید اخبار معتبر می‌باشد.

و آنچه که در مورد تاریخ ولادتش معتبر می‌باشد این است که آن حضرت به هنگام بعثت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله ده‌ساله بوده است و بنا به آنچه که شیخ طوسی از ابن عیاش و ابن غیاث نقل کرده، آن حضرت به هنگام بعثت دوازده‌ساله و حد اکثر سیزده‌ساله بوده است و به هنگام دعوت عمومی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در پانزده سالگی یا شانزده سالگی از عمرش بوده است.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۶۳

(۱) لعقة که از بنی عبد الدار و بنی مخزوم و بنی جمح و بنی سهم و بنی عدیّ تشکیل شده بود.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

آنها پیمان بسته بودند بر این که از هم دیگر حمایت کنند و دشمنان را از هم دیگر دفع نمایند و برای پیمان بستن، گاوی را ذبح کردند و دست‌های خویش را به خون آن آغشته کردند و برای همین «لعقة الدم» (به خون آغشته‌ها) یا «أحلاف» (هم‌پیمانان) نامیده شدند.

قریشی‌های هم پیمان در حرم به حمایت از افراد غریبی که عشیره و خویشاوندی نداشتند، می‌پرداختند. در این میان مردی از بنی أسد بن خزیمه کالاهایی را برای فروش آورده بود و مردی از بنی سهم «۱» آن را از وی خریده بود، اما از پرداخت پول آن خودداری می کرد.

او به گفت‌وگو با قریشی‌ها پرداخت و از آنها درخواست کرد که او را در گرفتن حقش، یاری کنند، امّا هیچ کدام اقدام به گرفتن حق وی نکردند، پس این مرد أسدی به بالای کوه ابو قبیس رفت و فریاد زد:

یا آل فهر لمظلوم بضاعته‌ببطن مکة نائی الاهل و النفر

ان الحرام لمن تمّت کرامتهو لا حرام لثوب الفاجر الغدر ای خاندان فهر به یاری مظلوم بشتابید که اموالش را در مکه برده‌اند و تنها و غریب است و یاوری ندارد. همانا اینجا برای کسی حرام و أمن است که کریم و با شرف باشد و برای شخص فاجر و حیله‌گر جایگاه امن و حرام نمی‌باشد.

(۲) گفته شده است که آن مرد، قیس بن شیبة سلمی بوده است که کالاهایی را از ابی خلف جمحی خریده و پولش را نداده است و او هم این شعر را گفته است. و گفته شده است که در ادامه‌اش هم گفته:

یا آل قصیّ کیف هذا فی الحرامو حرمة البیت و أخلاق الکرم

اظلم، لا یمنع منّی من ظلم. «۲»

(۱). بلاذری در أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۲ و هم چنین مسعودی تصریح کرده‌اند که این شخص عاص بن وائل سهمی یا همان عمرو بن العاص بوده است و شاید که راویان تقیه کرده‌اند و اسمش را به صراحت نیاورده‌اند و ابن ابی الحدید هم این قصه را از زبیر بن بکار نقل می کند (ج ۱۵، ص ۲۵) و شعری را هم در پایان روایت می کند:

هل منصف من بین سهم فمرتجع‌ما غیّبوا، ام حلان مال معتمر. آیا شخصی باانصافی از بنی سهم هست که مال مرا به من بازگرداند یا این که مال کسی که به عمره می‌آید، حلال است.

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۶۴

ای خاندان قصیّ، چگونه این ظلم بر من در حرم انجام می‌شود در حالی که باید حرمت بیت را نگه داشت و پایبند به اخلاق و کرم بود. آیا مورد ظلم قرار بگیرم و کسی نباشد که این ظلم را از من دفع کند؟

(۱) پس از آن، اوّلین کسی که در این مورد اقدام کرد، زبیر بن عبد المطّلب بود. او در میان قبایل قریش رفت و آمد نمود تا این که عده‌ای از آنها در دار الندوة جمع شدند که عبارت بودند از: بنی هاشم، بنی مطّلب، بنی زهره، بنی تیم و بنی حارث بن فهر. آنها قرار گذاشتند حق مظلوم را از ظالم بگیرند. آن‌گاه به خانه عبد الله بن جدعان رفتند و در آنجا پیمان بستند و زبیر بن عبد المطّلب در این باره گفت:

حلفت لنعقدن حلفا علیهمو ان کنّا جمیعا اهل دار

نسمّیه الفضول اذا عقدنایعزّ به الغریب لدی الجوار

و یعلم من حوالی البیت أنّاابأة الضّیم نهجر کل عار «۱» قسم خوردیم که پیمان علیه اهل حرم ببندیم اگر چه همه ما اهل آن هستیم. این پیمان خود را حلف الفضول می‌نامیم که هر غریبی در مکه به وسیله آن عزیز بشود. و تمام کسانی که در اطراف بیت الحرام

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

هستند می‌دانند که ما از ظلم ابا داریم و از هر ننگ و عاری دوری می کنیم.

آن‌گاه حق آن تاجر غریب را از عاص بن وائل سهمی قریشی گرفتند. «۲»

(۲) ابن اسحاق با سندی از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند که آن حضرت می‌فرمود: «در منزل عبد الله بن جدعان در پیمانی شرکت کردم که حاضر نیستم در مقابل آن شترهای سرخ مو داشته باشم و اگر در اسلام نیز به چنین پیمانی دعوت می‌شدم، اجابت می کردم.» «۳»

---

(۱). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۱ و الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۹.

(۲). البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۲، ص ۲۹۲ و السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۱۳۲ و سیره دحلان، ج ۱، ص ۵۳.

(۳). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۱ و انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۲- ۱۵ به پنج طریق و با الفاظی نزدیک به هم.

و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷ و البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۲، ص ۲۹۳ و تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۱ و السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۱۳۱ و السیرهٔ النبویّه از دحلان، ج ۱، ص ۵۳. و بلاذری نقل می کند که مرد تاجری از خثعم وارد مکه شد و دخترش به نام قتول نیز به همراهش بود در این میان مردی به نام نبیه بن حجاج سهمی دخترش را تصاحب کرد و او را با زور به خانه برد!

پس پدرش را به اعضای حلف الفضول راهنمایی کردند و آنها به کمک وی آمدند و دخترش را از نبیه پس گرفتند و به او برگرداندند «انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۴».

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۶۵

(۱) سپس روایت می کند که حسین بن علی علیه السّلام و ولید بن عتبهٔ بن ابی سفیان- که از طرف عمویش معاویهٔ بن ابی سفیان در آن زمان حکومت مدینه را در دست داشت- بر سرزمینی در ذی المروهٔ- روستایی در وادی القری- اختلاف داشتند و ولید از دادن حق حسین علیه السّلام خودداری می کرد. پس حسین علیه السّلام به او گفت: باید که حق مرا بدهی و الّا به خدا قسم که شمشیرم را برمی‌دارم و به مسجد رسول الله می‌روم و مردم را به حلف الفضول دعوت می کنم.

در این هنگام عبد الله بن زبیر نزد ولید بود. او گفت: به خدا قسم می‌خورم که اگر به حلف الفضول دعوت کند، با او همراه می‌شوم تا حقش را بگیرد یا این که همگی کشته شویم!

این خبر به مسور بن مخرمهٔ بن نوفل زهری رسید و او نیز چنین سخنانی گفت! و همین خبر به عبد الرحمن بن عثمان تیمی رسید و او نیز همین سخنان را گفت!

وقتی این خبر به ولید بن عتبه رسید، حق حسین علیه السّلام را داد و او را راضی کرد. «۱»

(۲) سپس روایت می کند که محمد بن جبیر بن مطعم عدوی- که از آگاه‌ترین مردم نسبت به قریش بود- نزد عبد الملک بن مروان آمد. سپس عبد الملک به وی گفت: ای ابو سعید آیا ما و شما- یعنی بنی عبد شمس و بنی نوفل بن عبد مناف- در حلف الفضول نبوده‌ایم؟

گفت: تو از من آگاه‌تر هستی. عبد الملک گفت: ای ابو سعید حقیقت موضوع را به من بگو.

گفت: نه به خدا، ما و شما در آن نبوده‌ایم. عبد الملک گفت: راست گفتی. «۲»

(۳) ابو هلال عسکری همان خبری را که ابن اسحاق در مورد اختلاف امام حسین علیه السّلام و ولید بن عتبه بر سر زمینی در ذی مروهٔ ذکر کرده است به صورت دیگری نقل می کند و می گوید:

حسین علیه السّلام و معاویه بر سر زمینی با هم اختلاف داشتند. پس حسین علیه السّلام به ابن زبیر گفت: او را در میان سه چیز مخیّر کن که چهارمی‌اش جنگ مسلحانه است: اول این که تو یا ابن عمر را به عنوان داور بین من و خود برگزینند. یا این که این زمین را

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

از من بخرد و سومین راه حل این است که اقرار به حقّ من بکند و سپس از من بخواهد که حقّم را به او ببخشم. پس اگر از قبول اینها سربازبزند، قسم به آن کسی که جانم در دست او است، مردم را به حلف الفضول دعوت می‌کنم. «۳»

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۴۲ و أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴ و البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۲، ص ۲۹۳ و السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۱۳۲ و السیرهٔ النبویهٔ از دحلان، ج ۱، ص ۵۳ و الکامل از ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲.

(۲). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۴۳ و بلاذری در انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴ از واقدی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۲۲۷ از زبیر بن بکار.

(۳). الاوائل، ج ۱، ص ۷۳- ۷۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۶۶

پاسخ‌گویی ابن زبیر به دعوت امام حسین علیه السّلام در مورد حلف الفضول بدین معنا نیست که او در این کارش مخلص و وفادار بوده، بلکه او به معاویه و دست‌نشانده‌اش نزدیک‌تر بوده است و این ادعا و امثال آن را برای عزیزتر کردن خودش مطرح می‌کرد.

(۱) در روایت ابی الفرج آمده است: معاویه به مدینه آمد و امام حسین علیه السّلام به دیدارش نرفت.

معاویه آزردگی‌اش را از اظهار کرد و ابن زبیر او را به سخت‌گیری بیشتر با حسین علیه السّلام تشویق کرد! امّا معاویه به او اعتنایی نکرد. به دنبال آن ابن زبیر به او گفت: به خدا قسم که من و او با پیمان حلف الفضول علیه تو متحد می‌شویم و معاویه به او گفت: تو کجا و حلف الفضول کجا؟! «۱»

(۲) از ورود محمد بن جبیر بن مطعم بر عبد الملک بن مروان و سؤال عبد الملک از وی در مورد دخول بنی عبد شمس در پیمان حلف الفضول فهمیده می‌شود که بنی امیه در صدد بوده‌اند که خود را از شرکت کنندگان در حلف الفضول بدانند، از این رو به دستور ایشان ابو هریرهٔ روایت کرده است: «بنی امیه در حلف الفضول بوده‌اند و ابو سفیان به همراه عباس بن المطلب مردم را بدان دعوت می‌کرده است.» و شاید که عباس را در کنار ابو سفیان قرار داده‌اند تا از تهمت جعلی بودن خبر مصون بمانند. اگر چه کسی از ابو هریره در این امر پیروی نکرده است و بلکه بسیاری از مورّخان آن را انکار کرده‌اند. «۲»

بسیاری از مورخان گفته‌اند که علّت تشکیل حلف الفضول این بوده است که عاص بن وائل سهمی به تاجر غریبی ظلم نمود و حق او را ضایع کرد. و گفته شده است که بنی سهم و بنی عبد شمس از هم‌پیمانان «لعقه الدّم» بودند و در این صورت دخول ابو سفیان در حلف الفضول و دعوت مردم به آن بر خلاف پیمان «لعقهٔ الدم» بوده و کسی قائل به این نشده است.

(۳) ابن اسحاق از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «هر عهد و پیمانی که در جاهلیت بوده است، اسلام آن را شدیدتر نموده است.» «۳»

(۴) ابن منظور این حدیث را در لسان العرب روایت کرده و گفته است: منظور نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله

---

(۱). الأغانی، ج ۸، ص ۱۰۸.

(۲). السنن الکبری، بیهقی؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۲، ص ۲۹۱؛ السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۱۳۱ و السیرهٔ النبویهٔ، دحلان، ج ۱، ص ۵۳.

(۳). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۴۰ و از ترمذی، ج ۴، ص ۱۴۶ و فتح الباری، ج ۸، ص ۱۷۳ و المصنف از حافظ عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۳۷۰ و در حاشیه‌اش از مسلم و الدارمی روایت شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۶۷

پیمان بستن بر کارهای خیر و یاری حق بوده است و در این صورت این سخنش با حدیثی که گفته است: «هیچ پیمانی در اسلام

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

قبول نیست»، قابل جمع است و منظور از این حدیث، نهی پیمان‌هایی بوده است که در جاهلیّت بر سر جنگ و غارت دیگران بسته می‌شده است.

گفته شده است که حدیث دوم که می‌گوید: «هیچ پیمانی در اسلام قبول نیست.» در زمان فتح مکه به وسیله رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شده و ناسخ حدیث اول است. «۱»

شاید که مقتضیات بعد از فتح به گونه‌ای بوده است که امضای پیمانی را که جدّش، عبد المطّلب با جمعی از خزاعه بسته بود، شامل می‌شد.

(۱) برای همین هنگامی که قریشی‌ها تعدادی از خزاعه را به قتل رساندند، آنها با استناد به پیمان خویش با عبد المطلب از نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله درخواست کمک کردند و فتح مکه با استناد به همین درخواست کمک و بر اساس پیمان خزاعهٔ و عبد المطلب صورت گرفت.

همین دلالت می‌کند بر این که اسلام متناسب با مقتضیات عقل و فطرت انسانی می‌باشد و برای همین به تمام آنچه که با اهداف عالیه‌اش موافق باشد و خیر و صلاح بشریت را در پی داشته باشد، پاسخ مثبت می‌دهد. اسلام پیمان عبد المطّلب با خزاعه و حلف الفضول را امضا نموده است، زیرا دربردارنده فضل و عدالت می‌باشد. اگر پیمان‌های دیگری هم وجود داشت که با اهداف اسلام متناسب بود، آنها را نیز تأیید می‌کرد. امّا آنچه که به نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله در مورد لزوم پایبندی به تمام پیمان‌های جاهلیت نسبت داده‌اند، ادعایی خبیث و پوچ است که اهداف غیر اسلامی را دنبال می‌کند.

امّا شرکت در این پیمان‌ها عواملی داشته است که می‌توانیم به سه عامل آن اشاره کنیم:

أ- پاسخ گویی به ندای وجدان و انگیزه فطری و حکم عقل؛

ب- حفاظت از قداست مکه مکرّمه و کرامت اهل آن در میان اعراب؛

ج- دفاع از منافع و مصالح مادی‌اشان در قافله‌ها و کاروان‌های تجارتی و حفاظت از هیأت‌های اعراب که به سویشان می‌آیند. (۲)

چوپانی نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله

از ائمه اهل بیت علیه السّلام نقل نشده که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله چوپانی کرده باشد مگر این که شیخ صدوق در علل الشرائع با سندی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:

---

(۱). لسان العرب ماده حلف و از او در حاشیه سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۰ نقل شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۶۸

«خدا هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آن که مدتی او را به چوپانی مشغول کرد تا رفتار با مردم را به او بیاموزد.» هم چنین از امام صادق علیه السّلام در همین کتاب نقل شده است که فرمود:

«همانا خداوند متعال از میان تمام کارها کشاورزی و چوپانی را برای پیامبرانش پسندیده است تا هیچ‌گاه از باران کراهتی نداشته باشند.» «۱» و این حدیث را مرحوم کلینی در فروع کافی چنین نقل کرده است: «همانا خداوند متعال روزی انبیایش را در زراعت و دامداری قرار داده است تا هیچ‌گاه از باران کراهتی نداشته باشند.» «۲»

(۱) همین را بخاری با سندی از ابی هریره از نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل می‌کند که می‌فرمود: خدا هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که مدتی چوپانی کرده باشد. اصحابش گفتند: و آیا تو هم چوپانی کرده‌ای؟ فرمود: بله. گوسفندان اهل مکه را بر

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

قراریط می‌چرانیدم». «۳»

از آنجایی که خبر شامل جمله؛ برای اهل مکه، می‌باشد؛ بخاری این حدیث را در کتاب اجازه آورده است و برای همین «قراریط» را تفسیر کرده‌اند به این که اجزایی از درهم و دینار می‌باشد که نیازمندی‌های کم ارزش به وسیله آنها خریداری می‌شده!

(۲) لکن در شرح حدیث در فتح الباری از ابراهیم حربی نقل شده است که می‌گفت: عرب‌ها چیزی به نام قراریط را نمی‌شناختند و این لفظ اسم مکانی در مکه می‌باشد. همین که در بعضی از روایات؛ «بر قراریط» و در بعضی دیگر «بر أجیاد» آمده است، دلیل بر این می‌باشد که قراریط و أجیاد اسم یک مکان واحد یا در کنار هم یا متداخل می‌باشد.

(۳) این که گفته است: «علی قراریط»؛ بر قراریط، ضرری به این احتمال نمی‌رساند؛ زیرا این لفظ نام کوهی است و لذا حرف «علی» برای آن استعمال شده است و طریحی در المجمع از

---

(۱). علل الشرایع، ص ۴۶.

(۲). فروع کافی، ج ۱، ص ۴۰۳. بدین مطلب اضافه می‌کنم آنچه را که طبری در تاریخش با سندی از محمد حنفیه از پدرش علی علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «شبی به یکی از غلامان قریش که به همراه من در بلندی‌ها مکه چوپانی می‌کرد، گفتم: مواظب گوسفندانم باش تا به مکه بروم و بیایم.» (طبری، ج ۲، ص ۲۷۹ و ابن ابی الحدید هم آن را به نقل از او در شرح نهج البلاغه آورده است). و اضافه می‌کنم آنچه را که طبرسی در اعلام الوری از علی بن ابراهیم قمیّ در کتابش آورده و گفته است: «گوسفندان ابو طالب را در کوه‌های مکه می‌چرانید». مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۳ و اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۲ و در تفسیرش نیامده است.

(۳). فتح الباری و در حاشیه آن قول بخاری آمده است، ج ۴، ص ۳۶۳ و از او در سیره حلبیه، ج ۱، ص ۱۲۵ و سیره دحلان، ج ۱، ص ۵۱ نقل قول شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۶۹

جوهری نقل می‌کند که گفت: «و اما قیراط که در حدیث به کار رفته، در تفسیرش آمده است که مثل کوه احد بوده است». در این صورت معنای حدیث این می‌باشد که آن حضرت علیه السّلام گوسفندان را بر کوه‌های أجیاد می‌چرانیده است و این نزدیک‌تر به واقع می‌باشد، زیرا چراندن گوسفندان در میان دره‌های شهر مکه طبعا مشکل بوده است.

(۱) بعضی سعی کرده‌اند که برداشت بخاری از حدیث را توجیه کنند، چنان که در فتح الباری از بعضی نقل شده است: «در مکه جایی به این اسم وجود ندارد.» سید جعفر مرتضی عاملی این را ردّ کرده و گفته است: عدم شناخت چنین مکانی در این زمان مستلزم عدم معروفیتش در آن زمان نمی‌باشد. «۱»

(۲) بنابراین جای آن دارد که در مورد چوپانی وی برای دیگران، به شدت شکّ کنیم و قول بخاری از ابو هریره که گفته است: «برای اهل مکه» مورد اعتنا قرار نمی‌گیرد، زیرا بعضی دیگر نقل کرده‌اند که فرموده است: لأهلی؛ برای خانواده خودم.

اگر راوی این حدیث ابو هریره باشد، راهی برای تعیین اجاره رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به خودش برای اهل مکه باقی نمی‌ماند و به علاوه ابو هریره کسی است که اصلا نمی‌توان به او اعتماد کرد.

این در حالی است که یعقوبی و ابن کثیر از عمار بن یاسر نقل کرده‌اند که او فرمود: «هیچ‌گاه اجیر کسی نبوده است.» «۲»

(۳) در فتح الباری علّتی بی‌پایه برای چوپان بودن انبیا ذکر شده است و بعضی از نویسندگانی سیره از قبیل حلبی و زینی دحلان «۳» از وی پیروی کرده‌اند. در حالی که این ادّعا با شأن انبیا و رسولان الهی و با قواعد عقایدی موافقت ندارد. پس اگر چوپانی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله صحیح باشد- که صحیح است- هیچ علتی نمی‌تواند داشته باشد مگر همان که در روایت شیخ صدوق از امام

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

صادق علیه السّلام در کتاب علل الشرائع آمده است.

شاید بتوان آن تعلیل را، همان‌گونه که سید جعفر مرتضی به نقل از بعضی نقل کرده است، تفصیل داد و گفت: چوپانی به معنای قبول مسئولیت، جمعی متفرق است که این متناسب با

---

(۱). الصحیح، ج ۱، ص ۱۰۹.

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱ و البدایهٔ و النهایهٔ، ص ۲۹۶.

(۳). فتح الباری، ج ۴، ص ۳۶۴ و سیره دحلان، ج ۱، ص ۵۱ و سیره حلبیه، ج ۱، ص ۱۲۶ و در آن گفته است:

چوپانی گوسفندان بسیار سخت است، اگر کسی با این حیوان‌ها احساس رأفت و ملاطفت بکند و سپس مسئولیت انسان‌ها را به دست گیرد، تا حدی از خشونت طبیعی و ظلم غریزی مهذّب شده است!

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۷۰

مسئولیتی است که در آینده بر عهده پیامبر گذاشته می‌شود. این امری است که آمادگی و انگیزه شخص را برای خیرخواهی دیگران و تلاش برای سود و منفعت آنها زیاد می کند.

خداوند متعال به بالا بردن تحمّل و مسئولیت‌پذیری و ارتقای ملکات فاضله پیامبرش اهتمام می‌ورزد تا بتواند مسئولیتی بسیار بزرگ را بپذیرد، اما این کار را چنان که معلوم است، از راه‌های عادی و طبیعی انجام می‌دهد. «۱»

(۱)

دومین سفر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به شام و ازدواج با خدیجه

قطب راوندی در کتاب الخرائج و الجرائح از جابر نقل می کند که گفت: علّت ازدواج محمد با خدیجه این بود که ابو طالب به او گفت: ای محمد! می‌خواهم که برایت زن بگیرم، اما مالی ندارم که تو را یاری کنم و خدیجه از خویشاوندان ماست که هر ساله یکی از قریشیان به همراه اموال و غلامانش به تجارت می‌رود و پس از مراجعت مقداری از سود را برمی‌دارد. آیا تو می‌خواهی این کار را انجام دهی؟ فرمود: بله.

پس ابو طالب نزد خدیجه رفت و قضیه را با وی در میان گذاشت. خدیجه خوش‌حال شد و به غلامش میسره گفت: تو و تمام این اموال در اختیار محمد صلّی اللّه علیه و آله باشید.

(۲) در آن سفر سود زیادی به دست آوردند و هنگام مراجعت میسره به او گفت: اگر زودتر به مکه بروی و خبر سود فراوانمان را به وی بدهی، برایت بهتر خواهد بود. پس محمد صلّی اللّه علیه و آله سوار بر اسبش شد و حرکت کرد.

در آن روز خدیجه به همراه عده‌ای از زنان در اتاقش نشسته بود که محمد صلّی اللّه علیه و آله از دور دیده شد. خدیجه به ابر بلندی که در بالای سر آن اسب سوار حرکت می کرد، نگاه کرد و گفت:

این سواره دارای مقام بزرگی است و کاش به خانه من می‌آمد! در حالی که او محمد صلّی اللّه علیه و آله بود و به خانه‌اش می‌آمد. سپس با پای برهنه جلوی خانه‌اش پیاده شد!

(۳) پس از آن که میسره بازگشت به خدیجه گفت: از هیچ درخت و سنگی ردّ نمی‌شد مگر این که می گفت: السلام علیک یا رسول اللّه! و هنگامی که بحیرای ترسا او را مشاهده کرد که ابری بر بالای سرش حرکت کرده و بر او سایه می‌افکند، از ما پذیرایی کرد.

پس خدیجه گفت: ای محمد! برو و عمویت، ابو طالب را همین الآن به اینجا بیاور.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۱). الصحیح، ج ۱، ص ۱۱۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۷۱

سپس قاصدی را به سوی (پسر) «۱» عمویش، ورقهٔ بن نوفل بن اسد فرستاد و گفت: به او بگو که وقتی محمد پیش تو آمد، مرا به او تزویج کن.

پس از آن که ابو طالب آمد، خدیجه به او گفت: نزد عمو (زاده) ام بروید تا مرا به تزویج محمّد دربیاورد و من در این مورد با او سخن گفته‌ام.

پس آنها پیش عموزاده‌اش رفتند و ابو طالب خدیجه را از او خواستگاری کرد. «۲»

(۱)

خواستگاری به وسیله ابو طالب

کلینی در فروع کافی با سندی از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می‌خواست با خدیجه ازدواج کند، ابو طالب به همراه خانواده‌اش و عده‌ای از قریش نزد ورقه فرزند نوفل، عمو عموزاده) خدیجه رفتند. آن‌گاه ابو طالب شروع به صحبت کرد و گفت: «حمد و سپاس خدای این خانه را، همان کسی ما را از ذریه ابراهیم و اسماعیل قرار داد، و ما را در حرم امنی فرود آورد و بر مردم برتری داد و به این سرزمین برکت و نعمت بخشید.

(۲) اما این برادرزاده‌ام بر تمام مردان قریش برتری و رجحان دارد و با هیچ کس مقایسه نمی‌شود مگر این که وی بهتر از او است و در میان مردم کسی مانند او نیست. اگر چه از جهت مالی تهیدست است، اما مال، عاریه‌ای است که پایدار نمی‌ماند و سایه‌ای است که زایل می‌شود، او به خدیجه راغب و خدیجه هم به او راغب است و ما آمده‌ایم که با رضایت خدیجه، او را از شما خواستگاری کنیم و کابینش بر عهده من می‌باشد که اگر بخواهید پرداخت می‌کنم، و قسم به خدای این خانه که محمد دارای اقبالی بزرگ و دینی شایع و خردی بی‌کاستی است.»

سپس ابو طالب ساکت شد و عموزاده خدیجه شروع به سخن کرد، امّا به لکنت افتاد و از پاسخ ابو طالب بازماند و درماندگی او را فراگرفت و این در حالی بود که او از قریشیان به شمار می‌رفت. «۳»

(۱). در این کتاب و در کافی، ج ۵، ص ۳۷۵ و السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۱۲۹ آمده که ورقهٔ عموی خدیجه بوده است و این صحیح نیست، زیرا ورقهٔ پسر نوفل بن أسد و خدیجه هم دختر خویلد بن أسد بوده است، بنابراین آنها با هم پسر عمو و دختر عمو بوده‌اند.

(۲). بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳- ۴ به نقل از خرائج، ج ۱، ص ۱۴۰، با اندکی تصرف.

(۳). بنابراین آنچه را که علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۹ به نقل از کازرونی در کتاب المنتقی از

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۷۲

(۱) پس خدیجه شروع به سخن کرد و گفت: ای (پسر) عمو، اگر چه تو در (غیابم) اولی به من هستی، امّا در موقع حضور اولی به من نیستی. ای محمد، هرآینه که من خودم را به تو تزویج کردم و کابین را از مال خودم می‌دهم. تو به عمویت بگو که ناقه‌ای را نحر کند و ولیمه بدهد و آن‌گاه بر خانواده‌ات وارد شو.

ابو طالب گفت: شاهد باشید که او محمد صلّی اللّه علیه و آله را پذیرفت کرد و مهریه را از مالش پرداخت. تاریخ تحقیقی اسلام ج۱ ۲۷۲ خواستگاری به وسیله ابو طالب ..... ص : ۲۷۱

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

ضی از قریش گفتند: عجیب است! کابین مرد را زنان می‌دهند؟!

ابو طالب خشمگین شد و از جایش برخاست و گفت: اگر مثل برادرزاده‌ام بودید، زنان شما را با بیشترین کابین طلب می‌کردند و اگر فردی مثل شما باشد حتی با کابین‌های بالا، زنان حاضر به ازدواج با او نیستند! آن‌گاه ابو طالب شتری را نحر کرد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر خانواده‌اش وارد شد.

(۲)

چه کسی متولّی ازدواج خدیجه بوده است؟!

شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه به صورت مرسل نقل کرده است:

به هنگام تزویج خدیجه دختر خویلد با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله، ابو طالب او را از پدرش خواستگاری کرد و بعضی از مردم می‌گویند که او را از عمویش خواستگاری کرده است.

سپس خطبه را نقل کرده و گفته است: او را به نکاح خود درآورد و فردایش بر خانواده‌اش وارد شد و با نخستین دیدار، خدیجه به عبد الله بن محمّد صلّی اللّه علیه و آله حامله شد. «۱»

واقدی آورده است صحیح نیست. در آنجا آمده است: پس از آن که سخنان ابو طالب به پایان رسید، ورقهٔ بن نوفل شروع به صحبت کرد و گفت: «حمد و سپاس خدایی را که ما را همان طوری که گفتی قرار داد و ما را به اوصافی که ذکر کردی، فضیلت و برتری بخشید و ما از پیشوایان و رهبران عرب هستیم و شما هم تمام این صفات را دارید. هیچ قومی فضیلت شما را انکار نمی‌کند و برتری و شرف شما را منکر نمی‌شود. ما مشتاق به وصلت و اتصال به شرافت شما هستیم. پس ای قریشیان، شاهد باشید که من خدیجه خویلد را با مهریه چهار صد دینار به تزویج محمد بن عبد الله درآوردم و آن‌گاه ورقه ساکت شد. و ابو طالب شروع به سخن کرد و گفت:

دوست داشتم که عموی خدیجه نیز سخن بگوید و آن‌گاه عمویش گفت: ای قریشیان! شاهد باشید که من خدیجه دختر خویلد را به نکاح محمد بن عبد الله درآوردم و همه بزرگان قریش بر این امر شاهد باشند. پس از آن خدیجه به کنیزهایش دستور داد که به رقص و پایکوبی بپردازند و گفت: ای محمد، به عمویت بگو که شتری قربانی کند و به مردم ولیمه بدهد! تو هم حرکت کن و خواب قیلوله را در کنار خانواده‌ات بگذران!

(۱). بحار الانوار، از کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۷، حدیث ۴۳۹۸. و خطبه آن را طبرسی در إعلام

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۷۳

(۱) ابن اسحاق در سیره‌اش می‌گوید: خدیجه دختر خویلد به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پیشنهاد کرد که برای تجارت با اموالش به همراه غلامش میسر به شام برود. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پذیرفت به سوی شام حرکت کرد و پس از انجام معاملات به سوی مکّه بازگشت. پس از ورود به مکه میسره نزد خدیجه رفت و حادثه مربوط به راهب و سایه انداختن دو فرشته بر سر محمد صلّی اللّه علیه و آله را برایش گزارش داد.

(۲) پس از خبرهای میسره، خدیجه قاصدی را نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرستاد و گفت: ای عمو زاده، من به خاطر خویشاوندی و امانت‌داری و خوش اخلاقی و راستگویی و مقام ارجمندی که در میان قومت داری، مایل به ازدواج با تو هستم. سپس خودش را بر وی پیشنهاد نمود.

پس از اظهار نظر خدیجه، رسول اللّه آن را برای عموهایش بازگو کرد و پس از آن عمویش، حمزهٔ بن عبد المطلب به همراه وی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

نزد خویلد بن أسد رفت و از او خواستگاری کرد و او را به نکاح محمّد صلّی اللّه علیه و آله درآورد. «۱»

قبلا گفتیم که ابو طالب اقدام به این کار کرد، و خطبه نکاح را خواند. او از حمزه بزرگ‌تر بود و سرپرستی محمد صلّی اللّه علیه و آله را به عهده داشت. هم چنین ابو طالب برادر مادری عبد الله نیز بود و پسرهای دیگر ابو طالب چنین نبودند و حمزه فقط دو یا چهار سال از محمد صلّی اللّه علیه و آله بزرگ‌تر بود و بنابراین جای آن نیست که گمان شود، حمزه با وجود ابو طالب عهده‌دار این امر باشد.

(۳) ابن اسحاق تنها کسی است که قائل شده است به این که خویلد این ازدواج را سر و سامان داده است؛ اما جز ابن اسحاق قائل به این شده‌اند که خویلد در جنگ فجار کشته شده و یا در همان سال فوت کرده است. «۲» کسی که خدیجه را به تزویج رسول الله صلّی اللّه علیه و آله درآورده، (پسر)

الوری، ص ۱۴۰ و ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۱ ص ۴۱- ۴۲ به نقل از جوینی در السیرة از الحسن و واقدی و ابی صالح و عتبی و از ابن بطة در الابانة و از زمخشری در ربیع الابرار و در تفسیر کشاف و از خرگوشی در شرف المصطفی نقل شده و یعقوبی این خطبه را در تاریخش از عمار بن یاسر، ج ۲، ص ۲۰. و الاوائل، ج ۱، ص ۱۶۲ و السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۱۳۹ ذکر کرده‌اند.

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۹۹- ۲۰۱ و در سیره ابن هشام، آنچه را که حلبی در سیره‌اش ج ۱، ص ۱۳۸ از ابن اسحاق ذکر کرده است، وجود ندارد. وی آورده است: خدیجه گفت: ای محمد، آیا ازدواج نمی‌کنی؟ گفت: با چه کسی؟ گفت: با من. گفت: من چه تناسبی با تو دارم؟ در حالی که تو از ثروتمندان قریش و من از یتیمان قریش هستم! حال آن که اخبار معتبر با این خبر سازگار نیست.

(۲). این خبر در طبقات ابن سعد، ج ۱، ۱۳۲- ۱۳۳ به نقل از واقدی آمده است. وی در آنجا گفته است: آنچه که نزد ما معیّن است و اهل علم آن را حفظ نموده‌اند این است که عروة بن زبیر از عایشه و از عکرمه از ابن عباس

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۷۴

عمویش ورقة بن نوفل بن اسد و یا عمویش عمرو بن أسد «۱» و یا برادرش عمرو بن خویلد بن أسد بوده است، چنان که در الروض الانف و شرح المواهب آمده است.

(۱)

پیشنهاد خدیجه به محمد صلّی اللّه علیه و آله

از روایت یعقوبی از عمار بن یاسر چنین فهمیده می‌شود که خبر سفر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله با اموال خدیجه به شام و این که پس از صحبت‌های غلام خدیجه، وی شیفته نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله شده و قاصدی را نزد پیامبر فرستاده و خودش را به وی پیشنهاد داده و در ازای مقداری از اموالش او را اجیر کرده و ... شایعه‌ای بیش نبوده است.

(۲) عمار بن یاسر گوید: «من در مورد ازدواج نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله با خدیجه از همه آگاه‌تر هستم ...

آنچه مردم در مورد اجیر شدن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای خدیجه نقل می‌کنند صحیح نیست و او هیچ وقت اجیر کسی نشد ... بلکه روزی بین صفا و مروه راه می‌رفتیم که خدیجه دختر خویلد و خواهرش هاله را دیدیم. پس از آن که خدیجه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را دید، خواهرش هاله نزد من آمد و گفت: ای عمار! آیا همراه تو کاری با خدیجه دارد؟ گفتم: به خدا قسم که من نمی‌دانم.

نزد رسول اللّه رفتم و قضیه را برایش توضیح دادم. او فرمود: برگرد و با او قرار بگذار و به او وعده بده که روزی به دیدارش

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

خواهیم رفت. من نیز همان کار را کردم.

پس از آن که روز تعیین شده فرا رسید، خدیجه قاصدی به سوی عمویش عمرو بن أسد فرستاد و لباسی را بر وی پوشانید و محاسنش را با روغن معطّر چرب کرد ...

(۳) سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به همراه عموهایش که ابو طالب در پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد، آمدند. پس ابو طالب خطبه را خواند و گفت ... (سپس خطبه مذکور را روایت کرده و آنگاه گفته است): و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را به نکاح خویش در آورد و بعد به دنبال انجام کارهای خویش رفتند. «۲»

نقل کرده‌اند که عمویش عمرو بن اسد او را به ازدواج رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در آورده چون پدرش قبل از فجار فوت کرده بود و همین خبر را تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۸۲ و الکامل، ج ۱، ص ۲۵ نقل کرده‌اند و وفات پدر خدیجه را سال فجار دانسته‌اند و مجلسی آن را در بحار، ج ۱۶، ص ۱۹ به نقل از کازرونی در المنتقی به نقل از واقدی آورده است. و همین خبر را تاریخ یعقوبی در ج ۲، ص ۲۰ و تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۴ و سیره حلبیهٔ، ج ۱، ص ۱۳۸ و کشف الغمّهٔ، ج ۲، ص ۱۳۹ از کتاب معالم العترهٔ النّبویه تألیف جنابذی حنبلی از ابن عباس آورده‌اند و طبرسی این خبر را در إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۴ مثل ابن اسحاق ذکر کرده و سپس گفته است:

و گفته شده است که عمویش عمرو بن اسد وی را تزویج کرده است.

(۱). همان مدارک، پاورقی شماره ۱.

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰ و البدایهٔ و النهایهٔ، ص ۲۹۵. محقق بحار الانوار، مرحوم ربانی شیرازی در

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۷۵

(۱) با حفظ این مطالب باید گفت که لفظ اجیر کردن جز در سه خبر نیامده است:

اوّل: آنچه را که مرحوم صدوق در إکمال الدین به نقل از بکر بن عبد اللّه اشجعی از پدرانش نقل کرده است که همراهان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در سفر شام به ابی مویهب راهب گفتند: او یتیم ابو طالب و اجیر خدیجه می‌باشد. «۱» و شاید که ابن شهر آشوب نیز در مناقب این خبر را از همین واسطه نقل کرده است. «۲»

دوم: آنچه را که ابن شهر آشوب در مناقب بدان گرایش پیدا کرده و گفته است: «خدیجه نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را برای تجارت اجیر کرده به این شرط که دو شتر یک‌ساله به وی بدهد و غلامش، میسره نیز وی را در سفر به شام همراهی کند «۳» و این علاوه بر خبر سابق می‌باشد.

سوم: آنچه را که دولابی حنفی در الذریهٔ الطاهرهٔ با سندی از زهری نقل کرده و گفته است:

هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بزرگ شد و به حدّ رشد رسید- و در این حال مال زیادی نداشت- خدیجه دختر خویلد او را برای سفر به بازار حباشه که در تهامه واقع بود، اجیر کرد و در کنار وی فرد دیگری از قریش را هم اجیر کرد.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گفت: هیچ‌گاه کسی را نسبت به اجیرش بهتر از خدیجه ندیدم. «۴» این خبر را طبری در تاریخش به نقل از ابن سعد صاحب کتاب طبقات با استناد به زهری نقل کرده است، لکن او در ادامه روایت آورده است: «محمد بن سعد گفته است: تمام این اخبار مخلوط به جعل است» «۵»

(۲) اگر با خبر الخرائج از جابر، نوع معامله روشن نمی‌شود، زیرا که او می‌گوید: «افرادی برای خدیجه تجارت می‌کردند و در مقابل یک بار شتر از آنچه که می‌آوردند، می‌گرفتند». و این اعم از اجاره و وکالت و مضاربه است. (۳) امّا آنچه که در تفسیر منسوب به امام حسن

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

حاشیه بحار، ج ۱۶، ص ۱۹ این خبر را نقل کرده و در نقد آن گفته است: «این خبر شاذ و غریب است و از طریق امامیه وارد نشده است و بلکه از طریق غیر معتبر روایت شده است».

(۱). إکمال الدین، ص ۱۸۶.

(۲). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۰.

(۳). همان، ص ۴۱.

(۴). الذریهٔ الطاهرهٔ، ص ۴۹ و إربلی هم آن را در کشف الغمّهٔ، ج ۲، ص ۱۳۵- ۱۳۶، از کتاب معالم العترهٔ النبویهٔ تألیف جنابذی حنبلی با سند خود از زهری روایت کرده است و طبرسی هم شبیه آن را در اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۴ ذکر کرده است.

(۵). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۱- ۲۸۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۷۶

عسکری علیه السّلام از پدرش امام هادی علیه السّلام آمده است به این مطلب تصریح شده و می گوید:

«رسول اللّه به صورت مضاربه برای خدیجه در شام به تجارت می‌پرداخت.» «۱» هم چنین ابن اسحاق می گوید: خدیجه دختر خویلد زنی تاجر بود که صاحب مال و شرف به حساب می‌آمد. او افرادی را برای تجارت استخدام می کرد و به صورت مضاربه، مقداری از سود حاصل را به آنها می‌داد. «۲»

بنابراین سفر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به شام به این خاطر نبوده است که وی اجیر خدیجه بوده است بلکه به خاطر این بوده است که او قرار داد مضاربه داشته است.

(۱) خلاصه سخن این است که روایت یعقوبی از عمار بن یاسر این را نفی می کند که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله اجیر کسی و حتی خدیجه شده باشد. چنان که این روایت چوپانی کردن وی برای مکّی‌ها را نفی می کند که از سوی ابو هریره ادعا شده بود.

البته، کار با فرهیختگی و نبوّت هیچ منافاتی ندارد و در هر زمینه‌ای که باشد، شأن و مقام انسان را پایین نمی‌آورد، بلکه اگر در راه معاش خانواده و فرزندان و در راه خیر مردم صورت گیرد، از بهترین عبادت‌ها به شمار می‌آید، اما تاریخ حضرت محمد از هنگام ولادتش به گونه‌ای است که حد اقل در مورد این روایات شک و تردید ایجاد می کند. او هنگامی که به سن بلوغ و به حدّ رشد رسید، با بهترین زنی که تاریخ آن را می‌شناسد، ازدواج کرد و در هنگام زندگی با جدّش و سپس عمویش از بهترین احترام‌ها و رسیدگی‌ها برخوردار بود.

(۲) آنها شبانه روز در کنارش بودند و تمام سعی خویش را برای راحتی وی مبذول می‌داشتند.

آنها می‌دانستند که او در آینده تحولی عظیم در جهان ایجاد خواهد کرد و تاریخ بشریت را دگرگون خواهد نمود و برای همین از طواغیت عرب و مدعیان وی می‌ترسیدند ... در این صورت چگونه ممکن است که وی به چوپانی برای مکی‌ها در مقابل دستمزدی ناچیز پرداخته

(۱). تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السّلام، ص ۱۶ و در بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۰۸.

(۲). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۹ و طبری از او نقل کرده است، ج ۲، ص ۲۸۰ و جنابذی حنبلی از او در معالم العترهٔ النبویهٔ نقل کرده است، چنان که در کشف الغمّهٔ، ج ۲، ص ۱۳۴ آمده است و مصحح در حاشیه سیره ابن هشام می گوید: مضاربه همان قرض دادن است. و امام خمینی رحمه اللّه در تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۶۰۸ می گوید:

«مضاربه، قراض نامیده می‌شود و این عقدی است که بین دو نفر بر سر سرمایه یکی از آنها و کار دیگری منعقد می‌شود و در این

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

صورت اگر سودی به دست آید بین آن دو تقسیم می‌شود.» و شاید که این امر بر مصحح، مشتبه شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۷۷

باشد و پس از آن به عنوان اجیر خدیجه به سفر شام رفته باشد؟! به خصوص با وجود روایت یعقوبی از عمار بن یاسر که می گوید: رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله هیچ‌گاه اجیر کسی نبوده است و ازدواج آن حضرت با خدیجه نیز پس از منعقد شدن معامله‌ای در میان آنها نبوده است، بلکه خدیجه پس از آن که او را شخصی ایده‌آل یافت که می‌توانست در کنار او آرامش داشته باشد، رغبت خویش را در ازدواج با او اعلام کرد و این در حالی بود که (خدیجه) به چهل سالگی رسیده بود و اشراف قریش به طمع ثروتش، میل داشتند که با وی ازدواج کنند. امّا محمد بن عبد الله بر حسب اطلاعاتی که خدیجه از وی به دست آورده بود، مردی نبود که مال دنیا او را إغوا کند، بنابراین خدیجه او را به سوی خویش ترغیب کرد و شخصی را نزد وی فرستاد تا او را به خواستگاری‌اش از عمو یا عموزاده‌اش تشویق کند.

(۱) البته عجیب نیست که زنی فاضل همانند خدیجه به محمد بن عبد الله رغبت داشته باشد و او را بر بزرگان و اشراف مکه ترجیح دهد. آن حضرت در اوج صفات پسندیده‌ای بود که عرب‌ها در گذشته و حال مثل او را ندیده بودند. دشمنان آن حضرت تمام تلاش‌های خویش را مبذول داشتند تا نکته‌ای منفی را در تاریخ زندگی پرافتخارش بیابند اما موفق نشدند. آنها می‌خواستند تمایل اندکی از او به ثروت و جاه و مقام ببینند و یا انحرافی جنسی را در دوران جوانی‌اش که گاهی غلیان می کند و احیانا از دستورهای عقل و حکمت و اخلاق سرپیچی می کند، ببینند، اما سرشان به سنگ خورد.

در کنار این صفات جذّاب، او دارای چهره‌ای زیبا و اندامی متناسب بود که در غیر او وجود نداشت.

(۲) در روایت عمر بن شمر از جابر آمده است که او گفت: به ابو جعفر محمد بن علی علیه السّلام عرض کردم: رسول اللّه را برای من توصیف کن. آن حضرت فرمود: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله دارای چهره‌ای سفید بود که به سرخی می‌زد و چشمانی سیاه و فراخ داشت و ابروهایش به هم پیوسته بود و بازوان و اعضایش درشت و قوی بود، دارای شانه‌هایی پهن بود. هرگاه که می‌خواست به سویی توجه کند، با تمام بدنش به آن سو متوجه می‌شد. موهای بدنش به صورت نواری از سینه‌هایش تا پایین شکمش کشیده شده بود و گویی که این خط سیاه بر روی نقره مصفایی حکّ شده بود. گردنش بمثابه گردنه ظرف نقره‌ای بود که به بدنه‌اش وصل شده است. بینی‌اش به گونه‌ای بود که به هنگام نوشیدن آب، نزدیک بود که با آب برخورد کند. هنگام راه رفتن

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۷۸

چنان راه می‌رفت که گویا از سرازیری پایین می‌آید و چنان بود که مثل او در قبل و بعد از وی دیده نشده است. «۱»

در این صورت عجیب نیست که خدیجه او را به خودش ترغیب کند و آن‌گاه دردهایش را به جان بخرد و با قلب و عقل و مالش از او حمایت کند تا آن که یک یا دو سال قبل از هجرت به مدینه و در شصت و پنج سالگی‌اش زندگانی را وداع کند. «۲»

(۱)

پندارهای بی‌پایه

این که گفتیم خدیجه مایل به ازدواج با نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله بود و خودش را به وی پیشنهاد کرد به این معنا نیست که آنچه را حلبی در سیره‌اش نقل نموده، تصدیق کنیم. او می گوید: رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله قبل از ازدواج بر خدیجه وارد شد که او دستش را گرفت و آن را بر سینه‌اش گذاشت! «۳» چنان که شکی نداریم که این قول هم دروغ است که عموی خدیجه از این که وی با یتیم ابو طالب ازدواج کند، مخالف بود، لذا خدیجه به حیله متوسّل شد و به او شراب نوشانید و او در حالت مستی خدیجه را به ازدواج محمد صلّی اللّه علیه و آله درآورد و پس از آن که به هوش آمد و خود را در مقابل کار انجام شده دید، چاره‌ای جز

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

قبول نداشت. «۴» این چیزی است که با اخلاق و مرام رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و خدیجه ام المؤمنین متعارض است و جعل شده است تا کرامت و شرافت نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از سوی دشمنان اسلام یا دوستان احمق و غافل مورد خدشه قرار گیرد و ما از این دشنام‌ها و تهمت‌ها به خدا پناه می‌بریم. «۵»

(۲) این که خدیجه خودش پیشنهاد ازدواج را به محمد صلّی اللّه علیه و آله داده و این که محمّد در گرفتن دستش پیش دستی نکرده است، بهترین جواب به اتهام‌های باطل بعضی از مستشرقین است که گفته‌اند: رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله به طمع مال و ثروت خدیجه با وی ازدواج کرد.

این عشق و علاقه یک طرفه باقی نماند بلکه نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله نیز آن را با مهر و محبّت و حق‌شناسی در زمان حیات خدیجه و بعد از مرگش پذیرفت و حتی این مهر و محبت، گاهی

---

(۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۳.

(۲). نک: سیرهٔ المصطفی، ص ۶۲- ۶۳.

(۳). السیره الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۱۴۰.

(۴). همان، ص ۱۳۸- ۱۴۰.

(۵). نک: الصحیح از سید مرتضی، ج ۱، ص ۱۱۷- ۱۱۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۷۹

اعتراض بعضی از همسرانش را برمی‌انگیخت. شیخ آل یاسین این محبت را دلیل دیگری بر بطلان ادعای باطل مستشرقین می‌داند. «۱»

(۱) بلکه زندگی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از ابتدا تا انتها بهترین شاهد بر این است که آن حضرت کمترین ارزشی برای مال دنیا قائل نمی‌شده است و حضرت خدیجه نیز اموالش را با میل و رغبت در راه خدا و برای دعوت به دین خدا در اختیار رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله گذاشت نه برای آن که او به ولخرجی و خوش گذرانی بپردازد.

آری، یک زن عاقل و آزاده و فهیم کاری را می کند که خدیجه کرد و هیچ گاه زرق و برق دنیا و زیور و زینت‌های آن او را مغرور و مشغول نمی کند و به دنبال ثروت و شهرت و لذت و شهوت حرکت نمی کند، بلکه به دنبال اخلاق پسندیده و سجایای ستوده می‌رود و اوست که مال و مقام و جاه و قدرت را در راه انسانیّت به کار می گیرد. «۲»

(۲)

انگیزه‌های ازدواج نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله

مادّی‌ها به هر چیزی از منظر مادی و سرمایه نگاه می کنند، لذا می‌پندارند خدیجه از آنجایی که صاحب اموالی بود که می‌خواست با آنها تجارت کند، احتیاج به مرد امینی داشت که امور تجاری‌اش را اداره کند و برای همین با محمد «راستگو و امین» ازدواج کرد و نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله که وضعیّت مالی و شرافت خانوادگی خدیجه را می‌دانست، با وجود تفاوت سنّی زیاد با او ازدواج کرد!

(۳) اما وقتی به تاریخ می‌نگریم، می‌بینیم که انگیزه‌های خدیجه برای ازدواج با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله انگیزه‌های معنوی بوده است، نه مادّی و دلیل آن عبارت است از:

۱- آنچه که ابن اسحاق روایت کرده و گفته است: خدیجه گزارش غلامش میسره از سخنان ترسا را برای عموزاده‌اش ورقهٔ بن

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

نوفل بن اسد ذکر کرد و گفت: دیده است که دو قطعه أبر دائما رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را سایه می‌افکنده است. ورقه نصرانی بود و کتاب‌های زیادی را خوانده و بر دانش‌هایی آگه شده بود، از این رو به خدیجه گفت: اگر این چیزهایی را که می‌گویی راست باشد، محمد صلّی اللّه علیه و آله پیامبر این امت خواهد بود و من می‌دانستم که این امت انتظار پیامبری را می‌کشد و اکنون زمان آن فرا رسیده است. «۳»

---

(۱). کتاب النبوة، ص ۶۳.

(۲). همان.

(۳). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۰۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص: ۲۸۰

(۱) ۲- خدیجه نخستین کسی بود که اسلام آورد و پیامبر را تصدیق کرد و چنان که در تاریخ آمده است ازدواجش با محمد صلّی اللّه علیه و آله به خاطر طهارت و صداقت و امانت‌داری‌اش بوده است.

بررسی زندگی خدیجه و آنچه از أحادیث در شأن وی وارد شده است، این موضوع را به خوبی روشن می‌کند و جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد. هر کس که علاقه‌مند است این قضیه را به خوبی بررسی کند، باید به روایات وارد شده در شأن فضیلت حضرت خدیجه مراجعه کند.

(۲)

کابین و سنّ خدیجه

دولابی در الذریة الطاهرة با سندی از عمار بن ابی عمّار از ابن عباس روایت می‌کند: به من خبر رسیده که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دوازده أوقیه «۱» طلا را مهریه قرار داد و در آن هنگام خدیجه ۲۸ ساله بود. «۲»

---

(۱). هفت مثقال (واحد وزن است).

(۲). الذریة الطاهرة، ص ۵۲ و از او در کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۳۹ نقل شده است و حمیریّ از حمّاد بن عیسی نقل می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌گوید: پدرم گفت: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برای دختران و زنانش چیزی بیشتر از دوازده و نیم أوقیة طلا را کابین قرار نداد «قرب الاسناد، ج ۳، ص ۳».

کلینی هم این خبر را با سندی از او روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌گوید: پدرم گفت: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هیچ کدام از دختران و همسرانش را با کابین بیش از دوازده أوقیه و نشّی از طلا تزویج نکرد و أوقیة معادل چهل درهم، و نشّ معادل بیست درهم است.

سپس از حماد از ابراهیم بن ابی یحیی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که گفت: در آن روزگار درهم‌ها شش برابر بود. و با سند خود از حذیفة بن منصور از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که گفت: کابینی که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌پرداخت دوازده و نیم أوقیه بود. و با سند خود از معاویة بن وهب روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌گوید: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دوازده أوقیة و نشیّ از طلا را کابین زنانش قرار می‌داد و اوقیة معادل چهل درهم و نش نصف أوقیه و معادل بیست درهم است و در مجموع کابینش پانصد درهم بود. گفتم: با وزن‌های ما؟ فرمود: بله.

و با سند خود از ابی العباس روایت کرده است که گفت: از ابا عبد الله علیه السّلام در مورد صداق (کابین) سؤال کردم که آیا وقت

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(حدّ) معیّنی دارد؟ گفت: نه. سپس فرمود: صداق نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله دوازده أوقیهٔ و نش بود و نش نصف أوقیهٔ و معادل بیست درهم بود و بنابراین صداق پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله پانصد درهم بود. «بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۰۵- ۲۰۶ از فروع کافی، ج ۲، ص ۲۰».

و صدوق با سندی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: رسول اللّه هیچ کدام از دختران و همسرانش را با بیش از دوازده و نیم أوقیهٔ تزویج نکرد و اوقیه معادل چهل درهم است (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۹۸ به نقل

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۸۱

(۱) این مطلب را إربلی در کشف الغمهٔ به واسطه کتاب جنابذی «۱» نقل کرده و سپس از جنابذی نقل کرده است: «از ابن عباس روایت شده است که وقتی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با وی ازدواج کرد او ۲۸ ساله بود.» «۲» و این مطلب را به هیچ سندی استناد نداده است. امّا آنچه که در کتاب دولابی آمده است، اینگونه نیست، بلکه خبری را از عمّار بن ابی عمّار از ابن عباس در مورد تزویج خدیجه به وسیله پدرش و سور دادن خدیجه برای این امر روایت کرده و سپس گفته است: به من رسیده است که ... و آن‌گاه مقدار مهر و عمر خدیجه را چنان که گذشت ذکر نموده است و ظاهرا قائل در اینجا که می‌گوید: به من رسیده است، ابن حمّاد دولابی است- چنان که إربلی هم همین‌طور فهمیده است- و نه ابن عباس. لکن ابن خشاب جنابذی در فهم و نقل مطلب اشتباه کرده و آن را به ابن عباس نسبت داده است و ان شاء الله که خداوند ما را از خطای در قیاس و مقیاس و از وسوسه‌های شیطانی دور نگهدارد.

بنابراین، خبری که حضرت خدیجه را به هنگام ازدواج ۲۸ ساله می‌داند در مرفوعه دولابی منحصر می‌شود و نسبت دادن آن به ابن عباس هم صحیح نیست.

(۲) اما در مورد خبری که سنّ وی را به هنگام ازدواج چهل سال می‌داند، به وسیله یعقوبی مورد تصریح قرار نگرفته، امّا در مورد وفاتش گفته است: وی در ۶۵ سالگی وفات کرد. «۳»

مقتضای آن این است که عمرش به هنگام ازدواج چهل سال بوده است.

(۳) اما طبری قول کلبی را نقل کرده و گفته است: «خدیجه در آن هنگام چهل‌ساله بود.» «۴»

(۴) مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: «خدیجه در آن وقت چهل سال داشت.» و در التنبیه و الاشراف می‌گوید که وی در ۶۵ سالگی وفات کرد. «۵»

از معانی الاخبار، ص ۶۴- ۶۵).

هم چنین طبرسی در إعلام الوری، ص ۱۴۰ به صورت مرسل مقدار مهر را ذکر کرده است و ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۱، ص ۱۶۱ به نقل از تاج التراجم این مطلب را نقل کرده است و از لحن این اخبار فهمیده می‌شود که در صدد ردّ ادعایی بوده است که مهریه رسول الله را به خصوص در مورد حضرت خدیجه بیش از این می‌دانسته‌اند.

(۱). کشف الغمّهٔ، ج ۲، ص ۱۳۷.

(۲). همان، ص ۱۳۹.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.

(۴). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰.

(۵). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۷ و التنبیه و الاشراف، ص ۱۹۹- ۲۰۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۸۲

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۱) سبط ابن جوزی از واقدی نقل می‌کند: حضرت خدیجه در ۶۵ سالگی وفات کرد. «۱» و إربلی در کشف الغمّهٔ به نقل از معالم العترهٔ النبویـهٔ تألیف جنابذی به نقل از طبقات ابن سعد که آن مرفوعا به حکیم بن حزام اسناد می‌دهد، روایت می‌کند: «خدیجه در ماه رمضان سال دهم بعثت، در ۶۵ سالگی وفات کرد.» «۲» بنابراین وی به هنگام ازدواج چهل‌ساله بوده است. و کازرونی می‌گوید: «رسول الله در حالی که ۲۵ ساله بود با خدیجه که چهل‌ساله بود، ازدواج کرد.» «۳»

(۲) معنای این سخنان آن است که مورخان متقدم از قبیل کلبی و واقدی و ابن سعد و یعقوبی بر قول مشهور اتفاق نظر داشته و سنّ او را به هنگام ازدواج چهل سال می‌دانند. اگر چه تمام این نقل قول‌ها به حکیم بن حزام منحصر می‌شود و او تاریخ وفات خدیجه را که عمه‌اش بوده است، در ۶۵ سالگی می‌داند؛ ولی از آنجا که حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد از خویشاوندان نزدیک خدیجه به شمار می‌رفته است، نسبت به احوالش آگاه‌تر بوده است و چیزی هم با این نقل قول مشهور تعارض ندارد مگر آنچه را که ابن حماد دولابی آن را بدون سند نقل کرده و گفته است: «به من رسیده است که ...» و اعتماد بر این نقل قول، صحیح نیست.

(۳)

آیا خدیجه بیوه بوده است؟

ابن هشام می‌نویسد: «خدیجه قبل از آن همسر ابی هاله بن مالک بوده است و از او هند بن ابی هاله و زینب را به دنیا آورده بود. قبل از ابی هاله هم همسر عتیق عابد مخزومی بوده که برایش عبد الله و دختری که به ازدواج صیفیّ بن ابی رفاعهٔ درآمد، به دنیا آورد.» «۴»

(۴) اما طبری از کلبی به نقل از پدرش نقل می‌کند که گفت: قبل از آن همسر عتیق بن عابد مخزومی بوده است و برای وی دخترش را به دنیا آورد. پس از مدتی عتیق وفات کرد و خدیجه به همسری ابو هاله بن ذرارهٔ بن نبّاش درآمد ... پس از مدتی ابو هاله هم وفات کرد و پس از آن به همسری رسول الله درآمد در حالی که هند فرزند ابی هاله هم با او بود. «۵»

---

(۱). تذکرهٔ الخواص، ص ۳۰۴.

(۲). کشف الغمّهٔ، ج ۲، ص ۱۳۹.

(۳). بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۹.

(۴). ابن هشام، ج ۴، ص ۲۹۳.

(۵). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۱ و اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۸۳

(۱) دولابی در الذریهٔ الطاهرهٔ اخبار سه‌گانه‌ای را از زهری و محمد بن اسحاق و قتادهٔ بن دعامهٔ و خبر چهارم را از لیث بن سعد نقل کرده و در آنجا برعکس حدیث‌های قبلی، شوهر اوّل را ابو هاله و سپس عتیق ذکر کرده است، «۱» که این مردود است. خبر قتادهٔ را إربلی هم در کتابش آورده است. «۲»

(۲) ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خود در مورد ترتیب ازدواج نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌گوید:

ابتدا در مکه با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد و گفته‌اند که وی همسر عتیق بن عائد مخزومی بوده است و پس از او با ابی زرارهٔ بن نبّاش اسدی ازدواج کرده است. «۳»

(۳) احمد بلاذری و ابو القاسم کوفی در کتاب‌هایشان و سید مرتضی در الشافی و ابو جعفر در تلخیص الشافی نقل کرده‌اند که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله در حالی با وی ازدواج کرد که باکره بود و همین نظر را کتاب‌های الانوار و البدع مورد تأکید قرار

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

می‌دهد؛ در آنجا که می‌گوید: رقیه و زینب دختران هاله، خواهر خدیجه بوده‌اند! «۴»

---

(۱). الذریهٔ الطاهرهٔ، ص ۴۵- ۴۷.

(۲). کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۱۳۸- ۱۳۹.

(۳). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۹.

(۴). مناقب، ج ۱، ص ۱۵۹. ظاهرا مقصود وی از کتاب الانوار کتاب الانوار و مفتاح الاسرار و الافکار ابو الحسن بکری می‌باشد که سابقا در مورد آن سخنی گذشت. این کتاب خطیّ است و مرحوم مجلسی رحمه اللّه قصه ازدواج را به طور مفصل از آن در بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۰- ۷۷ نقل کرده و سپس گفته است: «این حکایت را بدین خاطر نقل کردم که مشتمل بر بعضی از معجزات و امور خارق العادهٔ می‌باشد (!) و به تمام آن اعتماد نداریم، زیرا سند قابل قبولی ندارد، اگر چه مؤلّف آن از افاضل و علمای برجسته می‌باشد.»

مرحوم مجلسی اینگونه او را توصیف می‌کند، زیرا که او را با بکریّ دیگری که از مشایخ شیخ شهید بوده اشتباه گرفته است. چنان که قبل از این چنین اشتباهی کرده بود و مرحوم ربانی شیرازی در تعلیقه خویش یادآوری کرده بود که ابن بکری، از مشایخ شیخ شهید نیست، بلکه متقدم بر او و ابن تیمیهٔ، متوفای ۷۲۸ ه می‌باشد و او معروف به کذب است و همین او بوده که نقل کرده است: خدیجه قبل از رسول اللّه با دو نفر ازدواج کرده بود که یکی از آنها عمرو کندی (!) و دیگری عتیق بن عائذ بوده‌اند (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲).

و کتاب البدع مربوط به ابو القاسم کوفی است که ذکرش گذشت و نام کامل کتاب الاستغاثهٔ فی بداع الثلاثهٔ می‌باشد و در آن گفته است: اجماع خاص و عام علما و محدثان بر این منعقد شده است که هیچ کدام از اشراف و بزرگان قریش باقی نماند، مگر این که از خدیجه خواستگاری کرد و او همه آنها را ردّ کرد. در این صورت چگونه ممکن است که خدیجه درخواست‌های بزرگان قریش را کنار گذاشته باشد و با یک أعرابی از بنی تمیم ازدواج کرده باشد؟! آیا این ادعا در نظر اهل فهم و دقت از روشن‌ترین محالات و افتضاح‌ترین اقوال نیست؟! (ص ۷۰). بنابراین، اجماع اهل آثار و ناقلان اخبار بر این است که خدیجه از سوی تمام اشراف و بزرگان مکه

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۸۴

(۱) اما طبرسی خبر همسر قبلی داشتن خدیجه را بدون ذکر خلاف نقل نموده است «۱» و مرحوم مجلسی نیز در بحار الانوار به همین صورت از او نقل قول کرده است. «۲»

(۲)

فرزندان خدیجه از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله

حمیری با سندی از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است که رسول اللّه از خدیجه دارای فرزندانی شد که عبارتند از: قاسم، طاهر، ام کلثوم، رقیهٔ، زینب و فاطمه. «۳»

(۳) شیخ صدوق با سند خود از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که رسول الله دارای فرزندانی به نام‌های: قاسم و طاهر- که همان عبد الله است- ام کلثوم، رقیّه، زینب و فاطمه شد. «۴»

خواستگاری شد، الا این که بکری در نقل حکایتش منحصر به فرد شده است و آنچه را که وی نقل نموده است بیشتر شبیه قصه‌های

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

عوام است تا یک تاریخ مستند یا خبر معتبر. وی گفته است: پس از آن که شوهرهای اول و دوم خدیجه فوت کردند، عقبهٔ بن ابی معیط و صلت بن ابی مهاب که هر کدام چهار صد غلام و کنیز داشتند به خواستگاری‌اش آمدند و سپس ابو جهل بن هشام و ابو سفیان به خواستگاری‌اش آمدند و خدیجه به هیچ کدام جواب مثبت نداد. (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲).

اما شافی و تلخیص آن در این میان تنها باقی می‌ماند و ظاهرا مطالبش را از کتاب ابو القاسم کوفی اخذ کرده است که چگونگی نقل قول و مستنداتش را ذکر کردیم.

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۴.

(۲). بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۲۰. و در استیعاب و شرح المواهب همین مطلب را بر عکس ترتیب نقل کرده و گفته‌اند: خدیجه همسر ابی هالهٔ بن زرارهٔ تمیمی (نه تیمی) بوده است. او در جاهلیت فوت کرد و خدیجه از او فرزندی به نام هند آورد. او برادر فاطمه، دختر خدیجه بود و مردی فصیح و بلیغ و سخنور به شمار می‌رفت.

امام حسن علیه السّلام از او حدیثی در مورد صفات نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده و گفته است: دایی من ابو هاله برایم نقل کرده است. شیخ صدوق در معانی الاخبار، ص ۷۹، و شیخ طبرسی در مکارم الاخلاق، ص ۷ و ابن اثیر در اسد الغابهٔ، ج ۵، ص ۷۲، این حدیث را نقل کرده‌اند. همچنین رجوع کنید به: نسب قریش از مصعب زبیری، ص ۲۲ و اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۲ و ۱۳ و ۱۷ و الاصابه، ج ۳، ص ۶۱۱- ۶۱۲ و السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۱۴۰. بنابراین پذیرش ادعای ابن شهر آشوب در مورد باکره بودن خدیجه و انکار دو ازدواج قبلی و اولادش بسیار مشکل است، به ویژه که امام حسن مجتبی به نقل حدیث از دایی‌اش هند در مورد اوصاف نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌پردازد. او بدر را درک کرده است و گفته شده که احد را هم درک کرده بود و در جنگ جمل نیز در کنار علی علیه السّلام بود.

همچنین خدیجه برای ابی هاله پسری به نام هاله بن ابی هالهٔ آورد. بعد از آن با عتیق بن عابد (این طور آمده است) مخزومی ازدواج کرد و فرزندی به نام هند دختر عتیق آورد و این زن اسلام آورد و به یاری دین اسلام پرداخت. برای اطلاع بیشتر به شرح زندگانی خدیجه در الاستیعاب مراجعه کنید.

(۳). قرب الاسناد، ص ۲۷ و بر طبق خبری که ذکر می‌گردد درست آن است که اسم زینب بر فاطمه مقدم باشد.

(۴). الخصال، ج ۲، ص ۳۷ و در آن با استناد به امام صادق علیه السّلام از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «خدیجه رحمه اللّه از من دارای فرزندانی به نام طاهر- که همان عبد الله و مطهّر است- و قاسم و فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب شد.»

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۸۵

(۱) کلینی می‌نویسد: رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله قبل از بعثت صاحب فرزندانی به نام‌های: قاسم، رقیّه، زینب و ام کلثوم، و بعد از بعثت صاحب طیب و طاهر و فاطمه شد. همچنین روایت شده است که بعد از مبعث صاحب فرزندی غیر از فاطمه نشده است و طیب و طاهر قبل از مبعث متولد شده‌اند. «۱»

(۲) شیخ طبرسی می‌نویسد: اوّلین فرزندی که خدیجه حامله شد، عبد الله بن محمد بود که همان طیب و طاهر است و مردم به اشتباه می‌گویند: خدیجه چهار پسر به نام‌های قاسم، عبد الله، طیب و طاهر به دنیا آورده است، در حالی که از رسول الله فقط دارای دو پسر به نام‌های عبد الله و قاسم بوده است و گفته شده است که قاسم اوّلین و بزرگ‌ترین فرزند رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است و کینه‌اش نیز از نام وی گرفته شده است. همچنین چهار دختر به نام‌های زینب، رقیّه، ام کلثوم و فاطمه داشته است. «۲»

(۳) ابن شهر آشوب در مورد اولاد آن حضرت گفته است: فرزندانش از خدیجه عبارتند از:

قاسم و عبد الله که همان طاهر و طیب هستند و چهار دختر به نام‌های زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه ... و در الانوار و الکشف و اللّمع

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

و کتاب بلاذری آمده است: زینب و رقیه، ربیبه‌های رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از جحش بودند و امّا قاسم و طیب در کودکی در مکه مردند، یعنی قاسم فقط هفت روز زنده بود. «۳»

(۴) علامه مجلسی از کازرونی از ابن عباس نقل کرده است که گفت: اوّلین فرزند رسول الله که قبل از بعثت در مکه متولد شد، قاسم بود و کنیه ابو القاسم نیز از وی بود. سپس زینب و سپس رقیه و فاطمه و ام کلثوم متولد شدند و پس از بعثت عبد الله متولد شد که طیب و طاهر نامیده شد. مادر تمام این فرزندان خدیجه دختر خویلد بود. اولین فرزند آنها که فوت کرد، قاسم بود و سپس عبد الله در مکه از دنیا رفت و برای همین عاص بن وائل سهمی گفت: هرآینه نسل رسول الله صلّی اللّه علیه و آله منقطع شد و به این مناسبت خداوند این آیه را نازل کرد: «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ». «۴»

---

(۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹- ۴۴۰.

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۵.

(۳). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶۱- ۱۶۲.

(۴). کوثر (۱۰۸)، ۳ و در نزول سوره کوثر گفته خواهد شد که بنابر روایات اهل بیت صلّی اللّه علیه و آله و سلم آن فرزند قاسم بوده نه عبد الله، و این که قاسم در حدّ راه رفتن و شتر سوار شدن یعنی حدود ده سالگی بوده که فوت شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۸۶

گفته‌اند که آن حضرت دارای سه پسر و چهار دختر به نام‌های: زینب و سپس قاسم، ام کلثوم، فاطمه، رقیّه و عبد الله که همان طیب است- و طاهر بوده است. «۱»

(۱) ابن اسحاق می‌گوید: خدیجه برای رسول اللّه فرزندانی به نام‌های: قاسم که کنیه‌اش را از او گرفته است و طاهر و طیب و زینب و رقیّه و ام کلثوم و فاطمه بوده است، اما قاسم و طیب و طاهر در جاهلیت هلاک شدند و اما دخترانش همگی اسلام را درک کرده، مسلمان شدند و هجرت کردند.

(۲) ابن هشام می‌نویسد: بزرگ‌ترین پسرش قاسم و سپس طیب و طاهر بوده‌اند و بزرگ‌ترین دخترش رقیه و سپس زینب و ام کلثوم و فاطمه بوده‌اند. «۲»

یعقوبی می‌نویسد: قبل از بعثت صاحب فرزندانی به نام‌های: قاسم، رقیه، زینب و ام کلثوم شد و بعد از بعثت صاحب عبد الله شد که همان طیب و طاهر است، زیرا در زمان اسلام به دنیا آمد، و سپس فاطمه. «۳»

(۳) طبری از هشام کلبی به نقل از پدرش می‌نویسد: خدیجه برای رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هشت فرزند به دنیا آورد که عبارت بودند از: قاسم، طیب، طاهر، عبد الله، زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه. «۴»

(۴) مسعودی می‌نویسد: از خدیجه فرزندانی به نام‌های قاسم- که بزرگ‌ترین فرزندش بود و کنیه‌اش از آن گرفته شده است- و رقیه و ام کلثوم در قبل از اسلام و عبد الله که طیب و طاهر هم گفته می‌شد و فاطمه بعد از اسلام متولد شد. «۵»

(۵) در حاشیه سیره ابن اسحاق بر گفته او که: «قاسم قبل از اسلام فوت کرده است» حاشیه زده شده است در این که قاسم در جاهلیت فوت کرده، اختلاف است و سهیلی در الروض الانف از زبیر نقل کرده است: «قاسم در شیرخوارگی فوت کرد و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بعد از مرگ قاسم بر خدیجه وارد شد و دید که او گریه می‌کند. و می‌گوید: ای رسول اللّه! شیر قاسم فوران می‌کند و می‌ریزد و اگر دوران شیرخوارگی‌اش را تکمیل می‌کرد و سپس می‌مرد، بسی بر من آسان‌تر بود!

پس رسول الله گفت: آیا می‌خواهی که صدایش را در بهشت بشنوی؟ گفت: بله و خدا و

---

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۱). بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۶۶ به نقل از المنتقی فی مولد المصطفی، باب هشتم.

(۲). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۲.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰.

(۴). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۱.

(۵). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۸۷

رسولش را تصدیق می‌کنم. سپس محقّق نتیجه گرفته است که قاسم در جاهلیت نمرده است و الّا پیغمبر چنین نمی‌گفت. «۱»

(۱) کلینی در فروع کافی با سند خود از عمرو بن شمر از جابر از امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: به هنگام مرگ قاسم، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بر خدیجه وارد شد و دید که گریه می‌کند. از او سؤال کرد که چه چیز باعث گریه‌ات شده است؟ گفت: مرگ فرزند شیرخواره‌ام باعث گریه‌ام شده است. فرمود: ای خدیجه! آیا راضی نیستی که در روز قیامت به جلوی در بهشت بیایی و قاسم در حالی که در آنجا ایستاده است، دست تو را بگیرد و به بهشت ببرد و در بهترین مکان آن تو را جای دهد؟ و این کار برای هر مؤمنی انجام می‌گیرد و خداوند کریم‌تر و عادل‌تر از آن است که میوه قلب کسی را از او بگیرد و بعد از آن او را عذاب کند. «۲»

(۲) چنان که گذشت قاسم اوّلین و بزرگ‌ترین فرزند رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است و هیچ اختلافی در این نیست که بعد از وی فرزندان دختر در جاهلیت متولد شده‌اند و مجلسی از کازرونی نقل کرده است: بین فرزندان خدیجه یک سال فاصله بوده است و گفته شده است که قاسم- و طیب- هفت شب زنده بوده‌اند و از جبیر بن مطعم نقل شده است که گفت: قاسم در دو سالگی فوت کرد «۳» و در این صورت مرگ وی در جاهلیت بوده است.

(۳) کلینی در فروع کافی با سند دیگری از عمرو بن شمر از جابر از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: طاهر، پسر رسول الله فوت کرد و ایشان، خدیجه را از گریه کردن نهی کرد، اما روزی بر او وارد شد و دید که گریه می‌کند. سؤال کرد که چه چیزی باعث گریه تو شده است؟ آیا تو را از گریه نهی نکردم؟! گفت: بله یا رسول الله و لکن شیری که می‌بایست بخورد بر زمین می‌ریزد و همین باعث گریه من شده است. رسول الله به او فرمود: آیا راضی به این نیستی که او جلوی در بهشت ایستاده است و هنگامی که تو را می‌بیند دستت را می‌گیرد و به بهترین و خوشبوترین جای آن می‌برد؟ گفت: این چنین است؟ فرمود: خداوند کریم‌تر و عزیزتر از آن است که میوه دل کسی را از او بگیرد و با وجودی که آن شخص صبر می‌کند و با این مصیبت خدا را شکر می‌کند، او را عذاب کند. «۴»

---

(۱). حاشیه سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۲ به نقل از الرّوض الانف.

(۲). بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۶ و ۱۹ به نقل از فروع کافی، ج ۱، ص ۵۹.

(۳). بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۶۶ به نقل از المنتقی، کازرونی.

(۴). بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۶ به نقل از فروع کافی، ج ۱، ص ۶۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۸۸

(۱) این معنا صحیح و راجح است و احتمال می‌دهم که یکی از راویان در طریق حدیث اولی اشتباه کرده و طاهر را با قاسم خلط کرده است و اما خبر الروض الانف، مرسل است و به احتمال زیاد از خبر عمرو بن شمر از جابر و از همان طریقی که خطا در آن صورت گرفته اقتباس شده است.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۲) در نهایت چنین به نظر می‌رسد که عبد الله (طیب و طاهر) بعد از بعثت متولد شده و در شیرخوارگی مرده است، چنان که قاسم پیش از او و پیش از بعثت متولد شده و پس از بعثت و پس از فوت عبد الله فوت شده است؛ چنانچه در نزول سوره کوثر به روایاتی از امام حسن و امام باقر و امام صادق صلّی اللّه علیه و آله و سلم اشاره خواهد شد. «۱»

---

(۱). این بر خلاف آن چیزی است که هیکل در کتابش آورده و گفته است: از قاسم و عبد الله چیزی در دست نیست مگر این که آنها در طفولیت در جاهلیت فوت کردند و هیچ اثری را باقی نگذاشتند که قابل ذکر باشد. اما بی‌شک مرگ آنها در والدینشان اثر عمیقی گذاشت و قلب خدیجه را بی‌اندازه جریحه کرد (!) و برای همین به هنگام مرگ هر کدام در جاهلیت، نزد بت خودش رفت و سؤال کرد: گناه من چه بود که مشمول رحمت و نیکی شما نشدم؟ (حیاة محمد، ص ۱۲۸).

هیچ شکی در بطلان خیال‌بافی‌های هیکل نیست و او هیچ مستندی برای گفته‌هایش ندارد و تنها در ذهن خویش خدیجه را با زن‌های دیگر قریشی قیاس کرده است. و از آنجا که بیان نمودیم، انگیزه خدیجه از ازدواج با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله انگیزه معنوی بوده است؛ زیرا از پسر عمویش ورقة بن نوفل و غلامش میسره به نقل از راهب نصرانی شنیده بود که محمد پیغمبر آخر الزمان است و برای همین به وی پیشنهاد ازدواج داد. به علاوه گفتیم که حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله از بت‌ها کراهت داشت و هنگامی که بحیرای راهب او را به بت‌ها قسم داد، فرمود: اینها مبغوض‌ترین مخلوقات خدا نزد من هستند ... بنابراین امکان ندارد که بگوییم. خدیجه به هنگام مرگ فرزندانش به بت‌ها پناه می‌برد، در حالی که آنها مبغوض‌ترین اشیاء نزد مراد و معشوقش حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله بودند.

این نکته را نیز ذکر کنیم که قسطلانی می‌گوید: گفته شده است که وی قبل از بعثت صاحب فرزندی به نام عبد مناف (!) شده است و در این صورت فرزندانش دوازده نفر بوده‌اند که همگی در زمان اسلام متولد شده‌اند غیر از عبد مناف (المواهب اللدنیّه، ج ۱، ص ۱۹۶). و ظاهرا مستند وی همان چیزی است که مقدّسی از قتاده نقل کرده و گفته است: خدیجه در جاهلیت برای محمد صلّی اللّه علیه و آله عبد مناف را به دنیا آورد و در اسلام دو پسر و چهار دختر به دنیا آورد که عبارت بودند از: قاسم که کنیه پیغمبر از او بود و تازه به راه افتاده بود که فوت کرد و عبد الله که در همان شیرخوارگی فوت کرد و ام کلثوم و زینب و رقیه و فاطمه (البدء و التاریخ، ج ۴، ص ۱۳۹ و ج ۵، ص ۱۶).

این سخن قتاده از اقوال نادر است و با آنچه که دیگران نقل کرده‌اند و مشهور و مستفیض می‌باشد، منافات دارد و همچنین قول ابو القاسم کوفی هم بسیار نادر و بر خلاف مشهور است، آنجا که می‌گوید: خدیجه خواهری به نام هاله داشت که با مردی مخزومی ازدواج کرده بود و از او دختری به نام هاله به دنیا آورده بود. سپس با مردی تمیمی به نام ابو هند ازدواج کرد که از او پسری به نام هند پیدا کرد. این تمیمی از زن قبلی‌اش دو دختر به نام‌های زینب و رقیه داشت و وقتی که خودش مرد، افراد قبیله تمیم هند را نزد خودشان بردند و هاله با دو دختر از تمیمی و یک دختر از شوهر قبلی‌اش تنها ماند. بنابراین خدیجه آنها را نزد خود آورد و بعد از آن که با

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۸۹

(۱)

میلاد فاطمه علیه السّلام

در خبر صفار از امام باقر علیه السّلام و خبر صدوق از امام صادق علیه السّلام در خصال آمده بود که فاطمه آخرین فرزند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از خدیجه بوده است. همچنین در اقوال کلینی و طبرسی و ابن شهر آشوب و ابن اسحاق و ابن هشام و یعقوبی و

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

طبری و مسعودی این مطلب آمده بود.

(۲) کلینی در اصول کافی بابی در مورد میلاد فاطمه علیه السّلام گشوده است و قبل از آن که وارد این باب شود با سند صحیحی از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند: «فاطمه علیه السّلام دختر محمد صلّی اللّه علیه و آله پنج سال بعد از مبعث به دنیا آمد و در حالی که هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمرش می‌گذشت، فوت کرد.» «۱» سپس وارد باب جدید شده و گفته است: «فاطمه علیه السّلام در سال پنجم مبعث متولد شد و در حالی که هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر شریفش می‌گذشت، فوت کرد. او بعد از پدرش تنها هفتاد و پنج روز زنده بود.» «۲» و همچنین در روضه کافی آمده است: فاطمه در سال پنجم بعثت متولد شد. «۳» ظاهرا در این خبر به آنچه که در اصول کافی به صورت صحیح نقل کرده است استناد می‌کند.

(۳) و این خبر- چنان که گذشت- دارای جمله «و قریش در آن هنگام مشغول بنای کعبه بودند»

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ازدواج کرد، هاله فوت کرد و آن دو دختر تمیمی نزد خدیجه و رسول اللّه باقی ماندند و عرب‌ها گمان می‌کردند که ربیبهٔ (دختر خوانده) مثل خود دختر است و برای همین آنها را به پیامبر نسبت می‌دادند، در حالی که آنها دختر ابو هند، همسر خواهر خدیجه بوده‌اند (الاستغاثهٔ، ص ۶۸).

حافظ عبد الرزاق در کتاب المصنّف از عمر بن دینار از حسن بن محمد بن علی نقل می‌کند که گفت:

ابو العاص بن ربیع شوهر دختر خدیجه بوده است (المصنف، ج ۵، ص ۲۲۴).

مغلطای در سیره‌اش می‌نویسد: و سپس ابو هاله نبّاش بن زراره به همسری خدیجه درآمد و از او هند و حرث و زینب را به دنیا آورد (سیره مغلطای، ص ۱۲).

بنابر خبر اول، زینب و رقیه از فرزندان شوهر هاله، خواهر خدیجه هستند و بنابر خبر دوم و سوم زینب دختر خدیجه از شوهر اول یا دومش می‌باشد. امّا بعد از تصریح و تأکید دو خبر سابق از سوی حمیری و صدوق که از امام باقر و صادق علیها السّلام نقل شده بودند، جایی برای طرح این اقوال ضعیف نمی‌باشد. در این دو خبر معتبر آمده است: «رسول اللّه از خدیجه فرزندانی پیدا کرد ...» و در میان آنها اسم رقیّه و زینب هم آمده است و این عبارت به این صورت نیامده است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله، فرزندانی داشت و یا زینب دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بود، تا عده‌ای آن را حمل بر این کنند که اینها دخترخوانده‌های رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده‌اند که به رسم عرب، دختران وی شناخته می‌شده‌اند. چنان که صاحب الاستغاثه چنین احتمالی را مطرح کرده است.

(۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۷.

(۲). همان، ص ۴۵۸.

(۳). روضه کافی، ص ۲۸۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص: ۲۹۰

نمی‌باشد. امّا در خبری که إربلی در «کشف الغمهٔ» از کتاب تاریخ موالید و وفیات اهل البیت تألیف ابن خشاب به صورت مرفوع از ابو جعفر محمد بن علی نقل کرده، آن حضرت فرموده است: «فاطمه پنج سال پس از ظهور نبوّت و در حالی که قریش مشغول بنای کعبه بودند، متولد شد و در حالی که هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمرش می‌گذشت، وفات کرد.» سپس گفته است:

«در روایت دیگری آمده است: «در حالی که هیجده سال و پانزده روز از عمر شریفش می‌گذشت، وفات کرد.» و سپس گفته است: «و هشت سال از عمرش را با پدرش در مکه گذرانید.» «۱»

(۱) به این ترتیب إربلی به صورت کریمانه از کنار خبر مرفوع ابن خشاب می‌گذرد، بدون آن متعرّض تناقضی شود که در آن

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

وجود دارد. این خبر از سویی می گوید که فاطمه بعد از بعثت متولد شد و از سوی دیگر می گوید که قریش مشغول بنای کعبه بودند! و این دو قابل جمع نیستند، زیرا کعبه پنج سال قبل از بعثت تعمیر و بناگذاری شده است نه بعد از بعثت. الا این که بگوییم جمله «و قریش در حال بنای کعبه بوده‌اند» به وسیله راوی جعل و اضافه شده است وگرنه اصل خبر مردود است و به درد صاحبش می‌خورد.

(۲) شبیه همین خبر مرفوع که ابن خشاب از ابو جعفر امام باقر علیه السّلام نقل کرده و در آن آمده است: «قریش مشغول بنای کعبه بودند.»، خبر مسند دیگری وجود دارد که ابن حماد دولابی «حنفی» آن را در الذریهٔ الطاهرهٔ با سندی از یحیی بن شبل از ابو جعفر نقل می کند که فرمود:

«روزی عباس بر علی بن ابی طالب و فاطمه دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله داخل شد و دید که یکی از آنها از دیگری می‌پرسد: کدام یک از ما بزرگ‌تر هستیم؟ عباس گفت: ای علی تو هفت سال قبل از بنای کعبه به وسیله قریش متولد شدی و دخترم در حالی که قریش مشغول بنای کعبه بودند، متولد شد. و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در آن هنگام سی و پنج‌ساله بود و پنج سال به بعثت باقی مانده بود.» «۲»

(۳) ظاهرا منظور از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام می‌باشد چنان که در اخبار دیگری از او در کتابش به نام آن حضرت تصریح کرده است و از جمله در خبری که قبل از این آورده، گفته است که ابو جعفر محمد بن علی علیه السّلام فرمود: «فاطمه نود و پنج شب پس از رحلت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در سال یازدهم درگذشت.»

---

(۱). کشف الغمهٔ، ج ۳، ص ۷۵.

(۲). الذریهٔ الطاهرهٔ، ص ۱۵۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۹۱

(۱) البته راوی خبر سابق، یعنی یحیی بن شبل را در کتاب‌های رجالی نیافتم. عجیب این است که إربلی دو خبر سابق و غیر آن را این گونه نقل کرده است: «و از کتاب الذریهٔ الطاهرهٔ تألیف دولابی نقل می کنم ...» و لکن او در ابتدای این خبر سند آن را حذف کرده و گفته است: «و گفته شده است ...» و اشاره‌ای به این نکرده است که این خبر را از ابو جعفر امام باقر علیه السّلام نقل می کند و شاید که او متوجه این مطلب نشده است. «۱» در هر حال این دو خبر از عامه نقل شده است و با آنچه که کلینی با سندی صحیح از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است، در تعارض می‌باشد.

(۲) اما طبری امامی در دلائل الامامه با سند خود از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: «فاطمه علیه السّلام در بیستم جمادی الآخرهٔ چهل و پنجمین سال میلاد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به دنیا آمد و هشت سال در مکّه اقامت کرد.» «۲»

(۳) یعقوبی می‌نویسد: «و بعد از اسلام، عبد اللّه که به خاطر ولادت در اسلام طیب و طاهر نامیده می‌شد- و فاطمه به دنیا آمدند» «۳». مسعودی هم مثل همین قول را گفته است. «۴»

(۴) هم چنین ابن عبد البر در الاستیعاب در شرح زندگانی خدیجه گفته است: طیب بعد از مبعث متولد شد و بعد از او ام کلثوم و سپس فاطمه به دنیا آمدند.

(۵) لکن شیخ مفید نوشته است: «میلاد حضرت فاطمه زهرا در سال دوم مبعث بوده است» «۵» و شاگردش شیخ طوسی هم از او پیروی کرده و در المصباح گفته است. «آن حضرت بنابر بعضی روایات در بیستم جمادی الآخرهٔ سال دوم بعثت به دنیا آمد.» سپس گفته است: «و در روایت دیگری آمده است که میلاد آن حضرت در سال پنجم بعثت بوده است». سپس گفته است:

«عامه می گویند که میلاد آن حضرت پنج سال قبل از بعثت بوده است.» «۶»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۶) قدیمی‌ترین نصّی که از عامّه در مورد این مطلب در دسترس ما می‌باشد، همان چیزی است که ابن حمّاد دولابی «حنفی» در کتابش الذریهٔ الطاهرهٔ آورده و اصفهانی (ت ۳۵۶ ه) آن را در مقاتل الطالبیین «۷» نقل کرده است و سبط ابن جوزی در تذکرهٔ الخواص گفته است: «و امّا

---

(۱). کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۱۲۸- ۱۲۹.

(۲). دلائل الامامهٔ، ص ۱۰.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰.

(۴). مروج الذهب، ص ۲، ص ۲۹۱.

(۵). بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹ به نقل از اقبال به نقل از حدائق الریاض شیخ مفید، ج ۳، ص ۲۶۲.

(۶). مصباح شیخ طوسی، ص ۵۵۴.

(۷). مقاتل الطالبیین، ص ۳۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۹۲

فاطمه علیه السّلام به گفته علمای سیره در سال پنجم قبل از بعثت که قریش در حال بنای کعبه بودند از خدیجه متولد شد و او کوچک‌ترین دختر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بود.» «۱» و محب طبری در ذخائر العقبی «۲» روایت ابن حمّاد دولابی از امام باقر علیه السّلام از عباس را نقل کرده است. و زرندی حنفی در نظم درر السمطین «۳» و مغلطای در سیره‌اش «۴» و دیار بکری در تاریخ الخمیس این مطلب را نقل کرده‌اند و او اضافه کرده است که بعضی گفته‌اند که فاطمه هفت و بلکه دوازده سال قبل از بعثت متولد شده است. «۵»

(۱) اگر چه محبّ طبری و دیار بکری بعد از نقل همین حدیث، مطلبی را آورده‌اند که دال بر این است که نطفه فاطمه از میوه‌ای به وجود آمد که جبرئیل آن را از بهشت برای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آورده بود و مرعشی نجفی آن را در ملحقات احقاق الحق به نقل از این دو نفر و از میران الاعتدال «۶»، لسان المیزان، الروض الفائق، نزهة المجالس، مجمع الزوائد، کنز العمال و منتخب آن، محاضرة الأوائل، مقتل الحسین خوارزمی، تاریخ بغداد خطیب بغدادی، مفتاح النجاه، مستدرک الحاکم و تلخیص آن از ذهبی و أخبار الدول و مناقب ابن مغازلی، مناقب عبد اللّه شافعی، اللالی المصنوعه و اعراب ثلاثین سوره آورده است. «۷»

(۲) از طریق خواص عامه از صحابه نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله، مرحوم صدوق با سندی از طاووس یمانی از ابن عباس از عائشه از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است «۸» و در عیون المعجزات از حارثهٔ بن قدامه از سلمان از عمار از فاطمه علیه السّلام روایت شده است. «۹»

(۳) از طریق خاصه از ائمهٔ صلّی اللّه علیه و آله و سلم، مرحوم صدوق در علل الشرائع از امام باقر علیه السّلام «۱۰» و در معانی

---

(۱). تذکرهٔ الخواص، ص ۳۰۶.

(۲). ذخائر العقبی، ص ۵۳.

(۳). نظم درر السمطین، ص ۱۷۵.

(۴). سیره مغلطای، ص ۱۷.

(۵). تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۷.

(۶). میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸، ۲۵۳ و ج ۲، ص ۲۶، ۸۴، ۱۶۰، ۲۹۷ و ۳: ۵۴۰ و اگر چه در این قسمت اشاره کرده است به این

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

که این حدیث جعلی است.

(۷). احقاق الحق، ج ۱۰، ۱- ۱۰.

(۸). علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۸.

(۹). عیون المعجزات چنان که در بحار آمده است، ج ۴۳، ص ۸.

(۱۰). علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۹۳

الاخبار از امام صادق علیه السّلام «۱» و مرحوم قمیّ در تفسیرش «۲» و هم چنین صدوق در الامالی و العیون از امام رضا علیه السّلام «۳» این مطلب را نقل کرده‌اند.

(۱) تمام اینها دلالت می‌کند بر این که ولادت حضرت فاطمه علیه السّلام بعد از بعثت بوده است و قبلا ذکر شد که قول مشهور این است که سنّ خدیجه به هنگام ازدواج چهل سال بوده است و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در آن هنگام بیست و پنج سال داشته است؛ بنابراین خدیجه پس از پنجاه و پنج سالگی فاطمه را به دنیا آورده است و این سن، سن یائسه زنان است. امّا زنان قرشی و کنانی و نبطی- چنان که در کتاب‌های فقهی نیز بدان اشاره شده- از این قاعده مستثنا هستند و خدیجه از زنان قرشی بوده است و لذا در سنّ بالا تا شصت سالگی نیز قابلیت حاملگی را داشته است. «۴»

(۲)

حضرت علی علیه السّلام نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله

بعضی از مورخان نقل کرده‌اند که یک سال بعد از بنای کعبه و چهار سال قبل از بعثت نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله، قریش به قحطی شدیدی مبتلا شد و به خاطر همین خشکسالی و مشکلات معیشتی ناشی از آن، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را به خانه خویش آورد و نگهداری و تأمین هزینه‌های وی را بر عهده گرفت. «۵» ابن اسحاق در سیره از مجاهد بن جبر (ت سال ۱۰۴) نقل کرده است:

---

(۱). معانی الاخبار، ص ۳۷۷.

(۲). تفسیر قمی، چنان که در بحار آمده است، ج ۴۳، ص ۶.

(۳). عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۱۱۶ و در بحار (ج ۴۳، ص ۴) از همین منبع و از امالی صدوق نقل شده است.

(۴). اگر چه حامله شدن زنان در این سن به ندرت اتفاق می‌افتد، اما این به معنای محال بودن آن نیست و در تاریخ و حتی در عصر ما نمونه‌هایی از آن دیده می‌شود. برای مثال روزنامه «اطلاعات» ایران در تاریخ ۲۰/ ۲/ ۱۳۵۱ ه ش می‌نویسد: زنی به نام «سوسن» در اصفهان در ۶۶ سالگی صاحب فرزند شده است و این در حالی است که وی هشت فرزند دارد که بزرگ‌ترینشان پنجاه‌ساله و کوچک‌ترین آنها ۲۵ ساله است و در تاریخ ۲۸/ ۱۱/ ۱۳۵۱ نیز می‌نویسد: زنی علویه به نام «اکرم موسوی»، در ۶۶ سالگی، دارای فرزندانی دوقلو در بندر عباس شده است: این در حالی است که شوهرش ۷۴ سال سن دارد. چنانچه در: بانوی نمونه اسلام، ص ۳۳ از آقای امینی نجف‌آبادی آمده است.

(۵). ابن شهر آشوب در مناقب می‌نویسد: ابو القاسم در اخبار ابی رافع از سه طریق نقل کرده است که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، با خدیجه ازدواج کرد به عمویش ابو طالب گفت: دوست دارم که یکی از فرزندانت را به من بسپاری تا در کارهایم به من کمک کند و همدم من باشد و از این که خدمتی از این جهت به ما می‌شود سپاسگزار شما خواهم بود. ابو طالب گفت: هر

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

کدام را که می‌خواهی با خود ببر. و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را با خود برد «مناقب، ج ۲، ص ۱۸۰».

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۹۴

قریش به مشکلات مالی شدیدی دچار شدند و در این زمان ابو طالب عیال‌وار بود. پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به عمویش عباس- که در میان بنی هاشم وضع مالی مناسب‌تری داشت- فرمود:

ای عباس! برادرت ابو طالب عیال‌وار است و خودت می‌بینی که تمام مردم به مشکلات مالی شدیدی گرفتار شده‌اند. پس بیا برویم تا مقداری از بار ابو طالب را سبک کنیم و هر کدام از ما نگهداری و تأمین هزینه یکی از فرزندانش را بر عهده بگیریم. عباس به این درخواست جواب مثبت داد و آن‌گاه با هم نزد ابو طالب رفتند و پیشنهاد خویش را مطرح ساختند.

ابو طالب گفت: عقیل را برای من واگذارید و آن‌گاه هر کاری که می‌خواهید بکنید: در نتیجه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سرپرستی علی علیه السّلام را به عهده گرفت. پس از آن علی علیه السّلام نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بود تا این که آن حضرت به پیامبری مبعوث شد و علی علیه السّلام به او ایمان آورد و او را تصدیق نمود و در همه حال از او پیروی کرد. «۱»

و مرحوم صدوق در علل الشرائع «۲» از وی نقل کرده است و در الخصال از قول حضرت علی علیه السّلام روایت نموده است که فرمود: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در ایام کودکی مرا از پدرم تحویل گرفت و من مونس و همدم و هم غذای او بودم. «۳» هم چنین طبرسی در اعلام الوری به نقل از دلائل النبوة بیهقی به نقل از ابن اسحاق این مطلب را ذکر کرده است. «۴»

(۱) ابن شهر آشوب هم آن را در مناقب به نقل از مغازی محمد بن اسحاق و همچنین بلاذری و طبرسی و بستی و خرگوشی و ثعلبی و واحدی و خوارزمی در اربعینش و هم چنین نسوی در المعرفه به نقل از مجاهد، نقل کرده‌اند و در آنها آمده است: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله علی را که شش‌ساله بود نزد خودش آورد و به سرپرستی‌اش پرداخت، همان‌گونه که ابو طالب «۵» از شش سالگی و پس از وفات عبد المطلب سرپرستی او را به عهده گرفته بود.

ظاهر این خبر را نمی‌توان قبول کرد، زیرا چگونه می‌توان آن را پذیرفت در حالی که علی علیه السّلام بر طبق قول مشهور در سال سی‌ام عام الفیل متولد شده است و بنابر قول مشهور ازدواج با خدیجه در سال بیست و پنجم عام الفیل رخ داده است! یعنی پنج سال قبل از تولد حضرت علی علیه السّلام ازدواج به وقوع پیوسته است. الّا این که خبر را بر خلاف مشهور در مورد ولادت علی علیه السّلام و ازدواج رسول اللّه با خدیجه حمل کنیم و یا از اختلاف بیش از هفت سال در این قضیه چشم‌پوشی کنیم!

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۶۲.

(۲). علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۰۱.

(۳). الخصال، ج ۲، ص ۵۷۲.

(۴). اعلام الوری.

(۵). مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۹- ۱۸۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۹۵

هم چنین خوارزمی آن را در مناقب به نقل از ابن اسحاق آورده و إربلی در کشف الغمّة از او نقل کرده است. «۱»

(۱) بلاذری در انساب الاشراف می‌نویسد: «گفته‌اند که ابو طالب به فقر و نداری دچار شد و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نگهداری و تأمین هزینه علی علیه السّلام را به عهده گرفت تا از بار مشکلات ابو طالب بکاهد و علی در دامن او بزرگ شد.» «۲»

(۲) ابو الفرج در مقاتل الطالبین با سندی از سهل بن سعد ساعدی نقل می‌کند که وی گفت:

«رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در سالی که قریش به قحطی دچار شده بود، علی را که کودکی بیش نبود به خانه‌اش آورد و حمزه،

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

جعفر را و عباس، طالب را نزد خود بردند تا بار زندگی پدرشان را سبک کنند و از آنجا که ابو طالب به عقیل علاقه‌ای خاص داشت، گفت: کسی را انتخاب می کنم که خدا او را در میان شما برای من انتخاب کرده است و او علی علیه السّلام است.» «۳»

(۳) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از بلاذری و اصفهانی این مطلب را چنین نقل می کند:

قریش به قحطی و خشکسالی سختی دچار شد و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله، به عموهایش حمزه و عباس گفت: آیا بار کمی از مشکلات ابو طالب را به دوش نمی گیریم؟ برای همین به اتفاق نزد ابو طالب آمدند و از او درخواست کردند که سرپرستی فرزندانش را به آنها واگذارد.

---

(۱). کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۷۹.

(۲). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹.

(۳). مقاتل الطالبین، ص ۱۵. با حفظ این مطلب باید گفت که در بعضی از کتاب‌های تاریخ، قضایای دیگری هم آمده است و آنچه که اکنون به نظرم می‌رسد این است که در شرح الاخبار از قاضی نعمان مصری مغربی تمیمی شیعی فاطمی اسماعیلی ذکر شده است که هر کدام از فرزندان ابو طالب با هم دیگر ده سال اختلاف سنّی داشتند. (ج ۱، ص ۱۸۸). در این صورت اگر حضرت علی علیه السّلام در آن سال قحطی شش‌ساله بوده است، در این صورت جعفر شانزده‌ساله و عقیل ۲۶ ساله و طالب ۳۶ ساله بوده است و برای همین این خبر غریب و جعلی به نظر می‌رسد.

شاید برای همین، قاضی تنها کسی است که به علت دیگری غیر از قحطی اشاره کرده و گفته است: علّت سپردن اولاد ابو طالب به دیگران این بوده است که وقتی فرزندان اشراف و سادات قریش به سنّ جوانی می‌رسیدند و می‌خواستند که آنها را تحت تعلیم و تربیت بهتری قرار دهند؛ به یکی از اشراف با شرافت قوم خویش می‌سپردند تا بدون آن که ملاحظه پدری و فرزندی را بکند، به تربیت و استخدام وی بپردازد. ابو طالب هم سه پسر داشت و هنگامی که عقیل به جوانی رسید، ابو طالب او را به برادرش عباس سپرد و هنگامی که جعفر به جوانی رسید او را به برادرش حمزه سپرد و هنگامی که علی به جوانی رسید، او را به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سپرد.

در روایت دیگری آمده است که ابو طالب جعفر را به عبّاس و علی را به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سپرد و عقیل را نزد خود نگه داشت. و حتی هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ازدواج کرد و متأهل شد از علی علیه السّلام نگهداری می کرد «ج ۱، ص ۱۸۸».

مغربی مصری گرچه خبر غریبی نقل نموده است اما او با این خبر از غرابت در سن و سال آنها دوری گزیده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۹۶

ابو طالب گفت: عقیل را برای من بگذارید و هر کدام را که می‌خواهید ببرید- و او علاقه شدیدی به عقیل داشت- پس عباس طالب را و حمزه جعفر را با خود بردند و محمد صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را برداشت و گفت: کسی را برگزیدم که خدا او را برای من در میان شما برگزیده است. پس علی علیه السّلام از هنگامی که شش‌ساله بود تحت سرپرستی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله قرار گرفت.

(۱) همین، مطابق با قول آن حضرت می‌باشد که فرمود: «هرآینه خدا را هفت سال قبل از این که کسی از این امت او را بپرستد، پرستیدم.» و یا فرمود: «از هفت سال قبل صدا را می‌شنیدم و نور را می‌دیدم و در آن مدت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ساکت بود و مأمور به انذار و تبلیغ نشده بود.»

این بدان خاطر بوده است که عمر آن حضرت به هنگام اظهار دعوت سیزده سال بوده است و در شش سالگی به رسول الله صلّی اللّه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

علیه و آله سپرده شده بود. بنابراین صحیح است که وی هفت سال قبل از مردم به عبادت و بندگی خدا پرداخته است. عبادت از بچه شش ساله‌ای که اهل تمیز باشد، صحیح است. به علاوه عبادت وی شامل تعظیم و تجلیل خداوند متعال می‌باشد و چنین امری در اطفال مشاهده می‌شود. «۱»

(۲) این چیزی است که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از بلاذری و اصفهانی نقل کرده است و خبر آن دو را نقل کردیم و مشاهده نمودید که بلاذری آن خبر را به طور بسیار مختصر، در یک سطر و نیم نقل کرده است و اصفهانی آن را با سندی از سهل بن سعد ساعدی نقل نموده است و هر دو روایت متعرض سنّ حضرت علی علیه السّلام در آن روز نشده‌اند و شاید آنچه که از آنها نقل شده است، مربوط به نسخه دیگری از نوشته‌هایشان می‌باشد.

(۳) بله، این خبر را این شهر آشوب در مناقب از عده‌ای نقل کرده است که برخی از آنها عبارتند از: طبری، خوارزمی، خرگوشی، واحدی، ثعلبی، بستی، نسوی و مغازی محمد بن اسحاق. وی به نقل از مجاهد ذکر کرده است:

رسول الله سرپرستی علی علیه السّلام را از شش سالگی به عهده گرفت، یعنی همان سنی که ابو طالب «۲» سرپرستی محمد صلّی اللّه علیه و آله را به عهده گرفته بود و این مطلب را هیچ یک از ناقلان اخبار، ذکر نکرده‌اند.

در هر حال، کلام ابن ابی الحدید، توجیه زیبا و به جایی برای کلام امیر المؤمنین علیه السّلام است.

---

(۱). شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵.

(۲). مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۹- ۱۸۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۹۷

(۱)

فصل سوم بعثت

اشاره

(۲)

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از همان ابتدا صداهایی را می‌شنید و محافظت می‌شد

شریف رضی در نهج البلاغه از علی علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «خداوند متعال همان وقتی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از شیر گرفته شد یکی از بزرگ‌ترین ملائکه‌اش را به طور شبانه روزی مأمور کرد که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله را به سوی مکارم و محاسن اخلاق راهنمایی کند. «۱»

(۳) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: «بعضی از اصحاب امام باقر علیه السّلام در مورد قول خداوند تبارک و تعالی که می‌فرماید: «إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً» «۲»؛ مگر رسولی که برگزیند و بی‌تردید از پیش رو و پشت سرش مراقبینی می‌گمارد؛ سؤال کردند. آن حضرت علیه السّلام فرمود: «خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی را موکّل انبیای خود می‌کند که از اعمالشان محافظت می‌کنند و در تبلیغ رسالتشان آنها را یاری می‌کنند و یکی از ملائکه بزرگ از هنگامی که حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله از شیر گرفته شد، او را به خیرات و مکارم اخلاق ارشاد می‌کرد و از شرّ و اخلاق ناپسند بازمی‌داشت.» «۳»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

شاید از جمله مصادیق این کرامت، مرفوعه‌ای باشد که ابن اسحاق آن را ذکر کرده و گفته است: برای من نقل شده است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در مورد آنچه که خداوند در حفاظت از وی در ایام کودکی و جاهلیّت مبذول می‌داشت سخن می گفت و می‌فرمود: «در میان کودکان قریش بودم و برای بازی خویش سنگ‌هایی را حمل می کردم. هر کدام از ما می‌بایست که برای حمل سنگ دامن خود را به بالا می گرفتیم تا در آن سنگی بگذاریم و در نتیجه کشف عورت می‌شدیم! وقتی که من خواستم دامنم را بالا بگیرم شخصی به من ضربه‌ای زد و با نهیب گفت:

---

(۱). نهج البلاغه، خطبه قاصعه، و نیز کتاب المقطع، ص ۱۱۸، از مسعدة بن صدقة از امام باقر علیه السّلام.

(۲). جن (۷۲)، ۲۷.

(۳). شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۲۰۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۹۸

دامنت را پایین بینداز! من او را ندیدم؛ اما به سرعت خودم را پوشاندم و بعد از آن سنگ‌ها را بر شانه‌ام حمل می کردم و تنها من بودم که با دامنم سنگ‌ها را حمل نمی کردم.» «۱»

(۱) اگر چه طبری در تاریخش با سندی از محمد بن حنفیه از پدرش علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هیچ گاه به کارهایی که در جاهلیت انجام می‌دادند، نپرداختم مگر دو بار. در تمام این کارها خدا حایلی بین من و آن کار ایجاد می کرد بعد از آن هیچ گاه قصد کار سوئی نکردم تا این که خداوند مرا به پیامبری مبعوث کرد. یکی از آنها این بود که شبی به غلامی از قریش که همراه من در بلندی‌های مکه مشغول چوپانی بود، گفتم: اگر ممکن است مواظب گوسفندانم باش تا به مکه بروم و در مجلس جوانان شرکت کنم.

سپس به سوی مکه آمدم و به اولین خانه‌های شهر رسیدم و صدای ساز و آواز شنیدم. سؤال کردم: چه خبر است؟ گفتند: شب عروسی فلانی با فلانی است. سپس به مجلس رفتم تا مراسم را تماشا کنم، اما گویا خداوند بر گوشم پرده‌ای زد و به خواب رفتم و صبح روز بعد در اثر تابش آفتاب از خواب بیدار شدم و نزد گوسفندان بازگشتم. آن غلام از من سؤال کرد که چه کردی؟ گفتم: هیچ کاری نکردم و ماجرا را برایش گزارش دادم.

شب دیگری به وی گفتم که مواظب گوسفندانم باش. او هم قبول کرد و من به سوی مکه حرکت کردم. به هنگام رسیدن به مکه همانند آن شب صدای ساز و آواز از منزلی شنیدم و به مراسم رفتم تا آن را تماشا کنم. دوباره گویا خداوند به گوشم پرده‌ای زد و به خواب رفتم و فردای آن روز در اثر تابش آفتاب از خواب بیدار شدم.

به سوی رفیقم رفتم و ماجرا را برایش توضیح دادم و بعد از آن هیچ گاه قصد انجام کار بدی نکردم تا این که خداوند مرا به رسالت خویش برگزید.» «۲»

(۲) این از مصادیق محافظت در رفتار و اعمال است و اما از مصادیق فکری آن می‌توان به این مورد اشاره کرد: شیخ صدوق در إکمال الدین با سندی از عباس بن عبد المطلب از ابو طالب نقل می کند که بحیرای ترسا به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله گفت: «ای پسرک! تو را به لات و عزّی قسم ...، آن حضرت فرمود: به خدا قسم که اینها مبغوض‌ترین اشیاء در نظر من هستند.» «۳»

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۹۴.

(۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷۹ و ابن ابی الحدید آن را از وی حکایت می کند، ج ۱۳، ص ۲۰۷.

(۳). إکمال الدین، ص ۱۷۸- ۱۸۵. و ابن هشام آن را به صورت مرفوع از ابن اسحاق نقل کرده است، ج ۱، ص ۱۹۳.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۲۹۹

(۱) از گفته آن حضرت در خبر سابق که فرمود: «شخصی به من ضربه‌ای زد و گفت: دامنت را بینداز در حالی که من او را نمی‌دیدم.» می‌فهمیم که- بنابر آنچه که در این خبر و شبیه آن آمده است- رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله محدّث بوده است و صفّار (ت ۲۹۰ ه) در کتاب بصائر الدرجات با سندی از زراره نقل می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: رسول کیست؟ نبیّ کیست؟

و محدّث کیست؟ آن حضرت فرمود: رسول کسی است که جبرئیل در مقابلش می‌آید و با او صحبت می‌کند، چنان که یکی از شما با دوستش صحبت می‌کند.» تا این که گفت: «و امّا محدّث کسی است که کلام فرشته‌ای که با وی صحبت می‌کند را می‌شنود، امّا او را نمی‌بیند، و نه این که در خواب به سراغش بیاید.» «۱»

(۲) هم چنین کلینی در اصول کافی با سندی از أحول نقل می‌کند که از امام صادق علیه السّلام در مورد رسول و نبی و محدّث سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «رسول کسی است که جبرئیل در مقابلش می‌آید و با او صحبت می‌کند» تا این که فرمود: «و اما محدّث، کسی است که مورد خطاب قرار می‌گیرد و آن را می‌شنود ولی شخص را نمی‌بیند و نه این که در خواب او را مشاهده کند.» «۲»

(۳)

بشارت به نبوت

در همین دو خبر در مورد معنای نبوّت مجرّد که بدون رسالت باشد مطالبی آمده است. در خبر اوّل آمده است: «نبیّ کسی است که در خواب واقعیات را می‌بیند، همانند حضرت ابراهیم و مثل این که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به هنگام دیدن جبرئیل در خواب به شبه بیهوشی مبتلا- می‌شد. نبیّ این چنین است.» و در خبر دوّم آمده است: «و امّا نبیّ کسی است که در خوابش واقعیاتی را می‌بیند، همانند حضرت ابراهیم که رؤیاهای صادقه می‌دید و مثل آن چه که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قبل از مبعوث شدن می‌دید.»

(۴) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند: خداوند یکی از فرشتگان بزرگ را موکّل بر حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله قرار داد که از وقتی که آن حضرت از شیر گرفته شد، از او مواظبت می‌کرد و او را به سوی خیرات و مکارم اخلاق رهنمون بود، و او را

---

(۱). چنان که در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۰ به نقل از بصائر الدرجات، ص ۱۰۹ و ۳۷۱ و به همین نحو خبری از امام باقر علیه السّلام و هم چنین از امام صادق علیه السّلام در این کتاب آمده است.

(۲). اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶ و به همین نحو دو خبر دیگر از امام رضا علیه السّلام در آن آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۰۰

از شرور و اخلاق ناپسند برحذر می‌داشت. او حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله را مورد خطاب قرار می‌داد و می‌گفت: السلام علیک یا محمد یا رسول اللّه. در آن هنگام او جوانی بود و هنوز به رسالت نرسیده بود و گمان می‌کرد که این صدا از سنگ‌ها و اشیای دیگر است، اما هنگامی که تأمل می‌کرد چیزی را نمی‌دید.» «۱»

(۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السّلام به نقل از پدرش آمده است: «هنگامی که رسول خدا، تجارت به سوی شام را کنار گذاشت و تمام اموالی را که از راه تجارت به دست آورده بود صدقه داد، هر روز صبح به بالای کوه حراء می‌رفت و از

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

بالای قلّه به آثار رحمت الهی و انواع عجیب رحمت و حکمت‌های بدیع خدا می‌نگریست. او به اطراف آسمان و زمین و دشت‌ها و دریاها نگاه می‌کرد و از آثار شگرف الهی عبرت می‌گرفت و با این مشاهده، آیات الهی را متذکر می‌شد و خدا را چنان که باید عبادت می‌کرد.» «۲»

طبرسی در إعلام الوری می‌نویسد: (۲) علی بن ابراهیم که از بزرگان حدیث امامیه است می‌گوید: «هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به سی و هفت سالگی رسید، در خوابش چنان می‌دید که گویی هاتفی می‌آید و می‌گوید: یا رسول اللّه! و در این حال او مشغول چراندن گوسفندان ابو طالب بود. او دید که شخصی می‌گوید: یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پس فرمود: تو کیستی؟ گفت: من جبرئیل هستم که خدا مرا به سوی تو فرستاده است تا تو را به عنوان رسول خدا برگزینم.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آن را مخفی نگه می‌داشت، پس جبرئیل آبی از آسمان فرو آورد و گفت: ای محمد! بلند شو و وضو بگیر. بدین سان وضو گرفتن و شستن صورت و دست‌ها و مسح سر و پاها را به وی آموخت.» «۳»

(۳) ابن شهر آشوب این مطالب را در «مناقب» ذکر کرده و قبل از آن در فصل مبعث به بیان درجات بعثت پرداخته و گفته است: «بعثت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله دارای درجاتی بوده است: اولین درجه آن رؤیای صادقه و دومین درجه آن چیزی است که شعبی و داود بن عامر «۴» آن را نقل

---

(۱). شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۲۰۷ و از او در بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۶۱ آمده است.

(۲). تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السّلام چنان که در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۵ آمده است.

(۳). إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۰۲ و از او در قصص الانبیاء، ص ۳۱۸ و از او در مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۳. و در آخر خبر طبری آمده است: هنگامی که چهل‌ساله شد جبرئیل به او دستور داد که نماز بخواند و حدود آن را به وی آموخت، اما وقت آن را معین نکرد و برای همین رسول الله در هر وقتی دو رکعت نماز می‌خواند، و علّت تأخیر رکوع و سجود هم خواهد آمد.

(۴). هم چنین در مناقب، ج ۱، ص ۴۱. و صحیح همان چیزی است که داود از عامر شعبی روایت کرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۰۱

کرده‌اند. آنها گفته‌اند: خداوند به مدت سه سال جبرئیل را محافظ پیغمبرش قرار داده بود که در این مدت نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله صدایش را می‌شنید، امّا خودش را نمی‌دید و پی‌درپی چیزهایی را به وی می‌آموخت؛ ولی قرآن را نازل نمی‌کرد. در این مدّت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله مبعوث نشده بود، امّا به پیغمبری بشارت داده شده بود.»

(۱) و منظور شعبی از آنچه که روایت کرده، همان مطالبی است که ابن سعد در طبقات الکبری به نقل از واقدی آورده است و در آنجا می‌گوید: به مدّت سه سال اسرافیل همدم و مراقب رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شده بود به طوری که رسول الله صدایش را می‌شنید، اما او را نمی‌دید و سپس جبرئیل مسئول این کار شد. «۱»

(۲) منظور از آنچه که داود از عامر شعبی نقل کرده، همان چیزی است که طبری از او نقل کرده و گفته است: او در چهل سالگی به مقام نبوّت رسید و سه سال بعد از آن اسرافیل همدم و مراقب وی بود و چیزهایی را به او آموخت و در این زمان قرآن بر او نازل نمی‌شد و پس از آن که این سه سال گذشت، جبرئیل مسئول انزال وحی شد و قرآن به مدت ده سال در مکه و ده سال در مدینه بر زبانش جاری شد. «۲»

(۳) طبری بعد از این می‌گوید: شاید کسانی که می‌گویند او بعد از وحی، ده سال در مکه اقامت داشته است، اقامتش را از هنگامی که جبرئیل از سوی خداوند عز و جل وحی نازل کرد، و نبی اکرم به اظهار دعوت خویش به صورت آشکار پرداخت، به حساب آورده‌اند و کسانی که می‌گویند، وی به مدّت سیزده سال در مکه اقامت داشته است، آن را از همان ابتدایی که به نبوت رسید و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

اسرافیل مسئول و همدم وی بوده است حساب کرده‌اند و در این سه سال مأمور به اظهار دعوت خویش نشده بود. «۳» در این مدت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله صدا را می‌شنید، اما چیزی نمی‌دید. سپس به مدت ده سال جبرئیل همدم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شد و در این مدت به وی وحی می کرد. او ده سال در مکه بود و سپس ده سال به مدینه رفت. «۴»

---

(۱). طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۹۱ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۶.

(۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۷.

(۳). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۷۸ و طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۲۷ و بدایه و نهایه ابن کثیر، ج ۳، ص ۴ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳ که آن را به صورت مرسل نقل کرده است و حاکم در المستدرک، ج ۲، ص ۶۱ نقل کرده است که قرآن در ۴۳ سالگی بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نازل شد.

(۴). الاختصاص، ص ۱۳۰ و بر انتساب کتاب اختصاص به شیخ مفید تأکیدی نداریم.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۰۲

این بدان معنا است که آن سه سال از هنگام شروع بعثت تا چهل و سه سالگی نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است، چنان که خبر شعبی و آنچه که شیخ مفید و ابن شهر آشوب ذکر کرده‌اند بر این امر تصریح می کند و در این صورت قبل از بعثت چگونه بوده است؟

قبل از آن که متعرّض اخبار مختلف در این باب بشویم. خوب است نظری به حالات رسول الله صلّی اللّه علیه و آله قبل از بعثت در زمینه عبادت و دیانت بیفکنیم.

دیانت آن حضرت پیش از بعثت

(۱) حقیقت این است که واقعیت امر قبل از بعثت به صورت واضح روشن نیست و قرآن کریم می‌فرماید: «ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ» «۱»؛ تو نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست؟

حال که او نمی‌دانسته کتاب و ایمان چیست؟ آیا متدین به هیچ کتاب و دینی هم نبوده است، چنان که از ظاهر قرآن فهمیده می‌شود؟ یا این که قضیه به صورت دیگری بوده است؟

متأسفانه قدیمی‌ترین مطلبی که در مورد این سؤال مطرح شده، در زمان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله یا اهل بیت علیه السّلام نبوده است، بلکه در عصر غیبت صغرا و در ابتدای غیبت کبرا این سؤال ضمن مسائل علم اصول مطرح شده است که نمونه‌هایی از آن ذکر می گردد:

(۲) سید مرتضی علم الهدی در کتاب الذّریعهٔ الی اصول الشریعهٔ می‌نویسد: در مورد این سؤال تحقیق کافی به عمل آوردیم و آن را در الذخیرهٔ «۲» مطرح ساختیم و آنگاه آن را در الذّریعهٔ چنین مطرح می کند: «آیا رسو الله صلّی اللّه علیه و آله به شرایع انبیای قبلی متعبّد بوده است؟ در این باب دو مسأله وجود دارد: یکی قبل از نبوت و دیگری بعد از آن.

(۳) سه نظر در مورد قبل از نبوّت وجود دارد: یکی می گوید قطعا متعبد نبوده است و دیگری می گوید قطعا متعبّد بوده است و نظر سوم توقف کرده است و این راه صحیح است. چیزی که بر آن دلالت می کند این است که عبادت بر طبق یک شریعت، تابع مصلحتی است که خدا آن را تکلیف عقلی می‌داند و امکان دارد که خدا هیچ مصلحتی را برای نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله نمی‌بیند که قبل از نبوّت به عبادت‌های شرایع قبلی بپردازد، چنان که امکان دارد برای وی مصلحت‌هایی

---

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۱). شوری (۴۲)، ۵۲.

(۲). این کتاب به وسیله آقای سید احمد حسینی نجفی تحقیق و تصحیح شده و توسط مؤسسه نشر اسلامی در شهر قم در سال ۱۴۱۱ ه در ۶۰۷ صفحه به چاپ رسیده است. من این مطلب را در باب مذکور و سایر ابواب کتاب نیافتم و بلکه در ارجاع داده به الذخیره در الذّریعهٔ، چاپ دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۵۹۵ نیز وجود ندارد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۰۳

را ببیند و از آنجا که هر دو امر جایز است و دلیلی نیست که موجب قطع به یک طرف شود، بهترین راه توقف است.

(۱) علم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اقتضا نمی‌کند که باید به شریعت پیامبر دیگری متعبّد باشد، بلکه باید امری زائد بر این علم وجود داشته باشد. اگر ثابت می‌شد که پیامبر حجّ یا عمره‌ای را قبل از نبوتش به جای آورده است، قطع حاصل می‌شد که وی متعبّد بوده است و با ظن و گمان چنین چیزی ثابت نمی‌شود و ثابت نشده است که او به ذبح شتر و گوسفند پرداخته باشد و اگر چنین چیزی ثابت می‌شد، احتمال می‌رفت که دیانت شخص دیگری در آن زمان مقتضی این بوده که از شخص دیگری در تذکیه کمک بگیرد و آن حضرت برای کمک به او و برای او تذکیه نموده باشد، اما این که خود او گوشت تذکیه‌شده‌ای را خورده باشد متوقف بر شریعت و دیانتی نیست، زیرا گوشت پس از تذکیه مباح و حلال می گردد همانند هر مباح دیگری.

کسی که قطع بیابد که او متعبد نبوده است نمی‌تواند بگوید که اگر آن حضرت به بعضی از احکام شرایع قبلی متعبد می‌شد در این صورت تابع و پیرو آنها محسوب می‌شد و این جایز نیست، چون پیامبر افضل مردم است و پیروی افضل از مفضول قبیح است؛ زیرا امکان دارد که خداوند بعضی از احکام شرایع قبلی را بر وی واجب کرده باشد و این بر وجه اقتدا و پیروی از دیگری نباشد.» «۱»

(۲) محقّق حلّی در اصول خویش می‌نویسد: «اگر پیامبر به شریعت‌های قبلی متعبّد بوده است، این تعبد را یا از طریق وحی و یا نقل به دست آورده است. لازمه وحی این است که این تعبد جزء شریعت خودش بوده است و نه دیگری و لازمه طریق دوم این بوده است که به نقل قول یهود تکیه کرده باشد و این هم باطل است، زیرا متواتر نیست، چون در آن تحریف‌هایی صورت گرفته است که مانع از افاده یقین می‌باشد و عمل به خبرهای واحد آنها هم تکلیف را واجب نمی‌کند؛ زیرا مورد اطمینان نیست.

(۳) اگر متعبّد به شریعت دیگری بوده است، بر او واجب بوده که در مورد آن تحقیق و جستجو کند، لکن این باطل است، چون اگر این کار بر وی واجب بود، آن را انجام می‌داد و بین اصحاب مشهور می‌شد و بر صحابه و تابعین و مسلمین واجب بود که آن را انجام دهند و آنچه که از دین می‌شناسیم بر خلاف آن است.» «۲»

---

(۱). الذریعهٔ الی اصول الشریعه، ج ۲، ص ۵۹۵- ۵۹۶.

(۲). چنان که در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۵- ۲۷۶ به اختصار آمده است. اما در کتاب معارج الاصول که به

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۰۴

(۱) پس سید مرتضی توقف کرده است و محقق آن را نفی و انکار نموده است و لکن شاگردش، علامه از نظر وی برگشته و قائل به توقف شده است: علامه قدّس سرّه در شرح بر مختصر الاصول ابن حاجب می‌نویسد: «مردم در این که آیا نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله قبل از نبوّت متعبد به شریعت هیچ کدام از انبیای الهی سابق بوده است یا خیر، اختلاف دارند. گروهی قائل شده‌اند که وی متعبّد بوده است و عده‌ای دیگر آن را انکار کرده‌اند.

قائلان به این امر نیز با هم اختلاف کرده‌اند: عده‌ای قائل شده‌اند که وی به شریعت نوح و در نظر گروهی به شریعت ابراهیم و در نظر دسته‌ای به شریعت موسی و در نظر جمعی به شریعت عیسی متعبد بوده است و برخی نیز گفته‌اند او به آنچه که ثابت می‌شد شرعی است متعبّد بوده است.»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۲) علّامه در این مسأله سخنی نگفته است که نظرش را معین کند و تنها نظریه ابن حاجب شافعی (ت ۶۴۶ ه) را تقریر نموده و از قول وی گفته است: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به آنچه که به صورت متواتر ثابت می‌شد که از شریعت قبلی است، متعبّد بوده و فرقی هم نمی‌کرد که از شریعت موسی یا عیسی علیه السّلام باشد، زیرا شریعت عیسی همان شریعت موسی به معنای اعمّ است.

استدلالش را هم برای این امر تقریر نموده است: «بنابر آنچه که نزدیک به تواتر نقل گردیده است مبنی بر این که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نماز می‌خواند و حجّ به جای می‌آورد و عمره انجام می‌داد و کعبه را طواف می‌نمود و از گوشت مرده و تذکیه نشده دوری می‌کرد و در عین حال گوشت می‌خورد ... اینها از اموری هستند که عقل آن را درک نمی‌کند و جز از طریق شرع نمی‌توان آنها را فهمید.»

(۳) لکن وی استدلال دیگران را بر این عقیده رد کرده و گفته است: «عیسی علیه السّلام به سوی تمام مکلفین مبعوث شده بود و نبیّ اکرم از جمله مکلفین بوده است، بنابراین عیسی به سوی او هم مبعوث شده بود.» سپس گفته است: «به عمومیّت دعوت انبیای متقدم یقین نداریم.»

چاپ رسیده، چنین آمده است: مردم در مورد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله اختلاف کرده‌اند که آیا وی متعبد به شرایع قبلی بوده است یا خیر؟ و این اختلاف هیچ فایده‌ای ندارد، زیرا ما شکی نداریم که تمام آنچه که وی آورده است به نقل از انبیای قبلی نبوده است، بلکه آنها را از جانب خداوند آورده است و اجماع داریم به این که او افضل انبیای الهی بوده است و در این صورت تعبّد وی به شرایع قبلی را با سختی می‌پذیریم، ص ۱۲۱. و آقا بزرگ تهرانی برای محققین، کتاب دیگری در اصول به نام نهج الوصول نام برده است (الذّریعهٔ، ج ۲۴، ص ۴۲۶– ۴۲۷) و شاید که علامه مجلسی سخنانش را از آن کتاب نقل کرده و نامش را نبرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۰۵

اما ادامه داده است: «حکم شرعی که به ما رسیده است، یا از خبر آحاد است که این مقبول نیست و یا از متواترات است که عمل به آن واجب است و مشورت با متصدیان آن شریعت هم لازم نیست و چنین نیست که اگر با علما و متصدیان دینی مشورت نکرد، تعبّد صحیح را به جای نیاورده باشد. بنابراین اگر با دلیل نقلی متواتر حکمی ثابت شد، باید به آن عمل کرد.»

(۱) از سید مرتضی نقل شده است که باید به دلیل قطعی، تعبد نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله ثابت شود و چنین چیزی ثابت نشده است و ظن و گمان در اینجا چیزی را ثابت نمی‌کند.

اما نصوصی که گذشت تنها بر این مطلب دلالت می‌کند که آن حضرت در فکر و سلوک دینی و عقایدی و عقلی و عملی مورد حفاظت ملائکه بوده است و از سوی آنها رهنمون بوده است.

در خصوص نماز، خبر طبرسی از علی بن ابراهیم قمی را نقل کردیم که گفت: «بعد از آن که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله به سی و هفت سالگی رسید ... جبرئیل بر وی نازل شد و آبی را از آسمان آورد و فقط وضو و سجود و رکوع را به وی آموخت. «۱»

(۲) در مورد حدود نماز و اوقات آن چیزی نازل نشد تا هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به چهل سالگی رسید که در آن هنگام جبرئیل حدود نماز را به وی آموخت، امّا اوقات آن مشخص شد و رسول اللّه نمازش را دو رکعتی و در اوقات مختلف به جای می‌آورد.» «۲» این مطلبی است که بسیاری از اخبار معتبر که در ابواب مختلف وسائل الشیعهٔ در مورد چگونگی نزول نمازها نقل گردیده؛ بر آن دلالت دارد.

امّا موضع آن حضرت در مورد بسیاری از مناسک و نواهی و تروک همانند موضع پدران و نیاکان پاکش بوده است که بسیاری از اخبار تاریخی و غیره بر آن دلالت می‌کند و در جایش نقل کردیم. امّا این که وی مؤمن و متعبّد به دین حنیف «ابراهیمی» بوده است، دلیل ندارد و نصّی بر آن تصریح ننموده است.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۳) اگر چه علّامه مجلسی قدّس سرّه می‌گوید: «آنچه که با استفاده از اخبار معتبر و آثار مستفیض برایم روشن شده، این است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله قبل از بعثت از هنگامی که خدا عقلش را در ابتدای عمرش کامل کرد، پیامبر و مؤید بر روح القدس بوده است. در این مدّت فرشته الهی با وی صحبت می‌کرده و او صدا را می‌شنیده و در خواب او را می‌دیده ... او خدا را با انواع عبادت‌ها

---

(۱). إعلام الوری، ج ۱، ص ۳۶ و در آینده وجه تقدیم سجود بر رکوع را ذکر خواهیم کرد.

(۲). همان، ص ۱۰۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۰۶

می‌پرستیده که یا موافق با عباداتی بوده که بعد از تبلیغ رسالت به مردم امر می‌کرده که همین اظهر است و یا بر وجه دیگری عبادت می‌کرده که یا مطابق با شریعت حضرت ابراهیم علیه السّلام یا انبیای دیگر بوده است و البته بدان صورت نبوده است که وی تابع و عامل به شریعت آنها باشد، بلکه آنچه که به وی الهام می‌شده مطابق با بعضی از شرایع قبلی بوده و یا به وجه دیگری می‌توان گفت که تمام این احکام و عبادت‌ها پس از رسالت آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نسخ گردیده. و گمان نمی‌کنم که صحّت آن چه را که گفتم بر صاحب فطرت مستقیم و عقل سالم مخفی بماند ... و در اینجا بعضی از وجوه را برای اطمینان بیشتر به صورت اجمالی ذکر می‌کنیم.»

سپس وجوه شش‌گانه‌ای را ذکر می‌کند. «۱»

(۱) در اینجا باید بازگردیم و به وجود نصّ صریحی که در جواب سؤالی در این مورد وارد شده است؛ توجّه کنیم. مرحوم کلینی در اصول کافی با سند خود از ابی حمزه ثمالی روایت می‌کند که گفت: «از امام صادق علیه السّلام در مورد علم سؤال کردم که آیا آن چیزی است که عالمانی مثل شما از دیگران یاد می‌گیرند؟ یا این که در کتابی و نزد شماست که آن را می‌خوانید و آن را یاد می‌گیرید؟

حضرت علیه السّلام فرمود: این امر بزرگ‌تر و عظیم‌تر از این است. آیا قول خداوند متعال را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ» «۲»؛ و به این ترتیب روحی از امر خودمان را به سوی تو وحی کردیم در حالی که نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست.

سپس فرمود: اصحاب شما در مورد این آیه چه می‌گویند؟ آیا اقرار می‌کنند که او در حالتی بوده است که نمی‌دانست کتاب و ایمان چیست؟ گفتم: نمی‌دانم، فدایت شوم.

پس فرمود: بله، او در حالتی بود که نمی‌دانست کتاب و ایمان چیست؟ تا این که خداوند- عز و جلّ- روحی را که در کتاب ذکر شده است، مبعوث کرد و هنگامی که آن را به وی وحی کرد، علم و فهم را یاد گرفت و این روحی است که خداوند- عز و جلّ- به هر کسی که بخواهد اعطا می‌کند و اگر آن را به کسی اعطا کند، در حقیقت فهم را به او تعلیم داده است.»

(۲) سؤال ابی حمزه ثمالی در این خبر از امام صادق علیه السّلام، اگر چه سؤال از منبع علم عالم، برای

---

(۱). بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۷- ۲۸۱.

(۲). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۳- ۲۷۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۰۷

عالم الهی و ربّانی بوده است و سؤال از حالات رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله قبل از بعثت از حیث عبادت و دیانت نبوده است،

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

ولی امام جوابی را داده است که شامل حال رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله هم می‌شود؛ زیرا می‌فرماید: منبع علم عالم الهی و ربّانی روحی است که خدا به هر کدام از بندگانش که بخواهد، عطا می‌کند. و اگر آن را به بنده‌ای عطا کند، فهم را به او تعلیم داده است، در حالی که قبل از آن کتاب و ایمان را نمی‌شناخته است، چنان که این مطلب نصّ صریح قرآنی است.

(۱) لکن علّامه مجلسی روح را در اینجا به روح القدس تفسیر نموده است و چنان که گذشت، گفته است: «آن حضرت قبل از بعثت و از هنگامی که خدا عقلش را در ابتدای عمرش کامل کرد، پیامبر و مؤیّد به روح القدس بوده است.» برای همین در جواب استدلال به آیه قرآنی می‌گوید: «و امّا استدلال آنها به قول خداوند متعال که می‌فرماید: «ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ» پیش از این نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست؟

بر بیش از این دلالت نمی‌کند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در حالتی بود که قرآن و بعضی از شرایط ایمان را نمی‌دانست و شاید که این حالت قبل از آن که به وسیله روح القدس تأیید شود، در وی وجود داشته است، چنان که روایت ابو حمزه ثمالی و غیره بر آن دلالت دارد. «۱»

در این صورت لازم است معنای روح را تبیین کنیم:

(۲) کلینی در اصول کافی با سندی از ابو بصیر نقل می‌کند که وی گفت: از امام صادق علیه السّلام درباره قول خداوند متعال که می‌فرماید: «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ» سؤال کردم. امام علیه السّلام فرمود: «مخلوقی از مخلوقات خدا که بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است، همراه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بود و او را تعلیم می‌داد و محافظت می‌کرد و این مخلوق بعد از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله همدم ائمه علیه السّلام است.» «۲»

(۳) هم چنین با سندی دیگری از ابو حمزه نقل می‌کند که از امام صادق علیه السّلام درباره قول خداوند متعال: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» «۳» سؤال کردم که آن حضرت جواب داد:

«مخلوقی که از جبرئیل و میکائیل بزرگ‌تر است، همراه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بود و الان با ائمهٔ علیه السّلام می‌باشد و از فرشتگان الهی است.» «۴»

---

(۱). بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۱.

(۲). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

(۳). اسراء (۱۷)، ۸۵.

(۴). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۰۸

(۱) باز با سندی دیگری از ابو حمزه روایت می‌کند که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»، آنگاه فرمود: این مخلوقی است که از جبرئیل و میکائیل بزرگ‌تر است و همدم هیچ کسی قبل از محمد صلّی اللّه علیه و آله نبوده است و در حال حاضر همدم ائمهٔ علیه السّلام است و آنها را محافظت می‌کند. چنین نیست که هر کسی بتواند به او دست یابد.» «۱»

(۲) هم چنین روایت دیگری را در اصول کافی با اسناد از مفضل بن عمر نقل می‌کند که گفت:

از امام علیه السّلام سؤال کردم که امام چگونه به همه چیز و همه جا علم دارد، در حالی که در خانه‌اش نشسته و مشغول استراحت است. امام علیه السّلام فرمود: «ای مفضّل! خداوند در وجود پیامبر چهار روح قرار داده است: روح حیات که به واسطه آن بیمار یا سالم می‌شود، روح قوّت که به واسطه آن پابرجا است و تلاش می‌کند، روح شهوت که به واسطه آن می‌خورد و می‌آشامد و با

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

زنان آمیزش می‌کند، روح ایمان که به واسطه آن ایمان می‌آورد و به عدالت رفتار می‌کند و روح القدس که به واسطه آن نبوّت را دریافت و تحمّل می‌کند. بعد از آن که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قبض روح شد، روح القدس به امام منتقل شد و روح القدس نمی‌خوابد و غافل نمی‌شود و به لهو و فراموشی دچار نمی‌گردد، امّا چهار روح دیگر می‌خوابند و غافل می‌شوند و به لهو و فراموشی دچار می‌شوند و با روح القدس أشیا را می‌بینند.» «۲»

(۳) مجلسی این روایت را نقل کرده و در توضیح آن گفته است: «این بدان معناست که پیامبر و امام به واسطه روح القدس تمام آنچه را که در زمین و آسمان از نظر آنها مخفی است می‌بینند.» «۳»

اگر این را ضمیمه کنیم به این که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جبرئیل و هیچ فرشته دیگری را قبل از نزول وحی نمی‌دیده است و تنها صدای آنها را می‌شنیده و حسّ می‌کرده و شخصی را نمی‌دیده است؛ چنان که در خبر معتبری این مطلب ذکر شد، آنگاه نتیجه می‌شود که این روح- روح القدس- قبل از نزول وحی و قرآن همراه وی نبوده است و بلکه پس از نزول وحی یا هم زمان با آن همدم وی شده است، نه این که قبل از نزول وحی از زمانی که به سن رشد رسیده، مصاحب و همراه وی بوده است، چنان که علامه مجلسی قدّس سرّه این رأی را اظهار و پذیرفته است.

---

(۱). همان.

(۲). همان.

(۳). بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۶۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۰۹

(۱) اگر تعلیق کلام به وصف، مشعر به علیّت باشد- چنان که همین طور است- در این حدیث، امام علیه السّلام وجود این روح را معلّق بر وجود وصف رسالت کرده است: «این روح با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بود.» و در هر دو خبر اوّلی، چنین عبارتی آمده است و حتّی وصف نبوّت را ذکر نکرده است که همین این گمان را ایجاد می‌کند که روح القدس همراه و همزمان با وجود وصف رسالت بوده است، نه قبل از آن و حتی با وجود وصف نبوّت، تا چه رسد به قبل از وجود وصف نبوت. نبودن این تعلیق در خبر سوم هیچ ضرری به مطلب نمی‌زند، زیرا این خبر در صدد نفی وجود روح القدس از غیر او می‌باشد، نه اثبات آن برای او.

(۲) خلاصه بحث: حال پس از طرح تمام آنچه که گذشت، می‌توان گفت: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فردی مؤمن و موحّد بوده که خدا را می‌پرستیده است و به آنچه که برایش ثابت می‌شده که از سوی خدا است و یا عقل فطری و سلیمش و یا فرشته مؤیّد او را بدان امر می‌کرده؛ ملتزم می‌شده است، بنابراین او بهترین مردم و کامل‌ترین آنها از لحاظ جسمانی و اخلاقی و عقلی بوده است ... با این حساب، آنچه که درباره او نقل می‌شود که با دستورهای الهی و توفیق وی در انجام کارهای خیر و صالح منافات دارد، هیچ پایه و اساس صحیحی ندارد ... همانند خبری که می‌گوید: وی بت‌ها را استلام می‌نموده است! این خبر را قاضی عیاض در کتاب الشفا فی اصوال المصطفی آورده است و سپس از احمد بن حنبل نقل قول کرده که این خبر جعلی است. «۱»

حنفاء یا پاکیزگان

(۳) مورّخان- از جمله مسعودی- تعدادی از عرب‌های جاهلی را بر شمرده‌اند که دارای عقاید شرک‌آمیز جاهلیت نبوده‌اند، از قبیل قسّ بن ساعدهٔ الایادی، و امیّهٔ بن ابی الصلت الثّقفی، و زید بن عمرو بن نفیل العدوی، و پدرش عمرو بن نفیل برادر خطّاب بن نفیل، پدر عمر بن خطّاب.

زید از پرستش بت‌ها خوداری می‌کرد و آن را عیب می‌دانست و برای همین عمویش خطّاب عده‌ای از جاهلان مکه را تحریک

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

کرد که به اذیت و آزار وی بپردازند. برای همین وی به شام رفت تا از دین جدیدی جستجو کند که به دنبال آن نصارای شام او را مسموم کردند و در شام به هلاکت رسید. «۲»

---

(۱). چنان که در سیره حلبیه، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۲۷۰. و سیره نبویه دحلان، ج ۱، ص ۵۱ آمده است و نک:
الصحیح، ج ۱، ص ۱۵۸ مراجعه کنید.
(۲). مروج الذهب، ج ۱، ص ۸۲- ۸۹.
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۱۰
(۱) فرزندش، سعید بن زید را یکی از ده نفری دانسته‌اند که به بهشت بشارت داده شده است «۱» و او را از حنفاء (پاکیزگان) شمرده‌اند تا جایی که روایت کرده‌اند: روزی زید از کنار پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله می گذشت و در این حال پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به همراه سفیان بن حرث مشغول غذا خوردن بر سر سفره‌ای بودند و برای این سفره گوشت گوسفندی را تهیه کرده بودند که با غیر نام خدای متعال ذبح شده بود. آنها او را دعوت به غذا کردند، امّا زید دعوتشان را ردّ کرد و گفت: من از گوشتی که به نام بت‌هایتان آن را ذبح می کنید، نمی‌خورم. من تنها از گوشتی که به نام خدا ذبح شده باشد، می‌خورم!
از آن روز دیگر دیده نشد که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از گوشتی بخورد که به اسم بت‌ها ذبح می‌شود تا وقتی که به پیامبری مبعوث شد. «۲»
(۲)

نبیّ و رسول

صفّار با سند خود از زراره روایت کرده است که گفت: «از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: رسول و نبیّ و محدّث چه کسانی هستند؟ آن حضرت فرمود: رسول کسی است که ... و نبی کسی است که ... و در بعضی از آنها رسالت و نبوّت با هم جمع می‌شوند و رسول اللّه، هم رسول و هم نبیّ

---

(۱). مروج الذهب، ج ۱، ص ۸۴.
(۲). صحیح بخاری، ج ۵، ص ۵۰ و ج ۷، ص ۱۱۸ و در شرح آن؛ یعنی فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۰۸- ۱۰۹. و مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۹. و السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۱۲۳. و الروض الانف، ج ۱، ص ۲۵۶.
صاحب منبع آخری متوجه سؤالی شده و آن را این چنین مطرح کرده است: «چگونه خداوند به زید این توفیق را داده است که از خوردن گوشت حیوانی که به اسم بت‌ها ذبح شده است، خودداری کند، در حالی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اولی‌تر به داشتن این فضیلت در جاهلیت بوده است، زیرا ثابت شده است که خداوند او را از ارتکاب معاصی دور نگه می‌داشته است.»
اما او در جواب به این پرسش سهل‌انگاری می کند و می گوید که این مطلب را چنین توجیه می کنند: «در روایت نیامده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از غذا خورده بود (!) و بر فرض که خورده باشد، در شریعت حضرت ابراهیم علیه السّلام خوردن گوشت مرده حرام بوده است نه آنچه که به غیر نام خداوند ذبح می‌شده است (!) و شاید که زید با رأی و نظر خویش از خوردن گوشتی که به غیر نام خدا ذبح شده، خودداری نموده است، نه آن که خواسته باشد به شریعت‌های قبلی عمل کند (!)»
هم چنین عسقلانی در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، قول به این که زید این کار را با رأی و نظر خویش انجام داده، ترجیح داده است و ما می گوییم: اگر زید این امر را درک کرده و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن را درک نکرده است، پس زید نسبت به

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

احراز مقام نبوّت لایق‌تر بوده است و پناه بر خدا که پسر عموی خلیفه چنان فضیلتی دارد که حتّی بر فضیلت پیامبر برتری دارد! چه می‌شود کرد؟!

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۱۱

بود؛ زیرا جبرئیل در مقابلش ظاهر می‌شد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را می‌دید و یا در خواب بر او ظاهر می‌شد.» «۱»

(۱) کلینی با سندی از أحول نقل می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السّلام در مورد رسول و نبیّ و محدّث سؤال کردم. آن حضرت فرمود: رسول ... و اما نبیّ ... و از آنجا که نبوّت و رسالت در حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله جمع شده بود، جبرئیل در مقابلش ظاهر می‌شد و با او صحبت می‌کرد. «۲»

(۲) و قول شیخ مفید را قبلا نقل کردیم که می‌گفت: «به مدت سه سال اسرافیل همدم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بود و در این مدت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله صدایش را می‌شنید، اما چیزی نمی‌دید و سپس به مدت بیست سال جبرئیل با وی هم سخن گردید و این از زمانی بود که بر او وحی نازل می‌شد. با این حال پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ده سال در مکه اقامت داشت و سپس به مدینه هجرت کرد و ده سال در آنجا ماند و در حالی که شصت و سه‌ساله بود به ملکوت أعلی پیوست.» «۳»

(۳) صدوق با سندی از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سه سال در مکّه به صورت مخفیانه و با ترس زندگی کرد. او از قومش و از مردم می‌ترسید. هیچ کسی قبل از علی بن ابی طالب و خدیجه صلّی اللّه علیه و آله دعوت وی را نپذیرفتند.» «۴»

پس اوّلا: حتی از اقوام خویش ترس و مخفی‌کاری داشته است، تا چه رسد به سایر مردم.

ثانیا: در چنین اوضاعی دعوت وی فقط شامل علی و خدیجه می‌شده است و تنها آنها به او ایمان آوردند و با او همکاری می‌کردند.

صدوق با سند دیگری از حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«بعد از آن که وحی خداوند (تبارک و تعالی) نازل شد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به مدت سیزده سال در مکه ماند که سه سال به طور مخفیانه و همراه با ترس زندگی می‌کرد و چیزی را اظهار نمی‌کرد تا این که دستور الهی صادر شد که أمر خویش را آشکار کن و آنگاه او دعوت خویش را ظاهر کرد.» «۵»

(۴) هم چنین با همین سند از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

---

(۱). بصائر الدرجات، ص ۳۷۱.

(۲). اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

(۳). الاختصاص، ص ۱۳۰ و بر صحّت انتساب این کتاب به شیخ مفید تأکید نمی‌ورزیم.

(۴). إکمال الدین، ص ۱۸۹ و ۱۹۷ چنان که در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۷۷ و ۱۸۸ آمده است.

(۵). إکمال الدین، ص ۱۸۹ و ۱۹۷ چنان که در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۷۷ و ۱۸۸ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۱۲

به مدت سه سال به طور مخفیانه و با ترس زندگی می‌کرد و دعوت خویش را اظهار نمی‌کرد و در این مدت علی و خدیجه با وی بودند. سپس خدا به او دستور داد که امر خود را آشکار کند.

پس از آن رسول الله در میان مردم حاضر شد و دعوت الهی را علنی کرد.» «۱»

(۱) علی بن ابراهیم قمی روایت کرده است: «از امام صادق علیه السّلام درباره قول خداوند متعال که می‌فرماید: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ» سؤال شد که چگونه قابل تفسیر است، در حالی که قرآن در مدت بیست سال بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

نازل شده است؟ امام علیه السّلام فرمود: قرآن به صورت کامل در ماه رمضان بر بیت المعمور نازل شد و آنگاه در طول بیست سال از بیت المعمور بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نازل شد.» «۲»

(۲) این روایت را عیاشی در تفسیرش آورده است «۳» کلینی آن را با اسناد از قمّی از پدرش از حفص بن غیاث از امام صادق علیه السّلام نقل کرده «۴» و شیخ صدوق در عقایدش به همین استناد کرده است. «۵»

به همین روایت برمی‌گردد آنچه را که طبری در تاریخش با سندی از ابن عباس و سعید بن مسیّب نقل کرده است که گفته‌اند: «در حالی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله چهل و سه‌ساله بود، وحی بر او نازل می‌شد.» «۶»

(۳) واضح‌تر از آن روایتی است که طبری با سندی از عامر شعبی نقل کرده و گفته است: «در چهل سالگی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به نبوّت رسید و در سه سال از ایام نبوّتش اسرافیل با او همدم بود و کلماتی و چیزهایی را به او تعلیم می‌داد و هنوز قرآن نازل نمی‌شد.

پس از سه سال که از نبوّتش گذشت، جبرئیل قرآن را به مدت بیست سال بر وی نازل کرد که ده سال آن در مکه و ده سال دیگر در مدینه بود.» «۷»

چیزی که می‌خواهیم از این روایات نتیجه بگیریم این است که مبدأ نزول قرآن کریم سه

---

(۱). إکمال الدین، ص ۱۹۷؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۸.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۶.

(۳). تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۰.

(۴). اصول کافی، ج ۱، ص ۶۲۸.

(۵). عقاید صدوق، ص ۵۶.

(۶). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۹۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۱۰.

(۷). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۷ و طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۲۷ و تاریخ یعقوبی به صورت مرسل، ج ۲، ص ۲۳ و بدایه و نهایه ابن کثیر، ج ۳، ص ۴ به نقل از ابن حنبل؛ الإتقان، ج ۱، ص ۴۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۱۳

سال پس از نبوت بوده است، چون اگر روایاتی که قائل است به این که مدّت نزول قرآن بر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بیست سال بوده است را با روایاتی که می‌گوید مدت اقامت نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در مکه، پس از بعثت سیزده سال بوده است با هم مقایسه کنیم؛ نتیجه می‌گیریم که شروع نزول قرآن سه سال پس از نبوّت بوده است؛ زیرا شکی در این نیست که قرآن تا سال وفاتش بر او نازل می‌شده است. «۱»

(۱) هم چنین طبری از ابن سعد از واقدی با سندی از شعبی نقل کرده است: «اسرافیل به مدت سه سال از نبوّت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله همدم وی بود و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله صدایش را می‌شنید، اما او را نمی‌دید. سپس جبرئیل همدم نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله شد.»

(۲) واقدی می‌گوید: این مطلب را برای محمد بن صالح بن دینار نقل کردم و او گفت: ای پسر برادرم. به خدا قسم که شنیدم عبد الله بن ابی بکر بن حزم و عاصم بن عمر بن قتادهٔ در مسجد روایت نقل می‌کنند و مردی عراقی همین مطلب را برای آنها نقل می‌کند. امّا آنها حرف او را انکار کردند و گفتند: ما نشنیده‌ایم که فرشته‌ای غیر از جبرئیل همدم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شده باشد و جبرئیل از همان روزی که حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله به مقام نبوّت رسید تا روزی که رحلت کرد، وحی را بر

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

او نازل می‌کرد. «۲»

(۳) امّا صاحب التمهید در مورد این روایت می‌گوید: «اگر چه این روایت مطالبی دارد که ما آنها را نمی‌فهمیم و شاید که از اجتهادهای خاص شعبی می‌باشد، ولی چیزی را که از آن می‌خواهیم این است که نزول قرآن را به بیست سال محدود کرده و گفته است که نزول وحی سه سال پس از بعثت شروع شده است.» «۳»

(۴) قبلا گفته شد که طبری با این قول بین روایت‌هایی که می‌گوید رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پس از بعثت به مدّت سیزده سال در مکه اقامت کرد و بین روایتی که او از ابن عباس نقل کرده است، مبنی بر این که اقامت رسول اللّه در مکه پس از بعثت ده سال بوده است؛ جمع می‌کند. او ده سال را از هنگام نزول وحی به وسیله جبرئیل و اظهار دعوت به سوی توحید می‌داند و سیزده سال را از آغاز بعثت. «۴»

---

(۱). التمهید، ج ۱، ص ۸۲.

(۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۷ و طبقات، ج ۱، ص ۱۹۱.

(۳). التمهید، ج ۱، ص ۸۳.

(۴). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۷۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۱۴

منظور ما از نقل قول شعبی یا بیان آنچه که شیخ مفید در الاختصاص گفته است، این نیست که ثابت کنیم در سه سال اوّل بعثت اسرافیل همدم نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است و بعد از آن جبرئیل وحی قرآنی را بر او نازل می‌کرده است که بر خلاف آنچه که در اخبار بعثت معروف و مشهور است، می‌باشد.

(۱)

اخبار بعثت

قبل از آن که به بررسی اخبار بعثت بپردازیم، خوب است از اخباری که روز مبعث را تعیین می‌کنند، آگاهی یابیم و در این مورد با کمبود متون مواجه نیستیم. مرحوم کلینی با سند خود از امام صادق روایت کرده است که فرمود: «روزه بیست و هفتم رجب را فراموش نکن، زیرا آن روزی است که محمد به نبوّت گماشته شده است.» «۱» شیخ صدوق «۲» و طوسی «۳» هم آن را روایت کرده‌اند. هم چنین کلینی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «در روز بیست و هفتم رجب رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به پیامبری برگزیده شد.» «۴»

(۲) او با سند خود از امام رضا علیه السّلام نقل می‌کند: «خداوند محمد را به عنوان رحمت برای جهانیان در بیست و هفتم رجب به پیامبری مبعوث کرد و هر کسی که آن را روزه بدارد، خداوند ثواب شصت ماه روزه‌داری را برایش می‌نویسد. «۵» و همین را طوسی نیز نقل نموده است. «۶»

(۳) صدوق با سندی از امام رضا علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «خداوند حضرت محمد را سه شب مانده به آخر ماه رجب به پیامبری مبعوث کرد و هر کسی که آن روز را روزه بگیرد، مثل این است که هفتاد سال روزه گرفته است.» «۷»

(۴) طوسی با سندی از امام هادی علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: «روز بیست و هفتم رجب روزی است که خداوند حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله را به عنوان رحمت برای جهانیان به پیامبری مبعوث کرد. «۸»»

---

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۱). فروع کافی، ج ۲، ص ۱۴۹.

(۲). من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۹۰ از حسن بن راشد از امام صادق علیه السّلام. و ثواب الاعمال، ص ۹۹.

(۳). تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۴۳۸ و الامالی، ص ۲۸.

(۴). فروع کافی، ج ۱، ص ۴۶۹.

(۵). همان، ج ۲، ص ۱۴۹.

(۶). تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۴۳۸.

(۷). ثواب الاعمال، ص ۸۳.

(۸). تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۴۳۸ تا دو خبر آخر که شیخ آنها را در مجالس، ص ۳۴۹ به نقل از امام صادق علیه السّلام

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۱۵

(۱) ابن شهر آشوب از ابن عباس و أنس بن مالك نقل می‌كند كه گفتند: «خداوند در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه رجب بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله وحی را نـازل كرد.» «۱» و از میان عامّه، متقی هندی در كنز العمّال به نقل از بیهقی در شـعب الایمان از سـلمان فارسی نقل كرده است كه گفت: «در رجب، شب و روزی است كه هر كس آن روز را روزه بگیرد و آن شب را به عبادت بپردازد، همانند كسی است كه صد سال روزه گرفته و صد سال شب‌زنده‌داری كرده است و این شب و روز در سه روز مانده آخر ماه رجب قرار دارند و خدا محمّد صلّی اللّه علیه و آله را در آن به پیامبری مبعوث كرد.» «۲»

(۲) حلبی در سیره‌اش به نقل از دمیاطی در سیره‌اش از ابی هریرهٔ نقل كرده است كه گفت: «هر كسی كه بیست و هفتم ماه رجب را روزه بگیرد، خداونـد روزه شـصت مـاه را برایش می‌نویسـد و این روزی است كه جبرئیـل برای اعلام رسالت بر نبی اكرم صـلّی اللّه علیه و آله نازل شد و این اولین روزی است كه در آن جبرئیل نازل شده است.» «۳»

اگر چه اهل سـنت در تعیین روز مبعث با كمبود روایت روبه‌رو هسـتند، امّا چنان كه گـذشت، از طریق اهل بیت با هیـچ كمبودی از اخبار و روایات مواجه نیستیم و لكن باید اعتراف كنیم كه در كیفیت آغاز بعثت با كمبود مواجه هستیم.

(۳)

چگونگی آغاز بعثت

روایت شده است كه امام حسن عسـكری علیه السّلام كه در حال توصیف بعثت نبی اكرم صلّی اللّه علیه و آله بود، فرمود: «... تا این كه به چهـل سـالگی رسـید، و خداونـد قلب كریمش را بهترین و والاـترین و خـاشع‌ترین و مطیع‌ترین قلب‌هـا یـافت. پس به درهـای آسـمان اجـازه داد و آنهـا بازشدنـد و بـه ملاـئكه اجـازه داد و آنهـا نـازل شدنـد و در این حـال محمـد صـلّی اللّه علیه و آله به آنها می‌نگریست. پس رحمت از طرف عرش بر وی نازل شد و او به روح الامین، جبرئیل- طاووس ملائكه- نگاه می‌كرد، جبرئیل نزد او فرود آمـد و دسـتش را گرفت و تكـان داد و گفت: ای محمـد! بخـوان، محمـد فرمود: چه چیزی را بخوانم؟ گفت: ای محمـد! «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ

روایت كرده است و در مصباح المتهجّد به نقل از امام جواد در مورد روزه آن روز سـفارش شده است بدون آن كه متعرض بعثت شده باشد. و هم چنین رجوع كنید به وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۲۹.

(۱). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۳.

(۲). منتخب كنز العمال در حاشیه مسند، ج ۳، ص ۳۶۲.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۳). السیره الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۳۸۴ و در آخر آن از ادعای شعبی حمایت شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۱۶

اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ» «۱»؛ (قرآن را) به نام پروردگارت- که هستی را آفرید- بخوان همو که انسان را از خون بسته آفرید. بخوان که پروردگارت از همه ارجمندتر است. همو که با قلم تعلیم داد و آن چه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت.

سپس آنچه را که می‌بایست بر او نازل کرد و خودش به سوی پروردگارش بالا رفت.

محمد صلّی اللّه علیه و آله از کوه پایین آمد در حالی که عظمت خداوند و جلالت ابّهت الهی او را مدهوش خود کرده بود و به تب و لرز دچار شده بود. چیزی که اضطرابش را بیشتر می‌کرد، این بود که می‌ترسید، قریشیان او را تکذیب کرده و او را به دیوانگی نسبت دهند، در حالی که او عاقل‌ترین مردم و گرامی‌ترین آنان بود و مبغوض‌ترین چیزها در نظر او شیاطین و اعمال دیوانگان بود؛ بنابراین، خداوند اراده کرد که قلبش را مملوّ را شجاعت نماید و به او فراخی دل عنایت فرماید. برای همین از کنار هر سنگ و درختی که ردّ می‌شد، می‌شنید که می‌گفتند:

«السّلام علیک یا رسول اللّه» «۲».

این خبر دلالت می‌کند که اولین سوره- یا اولین آیاتی- که نازل شده است، همین پنج آیه اول سوره علق بوده است، ولی این تنها یک خبر واحدی است که دلالت می‌کند که این آیات در ابتدای بعثت و در روز بیست و هفتم رجب نازل شده است.

(۱)

نزول اولین آیه‌ها

آنچه دلالت می‌کند بر این که آیه‌های سوره علق، نخستین آیات الهی هستند که نازل شده است، این است که در تفسیر قمّی به نقل از ابی الجارود از امام باقر علیه السّلام در مورد قول خداوند متعال که می‌فرماید: «ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی» «۳» روایت می‌کند که فرمود: اولین سوره‌ای که نازل شد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ» بود. سپس جبرئیل به مدت زیادی نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله

---

(۱). علق (۹۶)، ۱- ۵.

(۲). تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السّلام، چنان که در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۶ آمده است و این را مقایسه کنید با آنچه که در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۹۹- ۳۰۶ آمده است. به طوری که از آن چنین استفاده می‌شود که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گمان کرد که جنون او را فرا گرفته است و اراده کرد که خودش خدا را ببیند و در آن فرشته شک کرد که آیا شیطان است یا خیر؟ و خدیجه و عموزاده نصرانی‌اش، ورقهٔ بن نوفل به او دلداری و اطمینان دادند (!) چنین مطالبی از طریق امامیه نقل نشده است.

(۳). ضحی (۹۳)، ۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۱۷

نیامد، به طوری که خدیجه گفت: شاید که خدایت تو را رها کرده است و دیگر پیام‌آوری بر تو نمی‌فرستد! پس از آن خداوند این آیه را نازل کرد که «ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی» «۱»؛ پروردگارت هیچ‌گاه تو را وانگذاشته و بر تو خشم نگرفته است.

(۱) کلینی با سند خود از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «اوّلین چیزی که بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نازل شد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ» بود و آخرین چیزی که بر پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نازل شد: «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ» بود «۲» و صدوق هم این را روایت کرده است. «۳»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

علّامه طبرسی از کتاب الایضاح احمد زاهد با اسناد از سعد بن مسیب از علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: «از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در مورد ثواب قرآن سؤال کردم. آن حضرت ثواب یکایک سوره‌ها را به ترتیب برایم بازگو کرد و اولین سوره‌ای که در مکّه بر او نازل شده بود، فاتحهٔ الکتاب و سپس اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ و سپس سوره ن و القلم بوده است.» «۴»

اینها تمام اخباری است که از طریق اهل بیت در مورد اولین سوره‌ای که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شده؛ به ما رسیده است و مقیّد به ابتدای بعثت هم نیست، مگر همان خبر اوّل که از تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام نقل شد.

(۲) این تفسیر دارای مطالبی است که چندان مفهوم نیست، بلکه انکار می‌شود و حتی بعضی نسبت چنین تفسیری به امام علیه السّلام را مورد طعنه قرار داده‌اند. لکن وجود چنین مطالبی حد اکثر این را اثبات می‌کند که راوی در محضر امام علیه السّلام حاضر می‌شده است و از او سؤال‌هایی در مورد تفسیر قرآن می‌پرسیده است و بعد از مراجعه به منزل خود آنها را به صورت نقل به معنا و همان طور که فهمیده بود، به نگارش در می‌آورده است. چه بسا که در این میان مطالبی کم و زیاد می‌گردیده و یا اخلال به معنا ایجاد می‌شده و این بر حسب قوه و استعداد و ظرفیّت او فرق می‌کرده است. این نکات اقتضا می‌کند که در قبول مطالب این تفسیر احتیاط کنیم و شرط مطابقت یا موافقت آن با سایر آثار معتبر را در نظر داشته باشیم و حد اقل این است که مواظب باشیم که با اخبار معتبر مخالفت نداشته باشد، امّا این طور نباشد که به طور مطلق بر آنها اعتماد نکنیم. «۵»

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲۸.

(۲). اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲۸.

(۳). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶.

(۴). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۵.

(۵). تمهید، ج ۱، ص ۷۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۱۸

(۱) در کیفیت بعثت، غیر از این خبر واحدی که از تفسیر امام علیه السّلام نقل کردیم، چیزی نداریم؛ مگر متن علی بن ابراهیم قمّی که به هنگام کمبود متون، آن را به منزله اخبار تلقی می‌کنیم. او می‌گوید:

«رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در میان کوه‌های مکه گوسفندان ابو طالب را می‌چرانید. در این حال شخصی را دید که به او می‌گوید: یا رسول الله! رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: تو چه کسی هستی؟ گفت: من جبرئیل هستم، خداوند مرا فرستاده است که تو را به عنوان رسولش برگزینم ... و جبرئیل با مقداری آب از آسمان نازل شد و گفت: ای محمد! برخیز و برای نماز وضو بگیر.

آنگاه وضو و نماز را که همان شستن صورت و دست‌ها از آرنج و مسح سر و پاها و سجده و رکوع هست به او آموخت.

پس از آن که به چهل سالگی رسید به او دستور داد که نماز بخواند و حدود آن را به وی آموخت. امّا اوقات نماز هنوز نازل نشده بود و برای همین رسول الله در هر وقتی نماز را به صورت دو رکعتی به جای می‌آورد.

(۲) در این حال علی بن ابی طالب با وی مأنوس بود و دائما به همراهش بود و از او جدا نمی‌شد. یک بار علی علیه السّلام نزد رسول اللّه رفت و دید که مشغول نماز است. از او سؤال کرد که ای ابو القاسم! این حرکات چیست؟ رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این نماز است که خداوند مرا بدان امر کرده است. آنگاه علی علیه السّلام را به اسلام دعوت کرد و او هم اسلام آورد و به همراهش نماز خواند. پس از آن خدیجه اسلام آورد و در این زمان تنها رسول الله ۹ و علی و خدیجه نماز می‌خواندند.

پس از مدتی ابو طالب به همراه فرزندش جعفر بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وارد شد و دید که آن حضرت به همراه علی علیه

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

السّلام مشغول نماز خواندن است. پس به جعفر گفت: ای جعفر برو در کنار پسر عمویت بایست. جعفر هم رفت و در پهلوی دیگر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ایستاد. پس از آن که جعفر در طرف چپ رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ایستاد، آن حضرت کمی حرکت کرد و جلوتر از آن دو ایستاد.

پس از آن که علی و خدیجه و جعفر اسلام آوردند، زید (بن حارث کلبی) مسلمان شد و بعد از آن علی، جعفر، زید و خدیجه پشت سر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نماز می‌خواندند.» (۱)

(۳) این بیان از قمی، اگر چه که نصّ امام معصوم علیه السّلام نیست- همانند تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السّلام- امّا با حسن ظنّ به قمی، بسیار بعید است که وی آن را از غیر اهل بیت علیه السّلام گرفته

---

(۱). إعلام الوری، ج ۱، ۱۰۲- ۱۰۳. ما آن را در تفسیر قمی نیافتیم و قطب راوندی در قصص الانبیاء، ص ۳۱۸ آن را از او نقل کرده است و سپس ابن شهر آشوب با تغییرات کمی آن را روایت کرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۱۹

باشد و به هنگام کمبود روایات بدان استناد می‌شود و حتی باید گفت که خبر قمّی از تفسیر امام عسکری علیه السّلام هم معتبرتر است؛ زیرا خبر تفسیر به صورت واحد آمده است؛ امّا خبر قمی به وسیله اخبار زیادی که از عامه و خاصه وارد شده، تأیید می‌شود که بعثت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله با اقامه نماز شروع شد و سپس علی و خدیجه و آنگاه زید و جعفر بن ابی طالب به توصیه پدرش به او پیوستند.

(۱) در اینجا نمونه‌هایی از این اخبار را نقل می‌کنیم و پیش از آن، اندکی در خبر علی بن ابراهیم قمی تأمّل می‌کنیم تا ببینم که چرا سجده را قبل از رکوع ذکر کرده و آیا در این ترتیب عنایت خاصی داشته است؟

در این تقدم و تأخر هیچ عنایت ویژه‌ای را نمی‌دیدیم تا این که به روایتی دست یافتیم که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه با سند خود از حکیم مولای زاذان نقل کرده است. وی می‌گوید که از علی علیه السّلام شنیدم که می‌فرماید: «هفت سال قبل از مردم نماز خواندم و در آن حال سجده می‌کردیم و رکوع نمی‌کردیم. اولین نمازی که در آن رکوع به جای آوردیم، نماز عصر بود. سپس گفتیم: یا رسول اللّه، این چیست؟ فرمود: به این کار مأمور شده‌ایم.» (۱)

(۲)

اخبار مربوط به نماز

تحت عنوان «علی عند النّبی» از ابن ابی الحدید مطالبی نقل شد که تتمه آن چنین است: «در سنّ علی علیه السّلام به هنگام بعثت نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله اختلاف شده است و در این هنگام پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله چهل‌ساله بود. مشهورترین نظر این است که او در این هنگام ده‌ساله بوده است و استاد ما شیخ ابو القاسم و برخی دیگر از اساتید و علمای کلام اظهار داشته‌اند که او در این هنگام سیزده‌ساله بوده است. سپس خبر بلاذری و اصفهانی را نقل کرده است که گفته‌اند: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله از هنگامی که علی علیه السّلام شش‌ساله بود، سرپرستی‌اش را بر عهده گرفت.

(۳) سپس گفته است: این مطابق با گفتار علی علیه السّلام است که فرمود: من هفت سال قبل از این امّت که کسی خدا را عبادت نمی‌کرد به پرستش پروردگارم پرداختم» و یا می‌فرمود: «به مدت هفت سال صدا را می‌شنیدم و نور را می‌دیدم و در این هنگام رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ساکت بود و به او اجازه انذار و تبلیغ داده نشده بود.»؛ زیرا حضرت علی علیه السّلام به هنگام اظهار دعوت سیزده‌ساله بوده و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۱). شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۲۲۹، راوندی و حلبی ساروی سهوا، رکوع را بر سجود مقدم داشته‌اند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۲۰

از شش سالگی تحت تربیت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله قرار گرفته بوده است و در این صورت، صحیح است که او هفت سال قبل از مردم به پرستش خدای متعال پرداخته است.» «۱»

(۱) کلینی با سندی از سعید بن مسیّب نقل می‌کند که گفت: از امام علی بن حسین علیهما السّلام سؤال کردم که حضرت علی علیه السّلام در چند سالگی مسلمان شد؟ او فرمود: مگر حضرت علی علیه السّلام هیچ‌گاه کافر بوده است؟! همانا وقتی که خداوند پیامبرش را مبعوث کرد، علی علیه السّلام ده‌ساله بود و در آن هنگام کافر نبود، بلکه به خدای تبارک و تعالی و رسولش ایمان آورد و در ایمان آوردن به خدا و رسولش و اقامه نماز سه سال از تمام مردم سبقت گرفت و اولین نمازی را که با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به جای آورد، دو رکعت نماز ظهر بود. «۲»

(۲) شیخ مفید در ارشاد با سند خود از یحیی بن عفیف بن قیس کندی، از پدرش عفیف نقل کرده است که گفت: قبل از آن که دعوت نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله علنی شود با عباس بن عبد المطّلب در مکّه نشسته بودم، در این حال جوانی پیش آمد و به خورشید که در حال زوال بود، نگاه کرد.

پس از آن رو به کعبه به نماز ایستاد، پس از لحظه‌ای نوجوانی پیش آمد و در سمت راست او ایستاد و سپس زنی آمد و پشت سر آنها ایستاد. آن جوان به رکوع رفت و آن نوجوان و زن هم به رکوع رفتند و سپس آن جوان از رکوع بلند شد و آن دو نفر هم همین کار را کردند. سپس او سجده کرد و آنها هم با او سجده کردند. من گفتم: ای عباس، امر عظیمی است! عباس گفت: بله امر عظیمی است. آیا می‌دانی که اینها چه کسانی هستند؟ این جوان محمد بن عبد اللّه بن عبد المطّلب، برادرزاده من است و این نوجوان علی بن ابی طالب، برادرزاده دیگر من و این زن هم خدیجه دختر خویلد می‌باشد.

(۳) برادرزاده‌ام به من گفته است که پروردگار آسمان‌ها و زمین به او دستور داده است که از این دین پیروی کند و به خدا قسم که در تمام دنیا کسی به غیر از این سه نفر به این دین عقیده ندارد. «۳»

(۱). شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۵. تاریخ تحقیقی اسلام ج۱ ۳۲۰ اخبار مربوط به نماز ..... ص : ۳۱۹

(۲). روضه کافی، ص ۲۷۹.

(۳). ارشاد، ج ۱، ص ۳۰- ۳۱ و قدیمی‌ترین کسی که در این مورد بحث کرده است، متکلم معتزلی متقدّم، شیخ ابو جعفر اسکافی (متوفّی ۲۴۰ ه ق) بوده است که در کتابش: المعیار و الموازنه، ص ۶۶- ۷۸ با تحقیق شیخ محمودی به این مسأله پرداخته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اخبار و نظرات بسیاری را از إسکافی نقل می‌کند و هم چنین قاضی نعمان مصری (ت ۳۶۳ ه ق) در کتاب شرح الاخبار، ص ۱۷۸- ۱۹۱ به این مسأله پرداخته است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۲۱

(۱) طبرسی خبر سرپرستی علی علیه السّلام به وسیله پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در ایام طفولیتش را به نقل از کتاب دلائل النبوة بیهقی (متوفّی ۴۵۸ ه ق) که با سندی از ابن اسحاق از ابن جبر نقل شده، روایت کرده است و قبل از آن با سندی از بیهقی از عفیف کندی چنین نقل کرده است که گفت:

مردی تاجر بودم و در ایام حجّ وارد منی شده بودم. عباس بن عبد المطّلب نیز مرد تاجری بود. من نزد او رفته بودم تا با وی دادوستد کنم. در این حال مردی از گوشه‌ای وارد شد و در مقابل کعبه شروع به نماز خواندن کرد. پس از آن زنی هم آمد و با وی شروع به

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

نماز خواندن کرد و لحظه‌ای بعد نوجوانی هم آمد و همراه او شروع به نماز خواندن کرد. گفتم: ای عباس، این چگونه دینی است؟ گفت: این شخص محمد بن عبد الله است که گمان می‌کند خداوند او را به رسالت برگزیده است و گنج‌های قیصر و کسری (سزار و خسرو) به دست او فتح خواهد شد و این زن، همسرش خدیجه، دختر خویلد می‌باشد و این نوجوان، عموزاده‌اش، علی بن ابی طالب است که به وی ایمان آورده است. بعدها عفیف می‌گفت: ای کاش که به او ایمان می‌آوردم و در این صورت دومین مردی بودم که تابع او شده بودم. «۱»

(۲) همین خبر را ابن شهر آشوب (متوفّی ۵۸۸ ه. ق) در مناقب به نقل از کتاب المبعث ابن اسحاق و از تاریخ طبری به سه طریق و از الأبانهٔ عکبری به چهار طریق و تاریخ النسوی و الماوردی و مسند ابی یعلی و یحیی بن معین و تفسیر ثعلبی و از عبد الله بن احمد بن حنبل «۲» با اسانید خود از عفیف کندی روایت کرده‌اند. عفیف برادر اشعث بن قیس کندی «۳» بوده است و عباس به او گفته است: برادرزاده‌ام به من گفته است خدایش که پرودگار آسمان‌ها و زمین‌ها است به او چنین دستور داده و سپس گفته است: به خدا قسم که در صفحه روزگار کسی غیر از این سه نفر به این دین عقیده ندارند.

(۳) از ابن اسحاق از عفیف روایت شده است که گفت: هنگامی که از مکه خارج شدم با جوانی زیبا که سوار بر اسبی بود برخوردم. او به من گفت: ای عفیف! در این سفر چه دیدی؟ من گزارشم را برایش گفتم. او گفت: عبّاس به تو راست گفته است. به خدا قسم که دین او بهترین ادیان است و امت او بهترین امّت‌ها است. گفتم: بعد از او چه کسی جانشین وی می‌گردد؟ گفت: پسر عمویش و دامادش. ای عفیف پس وای به حال آن کسی که او را از حق خویش محروم کند.

---

(۱). إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۰۵.

(۲). مسند الامام احمد، ج ۱، ص ۲۰۹.

(۳). و قاضی نعمان آن را در شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۹ آورده و در آنجا چنین آمده است: به مکه آمدم تا مقداری عطر و لباس بخرم.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۲۲

(۱) سپس از ابن اسحاق نقل کرده است که گفت: هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید، نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله به دره‌های مکه می‌رفت و علی بن ابی طالب هم پنهان از چشم مردم به او می‌پیوست و در آنجا با هم نماز می‌خواندند و هنگام غروب برمی‌گشتند. تا این که روزی ابو طالب پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و علی را دید که نماز می‌خوانند. از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در این باره سؤال کرد و پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این دستور دین خدا و ملائکه‌اش و پیامبران الهی و دین پدر ما حضرت ابراهیم علیه السّلام است و علی علیه السّلام فرمود: ای پدر! به خدا و رسولش ایمان آوردم و آنچه را که از سوی خدا است تصدیق کردم و با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نماز به جای آوردم. ابو طالب گفت: آگاه باش که او جز به خیر و نیکی دستور نمی‌دهد، پس همیشه ملازم او باش.

(۲) ولی او از کتاب شیرازی نقل کرده است که گفت: هنگامی که وحی بر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نازل شد، به مسجد الحرام آمد و مشغول نماز شد. در این حال علی که نه‌ساله بود، از کنارش می‌گذشت. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را صدا زد و گفت: ای علی بیا نزد من. علی پیش پیامبر رفت.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: من فرستاده خدا هستم که برای تو به طور خصوصی و برای مردم به صورت عمومی مبعوث شده‌ام. ای علی بیا و در سمت راست من بایست و نماز بخوان.

علی علیه السّلام گفت: اجازه بفرمایید که از پدر اجازه بگیرم! رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: برو و بدان که او اجازه خواهد

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

داد. علی علیه السّلام نزد پدرش رفت و از او اجازه خواست.

ابو طالب گفت: فرزندم! بدان که به خدا قسم محمّد از روز اول امین بوده است. برو و از او پیروی کن که به وسیله او هدایت و رستگار می‌شوی. پس علی در زمانی برگشت که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مشغول نماز بود و او هم در سمت راستش ایستاد و شروع به نماز کرد.

(۳) در این حال ابو طالب از کنار آنها می گذشت. او ایستاد و از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پرسید: چه می کنی ای محمد؟ فرمود: خدای آسمان‌ها و زمین را عبادت می کنم و برادرم، علی نیز با من عبادت می کند ... پس ابو طالب چنان تبسم کرد که دندان‌هایش نمایان شد.

این در حالی است که از ابن فیاض در شرح الاخبار از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است که فرمود: ما در حالی که سجده به جای می‌آوردیم، ابو طالب از کنار ما گذشت در این حال دستم را گرفت و مرا به این کار ترغیب و تشویق کرد و از آنجا رفت. «۱»

---

(۱). شرح الاخبار، ص ۱۷۷- ۱۷۹ از قاضی نعمان مصری مغربی تمیمی شیعی فاطمی اسماعیلی، متوفای سال

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۲۳

(۱) و از او به نقل از ابو طالب انصاری نقل شده است که گفت: از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هرآینه فرشتگان آسمانی هفت سال بر من و علی بن ابی طالب درود می‌فرستادند و این بدان خاطر بود که هیچ کس قبل از او به من ایمان نیاورده بود.

از ابن شیرویه دیلمی در الفردوس از جابر نقل شده است که گفت: نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

فرشتگان هفت سال قبل از مردم، بر من و علی بن ابی طالب درود می‌فرستادند و این بدان خاطر بود که ما نماز می‌خواندیم و هیچ کس دیگر با ما نماز نمی‌خواند، یا در این هفت سال هیچ کس غیر از من و او نماز نمی‌خواند. یا هیچ مرد دیگری غیر از او با من نماز نمی‌خواند.

(۲) از مسند احمد با سندی از ابن عبّاس «۱» و از تاریخ طبری و بلاذری و جامع ترمذی و الابانهٔ از عکبری و الفردوس دیلمی و فضائل الصحابهٔ ابن حنبل با أسنادشان از زید بن أرقم از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که فرمود: اوّلین کسی که با من نماز خواند علی علیه السّلام بود. «۲»

(۳) از ابن حنبل در مسند العشرهٔ و فضائل الصحابهٔ و از ترمذی در الجامع الصحیح و از نسوی در المعرفهٔ و ابن بطهٔ العکبری در الابانهٔ با أسنادشان از حبهٔ العرنی نقل شده است که گفت:

شنیدم که علی علیه السّلام می گوید: «من اوّلین کسی بودم که با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نماز می‌خواندم.»

(۴) ابن حنبل در مسند العشرهٔ و فضائل الصحابهٔ از عرنی از علی علیه السّلام نقل کرده است که سه بار فرمود: «خدایا هیچ کس از امت تو را نمی‌شناسم که قبل از من تو را عبادت کرده باشد، غیر از پیامبر تو.»

(۵) در مسند ابی یعلی چنین آمده است: «بعد از پیامبر خدا، کسی از این امت را نمی‌شناسم که قبل از من خدا را عبادت کرده باشد.»

. ۳۶۳ ه ق. ابن شهر آشوب در کتاب مناقب به او لقب الفیّاض داده است و در کتاب دیگرش؛ معالم العلماء، ص ۱۳۶ گفته است: «ابی الفیاض قاضی نعمان بن محمد، امامی نیست، اما کتاب‌هایش خوب است.» و ندیده‌ایم که کسی غیر از ابن شهر آشوب چنین

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

لقبی به او داده باشد. و این خبر را حبهٔ العرنی چنین آورده است: دیدم علی علیه السّلام را که بر منبر می‌خندد و تا به حال چنین خنده‌ای از او ندیده بودم که دندان‌هایش نمایان شود و سپس فرمود: هنگامی که من و رسول اللّه در مکه نماز می‌خواندیم، ابو طالب بر ما گذر کرد و گفت: چه کار می‌کنید ای برادرزاده؟ پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را به اسلام دعوت و بدان ترغیب کرد. پس ابو طالب گفت: در حرف‌هایی که می‌زنی و کارهایی که انجام می‌دهی هیچ شرّ و بدی نمی‌بینم ... آنگاه علی علیه السّلام فرمود: خدایا در این امت کسی را نمی‌شناسم که قبل از من تو را عبادت کرده باشد، غیر از پیامبر تو.- این جمله را سه بار تکرار کرد- و آنگاه گفت:

هرآینه هفت سال نماز خواندم قبل از آن که کسی نماز بخواند. هم چنین این حدیث را ابن حنبل در مسند، ج ۱، ص ۹۹ آورده است.

(۱). مسند امام احمد، ج ۱، ص ۳۷۳.

(۲). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۲۴

(۱) در مسند احمد و ابی یعلی از عرنی از علی علیه السّلام آمده است که فرمود: «هفت سال قبل از این که مردم نماز بخوانند، نماز خواندم.» «۱»

(۲) از سنن ابن ماجه قزوینی و تاریخ طبری از عبّاد بن عبد الله رواجنی نقل شده است که گفت:

از علی علیه السّلام شنیدم که می‌فرماید: «من عبد الله و برادر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و صدّیق اکبر هستم. هیچ کسی اینها را بعد از من ادّعا نمی‌کند، مگر این که دروغ و افترا گفته است. من هفت سال، قبل از دیگران با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نماز می‌خواندم.»

(۳) از سنن ابن ماجه و تفسیر ثعلبی از عبد الله بن ابی رافع از پدرش نقل شده است که گفت:

علی علیه السّلام به صورت مخفیانه به مدت هفت سال و چند ماه با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نماز خواند.

(۴) از شرف المصطفی تألیف خرگوشی نیشابوری (ت ۴۰۶ ه) نقل شده است که گفت:

جبرئیل به بالای مکه آمد و نماز را به وی تعلیم داد و از آنجا چشمه‌ای جوشید و جبرئیل در پیش چشمان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله وضو گرفت و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله طهارت را از وی آموخت و آن را به علی علیه السّلام تعلیم داد. «۲»

(۵) إربلی در کشف الغمهٔ خبر ابن اسحاق در مورد پیوستن علی علیه السّلام به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اخبار مسند احمد بن حنبل را ذکر کرده است و سپس از مناقب خوارزمی به نقل از عبد الله بن مسعود خبری را نقل کرده است که شبیه خبر عفیف کندی می‌باشد. در آنجا می‌گوید: اوّلین چیزی که در مورد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دیدم این بود که من در جوانی‌ام وارد مکه شدم و ما را به عباس بن عبد المطّلب راهنمایی کردند. نزد او رفتیم در حالی که او در میان افرادی که آنجا بودند، نشسته بود. ما هم نزد او نشستیم. در همان حال که نزد او بودیم، مردی از در صفا وارد شد.

چهره‌اش به سرخی می‌زد و موهای فرفری‌اش تا بناگوش او را پوشانده بود. بینی کشیده و دندان‌هایی برّاق و چشمانی بزرگ داشت و محاسن او بسیار زیبا بود.

(۶) همراه او جوانی بود که به بلوغ رسیده بود یا هنوز بالغ نشده بود و زنی هم از پشت سرش

---

(۱). مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹ و مسند ابی یعلی، ص ۳۱ با سندی از حبهٔ العرنی از امام علیه السّلام که گفته است: پنج یا هفت سال.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۲). مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۴- ۱۹، این فصل دوم از جزء دوّم کتاب است و فصل اوّل: المسابقه فی الاسلام از ص ۴- ۱۳ می‌باشد. و اما خبر ابن اسحاق در پیوستن علی علیه السّلام به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را در فصل الطهارهٔ و الرتبهٔ، ص ۱۷۹ به نقل از طبری و بلاذری و واحدی و ثعلبی و شرف النّبیّ و اربعین خوارزمی و مغازی ابن اسحاق آورده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۲۵

حرکت می‌کرد که زیبایی‌هایش را پوشانده بود. آنها به سوی حجر الاسود رفتند و آن را استلام کردند و سپس هفت مرتبه کعبه را طواف کردند.

ما گفتیم که ای ابو الفضل (عباس) این چه دینی است که تا کنون چیزی از آن نشنیده‌ام و آیا حادثه تازه‌ای رخ داده است؟ عباس گفت: این برادرزاده‌ام محمد بن عبد الله می‌باشد و آن نوجوان علی بن ابی طالب و آن زن همسرش خدیجه دختر خویلد می‌باشد و هیچ کسی در روی کره زمین به غیر از این سه نفر به طریقه این دین خدا را نمی‌پرستند.

(۱) سپس می‌گوید: مثل این را عفیف کندی نقل کرده و در ادامه گفته است: عفیف پسر عموی اشعث بن قیس می‌باشد. و این خبر را احمد بن حنبل در مسند و نطنزی در الخصائص نقل کرده‌اند. آنگاه به نقل از الخصائص در زیر قول خداوند متعال که می‌فرماید: «وَ ارْکَعُوا مَعَ الرَّاکِعِینَ» «۱» می‌نویسد: همانا این آیه در شأن پیامبر و حضرت علی علیه السّلام نازل شده است، زیرا آنها اولین کسانی بوده‌اند که نماز خوانده‌اند و رکوع کرده‌اند. «۲» و از علی علیه السّلام روایت شده است که فرمود: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: «در روز دوشنبه به نبوّت برگزیده شدم و در روز سه‌شنبه علی علیه السّلام با من نماز خواند.»

(۲) خبر أبی رافع به همین معنا از «مناقب» خوارزمی نقل شده است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در روز دوشنبه نماز خواند و علی علیه السّلام از فردای آن روز که سه‌شنبه بود، شروع به نماز خواندن کرد و این هفت سال و چند ماه قبل از آن بود که مردم با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نماز بخوانند.

(۳) از مسند احمد بن حنبل با سند وی از علی علیه السّلام- که ابن شهر آشوب از سنن ابن ماجه و تاریخ طبری نقل کرده بود- روایت شده است که فرمودند: «من عبد اللّه و برادر رسول اللّه و صدّیق اکبر هستم و هیچ کس چنین ادعاهایی نخواهد کرد، مگر این که دروغگو و افترازننده باشد و هرآینه من هفت سال قبل از مردم نماز می‌خواندم.» «۳»

(۴) بحرانی خبر ابن اسحاق از مجاهد بن جبر در مورد پیوستن علی علیه السّلام به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در ایام کودکی‌اش را در حلیهٔ الابرار نقل کرده است و این خبر را یک مرتبه از صدوق با سندی از ابن اسحاق «۴» و در جای دیگر از تفسیر ثعلبی ذکر کرده است و آنگاه اخباری را که از مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن شهر آشوب و کلینی و صدوق نقل کردیم، آورده است.

---

(۱). بقره (۲)، ۴۳.

(۲). ابن شهر آشوب به نقل از کلبی از ابی صالح از ابن عباس و از امام باقر علیه السّلام این خبر را روایت کرده است.

(۳). کشف الغمّهٔ، ج ۱، ص ۷۹- ۸۹.

(۴). حلیهٔ الابرار، ج ۱، ص ۲۳۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۲۶

(۱) در مورد اخباری که از طریق عامّه روایت شده است؛ ابتدا خبر ابن اسحاق از مجاهد بن جبر را نقل کرده و سپس گفته است: بعضی از اهل علم نقل کرده‌اند که وقتی موعد نماز فرا می‌رسید، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به دره‌های مکه می‌رفت و علی بن ابی طالب هم دور از چشم پدرش و عموها و اقوامش بدان جا می‌رفت. و آنها در آنجا نماز می‌خواندند و پس از فراغت برمی‌گشتند و بدین ترتیب تا هنگامی که خدا اراده کرده بود، به این طریق او را مخفیانه عبادت می‌کردند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

در این میان، روزی ابو طالب به طور اتفاقی آنها را دید و آنگاه به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گفت: ای برادرزاده‌ام، این چه دینی است که می‌بینم بدان گرویده‌ای؟

فرمود: ای عمو، این دین خدا و ملائکه‌اش و رسولانش و دین پدرمان، حضرت ابراهیم علیه السّلام می‌باشد. خداوند مرا به این دین برانگیخته و به سوی مردم فرستاده است.

(۲) نقل کرده‌اند که ابو طالب به پسرش گفت: ای پسرم! این چه دینی است که آن را برگزیده‌ای؟ فرمود: ای پدرم، به خدا و رسولش ایمان آورده‌ام و آنچه را که آورده است.

تصدیق نموده‌ام و با او نماز خوانده‌ام و از او پیروی کرده‌ام آنگاه ابو طالب به او گفت: بدان که او تو را جز به سوی خیر و خوبی دعوت نمی‌کند و همیشه همراه او باش. «۱»

(۳) بلاذری می‌گوید: «حضرت علی علیه السّلام در حالی که سیزده سال داشت، با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نماز خواند و بعضی گفته‌اند در حالی که تنها یازده سال داشت.» سپس کمتر از آن را نقل کرده است. «۲» آنگاه با سندی از زید بن ارقم نقل کرده است که گفت: اوّلین کسی که با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نماز خواند، علی بن ابی طالب علیه السّلام بود. «۳»

(۴) مصحّح کتاب در حاشیه آن از مسند ابی یعلی با سندی از حبهٔ العرنی از امام علی علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: هیچ یک از امت پیامبر را نمی‌شناسم که قبل از من خدا را عبادت کرده باشد. هرآینه پنج یا هفت سال قبل از آن که کسی از امت پیامبر به عبادت بپردازد، خدا را پرستیدم و فرمود: خداوند حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله را در دوشنبه به پیامبری مبعوث کرد و من در سه‌شنبه به وی ایمان آوردم. «۴»

آری، این مشتی از اخبار مربوط به این باب است و چنان که می‌بینیم از قرآن و نزول آن و

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۶۳- ۲۶۴.

(۲). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۰.

(۳). همان، ص ۹۲- ۹۳.

(۴). حاشیه انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۲۷

قرائت آن در نمازشان ذکری به میان نیامده است و لکن صاحب التمهید می‌نویسد: «هیچ شکی نیست که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از ابتدای بعثتش نماز می‌خوانده و علی علیه السّلام و جعفر و زید بن حارثه و خدیجه نیز با وی نماز می‌خوانده‌اند و از طرفی «در حدیث است که نماز بدون سوره فاتحهٔ الکتاب نماز نیست.» در این صورت نتیجه می‌گیریم که سوره فاتحهٔ الکتاب مقارن با ظهور بعثت نازل شده است.» «۱»

(۱) وی می‌گوید: «اگر اوّلین سوره‌ای که نازل شده است سوره علق یا آیاتی از آن بوده است، چرا سوره حمد، فاتحهٔ الکتاب؛ نامیده شده است؟ زیرا معنای این اسم آن نیست که کتاب قرآن با آن شروع شده است، زیرا این ترتیب فعلی بعد از وفات پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به وجود آمده است یا حد اقل این است که بگوییم در اواخر عمر آن حضرت تنظیم شده است، در حالی که سوره حمد از همان ابتدای نزول، فاتحهٔ الکتاب نامیده می‌شده است.»

و در جواب می‌گوید: «باید گفت که آیات پنج‌گانه سوره علق اوّلین آیاتی بوده که نازل شده است، امّا سوره حمد اولین سوره‌ای بوده که به صورت کامل نازل شده است و برای همین فاتحهٔ الکتاب نامیده شده است و بعد از آن تا مدتی قرآن به صورت مستمر نازل شد.» «۲»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

با حفظ این مطلب باید گفت که طبرسی در مجمع البیان از علی علیه السّلام به نقل از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: اوّلین چیزی که در مکه بر من نازل شد، فاتحهٔ الکتاب و پس از آن سوره «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ» بوده است. «۳»

(۲)

آیا وحی منقطع شد؟

تفسیر قمی از ابی الجارود از امام باقر علیه السّلام در ذیل آیه «ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی» «۴»؛ نقل نموده که فرمود: در ابتدا سوره علق بر پیامبر نازل شد و سپس تا مدتی وحی نازل نشد. خدیجه به پیامبر گفت: شاید که خداوند تو را رها کرده است و دیگر بر تو وحی نازل نمی‌کند؟! پس از آن خداوند این آیه را نازل کرد: «ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی» «۵»؛ خداوند تو را تنها نگذاشته و تو را مورد بی‌مهری قرار نداده است. سخنانی که در این خبر از خدیجه نقل شده، مؤدّبانه‌تر و

---

(۱). التمهید، ج ۱، ص ۹۶.

(۲). همان، ص ۸۰- ۸۳.

(۳). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۵.

(۴). الضحی (۹۳)، ۳.

(۵). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۲۸

آرام‌تر از آن چیزی است که طبری با سندی از عبد الله بن شدّاد نقل کرده است. در آنجا آمده است: سپس مدتی جبرئیل بر پیامبر نازل نشد. برای همین خدیجه به او گفت: چه شده است که خداوند تو را رها کرده است (؟!) پس از آن سوره و الضّحی نازل شد. «۱»

(۱) آنچه که ابن اسحاق و طبری از عبد الله بن حسن از مادرش فاطمه، دختر امام حسین علیه السّلام در مورد جده‌اش خدیجه در ابتدای بعثت نقل کرده‌اند «۲»، چنین سخنان تندی نیست؛ بلکه گویی ابن اسحاق می‌خواسته است که خدیجه را از چنین نسبت ناروایی مبرّا کند و برای همین ابتدا روایت عبد الله بن جعفر از رسول اللّه را نقل کرده که فرموده است: مأمور شدم به خدیجه بشارت دهم که صاحب خانه‌ای در بهشت خواهد شد که هیچ رنج و سختی در آن نخواهد بود.

آنگاه گفته است: کسی که به وی اعتماد دارم برای من روایت کرده است که جبرئیل نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: سلام خدا را به خدیجه برسان. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به خدیجه فرمود:

این جبرئیل است که سلام خدا را به تو می‌رساند. خدیجه گفت: خدا خود سلام است و سلام از او است. و سلام بر جبرئیل باد.

(۲) آنگاه ابن اسحاق می‌گوید: برای مدتی ارسال وحی قطع شد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را غمگین کرد؛ برای همین جبرئیل سوره الضّحی را نازل کرد که در آن خدایش که او را بزرگ داشته، قسم می‌خورد که او را وانگذاشته و رهایش نساخته است؛ بلکه می‌گوید: هیچ‌گاه خدا تو را وانگذاشته، از آن زمان که تو را برگزیده است و هیچ‌گاه بر تو خشم نگرفته، از آن زمان که به تو محبّت کرده است. آنچه از خیر که در آخرت برای تو در نظر گرفته‌ام، بسیار بیشتر از آنچه است که در دنیا برای تو مهیا می‌سازم و «لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی»؛ هرآینه خدا در دنیا و آخرت چندان مقام و بهره‌ای به تو خواهد داد که راضی شوی. سپس خداوند نعمت‌های دنیایی را که به وی عنایت کرده یادآور می‌شود و این که چگونه او را از ضلالت و تنهایی نجات داده است. سپس می‌گوید: «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»؛ نعمت و کرامت نبوّت را یادآوری کن و مردم را به سوی خدا دعوت کن. پس

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

از آن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نعمت نبوّت را که خداونـد به او و بنـدگان عنـایت کرده بود، برای کسانی که به آنها اطمینان داشت به طور مخفیانه بیان می‌کرد و آنها را به سوی اسلام دعوت می‌نمود. «۳»

---

(۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۰ و التفسیر، ج ۳۰، ص ۱۶۲.

(۲). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۵۵ و تاریخ طبری به نقل از او ج ۲، ص ۳۰۳.

(۳). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۵۷- ۲۷۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۲۹

(۱) اگر چنین باشد این با آن چه که طبرسی از ابن عباس روایت کرده است، مطابقت و انسجام نخواهد داشت. در آنجا گفته است: پانزده روز وحی نازل نشد و مشـرکان گفتند: خدای محمد صلّی اللّه علیه و آله او را رها کرده و از خویش رانده است و اگر نبوّت او از سوی خداونـد می‌بود، وحی به طور مستمر بر وی نـازل می‌شـد، که پس از آن سوره «و الضّـحی» نازل شـد. «۱» هم چنین این مطلب با آن چه که طبری از ابن عباس در مورد سال‌های بعثت گفته است، مطابقت ندارد، زیرا گفته است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در چهل سالگی مبعوث شـد و به مـدت سـیزده سال در مکه اقامت داشت. «۲» آیا با این عبارت می‌خواسته بگوید که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از همان بعثت به صورت آشکار قرآن را برای مشرکین می‌خوانده و آنها را به اسلام دعوت می‌کرده است تا این که پانزده روز نزول وحی بر او قطع شد و این سخنان را درباره او گفتند؟

(۲) طبری از ابن شهاب از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت می‌کند که گفت: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در حالی که درباره قطع نزول وحی سخن می‌گفت فرمود: در حالی که مشغول راه رفتن بودم، صدایی را از آسمان شنیدم. سرم را بالا گرفتم. همان فرشته‌ای که در حراء به سـراغم آمـده بود را دیـدم که بر تختی بین زمین و آسـمان نشسـته است. رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: از او ترسـیدم و به سرعت به خانه آمدم و گفتم: مرا بپیچید! مرا بپیچید! آنگاه مرا در گلیمی پیچیدند و پس از آن این آیات نازل شد: «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ» «۳»؛ ای جامه بر سر کشیده! برخیز و برحذر دار و پروردگارت را بزرگ شمار.

تا آنجا که فرمود: «وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ»: و پلیدی (بت) را رها کن. پس از آن نزول وحی به صورت مستمر ادامه داشت. «۴»

(۳) بر حسب تعـبیر خـبر، جـابر سـخن رسـول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله را چنین وصـف می‌کنـد که او از فـترت در نزول وحی سـخن می‌گفت و فترت از فتور است و این می‌رسانـد که این قطع شـدن در بین دو وحی بوده است و این آیـات حتما بعـد از شـروع وحی نازل شده است. و در همین خبر به نزول فرشـته وحی بر او در کوه حراء تصریح شده است: «در این حال فرشته‌ای را که در حراء نزد من آمده

---

(۱). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۴.

(۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۹۲ به دو طریق.

(۳). مدّثّر (۷۴)، ۱- ۳.

(۴). التفسیر، ج ۲۹، ص ۹۰ و در التاریخ، ج ۳، ص ۳۰۶ و شیخ طوسی هم در تبیان، ج ۱۰، ص ۱۷۱ آن را نقل کرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۳۰

بود دیدم.» و در آخر خبر آمده است: «و سپس وحی به طور مستمر نازل می‌شد.» که در مقابل فترت در وحی قرار دارد.

(۱) پس این خبر دلالت نمی‌کنـد بر این که آیاتی از سوره مـدّثّر از اوّلین آیاتی بوده که بر نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله نازل شده است «۱»، اگر چه این خبر از جابر نقل شده باشد، چنان که در آنچه طبری از ابن شهاب از ابی سلمه نقل کرده، آمده است:

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

از جابر سؤال کردم اوّلین چیزی از قرآن که نازل شده، چه بوده است؟ گفت: «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ». من گفتم: ولی «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ» ابتدا نازل شده است. او گفت: آیا نمی‌خواهی که از آنچه نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله برای ما گفته است، تو را با خبر سازم؟ آن حضرت فرمود: در حراء به تفکر و عبادت پرداخته بودم و پس از آن که مدت آن سپری شد، از کوه پایین آمدم و در وادی ایستادم. در این حال صدا زده شدم. به چپ و راستم و مقابل و پشت سرم نگاه کردم و چیزی را ندیدم. پس به بالای سرم نگاه کردم و او را دیدم که بر تختی بین زمین و آسمان نشسته است ...»

(۲) در عبارت دیگری آمده است: «پس به راستم نگاه کردم و چیزی ندیدم و به چپم نگاه کردم و چیزی ندیدم و به جلویم نگاه کردم و چیزی ندیدم و به پشت سرم نگاه کردم و چیزی ندیدم، پس سرم را به آسمان گرفتم و چیزی را دیدم ...»

(۳) چنان که می‌بینیم در این دو عبارت، الفاظ سابق که می‌گفت: «پس هنگامی که فرشته‌ای را که در حراء نزد من آمده بود، دیدم» و هم چنین عبارتی که می‌گفت «آن حضرت درباره قطع وحی صحبت می‌کرد»؛ وجود ندارد. با این که راوی همان ابو سلمهٔ بن عبد الرحمن می‌باشد و این چیز عجیبی است! و کسی که از وی روایت می‌کند زهری است و لکن او آنچه را که ابو سلمه ادعا کرده، نفهمیده است، بلکه آن را به جابر در دو عبارت متفاوت نسبت داده است، ولی در خبر اول صحبتی از آن به میان نیاورده است و برای همین زهری در آنچه که طبری از او در مورد فترت در وحی نقل کرده است، فقط به صورت عبارت خبر اول می‌باشد و سپس گفته است: اولین چیزی که خدا بر او نازل کرد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ» تا «ما لَمْ یَعْلَمْ» «۲»

---

(۱). همان طور که در المیزان، ج ۲۰، ص ۸۳ آمده است.

(۲). التفسیر، ج ۲۹، ص ۹۰ و در التاریخ، ج ۳، ص ۳۰۴- ۳۰۶ و در بخاری، ج ۱، ص ۴ و در صحیح مسلم، ج ۱، ۹۸- ۹۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۳۱

بوده است. او در نقل خبر، بر الفاظ خبر اول تکیه کرده است، نه دو خبر اخیر، چنان که بخاری هم همین کار را کرده است، اگر چه مسلم هر دو را با هم روایت کرده است.

(۱) پس آنچه که مورد اعتماد است، عبارت‌های خبر اول است نه دو خبر دیگر، زیرا راوی خبر، ابو سلمهٔ اقرار کرده که آن را از جابر نقل کرده است، بدون آن که اشاره‌ای کرده باشد که اوّلین سوره‌ای که نازل شده، مدّثّر بوده است. اگر چه آن را در دو خبر اخیر آورده است و در این صورت مسئولیت بر عهده راوی است نه جابر و این از باب ظن و اجتهاد جابر نمی‌باشد، چنان که در التمهید چنین فرض شده است. «۱» بنابراین خبری که می‌گوید اولین سوره‌ای که نازل شده، سوره مدّثّر بوده، از جابر نیست، بلکه ابو سلمه آن را به جابر نسبت داده است در حالی که خلاف این مطلب را هم از او روایت کرده است.

آری، آنچه که در خبر از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمده است که فرمود: «فجئت منه فرقا»؛ یعنی از او ترسیدم، قابل پذیرش نیست، زیرا ظاهر آن با آنچه که عیّاشی در تفسیرش از زراره نقل کرده است، منافات دارد. در این خبر زراره می‌گوید که از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: چگونه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از آنچه که از جانب خدا بر او نازل می‌شد نمی‌ترسید که از شیطان باشد؟!

فرمود: «هنگامی که خداوند یکی از بندگانش را به عنوان رسول خود برگزید، آرامش و وقار را بر او نازل می‌کند و در این صورت آنچه که از سوی خدا بر او نازل می‌شد، در نظر او مثل همان چیزهایی بود که با چشم می‌دید.» «۲»

(۲) صدوق در توحید با سندی از محمد بن مسلم و محمد بن مروان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: «رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نفهمید که جبرئیل از سوی خداست مگر به توفیق الهی.» «۳»

در این صورت که توفیق الهی به آرامش و وقار بر رسول خدا نازل شده است، او را یاری می‌کند که از دیدن فرشته وحی، جبرئیل

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

حتی در صورت واقعی‌اش- اگر تعبیر درست باشد- دچار ترس و وحشت نشود.

---

(۱). التمهید، ج ۱، ص ۹۴.

(۲). تفسیر عیاشی و از او در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۲.

(۳). توحید، ص ۲۴۲ و از او در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۶ و این را مقایسه کنید با آن چه که در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۹۹- ۳۰۶ آمده است که این را می‌رساند که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله جزع و فزع کرد و اضطراب و پریشانی او را فرا گرفت و شک کرد که جبرئیل یک فرشته یا شیطان بوده است و در این حال خدیجه و عموزاده نصرانی‌اش ورقهٔ بن نوفل به او دلداری و اطمینان دادند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۳۲

(۱) اما یعقوبی در مورد نزول سوره مدّثّر می‌گوید: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پس از رسیدن به چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد ... و بر تن جبرئیل آبدستی از سندس بود و برای او یک صندلی از بهشت را پیش آورد و او را بر آن نشانید و به او اعلام کرد که او فرستاده خداست و به او پیام الهی را ابلاغ نمود و به او گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ»؛ بخوان به نام پروردگارت که تو را خلق کرد. و فردای آن روز نزد او آمد و او را دید که خود را در گلیمی پیچیده است، برای همین به او گفت: «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ»، ای پیامبر که خود را در گلیم پیچیده‌ای، برخیز و به انذار مردم بپرداز.» «۱»

(۲)

آیا قرآن در دوران کتمان رسالت نازل شده است؟

از جمله چیزهایی که بر عدم نزول قرآن در دوران کتمان دلالت می‌کند، این است که در تمام آیاتی که پیش از سوره حجر نازل شده، چیزی نمی‌یابیم که متناسب با دوران کتمان باشد.

سوره حجر، که به ترتیب پنجاه و چهارمین سوره قرآن می‌باشد و در آخر آن آمده است:

«فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ»؛ آشکار کن به آنچه که مأمور شده‌ای و از مشرکین روی گردان. و سوره شعراء که چهل و هفتمین سوره قرآن می‌باشد و پیش از حجر در ترتیب نزول است، در اواخر آن آمده است: «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»؛ خویشاوندان نزدیکت را انذار کن که همه اینها با شرایط دوران کتمان سازگاری ندارد از خصوصیات سوره‌های مکی- از جمله سوره‌های مذکور- این است که خطاب‌های آن متوجه مشرکین است و با آنها به خاطر کفرشان و انکار مبدأ و معاد جدال و بحث می‌کند و این چیزی است که با کتمان تناسبی ندارد بلکه با اعلان متناسب است.

(۳) پس سوره‌های نمل و قصص و إسراء و یونس و هود و یوسف و حتّی سوره حجر که از سوره‌های نازل شده پس از شعراء می‌باشد، با مشرکین گفتگو کرده و آنها را ملامت می‌کند. به خصوص که سوره حجر در ابتدا می‌گوید: «رُبَما یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ کانُوا مُسْلِمِینَ. ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ. وَ ما أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ إِلَّا وَ لَها کِتابٌ مَعْلُومٌ

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳. و این بسیار شبیه آن چیزی است که قطب راوندی در الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۸۳، حدیث ۳۶ از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله گوسفندان عمویش ابو طالب را می‌چرانید ... تا این که به چهل سالگی رسید ... و جبرئیل.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۳۳

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَها وَ ما يَسْتَأْخِرُونَ. وَ قالُوا يا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ. لَوْ ما تَأْتِينا بِالْمَلائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» «۱»؛ چه بسا کافران آرزو می‌کنند که کاش مسلمان بودند، بگذار آنها بخورند و خوشگذرانی کنند و آروزها سرگرمشان دارد، به زودی خواهند فهمید. ما هیچ دیاری را هلاک نکردیم مگر آن که مهلت و مجالی معلوم داشت. هیچ امتی بر اجل خود پیشی نمی‌گیرد و از آن عقب نخواهد افتاد. گفتند: «ای کسی که قرآن بر تو نازل شده است بی‌تردید دیوانه‌ای. اگر راست می‌گویی چرا فرشتگان را بر ما نمی‌آوری؟

(۱) آیا چیزی از حالت کتمان در این آیات به چشم می‌خورد؟! بلکه علامه طباطبائی رحمه اللّه در تفسیر المیزان در معرفی سوره حجر می‌نویسد: «این سوره مشتمل بر سخنانی درباره استهزای نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به وسیله کفار و مجنون خواندن وی می‌باشد و قرآن آن را نفی کرده و از یاوه‌سرایی‌های کفار دانسته است. پس در این آیات نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به صبر و ثابت قدم و گذشت از کفار سفارش شده است و به وی تسلیت گفته شده و از مقامش به بزرگی یاد شده است و از انذار و تبشیر سخن به میان آمده است.

(۲) علّامه فرموده است: این سوره مشتمل بر قول خداوند کریم است که می‌فرماید: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»؛ آشکار کن به آن چه که مأمور شده‌ای و از مشرکین روی گردان. آیه با آنچه که در تاریخ ضبط شده است مبنی بر این که سه یا چهار یا پنج سال اولی بعثت، رسالت خویش را مخفی نگاه می‌داشت و دعوتش را علنی نمی‌کرد، مطابقت دارد و این به خاطر سختی کار برای او بوده است و تنها کسانی که امید به هدایت آنها را داشته، به طور مخفیانه به اسلام دعوت می‌کرده است، تا این که خداوند به او اجازه و مأموریت داد که دعوتش را علنی کند.

(۳) علّامه فرموده است: «روایات وارده از سوی شیعه و سنی دلالت می‌کنند بر این که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در سال‌های اولیه بعثت، رسالت خویش را مخفی نگاه می‌داشت و دعوت علنی نداشت تا این که خداوند دستور داد: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ». پس از آن به سوی مردم رفت و دعوت خویش را علنی ساخت. پس سوره، مکّی می‌باشد و در اوّل دعوت علنی نازل شده است.» «۲»

---

(۱). حجر (۱۵)، ۲- ۷.

(۲). المیزان، ج ۱۲، ص ۹۵- ۹۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۳۴

ایشان بیان نکرده است که اگر افراد را به صورت انفرادی و مخفیانه از میان افرادی که امید به هدایت آنها داشته دعوت می‌کرده است، پس مسخره کنندگان کجا بوده‌اند و به چه چیزی او را مسخره می‌کرده‌اند؟ و مسخره و استهزای آنها چگونه بوده است که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله علیه آنها نفرین کرد و خداوند او را از شر ایشان و شرّ استهزائشان تأمین نموده است؟ و اگر آخر این سوره، ابتدای اذن به دعوت عمومی بوده است، پس این که سوره برای دلداری دادن و دعوت به بردباری و شکیبایی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟!

(۱) این اشکال تنها متوجه علّامه طباطبائی نیست، بلکه تقریبا همه همین سخنان را گفته‌اند، بدون این که در صدد تبیین این ابهام و اجمال باشند.

شاید که توجه به این اشکال و برای دفع آن سید مرتضی در الصحیح گفته است: بعد از آن که خویشاوندان نزدیکش را انذار کرد، امر نبوت وی در مکه منتشر شد و قریش به مسخره کردن و استهزا و تهمت زدن به وی پرداختند. «۱»

(۲) قبل از او سیّد حسنی در سیرهٔ المصطفی می‌گوید: بعد از آن که پیامبر اکرم ۹ به دعوت خویشاوندان نزدیک پرداخت، تمام

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

مردم مکه درباره دعوت آن حضرت صحبت می کردند.

اخبار آن به خارج از مکه هم سرایت کرده بود و این امر بر کسی از اهل مکّه مخفی نمانده بود؛ بعد از آن که دعوت خویش را به صورت علنی در مورد پسر عموها و خویشاوندانش به اجرا درآورد. «۲»

معنای آن این است که اوضاع و احوال بعد از دعوت خویشاوندان نسبت به قبل از آن تغییر کرده بود و دعوت، بعد از آن که به صورت مخفیانه و سرّی بود، به صورت آشکار و علنی درآمد. در حالی که به نظر نمی‌رسد که در آنچه قبل یا بعد از آن وحی شده است، فرق چندانی ایجاد شده باشد. بلکه هر دو را به یک صورت می‌بینیم.

(۳) در ابتدای سوره شعراء می‌بینیم که می گوید: «لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ. إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِینَ. وَ ما یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنَ الرَّحْمنِ مُحْدَثٍ إِلَّا کانُوا عَنْهُ مُعْرِضِینَ. فَقَدْ کَذَّبُوا فَسَیَأْتِیهِمْ أَنْبؤُا ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ» «۳»؛ شاید می‌خواهی خود را هلاک کنی که چرا ایمان نمی‌آورند؟ اگر بخواهیم از آسمان آیه‌ای بر آنها

---

(۱). الصحیح، ج ۲، ص ۲۶.

(۲). سیرهٔ المصطفی، ص ۱۳۳.

(۳). الشعراء (۲۶)، ۳- ۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۳۵

نازل می‌کنیم که در برابر آن گردن خم کنند. هیچ تذکر تازه‌ای از طرف خدای رحمان به آنها داده نشد، جز این که از آن روی گرداندند و به طور یقین تکذیب کردند، اما به زودی اخبار آنچه مورد تمسخرشان قرار گفته بود به آنها خواهد رسید.

و در اواخر آن می گوید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ. عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ. بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ. وَ إِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ. أَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیَةً أَنْ یَعْلَمَهُ عُلَماءُ بَنِی إِسْرائِیلَ. وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلی بَعْضِ الْأَعْجَمِینَ. فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ ما کانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ. کَذلِکَ سَلَکْناهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ. لا یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ. فَیَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ. فَیَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ. أَ فَبِعَذابِنا یَسْتَعْجِلُونَ. أَ فَرَأَیْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِینَ. ثُمَّ جاءَهُمْ ما کانُوا یُوعَدُونَ. ما أَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یُمَتَّعُونَ. وَ ما أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ إِلَّا لَها مُنْذِرُونَ. ذِکْری وَ ما کُنَّا ظالِمِینَ. وَ ما تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیاطِینُ. وَ ما یَنْبَغِی لَهُمْ وَ ما یَسْتَطِیعُونَ. إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ. فَلا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَکُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِینَ. وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ. وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ» «۱»؛ (۱) و روح الامین (جبرئیل) آن را به زبان عربی فصیح بر قلب تو نازل کرده است تا از انذارکنندگان باشی. به راستی وصف آن در کتاب‌های پیشینیان نیز آمده است، آیا همین نشانه کافی نیست که علمای بنی اسرائیل به خوبی از آن خبر دارند. اگر آن را بر یکی از عجمیان نازل می کردیم و برای شان می‌خواند به آن ایمان نمی‌آوردند. بدین گونه قرآن را در دل گنهکاران وارد می کنیم آنها قبل از دیدن عذاب دردناکی که از آن غافل بوده‌اند و ناگهان به آنها می‌رسید ایمان نمی‌آوردند. می گویند: «آیا مهلتی به ما داده خواهد شد؟ چرا برای رسیدن به عذاب ما شتاب می کنند؟ دیدید اگر چند سالی بهره‌مندشان ساختیم آنگاه عذابی که وعده داده شده است به آنها رسید، این بهره‌ای نیست که برایشان مفید و مدافع آنها واقع شود. هیچ قریه‌ای را هلاک نکردیم مگر این که هشداردهندگانی فرستادیم تا پندی باشد، زیرا ما ستم نمی کنیم. شیاطین هرگز این قرآن را نیاوردند و سزاوار آنها نیست و چنین کاری نمی‌توانستند، آنان از پنهانی گوش فرا دادن برکنارند. هیچ معبودی را با خدا مخوان که از گروه عذاب‌شوندگان خواهی بود. خویشاوندان نزدیکت را هشدار بده و بال بر سر مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر.

(۲) این همه خطاب و عتاب و بلکه تهدید به عذاب و تمام راه‌های عذر و بهانه را به وسیله

---

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۱). شعراء (۲۶)، ۱۹۳- ۲۱۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۳۶

انذار بستن چه معنایی دارد؟ و آیا در تمام این آیات چیزی از کتمان و مخفی کاری به چشم می‌خورد؟ و آیا آیه آخر این معنا را می‌رساند که آغوشش را برای پذیرش مؤمنانی که تنها با دعوت خاصه، از او پیروی کرده‌اند، بگشاید؟ یا این که تنها برای خویشاوندان نزدیک که با دعوت خاصه از او پیروی کرده‌اند، آغوشش را بگشاید؟ یا این که به اطلاق و عموم آیه تمسک شود؟

(۱) علامه طباطبائی در تفسیرش، در تعیین غرض این سوره گفته است: آنها گاهی او را مجنون خوانده‌اند و گاهی گفته‌اند که شاعر است. و در این سوره آنها را تهدید کرده است و برای نمونه داستان‌های بعضی از انبیاء از قبیل: موسی، ابراهیم، نوح، هود، صالح و لوط و شعیب صلّی اللّه علیه و آله و سلم را نقل کرده است و نشان داده که عاقبت کار تکذیب کنندگان چگونه بوده تا از این طریق به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله تسلّی خاطر بدهد و تکذیب شدن از سوی بیشتر افراد قومش او را ناراحت نکند. این سوره از اوایل سوره‌های مکّی است و مشتمل بر قول خداوند متعال است که: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» «۱»

(۲) سپس وی بیان نکرده است که تکذیب اکثر افراد قوم چه وقت بوده است؟ و مکذّبان کجا بوده‌اند؟ و چه چیزی را تکذیب می‌کرده‌اند؟ و از چه چیزی عبرت بگیرند؟ در حالی که آن حضرت تا قبل از نزول این آیات به دعوت از خویشاوندان نزدیک خویش نپرداخته بوده بلکه بعد از نزول آیات آخر این سوره- بنابر فرض- به این امر مبادرت ورزیده، در این صورت چگونه می‌توان بین اینها را جمع کرد؟! هم چنین چگونه می‌توان گفت که این سوره از اوایل سوره‌های مکی است در حالی که نزول آن از سال سوم تا پنجم بعثت مورد تردید واقع شده است؟!

(۳) سوره‌ای که به ترتیب قبل از شعراء نازل شده است، سوره واقعه می‌باشد و این سوره در ابتدا مردم را در قیامت به سه دسته تقسیم می‌کند: «وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»؛ شما به سه گروه تقسیم می‌شوید: اول گروه خوشبختان، چه گروه خوشبختی. و دیگر گروه تیره‌روزان، چه گروه تیره‌روزی و پیشگامان پیشرو، آنها مقربانند؛ و در باغ‌های پرنعمت خواهند بود.

---

(۱). المیزان، ج ۱۵، ۲۴۹- ۲۵۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۳۷

(۱) سپس سابقین از اصحاب یمین را تقسیم می‌کند به: «ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» «۱» گروهی از پیشینیان و قلیلی از متأخران. و دوباره می‌گوید: «لِأَصْحابِ الْيَمِينِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ وَ أَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ لا بارِدٍ وَ لا كَرِيمٍ» «۲»؛ برای گروه دست راست (خوشبختان) گروهی از پیشینیان است و عده‌ای از متأخران. و گروه دست چپ (اهل شقاوت) چه گروه بد یمنی. در حرارت سوزان و آب جوشان، در سایه دودهای متراکم، نه سرد و نه خوش.

(۲) هم چنان به بیان اوصاف و علامات می‌پردازد و می‌گوید: «فَأَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رَيْحانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ وَ أَمَّا إِنْ كانَ مِنْ أَصْحابِ الْيَمِينِ فَسَلامٌ لَكَ مِنْ أَصْحابِ الْيَمِينِ وَ أَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ» «۳»؛ اما اگر از مقربان باشد در آسایش و از نعمت‌های بهشت متنعم است. اما اگر از گروه خوشبختان بود پس سلام بر تو باد از گروه خوشبختان اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد در ورود به دوزخ با آب جوشان از او پذیرایی شود.

معنای اولین و آخرین از سابقین در میان اصحاب یمین چیست؟ آیا تمام آنها کسانی هستند که به دعوت خصوصی و مخفیانه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله جواب مثبت داده‌اند؟ آنها چه کسانی بوده‌اند؟ چند نفر بوده‌اند؟ معنای اصحاب شمال که دعوت شامل

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

آنها نشده است، چیست؟ و هم چنین تکلیف سایر سوره‌هایی که قبل از واقعه نازل شده‌اند، چیست؟

(۳) لکن در مقابل تمام اینها، آنچه که مرحله اول از دعوت سرّی و نزول قرآن در آن را تأیید می‌کند، این است که از یک طرف، تناسب کمّی بین مقدار آیات نازل شده تا سوره حجر و مدت زمان نزول این آیات وجود دارد، و از سوی دیگر تناسبی وجود ندارد و یا حد اقل بعید به نظر می‌رسد که دعوت از خویشاوندان نزدیک بر حسب آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» حاصل شده باشد، زیرا سوره شعراء چهل و هفتمین سوره نازل شده می‌باشد و مرحله قبل از آن به صورت دعوت سرّی نبوده است؛ یعنی این آیه در حدود سه سال پس از دعوت علنی و عمومی نازل شده است که این با دعوت خصوصی خویشاوندان پس از این مدت طولانی متناسب نیست. مگر این که بگوییم این دعوت خصوصی برای اتمام حجت علیه آنها بوده و

---

(۱). واقعه (۵۶)، ۱۴- ۱۳.

(۲). واقعه (۵۶)، ۴۴- ۳۸.

(۳). همان، ۸۸- ۹۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۳۸

می‌خواسته که وصی خویش را از میان آنها انتخاب کند و به این وسیله برای آنها اثبات شود که دعوت او از سوی عالم غیب است و او به استمرار کار خویش اطمینان دارد، و برای همین، به وصی برای بعد از خود احتیاج دارد. آری، همین نظر صحیح است که در آینده درباره آن بحث خواهیم کرد.

مسأله جانشینی علی علیه السّلام در اوایل بعثت

(۱) ممکن است بگوییم که دعوت از خویشاوندان پس از قطع رابطه و تبعید بنی هاشم در شعب ابی طالب به وسیله قریش در حدود سال ششم بعثت بوده است که این بنا بر آن چیزی است که فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیرش با سندی از ابی رافع، غلام عباس بن عبد المطلب، نقل کرده است. او می‌گوید: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرزندان و نواده‌های عبد المطلب را در شعب جمع کرد و برای آنها، که در آن هنگام چهل نفر بودند، ران گوسفندی را طبخ کرد، همگی از آن غذا خوردند و سیر شدند، سپس ظرفی از شیر (یا دوغ) را آورد و همه آن چهل نفر از آن ظرف نوشیدند و سیراب شدند. «۱»

(۲) در این هنگام ابو لهب پیشدستی کرد و گفت: به خدا قسم که هر کدام از ما به تنهایی یک برّه را می‌خورد و به طور کامل سیر نمی‌شود و هر کدام از ما یک ظرف پر از شراب می‌نوشد و سیراب نمی‌شود و پسر ابی کبشه «۲» ما را به یک ران گوسفند و یک ظرف شیر (یا دوغ) مهمان کرده است و همگی سیر و سیراب شده‌ایم و این نمی‌تواند چیزی جز یک سحر و جادوی آشکار باشد!

(۳) آنگاه پیامبر آنها را مورد خطاب قرار داد و فرمود: خداوند به من دستور داده است که خویشاوندان نزدیک و عشیره خاص خود را انذار کنم و شما خویشاوندان نزدیک و عشیره خاص من هستید و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر این که از میان خانواده‌اش شخصی را به عنوان وصیّ و وزیر و وارث او برگزیده، پس کدام یک از شما با من بیعت می‌کند که برادر و وزیر و وارث من و وصی و خلیفه من در میان خانواده‌ام و برای من به منزله هارون برای موسی علیه السّلام باشد، الّا این که بعد از من پیامبری نخواهد بود؟! افراد از پذیرش

---

(۱). تفسیر فرات، ص ۳۰۳ با تحقیق محمودی و در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۱۲.

(۲). این مرد، یکی از افراد خزاعهٔ بوده است که با بت‌پرستی قریش مخالفت می‌کرد و چنان که در النهایه جزری آمده است، پیغمبر

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به او تشبیه کردند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۳۹

درخواست او خودداری کردند. برای همین آن حضرت فرمود: به خدا قسم که یکی از میان شما برمی‌خیزد و درخواست مرا می‌پذیرد و یا این که از غیر شما کسی به این مقام می‌رسد و آنگاه به شدت پشیمان خواهید شد.! در این هنگام علی علیه السّلام که همه چشم‌ها به او خیره شده بود از جایش برخاست و با آن حضرت بیعت کرد و به درخواست‌هایش پاسخ مثبت داد.

(۱) چیزی که ادعای ابی رافع را در مورد این که آن اجتماع و دعوت در شعب ابی طالب و بعد از دعوت عمومی بوده است، تأیید می‌کند این است که ابو لهب با مشاهده این معجزه، ملتهب می‌شود و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به سحر و جادو متهم می‌کند. و او را با کنیه زشت- پسر ابی کبشه- نام می‌برد که مشرکان عادت کرده بودند آن را به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نسبت دهند.

پس حالت آن جلسه به صورت غیر منتظره نبوده، بلکه بعد از دعوت سریّ و مخفیانه بوده است و متناسب با خبر و اطلاع و اعلان قبلی می‌باشد.

(۲) هم چنین وقوع این جلسه پس از اعلان دعوت عمومی در شعب به این وسیله تأیید می‌شود که امر در آیه، امر به انذار است نه اخبار و تبشیر. این کار مناسبت دارد که اخباری باشد تا انذاری صورت بگیرد. و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در ابتدا آنها را به پذیرش رسالت خویش دعوت نکرد، بلکه به بیعت با خویش فراخواند تا خلیفه بعد از وی، از میان آنها باشد. آنگاه به انذار آنها پرداخت و فرمود: یا کسی از میان شما این مسئولیت را می‌پذیرد و یا این که از میان غیر شما کسی به این منصب برگزیده می‌شود و بعدها پشیمان خواهید شد! پس چنین اوضاع و احوالی به صورت یک دعوت غیر منتظره و ناگهانی نبوده است که بلافاصله بعد از دعوت سرّی و مخفیانه برگزار شده باشد، بلکه بیشتر با این مناسبت دارد که با اطلاع و اعلان قبلی همراه بوده است.

(۳) شاید که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله مأمور شده است که این دعوت را در شعب ابی طالب برگزار کند تا با غرور و نخوت قریش مبارزه کرده باشد و با انتخاب جانشین، کافران را مأیوس گرداند.

ظاهر این است که خبر ابی ارفع به عنوان خبر یک حاضر و ناظر و بی‌واسطه می‌باشد؛ زیرا وی آن روز غلام عباس بن عبد المطلب بوده است که او از بنی هاشم و از مدعوین این جلسه بوده و طبیعی است که ابی رافع به همراه مولای خویش به این جلسه رفته باشد و در اخباری که برای ما نقل شده است، راوی بی‌واسطه دیگری را نمی‌شناسیم، مگر علی علیه السّلام و مردی از اصحاب پیغمبر از فرزندان عبد المطلب که به همین مقدار شناخته شده است.

(۴) سیّد بن طاووس در سعد السعود به نقل از جزء پنجم تفسیر محمد بن عباس حجّام با سندی

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۴۰

از مبارک بن فضالهٔ و حسن بصری نقل می‌کند که گفتند: عده‌ای بعد از واقعه جمل به مخاصمه پرداختند. در این حال مردی از اصحاب پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به آنها گفت: وای بر شما! آیا می‌دانید اوّلین فردی که به خدا ایمان آورد و به آنچه که از سوی خدا نازل شد، اقرار نمود؛ چه کسی بوده است؟ همانا من از دهمین فرزندان عبد المطّلب بودم که علی بن ابی طالب نزد من آمد و گفت: فردا رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شما را در منزل ابو طالب برای غذا دعوت کرده است.

هنگامی که او رفت به شوخی به هم می‌گفتیم: آیا محمد می‌تواند که همه ما را سیر کند؟ در حالی که هر کدام از ما به تنهایی یک برّه یک‌ساله را می‌خوریم و یک ظرف پر از شیر را می‌نوشیم.

(۱) فردای آن روز در منزل ابو طالب جمع شدیم و وقتی که بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وارد شدیم به شیوه جاهلیت بر او درود گفتیم و او به روش اسلام به ما سلام کرد. این اولین چیزی بود که برای ما تازگی داشت و ناشناخته بود، سپس دستور داد که

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

ظرف بزرگی از نان و گوشت را برای ما حاضر کردند. آن حضرت دست راستش را بر بالای آن گذاشت و فرمود: بسم الله، به نام خدا بخورید! ما از این کارش متغیر شدیم و أمّا مشغول غذا خوردن شدیم و چون از روز قبل دعوت شده بودیم خود را گرسنه نگاه داشته بودیم. پس آن قدر خوردیم که سیر شدیم؛ ولی ظرف همچنان پر از غذا بود. علی علیه السّلام که به ما خدمت می‌کرد، ظرف بزرگی از شیر (یا دوغ) را به ما تعارف کرد و همگی از آن نوشیدم تا سیراب شدیم. در حالی که ظرف همچنان پر از شیر (یا دوغ) بود.

(۲) پس از آن که از خوردن فراغت یافتیم آن حضرت فرمود: ای فرزندان عبد المطّلب، همانا من انذار کننده‌ای برای شما از سوی خدا هستم. من چیزی برای شما آورده‌ام که هیچ عربی تا کنون آن را نیاورده است. اگر از من اطاعت کنید، هدایت و رستگار می‌شوید. این سفره‌ای بود که خدا به من دستور داده بود برای شما بگسترانم و من آن را برای شما آماده کردم، چنان‌که عیسی بن مریم علیه السّلام آن را برای قومش مهیا کرده بود. اگر کسی از شما بعد از این کافر باشد، خداوند او را چنان عذابی می‌کند که هیچ کدام از عالمیان را آن چنان عذاب نکرده است. از خدا بترسید و به آنچه که می‌گویم گوش فرا دهید. بدانید- ای فرزندان عبد المطّلب- که خداوند هیچ پیامبری را بر نیانگیخته است مگر این که برای او برادر و وزیر و وصی و وارثی از خانواده‌اش قرار داده و هرآینه برای من هم وزیری قرار داده است، چنان که برای پیامبران قبلی قرار داده بوده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۴۱

(۱) خداوند مرا به سوی همه مردم فرستاده و بر من نازل کرده است: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ». و به خدا قسم که خدا مرا آگاه ساخته و اسم او را برایم معین نموده است، أمّا به من دستور داده است که شما را دعوت کنم و شما را نصیحت نمایم و وزیرم را به شما معرفی کنم تا بعد از آن عذر و بهانه‌ای نداشته باشید.

شما از خویشاوندان و عشیره خاص من هستید. کدام یک از شما قبول می‌کند که در راه خدای عز و جل برادر و وزیر من باشد و در مقابل تمام مخالفانم مرا یار و یاور باشد تا او را به عنوان وصی و ولیّ و وزیر خویش انتخاب کنم و او رسالتم را تبلیغ نماید و بعد از من قرض و وعده‌هایم را پرداخت نماید، البته با شروطی که بیان می‌کنم.

(۲) همگی ساکت ماندند و آن حضرت سه مرتبه درخواست خویش را تکرار نمود و آنها همچنان ساکت ماندند، و تنها علی علیه السّلام برخاست و درخواست او را اجابت نمود. هنگامی که ابو لهب این مسائل را دید و شنید، گفت: اف بر تو و بر چیزی که برای ما آورده‌ای آیا برای همین ما را دعوت کردی؟!

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: به خدا قسم که یا یکی از شما این را می‌پذیرد و یا این که از غیر شما کسی به این مقام می‌رسد!

پس علی علیه السّلام از جایش برخاست و فرمود: یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من می‌پذیرم.

آنگاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای ابو الحسن «۱» تو به این مقام برگزیده شدی و قضای الهی بر این امر تعلق گرفته است. ای علی، خداوند تو را به عنوان اولین وصی برای آخرین پیامبر قرار داده است. «۲»

(۳) این خبر دیگری است که از راوی بی‌واسطه‌ای نقل شده است و راوی تنها به همین مقدار شناخته می‌شود که دهمین مدعوّ، از خویشاوندان نزدیک بنی عبد المطّلب بوده و از اصحاب رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به شمار می‌رفته است. اختلاف این خبر با خبر ابی رافع در این است که در اینجا محلّ دعوت را به جای شعب ابی طالب، منزل ابی طالب ذکر کرده است، و این اختلاف چندان مهم نیست؛ زیرا که منزل ابی طالب در شعب بوده است. هم چنین در اینجا به جای عدد چهل، عشیره را ذکر کرده است که وجه جمع بین آنها را با تفصیل بیشتری ذکر خواهد شد.

(۴) امّا وجه اشتراک این خبر با خبر رافع در این است که تشکیل جلسه انذار پس از دوران کتمان را بعید می‌نماید، بلکه بر عکس

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

دلالت دارد که مسبوق به اعلان باشد.

---

(۱). یا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از همان روز او را با این کنیه خوانده است و یا راوی چنین تعبیر کرده است.

(۲). سعد السعود، ص ۱۰۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۴۲

به جز علی علیه السّلام و این دو مرد؛ یعنی ابی رافع و مردی از خاندان عبد المطّلب، راوی حاضر و ناظر بی‌واسطه دیگری را نمی‌شناسیم که این خبر را نقل کرده باشد، و شاید برای دفع این توهم که مسأله مشهور نیست، شیخ طبرسی در مجمع البیان گفته است: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله این دعوت را انجام داد و قصه آن بین خاص و عام مشهور می‌باشد.

(۱) سپس به نقل از ثعلبی این خبر را از براء بن عازب انصاری- که چهارمین فرد از صحابه است که به عنوان واسطه خبر را نقل کرده است- روایت کرده است: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرزندان عبد المطّلب را جمع کرد که در آن هنگام چهل مرد بودند و هرکدامشان به تنهایی یک گوسفند را می‌خوردند و یک پیمانه بزرگ می‌نوشیدند. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام دستور داد که ران گوسفندی را طبخ نماید. سپس به آنها فرمود: بفرمائید به نام خدا (بسم اللّه). پس آن افراد به صورت ده نفر ده نفر نزدیک آمدند و از آن غذا خوردند تا همه سیر شدند. سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درخواست کرد که ظرف بزرگی از شیر (یا دوغ) را بیاورند و او جرعه‌ای از آن نوشید و سپس گفت: بفرمائید بنوشید به نام خدا (بسم الله)، و همگی آن قدر نوشیدند تا سیراب شدند.

(۲) پس ابو لهب پیشدستی کرد و از جا برخاست و گفت: این مرد شما را افسون نموده است! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن روز ساکت شد و حرفی نزد و برای فردای آن روز دوباره دعوتشان کرد و پس از غذا آنها را انذار کرد و فرمود: ای بنی عبد المطّلب! همانا من بشیر و نذیر از سوی خداوند برای شمایم. اسلام بیاورید و از من اطاعت کنید تا هدایت شوید.

سپس سؤال کرد: چه کسی برادر و وزیر و ولیّ و وصی و خلیفه بعد از من در میان خاندانم می‌شود تا دین مرا ادا کند؟! افراد ساکت ماندند و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله این درخواست را سه مرتبه تکرار کرد و هر سه بار همه ساکت ماندند و تنها علی علیه السّلام اعلام آمادگی کرد برای همین پس از مرتبه سوم فرمود: یا علی تو وزیر و جانشین من هستی. افراد خاندان در حالی که بلند شده بودند تا بروند به ابی طالب می‌گفتند: از فرزندت اطاعت کن که او را بر تو فرمانده نمود؟! «۱»

(۳) این خبر هیچ امتیازی نسبت به دو خبر اول ندارد غیر از آنچه که ممکن است از آن برای جمع بین تعداد مدعوین دو خبر سابق استفاده شود. در آن خبرها اعداد ده و چهل آمده بود و در این خبر، ابن عازب می‌گوید: آنها ده تا ده تا به غذا خوردن پرداختند و قائلی هم گفته است که آنها در آن روز چهل مرد بودند.

---

(۱). مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۲۲ به نقل از تفسیر ثعلبی.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۴۳

(۱) به غیر از خبر سابق که از تفسیر حجّام نقل شد، هیچ خبر دیگری از بنی هاشم یا بنی عبد المطّلب از عشیره نزدیک پیغمبر که به این جلسه خاص دعوت شده باشند، نقل نشده است.

حتی از عباس، عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که به این جلسه دعوت شده بود و درخواست پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را ردّ کرد، چیزی نقل نشده است. همین عدم استجابت عباس به درخواست پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله باعث شد که علی علیه السّلام وارث پسر عمویش شود، البته با معنای صحیح وراثت در این مورد.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۲) در این مورد سیّد بن طاووس در سعد السعود از تفسیر حجّام با سند خود از حسین بن حکم حبری، و از طبری با سندی از ربیعهٔ بن ناجد نقل می‌کند که مردی به علی علیه السّلام فرمود: یا امیر المؤمنین، چرا شما از پسر عمویت ارث بردی و عمویت از او ارث نبرد؟ علی علیه السّلام روی به مردم نمود و سه بار فرمود: بیایید، بیایید، بیایید. به طوری که مردم در اطرافش جمع شدند و آماده شنیدن حرف‌هایش شدند. سپس فرمود: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بنی عبد المطّلب را دعوت کرد- یا جمع کرد- که هر کدام از آنها به تنهایی یک گوسفند را می‌خورد و به تنهایی یک ظرف نوشیدنی می‌نوشید. برای آنها یک مدّ (دو دست) غذا تهیه کرد؛ اما همگی از آن سیر شدند و غذا به همان مقدار اولیه اضافه آمد، گویی که کسی به آن دست نزده است. سپس ظرف کوچکی را طلب کرد و همگی از آن نوشیدند و سیراب شدند، اما نوشیدنی، هم چنان به حال خود باقی بود و گویی که کسی به آن لب نزده است. «۱»

سپس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای فرزندان عبد المطلب من به سوی همه مردم و به خصوص برای هدایت شما برانگیخته شده‌ام. هرآینه آنچه که از نشانه و معجزه لازم باشد دیدید و شنیدید. حال کدام یک از شما با من بیعت می‌کند که برادر و همراه و وارث من باشد؟ هیچ کس جواب نداد. اما من که از همه کوچک‌تر بودم، بلند شدم و اظهار آمادگی کردم.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بنشین.

(۳) آن حضرت درخواست خویش را سه مرتبه تکرار کرد و در هر دفعه فقط من اظهار آمادگی می‌کردم و او می‌فرمود: بنشین. تا این که پس از مرتبه سوم دستش را در دست من گذاشت و با من بیعت کرد و به این ترتیب من وارث پسر عمویم شدم و عمویم عباس لایق این مقام نشد. «۲»

---

(۱). تکمیل خبر از تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۱.

(۲). سعد السعود، ص ۱۰۴- ۱۰۵. اسم راوی در نسخه چاپ شده: ابی ربیعهٔ بن ماجد است و در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۱۴، ابی ربیعهٔ بن ناجد آمده است و در علل الشرائع، و هم چنین در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۱ ربیعهٔ بن ناجد ثبت شده و همین صحیح است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۴۴

(۱) این روایت را صدوق در علل الشرایع با سندی از ربیعهٔ بن ناجد «۱» و هم چنین طبری در کتاب تاریخش «۲»، ذکر کرده‌اند و آن را در کتاب حبری که دو بار به چاپ رسیده است، نیافتیم. «۳»

این خبر همانند اخبار سابق با این تناسب دارد که جلسه در شعب ابی طالب و بعد از اعلان عمومی باشد نه در زمان دعوت سرّی و مخفیانه، مخصوصا با عنایت به سخنان آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله که می‌فرماید: «من به سوی تمام مردم و به خصوص برای هدایت شما مبعوث شده‌ام.» اگر چه این جمله با این احتمال می‌سازد که این جلسه در اوایل دعوت عمومی باشد، اما سایر مطالب رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله با این احتمال سازگاری ندارد. هم چنین در این خبر به تعداد مدعوین اشاره نشده است.

مختصر این خبر را هم فرات بن ابراهیم در تفسیرش با سندی از علی علیه السّلام نقل کرده است.

آن حضرت علیه السّلام می‌فرماید: رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله آنها را برای خوردن یک ران گوسفند و ظرفی از شیر (یا دوغ) مهمان کرد و تعدادشان در آن روز سی نفر بود. این در حالی است که در سه خبر قبلی آمده بود که تعدادشان چهل نفر بوده است. «۴»

(۲) قمی آن را در تفسیرش نقل کرده و فرموده است: این آیه در مکه نازل شد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بنی هاشم را که چهل نفر بودند، جمع کرد که هرکدامشان به تنهایی یک گوسفند می‌خورد و یک ظرف بزرگ می‌نوشید. آن حضرت صلّی اللّه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

علیه و آله غذای کمی را تهیه کرد و همه آنها آن قدر خوردند تا سیر شدند. سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه کسی وصی و وزیر و خلیفه من می‌شود؟

ابو لهب خطاب به بنی هاشم گفت: به طور حتم محمّد، شما را افسون نموده است و متفرّق شدند.

سه روز پس از آن دوباره رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آنها را دعوت کرد و همان کارها را برای آنها انجام داد و سپس فرمود: چه کسی از شما وزیر من می‌شود و به وعده‌هایم وفا و دین مرا ادا می‌کند؟ همگی ساکت بودند و تنها علی علیه السّلام بلند شد و فرمود: من یا رسول اللّه. پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: تو وزیر من خواهی بود و این در حالی بود که آن حضرت کم‌سن‌وسال‌ترین آنها بود. «۵»

---

(۱). علل الشرائع، ص ۲۰۲.

(۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۱.

(۳). چاپ سید احمد حسینی، مجمع الذخائر، مهر ۱۳۹۵ ه ق، و چاپ سید محمد رضا حسینی جلالی، آل البیت صلّی اللّه علیه و آله و سلم.

(۴). تفسیر فرات، ص ۳۰۰- ۳۰۳. چنان که در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۱۱- ۲۱۲ آمده است.

(۵). تفسیر قمّی، ج ۲، ص ۱۲۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۴۵

چیزی که تنها در این خبر نقل شده، این است که از مدعوین جلسه به بنی هاشم تعبیر کرده است نه فرزندان عبد المطّلب. و بهانه را از دست ابن تیمیه و امثال او گرفته است که در این خبر خدشه کنند و بگویند که فرزندان عبد المطّلب در آن هنگام به چهل نفر نرسیده بودند. و این خبر هم همانند خبرهای سابق با این تناسب دارد که جلسه در شعب ابی طالب و بعد از اعلان دعوت باشد نه در هنگام دعوت سرّی و مخفیانه و نه در هنگام ابتدای دعوت عمومی.

(۱) طریق سندی این خبر از علی علیه السّلام منحصر به ربیعهٔ بن ناجد نیست و سید همان طوری که آن را از سعد السعود روایت کرده است؛ در الطرف از اعمش هم روایت کرده است. «۱» و صدوق که آن را از ابن ناجد روایت کرده است، هم چنین با سندی از أعمش از عبد الله بن حارث بن نوفل از علی علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت علیه السّلام فرمود: هنگامی که آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، رسول الله فرزندان عبد المطّلب را که در حدود چهل نفر بودند دعوت کرد و فرمود: کدام یک از شما برادر و وارث و وزیر و وصی و خلیفه من بعد از من در میان شما می‌شود؟ این درخواست را بر یکایک آنها عرضه کرد، اما همگی از پذیرش آن خودداری نمودند تا این که نزد من آمد و من گفتم: من قبول می‌کنم یا رسول اللّه. سپس فرمود: ای فرزندان عبد المطّلب! این برادر و وارث و وصیّ و وزیر و خلیفه من در میان شما خواهد بود.

پس افراد آن جمع می‌خندیدند و با تمسخر به ابو طالب می‌گفتند: به تو دستور داد که از این بچه اطاعت کنی و حرفش را گوش کنی. «۲»

این خبر نیز همانند خبرهای سابق با تشکیل جلسه در شعب و بعد از دعوت عمومی بودن آن تناسب دارد، نه این که با زمان دعوت سرّی و مخفیانه و یا با شروع به دعوت عمومی بلکه در آن گوشه و کنایه به ابو طالب است که گویی به این شناخته شده بود که از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حرف شنوی دارد.

(۲) سیّد بن طاووس و شیخ صدوق این خبر را از جهت متن و سند با اختصار ذکر کرده‌اند و شیخ طوسی آن را در أمالی‌اش به دو طریق به صورت کامل آورده است: که از ابن عباس از علی علیه السّلام روایت شده است که فرمود: هنگامی که آیه «وَ أَنْذِرْ

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» بر رسول الله نازل شد، مرا فراخواند و فرمود: ای علی! خداوند به من دستور داد که خویشاوندان نزدیکم را انذار کنم. اما در راه انجام این کار با کمی یار و یاور مواجه بودم و می‌دانستم که هرگاه آنها را برای این کار دعوت کنم، ناگواری‌هایی از سوی آنها خواهیم دید، برای همین این امر را

---

(۱). الطرف، ص ۷ چنان که در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۷۹ آمده است:

(۲). علل الشرائع، ص ۲۰۳. هم چنین در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۷۸ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۴۶

مسکوت گذاشته بودم تا این که جبرئیل پیش من آمد و گفت: ای محمّد، اگر تو به آنچه که مأمور شده یا عمل نکنی؛ خدایت تو را عذاب می‌کند! بنابراین ای علی! مقداری غذا درست کن و ران گوسفندی بر آن بگذار و ظرفی پر از شیر (یا دوغ) را هم تهیه کن. سپس فرزندان عبد المطّلب را دعوت کن تا با آنها سخن بگویم و دستور الهی را به آنها ابلاغ نمایم.

(۱) پس من دستورهای پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را انجام دادم و همگی را که در حدود چهل نفر بودند، دعوت کردم که در میان آنها عموهایش؛ ابو طالب، حمزه، عباس و ابو لهب و ... هم حضور داشتند.

پس از جمع شدن آنها، از من خواست که غذا را بیاورم و من هم آوردم. پس از آن که غذا را بر زمین نهادم، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله لقمه‌ای از گوشت برداشت و آن را قطعه‌قطعه کرد و در جاهای مختلف ظرف نهاد و آنگاه فرمود: با نام خدا، شروع کنید. افراد آن قدر خوردند تا همگی سیر شدند و من چیزی از اثر دست‌هایشان را در غذا نمی‌دیدم. قسم به خداوندی که جان علی در درست اوست، یکی از آن مردان می‌توانست تمام غذایی را که تهیه کرده بودم، به تنهایی بخورد ...

سپس ظرف شیر (یا دوغ) را به آنها عرضه کردم و همگی آن قدر نوشیدند تا سیراب شدند.

به خدا قسم که اگر یکی از آنها می‌خواست، می‌توانست به تنهایی تمام آن ظرف را بنوشد.

سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خواست شروع به صحبت کند که ابو لهب پیشدستی کرد و گفت: رفیق شما چقدر خوب شما را افسون کرده است. پس از آن همه افراد متفرق شدند در حالی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هیچ سخنی نگفته بود.

(۲) فردای آن روز به من گفت: ای علی، این مرد چنان که دیدی در سخن گفتن بر من پیشی گرفت و افراد را قبل از آن که سخنی بگویم، پراکنده کرد. پس غذایی همانند غذای دیروز آماده کن و همه آنها را دعوت کن. پس غذا را آماده کردم و همه آنها را جمع نمودم. پیامبر از من خواست که غذا را بیاورم که آن را نزد او گذاشتم. او همان کارهای روز گذشته را تکرار کرد و مهمانان آن قدر خوردند تا سیر شدند. سپس به من گفت: سیرابشان کن. من هم ظرف را آوردم و همگی نوشیدند تا سیراب شدند.

(۳) سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شروع به سخن کرد و فرمود: ای فرزندان عبد المطّلب، به خدا قسم هیچ کس از عرب را نمی‌شناسم که چیزی بهتر از آنچه که من برای شما آورده‌ام، آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خداوند به من دستور داده است که شما را به آن دعوت کنم. کدام یک از شما به من ایمان می‌آورد و مرا در کارهایم کمک می‌کند و برادر و وصی و وزیر و خلیفه من (در میان اهلم) می‌شود.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۴۷

همه افراد ساکت بودند و از پذیرش آن ابا می‌کردند.

(۱) پس من بلند شدم و گفتم: ای پیامبر خدا! من وزیر تو بر آنچه که خداوند تو را بر آن مبعوث کرده است، می‌باشم. پس دستم را گرفت- در حالی که کم‌سنّ‌وسال‌ترین و لاغرترین و کوتاه‌قدترین آنها بودم- و فرمود: همانا این برادر و وصی و وزیر و خلیفه من در میان شما می‌باشد، پس سخنانش را بشنوید و از او اطاعت کنید ...

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

افراد جلسه بلند شدند و در حالی که می‌خندیدند به ابو طالب می‌گفتند: به تو دستور داده است که حرف فرزندت را گوش دهی و از او اطاعت کنی. «۱»

تفاوت این خبر با اخبار سابق در این است که تصریح بر این دارد که این جلسه در ابتدای دعوت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است و «إنذار» در آن وجود ندارد.

(۲) روایت این خبر از عبد الله بن عباس، نوعی اعتراف به عدم اطاعت از سوی پدرش در آن جلسه می‌باشد، با وجود درخواست‌های مکرر و مخصوص پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله. در حالی که در این اخبار اشاره به این شده است که ابو طالب به اطاعت و حرف شنوی از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله معروف شده بود و برای همین او را مسخره می‌کردند. چنان که در این اخبار ابو لهب نیز که در سخن گفتن بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله پیشی گرفت و او را متّهم به افسون نموده، شناسانده شده است.

اگر چه خبر بر شروع دعوت آنها به اسلام تصریح کرده است.

(۳) یکی از طرقی که شیخ طوسی خبر را نقل کرده است، طریق طبری از ابن عباس در تاریخ و تفسیرش «۲» می‌باشد و عبارت در هر دو جا «خلیفه من در میان شما» می‌باشد نه جمله «و خلیفه

---

(۱). طریق طبری این چنین است: ابن حمید برای ما گفت که سلمه برای ما روایت کرده و گفته است که محمد بن اسحاق (صاحب مغازی) از عبد الغفّار بن قاسم از منهال بن عمر از عبد اللّه بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبد المطّلب از عبد اللّه بن عباس از علی بن ابی طالب روایت کرده است که آن حضرت فرمود: .. لکن این خبر در سیره ابن هشام وجود ندارد، چون که اسم آن را تهذیب سیره ابن اسحاق گذاشته است!

لکن نصّ ابن اسحاق را قاضی نعمان مصری در کتاب شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۰۶- ۱۰۷ نقل کرده است.

البته نه با لفظ متکلم از حضرت علی علیه السّلام، بلکه به لفظ غایب آن را نقل کرده است و قول ابو لهب در آن چنین است: اگر به جادوگری میزبانتان پی نبردید مگر به واسطه این افسونی که در غذا و شیر انجام داد، اما همین برای شما کافی است. همین دلالت می‌کند بر این که آنها قبلا نیز نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به افسون متهم می‌کرده‌اند. و قول رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در شرح الاخبار «و خلیفه من در میان شما» است نه «خلیفه من در میان اهلم».

(۲). تاریخ طبری، ج ۳، ۳۱۹- ۳۲۱ و تفسیر طبری، ج ۱۹، ص ۷۴- ۷۵، و لکن او در تفسیرش جمله «و جانشین من در میان شما» را حذف کرده و به جای آن جمله «کذا کذا» را در دو جا آورده است. در موضع اول گفته است:

«کدام یک از شما وزیر و همکار من در این امر می‌گردد تا برادر من باشد و کذا کذا.» و در موضع دوم گفته است:

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۴۸

من در میان خانواده‌ام». و واسطه بین طوسی و طبری، جماعتی هستند که از ابی المفضل، از طبری نقل کرده‌اند و ای کاش معلوم می‌شد که چه کسی تحریف و جابه‌جایی را انجام داده است!

قبلا از طبرسی نقل شد که وی این خبر را در تفسیر مجمع البیان به نقل از تفسیر ثعلبی از براء بن عازب نقل کرده است.

(۱) در إعلام الوری از تفسیرهای ثعلبی نیشابوری و ابی سعید خرگوشی این را با عنوان: آنچه که روات نقل کرده‌اند، روایت نموده بدون آن که راوی خاصی را معین کرده باشد.

او می‌نویسد: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بنی عبد المطّلب را که در آن زمان حدود چهل مرد بودند در منزل ابی طالب جمع کرد و برای آنها یک ران گوسفند و یک مدّ گندم و یک ظرف شیر (یا دوغ) آماده کرد؛ این در حالی بود که هر کدام از آنها به

pdftarikhema.org
mapdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

تنهایی یک گوسفند را می‌خورد و یک ظرف بزرگ از شراب را می‌نوشید. سپس رسول اللّه دستور داد که این غذا را به آنها تقدیم کنند و همه آنها به طور کامل از آن خوردند تا خوب سیر شدند، در حالی که هیچ معلوم نشد که از غذا چیزی کم شده است یا نه.

«همانا این برادر من است و کذا و کذا.»! امّا ابن کثیر شامی، گویا که این جمله را برای علی زیاد دانسته است (!) و با وجودی که در تاریخش به تاریخ طبری اعتماد کرده است، با این وجود در این قسمت به آن اعتماد و تکیه نکرده است! بلکه متوسل به تفسیر آن شده است، چنان که این کار را در تفسیرش، ج ۳، ص ۳۱۵ و البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۳، ص ۴۰ و السیرهٔ النبویهٔ، ج ۱، ص ۴۵۹ انجام داده است!

در فلسفه التوحید و الولایهٔ، مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه گوید: از جمله علمای قدیمی که نص نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را در مورد خلافت علی علیه السّلام در هنگام دعوت عشیره‌اش و ابلاغ رسالت الهی، نقل کرده‌اند، ابن حنبل در مسند و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ. و از متأخرین محمد عبد الله عنّان در تاریخ الجمعیّات و محمد حسین هیکل در چاپ اول از کتاب حیاهٔ محمّد می‌باشند. لکن این شخص در چاپ دوم و چاپ‌های بعدی با دریافت پانصد جنیه! پول از «جماعتی!» کتاب خویش را تحریف کرده و جمله «خلیفه من بعد از من» را به «خلیفه من در میان خانواده‌ام» تبدیل کرده و به این طریق حدیث مذکور را مسخ کرده است. (نک:

فلسفه التوحید و الولایهٔ، ص ۱۳۲- ۱۷۹).

و در تعلیقه اعیان الشیعهٔ آمده است که دکتر هیکل در مقابل خریدن هزار نسخه از کتابش، حدیث را تحریف کرد و در چاپ دوم این جمله را ذکر کرد: «کدام یک از شما وزیر و همکار من در این امر می گردد؟»

این چیزی است که سید حسنی در سیرهٔ المصطفی، ص ۱۳۰- ۱۳۱) حکایت کرده است و صحیح همان چیزی است که در الصحیح آمده است مبنی بر این که هیکل در چاپ اول کتاب حیاهٔ محمد، ص ۱۰۴. جملات تاریخ طبری در مورد این خبر را ذکر کرده است؛ ولی در چاپ دوم در سال ۱۳۵۴ ه ق. در ص ۱۳۹ جمله «و خلیفه من در میان شما» را حذف کرده و به جمله «و برادر و وصی من باشد» اکتفا نموده است. امّا پانصد جنیه در واقع پول هزار نسخه از کتابش بوده است که قیمت هر نسخه آن نیم جنیه بوده و بنابراین اختلافی وجود ندارد و البتّه این کار خلاف شرع و انصاف و خارج شدن از راه مستقیم است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۴۹

(۱) سپس که آنها سیر و سیراب شدند، فرمود: ای فرزندان عبد المطّلب! همانا خداوند مرا به سوی تمام مردم مبعوث کرده و به سوی شما به طور خاص برانگیخته و فرموده است: «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» و من شما را به سوی دو کلمه بسیار آسان دعوت می‌کنم که به وسیله آنها بر عرب و عجم حاکم می‌شوید و امت‌ها در مقابل شما خضوع خواهند کرد و به خاطر آنها به بهشت داخل می‌شوید و از آتش جهنم نجات می‌یابید. و آن این است که شهادت دهید: لا اله الا اللّه و محمد رسول اللّه.

پس چه کسی به این درخواست پاسخ مثبت می‌دهد و مرا در انجام رسالتم یاری می‌کند تا برادر، وصی، وزیر و وارث و خلیفه بعد از من باشد؟! هیچ کدام به وی پاسخ ندادند و تنها علی علیه السّلام برخاست و فرمود: من آماده‌ام یا رسول اللّه، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بنشین. همانا تو برادر، وصیّ، وارث و خلیفه بعد از من هستی. سپس افراد از جای خویش برخاستند و با تمسخر به ابو طالب می‌گفتند: به تو تبریک می‌گوییم که به دین برادرزاده‌ات گرویده‌ای و او هم پسرت را بر تو امیر قرار داده است «۱»

(۲) طبری برای این روایت، اسم راوی خاصی را ذکر نکرده است و آن را به صورت نقل به معنا ذکر کرده است و در هر صورت الفاظ این روایت با این تناسب دارد که این جلسه در ابتدای دعوت بوده است و با اخبار سابق در این مشترک است که در آن از

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

انـذار سـخن به میـان نیامـده است، مگر معنـای این سـخن پیـامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله که فرمود: «و با این کلمه از آتش نجات می‌یابید» بدون این که بیان کند که این چه آتشی است؟

هم چنین در آخر روایت اشاره شـده است به این که افراد عشـیره فهمیـده بودنـد که ابو طالب به پذیرش دین پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله تمایل دارد و برای همین او را مسخره کردند.

(۳) امـا ابن شـهر آشوب در منـاقب به آنچه که طبری در تاریخش و قبل از او محمـد بن اسـحاق در کتابش و احمـد در مسـندش و فضائـل الصـحابهٔ و خرگوشـی در تفسـیرش از ابن رافع و براء بن عـازب و ابن عباس و ربیعـهٔ بن ناجـد و نیز ابن جبیر نقل کرده‌انـد، مطـالبی را اضـافه نموده است و بعضـی از اخبار را با برخی دیگر مخلوط کرده است و به نظم درآورده‌شـده این خبر به وسـیله دعبل خزاعی را نیز نقل کرده است و شش مقطع از شعر سید حمیری و دو مقطع از شعر عونی را آورده است: «۲»

---

(۱). اعلام الوری: ج ۱، ص ۳۲۲- ۳۲۳.

(۲). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ۲۴- ۲۶ و مختصر این خبر را إربلی در کشف الغمّهٔ، ج ۱، ص ۳۲۷- ۳۲۸ از ابن

(۱) این چیزی است که وی به عنوان «سـبقت علی علیه السّلام در بیعت با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله» در فضائل علی علیه السّلام ذکر کرده است و لکن قبـل از آن در باب مبعث نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله گفته است: روایت شـده است که وقتی آیه «وَ أَنْـذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» نازل شد، رسول الله روزی بر بالای کوه صفا رفت و فرمود: یک خبر مهم! پس قریش در اطراف او جمع شدند و گفتند: چه شده است؟

فرمود: اگر به شـما خبر دهم که دشمن امشب یا فردا صبح بر شما حمله خواهد کرد. آیا مرا تصدیق می‌کنید؟ گفتند: بله. فرمود: من ترساننده شما از عذاب شدیدی هستم! پس ابو لهب گفت: اف بر تو، آیا برای این ما را جمع کردی؟!

پس سوره تبت نازل شـد. «۱» و مجلسـی در باب مبعث «۲» به نقـل همین فصـل و تنهـا همین نقل از مناقب اکتفا کرده است و ظاهرا چنین است که تمـام مطالبی است که ابن شـهر آشوب در مورد این آیه نقل کرده است، خبر مرسل است و اوّلین اشـکالی که بر آن وارد است، این است که انذار برای خویشاوندان بوده است نه برای قریش و این خبر بر خلاف ظاهر آیه شریفه می‌باشد.

(۲) شاید که برای همین طبری در تاریخش در مورد این آیه، روایت ابن عباس را مقدم داشته است و سپس روایت ابن ناجد را ذکر کرده است. او اولی را از ابن اسـحاق نقـل کرده است و آنگـاه دوبـاره روایت دیگری را از ابن اسـحاق به نقل از حسن بصـری ذکر کرده است و آن را سومین و آخرین روایت در مورد آیه قرار داده است. در روایت حسن بصری آمده است:

هنگامی که این آیه بر رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله نازل شد: «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در ابطح ایسـتاد و فرمود: ای بنی عبـد المطّلب، ای بنی عبـد منـاف، ای بنی قصـی، سـپس اسم یکایـک قبایل قریش را برد تا به آخر رسـید و آنگاه فرمود: من شما را به سوی خدا دعوت می‌کنم و شما را از عذاب او می‌ترسانم. «۳»

(۳) لکن طبری همانند ابن شـهر آشوب مازندرانی در مورد چنین نقلی، ضعف ارسال آن در سند و اشکال‌های وارد بر متن و دلالت آن را ذکر نکرده است و گویی که آنهـا بین معنای آیه و بین آنچه که در مورد عمل رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله روایت شـده است، منافاتی ندیده‌اند.

ظاهرا آنچه که ابن شهر آشوب به صورت مرسل ذکر کرده، همان چیزی است که در

بطریق در العمدهٔ ذکر کرده و گفته است: «نقل این روایت به صورت ساده‌تر گذشت»، ولی من آن را پیش از این مورد نیافتم.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۱). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۶.

(۲). بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۷.

(۳). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۲ و تفسیر طبری، ج ۱۹، ص ۷۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۵۱

الدر المنثور به نقل از بخاری و ابن جریر و ابن منذر و ابن مردویهٔ و ابن ابی حاتم و سعید بن منصور از ابن عباس نقل شده است. بنابراین روایت از ابن عباس به دو صورت می‌باشد: اولی همان است که از علی علیه السّلام در مورد یوم الدار و روز دعوت نقل کرده است و دومی همین روایت است که بر آن توقف شده است و آن را بدون اسناد از پدرش یا علی علیه السّلام نقل کرده است و روایت اوّل، از جهت سندی و موافقت با کتاب الله أولی به قبول می‌باشد. و دومی مقطوع السند و مخالف با ظاهر آیه؛ «الاقربین» می‌باشد و در واقع خبر نامعتبری است.

(۱) نامعتبرتر از آن چیزی است که آن هم در الدر المنثور از احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویهٔ و بیهقی در شعب الایمان و در الدلائل از ابی هریره نقل کرده‌اند که گفت: هنگامی که آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عام و خاص قریش را فرا خواند و فرمود: ای جماعت قریش! خودتان را از آتش نجات دهید که من مالک هیچ سود و ضرری برای شما نیستم. ای جماعت بنی کعب بن لؤی ... ای جماعت بنی قصی ... ای جماعت بنی عبد المطّلب ... در تمام اینها می گوید: خودتان را از آتش نجات دهید که من مالک هیچ سود و ضرری برای شما نیستم. و در آخر خبر آمده است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای فاطمه، دختر محمد! خودت را از آتش نجات بده که من مالک هیچ سود و ضرری برای تو نیستم. الا این که شما از ارحام من هستید و من به صله رحم عمل خواهم کرد!

(۲) این روایت بسیار از ظاهر آیه شریفه دور است، زیرا می گوید: آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله قریش را به صورت قبیله قبیله فرا می‌خواند و گویی که ابو هریره انذار را به تمام قریش تعمیم داده، در حالی که آیه تصریح دارد که انذار برای خویشاوندان نزدیک باشد و آنها بنی هاشم یا بنی عبد المطّلب‌اند.

گویا که ابو هریره- یا کسی که این سخن بی‌پایه را بر زبانش جاری ساخته متوجه این اشکال بوده است و اختلاف ظاهر آیه که خاص است و عمل رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله که عمومی است را در نظر داشته، لذا گفته است: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در ابتدا به صورت خاص و سپس به صورت عام همه را دعوت کرد که این سخن نیز اشکال را رفع نمی کند و این سؤالات باقی است که: آن حضرت چگونه آنها را جمع کرد و این گونه آنها را انذار نمود؟ و چگونه دخترش فاطمه هم بدان جا آمد و سن او در آن هنگام چقدر بوده است؟ و ابو هریره در روز نزول آیه کجا بوده است، در حالی که وی تنها چند سال قبل از وفات پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله اسلام آورده بود؟ بنابراین این خبر مقطوع السند و مردود است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۵۲

(۱) بیگانه‌تر از این روایت از مفاد آیه در شأن و منزلت حضرت علی علیه السّلام و سبقت او در قبول اسلام، چیزی است که در الدر المنثور به نقل از طبرانی و ابن مردویهٔ از ابی امامه آمده است.

وی می گوید: وقتی آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، رسول اللّه، بنی هاشم را جمع کرد و آنان را جلوی در نشاند و زنان و خانواده‌اش را جمع کرد و آن را در خانه نشاند. سپس رو به آنها کرد و فرمود: ای بنی هاشم، جان‌هایتان را از آتش جهنم بخرید و در آزاد کردن خودتان از آن تلاش نمایید که همانا من صاحب اختیار چیزی برای شما از سوی خدا نیستم.

سپس رو به خانواده‌اش کرد و گفت: ای عایشه دختر ابو بکر و ای حفصه دختر عمر و ای ام سلمه و ای فاطمه دختر محمّد و ای ام زبیر، عمه رسول الله، جان‌هایتان را از آتش جهنم بخرید و در آزاد کردن خودتان از آن تلاش نمایید که همانا من صاحب اختیار

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

چیزی برای شما از سوی خدا نیستم و نمی‌توانم شما را بی‌نیاز کنم!

(۲) تمام اینها را علامه طباطبائی در تفسیر المیزان نقل کرده است و در حاشیه این روایت سوم نوشته است: قول خداوند متعال «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»، یک آیه مکّی است و در سوره مکی قرار دارد و هیچ کس قائل به نزول آیه در مدینه نشده است و از طرفی در روز نزول این آیه، عایشه، حفصه و امّ سلمه کجا بوده‌اند، در حالی که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله پس از نزول این آیه، بنی هاشم یا بنی عبد المطّلب را مخاطب انذار خویش قرار داده است. سپس می‌گوید: از عجایب این است که آلوسی پس از نقل روایات گفته است: اگر تمام این روایات، که از صحاح نقل گردیده‌اند، درست باشد، طریق جمع بین آنها این است که بگوییم انذار متعدد بوده است! «۱»

(۳) در پایان باید بگوییم که ما هیچ احتمالی به صحت این روایات در مورد مفاد آیه شریفه نمی‌دهیم و خبر صحیح دلالت بر سبقت علی علیه السّلام در ایمان آوردن دارد و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در مورد آن حضرت فرمود: «تو برادر، وصی، وارث و خلیفه بعد از من هستی.» و روایات جعلی سعی در دور شدن از معنای آیه را دارد؛ ولی باید گفت که درغگو حافظه ندارد و رد پایی از دروغ خویش بر جای می‌گذارد:

و مهما تکن عند امرئ من خلیقةٍو ان خالها تخفی علی الناس تعلم اگر مردی دارای خوی و خصلتی باشد هر چند که سعی کند آن را مخفی نگاه دارد، مردم از آن آگاه می‌شوند.

بلی، در میان راویان کسانی بوده‌اند که به هیچ چیز فکر نمی‌کرده‌اند مگر این که برای اسلافشان افتخار جعل کنند و برای همین به ذکر چیزی غیر از آن توجه نداشته‌اند.

---

(۱). المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳۳- ۳۳۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۵۳

(۱) برای مثال یعقوبی را می‌بینیم که هنگام که خبر را از فضل بن عبد الرحمن هاشمی از فرزندان ربیعهٔ بن حارث بن عبد المطلب نقل می‌کند، می‌گوید: خداوند به پیامبرش دستور داد که خویشاوندان نزدیکش را انذار کند. پس آن حضرت بر مروه ایستاد و با صدای بلند فریاد زد: ای آل فهر! پس تمام قریش در اطراف او جمع شدند. در این حال ابو لهب به او گفت: آل فهر را (چه می‌گویی)؟ پس پیامبر فریاد زد: ای آل غالب! پس آنها هم آمدند تا این که فریاد زد: ای آل هاشم! پس فرزندان عبد المطّلب جمع شدند. پس ابو لهب گفت: اینها بنی هاشم هستند که جمع شده‌اند و آنها را در خانه حارث بن عبد المطّلب (!) جمع کرد و در این هنگام در حدود چهل مرد بودند. پس پیامبر غذایی تهیه کرد و آنان ده تا ده آمدند و خوردند تا سیر شدند. تمام غذای تهیه شده یک ران گوسفند و تمام نوشیدنی یک ظرف شیر (یا دوغ) بود و این در حالی بود که هر کدام از آنها به تنهایی یک گوسفند را می‌خورد و یک ظرف بزرگ را می‌نوشید. سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آنها را انذار کرد و از این که خداوند آنها را بر دیگران فضیلت داده و به او دستور داده که به طور اختصاصی آنها را انذار کند، آگاهشان کرد (!)

(۲) پس ابو لهب گفت: دست او را بگیرید پیش از آن که دیگران دست او را بگیرند و با او بیعت کنید تا وقتی که دیگران بر شما سبقت نگرفته‌اند چون اگر به حمایت از او برخیزید هرآینه کشته خواهید شد و اگر او را رها بگذارید، هرآینه ذلیل و خوار خواهید شد!

پس ابو طالب گفت: ای بی‌حیای لوچ؛ به خدا قسم که او را یاری خواهیم کرد. سپس پیامبر را مخاطب قرار داد و گفت: ای برادرزاده! اگر خواستی مردم را به سوی خدایت دعوت کنی، ما را آگاه کن تا با سلاح به همراهت بیرون آییم. در آن روز جعفر بن ابی طالب و عتبهٔ بن حارث اسلام آوردند. «۱»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۳) یعقوبی در مورد علی علیه السّلام سخنی به میان نمی‌آورد! و چنین دعوت عجیب و غریبی را تنها او نقل کرده که از عقل و منطق دور و بنابراین مردود است.

در خاتمه، این نکته را نیز فراموش نکنم و توجه خوانندگان عزیز را جلب کنم به این که به غیر از خبر اخیر در مورد حدیث یوم الدار برای انذار خویشاوندان که در آن از تهیه کننده غذا نامی برده نشده است، می‌توان گفت که در تمام اخبار سابق، تهیه کننده غذا حضرت علی علیه السّلام معرفی شده است. نه خدیجه و یا کنیزهایش و یا فاطمه بنت اسد.

الا آنچه را که حمیری در قرب الاسناد با سندی از امام کاظم علیه السّلام در مورد معجزه‌های

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۵۴

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده و گفته است: هنگامی که عشیره‌اش و دیگران به درخواست او پاسخ مثبت دادند، او به علی علیه السّلام دستور داد که به خدیجه بگوید غذا تهیه کند و شاید که حضرت خدیجه دور از دسترس آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بوده است و برای همین علی علیه السّلام واسطه بین آنها بوده است. پس خدیجه غذا را برایشان آماده کرد و آن حضرت به علی علیه السّلام دستور داد که خویشاوندانش از فرزندان عبد المطّلب را برای غذا دعوت کند و او هم چهل مرد را دعوت کرد.

پس رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای علی! غذا را برایشان حاضر کن.

پس علی علیه السّلام غذاهایی را آورد که می‌بایست سه نفر یا چهار نفر در کنار هم آن را می‌خوردند. پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آنها را جلویشان گذاشت و فرمود: بسم اللّه بگوئید بخورید.

پس او بسم اللّه گفت؛ امّا افراد دیگر نگفتند و غذا را خوردند تا سیر شدند و پراکنده گردیدند. «۱»

---

(۱). قرب الاسناد، ص ۲۵۲، حدیث ۱۲۳۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۵۵

(۱)

فصل چهارم اعلان دعوت عمومی

اشاره

(۲)

مرحله دعوت عمومی آشکار

مرحوم شیخ صدوق در إکمال الدین با سندی از عبد الله بن علی حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: پس از آن که وحی بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نازل شد، آن حضرت به مدت سیزده سال در مکه اقامت کرد که سه سال از آن را به صورت سری و مخفیانه سپری کرد و از ترس، دعوت الهی را آشکار نکرد تا این که خداوند عز و جلّ به او دستور داد که امر الهی را آشکار کرد. «۱»

(۳) عیاشی در تفسیرش از حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سال‌ها در مکه دعوت خویش را مخفی نگاه داشت و تنها برای علی و خدیجه آشکار کرد. پس از آن، حضرت نزد قبائل عرب می‌رفت و دین خدا را بر آنها عرضه می‌کرد.

آنها به محض دیدن او می‌گفتند: دروغگو، از ما دور شو! «۲»

(۴) صدوق در معانی الاخبار و در الخصال با سندی از أبان بن عثمان احمد بجلی کوفی نقل می‌کند که گفت: افرادی از قریش که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را استهزا می‌کردند، پنج نفر بودند: ولید بن مغیرهٔ مخزومی، عاص بن وائل سهمی، اسود بن عبد یغوث زهری، اسود بن مطلّب و حارث بن طلاطلهٔ ثقفی. «۳» عیّاشی هم این روایت را نقل کرده و این مطلب را بدان اضافه کرده است:

پس هنگامی که خداوند فرمود: «إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مطمئن شد که خداوند آنها را ذلیل خواهد کرد و سرانجام به بدترین وضع به هلاکت رسیدند. «۴»

(۵) قمّی در تفسیر خود می‌نویسد: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در روز دوشنبه به مقام نبوّت رسید و علی علیه السّلام در روز سه‌شنبه به وی ایمان آورد و سپس خدیجه، همسر پیامبر مسلمان شد و سپس ابو طالب بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله داخل شد و دید که نماز می‌خواند و علی علیه السّلام در کنارش ایستاده است. جعفر به

---

(۱). إکمال الدین، ص ۱۹۷ و بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۷۷.

(۲). تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۳.

(۳). الخصال، ج ۱، ص ۲۷۸- ۲۷۹.

(۴). تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۵۶

همراه ابو طالب بود که پدرش به او گفت: برو کنار پسر عمویت بایست و جعفر در سمت چپ رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ایستاد و آن حضرت از میانشان کمی جلوتر رفت. پس آن حضرت نماز می‌خواند و علی و جعفر و زید بن حارثه و خدیجه به او اقتدا می‌کردند.

پس از آن که سه سال با این وضع گذشت، خداوند دستور داد: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» «۱»؛ آنچه را مأموریت داری آشکارا ابلاغ کن و از مشرکان روی بگردان. ما شرّ مسخره کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.

(۱) مسخره کنندگان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پنج نفر بودند که عبارت بودند از: ولید بن مغیره، عاص بن وائل سهمی، اسود بن مطلّب، اسود بن عبد یغوث و حرث بن طلاطله خزاعی.

اما ولید مورد نفرین رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قرار گرفت؛ زیرا رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را بسیار مسخره و اذیت می‌کرد. آن حضرت درباره‌اش فرمود: خدایا چشمانش را کور گردان و داغش را بر دل فرزندانش بگذار! پس از مدتی بینایی‌اش را از دست داد تا اینکه روزی از کنار مردی از خزاعه می‌گذشت که مشغول تیرسازی بود، در این حال یکی از تیرها به پاشنه او اصابت کرد و باعث خون‌ریزی شد. پس ولید از کنار رسول الله گذشت. جبرئیل فرمود: ای محمد! این همان ولید بن مغیره است که تو را مسخره می‌کرد. پیامبر فرمود: بله. پس هنگامی که ولید از کنار آنها گذشت، جبرئیل به جایگاه تیر در پاشنه‌اش اشاره کرد. ولید به منزلش برگشت و بر تخت خویش خوابید. خون از او جاری شد تا آن که به رختخواب دخترش رسید. دخترش متوجه شد و گفت: مگر گردنه مشک آب بازشده است! ولید گفت: این آب مشک نیست، بلکه خون پدرت است. زودتر فرزندان و برادرزاده‌هایم را حاضر کن که من مشرف به مرگ هستم.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

دخترش نیز آنها را جمع کرد. او به عبد الله بن ربیعه گفت: عمارهٔ بن ربیعه در سرزمین حبشه و در جای گمشده‌ای می‌باشد پس نامه‌ای را از محمد به نجاشی بگیر که او را برگرداند! و سپس جان داد.

(۲) ربیعهٔ ابن اسود «۲» بر رسول الله می گذشت که جبرئیل به چشمش اشاره کرد و او کور شد و فوت کرد.

(۳) اسود بن عبد یغوث از کنار آن حضرت می گذشت که جبرئیل به شکمش اشاره کرد و او آن قدر آب نوشید تا شکمش ترکید.

---

(۱). حجر (۱۵)، ص ۹۴- ۹۵.

(۲). در اینجا چنین نوشته شده و پیش از این چنین اسمی نیامده است و ظاهرا ربیعهٔ در اینجا تصحیف‌شده ابی زمعهٔ الاسود بن مطلّب می‌باشد!

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۵۷

(۱) عاص بن وائل از کنار آن حضرت می گذشت که جبرئیل به پاهایش اشاره کرد که چوبی در گودی پایش فرو رفت و از پشت پایش درآمد و همین باعث مرگش شد.

(۲) حارث بن طلاطله از کنار آن حضرت می گذشت که جبرئیل به صورتش اشاره کرد. او به کوه‌های تهامه رفته بود که بارانی پیاپی شروع به باریدن کرد و او آن قدر از آب آن باران نوشید تا این که شکمش ترکید. این معنای قول خداوند متعال است که: «إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ.

(۳) پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله روزی بر سنگی ایستاد و فرمود: «ای جماعت قریش از جماعت عرب! شما را دعوت می کنم به این که شهادت بدهید: لا اله الا الله و محمد رسول اللّه و به شما نصیحت می کنم که بت‌ها و شریکان خدا را کنار بگذارید. اگر به حرف‌های من گوش فرا دهید، بر عرب‌ها فرمانروایی می‌یابید و عجم‌ها زیر حکومت شما قرار می گیرند و پادشاهان بهشت خواهید بود»

قریشیان او را مسخره کردند و گفتند: محمد بن عبد الله دیوانه شده است؛ ولی به خاطر شأن و مقام و موقعیت ابو طالب به او جسارت نکردند. «۱»

ظاهر روایت اخیر نشان می‌دهد که این آغاز دعوت علنی بوده است که سه سال بعد از آغاز نبوّت رخ داده است، چنان که در اول مقاله هم بدان تصریح شد و چنان که در خبر اول از تفسیر نجاشی از امام صادق علیه السّلام گذشت.

(۴) هم چنین ظاهر کلام اخیر قمی این است که دعوت علنی بعد از هلاکت مسخره‌کنندگان بوده است نه قبل از آن، لکن گفتار او اشاره نمی‌کند به این که این مسخره کنندگان در مرحله کتمان به خاطر چه چیزی او را مسخره و استهزا می کرده‌اند؟

(۵) اما درخواست ولید از عبد اللّه بن ربیعهٔ مبنی بر این که نامه‌ای را از محمد به نجاشی بگیرد تا عمارهٔ بن ولید را به مکه بازگرداند، این نه تنها با دوران اعلان عمومی ملازم است، بلکه مستلزم این است که این درخواست پس از مهاجرت به حبشه باشد و تا اندازه‌ای معلوم شده باشد که نجاشی میل به پذیرش دین جدید دارد! و قمی با ذکر قضیه نامه، با بزرگواری از کنار آن گذشته است و گویی که متوجه این تفاوت واضح نشده است و هم چنین تمام کسانی که این سخن را از او نقل کرده‌اند.

---

(۱). تفسیر قمّی، ج ۱، ص ۳۷۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۵۸

(۱) اما طبرسی در تفسیرش گفته است: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ»؛ آنچه را که مأمور بدان شده‌ای آشکار کن؛ به نقل از ابن عباس و ابن جریح و مجاهد و ابن زید و زجّاج؛ یعنی: اظهار و اعلان کن و بیان نما و تصریح کن به آنچه که مأمور آن شده‌ای، بدون این که

pdftarikhema.org
mapdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

هیچ ترسی داشته باشی.

و زجّاج گفته است: صدع در شیشه و دیوار به معنای جدا شدن (شکافت خوردن) بعضی از بعضی قسمت‌های دیگر می‌باشد و از ابی مسلم نقل شده است که «وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»*؛ یعنی به آنها توجه نکن و ترس از آنها نداشته باش. «إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»؛ یعنی ما شر مسخره کنندگان و استهزاءهایشان را از تو کوتاه می‌کنیم و آنها را به هلاکت می‌رسانیم.

(۲) از ابن عباس و ابن جبیر نقل شده است که آنها پنج نفر از قریشیان بودند: عاص بن وائل، ولید بن مغیرة، ابو زمعة الاسود بن مطلب و أسود بن عبد یغوث و حرث بن قیس.

از محمد بن ثور نقل شده است که آنها شش نفر بودند و ششمین نفرشان حارث بن طلاطله بوده است.

(۳) گفته‌اند: در حالی که استهزاکنندگان مشغول طواف کعبه بودند، جبرئیل بر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نازل شد. پس جبرئیل ایستاد در حالی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم در کنارش بود. در این حال ولید بن مغیره مخزومی از کنارش گذشت و جبرئیل به ساق پای ولید اشاره کرد. پس ولید از کنار یک آهنگری از خزاعه می‌گذشت و لباسش به زمین کشیده می‌شد. پس نیشتری به لباسش گیر کرد و تکبّرش مانع از این شد که خم شود و آن را از خود دور کند. نیشتر با ساق پایش برخورد می‌کرد تا آن را مجروح کرد و به خاطر همین مریض شد تا فوت کرد.

(۴) عاص بن وائل سهمی از کنارش گذشت و جبرئیل به پایش اشاره کرد. پس از آن خاری بزرگ در گودی پایش فرو رفت و او دائما آن را می‌خاراند و می‌خراشید تا فوت کرد.

اسود بن مطلّب بن عبد مناف از کنارش گذشت و او به چشم‌هایش اشاره کرد و او نابینا شد و گفته‌اند: برگ سبزی را به سوی او پرتاب کرد و او کور شد و آن قدر سرش را به دیوار کوبید تا به هلاکت رسید.

(۵) اسود بن عبد یغوث از کنارش گذشت و او به شکمش اشاره کرد و این مرد آن قدر آب خورد تا به هلاکت رسید. هم چنین گفته‌اند که مسموم شد و رنگش سیاه شد و حتی خانواده‌اش وی را نشناختند و او را از خویش طرد کردند تا به هلاکت رسید.

حارث بن طلاطله از کنارش گذشت و او به سرش اشاره کرد و پس از آن از سرش چرک و

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۵۹

خون خارج می‌شد تا این که باعث هلاکتش گردید. و گفته‌اند که حرث بن قیس، ماهی شوری را خورد و همین باعث تشنگی شدیدش شد و دائما آب می‌نوشید تا این که شکمش ترکید و به هلاکت رسید. «۱»

(۱) اگر چه طبرسی صاحب تفسیر، بعضی از اخبار منقول از غیر ائمه اطهار در مورد این استهزاء کنندگان را جمع‌آوری و تلخیص نموده است، اما آنها را به تبع شیخ طوسی در کتاب تبیان، در کتاب مجمع البیان خود نقل کرده، و روایت ابن عباس بدون آن که به علی علیه السّلام اسناد داده شود نقل شده است؛ امّا طبرسی دیگر، صاحب الاحتجاج در مورد استهزا کنندگان خبر مبسوطی را از امام کاظم علیه السّلام از جدّش حسین علیه السّلام روایت کرده است. این روایت جواب حضرت علی علیه السّلام به یکی از احبار یهودی شامی می‌باشد که به مجلسی که اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از قبیل ابو معبد جهنی و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس «۲» در آن بودند؛ آمده بود که همین، منبع خبر ابن عباس را هم برای ما کشف می‌کند.

(۲) اگر این خبر در الاحتجاج به صورت مرسل و مرفوع می‌باشد، صدوق آن را در خصال به صورت مسند آورده و گفته است: استهزا کنندگان که در مورد آنها: «إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» نازل شد، پنج نفر بودند که هر کدام به شیوه خاصی در یک روز به قتل رسیدند:

اما ولید بن مغیره از کنار تیرهایی که مال فردی از بنی خزاعه بود و آنها را در راه گذاشته بود عبور می‌کرد که بر آنها افتاد و رگ ران او بریده شد و آن قدر خون آمد تا هلاک شد و او می‌گفت: خدای محمد مرا کشت!

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

اما عاص بن وائل سهمی برای انجام کاری به کوه‌های اطراف مکه رفته بود که در آنجا سنگی از زیر پایش در رفت و او از کوه سقوط کرد و قطعه‌قطعه شد و در حال مرگ می‌گفت:

خدای محمد مرا کشت!

(۳) اما اسود بن عبد یغوث به همراه پسر و غلامش در اطراف مکه می‌رفتند که در اثر خستگی به استراحت در زیر درختی پرداختند. در این حال جبرئیل آمد و سر او را در دست گرفت و بر تنه درخت کوبید. او به غلامش فریاد می‌زد: این شخص را از من دور کن و غلام می‌گفت:

کسی را نمی‌بینم که تو را اذیت کند، بلکه خودت هستی که سرت را بر درخت می‌کوبی! پس در حالی که هلاک می‌شد، گفت:

خدای محمد مرا کشت!

---

(۱). مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۳۳- ۵۳۴. و در تبیان، ج ۶، ص ۳۵۶ به نقل از سعید بن جبیر اسم آنها را آورده است.

(۲). الاحتجاج، ج ۲، ۳۱۴- ۳۲۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۶۰

(۱) صدوق می‌گوید: در خبر دیگری این مطلب به این صورت آمده است که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله از خدا خواست که او را نابینا کند و داغ فرزندانش را بر دلش بگذارد.

وقتی که روز موعود فرا رسید، او به بلندی‌های اطراف مکه رفت و جبرئیل که برگ سبزی در دست داشت به سراغش آمد و آن را بر صورتش زد و او را کور کرد و او باقی ماند تا این که در روز بدر خدا داغ فرزندانش را بر دلش گذارد و آنگاه هلاک شد.

(۲) اما حارث بن طلاطله در روزی که باد بسیار گرمی می‌وزید از منزل خارج شد و رنگ چهره‌اش همانند سیاه‌پوستان شد و با این حال به خانه بازگشت و گفت: من حارث هستم.

خانواده‌اش خشمگین شدند و او را به قتل رساندند در حالی که می‌گفت: خدای محمد مرا کشت!

(۳) اما اسود بن مطلّب: ماهی شوری خورد و تشنگی بر او فشار آورد و آن قدر آب نوشید تا این که شکمش ترکید و به هلاکت رسید، در حالی که می‌گفت: خدای محمد مرا کشت!

این بدان خاطر بود که آنها نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! تا ظهر به تو مهلت می‌دهیم که یا از حرف‌هایت برگردی و یا این که تو را به قتل می‌رسانیم!

پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با غم و اندوه به خانه آمد و در خانه را به روی خود بست. پس جبرئیل در همان لحظات نزد او آمد و گفت: ای محمد! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید:

«فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ».

آن حضرت فرمود: آنها چند لحظه پیش مرا تهدید کرده‌اند! جبرئیل فرمود: آنها به سزای خویش رسیدند و پس از آن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دعوت الهی را آشکار ساخت. «۱»

(۴) اما قسمت اخیر قول خداوند که می‌فرماید: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ»، صراحت در این دارد که این در ابتدای دعوت علنی نبوده است، بلکه این دعوت علنی از قبل شروع شده بوده است و مشرکین و به خصوص همین استهزا کنندگان با آن مقابله می‌کرده‌اند تا جایی که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را تهدید به قتل کردند و قول خداوند که می‌فرماید «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ»، از باب رفع مانع است نه از باب ایجاد مقتضی. بنابراین اعراض از مشرکان به معنای عدم اعتنا و توجه به تهدیداتشان می‌باشد و «فَاصْدَعْ» به معنای عدم ترتیب اثر دادن به تهدیدها و عدم خانه‌نشینی و بستن در روی خود و دست کشیدن از دعوت الهی می‌باشد و این به معنای شروع

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

دعوت علنی نیست.

---

(۱). الخصال، ج ۱، ص ۲۷۹- ۲۸۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۶۱

(۱) در خبر طبرسی گذشت که گفت: جبرئیل بر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نازل شد در حالی که استهزا کنندگان مشغول طواف کعبه بودند ... این قسمت را در خبر امام کاظم علیه السّلام از حضرت علی علیه السّلام نمی‌یابیم و معلوم نیست که این واقعه قبل از نزول آیه شریفه بوده است یا بعد از آن؟

جواب این سؤال را در آنچه که قطب راوندی در الخرائج و الجرائح نقل کرده است می‌یابیم. وی می گوید: وقتی «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» نازل شد؛ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به اصحابش بشارت داد و گفت: خداوند مرا از شر این پنج نفر کفایت کرد. پس رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله به کنار کعبه آمد در حالی که آن افراد در طواف بودند و جبرئیل در سمت راست وی ایستاده بود.

(۲) پس اسود بن مطلب از کنار آنها گذشت که در این حال جبرئیل برگ سبزی بر چهره‌اش زد و به واسطه همین خدا او را نابینا گردانید و داغ فرزندانش را بر دلش گذاشت.

و اسود بن عبد یغوث از کنارشان گذشت که جبرئیل به شکمش اشاره کرد و او آن قدر آب نوشید تا ترکید و به هلاکت رسید.

(۳) ولید بن مغیره از کنارش گذشت که جبرئیل به زخمی که در پایش بود اشاره کرد و همین زخم، خون‌ریزی کرد و به واسطه آن وی هلاک شد.

عاص بن وائل سهمی از کنارشان گذشت که جبرئیل به گودی پایش اشاره کرد. او بعد از آن بر الاغش سوار شد و به سمت طائف حرکت کرد که در راه خاری به گودی پایش فرو رفت و همین باعث مرگش شد.

حارث بن طلاطله از کنارشان گذشت که جبرئیل به او اشاره کرد و او چرک و خون استفراغ کرد تا به هلاکت رسید.

(۴) بنابراین، آمدن جبرئیل به همراه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به کنار کعبه و گذشتن این مسخره‌کنندگان از کنار آنها و اشاره رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله به آنها برای شناساندن و اشاره جبرئیل به آنها برای عذاب کردن، بعد از نزول جبرئیل بر رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله همراه با آیات و بشارت دادن رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله به اصحابش در مورد هلاکت استهزا کنندگان بوده است.

(۵) امّا آنچه را که طبرسی به صورت مختصر از ابن عباس و ابن جبیر و محمد بن ثور نقل کرده است، همان را ابن شهر آشوب از آنها نقل کرده و گفته است: استهزا کنندگان رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله عبارت بودند از: ولید بن مغیره مخزومی، اسود بن عبد یغوث زهری، ابو زمعهٔ اسود

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۶۲

بن مطّلب، عاص بن وائل سهمی، حرث بن قیس سهمی، عقبهٔ بن معیط، قهیلهٔ بن عامر فهری، اسود بن حرث، ابو احیحه سعید بن عاص، نضر بن حرث عبدی، حکم بن عاص بن امیّهٔ، عتبهٔ بن ربیعهٔ، طعیمهٔ بن عدی، حرث بن عامر بن نوفل، ابو البختری عاص بن هاشم بن اسد، ابو جهل و ابو لهب. و خداوند همه آنها را به شدیدترین وجهی به هلاکت رسانید.

(۱) آنها می گفتند: ای محمد! تا ظهر به تو مهلت می‌دهیم که از حرف‌هایت برگردی و الّا تو را به قتل می‌رسانیم! پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به خانه‌اش رفت و در را بر خویش بست. پس از لحظه‌ای جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! خداوند سلام می‌رساند و می‌فرماید: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ» و من همراه تو هستم و خدا به من دستور داده است که تحت فرمان تو باشم.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

پس هنگامی که به کنار کعبه آمد، برگ سبزی را بر صورت اسود بن مطّلب زد و گفت:

خدایا او را کور کن و داغ فرزندان را بر دلش بگذار. پس کور شد و خداوند داغ فرزندانش را بر دلش گذارد.

(۲) و روایت شده است که آن حضرت به چشم‌هایش اشاره کرد که کور شد و آن قدر سرش را بر دیوار کوبید تا به هلاکت رسید.

سپس اسود بن عبد یغوث از کنارشان گذشت که به شکمش اشاره کرد و او آن قدر آب نوشید تا ترکید و هلاک شد.

آنگاه ولید از کنارشان گذشت و او به زخمی چرکین در پایش اشاره کرد که بعد از آن خاری در آن فرو رفت و عفونی شد و در ساق پایش زخم و خارش ایجاد کرد و مریضی‌اش ادامه یافت تا به هلاک رسید.

(۳) عاص از کنارش گذشت و او را مسخره کرد و او در هنگامی که باد بسیار گرمی می‌وزید از منزل خارج شد و هنگامی که به منزل بازگشت از بس سیاه شده بود او را نشناختند و از خود طرد کردند و او از غصّه دق کرد و روایت شده است که خانواده‌اش او را کشتند. هم چنین روایت کرده‌اند که او پا بر بوته خاری گذاشت که تیغی در گودی پایش فرو رفت. او می‌گفت:

نیش زده شدم و دائما آن را می‌خاراند تا به هلاکت رسید.

(۴) حارث بن طلاطله از کنارش گذشت که به سرش اشاره کرد، او چرک و خون استفراغ کرد و گفته‌اند که مار او را نیش زد و به قول دیگری، او به کوه‌های اطراف مکه رفته بود که از آن سقوط کرد و به هلاکت رسید.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۶۳

(۱) اما اسود بن حارث، ماهی شوری خورد و دچار تشنگی شدید شد و آن قدر آب نوشید تا شکمش ترکید و هلاک شد.

(۲) اما قهیلهٔ بن عامر از مکه خارج شد تا به طائف برود که در راه گم شد و پیدا نشد.

(۳) عیطلهٔ، بر بوته خاری افتاد که خاری در چشمش فرو رفت و آب حدقه چشمش بر صورتش جاری شد و گفته‌اند که آن قدر آب نوشید تا فوت کرد.

(۴) اما ابو لهب، بعد از بدر به هلاکت رسید و ابی رافع نقل کرده است که او از ابو سفیان در مورد واقعه بدر در حضور ما سؤال کرد.

(۵) ابو سفیان گفت: ما هنگامی که با آنها برخورد کردیم، با مردانی سفیدپوش مواجه شدیم که بر اسب‌هایی سفید و سیاه نشسته بودند و در بین زمین و آسمان جولان می‌دادند. به خدا قسم که با چنین وضعی مردم ایستادگی نکردند.

در واقع وقتی که ما با آنها برخورد می‌کردیم، کتف‌هایمان را در اختیارشان می‌گذاشتیم و آنها هر طور که می‌خواستند ما را اسیر می‌کردند و یا به قتل می‌رساندند.

(۶) ابو رافع می‌گوید: به ام الفضل، همسر عباس گفتم: آن فرشتگان ... در این حال ابو لهب صدایم را شنید و شروع به زدن من کرد. در مقابل ام الفضل با عمود خیمه بر سرش کوبید که سرش به شدت شکست و خداوند او را به طاعون مبتلا کرد و بعد از آن هفت شب زنده بود تا این که فوت کرد. قریشی‌ها به شدت از طاعون اجتناب می‌کردند و برای همین به مدت سه روز فرزندانش حاضر نبودند که او ببرند و دفن کنند. «۱» تا این که قریش او را در کنار دیواری در بالای مکه گذاشتند و آن قدر خاک و سنگ بر رویش پرتاب کردند تا پوشانده شد.

(۷) ابن اسحاق می‌گوید: استهزا کنندگان پنج نفر بودند که از اشراف و صاحب منصبان در میان اقوامشان بودند که عبارت بودند از:

اسود بن مطلب از بنی اسد بن عبد العزّی، اسود بن عبد یغوث از بنی زهرهٔ، ولید بن مغیرهٔ از بنی مخزوم، عاص بن وائل از بنی سهم و حارث بن طلاطله از بنی خزاعهٔ.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

هنگامی که شرشان زیاد شد و در استهزای رسول الله صلّی اللّه علیه و آله زیاده‌روی کردند، خداوند فرمود: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ»؛ و جبرئیل نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمد در حالی که این عدّه مشغول طواف بودند. پس جبرئیل ایستاد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم در کنارش قرار گرفت. در این حال اسود

---

(۱). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۷۳- ۷۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۶۴

بن مطلّب از کنارشان گذشت که جبرئیل برگ سبزی بر چهره‌اش زد و او نابینا شد و اسود بن عبد یغوث از کنارشان گذشت که به شکمش اشاره کرد و او آن قدر آب نوشید تا هلاک شد و ولید بن مغیره از کنارشان گذشت که به زخم پایش که دو سال پیش ایجاد شده بود، اشاره کرد و همین زخم تازه شد و باعث مرگش گردید و عاص بن وائل از کنارشان گذشت که به گودی زیر پایش اشاره کرد و او بر الاغی سوار شده بود که به طائف برود که این حیوان او را از کنار درخت خارداری عبور داد که در اثر آن خاری در گودی پایش فرو رفت و او را به هلاکت رسانید. حارث بن طلاطله از کنارشان گذشت که به سرش اشاره کرد و از آن چرک و خون بیرون زد و همین باعث مرگش شد. «۱»

(۱) خبر سابق را ابن شهر آشوب از تفسیر محمد بن ثور که از تابعان سعید بن جبیر بوده، از ابن عباس نقل کرده و آن را قطعی دانسته است و اسم ابی رافع در آخر خبر آمده است. این شاید بدان خاطر بوده است که وی راوی و ناقل معاصر با ابن عباس بوده است، و در خبر صدوق از امام کاظم از علی علیه السّلام گذشت که ابن عباس در مجلس حاضر بود و نقل حکایت را از حضرت علی علیه السّلام می‌شنید و ممکن است موارد اختلاف بین دو خبر از روایت ابی رافع ایجاد شده باشد یا ابن عباس این دو خبر را با هم مخلوط کرده باشد.

(۲) استهزا کنندگان در این خبر هفده مرد شمرده شده‌اند که چگونگی هلاکت نه نفر به طور مفصل ذکر شده و بقیه مجمل گذاشته شده است و آخرین کسی که به طور مفصل در موردش سخن گفته شده است، ابو لهب می‌باشد که بعد از بدر به هلاکت رسیده است. آنهایی که در هر دو خبر آورده شده‌اند، پنج نفر می‌باشند و همین وجه جمع بین دو روایت است و شاید همین، وجه اختصار خبر نزد طبرسی باشد.

(۳) اگر خبر تفسیر قمی را که وقوع این واقعه را بعد از هجرت به حبشه می‌داند، استثنا کنیم در سایر اخبار دلیل واضحی برای بروز استهزا در حالت دعوت سرّی و مخفیانه نمی‌یابیم و جواب قانع کننده‌ای برای آن دیده نمی‌شود، مگر این که بنابر آنچه که در خبر صدوق و ابن عباس است بگوییم که امر به آشکار کردن امر الهی، شروع دعوت عمومی نبوده است، بلکه این برای رفع مانع و تهدید مؤکّدی بوده است که از سوی استهزا کنندگان واقع شده بود که آن را نقل کردیم و همین قول راجح و متعیّن است.

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۲، ص ۵۰- ۵۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۶۵

(۱) در خبر راوندی در الخرائج و طبرسی در مجمع البیان و ابن شهر آشوب در مناقب از ابن عباس و ابن جبیر و تفسیر محمد بن ثور گذشت که رسول اللّه به کنار کعبه آمد، در حالی که جبرئیل در سمت راستش ایستاده بود و استهزا کنندگان مشغول طواف بودند. حال سؤال این است که این چه طوافی است که همگی در آن بوده‌اند، بعد از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را تهدید به قتل کرده بودند؟

شاید که جواب این سؤال را در آنچه که ابن هشام از ابن اسحاق در سیره‌اش نقل کرده است، بیابیم. او می گوید: گروهی از قریش

pdftarikhema.org
mapdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

نزد ولید بن مغیره- که مرد مسن و باتجربه‌ای بود و در مراسم حج شرکت کرده بود- جمع شدند. او به آنها گفت: ای جماعت قریش! هرآینه موسم حجّ فرا رسیده است و گروه‌های عرب به زودی به مکه روی می‌آورند. آنها مسأله دعوت محمّد صلّی اللّه علیه و آله را شنیده‌اند، پس نظر واحدی را اتخاذ کنید و متفاوت صحبت نکنید که باعث تکذیب همدیگر شوید و قول همدیگر را رد کنید. «۱»

در این نصّ، تصریح شده است که این گرد هم آیی علیه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در آستانه حج یا عمره برگزار شده است و می‌خواستند که مسأله گروه‌های عرب را که به زودی به موسم حج می‌آیند بررسی کنند.

(۲) این خبر را قمی در تفسیرش به صورت دیگری نقل کرده است. او می‌گوید: ولید بن مغیره پیرمردی باتجربه و از صاحب نظران عرب بود ... و صاحب مال و باغ‌های زیاد در طائف بود و ده فرزند در مکه و نیز ده غلام داشت که هر کدام هزار دینار در اختیار داشتند و با آن تجارت می‌کردند- و این همان قنطار در آن زمان بود- و برای همین او به قریش گفت: من به تنهایی در یک سال تهیه پرده کعبه را بر عهده می‌گیرم و شما به صورت جمعی در سال دیگر تهیه آن را بر عهده بگیرید. برای همین خدا او را چنین توصیف کرد: «ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً» «۲» آن کس را که به تنهایی آفریدم به من واگذار. و رسول اللّه در حجر اسماعیل می‌نشست و به قرائت قرآن می‌پرداخت ...

(۳) قریشی‌ها نزد ولید آمدند و گفتند: ای أبا عبد شمس! این چیست که محمد می‌خواند؟ آیا شعر است یا از سرودها و یا خطبه می‌باشد؟ او گفت: اجازه دهید که سخنانش را بشنوم.

---

(۱). همان، ج ۱، ص ۲۸۸.

(۲). مدّثّر (۷۴)، ۱۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۶۶

(۱) پس نزد محمد صلّی اللّه علیه و آله رفت و گفت: مقداری از شعرت را برایم بخوان! فرمود: این شعر نیست و لکن کلام خداوند است که برای فرشتگان و انبیا فرو می‌فرستد. گفت: چیزی از آن را بر من تلاوت کن. پس رسول الله سوره «حم سجده» را خواند و وقتی که به این قسمت رسید: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُکُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ» «۱»؛ اگر روی گرداندند، بگو: «شما را به صاعقه‌ای همانند صاعقه عاد و ثمود بیم می‌دهم.»

در این هنگام ولید شروع به لرزیدن کرد و مو بر بدنش راست شد و به خانه‌اش رفت و دیگر بازنگشت.

پس نزد ابو جهل (عمرو بن هشام بن مغیره مخزومی) رفتند و به او گفتند: ای ابو الحکم هرآینه أبا عبد شمس به دین محمد گرویده است. آیا نمی‌بینی که دیگر نزد ما بازنگشت؟!

ابو جهل نزد او رفت و گفت: ای عمو! ما را سرافکنده و مفتضح کردی و دشمنان را بر ما مسلط نمودی و به دین محمد گرویدی؟!

(۲) ولید گفت: من به دین او نگرویده‌ام، اما کلامی را از وی شنیدم که پوست بدن را می‌لرزاند! ابو جهل گفت: آیا سخنانش خطبه است؟ گفت: نه، خطبه کلام متصلی است. و این کلام منثوری است که بعضی از آن شبیه بعضی دیگر نیست. ابو جهل گفت: آیا سخنانش شعر است؟ گفت: نه. من انواع شعر عرب را شنیده‌ام و این شعر نیست. گفت: پس این چیست؟ گفت:

اجازه بده که فکر کنم!

فردای آن روز آمدند و گفتند: ای ابا عبد شمس! نظرت درباره آنچه گفتیم چیست؟ گفت:

بگویید که این افسون است که قلب‌های مردم را به خود جذب می‌کند.

پس از آن خداوند این آیات را نازل کرد: «ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً. وَ جَعَلْتُ لَهُ مالًا مَمْدُوداً. وَ بَنِینَ شُهُوداً. وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِیداً. ثُمَّ

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ. كَلَّا إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً. سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً. إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ. فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ. ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ. ثُمَّ نَظَرَ. ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ. ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ. فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ. إِنْ هذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ. سَأُصْلِيهِ سَقَرَ. وَ ما أَدْراكَ ما سَقَرُ» «۲»؛ مرا با آن که [او را] تنها آفریدم واگذار، و دارایی بسیار به او بخشیدم، و پسرانی آماده [به خدمت دادم]، و برایش [عیش و نوش] آماده کردم باز [هم] طمع دارد که بیفزایم. ولی نه؛ زیرا او دشمن آیات ما بود. به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار

---

(۱). فصّلت (۴۱)، ۱۳ و این سوره بنابر آنچه در التمهید، ص ۱۰۵ آمده است شصت و یکمین سوره قرآن می‌باشد.

(۲). مدّثّر (۷۴)، ۱۱- ۲۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۶۷

می‌کنم. آری [آن دشمن حق] اندیشید و رنجید. کشته بادا، چگونه [او] سنجید؟ آنگاه نظر انداخت. سپس رو ترش نمود و چهره درهم کشید. آنگاه پشت گردانید و تکبر ورزید و گفت:

«این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته‌اند، نیست، این غیر از سخن بشر نیست، زود باشد که او را به سقر درآورم.

(۱) بنابراین قول خداوند که می‌فرماید: «سَأُصْلِيهِ سَقَرَ» زود باشد که او را به سقر در آورم و «سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً»؛ زود باشد که به (سرنوشت) سختی مبتلایش می‌کنم تأکید و اصرار بر انذار کردن اوست، قبل از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به کوتاه شدن شرش و هلاک شدنش به همراه دیگر استهزا کنندگان بشارت دهد، چنان که خداوند فرموده بود: «إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»، ما شر مسخره کنندگان به تو را کفایت خواهیم کرد. همین هم دلالت می‌کند بر این که امر به آشکار کردن دعوت مدت زیادی قبل از این بوده است. به طوری که دسته‌هایی از اعراب که در موسم حج شرکت می‌کردند- بر طبق ادعای ولید- آوازه دعوت او را شنیده بودند و دعوت سرّی و غیر علنی تا به این حدّ منتشر نمی‌شود. به گونه‌ای که مشرکان به فکر برنامه‌ریزی برای کیفیّت مقابله با وی در ایام حجّ برآیند.

(۲) شاید ولید بعد از این که این چنین موضع‌گیری می‌کند و این آیات درباره او نازل می‌شود، به همراه اصحابش، نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله را تهدید شدید می‌کنند و به فکر محدود کردن دعوت وی در ایام موسم می‌افتند. آنگاه در طواف موسم حج حاضر می‌شوند و جبرئیل آنها را در دنیا قبل از آخرت عذاب می‌کند. به این ترتیب رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از شرّ آنها و شر استهزائشان راحت می‌شود. و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به ایراد خطبه عمومی‌اش در موسم حج در حجر اسماعیل در مطاف مسجد الحرام، پرداخت.

از جمله چیزهایی که دعوت علنی را تأیید می‌کند، تعبیرات رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در آن خطبه می‌باشد؛ زیرا وی علاوه بر آن که قریش را مورد خطاب قرار داده، تمام عرب را هم مورد خطاب خویش قرار داده و اگر اینها با خطاب‌های به قریش در کنار هم قرار گیرد، روشن می‌شود که منظور از عرب، غیر از قریش بوده است.

(۳)

خطبه‌های نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله برای دعوت علنی

بعد از آن که قمی در تفسیرش قصه هلاکت استهزا کنندگان را نقل می‌کند، می‌گوید: پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برخاست و در حجر اسماعیل ایستاد و فرمود:

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۶۸

«ای جماعت قریش، ای جماعت عرب! شما را دعوت می‌کنم که شهادت دهید به این که لا- اله الا- الله و این که من رسول خدا

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

هستم. از شما می‌خواهم که بت‌ها و اصنام را کنار بگذارید، پس اگر به درخواست‌های من پاسخ دهید، بر عرب‌ها حاکم می‌شوید و عجم‌ها در مقابل شما خاضع می‌شوند و پادشاهان و سروران بهشت می گردید.»

آنها او را مسخره کردند و گفتند: محمد بن عبد الله دیوانه شده است، اما به خاطر جایگاه ابو طالب جرأت جسارت به وی را پیدا نکردند. «۱»

(۱) پس خطاب به قریش عام و خطاب به عرب اعم است و جایگاهی که در این سال برای ایراد خطبه‌اش انتخاب کرده بود، حجر اسماعیل بود که در مطاف مسجد الحرام قرار دارد؛ یعنی شلوغ‌ترین مکان حج و شریف‌ترین مواقف. و چنان که ابن هشام از ابن اسحاق روایت کرده است، در آن سال عرب‌هایی که به موسم حج آمده بودند خبر بعثت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را در سراسر ممالک عرب منتشر کردند. «۲»

این همان چیزی بود که استهزا کنندگان و تهدید کنندگان نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از آن می‌ترسیدند و در صدد جلوگیری از آن بودند و لکن آیا این اولین بیان عمومی آن حضرت برای دعوت عمومی بوده است؟

(۲) یعقوبی می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سه سال در مکه اقامت کرد و مردم را مخفیانه به توحید و عبادت خدای متعال و اقرار به نبوتش دعوت می کرد. تا این که قریشیان گفتند: جوان عبد المطلّب از سوی آسمان با او صحبت می‌شود ... سپس خداوند به او دستور داد که رسالت خویش را آشکار کند و آن حضرت امر الهی را آشکار کرد و در أبطح ایستاد و گفت: «من رسول الله هستم. شما را به عبادت خدای یکتا و ترک عبادت بت‌هایی که هیچ سود و زیانی ندارند، دعوت می کنم؛ بت‌هایی که نه خلق می کنند و نه روزی می‌دهند و نه زنده می کنند و نه می‌میرانند.»

پس از آن قریش او را مسخره و اذیت کردند. کسانی که آن حضرت را اذیت می کردند، عبارت بودند از: ابو لهب، حکم بن ابی العاص، عقبهٔ بن ابی معیط، عدیّ بن حمراء ثقفی و عمرو بن طلاطله خزاعی.

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۹ و از او در اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۰۶.

(۲). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۹۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۶۹

(۱) و کسانی که آن حضرت را مسخره می کردند، عبارت بودند از، عاص بن وائل سهمی، حارث بن قیس بن عدیّ سهمی، اسود بن مطلّب بن أسد، ولید بن مغیره مخزومی و اسود بن عبد یغوث زهری. اینها بچه‌ها و غلامانشان را تشجیع می کردند تا به او چیزهای ناخوشایند بگویند. «۱»

او نقل می کند که اوّلین خطبه آن حضرت در ابطح بوده است نه در حجر و شاید که این قبل از موسم بوده است. سپس او مسأله استهزا کنندگان را بعد از امر خداوند به علنی کردن دعوت می‌داند و گویا که او آشکار کردن امر را به این معنا می‌داند که «بت‌پرستی را بر آنها ننگ بداند و اعلام کند که پدرانشان که در حال کفر مرده‌اند، هلاک شده‌اند» «۲» یا این که مرحله‌ای بعد از دعوت عمومی بوده است.

(۲) هم چنین او بین اذیت کنندگان که پنج نفر بوده‌اند و مسخره کنندگان که پنج نفر دیگر بوده‌اند، تفاوت قائل شده است. بنابراین احتمال دارد که محمد بن ثور که تعدادشان را هفده نفر شمرده است، آنها را با هم قاطی کرده باشد.

قبل از او ابن اسحاق گفته است: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شروع به دعوت مردم به اسلام کرد و امر الهی را آشکار نمود، قومش او را از خود طرد نکردند و به مقابله با او برنخاستند تا این که بت‌پرستی را عیب دانست. مشرکان این کار را یک منکر بزرگ برای خویش شمردند و به طور جمعی به مخالفت و دشمنی با وی پرداختند، الّا کسانی که خداوند آنها را توفیق

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

پذیرش اسلام داده بود. «۳»

(۳) بنابراین آیا منظور وی این است که وقتی رسول اللّه دعوت خویش را آشکار کرد، قومش به مقابله و درگیری با وی نپرداختند تا این که به دستور الهی دعوت خویش را آشکار کرد و پرستش بت‌ها را عیب دانست که مشرکان این را یک منکر بزرگ دانستند و همگی به مخالفت و دشمنی با وی پرداختند؟ شاید که منظور وی این بوده است.

اگر چنین باشد، شاید که دعوت عمومی بعد از مرحله دعوت سرّی و بعد از مرحله دعوت خاص برای چهل نفر از فرزندان عبد المطّلب یا بنی هاشم بوده است، که در آن دعوت عمومی و علنی خویش را آشکار کرده است. او خطبه‌اش را بر «صفا» آغاز کرد که خالی از چنین

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴.

(۲). همان مدرک.

(۳). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۷۰

معنایی برای آشکار کردن امر الهی؛ یعنی عیب و ایراد وارد کردن به الهه‌های مشرکان و بدگویی از آنها است. چنان که ابن شهر آشوب در مناقب می‌گوید: روایت شده است که وقتی این آیه شریفه نازل شد: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛ (یعنی بعد از این مرحله)، آن حضرت روزی بر بالای صفا ایستاد و فریاد زد: یک خبر مهم! قریشیان در اطرافش جمع شدند و گفتند: تو را چه شده است؟ فرمود: اگر به شما خبر دهم که دشمنی امشب یا فردا صبح به شما حمله می‌کند، مرا تصدیق می‌کنید؟ گفتند: بله. فرمود: من ترساننده شما از عذابی دردناک هستم.

(۱) قتاده می‌گوید: سپس وی خطبه خواند و فرمود: ای مردم، رهبر و پیشرو به اهلش دروغ نمی‌گوید و اگر دروغگو هم باشم، هرآینه به شما دروغ نمی‌گویم. قسم به خدایی که هیچ پروردگار جز او نیست، من رسول خدا به سوی شما به طور خاص و به سوی تمام مردم به طور عام هستم. به خدا قسم که شما می‌میرید چنان که می‌خوابید و بعد از مرگ برانگیخته می‌شوید، چنان که از خواب بیدار می‌شوید و محاسبه می‌شوید، چنان که عمل می‌کنید و در مقابل کارهای نیک پاداش داده می‌شوید و در مقابل کارهای زشت عذاب می‌شوید و بهشت و جهنم ابدی هستند و شما اوّلین کسانی هستید که انذار شده‌اید. «۱»

این جمله اخیر از این خطبه بر صفا به ما کمک می‌کند که بگوییم: این اولین خطبه آن حضرت بوده است که بعد از آن خطبه «ابطح» و سپس خطبه «حجر» در ایام موسم حج ایراد شده است و شاید همین وجه، جمع عاقلانه بین این سه خطبه باشد.

(۲)

مقتسمین چه کسانی هستند؟

گویی ما در آنچه که شیخ طوسی و سپس طبرسی در تفسیرهایشان از ابن عباس و مقاتل نقل کرده‌اند به این نکته پی می‌بریم که اعمال مقتسمین چگونه بوده است؛ مقاتل در مورد قول خداوند متعال که می‌فرماید: «كَما أَنْزَلْنا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» «۲»؛ همان گونه که بر قسمت کنندگان نازل کردیم. همانا که قرآن را تقسیم کردند، می‌گوید: آنها کسانی بودند که راه‌های مکه را بین خویش تقسیم کردند تا از تماس با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و ایمان به او جلوگیری کنند.

---

(۱). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۶- ۴۷.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org

(۲). حجر (۱۵)، ۹۰- ۹۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۷۱

(۱) ابن عباس می‌گوید: آنها شانزده مرد بودند که ولید بن مغیره در موسم حج، آنها را به راه‌های ورودی مکه فرستاد تا به کسانی که وارد مکه می‌شوند، بگویند: فریفته این شخصی که از دین آباء و اجدادی خویش خارج شده و ادعای نبوت می‌کند، نشوید. پس خداوند عذاب شدیدی را بر آنها نازل کرد و آنان به بدترین شکل هلاکت شدند.

و «جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِینَ»؛ یعنی آن را به اجزایی تقسیم کردند و گفتند: قسمتی از آن افسون است و قسمتی از آن افترا و بخشی از آن از افسانه‌های گذشتگان «۱» است. هم چنین طبرسی در مجمع البیان از کلبی نقل می‌کند: مقتسمین شانزده نفر بودند که در ایام حجّ به راه‌های ورودی مکه رفته بودند. هر چهار نفر از آنها در یکی از راه‌های ورودی ایستاده بودند و مردم را از پیوستن به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله منع می‌کردند و اگر مردم از آنها سؤال می‌کردند که چه چیزی بر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نازل شده است، می‌گفتند: افسانه‌های پیشینیان «۲».

(۲) شاید که ولید در ابتدای موسم حج این شانزده نفر را تقسیم کرد و به راه‌های ورودی مکه فرستاده تا مردم را از ایمان به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بازدارند، آنها از جهت سخن درباره قرآن هم گوناگون گفته‌اند: به عده‌ای گفته‌اند که قرآن دروغ است و به گروهی گفته‌اند که افسون است و به دسته‌ای گفته‌اند که افسانه‌های پیشینیان است.

سپس ولید این گروه از قریش را جمع کرده و به آنها گفته است: در مورد محمد، نظر واحدی اتخاذ کنید و با هم اختلاف نداشته باشید و هم دیگر را تکذیب و ردّ نکنید. آنها گفتند:

ای ابا عبد شمس. نظر واحدی برای ما بیان کن که همان را بگوییم ... وی گفت: بهترین حرفی که می‌توانید بگویید، این است که او را افسونگر بخوانید که سخنانی سحرانگیز آورده است که به وسیله آن بین پسر و پدرش و بین برادر و برادرش و بین شوهر و همسرش و بین فرد و عشیره‌اش جدایی و تفرقه ایجاد می‌کند.

(۳) پس آنها با همین نظر پراکنده شدند و سر راه‌های ورودی مکه نشستند و هر کسی که برای شرکت در موسم حج می‌آمد با او صحبت می‌کردند و او را از محمد صلّی اللّه علیه و آله برحذر می‌داشتند.

پس خداوند متعالی این آیات را در حق ایشان نازل کرد: «ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً ...» «۳»

---

(۱). مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۳۱.

(۲). همان، ص ۵۴۹.

(۳). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۸۸- ۲۹۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۷۲

(۱) سپس در مورد ولید و پنج نفر از همراهانش به طور خاص آیه نازل شد: «إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ»؛ و شاید که سایر هفده نفری که محمد بن ثور در تفسیرش به نقل از ابن عباس و ابن جبیر- بنابر روایت ابن شهر آشوب- شمرده است، استهزا کنندگان و مقتسمین با هم باشند. کسانی که طبرسی به نقل از ابن عباس نقل کرده است که آنها شانزده نفر بودند که ولید آنها را به سوی ورودی‌های مکه فرستاد؛ که با او هفده نفر می‌شوند و عذاب سه نفر از آنها به غیر از استهزا کنندگان را ذکر می‌کند، و عذاب بقیه را به طور اجمال بیان می‌کند.

(۲) موسم حج- چنان که ملاحظه کردید- در هر دو امر ذکر شده است، هم در قضیه استهزا کنندگان و هم مقتسمین، بدون این که تفاوتی بین آنها باشد که مانع از حمل آنها بر ظاهرشان گردد مبنی بر این که این قضایا بعد از اعلان دعوت عمومی بوده است.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

پس اگر جریان طبیعی امر اقتضا کند که فاصله زمانی طولانی‌تر از یک موسم در بین این دو امر باشد- چنان که ظاهر حال همین است- پس احتمال دارد که اقتسام (تقسیم شدن برای ایستادن بر سر راه‌های ورودی مکه) در موسم اول بوده است و سپس متوجه اختلاف آراء و اقوالشان در مورد رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و قرآن شده‌اند و سعی کرده‌اند که در آراء و اقوالشان در موسم دوّم وحدت ایجاد کنند. و آنچه که در مورد ولید و استهزا کنندگان و مقتسمین در دو سوره حجر و مدّثّر آمده است در موسم دوم و بعد از اعلان دعوت عمومی بوده است نه موسم اوّل.

(۳)

آنچه از قرآن که قبل از آیه «فَاصْدَعْ» نازل شده است

باید در حوادثی که گذشت و در قرآن بدان‌ها اشاره شده است دقت کنیم؛ آنجا که می‌فرماید:

«کَما أَنْزَلْنا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» «۱»؛ همان گونه که بر قسمت کنندگان نازل کردیم. همان کسانی که قرآن را تقسیم کردند، و یا می‌فرماید: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» «۲» آنچه را که مأموریت داری آشکارا ابلاغ کن و از مشرکان روی بگردان. ما شرّ مسخره کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد. و آیات آخر سوره حجر که پنجاه و چهارمین سوره قرآن در ترتیب نزول می‌باشد «۳» و در آن به مطالبی که جزء

---

(۱). حجر (۵)، ۹۰- ۹۱.

(۲). همان، ۹۴- ۹۵.

(۳). التمهید، ج ۱، ص ۱۰۵ و تلخیص آن، ج ۱، ص ۹۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۷۳

تاریخ اسلام است، اشاره شده است؛ بنابراین باید در سوره‌های دیگر هم تأملی داشته باشیم.

(۱) در ترتیب نزول گفته‌اند که بعد از سوره علق، سوره قلم قرار دارد که با این آیه شروع می‌شود: «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُونَ ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ»؛ سوگند به قلم و آنچه می‌نویسد. به لطف و رحمت پروردگارت تو مجنون نیستی. همین اعلام می‌کند که این جمله در تنزیه و برائت رسول الله از جنون که مشرکان آن حضرت را بدان متهم می‌کردند، می‌باشد، چنان که در آیه بعدی می‌گوید: «فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ»؛ و به زودی خواهی دید و آنها نیز خواهند دید که کدامین از شما دیوانه است، و چنان که در آیه بعدی می‌فرماید: «فَلا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ وَ لا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِكَ زَنِيمٍ أَنْ كانَ ذا مالٍ وَ بَنِينَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا قالَ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ» «۱»؛ پس به تکذیب کنندگان گردن مده. دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند. از سوگند گوی پست، ژاژ خواه و نمّام، مانع خیر، متجاوز، گناهکار، کینه‌توز و رسوا اطاعت نکن اگر چه ثروت و فرزندان بسیار داشته باشند. آنگاه که آیات ما را بر او بخوانند، خواهد گفت:

«افسانه‌های گذشتگان است.»

این که محققی در صدد یافتن اشخاص معینی باشد که منظور این آیات هستند، این از تأویل آیات نخواهد بود، بلکه این ظاهر قرآن است و غیر از آن خلاف ظاهر می‌باشد.

(۲) طبرسی سه قول در این مورد مطرح کرده است: گفته‌اند که ولید بن مغیرهٔ اموالی را بر نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله عرضه کرد تا او از دینش دست بردارد و گفته شده است که این شخص أخنس بن شریق ثقفی بوده است. باز گفته‌اند که منظور آیه، أسود بن عبد یغوث «۲» بوده است. این در حالی است که اختلافی در این نمی‌یابیم که با ملاحظه أوصاف ذکر شده در آیات سوره مدّثّر:

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

«ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً وَ جَعَلْتُ لَهُ مالًا مَمْدُوداً وَ بَنِینَ شُهُوداً»؛ آن کسی را که به تنهایی آفریدم به من واگذار. او را مال فراوان دادم، و فرزندانی که با اویند؛ این شخص ولید می‌باشد، چون حقیقتا فقط اوست که در تاریخ این اوصاف از مال و فرزندان برایش ذکر شده است و هیچ فرد دیگری دارای چنین اوصافی نبوده است؛ لذا هنگام اطلاق و تردید، اولی این است که منظور او باشد.

---

(۱). القلم (۹۸)، ۱۰- ۱۵.

(۲). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۷۴

اما چه هنگام آیات الهی بر او تلاوت شده؟ و کدامین آیات تلاوت شده و چه کسی آن را بر او تلاوت کرده و چگونه؟ و تفصیل این مطلب که وی اموالی را بر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عرضه کرده است تا دست از دینش بردارد یا از اعلان عمومی و دعوت دست بردارد، چگونه بوده است؟ و چگونه از این خبر مانع شد؟ از تفسیرهای مفسّران اولیه و اخبار تاریخی جز همین سه قول بر وجه تردید چیزی در این مورد ذکر نشده است، تا چه رسد به این که بتوانند تنافی بین آیات قرآن و دوران کتمان را حل کنند.

(۱) روشن‌تر از این مطلب آن است که در اواسط سوره آمده است: «إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِیمِ أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» «۱»؛ پرهیزگاران را نزد پروردگارشان باغ‌های پرنعمت است. آیا مسلمانان را همانند خطاکاران قرار دهیم؟ چه شده؟

چگونه داوری می‌کنید؟

آیا امکان دارد که بگوییم این آیه نیز در دوران کتمان نازل شده است؟! در حالی که خودش اعلام و اعلان است.

(۲) بلکه ابن شهر آشوب در مناقب از ابن عباس روایت کرده است که: ولید بن مغیره نزد قریش آمد و گفت: ای مردم، فرداست که مردم در موسم حج اجتماع می‌کنند، در حالی که مسأله این مرد در میان مردم منتشر شده است و مردم از شما در مورد او از شما سؤال خواهند کرد، حال شما چه خواهید گفت؟ ابو جهل گفت: می‌گویم که او دیوانه است. و ابو لهب گفت:

می‌گویم او شاعر است و عقبهٔ بن ابی معیط گفت: می‌گویم که او کاهن (پیشگو) است. سپس ولید گفت: من می‌گویم که او جادوگر است که بین فرد و همسرش و بین مرد و برادرش و پدرش جدایی ایجاد می‌کند. پس خداوند نازل کرد: «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ». «۲»

(۳) و در مورد علق که قبل از قلم است گفته‌اند که مقصود از آیه‌ای که می‌فرماید: «أَ رَأَیْتَ الَّذِی یَنْهی عَبْداً إِذا صَلَّی»، ولید است که مردم را از اطاعت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و اقامه نماز «۳» نهی می‌کرد. هم چنین گفته‌اند که این شخص ابو جهل می‌باشد. او سعی کرد که گردن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را که در مسجد الحرام در حال سجده بود لگدمال کند. «۴»

---

(۱). قلم (۹۸)، ۳۴- ۳۶.

(۲). مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۸.

(۳). تفسیر قمیّ، ج ۲، ص ۴۳۰.

(۴). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۲ به نقل از صحیح مسلم.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۷۵

من از اینها به سوره قلم منتقل شدم؛ زیرا گفته‌اند آیاتی از سوره علق که قبل از سوره قلم نازل شده، همان پنج آیه اوّل آن می‌باشد،

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

امّا این آیه «أَ رَأَیْتَ» در ترتیب نزول متأخر از آن آیات می‌باشد که در آینده در این باره بحث می‌کنیم.

(۱)

سومین سوره: المزّمّل

دهمین آیات این سوره چنین است: «وَ اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلًا وَ ذَرْنِی وَ الْمُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلًا» «۱»؛ و در برابر آنچه می‌گویند شکیبا باش و به شایستگی از آنها دوری کن. مرا با تکذیب کنندگان منعم واگذار و کمی مهلتشان بده.

در مجمع می‌گوید: گفته شده است که این آیه در مورد بت‌های قریش و استهزا کنندگان نازل شده است. «۲» و آیا آیاتی که ذکر می‌کنیم، در مورد إعلان دعوت نیست؟ آنجا که می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنا إِلَیْکُمْ رَسُولًا شاهِداً عَلَیْکُمْ کَما أَرْسَلْنا إِلی فِرْعَوْنَ رَسُولًا ... فَکَیْفَ تَتَّقُونَ إِنْ کَفَرْتُمْ یَوْماً یَجْعَلُ الْوِلْدانَ شِیباً ... إِنَّ هذِهِ تَذْکِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا» «۳»؛ و بی‌تردید ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که گواهتان است همان‌طور که رسولی به سوی فرعون فرستادیم. فرعون به نافرمانی آن رسول برخاست و ما به شدت مجازاتش کردیم. اگر کافر شوید چگونه در روزی که کودکان را پیر می‌کند در امان مانید؟ در آن روز آسمان شکافته شود و وعده او تحقق یابد، این هشداری است و هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند.

(۲)

چهارمین سوره: المدّثّر

در این سوره آیاتی در شأن ولید بن مغیره مخزومی وجود دارد که اخبار مربوط به وی و استهزا کنندگان گذشت و قبل از آن خبر جابر بن عبد الله انصاری از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شد که فرمود: این اولین سوره‌ای بود که بعد از یک فترت که از غار حراء آغاز شده بود، بر وی نازل شد؛ بنابراین دومین سوره قرآن است نه چهارمین سوره و ممکن است که بین آنها را به همان

---

(۱). المزّمل (۷۳)، ۱۰- ۱۱.

(۲). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۷۳.

(۳). المزمل (۷۳)، ۱۵- ۱۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۷۶

صورتی که در سوره علق گفتیم، جمع کنیم و بگوییم آنچه که به عنوان دومین سوره بعد از دوران فترت نازل شده است، تا آیه دهم سوره می‌باشد، یعنی قبل از مطالبی که مربوط به ولید است، سپس باقیمانده آن به عنوان چهارمین سوره بعد از مزمّل نازل شده است.

(۱) در همین مورد علامه طباطبائی می‌گوید: «این سوره در مکه و از اوّلین سوره‌هایی است که در اوایل بعثت و ظهور دعوت نازل شده است.» لکن بعد از این گفته است: «بعضی احتمال داده‌اند که این سوره، اوّلین سوره‌ای است که هنگام امر به اعلان دعوت عمومی- که مدتی در ابتدای بعثت به طور مخفیانه بود- بر نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله نازل شده است.» سپس می‌گوید: «و این مطلب از احتمال بالاتر نمی‌رود «۱»»؛ در این صورت معنای سخنش که می‌گوید: «در اوایل بعثت و ظهور دعوت» چیست؟ امّا این که این سوره، اولین سوره‌ای باشد که نازل شده باشد، ایشان می‌فرماید: این ادعا را خود آیات سوره به صراحت تکذیب می‌کنند؛ زیرا در آنها آمده است که وقتی قرآن را بر قوم قرائت می‌کند آن را تکذیب کرده و از آن اعراض می‌کنند و آن را متهم می‌کنند

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

که «سحری است که اثر می گذارد.» «۲»

(۲) مثل همین مطلب در سوره سابق از آن؛ یعنی مزمّل و قلم جریان دارد و چنین مطلبی را آنجا نگفته است. بلکه این قبل از آن است که علق اولین سوره کامل باشد «۳» و در آن آمده است: «أَ رَأَیْتَ الَّذِی یَنْهی عَبْداً إِذا صَلَّی أَ رَأَیْتَ إِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی ... کَلَّا لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِیَةِ ناصِیَةٍ کاذِبَةٍ خاطِئَةٍ فَلْیَدْعُ نادِیَهُ»؛ ای رسول ما، دیدی آن کس را که منع و تمسخر می کرد. آن بنده خدا را که به نماز مشغول می‌شد ... ای مردم! درباره شخصی که حق را تکذیب می کند و از رسول او روی برمی گرداند، چه می گویید؟ هرگز، اگر او از کفر و ظلم و تکذیبش دست نکشد، محققا نتیجه اعمال زشت خود را می‌بیند. ما موی جلوی سرش را گرفته و می کشیم، زلف‌های همان دروغگوی خطاکار را، آنگاه باید همدم‌های خود را فرا بخواند.

آیا این آیات نیز همانند آیات قبلی تصریح به این نمی کند که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در ابتدا آنها را به تقوا امر کرد ولی او را تکذیب کرده، از او اعراض نمودند؟ علامه مثل همان مطالب را در مورد این آیات نگفته است. در حالی که مطلب هر دو یکی است.

---

(۱). المیزان، ج ۲۰، ص ۷۹.

(۲). همان.

(۳). المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۷۷

(۱)

سوره پنجم: الفاتحة

یعقوبی می گوید: پنجمین سوره فاتحه است «۱» و ظاهرا این مطلب را از روایت جابر بن زید گرفته است. «۲» اما خبر ابن عباس متعرض فاتحه نشده است. قبلا وجه ترجیح شروع قرآن با فاتحة الکتاب را نقل کردیم و وجه عدم ذکر فاتحه الکتاب به وسیله ابن عباس را چنین می‌توان توجیه کرد که علق و سوره‌های بعد از آن، که در دوران اعلان نازل شده‌اند، قبل از فاتحه بوده‌اند و این تنها سوره‌ای است که- در میان سوره‌های اوّلیه- چیزی در آن نیست که اقتضا کند چیزی از قرآن یا اسلام قبل از آن باشد.

(۲)

سوره ششم: المسد

سوره تبت یا ابی لهب یا مسد که قمی در تفسیر آن می گوید: امّ جمیل دختر صخر بن حرب «ابو سفیان» علیه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سخن‌چینی می کرد؛ یعنی سخنانش را برای کفار نقل می کرد و هنگامی که همسرش، ابو لهب به همراه قریش در «دار الندوة» گرد هم آمدند و او با آنها بر قتل پیامبر بیعت کرد، این سوره نازل شد. «۳» این بدان معنا است که سوره بعد از گردهم‌آیی قریش و تصمیم بر قتل رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نازل شده و این با این مطلب که این سوره، ششمین سوره قرآن باشد که در اوایل بعثت نازل شده، قابل جمع نیست.

(۳) از تفسیر طبرسی فهمیده می‌شود که آنچه قمی در معنای «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» گفته است، نقل قول از ابن عباس می‌باشد. «۴» وی در مورد علّت نزول آن به نقل از بخاری از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است: روزی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بر بالای صفا ایستاد و فریاد زد: یک خبر مهم! قریش در اطرافش جمع شدند و گفتند: تو را چه شده است؟ گفت: اگر به شما خبر دهم که

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

امشب یا فردا صبح دشمنانی به شما حمله می‌کنند، مرا تصدیق می‌کنید؟ گفتند: بله. سپس فرمود: من انذار کننده شما از عذابی شدید هستم! پس ابو لهب گفت: اف بر تو. آیا فقط برای همین ما را جمع کردی؟! پس خداوند این سوره را نازل کرد. «۵»

---

(۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳.

(۲). التمهید، ج ۱، ص ۱۰۳ و تلخیص آن، ج ۱، ص ۹۵.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۴۸.

(۴). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۵۲.

(۵). مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۵۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۷۸

(۱) این مطلب چنان که می‌بینید تصریح بر این دارد که آنچه از قرآن در دوران کتمان نازل شده، پنج سوره قبل از مسد بوده است. امّا مسد اوّلین سوره‌ای بوده که در دوران اعلان عمومی نازل شده است. این خبر از ابن جبیر و ابن عباس روایت شده است و خبر انذار در یوم الدار برای خویشاوندان نزدیک، یعنی دعوت خاصّه که بین دوران کتمان و اعلان بوده است، نیز از آنها روایت شده است که این دو با هم جمع نمی‌شود. لکن شکی نیست که سوره تبت با دوران کتمان سازگاری ندارد، چگونه می‌توان بین آنها را جمع کرد؟

(۲) هم چنین طبرسی در مورد قول خداوند: «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»؛ از ابن عباس روایت کرده است که گفت: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بر بالای صفا رفت و فرمود: تاریخ تحقیقی اسلام ج۱ ۳۷۸ سوره ششم: المسد ..... ص : ۳۷۷

خبر مهم! پس قریش در اطرافش جمع شدند و گفتند: تو را چه شده است؟ فرمود: من انذار کننده شما از عذابی شدید هستم. پس ابو لهب گفت: اف بر تو باد، آیا برای این ما را جمع کردی؟

پس خداوند نازل کرد: «تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ» تا آخر سوره. «۱» این نیز هم با دعوت خاصه در یوم الدار برای خویشاوندان نزدیک منافات دارد و هم با خبر ابن عباس در ترتیب نزول؛ زیرا اقتضا می‌کند که سوره مسد بعد از شعراء یا بالعکس نازل شده باشد یا آیه انذار و آنچه از سوره شعراء که ملازم با آیه انذار است را استثنا کنیم و چنین چیزی از او نقل نشده است.

(۳) لکن طبرسی نیز روایتی را نقل کرده که شأن نزول سوره را بدون این ملازمات بیان می‌کند. او از سعید بن مسیّب نقل می‌کند که گفت: امّ جمیل دختر حرب، خواهر ابو سفیان گردن‌بند گران قیمتی از جواهر داشت و اعلان کرد که من آن را در راه دشمنی با محمد صلّی اللّه علیه و آله مصرف خواهم کرد! طبرسی می‌گوید: هنگامی که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله ابو لهب را از آتش جهنم ترسانید، او گفت: اگر آنچه را که می‌گویی حقیقت داشته باشد، من تمام مال و فرزندانم را در راه مبارزه با تو به کار خواهم گرفت. «۲» پس خداوند نازل کرد: «ما أَغْنی عَنْهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَبٍ وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِی جِیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ»؛ مال و منالش او را بی‌نیاز نکرد. به زودی آتشی شعله‌ور او را در میان گیرد و همسرش هیزم‌کش است که طوقی از لیف خرما بر گردن دارد.

(۴) که این طناب در عوض گردن‌بند وی می‌باشد و این مستلزم آنچه که دو خبر نقل شده از ابن

---

(۱). همان، ج ۸، ص ۳۲۳ و تفسیر التبیان، ج ۱۰، ص ۴۲۷.

(۲). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۵۲.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۷۹

عباس مستلزم آن بودند، نیست. لکن مستلزم این است که دعوت عمومی اعلان شده بود و مقابله ابو لهب و همسرش به دشمنی سرسختانه و حادّی کشیده شده بود.

(۱) طبرسی روایتی در شدّت عداوت و دشمنی ابو لهب با نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله ذکر کرده است که دلالت می‌کند این مطلب در اوایل اعلان دعوت بوده است. وی از طارق محاربی نقل می‌کند که گفت: هنگامی که من در بازار ذی مجاز بودم ناگهان به مردی برخوردم که می‌گفت: ای مردم! بگویید لا اله الا اللّه تا رستگار شوید و در این حال مردی در پشت سرش حرکت می‌کرد و او را با سنگ می‌زد که همین پاها و زانوانش را خون‌آلود کرده بود و فریاد می‌زد: ای مردم! این شخص دروغگو است، به حرف او گوش ندهید. پس من گفتم: این شخص کیست؟ گفتند:

او محمد است که گمان می‌کند پیامبر است و این عمویش ابو لهب است که گمان می‌کند او دروغگو است. «۱»

پس این عبارت «او محمد است که گمان می‌کند پیامبر است» در جواب کسی که می‌پرسد:

این کیست؟ و همین ما را متوجه می‌کند که این جریان در اوایل بعثت بوده است.

حمیری در قرب الاسناد با سندی از امام کاظم علیه السّلام در مورد معجزات رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نقل می‌کند که وقتی سوره تبّت نازل شد، ام جمیل، همسر ابو سفیان نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمد در حالی که ابو بکر هم در کنار آن حضرت بود. پس به او گفت: ای رسول اللّه. امّ جمیل تو را می‌خواهد و بسیار خشمگین است و سنگی در دست دارد که می‌خواهد تو را با آن بزند.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: او مرا نخواهد دید. پس این زن از ابو بکر سؤال کرد که رفیق تو کجاست؟ گفت: آنجا که خدا خواسته است ... سپس ابو بکر از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سؤال کرد: ای رسول الله! آیا تو را ندید؟ فرمود: نه، چون خداوند بین من و او حجابی قرار داده بود. «۲»

(۲)

سوره هشتم: أعلی «۳»

عیّاشی در تفسیرش از عقبهٔ بن عامر جهنی نقل می‌کند که گفت: هنگامی که سوره «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» نازل شد، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آن را در سجده‌هایتان بخوانید.

---

(۱). همان، ج ۱۰، ص ۸۵۲.

(۲). قرب الاسناد، ص ۲۵۶، حدیث ۱۲۴۶.

(۳). علّت آن که بعضی از سوره‌ها را نقل نکرده‌ایم این است که مشتمل بر آیاتی نیستند که به حوادث تاریخی اشاره کرده باشند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۸۰

(۱) هم چنین در الدّر المنثور از احمد و ابی داود و ابن ماجه و ابن منذر و ابن مردویه از عقبه از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آن را نقل کرده است. «۱»

تمام خبر این گونه است: وقتی که «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ» «۲» در سوره واقعه نازل شد، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آن را در رکوعتان قرار دهید. سوره واقعه چهل و ششمین سوره قرآن است و همین دلالت می‌کند بر این که نمازی که در ابتدا تشریع شده بود، تنها سجده داشت و بدون رکوع بوده و بعد از آن رکوع هم تشریع شد.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۲) ابن شهر آشوب در مناقب از تفسیر قطّان از ابن مسعود نقل کرده است که علی علیه السّلام از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سؤال کرد: در سجده نماز چه چیزی را بگویم؟ پس «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» نازل شد و آنگاه سؤال کرد چه چیزی در رکوع بگویم؟ «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ» نازل شد و آن حضرت اوّلین کسی بود که این ذکرها را در رکوع و سجود گفت. «۳»

(۳)

سوره دهم: الضحی

دهمین یا یازدهمین سوره قرآن است که نازل شده است. در تفسیر قمی، سبب نزول آن به نقل از ابی الجارود، از امام باقر علیه السّلام در مورد قول خداوند متعال که می‌فرماید: «ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی» خدایت تو را رها نکرده و از تو کراهتی ندارد؛ روایت شده است که فرمود: اولین سوره‌ای که نازل شد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ» بود، سپس مدتی بر رسول الله چیزی نازل نشد به طوری که خدیجه گفت: شاید که خدا تو را رها کرده است و دیگر چیزی را بر تو نازل نمی‌کند. پس خداوند تبارک و تعالی نازل کرد: «ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی» «۴» و این اقتضا می‌کند که سوره الضحی دومین سوره باشد نه دهمین.

(۴) گفته‌اند که یهودیان از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در مورد ذی القرنین و اصحاب کهف و روح سؤال کردند. آن حضرت فرمود: فردا به شما جواب خواهم داد، ولی نگفت: ان شاء اللّه. برای همین مدتی بر او وحی نشد و به دنبال آن به خاطر شماتت‌های دشمنان، بسیار غمگین شد. پس از آن این سوره نازل شد تا باعث آرامش قلبش باشد «۵»؛ و این اقتضا می‌کند که این سوره، مدنی باشد

---

(۱). المیزان، ج ۲۰، ص ۲۷۰.

(۲). الواقعة (۵۶)، ۷۴.

(۳). مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۲.

(۴). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲۸.

(۵). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۸۱

و پس از هجرت و با حضور یهود نازل شده باشد و بعد از هشتادمین سوره‌های قرآن باشد، نه این که دهمین سوره مکی باشد.

(۱) از ابن عباس نقل شده که گفت: پانزده روز هیچ گونه وحی بر رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله نازل نشد و مشرکان در این باره گفتند: گویی که خدایش او را رها کرده است و اگر کارهای او از سوی خدا می‌بود، هرآینه وحی مستمر می‌ماند. «۱»

گفته شده که سنگی به دست رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اصابت کرد او خطاب به آن فرمود:

هل انت إلّا اصبع زمیتو فی سبیل الله ما لقیت مگر تو چیزی جز یک انگشت کوچک هستی که اصابت‌شده‌ای و آنچه دیده‌ای در راه خدا بوده است. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دو یا سه شب صبر کرد و بازهم وحی نازل نشد. پس ام جمیل دختر حرب و همسر ابو لهب گفت: ای محمد! آیا نمی‌بینی که شیطانت تو را رها کرده است و نزدیک به دو یا سه شب است که او را در اطراف تو نمی‌بینم! پس از آن این سوره نازل شد. «۲»

خبر ابن عباس هیچ منافاتی با خبر اخیر ندارد مگر در تعداد ایامی که وحی نازل نشده است. شاید امّ جمیل سبب شایع شدن این امر در میان مشرکین بوده است و لذا او حمّالة الحطب بوده است.

اما مدت مذکور در خبر ام جمیل؛ دو یا سه شب است و گویی که وحی قبل از آن به طور مستمر و در هر شبانه روز نازل می‌شده

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

است و این چیزی است که از آن حضرت شنیده و نقل نشده است. پس قول راجح، همان مدتی است که ابن عباس ذکر می‌کند و می‌گوید: پانزده روز یا مقاتل می‌گوید: چهل روز. «۳»

(۲) لکن از برقی با سندی از مردی از اهل بصره نقل شده است که: حسین بن علی علیه السّلام را دیدم که مشغول طواف است، از او درباره قول خداوند متعال: «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» «۴» سؤال کردم. فرمود: او مأمور شده است که از نعمت دین که خداوند به او عنایت کرده، صحبت کند. «۵»

(۳) قمی در معنای آیه می‌نویسد: منظور همان چیزهایی است که بر وی نازل شده و بدان

---

(۱). همان.

(۲). همان.

(۳). همان.

(۴). ضحی (۹۳)، ۱۱.

(۵). تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۷۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۸۲

مأمور شده است. «۱» طبرسی از مجاهد و زجّاج نقل می‌کند: یعنی تبلیغ کن بدان چه که برای آن فرستاده شده‌ای و صحبت کن درباره نبوّتی که خدا به تو عنایت فرموده است، و آن بزرگ‌ترین نعمت‌ها است. از کلبی (هشام بن محمد متوفای ۲۰۶) نقل شده است که گفت:

منظور از نعمت همان قرآن است؛ زیرا قرآن بزرگ‌ترین نعمتی است که خداوند آن را عنایت فرموده است، لذا به او امر کرده که آن را قرائت کند. «۲»

(۱) ابن اسحاق می‌نویسد: مدتی نزول وحی بر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله قطع شد به طوری که آن حضرت در سختی افتاد و غمگین شد، پس جبرئیل سوره و الضحی را بر وی نازل کرد که خدایش برای او قسم می‌خورد که اوست که پیامبرش را اکرام کرده است و او را وانگذارده و رها نکرده است و می‌گوید: خدایت عهده کرده که تو را ترک نکند و از زمانی که تو را دوست داشته، بر تو غضبناک نشده است و آنچه که در نزد خودم برای تو در نظر گرفته‌ام، بهتر از چیزهایی است که در دنیا است. «وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی»؛ و به زودی خدایت آن قدر به تو نعمت عطا خواهد کرد تا راضی شوی؛ از پیروزی و غلبه در دنیا و ثواب آخرت.

(۲) سپس خداوند، کرامت‌های خویش را در دنیا و منت‌هایی که بر سرش گذاشته است و او را از یتیمی و گمراهی نجات داده یادآور می‌شود و متذکر می‌شود که خداوند با رحمت واسعه خویش او را از تمام مهلکه‌ها نجات داده است ... «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»؛ یعنی آنچه را که از سوی خداوند به تو عنایت شده است که نبوّت یکی از آنها است، یادآوری کن و مردم را به سوی آن بخوان. پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نعمت خداوند بر خود و مردم را که همان نبوّت باشد به طور سرّی به کسانی که بدان‌ها اطمینان داشت، یادآوری می‌کرد. «۳»

سپس می‌گوید: پس از آن که مردم بسیاری اسلام آوردند و دعوت اسلام در همه جا منتشر شد، خداوند به او فرمود: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ.» با صدای بلند پیام‌های خویش را ابلاغ کن و از مشرکان روی برگردان.

(۳) پس به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که دعوت را آشکار کند و مردم را به سوی آن دعوت نماید و بر طبق آنچه که به من رسیده است، نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله حدود سه سال دعوت خویش را

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲۸.

(۲). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۸.

(۳). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۵۷- ۲۵۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۸۳

مخفی نگاه داشت. در این مدت، وقتی که اصحابش می‌خواستند نماز بخوانند به دره‌های اطراف مکه می‌رفتند و نماز خویش را از چشم مردم پنهان نگاه می‌داشتند. در این اوضاع و احوال روزی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به همراه اصحابش در یکی از دره‌های مکه مشغول نماز بود که در این حال گروهی از قریشیان آنها را دیدند و آنها را به خاطر این کار مورد ملامت قرار دادند. «۱»

(۱) گویی همین حادثه باعث شد که دعوت عمومی اعلان شود؛ اما قبل از آن حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله دعوت پیامبری خویش را تنها برای کسی که به او اطمینان داشت، بازگو می کرد. در این صورت ام جمیل چگونه از این مطلب آگاه شد و آن را به اطلاع مشرکین رساند و همه آنها آگاه شدند که وحی از او قطع شده است؟! ممکن است از این قضیه از همان راهی که ابن اسحاق رفته است، خلاص شویم، یعنی چیزی در این مورد نگوییم. او گفته است: سپس برای مدتی وحی قطع شد و این مدت بر او بسیار سخت گذشت و او را اندوهگین ساخت تا این که جبرئیل سوره الضحی را بر او نازل کرد.

(۲) وی نگفته است که چه چیزی از قرآن قبل از آن نازل شده بود و حتی آیات نازل شده در ابتدای بعثت را ذکر نکرده، لکن بعد از آن که گفته است: ابتدای نزول در ماه رمضان بوده، ادامه داده است که: سپس وحی بر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نازل شد در حالی که او به خدا ایمان داشت و آنچه را که از سوی خدا نازل می‌شد، تصدیق می کرد و آن را قبول می کرد و برای مردم بیان می‌نمود که همین باعث رضایت عده‌ای از مردم و خشم و غضب عده‌ای دیگر می‌شد ... پس برای ابلاغ دستور الهی، متحمّل آزار و اذیت‌های فراوان شد. «۲» بعد ادامه می‌دهد: سپس مدتی نزول وحی قطع شد ...

(۳) پس اگر نبوت خویش را به صورت مخفیانه به کسانی که به آنها اطمینان داشته، اطلاع می‌داده است که آن هم پس از آیه شریفه: «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» «۳» بوده است، در این صورت چگونه افراد قومش این را فهمیدند و به واسطه همین مطلب او را مورد اذیت و آزار قرار دادند؟!

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۸۰- ۲۸۲.

(۲). همان، ص ۲۵۷.

(۳). همان، ص ۲۵۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۸۴

(۱)

سوره دوازدهم: الشرح

این سوره، اگر نگوییم که با «الضحی» یکی است، چنان که فخر رازی از طاووس بن کیسان و عمر بن عبد العزیز این مطلب را نقل کرده است و در بعضی از اخبار ائمه اطهار «۱» علیه السّلام هم بدان اشاره شده است و بعضی از فقهای ما هم بدان فتوا داده‌اند؛ بلافاصله پس از آن نازل شده است. «۲»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

در معنای «وزر» در قول خدای متعال: «وَ وَضَعْنا عَنْكَ وِزْرَكَ»؛ و بار سنگینی که می‌خواست پشتت را بشکند، از دوش تو کنار گذاشتیم، اختلاف کرده‌اند و به نظر من با توجه به قرینه وحدت سیاق این دو سوره، مقصود از «وزر»، همان مشکلی بوده است که در اثر انقطاع وحی به وجود آمده بود و این همان «عسری» بوده است که آن را متحمّل می‌شده است و «یسر» بعد از تجدید نزول وحی حاصل شده است و در آن روز که از این همّ و غمّ فارغ شده است، باید که از نعمت خداوند که به وی عنایت شده که همان نبوّت است- صبحت کند: «فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلى رَبِّكَ فَارْغَبْ»؛ پس هنگامی که از کار مهمی فارغ شدی به مهم دیگری بپرداز و به سوی پروردگارت دل سپار.

(۲) صاحب کتاب نظم در تفسیر این سوره می‌گوید: خداوند پیامبرش را مبعوث کرد، در حالی که او کم یاور و سبک بال بود و قریش به همین خاطر او را ملامت می‌کردند و می‌گفتند:

اگر منظورت از این حرف و کارها این است که ثروتمند شوی، ما آن قدر مال برای تو جمع‌آوری می‌کنیم که از ثروتمندترین افراد مکه شوی.

نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله در این باره فکر کرد و احتمال داد که قوم او به خاطر فقرش او را تکذیب می‌کنند. برای همین، خداوند به او وعده غنا و بی‌نیازی داد تا بدین وسیله او را دلداری دهد و از غم‌ها برهاند؛ لذا فرمود: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً»؛ همانا با هر سختی آسایشی است. یعنی ای پیامبر! در حالی که مبتلا به فقر و نداری هستی، سخنان کفار تو را ناراحت و ناامید نکند، زیرا در همین دنیا با هر سختی آسایشی در پی بی‌آن است.

سپس خداوند به وعده خویش عمل می‌کرد و پیامبر هنوز از دنیا نرفته بود که حجاز و تمام روستاهای آن و تمام سرزمین یمن را فتح کرد و گاهی دویست شتر را به یک نفر می‌بخشید و هر ساله هدیه‌هایی را به دیگران می‌داد و برای خانواده‌اش آذوقه یک‌ساله را تهیه می‌کرد. «۳»

---

(۱). المیزان (۲۰)، ص ۳۶۵.

(۲). محقق حلّی در شرایع و معتبر.

(۳). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۱۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۸۵

پس مگر در میان نزول الضحی و الشرح از آن حضرت درباره نعمت نبوّت، سخنی وجود داشته که همین مشرکان را به پیشنهاد مال فراوان به آن حضرت تحریض کرده باشد تا از دعوت خویش دست بردارد؟!

(۱)

سوره سیزدهم: العصر

طبرسی می‌گوید: گفته شده که مراد از انسان، ولید بن مغیره و ابو جهل می‌باشند. «۱» سیوطی قولی را به ابن عباس نسبت داده که می‌گوید مراد، ابو جهل است «۲»؛ بنابراین قول خداوند متعال: «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»؛ و همدیگر را به حق و صبر وصیت می‌کنند؛ تعریض به یکی یا هر دوتای آنها دارد؛ زیرا آنها نیز یکدیگر را به باطل و صبر در مقابله با حق توصیه می‌کردند. این معنا نیز اقتضای اعلان را می‌کند، چنان که اطلاق قول خداوند: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»*؛ الّا کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، نیز اقتضای اعلان را دارد نه کتمان.

(۲)

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

سوره چهاردهم: العادیات

طبرسی در مجمع البیان به صورت مرسل و قبل از او طبری در تفسیرش با استناد به سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: هنگامی که در حجر اسماعیل نشسته بودم، مردی پیش آمد و از وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً؛ سوگند به اسبان دونده دم‌زننده، سؤال کرد. من گفتم: منظور اسب‌ها هستند به هنگامی که در راه خدا می‌تازند و سپس شب فرا می‌رسد و غذایشان را تهیه می‌کنند و آتش برمی‌افروزند.

(۳) پس این مرد از من جدا شد و نزد علی بن ابی طالب که زیر سقاخانه زمزم نشسته بود رفت و از او درباره وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً؛ سؤال کرد. علی علیه السّلام فرمود: تا کنون از شخص دیگری این را سؤال کرده‌ای؟ گفت: بله، از ابن عباس سؤال کردم که جواب داد: منظور اسب‌هایی هستند که در راه خدا می‌تازند. حضرت فرمود: پس برو و او را بخوان. پس هنگامی که به نزدش رسیدم به من فرمود: بدون علم فتوا و جواب می‌دهی؛ به خدا قسم اگر منظور جنگ اول اسلام، یعنی

---

(۱). همان، ص ۸۱۵.

(۲). الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۹۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۸۶

بدر مراد آیه باشد که ما فقط دو اسب در اختیار داشتیم: اسب زبیر و اسب مقداد بن اسود، در این حال چگونه منظور از العادیات اسب‌های فراوان باشد؟! بلکه مراد از العادیات ضبحا شترهایی هستند که از عرفه به سوی مزدلفه و از مزدلفه به سوی منی می‌روند.

(۱) ابن عباس گفت: لذا از سخن خودم روی‌گردان شدم و به آنچه که علی علیه السّلام گفت: بازگشتم «۱»؛ بنابراین آنچه که از مقاتل «۲» و از او بنابر رأی اوّل «۳» روایت شده، صحیح نیست و آنچه که در تفسیر قمی که در طریقش ضعیفانی مثل حسن بن علی بطائنی «۴» قرار دارند، مقبول نمی‌باشد و آنچه را که طبرسی در مجمع البیان نقل کرده مستلزم مدنی بودن سوره می‌باشد و اینها اخبار متعارضی هستند که تعارض و اختلاف ظاهری دارند. «۵»

اگر در اینجا بخواهیم در مورد سوره‌های اولیه مکی تحقیق کنیم و در آیاتی که به حوادث آن روزگار اشاره می‌کند، تأمل نماییم در این صورت بر طبق خبر ابن عباس از علی علیه السّلام، شاید که نزول این سوره در ایام افاضه در حج که در اولین موسم بعد از بعثت و نزول قرآن پیش آمده بود، نازل شده باشد که در آن ضمنا اشاره‌ای هم به قبول اصول مناسک حج شده است.

(۲)

سوره پانزدهم: الکوثر

قمی در تفسیر کوثر می‌نویسد: نهری است در بهشت که خداوند به حضرت محمد در مقابل فرزندش ابراهیم عطا فرموده است و در جاهلیت، اگر مردی فرزند پسر نداشت، ابتر نامیده می‌شد. روزی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله وارد مسجد شد و عمرو بن عاص و حکم بن ابی العاص در آنجا بودند. عمرو به او گفت: ای ابو أبتر. سپس عمرو گفت: من با محمد دشمنی و بغض و کینه دارم! پس خداوند این سوره را بر رسولش نازل کرد. «۶»

(۳) علّامه طباطبائی در المیزان این را نقل کرده و درباره آن فرموده است: این خبر علاوه بر

---

(۱). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۰۳ و جامع البیان، ج ۳۰، ص ۱۷۷ و الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۸۳.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۲). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۰۲.

(۳). الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۸۳.

(۴). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳۴- ۴۳۸.

(۵). التمهید، ج ۱، ص ۱۲۸ و اخبار مربوط به نزول آن در مدینه در غزوه ذات السلاسل خواهد آمد.

(۶). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۴۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۸۷

آن که مرسل و مضمر است، با سایر روایات هم تعارض دارد. «۱» ایشان دیگر اشکالی بر ضعف متن خبر در نام فرزند مرده پیغمبر نگرفته که او نام ابراهیم را آورده که فرزند ماریه قبطی است که پس از هجرت در مدینه وفات یافت، در حالی که پس از آن معنای ابتر در جاهلیت را یادآور شده؛ و سپس ورود پیامبر به مسجد در حالی که عمرو عاص در آن بود را آورده است، با این که چنین مسجدی جز مسجد الحرام در مکه نخواهد بود. وانگهی گوید که او به پیغمبر گفت: ای ابو ابتر! در حالی که خود او ابتر بود نه ابو ابتر! با این وصف تا چه حد این متن سست است؟!

(۱) دولابی از الذریهٔ الطاهره با سندی از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود:

قاسم فرزند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به سنّی رسیده بود که می‌توانست بر چارپا سوار شود و با شتر به مسافرت برود. پس از آن که خداوند روحش را قبض کرد، عاص بن وائل سهمی گفت: محمد از جانب فرزندش أبتر گردید و آنگاه خداوند این آیات را نازل کرد: «إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ»؛ نکویی‌های بسیارت بخشیده‌ایم، که عوض مصیبت فرزندت قاسم باشد «فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ»؛ پس برای پروردگارت نمازگزار و قربانی کن؛ بدون شک دشمنت ابتر است.

(۲) اما طبرسی از ابن عباس روایت کرده است که عبد اللّه بن محمد صلّی اللّه علیه و آله از همسرش خدیجه وفات کرد و عرب‌ها به کسی که فرزند پسر نداشت أبتر می‌گفتند. روزی عاص بن وائل سهمی در کنار در بنی سهم با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برخورد کرد، در حالی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می‌خواست از مسجد خارج شود. آنها با هم به صحبت پرداختند و در همین جا عده‌ای از بزرگان قریش در مسجد نشسته بودند. هنگامی که عاص به نزد آنها آمد از او سؤال کردند: با چه کسی صحبت می‌کرد؟! گفت: با آن مرد أبتر و پس از آن قریش او را أبتر می‌نامیدند. «۲»

(۳) مختصر این خبر در الدر المنثور به این صورت آمده است: عبد اللّه فوت کرد و عاص بن وائل سهمی گفت: هرآینه نسل او قطع شده است، پس او أبتر است و خداوند این را نازل کرد:

«إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ» «۳»؛ بدون شک دشمنت ابتر است.

(۴) لکن او از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که «قاسم» فرزند

---

(۱). المیزان، ج ۲۰، ص ۳۷۳.

(۲). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۳۶.

(۳). الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۱، سوره کوثر.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۸۸

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در مکه وفات کرد، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که از تشییع جنازه فرزندش بازمی‌گشت با عاص بن وائل و فرزندش عمرو برخورد کرد. هنگامی که عمرو رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را دید، گفت:

من از او بدم می‌آید! پس عاص بن وائل گفت: اهمیّتی ندارد او أبتر گردیده است، و خداوند هم نازل کرد: «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ»

pdftarikhema.com
mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

«۱»؛ بدون شک دشمنت ابتر است.

(۱) تفاوت این خبر با آنچه گذشت در این است که اسم عمرو بن عاص را آورده و گفته است:

او کسی بوده است که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بدش می‌آمده است، اگر چه پدرش عاص این لقب را به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نسبت داده است. آنچه را هم که طبرسی در الاحتجاج از حسن بن علی علیه السّلام نقل کرده است، این خبر را تأیید می‌کند: حسن بن علی علیه السّلام در سخنانی که عمرو بن عاص را مورد خطاب قرار داده بود به وی فرمود: سپس اظهار وجود کردی و در سخنانت گفتی که من از محمد بدم می‌آید و عاص بن وائل (امام مجتبی نفرمود: پدرت؛ زیرا مادرش زناکار بوده است) گفت: محمد مردی أبتر است و فرزند پسری ندارد و اگر بمیرد نسلش منقطع می‌شود و پس از آن خداوند فرمود: «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ» «۲»؛ بدون شک دشمنت ابتر است.

(۲) پس دو خبر اوّل از ابن عباس گفتند که عاص بن وائل، پدر عمرو بن عاص، لقب أبتر را به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نسبت داد و نگفتند که چه کسی اظهار کرد که از محمد صلّی اللّه علیه و آله بدش می‌آید. و دو خبر دیگر از امام صادق و امام حسن مجتبی علیهما السّلام این مطلب را ذکر کرده‌اند، پس منافاتی بین آنها نیست. شاید ابن عباس با عمرو بن عاص سازش کرده و یا از او ترسیده است و برای همین به ذکر نام پدرش اکتفا کرده است.

چنان که سدّی نیز به همین صورت خبر را نقل کرده و گفته است: قریش به مردی که پسرش وفات می‌کرد می‌گفتند: فلانی أبتر شد؛ یعنی تنها شد! و هنگامی که تنها پسر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله وفات کرد، عاص بن وائل گفت: این مرد أبتر شد. «۳»

(۳) ابن اسحاق نیز همین کار را کرده و گفته است: برایم نقل شده است که وقتی عده‌ای درباره رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله صحبت کردند، عاص بن وائل سهمی گفت: رهایش کنید. او مردی أبتر است که فرزندی ندارد و اگر بمیرد نامش به فراموشی سپرده می‌شود و از دست او راحت می‌شوید.

---

(۱). همان.

(۲). الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۱۱.

(۳). المیزان، ج ۲۰، ص ۳۷۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۸۹

پس خداوند: «إِنَّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ» را نازل نمود؛ یعنی چیزی را به تو عنایت کردیم که از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است. «۱»

و چیزی که سوره بدان اشاره می‌کند و اخبار تاریخی و تفسیری هم بر آن دلالت می‌کنند، این است که این قضیه پس از اعلان بوده است نه در دوران کتمان: و تظاهر به دشمنی و خشم و غضب علیه آن حضرت گویای همین مطلب است.

(۱)

سوره شانزدهم: التکاثر

طبرسی از مقاتل و کلبی روایت کرده است که گفتند: این سوره در مورد دو طائفه از قریش، یعنی بنی عبد مناف بن قصی و بنی سهم بن عمرو نازل شده است. آنها به تفاخر در مقابل همدیگر پرداختند و اشرف خویش را بر شمردند. در این حال تعداد اشراف بنی عبد مناف بیشتر بود و برای همین گفتند که أشراف مرده را هم می‌شماریم. برای همین به کنار قبرها رفتند و آنها را شمردند و دائما می‌گفتند: این قبر فلان شخص است و آن قبر فلانی است و ... پس از شمارش، تعداد اشراف بنی سهم بیشتر شد «۲»؛ چون آنها در جاهلیّت، اکثریت و برتری داشتند و به همین مناسبت سوره تکاثر نازل شد. در این صورت مطالبی شبیه این که در مورد

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

انصار یا یهود گفته شده است که اقتضا می‌کند تا سوره مدنی باشد، صحیح نیست. البته نباید نقش معاویه و بنی امیه و بنی مروان و عموم قریش را فراموش کنیم که با انصار دشمنی و عداوت دیرینه داشتند و همین باعث می‌شد که هر نوع ذم و سرزنش قرآنی در مورد خویش را متوجه دیگران و به خصوص انصار کنند.

(۲)

سوره هفدهم: الماعون

طبرسی از ابن جریح نقل می‌کند که گفت: این سوره در مذمت ابو سفیان بن حرب نازل شده

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۲، ص ۳۴ و نگاه کنید به المیزان، ج ۲۰، ص ۳۷۰ در معنای کوثر. بنابر آنچه گذشت:

طبرسی در احتجاج از امام حسن مجتبی علیه السّلام و دولابی در الذریهٔ الطاهره از امام باقر علیه السّلام و سیوطی در درّ المنثور از امام صادق علیه السّلام نقل نموده‌اند: ابتر خوانده شدن پیغمبر اکرم به مناسبت فوت قاسم بوده و او در سنّ راه رفتن، بلکه شتر سوار شدن یعنی حدود ده سالگی بوده است. در برابر این نقل، تنها خبر ابن عباس است که طبرسی در مجمع البیان و مختصر آن را سیوطی آورده که: فرزند فوت‌شده پیغمبر عبد الله بوده است، و ابن عباس در آن زمان نبوده و واسطه خبر خود را نگفته است، پس این خبر در حدّ معارضه با آن خبر سابق نیست.

(۲). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۱۱.

است. وی هر هفته دو گوسفند را ذبح می‌کرد و در این میان، کودک یتیمی پیش او آمد و مقداری گوشت درخواست کرد، امّا ابو سفیان او را با عصایش از آنجا دور کرد. از السّدی و مقاتل بن حیان نقل شده که گفتند: این سوره در ذمّ ولید بن مغیرهٔ نازل شده است و کلبی می‌گوید: در ذم عاص بن وائل سهمی نازل شده است. از عطا به نقل از ابن عباس نقل شده که این سوره در ذم مردی از منافقین نازل شده است. «۱» به نظر می‌رسد که عطا برای نقل این روایت عطایایی از بنی امیه دریافت کرده و یا فشاری از وزرای بنی امیه که از بنی سهم بوده‌اند، بر او وارد شده است، تا یک مذمّت قرآنی را از آنها دور ساخته و متوجه مردی منافق در مدینه کند.

آیه «فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ الَّذِینَ هُمْ یُراؤُنَ وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ» «۲»؛ وای به حال نمازگزاران، نمازگزارانی که دل از یاد خدا غافل دارند و به ریا و خودنمایی می‌پردازند و از احسان به فقیران جلوگیری می‌کنند؛ اشاره به این مطلب دارد که نمازگزاران ریاکاری هم در میان تازه مسلمانان بوده‌اند. آیا این با قول ابن اسحاق قابل جمع است در آنجا که می‌گوید: آنها قبل از اعلان دعوت، هنگامی که می‌خواستند نماز بخوانند به درّه‌های اطراف مکّه می‌رفتند و مخفیانه در آنجا نماز می‌گذاردند؟ آنان می‌خواستند برای چه کسی ریا کنند؟

(۱)

سوره هیجدهم: الکافرون

مرحوم طبرسی می‌نویسد: گروهی از قریش که امیهٔ بن خلف و عاص بن سعید و عتبهٔ بن ربیعه و ولید بن مغیره در میان آنها بودند، نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمدند و با اعتراض به آن حضرت گفتند: ای محمد! بیا که ما آنچه را که تو می‌پرستی، بپرستیم و تو آنچه را که می‌پرستیم، بپرست. و ما و تو در این امر مشترک باشیم. در این صورت اگر آنچه را که ما می‌پرستیم بر حق باشد،

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

حظ و بهره‌ات را از آن برده‌ای و اگر آنچه را که تو می‌پرستی بر حق باشد، ما حظ و بهره خویش را از آن برده‌ایم. پس از این خداوند متعال این سوره را نازل کرد: «قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ ...» «۳» بگو ای کافران ...

---

(۱). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۳۴.

(۲). ماعون (۱۰۷)، ۴- ۷.

(۳). مجمع البیان، ج ۲۰، ص ۸۴۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۹۱

(۱) پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به مسجد الحرام که عده‌ای از بزرگان قریش در آنجا بودند رفت و بالای سرشان ایستاد و این سوره را تا آخر بر آنها خواند. پس از آن، آنها از او مأیوس شدند و به اذیت و آزار او و اصحابش پرداختند. شیخ مفید نیز خبری نزدیک به این را از میناء آورده است. «۱»

ابن اسحاق در سیره‌اش می‌نویسد: برای من نقل شده است که وقتی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مشغول طواف بودند، اسود بن مطلّب و ولید بن مغیره و امیّهٔ بن خلف و عاص بن وائل سهمی که از بزرگان اقوام خویش بودند در مقام اعتراض بر وی گفتند: ای محمد! بیا که ما آنچه را تو می‌پرستی، بپرستیم و تو هم آنچه را که ما می‌پرستیم، بپرست و آنگاه ما و تو در این امر مشترک گردیم. در این صورت اگر آنچه را که تو می‌پرستی، بهتر از آنچه باشد که ما می‌پرستیم، ما حظ و بهره خویش را برده‌ایم و اگر آنچه را که ما می‌پرستیم، بهتر از آنچه باشد که تو می‌پرستی، در این صورت، حظ و بهره خویش را برده‌ای. پس خداوند این آیات را نازل کرد: «قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ» «۲»

(۲) طبرسی با سندی از ابن عباس نقل می‌کند: قریشی‌ها به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله وعده دادند که مال زیادی را به وی بدهند تا از ثروتمندترین مردان مکه باشد و هر زنی را که می‌خواهد به ازدواجش درآورند و آنگاه به وی گفتند: ای محمد! این کارها را برایت انجام می‌دهیم تا دست از سرزنش بت‌هایمان برداری و از آنها به زشتی یاد نکنی. اگر قبول نکردی ما با تو مصالحه‌ای می‌کنیم که صلاح ما در آن است. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آن چیست؟ گفتند: تو یک سال الهه‌های ما: (لات و عزّی) را بپرست و آنگاه ما هم یک سال خدای تو را می‌پرستیم! نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: باید ببینم که دستور خدای من چیست!

پس وحی از لوح محفوظ نازل شد که: «قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ» «۳»؛ بگو ای کافران، من آنچه را که شما می‌پرستید، نمی‌پرستم.

(۳) بنابراین، این ابتدای آزار و اذیت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و مسلمانان به وسیله مشرکان بود و این اقتضا می‌کند که این پیشنهاد در دوران اعلان بوده است نه کتمان. و گویی که اذیت و آزار ابو لهب و همسرش ویژه بوده است و لذا سوره خاصی درباره آنها نازل شده است.

---

(۱). امالی مفید، ص ۳۴۶، از ابن اسحاق و طبری هم در تاریخ، ج ۲، ص ۳۳۷ آن را نقل کرده است.

(۲). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۳۸۸.

(۳). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۳۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۹۲

(۱)

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

سوره‌های بیستم و بیست و یکم: معوّذتان

قمی می‌نویسد: پدرم از بکر بن محمد از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که سبب نزول معوذتین این بود که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به تب شدیدی مبتلا شد و جبرئیل معوّذتین را نازل کرد تا رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به آنها پناه برد. «۱»

(۲) طبرسی از آن امام علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: جبرئیل نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله که بیمار شده بود، آمد و معوذتین و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بر او قرائت کرد و گفت: به نام خدا برای تو تعویذ آورده‌ام. خداوند تو را از هر دردی که تو را اذیت کند، شفا می‌دهد. این سوره‌ها را بگیر که بر تو گوارا باشند. «۲»

(۳) هم چنین از پدرش امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از درد شدیدی رنج می‌برد؛ برای همین جبرئیل و میکائیل نزد آن حضرت آمدند و جبرئیل در بالای سرش و میکائیل نزد پاهایش نشستند، آنگاه جبرئیل او را با «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و میکائیل او را با «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» پناه دادند. «۳»

(۴) در کتاب طب الائمهٔ از امام صادق روایت شده است که جبرئیل نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: فلان یهودی برای تو افسون کرده است و آنگاه جادو و موضع آن را برای او توصیف کرد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را به دنبال آن فرستاد و او با توجه به اوصاف به چاهی رسید و به جست و جوی افسون پرداخت؛ ولی آن را پیدا نکرد. اما آن قدر تلاش کرد تا آن را یافت و نزد رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله آورد. این جادو ظرف کوچکی بود که داخل آن شاخه خشکی از درخت خرما و یک زه قرار داشت که یازده گره خورده بود. جبرئیل معوذتین را نازل کرد و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام دستور داد که آن را بر زه بخواند. پس هر آیه‌ای که خوانده می‌شد، یکی از گره‌ها باز می‌شد تا این که تمام گره‌ها بازشد. بدین ترتیب خداوند جادویی را که برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درست شده بود، فاش کرد و آن حضرت را عافیت عنایت فرمود. «۴»

(۵) قطب راوندی در کتاب الخرائج و الجرائح می‌نویسد: زنی یهودی علیه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جادو درست کرده و گمان کرد که افسونش بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اثر می‌کند؛ اما خداوند نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله را از

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۰.

(۲). مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۶۷.

(۳). مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۶۷.

(۴). طب الائمه، ص ۱۱۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۹۳

این جادو و اوصاف آن آگاه کرد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شخصی را برای یافتن آن فرستاد و قاصد آن را به همان اوصافی که فرموده بود یافت و حتی تعداد گره‌ها به همان مقداری بود که پیغمبر گفته بود و اگر شخصی آن را خودش معاینه می‌کرد، نمی‌توانست آن قدر دقیق آن مشخصات را بیان کند. «۱»

(۱) شاید وی قول به این که ساحران یهودی بوده‌اند را از آنچه ابن جزی کلبی در التسهیل نقل کرده، گرفته است. او می‌نویسد: گفته شده است که دختران «لبید» افسونگر بودند. آنها به همراه پدرشان علیه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله جادو کردند و یازده گره برایش زدند. پس خداوند معوّذتین را نازل کرد که یازده آیه و به تعداد گره‌ها بود و بدین ترتیب خداوند رسولش را شفا داد. «۲»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۲) در خبری دیگر، راوی خواسته است که اسم ساحر را حذف کند و تنها به توصیف او به یهودی اکتفا کرده و گفته است: یک نفر یهودی رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را جادو کرد و آن حضرت به شدت مریض شد. پس جبرئیل معوذتین را نازل کرد و گفت: مردی از یهود تو را جادو کرده است و این جادو در فلان چاه می‌باشد. پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را به دنبال آن فرستاد و به او امر کرد که گره‌ها را باز کند و آیه را بخواند. پس آن حضرت آیه را می‌خواند و گره را باز می‌کرد تا این که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله از بیماری نجات یافت و گویی از قید و بند رها شده بود. «۳»

(۳) بیهقی در دلائل النبوة این روایت را به طور مفصل از طریق کلبی از صالح از ابن عباس از عایشه نقل کرده است؛ وی می‌گوید: یک غلام یهودی به نام لبید بن اعصم به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله خدمت می‌کرد. این شخص رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را جادو کرد و آن حضرت دائما به سردرد مبتلا می‌شد؛ ولی علّت آن را نمی‌دانست. تا این که شبی خوابیده بود که دید دو فرشته آمدند، یکی بالای سرش و دیگری پایین پایش نشستند. در این حال اوّلی به دومی گفت: چه چیزی باعث سردردش شده است؟ گفت: جادو. گفت: چه کسی؟ گفت: لبید بن أعصم. گفت: به چه چیزی؟

گفت: با شانه و مقداری مو که در ظرف تراشیده شده از شاخه‌های خرما نهاده و زیر سرپوش سنگی چاه ذی اروان گذاشته است. فردا صبح آن روز رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به همراه اصحابش به کنار آن چاه آمدند و مردی آن ظرف را بیرون آورد که در آن شانه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و مقداری از موی سرش و مجسمه‌ای از موم که شبیه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بود و در آن سوزن‌هایی فرو برده شده بود قرار داشت و هم چنین در آن طرف زهی وجود داشت که یازده گره بر آن زده شده بود.

---

(۱). الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۴، حدیث ۳۳.

(۲). التسهیل، ج ۴، ص ۲۲۵.

(۳). الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۱۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۹۴

(۱) پس جبرئیل معوذتین را نازل کرد و گفت: ای محمد! «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ»؛ بگو به خدای شکافنده صبح پناه می‌برم. و در این حال گره‌ای بازشد، «مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ» و گره دیگری بازشد تا این که از قرائت فارغ شد در این حال تمام گره‌ها بازشده بود. هر سوزنی که از آن موم خارج می‌شد، پیامبر احساس درد می‌کرد و سپس از آن راحت می‌شد. پس سؤال شد: ای رسول الله، آیا یهودی را نمی‌کشی؟ فرمود: خداوند عافیت را به من برگردانده است و عذاب خداوند که در انتظار یهودی است بسیار شدیدتر از قتل می‌باشد. «۱»

(۲) گفته‌اند: ضعیف‌ترین طریق به ابن عباس همان طریق کلبی از ابی صالح از وی می‌باشد. «۲» و ابن عباس همه آن را از عایشه نقل کرده است، اگر چه طبرسی سهوا گفته است: از ابن عباس و عایشه. «۳»

اما سؤال این است که عایشه چگونه نزول دو فرشته بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را فهمید و آن را روایت کرد؟

جواب را در آنچه که شیخان (بخاری و مسلم) در صحیح‌های خویش روایت کرده‌اند می‌یابیم. آنها روایت کرده‌اند که عایشه گفت: مردی از یهودیان بنی زریق به نام لبید بن اعصم رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را جادو کرد. به طوری که او خیال می‌کرد کاری را انجام می‌دهد، در حالی که انجام نمی‌داد! تا این که روزی یا شبی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بسیار دعا کرد و سپس فرمود: ای عایشه:

دو مرد پیش من آمدند که یکی بالای سر و دیگری پایین پایم نشستند. پس آن که بالای سرم نشسته بود به آن که پایین پایم نشسته بود گفت: چه چیزی باعث سردرد این مرد شده است؟

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

گفت: جادو. گفت: چه کسی؟ گفت: لبید بن اعصم. گفت: با چه چیزی؟ گفت: با شانه و موهایش و ظرفی که از چوب شاخه درخت نخل نر تهیه شده است. گفت: این جادو در کجاست؟ گفت:

در چاه ذی اروان (یا ذروان).

(۳) عایشه گفت: پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به همراه عده‌ای از اصحابش بدان جا رفت و پس از بازگشت گفت: ای عایشه، به خدا قسم که گویی آب آن، ته‌مانده آب حنا بود و گویی که نخل‌های آن شبیه سر دیو بود. پس گفتم: آن را بیرون نیاوردی؟ فرمود: نه، اما خدا مرا شفا داد و می‌ترسیدم که بیرون آوردن آن شرّی به مردم برساند (!) سپس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که آن چاه را پر کنند. «۴»

---

(۱). الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۱۷.

(۲). الاتقان، ج ۲، ص ۱۸۹.

(۳). مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۶۵.

(۴). صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۸ و ج ۷، ص ۱۷۶ و مسلم، ج ۷، ص ۱۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۹۵

(۱) سیوطی هم بنا را بر همین خبر گذارده و گفته است: به نظر من معوذتین دو سوره مدنی هستند؛ زیرا در مورد قصه جادوی لبید بن اعصم «۱» نازل شده‌اند و شاید که یعقوبی به خاطر همین موضوع آنها را از آخرین سوره‌های مدنی دانسته است. «۲»

در خبر الدر المنثور و طب الائمه گذشت که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را به دنبال این قضیه فرستاد و آن حضرت جادو را آورد. و در خبر الصحیحین و دلائل النبوه آمده که آن حضرت به همراه عده‌ای از اصحابش به آنجا رفتند و مردی جادو را خارج کرد و دستور داد که چاه را پر کنند. طبیعی است که بعد از این حادثه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله لبید را حتما از خدمت خویش کنار گذاشته است و با این وجود این خبر از طریقی غیر از طریق ابن عباس از عایشه نقل نشده است!؟

عجیب این است که گویی ابن عباس متوجه منافات فاحشی که بین این خبر و آنچه که در ترتیب نزول آیات نقل کرده، نشده است، مبنی بر این که معوذتین از سوره‌های ابتدایی مکی هستند نه از سوره‌های آخر مدنی!

(۲) اما اخبار سه‌گانه اول که قمی از امام صادق علیه السّلام و طبرسی از آن امام و از امام باقر علیه السّلام روایت کرده‌اند دارای مطالبی که با شأن نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و مکی بودن سوره‌ها منافات داشته باشد، نیستند. اما خبر چهارم که از طب الائمه از امام صادق علیه السّلام نقل شده است از محمد بن سنان از مفضل بن عمر می‌باشد که هر دوی آنها در کتاب‌های رجالی به ضعف توصیف شده‌اند و به نظر من این خبر از غیر ائمه اطهار علیهم السّلام نقل شده است.

(۳)

سوره بیست و دوم: توحید

قمی در تفسیر آن می‌نویسد: سبب نزول سوره این بوده است که یهودیانی نزد رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمدند و سؤال کردند: نسب خدای تو چیست؟ پس خداوند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» «۳» را نازل فرمود.

(۴) کلینی در کافی با سندی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: یهودیان از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سؤال کردند: نسب خدای تو چیست؟ آن حضرت سه روز صبر کرد و جوابشان را نداد تا این که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» تا آخر سوره نازل شد «۴» و همین خبر را طبرسی در مجمع البیان نقل کرده است. «۵»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۱). الاتقان، ج ۱، ص ۱۴.

(۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۴۸.

(۴). المیزان، ج ۲، ص ۳۹۰.

(۵). مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۵۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۹۶

(۱) و در الاحتجاج طبرسی از امام حسن عسکری علیه السّلام روایت شده است که سؤال‌کننده، عبد الله بن صوریای یهودی بوده است. «۱»

(۲) طبرسی از ضحاک و قتاده و مقاتل نقل می‌کند که گروهی از احبار یهود نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! خدایت را برای ما توصیف کن تا شاید به تو ایمان بیاوریم، زیرا خداوند صفات خویش را در تورات نازل کرده است. پس از آن سوره توحید نازل شد. «۲»

تا اینجا به نظر می‌رسد که اخبار مستلزم مدنی بودن سوره است، ولی طبرسی از تفسیر قاضی مطلبی را نقل می‌کند که این پیامد را ندارد. او می‌گوید: عبد الله بن سلام در مکه به دیدار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمد. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم که آیا مرا در تورات نمی‌یابی؟ گفت: خدایت را برای من توصیف کن. پس این سوره نازل شد و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله آن را قرائت کرد و همین سبب اسلام آوردن وی شد؛ اما اسلام خویش را مخفی نگاه داشت تا این که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به مدینه هجرت کرد که آنجا اسلام خویش را آشکار کرد. «۳»

پس امکان دارد که او همراه عبد الله بن صوریا که در خبر الاحتجاج از امام حسن عسکری علیه السّلام گذشت، به دیدار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمده باشد.

(۳) لکن قمی از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که گفت: قریش در مکه به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله گفتند: خدایت را برای ما توصیف کن تا او را بشناسیم و عبادت کنیم. پس خداوند بر پیامبر «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» «۴» را نازل کرد و طبرسی تفصیل آن را هم از او نقل کرده است که گفت:

عامر بن طفیل و أربد بن ربیعه- برادر لبید شاعر- نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمدند. آنگاه عامر بن طفیل پرسید: ما را به سوی چه چیزی دعوت می‌کنی، ای محمد؟ فرمود: به خدا. گفت: او را برای ما توصیف کن که آیا از طلا و نقره یا آهن یا چوب است؟ پس این سوره نازل شد. و خداوند صاعقه‌ای را بر أربد فرو فرستاد که او را سوزاند و بر انگشتان عامر هم اصابت کرد و سبب مرگ او شد. «۵»

(۴) می‌توان بین این دو حادثه را به این صورت جمع کرد که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله سوره توحید را بر

(۱). المیزان، ج ۲، ص ۳۹۰ به نقل از الاحتجاج. و من این مطلب را در اخبار مربوط به امام حسن عسکری علیه السّلام نیافتم.

(۲). مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۵۹.

(۳). همان.

(۴). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۴۸.

(۵). مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۵۹.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۹۷

آنان خوانده است و آنها او را مسخره کرده‌اند که بعد از آن، عذاب بر آنها نازل شده است. اما نزول سوره مدت‌ها قبل از این و هنگام دیدار یهودیانی که از مدینه آمده بودند، صورت گرفته و هیچ منافاتی در میان نیست.

آمدن یهودیان از مدینه، دال بر این است که خبر رسالت وی تا مدینه رسیده است و همین نشانه آن است که نزول آیه در دوران اعلان بوده است نه در دوران کتمان.

(۱)

سوره بیست و سوم: النجم و معراج رسول الله صلّی اللّه علیه و آله

قمی می‌نویسد: النجم همان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله است و إذا هوی به این معناست که آن حضرت به آسمان برده شد. پس در واقع این قسم به رسول الله و ردّ بر کسانی است که معراج را انکار می‌کنند. «۱»

شاید که وی این مطلب را از تفسیر طبرسی از امام صادق علیه السّلام گرفته است که آن حضرت فرمود:

همانا محمد صلّی اللّه علیه و آله در شب معراج از آسمان هفتم فرود آمد. «۲» البته بین این دو متن فرقی هست.

(۲) قمی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در ابطح دراز کشیده بودند و علی علیه السّلام در سمت راستش و جعفر در سمت چپش و حمزه در مقابلش بودند ...

در این حال اسرافیل او را بر براق سوار کرد و به بیت المقدس برد و محراب‌های انبیاء را به وی نشان داد. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در هر کدام نماز خواند و سپس در همان شب وی را به مکه بازگرداند. هنگام بازگشت کاروانی از قریش را دید و از ظرف آبی که مال آنها بود، مقداری نوشید و بقیه آن را ریخت.

(۳) در صبح فردای آن روز نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به قریش گفت: همانا خداوند در شب گذشته مرا به بیت المقدس برد و در آنجا محراب‌ها و نشانه‌های انبیای الهی بر من عرضه شد و در بازگشت از کنار کاروانی از قریش گذشتم که در فلان جا بود و ظرف آب آنها را دیدم که مقداری از آن را نوشیدم و بقیه را ریختم؛ این در حالی بود که قریشی‌ها بچه شتری را گم کرده بودند و به دنبالش می‌گشتند.

(۴) ابو جهل گفت: فرصت خوبی پیش آمده است. از او سؤال کنید که تعداد ستون‌ها و قندیل‌ها

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۳. و در لغت آمده است که هوی از الفاظ اضداد است یعنی به هر دو معنای فرود آمدن و بالا رفتن به کار می‌رفته است.

(۲). مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۶۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۹۸

چقدر بوده است؟ آنها گفتند: ای محمد! در اینجا افرادی هستند که به بیت المقدس رفته‌اند، بنابراین بگو که تعداد ستون‌ها و قندیل‌ها و محراب‌های آن چقدر بوده است؟ پس جبرئیل تصویری از بیت المقدس را مقابل رسول الله صلّی اللّه علیه و آله قرار داد و آن حضرت به هر سؤالی که مطرح می‌کردند، جواب می‌داد. سپس گفتند: صبر می‌کنیم تا کاروان قریش از راه برسد و از آنها درباره آنچه که گفتی سؤال خواهیم کرد. آن حضرت فرمود: برای این که راحت‌تر مرا تصدیق کنید به شما می‌گویم که آنها به هنگام طلوع خورشید از راه می‌رسند و در جلوی کاروان شتر نر سرخ رنگی حرکت می‌کند.

(۱) فردا صبح به بیرون رفتند و همگی چشم به گردنه دوخته بودند و می‌گفتند: خورشید همین الآن طلوع می‌کند و ... در حالی که

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

آنها مشغول گفتگو بودند، ناگهان همزمان با طلوع خورشید، کاروان هم از راه رسید که شتر نر سرخ رنگی در پیشاپیش آن حرکت می‌کرد. آنها از افراد کاروان در مورد آنچه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گفته بود، سؤال کردند. افراد کاروان جواب دادند که مطلب همین طور بوده است و ما شتری را در فلان موضع گم کرده بودیم و آب سردی داشتیم که صبح دیدیم آن آب ریخته شده است. اما همه این نشانه‌ها فقط تکبر و دشمنی قریش را زیاد کرد. «۱»

این را قمی به صورت مرسل و بدون سند روایت کرده است و صدوق آن را در امالی به نقل از پدرش از قمی از پدرش از ابن ابی عمیر از أبان بن عثمان بن احمر بجلی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است. «۲»

چنان که گذشت، این خبر، أسراء را از مکه تا مسجد الاقصی می‌داند که همان بیت المقدس است و عروج آن حضرت به آسمان‌ها را ذکر نکرده است.

(۲) طبرسی می‌نویسد: از جمله اخباری که در مورد مسأله معراج روایت شده، این است که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من در مکه بودم که جبرئیل نزد من آمد و گفت: بلند شو، ای محمد! پس من بلند شدم و همراه او جلوی در آمدم. دیدم که میکائیل و اسرافیل هم با او هستند. در این حال

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳- ۱۴ و طبرسی آن را در اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۲۴ نقل کرده است و مختصر آن در کافی، ج ۸، ص ۲۶۲، حدیث ۳۷۶ آمده است و در الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴، حدیث ۴ و ۱۴۰ و ۲۲۸ حدیثی از علی علیه السّلام در این مورد آمده است و در آن گفته شده که معراج در سال سوّم بعثت بوده است.

(۲). امالی صدوق، ص ۳۶۳ و بعد از آن خبری را با اسناد به عبد الرحمن بن غنم در مورد مسأله اسراء و معراج نقل کرده است که نزدیک به خبر سابق است و در صفحه ۴۸۰ خبر دیگری را از امام باقر علیه السّلام روایت کرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۳۹۹

جبرئیل براق را آورد و گفت: سوار شو، من هم سوار شدم و حرکت کردم تا به بیت المقدس رسیدم. سپس حدیث ادامه دارد تا آنجا که می‌گوید: سپس جبرئیل مرا گرفت و به بالای صخره برد و در آنجا نشانید. سپس نردبانی به سوی آسمان دیدم که تا آن موقع به خوبی و زیبایی آن ندیده بودم. پس به آسمان دنیا صعود کردم و عجایب و ملکوت آن را دیدم ...

سپس جبرئیل به ترتیب مرا به آسمان دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم برد ... سپس از آنان هم گذشتیم و به سوی اعلی علیّین بالا رفتیم و آن را توصیف کرد تا جایی که فرمود:

سپس پروردگارم با من سخن گفت و من هم با او سخن گفتم و بهشت و جهنم و عرش و سدرة المنتهی را دیدم.

(۱) سپس به مکه بازگشتم و هنگامی که آن شب را صبح کردم، این حادثه را برای مردم گفتم، اما ابو جهل و مشرکان مرا تکذیب کردند و مطعم بن عدی گفت: آیا گمان می‌کنی که مسیر دوماهه را در یک ساعت پیمودی؟! شهادت می‌دهم که تو دروغ می‌گویی! سپس گفتند: ما را از آنچه دیدی باخبر کن فرمود: از کاروان بنی فلان گذشتم که شتری را گم کرده بودند و به دنبال آن می‌گشتند و در اثاثیه آنها کوزه‌ای پر از آب بود که از آن نوشیدم و به همان صورت اوّلیه آن را پوشاندم. سپس از کاروان بنی فلان عبور کردم که ماده شتر جوانی از آنها رم کرده بود و دستش شکسته بود. سپس گفتند: اطلاعات بیشتری از کاروان قریش به ما بده. فرمود: در تنعیم از کنار آن گذشتم که یک شتر خاکستری در پیشاپیش آن حرکت می‌کرد و دو بار پوشیده شده را حمل می‌کرد و این کاروان به هنگام طلوع خورشید از راه می‌رسد.

(۲) پس آنها به سرعت به سمت راه ورودی مکه رفتند در حالی که می‌گفتند: هرآینه محمد صلّی اللّه علیه و آله بین ما و خودش قضاوت آشکاری کرد و نشستند تا خورشید طلوع کند و آنگاه محمد صلّی اللّه علیه و آله را تکذیب کنند. پس از مدتی یکی از

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

آنها گفت: به خدا قسم که خورشید طلوع کرد و دیگری گفت: به خدا قسم که شتری نمایان شد که خاکستری رنگ است. آنها از پیش‌گویی پیامبر مبهوت و متعجب شدند، اما ایمان نیاوردند. «۱»

(۳) محمد بن اسحاق از امّ هانی، دختر ابو طالب- رضی الله عنها- روایت می‌کند که گفت: در شبی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به معراج رفت، نماز عشا را در منزل من خواند و آن شب در منزل ما خوابید و ما هم خوابیدیم. کمی قبل از فجر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ما را از خواب بیدار کرد. پس از آن

---

(۱). مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۰۹- ۶۱۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۰۰

که نماز صبح را خواند و ما هم با او خواندیم. (این چنین ذکر شده است)، فرمود: ای امّ هانی، من نماز عشا را با شما در همین خانه خواندم، سپس به بیت المقدس رفتم و آنجا نماز خواندم و حال هم چنان که می‌بینی نماز صبح را با شما خواندم سپس برخاست که برود، ولی من کناره عبایش را گرفتم و گفتم: ای پیامبر خدا! در این باره با مردم سخن نگو که تو را تکذیب و اذیت می‌کنند! او فرمود: به خدا قسم که به آنها خواهم گفت!

(۱) بعد به کنیز حبشی خودم گفتم: وای بر تو، بلند شو و دنبال رسول الله صلّی اللّه علیه و آله حرکت کنی. آن حضرت نزد مردم رفت و این خبر را به آنها داد، تعجب کردند و گفتند: نشانه این سخن تو چیست ای محمد؟ ما تا به حال چنین چیزی نشنیده‌ایم! فرمود: نشانه آن این است که من وقتی به سوی شام می‌رفتم متوجه کاروان بنی فلان شدم که در وادی فلان منطقه بودند و شتری از آنها رم کرده و گم شده بود که من آن را به آنها نشان دادم. سپس برگشتم و در وادی ضجنان (که یک منزل از مکه به سوی وادی تهامه راه است) کاروان بنی فلان را دیدم که همگی در خواب بودند. آنها ظرف آبی داشتند که آن را پوشانده بودند. من آن پوشش را برداشتم و مقداری از آب آن را نوشیدم و سپس آن را به همان صورت اولیه پوشاندم. و نشانه آن این است که الان کاروانشان از بیضاء و تنعیم گذشته است و شتری خاکستری در پیشاپیش آن حرکت می‌کند که دو لنگه بار دارد که یکی سیاه و دیگری رنگارنگ می‌باشد.

(۲) ام هانی از قول کنیزش می‌گوید که افراد قریش به سر راه کاروان رفتند و آن شتر را همان طور که برایشان وصف کرده بودند، دیدند و از ظرف آب سؤال کردند. آنها گفتند که ظرف را پر از آب کرده و پوشانده بودند، اما وقتی از خواب بیدار شدند، دیدند که به همان صورت اولیه پوشانده شده است، ولی آبی در آن وجود ندارد و از دیگرانی هم که به مکه رسیده بودند، سؤال کردند و آنها هم گفتند: به خدا قسم که راست گفته است. ما در همان وادی حرکت می‌کردیم که یکی از شتران ما گم شد و در همین حال صدای مردی را شنیدیم که ما را به سوی شتر فرا می‌خواند و ما هم رفتیم و آن را گرفتیم. «۱»

(۳) در ادامه خبر سابق از امام صادق علیه السّلام آمده است: هنگامی که سوره نازل شد و عتبهٔ بن ابی لهب از آن آگاه شد، نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمد و بر صورتش آب دهان انداخت و گفت: من به ستاره و به خدای ستاره کافرم و آنگاه دختر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله را طلاق داد. رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله او را نفرین کرد و گفت: خدایا یکی از سگهایت را بر او مسلّط کن.

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۲، ص ۴۳- ۴۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۰۱

(۱) پس عتبه به سوی شام حرکت کرد تا در یکی از منزلگاه‌ها اتراق کرد. ترس عجیبی او را فرا گرفت و به همراهانش گفت: در

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

شب مرا در میان خویش بخوابانید و آنها هم همین کار را کردند، اما شیری آمد و او را در میان مردم از هم درید.

و حسّان (بعد از آن) در این مورد سرود «۱»:

اگر به میان بنی أصفر رفتی از آنها بپرس که خبر بنی واسع چگونه بوده است.

خداوند قبر او را گسترده نکرد، بلکه او را در فشار و سختی قرار داد.

و مستوجب این عذابی شد که برای هر بیننده و شنونده‌ای واضح و عبرت است.

خداوند سگی را بر او مسلط کرد که مانند راه رفتن فریبنده‌ای به آرامی راه می‌رفت. آن سگ سر او را به دهان کشید و گلوی او را همانند یک درنده گرسنه به دندان گرفت. حال چه کسی به میان خانواده خویش بازخواهد گشت؟ واضح است که آن شخصی که خوراک حیوانات درنده شده است، برنخواهد گشت.

(۲) آنها به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله گفتند: بیت المقدس را برای ما توصیف کن و اخبار مربوط به کاروان قریش را که در راه دیده‌ای و چیزهای دیگر را برای ما بیان کن. خداوند از چیزهایی که با وی مجادله می‌کردند، چنین تعبیر می‌کند: «ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی أَ فَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری» «۲»؛ قلبش آنچه را دید تکذیب کرد. چرا درباره آنچه مشاهده کرده است با او مجادله می‌کنید؟ و یا می‌فرماید: «أَ فَرَأَیْتَ الَّذِی تَوَلَّی وَ أَعْطی قَلِیلًا وَ أَکْدی أَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَیْبِ فَهُوَ یَری»؛ آیا کسی را که از او اعراض کرد دیده‌ای؟ اندکی ببخشد و در انفاق بخل ورزد آیا علم غیب دارد و می‌بیند؟ «۳»

(۳) در خبر سابق گذشت که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به خاطر صحبت از اسراء و معراجش به وسیله ابو جهل و مطعم بن عدی دروغگو نامیده شد. سپس خبر عتبهٔ بن ابی لهب را نقل کردیم که وی به شدت آن حضرت را تکذیب می‌کرد. در این صورت آیا این آیه به یکی از این تکذیب کنندگان اشاره دارد؟

مفسّران یکی از این سه نفر که از بزرگان قریش به شمار می‌رفتند را مصداق این آیه می‌دانند و خبر چهارمی هست که یک مسلمان را مصداق آیه مشخص می‌کند. بنابراین

---

(۱). مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۶۱.

(۲). نجم (۵۳)، ۱۱- ۱۲.

(۳). همان، ۳۳- ۳۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۰۲

مصداق آیه یکی از سه نفر مشرک است که اسراء و معراج پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را تکذیب می‌کرده او همان ابو جهل است. طبرسی از محمد بن کعب قرظی نقل می‌کند که گفت: این آیه در مذمت ابو جهل نازل شده است و این بدان خاطر بود که وی گفت: به خدا قسم که محمد ما را جز به مکارم اخلاق دستور نمی‌دهد! و این همان قول خداوند است که می‌فرماید: «وَ أَعْطی قَلِیلًا وَ أَکْدی»؛ یعنی مقداری صداقت از خویش نشان داد و سپس ایمان نیاورد. از سدّی نقل شده است که گفت: این آیه در مورد عاص بن وائل سهمی نازل شده است و این بدان خاطر بوده است که وی در بعضی از امور با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله موافق بوده است. از مجاهد و ابن زید روایت شده است که این آیه در مورد ولید بن مغیره نازل شده است.

(۱) از کلبی از سدّی از ابن عباس روایت شده است که عثمان بن عفّان مالش را انفاق می‌کرد و صدقه می‌داد. پس برادر رضاعی‌اش، عبد الله بن سعد بن ابی سرح به وی گفت: این چه کاری است که می‌کنی؟ نزدیک است که چیزی برای تو باقی نماند! عثمان گفت: من گناهان زیادی دارم و با این کار می‌خواهم رضایت و بخشش الهی را جلب کنم. عبد الله به وی گفت: شتر ماده را به من بده و من تمام گناهان تو را بر عهده می‌گیرم. پس عثمان شتر ماده خود را به او داد و بر این امر چند گواه گرفت و از

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

انفاق و صدقه دست کشید! به همین مناسبت این آیه نازل شد:

«أَ فَرَأَیْتَ الَّذِی تَوَلَّی وَ أَعْطی قَلِیلًا»؛ آیا کسی که از تو اعراض کند دیده‌ای؟ اندکی ببخشد و در انفاق بخل ورزد. تا آنجا که می‌فرماید: «وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُری» «۱»، و به زودی (حاصل) کوشش خود را خواهد دید.

این خبر بر اسلام عثمان دلالت می‌کند، چنان که خبر سابق در تفسیر قمی در مورد اسراء نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بر اسلام حمزه دلالت می‌کرد و هم چنین خبر ابن اسحاق از امّ هانی، دختر ابو طالب بر اسلامش دلالت می‌کرد و در اینجا می‌خواهیم که نگاهی گذرا به چگونگی اسلام آوردن حمزه و عثمان داشته باشیم.

(۲)

اسلام آوردن حمزه عموی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله

طبرسی در اعلام الوری خبر اسلام آوردن حمزه را قبل از خبر معراج نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به بیت المقدس بیان کرده و به نقل از علی بن ابراهیم بن هاشم با سندهایش گفته است: ابو جهل

---

(۱). مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۷۱ و قبل از او زمخشری در کشّاف، ج ۴، ص ۳۳ و بعد از او واحدی در اسباب النزول، ص ۳۳۵-۳۳۶ این مطلب را نقل کرده‌اند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۰۳

متعرّض رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شد و او را با سخنانش مورد اذیت و آزار قرار داد. برای همین بنی هاشم جمع شدند و حمزه که از شکار برمی‌گشت، این اجتماع را دید و پرسید: چه شده است؟ پس زنی به وی گفت: ای ابو یعلی، عمرو بن هشام (ابو جهل) متعرّض محمد شده و او را اذیت کرده است. حمزه از این موضوع خشمگین شد و به سوی ابو جهل رفت و با کمانش بر سر ابو جهل کوبید و سپس او را بلند کرد و بر زمین کوبید. مردم جمع شدند و گفتند: ای ابو یعلی، آیا به دین برادرزاده‌ات گرویده‌ای؟ گفت: بله. من شهادت می‌دهم که لا اله الّا اللّه و ان محمّدا رسول اللّه. که این به خاطر شدت غضب و جوانمردی‌اش بود و آن‌گاه به منزلش رفت.

فردای آن روز نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رفت و گفت: ای برادر زاده! آیا آنچه که می‌گویی حق است؟ پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سوره‌ای از قرآن را برای او قرائت کرد و او بدان بصیرت پیدا کرد و در دین اسلام ثابت قدم گردید. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و ابو طالب از این واقعه بسیار خوش‌حال و مسرور شدند و ابو طالب در شعری چنین گفت: «۱»

(۱) ای ابو یعلی (حمزه) بر دین احمد ثابت قدم و صابر باش و همیشه از دین احمد پشتیبانی کن. بدان که این دین به حقیقت از سوی خداوند بر احمد نازل شده است و نسبت به آن کافر مباش. من بسیار خوش‌حال شدم، وقتی که اسلام آوردن تو را شنیدم، پس در راه خدا از رسول الله حمایت کن. و اسلام خود را با صدای بلند به همه قریشیان اعلام کن و بگو: احمد یک ساحر و جادوگر نیست.

(۲) این خبر را ابن اسحاق از مردی از أسلم چنین نقل کرده است: ابو جهل در کنار کوه صفا از کنار رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عبور می‌کرد که او را مورد اذیت و آزار و فحش و ناسزا قرار داد و سخنانی گفت که باعث تضعیف دین و اقدامات وی گردد؛ اما رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هیچ حرفی نزد.

آن‌گاه ابو جهل به میان جمعی از قریش که کنار کعبه نشسته بودند رفت و در میان آنان نشست.

کنیز عبد الله بن جدعان از داخل خانه‌اش آنچه را که اتفاق افتاده بود، مشاهده کرد و هنوز زمان زیادی از نشستن ابو جهل نگذشته

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

بود که حمزهٔ بن عبـد المطلّب در حالی که کمانش را بر دوش انـداخته بود از شـکار بازگشت. او هرگاه که از شـکار بازمی گشت، قبـل از آن که نزد خانواده‌اش برود، به طواف کعبه می‌رفت و در این حال به هر گروهی از قریش که برخورد می کرد، در کنار آنها می‌ایستاد و سلام می کرد و مقداری با آنها گفت‌وگو می کرد. او از

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۲۲- ۱۲۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۰۴

نیرومندترین جوانمردان قریش بود. در این حال رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هم به خانه‌اش بازگشته بود.

(۱) هنگـامی که حمزه از کنـار کنیز ابن جـدعان می گـذشت، او گفت: ای ابو عمـاره نمی‌دانی که چنـد لحظه پیش برادرزاده‌ات از دست ابو جهـل چه کشـید. ابو جهـل محمّـد را که در همین جـا نشسـته بود، مورد اذیت و آزار و فحش و ناسـزا قرار داد و کارهای زشت دیگری انجام داد، اما محمد صلّی اللّه علیه و آله هیچ سخن نگفت و به منزل رفت.

خشم سراسـر وجود حمزه را فرا گرفت ... به سرعت به طرف کعبه حرکت کرد و در راه با هیچ کس سخن نگفت. خودش را آماده کرده بود که اگر ابو جهل را ببینـد، ضـربه‌ای بر او وارد کنـد. هنگامی که وارد مسـجد الحرام شـد، او را دیـد که در میان افرادی از قریش نشسـته است. به سویش رفت و بر سـرش ایسـتاد. سـپس با کمانش ضربه شدیدی بر سرش وارد کرد و گفت: آیا به او فحش می‌دهی در حالی که من بر دین او هسـتم و آنچه را که می گوید، می گویم. اگر جرأت داری آن فحش‌ها را به من بده! در این حال افرادی از بنی مخزوم علیه حمزه بلنـد شدنـد تا ابو جهل را یاری کنند، اما ابو جهل گفت: ابو عماره را رها کنید. به خدا قسم که من فحش زشتی به برادرزاده‌اش دادم.

(۲) پس از آن که حمزه اسلام آورد، قریشی‌ها فهمیدند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نیرومند و با پشتوانه شده است و حمزه در هر حالی از او حمایت خواهد کرد، برای همین دست از بعضی از کارهای خویش برداشتند. «۱»

مقدسی اضافه بر این می گوید: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و اهل اسلام به واسطه حمزه نیرومند شدند و این کار بر مشرکان بسیار گران آمـد و آنهـا به جـای اذیت و آزار تنهـا وی را ملامـت و نکوهش می کردنـد و او را به قبول مـال و أنعـام ترغیب می کردنـد و زن‌هایی را برای ازدواج وی عرضه می کردند. «۲»

(۳) اما اسـلام آوردن عثمان را ابن اسـحاق چنین بیان می کنـد: برایم نقل شده است که وی بعد از ابو بکر مسـلمان شده است. «۳» و ابن عبـد البرّ در الاستیعاب از مـدائنی از عمر بن عثمان از پـدرش نقل می کنـد که او به خانه خاله‌اش أروی دختر عبد المطّلب رفت. پس از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۳۱۱- ۳۱۲.

(۲). البدء و التاریخ، ج ۴، ص ۱۴۸- ۱۴۹ و ج ۵، ص ۹۸.

(۳). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۶۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۰۵

آنجا آمد و نگاهی هم به او انداخت و این در حالی بود که رسالتش آشـکار شده بود. سپس با هم صحبت کردند و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آیاتی برایش قرائت کرد و پس از مدتی بلند شد و رفت.

عثمان می گوید که من هم پشت‌سرش خارج شدم تا به او رسیدم و اسلام آوردم. «۱»

(۱) خبر ابن اسـحاق متضـمن این است که ابو بکر قبل از عثمان مسـلمان شده است، چنان که او را از کسانی شمرده است که بعد از

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

علی علیه السّلام و خدیجه و زید بن حارثه اسلام آورده است. بعد از عثمان، زبیر بن عوّام و عبد الرحمن بن عوف زهری و سعد بن ابی وقّاص زهری و طلحهٔ بن عبید الله تیمی اسلام آوردند و آنها به درخواست ابو بکر نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمدند و مسلمان شدند و نماز خواندند.

(۲) از آن جایی که در عبارت ابن اسحاق آمده است که آنها به درخواست ابو بکر نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمدند و مسلمان شدند و ابن اسحاق تصریح نکرده است که آنها به دعوت ابی بکر اسلام آوردند، لذا ابن هشام کلمه «به دعوت ابو بکر» را به سخن ابن اسحاق اضافه کرده است؛ اما سپس گفته است: کلمه «به دعوت ابو بکر» از غیر ابن اسحاق است. «۲» و این از امانتداری‌اش می‌باشد.

اما این اجتهاد خود ابن هشام است و دلیلی بر سخن خویش ندارد، بلکه ظاهر سخن ابن اسحاق این است که آنها درخواست ابو بکر را قبول کردند که نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بیایند و آنها به دست خود رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اسلام آوردند. پس عبارت دلالت نمی‌کند که آنها به دعوت ابو بکر اسلام آوردند، بلکه دلالت أظهر آن این است که آنها فقط به درخواست ابو بکر پاسخ مثبت دادند و نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمدند.

(۳) چنان که ابن عبد البرّ در الاستیعاب گفته است، عثمان به دعوت ابو بکر اسلام نیاورده است، بلکه به دعوت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مسلمان شده است. همچنین مقدسی در البدء و التاریخ روایتی را نقل می‌کند که مفاد آن این است که طلحه خودش نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله رفت و اسلام آورد و گفته‌اند که او در بصرای شام بود که از راهبی شنید که پیامبری در آن ماه مبعوث خواهد شد که اسمش «احمد» است. هنگامی که او وارد مکه شد، شنید که مردم می‌گویند: محمد بن عبد الله ادعای نبوّت کرده است. پس او نزد ابو بکر آمد و از او در این باره سؤال کرد و او هم جوابش را داد و سپس او را نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آورد و او هم اسلام آورد. «۳»

---

(۱). الاستیعاب، ج ۴، ص ۲۵۵.

(۲). سیره ابن هشام، ص ۲۶۶- ۲۶۹.

(۳). البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۸۲ و البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۳، ص ۲۹ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۶۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۰۶

(۱) طبرسی تفصیل آن را از دلائل النبوهٔ با سندی از ابراهیم بن محمد بن طلحه از پدرش از جدّش طلحهٔ بن عبید الله تیمی روایت کرده است. وی می‌گوید: به بازار بصری رفته بودم که دیدم راهبی در صومعه‌اش می‌گوید: از مسافران این موسم سؤال کنید که آیا در میان آنها کسی از اهل حرم وجود دارد؟ گفتم: بله، من از اهل حرم هستم. او گفت: آیا احمد ظاهر شده است یا بعدا ظاهر می‌شود؟ گفتم: احمد دیگر کیست؟ گفت: فرزند عبد الله بن عبد المطّلب. این همان ماهی است که او به پیامبری مبعوث می‌شود و او خاتم الانبیاء است که در مکه ظاهر می‌شود و سپس به سرزمینی پست و شوره‌زار که دارای نخل‌های فراوانی است، مهاجرت می‌کند.

پس آنچه وی گفته بود بر قلبم نشست و به سرعت حرکت کردم تا به مکه رسیدم سؤال کردم که آیا حادثه‌ای در این مدت رخ نداده است؟ گفتند: چرا، محمد بن عبد الله أمین، ادعای نبوت کرده است و ابن ابی قحافه هم تابع او شده است. نزد ابو بکر رفتم و گفتم: آیا تابع این مرد شده‌ای؟ گفت: بله، تو هم نزد او برو، زیرا که دعوت به حق می‌کند. طلحه می‌گوید: او را از آنچه راهب گفته بود باخبر ساختم. پس ابو بکر حرکت کرد و مرا نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برد و من در آنجا اسلام آوردم و سخنان راهب را نقل کردم و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به خاطر این خبر بسیار خوش‌حال شد.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۲) راوی می‌گوید: هنگامی که ابو بکر و طلحهٔ ایمان آوردند، نوفل بن خویلد بن عدوّیه آنها را گرفت و با طنابی به هم بست و بنو تیم از آنها حمایت نکردند «۱» و همین، قول ابن اسحاق را تأیید می‌کند نه ابن هشام را. مقدسی در البدء و التاریخ در مورد اسلام آوردن سعد بن ابی وقّاص می‌نویسد: وی سبب اسلام آوردن خویش را این گونه بیان می‌کند: در خواب دیدم که گویی من در تاریکی هستم و در این حال ماه درخشانی ظاهر شد و من از آن پیروی کردم. من در کنار علی و زید- در نقلی دیگر: در کنار زید و ابو بکر- بودم؛ اما آنها از من سبقت گرفتند.

سپس مطلع شدم که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به طور مخفیانه مردم را به اسلام دعوت می‌کند و من هم سوار اسب شدم و به ملاقاتش رفتم و اسلام آوردم. «۲»

(۳) اما زبیر بن عوّام که در مورد وی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه به نقل از نقض العثمانیّه تألیف ابی جعفر اسکافی آورده است که زبیر قبل از ابو بکر اسلام آورده است. «۳»

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۰۹ به نقل از دلائل بیهقی، ج ۱، ص ۴۱۹.

(۲). البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۸۵.

(۳). شرح النهج، ج ۱۳، ص ۲۲۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۰۷

بنابراین ابن اسحاق و ابن هشام اسم تمام بزرگان صحابه را برده‌اند، مگر عبد الرحمن بن عوف. ابن اسحاق قسمتی از اخبار مربوط به اسراء و معراج را از عبد الرحمن بن مسعود و ابو سعید خدری نقل کرده است که همین دال بر این است که آنها از سابقین در اسلام هستند. «۱»

(۱)

وجوب نمازها

ابن اسحاق می‌گوید: آنچه که از حدیث عبد الله بن مسعود از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به من رسیده این است که جبرئیل آن حضرت را به آسمان هفتم برد و سپس او را نزد خدایش برد که پنجاه نماز در هر روز بر او واجب شد.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من برگشتم و هنگامی که از کنار موسی بن عمران عبور کردم، او از من سؤال کرد: چند رکعت نماز بر تو واجب شد؟ گفتم: پنجاه نماز در هر روز. گفت: نماز سنگین و امت تو ضعیف است، به سوی خدایت بازگرد و از او بخواه که بر تو و امتت تخفیف دهد. من هم بازگشتم و از خدا خواستم که بر من و امتم تخفیف دهد. پس خداوند ده نماز را کم کرد. سپس برگشتم و هنگامی که از کنار موسی می‌گذشتم همان سخنان را تکرار کرد و من دوباره برگشتم و از خدا تخفیف خواستم که ده نماز دیگر را کم کرد. سپس برگشتم و هنگامی که از کنار موسی می‌گذشتم همان سخنان را تکرار کرد و من دوباره برگشتم و از خدا تخفیف خواستم که ده نماز دیگر کم کرد. موسی همین طور سخنانش را برای من تکرار می‌کرد و هر بار که از نزد خدا برمی‌گشتم، می‌گفت: برو و درخواست کن که آن را کمتر کند. تا این که وضع به گونه‌ای شد که تنها پنج نماز در شبانه روز باقی مانده بود و این بار که بازگشتم، موسی دوباره همان سخنان را تکرار کرد؛ اما من گفتم: من بارها به خدا مراجعه کرده‌ام و آن قدر از او درخواست کرده‌ام که دیگر شرم دارم دوباره بازگردم و دیگر باز نخواهم گشت.

(۲) سپس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گفت: هر کسی از شما که این پنج نماز را با ایمان و مواظبت از آنها به جای آورد، اجر و ثواب پنجاه نماز را می‌برد. «۲» و در همین معنا صدوق در الخصال روایتی را از زهری از أنس آورده است که گفت: در شبی که

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به معراج برده شد، پنجاه نماز بر او واجب شد و سپس مقداری از آن حذف شد تا پنج نماز باقی ماند و سپس آن حضرت ندا

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۲، ص ۳۷.

(۲). سیره ابن اسحاق، ج ۲، ص ۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۰۸

داده شد که: ای محمد! «ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ»؛ همانا احکام در نزد من تغییر نمی‌کند. و تو در مقابل این پنج نماز، ثواب پنجاه نماز را می‌بری.

(۱) در این کتاب با سندی از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: هنگامی که خداوند بر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله تخفیف داد تا تعداد نمازها به پنج عدد رسید، خداوند به او وحی کرد: ای محمد، پنج را در مقابل پنجاه از شما پذیرفتم.

(۲) با سندی از زید بن علی از امام سجاد علیه السّلام روایت شده است که فرمود: هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به زمین بازگشت، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: پنج را در مقابل پنجاه از شما پذیرفتم. «ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ» «۱»، احکام و وعده‌ها نزد من مبدّل نخواهد شد و من ستمی بر بندگان روا نمی‌دارم.

(۳) علیّ بن ابراهیم بن هاشم قمی در تفسیرش از پدرش از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت حدیث معراج را از زبان پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل فرمودند تا به اینجا رسیدند: سپس ابری مرا در خود پوشاند و من به سجده افتادم. پس خدا مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: من بر همه پیامبران قبل از تو پنجاه نماز را واجب کردم و همین را بر تو و امت تو واجب می‌کنم تا تو و امتت آن را اقامه کنید.

(۴) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: از معراج برگشتم تا به ابراهیم علیه السّلام رسیدم و او از من چیزی نپرسید تا از کنارش گذشتم، تا رسیدم به موسی علیه السّلام. او گفت: چه کردی ای محمد! گفتم: خدایم به من فرمود: بر هر پیامبر که قبل از تو بود پنجاه نماز را واجب کردم و همین را بر تو و امتت واجب می‌کنم. پس موسی علیه السّلام فرمود: ای محمد! امت تو آخرین و ضعیف‌ترین امت است و خدایت تقاضای تو را ردّ نمی‌کند، امت تو نمی‌تواند این نمازها را اقامه کند، پس به سوی خدایت برگرد و از او بخواه که بر امت تو تخفیف دهد. پس به سوی خدا بازگشتم تا به سدرة المنتهی رسیدم و به سجده افتادم سپس گفتم: بر من و امتم پنجاه نماز را واجب کرده‌ای و من و امتم طاقت آن را نداریم و مقداری بر ما تخفیف بده. پس خداوند ده نماز را حذف کرد. من نزد موسی برگشتم و جریان را به وی گفتم. او گفت: طاقت همین مقدار را هم ندارید. دوباره به سوی خدا بازگشتم و ده رکعت دیگر را حذف کرد. من نزد موسی علیه السّلام بازگشتم و جریان را به او گفتم. گفت: دوباره برگرد. در هر مراجعه‌ای به خداوند به سجده می‌افتادم تا این که تعداد

---

(۱). العلل، ج ۵۵ و الأمالی، ص ۲۷۵ و التوحید، ص ۱۷۶ و الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۰۹

نمازها به ده عدد رسید وقتی به سوی موسی علیه السّلام بازگشتم، گفت: طاقت این را هم ندارید. پس به سوی خدا بازگشتم و بار دیگر پنج نماز را حذف کرد. وقتی نزد موسی علیه السّلام آمدم و او را از جریان باخبر ساختم؛ گفت: بازهم طاقت ندارید؛ اما من گفتم: دیگر از خدا شرم دارم و این مقدار را تحمّل و بر آن صبر می‌کنیم.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۱) پس خداونـد به من نـدا داد: چنان که بر این مقـدار صبر می‌کنی، من پنج نماز را در مقابل پنجاه می‌پذیرم و به هر نمازی اجر و ثواب ده نماز را می‌دهم. هر فردی از امت تو که نیّت یک کار خوب بکنـد و آن را انجام دهـد، ثواب ده کار را برایش می‌نویسم و اگر آن را انجـام ندهـد، ثواب یـک کـار خوب برایش می‌نویسم و هر فردی از امت تو که نیت یک کار بـد را بکنـد و آن را انجام دهد، عقاب یک کار بد برایش می‌نویسم و اگر انجام ندهد، چیزی علیه او نمی‌نویسم. «۱»

(۲) صـدوق هم در من لا یحضـره الفقیه این را به صورت مرسل نقل کرده است. «۲» او با سـند خود از زید بن علی نقل می‌کند که گفت: به پدرم زین العابدین علیه السّلام گفتم: ای پدر، درباره جدّمان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برایم توضیح بده که چرا وقتی به معراج برده شد و خداوند به وی دسـتور داد که پنجاه نماز را به جای آورد، چگونه شد که خودش از خداوند درخواست تخفیف نکرد تـا این که موسـی بن عمران علیه السّـلام به او گفت: نزد پروردگـارت برگرد و از تخفیف درخواست کن، زیرا امت تو طاقت پنجاه نماز را ندارد؟

پس فرمود: ای پسرم! رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به خدا پیشنهاد نمی‌دهد و در چیزی که به وی امر کرده است، مراجعه نمی‌کند، ولی هنگامی که موسـی علیه السّـلام آن قضـیه را از او سؤال کرد و شـفیع امت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله نزد خـدای عز و جل قرار گرفت، جـایز نبـود که شـفاعت برادرش موسـی علیه السّـلام را ردّ کنـد، برای همین به سوی خـدایش بـازگشت و از او درخواسـت تخفیف کرد تا آن را به پنج نماز رسانید.

پس گفتم: ای پـدر! پس برای چه دوبـاره نزد خـدا نرفت و از تقاضای تخفیف بیشتر را نکرد، در حالی که موسـی علیه السّـلام از او خواسته بود که بازهم نزد خداوند بازگردد و از او تقاضای تخفیف بیشتری را بکند؟

پس امام فرمود: ای پسرم! او می‌خواست که تخفیف برای امت او حاصل شده باشد و در

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲.

(۲). من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۱۰

عین حال ثواب پنجاه نماز را حفظ کرده باشد، زیرا خداوند می‌فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها» «۱»؛ هر کسی که یک کار خیر انجام دهد خداوند ده برابر به وی پاداش می‌دهد.

(۱) سـید مرتضـی در تنزیه الانبیاء متعرّض این مسأله شـده و گفته است: اگر گفته شود که توجیه آنچه که در روایت مشـهور آمـده چیست؟ مبنی بر این که وقتی نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله در شب معراج مورد خطاب قرار گرفت و نماز بر او واجب شد، چندین مرتبه به خـدای متعال مراجعه کرد تا تعـداد نمازها را به پنج عدد تخفیف داد و در روایت آمده است که موسـی علیه السّـلام به وی گفت:

امت تو طاقت این همه نماز را نـدارد و چطور شد که نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله این را نمی‌دانست و حضـرت موسـی صـلّی اللّه علیه و آله او را متوجّه کرد؟ و چگونه مراجعه کردن برای درخواست تخفیف جـایز است در حالی که عبادت تابع مصـلحت است و چگـونه می‌تـوان این مراجعه را تـوجیه کرد در حـالی که بر خلاـف مصـلحت بوده است؟! سـپس خودش گفته است: این روایت از طریق آحاد نقل شـده است که علم‌آور نیست و علاوه بر آن تضـعیف شـده است. «۲» آنگاه بنابر آنکه روایت صـحیح باشد به سایر سؤال‌ها جواب داده است.

(۲) یعقوبی می‌نویسـد، در شب معراج، ابو طـالب آن حضـرت را گم کرد و ترسـید که قریش او را دزدیـده یـا او را به قتـل رسانـده باشـند. برای همین هفتاد نفر از فرزندان عبد المطّلب را که هر کدام دشـنه‌ای داشـتند، جمع کرد و به آنها دستور داد که هر کدام از

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

آنها در کنار مردی از قریش بنشیند و هر کدام از شما بغل دستی‌اش را به قتل برساند و منتظر من نباشید. اما آن حضرت را جلوی در خانه امّ هانی یافتند و ابو طالب او را به همراه خویش آورد و آنگاه قریش را از نقشه خویش آگاه کرد. آنها این را کار بزرگی می‌دانستند و ترسی در دل‌هایشان افتاد و با ابو طالب عهد کردند که هیچ‌گاه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را اذیت نکنند و کار مکروهی از آنها علیه پیغمبر صادر نشود. «۳»

(۳) ابن شهر آشوب می‌نویسد: روایت شده است که ابو طالب در آن شب، رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را گم کرد و دائما به دنبالش می‌گردید تا این که به سوی بنی هاشم رفت و گفت: اگر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را تا طلوع فجر نبینم به کار بزرگی اقدام خواهم کرد! و در حالی که او مشغول زمینه‌سازی برای انجام کار بزرگش بود، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را که تازه از آسمان فرود آمده بود، جلوی خانه امّ هانی دید و به او گفت: با من بیا.

---

(۱). الأمالی، ص ۳۷۱ و التوحید، ص ۱۷۶ و العلل، ص ۱۶۱ و من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۷.

(۲). تنزیه الانبیاء، ص ۱۲۱.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶ و الخرائج و الجرائح قطب راوندی، ج ۱، ص ۸۵، حدیث ۱۴۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۱۱

پس او را به مسجد آورد و بنی هاشم نیز به دنبال او حرکت می‌کردند. در کنار حجر اسماعیل ابو طالب شمشیرش را درآورد و آنگاه به بنی هاشم گفت: ای بنی هاشم، آنچه که با خود دارید، آشکار سازید! سپس رو به قریشیان کرد و گفت: به خدا قسم که اگر او را نمی‌یافتم، در یک چشم به هم زدن، همه شما را از بین می‌بردم! پس قریشیان گفتند: تو ما را به خطر بزرگی انداخته بودی. «۱»

(۱)

سوره بیست و چهارم: عبس

«عَبَسَ وَ تَوَلَّی أَنْ جاءَهُ الْأَعْمی وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکَّی أَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْری أَمَّا مَنِ اسْتَغْنی فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّی وَ ما عَلَیْکَ أَلَّا یَزَّکَّی وَ أَمَّا مَنْ جاءَکَ یَسْعی وَ هُوَ یَخْشی فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّی کَلَّا إِنَّها تَذْکِرَةٌ فَمَنْ شاءَ ذَکَرَهُ» «۲»؛ چهره در هم کشید و روی برتافت. از این که نابینایی به سراغش آمده بود. تو چه می‌دانی، شاید پارسایی باشد، یا پند گیرد و آن پند به حال او مفید افتد. اما آن کسی که بی‌نیاز و غنی است، تو به او روی می‌آوری در حالی که اگر خود را منزه نکند تو در قبالش وظیفه‌ای نداری. اما از آن که شتابان به سراغ تو می‌آید و از خدا می‌ترسد غافلی، هرگز چنین مکن این تذکر و یادآوری است، هر کس بخواهد از آن پند گیرد.

(۲) طبرسی در مجمع البیان از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: «این سوره در مورد مردی از بنی امیه نازل شد که نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بود و در همین حال ابن امّ مکتوم نزد آن حضرت آمد. آن مرد از دیدن امّ مکتوم چهره در هم کشید و از او روی برگردانید و برای این که با لباس‌های کهنه‌ام مکتوم برخورد نکند، خودش را جمع و جور کرد. برای همین خداوند این حکایت را نقل کرد و آن مرد را مورد انتقاد و ملامت قرار داد.»

لکن او بعد از این، خبر دیگری را از آن امام علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: «وقتی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عبد الله بن ام مکتوم را دید، فرمود: «خوش آمدی، خوش آمدی، به خدا قسم که دیگر خدا هیچ‌گاه مرا به خاطر قبول تو مورد عتاب و گله قرار نمی‌دهد.» و آن قدر لطف و مرحمت به او کرد تا جایی که او از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله خواست که این قدر لطف و محبت در حق او روا ندارد.»

pdftarikhema.com
mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۱). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۸.

(۲). عبس (۸۰)، ۱- ۱۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۱۲

(۱) این خبر با قول مشهور و معروف در مورد شأن نزول سوره مناسبت دارد، که: ابن ام مکتوم- عبد الله بن شریح عامری- نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمد، در حالی که آن حضرت با أبیّ و امیّه بن خلف و ابو جهل بن هشام و عبّاس بن عبد المطّلب و عتبهٔ بن ابی ربیعه صحبت می‌کرد و آنها را به پذیرش فرا می‌خواند و امیدوار بود که مسلمان شوند؛ و گفت: ای رسول الله چیزی از آنچه که خدا به تو تعلیم داده بر من بخوان و به من یاد بده. او دائما حرف خودش را تکرار می‌کرد و حرف پیامبر را قطع می‌کرد و نمی‌دانست که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مشغول گفت‌وگو با دیگران است.

این کار او باعث شد که ناراحتی در صورت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ظاهر شود و سکوت کند، آنگاه صورتش را از او برگرداند و مشغول گفتگو با همان افراد شد. به این مناسبت این آیات نازل شد و بعد از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله امّ مکتوم را بسیار اکرام می‌کرد و می‌گفت: آفرین بر کسی که خدا به خاطر او مرا مورد عتاب قرار داد.

(۲) سپس طبرسی می‌گوید: اگر گفته شود بر فرض که این خبر درست باشد، آیا عبوس شدن و چهره در هم کشیدن گناه است یا خیر؟ جواب این است که عبوس یا خندان بودن برای نابینا فرقی ندارد، زیرا وی آن را نمی‌فهمد و در این صورت گناه نیست و ممکن است که خداوند پیامبرش را به خاطر این کار مورد عتاب و گله قرار داده است تا بهترین محاسن اخلاق را کسب کند و به این وسیله عظمت یک مؤمنی را که در پی ارشاد و هدایت است به او گوشزد کند و به او بفهماند که مهربانی با یک مؤمن برای این که بر ایمانش ثابت قدم باشد بهتر از مهربانی به مشرک است به این امید که شاید ایمان بیاورد. «۱»

(۳) با حفظ این مطالب باید گفت که معنای أوّلی که از امام صادق علیه السّلام روایت شد در متن کتاب التبیان شیخ طوسی به این صورت آمده است: عده‌ای گفتند: این آیات در مورد مردی از بنی امیه که در کنار رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ایستاد بود، نازل شد. یعنی هنگامی که ابن امّ مکتوم آمد این شخص از آمدن او متنفّر شد و خودش را جمع و جور کرد و چهره‌اش را در هم کشید. پس خداوند این واقعه را بیان کرد و روی‌گردانی و چهره در هم کشیدن آن شخص را مورد سرزنش قرار داد. «۲» قریب به همین مضمون در تفسیر قمی هم آمده است. «۳»

(۱). مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۳۴- ۶۳۳.

(۲). التبیان، ج ۱، ص ۲۶۹.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۱۳

در این سوره آیه‌ای هست که خبر آن به سوره نجم که قبل از آن است ربط داده شده است و آن قول خداوند است که می‌فرماید: «قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ...» «۱»؛ مرگ بر این انسان، چقدر ناسپاس است؟ از چه چیز آفریدش؟

(۱) طبرسی به نقل از مقاتل و کلبی می‌نویسد که این شخص عتبهٔ بن ابی لهب بوده است که گفته بود: من به خدای ستاره به هنگامی که به سرعت حرکت می‌کند کافرم. «۲»

(۲) سیوطی آن را در الدر المنثور به نقل از عکرمه از ابن عباس نقل کرده و گفته است: این آیه در مورد عتبه بن ابی لهب به هنگامی که گفت: به خدای ستاره وقتی که به سرعت حرکت می‌کند کافرم. برای همین رسول الله صلّی اللّه علیه و آله او را نفرین

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

کرد و در راه شام شیری او را از هم درید. «۳»

(۳)

سوره بیست و پنجم: قدر

این اولین سوره‌ای است که در آن از «شب قدر» سخن به میان آمده است و این که این شب تا طلوع فجر، سلام و (خیر) و بلکه بهتر از هزار ماه است و ملائکه و روح در این شب به اذن پروردگار برای انجام کارها نازل می‌شوند. در این شب قرآن بر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نازل شده است این بیست و پنجمین سوره‌ای بود که بر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نازل می‌شد.

(۴)

سوره بیست و نهم: قریش

سوره فیل پیش از قریش نبوده و در هیچ روایتی بدان اشاره نشده است؛ بنابراین جایی برای گفت‌وگو درباره این نیست که لام ابتدای این سوره؛ (لإیلاف قریش) متعلق به کیفیت هلاکت اصحاب فیل است، علاوه بر این که عده‌ای قائل به وحدت این دو سوره شده‌اند. قول راجح و متعیّن همان است که طبرسی در مجمع البیان از خلیل و سیبویه نقل کرده است مبنی بر این که «لِإِیلافِ» متعلّق به «فَلْیَعْبُدُوا» می‌باشد، یعنی عبادت‌هایشان را برای شکرگزاری نعمت کاروان تجارتی قرار دهند. «۴»

---

(۱). عبس (۸۰)، ص ۱۸- ۱۷.

(۲). مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۶۵.

(۳). الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۱۵.

(۴). مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۲۹ و نگاه کنید که علامه طباطبائی چگونه اخبار مربوط به وحدت این دو سوره را ردّ می‌کند «المیزان، ج ۲، ص ۳۶۴».

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۱۴

(۱)

سوره سی و دوم: الهمزه

طبرسی از مقاتل نقل می‌کند که گفت: این سوره در شأن ولید بن مغیره نازل شده است. او پشت‌سر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله غیبت می‌کرد و به او تهمت می‌زد و این موافق با قول قتاده و سعید بن جبیر در معنای همزة می‌باشد که به معنای غیبت‌کننده است. لمزة به معنای طعنه‌زننده می‌باشد. ابن عباس و الحسن و ابو العامیه و عطاء بن ابی رباح این مطلب را بر عکس نقل کرده‌اند؛ یعنی همزه کسی است که در جلوی شخص به وی طعنه می‌زند و لمزه کسی است که در غیاب شخص او را غیبت می‌کند. «۱»

در هر حال این سوره- با توجه به این روایات- اوّلین سوره‌ای است که در مذمّت ولید نازل شده است و او را به خاطر کارهایی که علیه پیامبر انجام می‌دهد به شدت می‌کوبد، قبل از آن که دیگر استهزا کنندگان را مورد ملامت و سرزنش قرار دهد.

از ابن اسحاق روایت شده است که این سوره در شأن امیة بن خلف جمحی نازل شده است؛ زیرا او نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را بسیار مسخره می‌کرد. «۲» در روح المعانی آمده است که این سوره در شأن عاص بن وائل «۳» نازل شده است که او هم رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را مسخره می‌کرد.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۲)

سوره سی و سوم: المرسلات

سیوطی در الدر المنثور از عبد الله بن مسعود در مورد این سوره روایت می کند که گفت:

هنگامی که ما با نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در غاری در منی بودیم سوره «وَ الْمُرْسَلاتِ عُرْفاً»؛ «سوگند به فرستادهشدگان پیدرپی» نازل شد. «۴»

(۳)

سوره سی و چهارم: ق

در این سوره خداوند می‌فرماید: «أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ، مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ مُرِیبٍ الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَأَلْقِیاهُ فِی الْعَذابِ الشَّدِیدِ» «۵»؛ ناسپاسان لجوج را به جهنم دراندازید

---

(۱). مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۱۸.

(۲). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۳۸۲.

(۳). روح المعانی.

(۴). الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۰۲.

(۵). ق (۵۰)، ۲۴- ۲۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۱۵

همان بازدارنده خیر، متجاوز و شکاک را، آن که با خدا معبود دیگری را قرار داده است در عذاب سخت بیندازید.

طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد: گفته شده است که این آیات در شأن ولید بن مغیره نازل شده است؛ زیرا برادرزاده‌هایش با او در مورد قبول اسلام مشورت کردند و او آنها را از این کار منع کرد. پس منظور از خیری که وی مانع آن شده بود، پذیرش اسلام بوده است. «۱»

(۱)

سوره سی و پنجم: البلد

در این سوره خداوند می‌فرماید: «أَ یَحْسَبُ أَنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ یَقُولُ أَهْلَکْتُ مالًا لُبَداً أَ یَحْسَبُ أَنْ لَمْ یَرَهُ أَحَدٌ» «۲»؛ آیا گمانش این است که کسی را توان غلبه بر او نیست؟ می گوید:

«مال فراوانی را نابود کردم» گمان می‌برد کسی او را ندیده است؟

طبرسی در مجمع البیان می گوید که مقاتل و کلبی گفته‌اند: مصداق این آیه حدث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف می‌باشد و علّت آن هم این است که او مسلمان شد و گناهی را مرتکب گردیده و از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در این مورد استفتا کرد و آن حضرت به وی دستور داد که کفاره آن را بدهد؛ اما او گفت: از زمانی که دین محمد صلّی اللّه علیه و آله را پذیرفته‌ام، تمام اموالم را در راه کفارات و نفقه‌ها صرف کرده‌ام ... این در حالی بود که وی دروغ می گفت و چیزی را انفاق نمی کرد. برای همین خداوند در مورد او فرمود: آیا گمان می کند که خدای متعال نمی‌داند که چه کاری کرده است و چه چیزی را انفاق کرده یا نکرده است؟

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۲) گفته‌انـد که مصـداق آیه ابـو الأسـد بن کلـدهٔ جمعی بـوده است. او شخصـی قـوی و بـداخلاق بـود به طوری که اگر بر فرشـی می‌نشـست و ده نفر آن را می‌کشـیدند؛ فرش قطعه‌قطعه می‌شـد، امـا از جایش تکان نمی‌خورد. اما اموال زیادی را در راه دشـمنی با پیـامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله صـرف کرد و خداونـد از گفتار وی خبر داده است که گفت: «یَقُولُ أَهْلَکْتُ مالًا لُبَـداً»؛ می‌گویـد: «مال فراوانی را نابود کردم.» و بدان افتخار می‌کرد. «۳»

---

(۱). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۰.

(۲). البلد (۹۰)، ۵- ۷.

(۳). مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۴۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۱۶

(۱)

سوره سی و هفتم: القمر

قمی در تفسیرش با سـندی از امام صادق علیه السّـلام نقل می‌کند که آن حضـرت فرمود: چهارده نفر از اصـحاب عقبه (گردنه) در شب چهاردهم ذی الحجهٔ نزد رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله جمع شدند و به آن حضـرت گفتند: هر پیامبری نشانه‌ای دارد و معجزه تو در این شب چیست؟ نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه می‌خواهیـد؟ گفتند: آیا تو نزد پروردگارت قدر و منزلت نداری؟! پس به ماه دستور بده که دو قطعه شود!

جبرئیل نازل شد و فرمود: ای محمد! خداوند سلام می‌رساند و می‌گوید: من به همه چیز دستور داده‌ام که مطیع تو باشند. پس پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله سـرش را بالا آورد و به ماه دسـتور داد که دو قطعه شو! پس ماه به دونیم تقسـیم شد! نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله به عنوان شـکرگزاری خداوند به سـجده افتاد. سـپس از سـجده برخاست و آنها هم سر از سجده برداشتند و گفتند: آیا به حال اول برمی گردد؟ و پس از مدتی به حالت اول برگشت. سپس گفتند: آیا بالای ماه از هم شکافته می‌شود؟

رسـول اکرم صـلّی اللّـه علیه و آله به مـاه دسـتور داد و بالای مـاه شـکافته شـد. به دنبـال آن رسـول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله برای شکرگزاری به درگاه خداوند به سجده افتاد ...

(۲) سپس گفتند: ای محمد! وقتی که مسافران ما از شام بیایند از آنها سؤال می‌کنیم که در این شب چه دیده‌اند؟ اگر آنچه را که ما دیـدیم، آنها هم دیده باشـند، معلوم می‌شود که این امر از سوی خدای تو بوده است و اگر آنچه را که ما دیده‌ایم، ندیده باشـند، در این صورت معلوم می‌شود که تو بـا جادویت ما را افسون کرده‌ای! پس از آن خداونـد این آیات را تا آخر سوره نازل کرد: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ»، رستاخیز نزدیک شد و ماه بشکافت. «۱»

این دومین مرتبه‌ای بود که آنها صـدق گفتارهای رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله را تجربه می‌کردنـد و تصـدیق او را توسط مسافران می‌دیدند که یکی همین و دیگری گزارش وی از کاروان قریش که در هنگامه اسراء آنها را دیده بود. شاید که در اینجا هم بعد از تصدیق گفته‌اند که محمد ما را افسون کرده است چنان که طبرسـی از جبیر بن مطعم نقل می‌کند که یکی از آنها گفت: اگر محمد توانسته باشد که شما را افسون کند، همه مردم دیگر را هم افسون کرده است.

(۳) طبرسی می‌نویسد: حدیث انشقاق ماه را عده زیادی از صحابه نقل کرده‌اند که از جمله

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۱.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۱۷

آنها: عبد الله بن مسعود و أنس بن مالك و حذیفهٔ بن یمان و ابن عمر و ابن عباس می‌باشد و تمام مفسران و بلکه تمام مسلمانان آن را تأیید کرده‌اند و مخالفت عده‌ای که قابل اعتنا نیستند، ضرری به اصل مطلب نمی‌زند.

(۱) در ادامه گفته است: قول کسانی که می‌گویند اگر انشقاق ماه در زمان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله واقعا اتفاق افتاده باشد، می‌بایست که در تمام مناطق مخفی نمانده باشد، باطل است؛ زیرا این واقعه در شب اتفاق افتاده است و مردم در خواب بوده‌اند و بدان مطلع نشده‌اند، به اضافه این که بیشتر مردم به آنچه که در آسمان اتفاق می‌افتد، توجه ندارند و به طور مثال ورود شهاب سنگ‌ها و انفجار ستارگان و غیره مورد غفلت بیشتر مردم است و ممکن است که خداوند به وسیله ابری یا از راه دیگری این پدیده را از چشم دیگران پوشانده باشد. «۱»

سیوطی در الدر المنثور با سندی از ابن مسعود نقل می‌کند که گفت: ماه از هم شکافت و ...

قریشیان گفتند که این جادوی ابن ابی کبشه است و سپس گفتند: منتظر بمانید تا مسافران از راه برسند؛ زیرا محمد صلّی اللّه علیه و آله نمی‌تواند که همه مردم را فسون کند. مسافران بازگشتند و وقتی از آنها سؤال کردند، گفتند: بله، ما آن را دیدیم و پس از آن خدا این آیات را نازل کرد: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» «۲»؛ رستاخیز نزدیک شد و ماه بشکافت.

(۲)

سوره سی و هشتم: «ص»

اشاره

در این سوره آمده است: «وَ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْكافِرُونَ هذا ساحِرٌ كَذَّابٌ أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عُجابٌ وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هذا لَشَيْءٌ يُرادُ ما سَمِعْنا بِهذا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ» «۳»؛ به شگفت آمدند که چرا هشداردهنده‌ای از میان خودشان بر آنها فرستاده شد؛ و کافران گفتند: «این جادوگری دروغگو است آیا همه معبودها را یک معبود کرده است؟ واقعا عجیب است» بزرگانشان روان شدند و گفتند: «بروید و بر پرستش خدایانتان پایدار باشید که مطلوب همه این است. ما چنین سخنی از آیین دیگر، نشنیده‌ایم و این جز دروغ چیزی نیست.

---

(۱). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۸۲.

(۲). الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۳۲، سوره قمر.

(۳). ص (۳۸)، ۴- ۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۱۸

ملاقات مشرکین با ابو طالب

(۱) کلینی در کافی با سندی از جابر از ابی جعفر الباقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: ابو جهل بن هشام همراه عده‌ای از قریش نزد ابو طالب آمدند و گفتند: برادرزاده‌ات ما و خدایان ما را اذیت کرده است. او را از این کار بازدار و به او بگو که دست از خدایان ما بردارد و ما هم دست از خدای او برمی‌داریم!

(۲) ابو طالب فرستاده‌ای را نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرستاد و او را فراخواند. هنگامی که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

وارد خانه شد، دید که عده‌ای از مشرکان در آنجا جمع شده‌اند. برای همین فرمود:

«السلام علی من اتبع الهدی» سلام بر کسی که از حق و حقیقت پیروی کند و سپس نشست.

ابو طالب به او گفت که اینها برای چه آمده‌اند. آنگاه حضرت فرمود: آیا سخنانی بهتر از این برایشان وجود دارد که با آن بر تمام عرب حاکمیت پیدا می‌کنند و گردن‌هایشان را پایین می‌آورند؟! ابو جهل گفت: این کلمه چیست؟ فرمود: بگویید: لا اله الا اللّه. آنها دستشان را بر گوش‌هایشان نهادند و از آنجا خارج شدند در حالی که می‌گفتند: «ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ، إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ»؛ ما چنین سخنی از کیش دیگری نشنیده‌ایم و این جز دروغ چیز دیگری نیست. خداوند هم در جوابشان این آیات را نازل کرد: «ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ»؛ ص، سوگند به قرآن آکنده از اندرز. تا آنجا که می‌فرماید: «إِلَّا اخْتِلاقٌ»؟؟ «۱»

(۳) قمی در تفسیرش آن را بدون سند نقل به معنا کرده و اضافه کرده است: این سوره در مکه نازل شد و هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دعوت خویش را آشکار کرد، قریشیان پیش ابو طالب آمدند و گفتند: ای ابو طالب! برادرزاده‌ات خواب ما را پریشان کرده و خدایان ما را سبّ کرده و جوانان ما را فاسد کرده و جمع ما را متفرق کرده است. اگر این کار را کنار بگذارد ما اموالی را برای او جمع می‌کنیم، تا از ثروتمندترین افراد قریش گردد و او را پادشاه خویش قرار می‌دهیم.

(۴) ابو طالب، نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را از این جریان باخبر کرد و آن حضرت فرمود: به خدا قسم که اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند این کار را ترک نخواهم کرد و لکن اگر حرف مرا گوش کنند بر تمام عرب حاکم خواهند شد و عجم‌ها به دینشان خواهند گروید و از پادشاهان بهشت خواهند شد.

---

(۱). اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۱۹

ابو طالب قضیه را به آنها گفت و آنان در پاسخ گفتند: دعوت خویش را بگوید. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به آنها فرمود: شهادت بدهید که لا اله الا اللّه و انّ محمدا رسول الله!

(۱) آنها گفتند: ما سیصد و شصت آله خویش را کنار بگذاریم و تنها یک خدا را بپرستیم؟! پس خداوند متعال فرمود: «وَ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْکافِرُونَ هذا ساحِرٌ کَذَّابٌ أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْءٌ عُجابٌ وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هذا لَشَیْءٌ یُرادُ ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ أَ أُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ مِنْ بَیْنِنا بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْ ذِکْرِی بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا عَذابِ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَحْمَةِ رَبِّکَ الْعَزِیزِ الْوَهَّابِ أَمْ لَهُمْ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما فَلْیَرْتَقُوا فِی الْأَسْبابِ» «۱»؛ به شگفت آمدند که چرا هشداردهنده‌ای از میان خودشان بر آنها فرستاده شد؛ و کافران گفتند: «این جادوگری دروغگو است آیا همه معبودها را یک معبود کرده است؟ واقعا عجیب است.» بزرگانشان راهی شدند و گفتند: «بروید و بر پرستش خدایانتان پایدار باشید که مطلوب همه این است. ما چنین سخنی از کیش دیگر نشنیده‌ایم و این جز دروغ چیزی نیست. راستی چرا از میان همه ما قرآن بر او نازل شده است؟» بلکه آنان از قرآن من تردید دارند و هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند و یا گنج‌های رحمت پروردگار پیروزمند بخشنده‌ات نزد آنهاست؟ یا فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میانشان است به آنها تعلق دارد پس با هر وسیله‌ای بالا روند.

(۲) طبرسی در مجمع البیان روایت کرده است که آنها ۲۵ نفر از اشراف قریش بودند که از جمله آنها ابو جهل بن هشام بوده است که در خبر کلینی بدان اشاره شد و هم چنین ولید بن مغیره و نضر بن حارث و ابی و امیه از فرزندان خلف جمحی و عتبه و شیبه از فرزندان ربیعه مخزومی از جمله آنها بوده‌اند. آنها نزد ابو طالب آمدند و گفتند: تو شیخ و بزرگ ما هستی و آمده‌ایم که بین ما و برادرزاده‌ات داوری کنی که او خواب ما را پریشان کرده و خدایان ما را مورد بی‌حرمتی قرار داده است.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۳) ابو طالب برادرزاده‌اش را فراخواند و گفت: قومت از تو درخواستی دارند. فرمود: چه درخواستی؟ آنها گفتند: ما و خدایانمان را واگذار تا ما هم تو و خدایت را رها کنیم. فرمود:

---

(۱). ص (۳۸)، ۴- ۱۰؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۸ و مختصر آن را ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۱، ص ۵۴ نقل کرده است و مثل همین در تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳۲۴ به نقل از سدّی و در ص ۳۲۵ از ابن عباس نقل شده است و هر دو خبر را در تفسیرش، ج ۲۳، ص ۷۹- ۸۱ آورده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۲۰

اگر فقط یک کلمه را که من می‌گویم بگویید، پادشاه عرب و عجم می‌گردید؟! ابو جهل گفت:

خدا پدرت را بیامرزد، ما آن و ده برابر آن را به تو می‌دهیم، بگو که این کلمه چیست؟ فرمود:

بگویید: لا اله الا الله. آنها به محض شنیدن این کلمه از جای برخاستند و گفتند: «أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً» آیا خدایان را خدای واحدی قرار داده؟ سپس این آیات نازل شد.

(۱) آنگاه می‌گوید: روایت شده است که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به گریه افتاد و سپس گفت: ای عمو! به خدا قسم که اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند که این امر را کنار بگذارم، هرگز چنین نخواهم کرد تا خداوند مرا پیروز گرداند یا این که در راه آن فدا شوم! پس ابو طالب به او گفت: کارت را ادامه بده و به خدا قسم که هیچ‌گاه تو را تنها نخواهم گذاشت.

(۲) قریش از آن مجلس خارج شدند در حالی که می‌گفتند- و گفته شده است که گوینده عقبة بن ابی معیط اموی بوده است- در عبادت بت‌هایتان ثابت قدم باشید و بر دینتان صبر داشته باشید و مشکلات را به خاطر آن تحمل کنید. این امری که در مورد زیاد شدن اصحاب محمد می‌بینیم گویی که می‌خواهد نعمتی را از ما بگیرد یا عذابی را بر ما نازل کند. «۱»

گمان نمی‌کنم که قمی با تحقیق این حرف را زده باشد، آنجا که می‌گوید: این سوره در مکه و به هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دعوت خویش را آشکار کرده بود، نازل شد. به این معنا که نزول این سوره نقطه انتقال از مرحله سرّی به مرحله عینی بوده است. ولی در هر حال این سخن او و بلکه تمام این جریان مستلزم آن است که در مرحله اعلان بوده نه کتمان.

(۳)

سوره سی و نهم: أعراف

اوّل این سوره چنین آغاز می‌شود: «المص کِتابٌ أُنْزِلَ إِلَیْکَ فَلا یَکُنْ فِی صَدْرِکَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنِینَ» «۲»؛ الف. لام. میم. صاد. کتابی بر تو نازل شده است تا با آن هشدار دهی و برای مؤمنان یادآوری باشد پس از این کتاب در دل خود احساس سختی مکن.

آیا این به معنای انذار خاص و سرّی و تذکر برای مؤمنین است؟ ظاهرا چنین نیست.

در این سوره آمده است: «یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا

---

(۱). مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۲۵- ۷۲۷.

(۲). الاعراف (۷)، ۱- ۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۲۱

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» «۱»؛ ای فرزندان آدم! به هنگام عبادت لباس‌های شایسته به خود برگیرید و نیز بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید که خداوند اسراف‌کاران را دوست نمی‌دارد. بگو: «چه کسی جامه‌هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟» بگو: «این چیزها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان می‌آورند و در روز قیامت نیز خاص آنهاست.» این چنین آیات را برای دانایان بیان می‌کنیم. بگو: «خداوند کارهای زشت را حرام کرده است چه آشکار باشد چه پنهان؛ و گناه و سرکشی بناحق و این که چیزی را که دلیلی برایش نیامده است شریک او قرار دهید و چیزی را به خدا نسبت دهید که نمی‌دانید.

(۱) قمی در تفسیر آن می‌نویسد: عده‌ای از مردم به طور عریان کعبه را طواف می‌کردند که مردها در روز و زن‌ها در شب این عمل را انجام می‌دادند و در شبانه روز فقط یک وعده غذا می‌خوردند. پس خداوند به آنها دستور داد که لباس بپوشند و بخورند و بیاشامند، اما اسراف نکنند. «۲» طبرسی هم آن را از جماعتی از مفسّرین نقل کرده است. «۳»

(۲) سیوطی در الدر المنثور با سندی از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: مردانی به صورت عریان کعبه را طواف می‌کردند که خداوند به آنها دستور داد: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» به هنگام عبادت لباس‌های شایسته به خود برگیرید. زینت همان لباس است که بدی‌های بدن را می‌پوشاند و پارچه‌های زیبا و اثاثیه خوب را هم شامل می‌شود.

(۳) در متن کتاب و با همین سند آمده است: در جاهلیت بعضی از چیزها را حرام می‌دانستند که خداوند آن را حلال کرد و فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا» «۴»؛ بگو چه کسی جامه‌هایی را که خداوند برای بندگانش پدید آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: این چیزها در زندگی دنیا

---

(۱). اعراف (۷)، ۳۱- ۳۲.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۸.

(۳). مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۳۷.

(۴). اعراف (۷)، ۳۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۲۲

برای کسانی است که ایمان آوردند. سپس خداوند طیبات را در آخرت مخصوص کسانی می‌داند که ایمان آورده‌اند و این طیبات نصیب مشرکان نخواهد شد؛ یعنی «خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ»

(۱) و با سندی از عکرمه، غلام ابن عباس، سخن را درباره این عده از اهل جاهلیّت و آنچه را که حرام می‌دانسته‌اند ذکر کرده و علّت آن را تفصیل می‌دهد و می‌گوید: بعضی از قریش و طوائفی از کنانه و کسانی که به قبایل بنی عامر بن صعصعه و خزاعه و ثقیف و اوس و خزرج وابسته بودند در ایام حج گوشت نمی‌خوردند و جز از راه پشت بام به خانه نمی‌آمدند و موهای زاید را زایل نمی‌کردند و تنها خون می‌گرفتند و حجامت می‌کردند و هنگامی که می‌خواستند حج را به جای آورند، لباس‌هایشان را در می‌آوردند و می‌گفتند: این لباس‌هایی است که در آن گناه کرده‌ایم و اکنون می‌خواهیم با طهارت و پاکی به سوی خدا ایمان برویم، پس چه کسی یک لنگ به ما عاریه می‌دهد؟ و اگر لنگی نمی‌یافتند به صورت عریان طواف می‌کردند و وقتی که از طواف فارغ می‌شدند، همان لباس‌ها را دوباره می‌پوشیدند.

و در آن، با سندی از سعید بن جبیر آمده است که گفت: مردم به صورت عریان کعبه را طواف می‌کردند و می‌گفتند: با لباسی که

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

در آن گناه کرده‌ایم، طواف نمی‌کنیم. در این میان زنی آمد و لباس‌هایش را درآورد و شروع به طواف نمود و در حالی که دستش را بر عورتش گذاشته بود و می‌گفت:

الیوم یبدو بعضه او کله‌فما بدا منه فلا احلّه امروز بعضی از آن یا تمام آن دیده می‌شود و هر چه از آن دیده شود حلال نمی‌دانم!

پس این آیه نازل شد: «یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ»؛ ای بنی آدم، جامه‌های آراسته را در هر مسجد در بر کنید.

در این سوره آمده است: «وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ» «۱»؛ چون قرآن خوانده شود گوش کنید و ساکت باشید شاید مشمول رحمت او واقع شوید.

(۲) طبرسی در مجمع البیان از ابو جعفر امام صادق و زهری و مجاهد از سعید بن مسیّب و سعید بن جبیر از عبد الله بن مسعود و ابن عباس نقل می‌کند که گفتند: مسلمانان در میان نماز به همدیگر سلام می‌کردند و سخن می‌گفتند و اگر کسی وارد می‌شد و از آنها می‌پرسید که چقدر

---

(۱). اعراف (۷)، ۲۰۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۲۳

نماز خوانده‌اید، جواب می‌دادند. برای همین از این کارها نهی شدند و به آنها دستور داده شد که به نماز گوش فرا دهند. «۱»

(۱)

سوره چهل و یکم: یس

«یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ»؛ یا. سین. سوگند به قرآن حکمت‌آمیز که تو از پیامبرانی. بنابراین آن حضرت از انبیا و مرسلین است و ظاهر بلکه صریح خطاب، فعلیت عمومی آن است نه شأنیت بالقوه آن و نه فعلیّت سرّی یا خاصه آن. بلکه برای این است که:

«لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلی أَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ إِنَّا جَعَلْنا فِی أَعْناقِهِمْ أَغْلالًا فَهِیَ إِلَی الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ» «۲»؛ تا مردی را هشدار دهی که نیاکانشان هشدار را دریافتند و غافل ماندند. به راستی وعده خدا درباره بیشتر آنها تحقق یافته است و ایمان نمی‌آورند. بر گردن آنها تا چانه غل‌هایی قرار داده‌ایم که سرهایشان را بالا نگاهداشته است، پیش رو و پشت سرشان دیواری کشیدیم و دیدگانشان را پوشاندیم که نبینند.

(۲) قمی در تفسیر آن می‌نویسد: این آیه در مورد ابو جهل بن هشام و عده‌ای از خانواده‌اش نازل شده است، و این بدان خاطر بوده است که ابو جهل قسم خورده بود که اگر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را ببیند که نماز می‌خواند او را نابود کند. پس به سوی مسجد الحرام آمد و دید که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نماز می‌خواند. در دست ابو جهل سنگی بود و او هر چه سعی می‌کرد که دستش را بالا ببرد تا سنگ را به سوی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله پرت کند، خداوند دستش را بر گردنش قفل می‌کرد و سنگ در دستش نمی‌چرخید تا پرتاب شود. هنگامی که به سوی اصحابش برمی‌گشت، سنگ از دستش افتاد. در این حال فرد دیگری از دوستانش برخاست و گفت: من او را می‌کشم! و هنگامی که به او نزدیک شد، قرائت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را شنید و ترس او را فرا گرفت و به سوی دوستانش بازگشت و گفت: چیزی شبیه شتر بین من و او حایل شد که مرا با دمش تهدید می‌کرد و برای همین ترسیدم که جلوتر بروم. و از آن عده از افراد بنی مخزوم هیچ کس ایمان نیاورد. «۳»

---

(۱). مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۹۱.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۲). یس (۳۶)، ۶- ۹.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۲ و مثل همین را طبرسی در مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۴۹ نقل کرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۲۴

(۱) سیوطی در الدر المنثور بیش از این از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گوید: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در مسجد با صدای بلند قرآن قرائت می‌کرد تا جایی که عده‌ای از مردم قریش آمده بودند که او را بگیرند، اما دست‌هایشان به دور گردن‌هایشان خشک شده بود و چیزی را هم نمی‌دیدند.

بنابراین نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد، تو را به خدا قسم به خویشاوندی ما رحم کن پس نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله دعا کرد تا آنها خواب شدند و آنگاه: «یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ ...» «۱» نازل شد و شاید که این بعد از جواب ردّ دادن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مشرکان در منزل عمویش ابو طالب بوده است.

در این سوره آمده است: «أَ وَ لَمْ یَرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ» «۲»؛ آیا آدمی نمی‌داند که او را از نطفه آفریده‌ایم که اکنون دشمنی آشکار است، در حالی که آفرینش خود را از یاد برده است برای ما مثل می‌زند و می‌گوید: «چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟»

(۲) طبرسی در مجمع البیان از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: گوینده این سخن ابیّ بن خلف جمحی بوده است و حسن بصری می‌گوید: او امیهٔ بن خلف، برادرش بوده است و ابن جبیر می‌گوید: او عاص بن وائل سهمی «۳» بوده است و اینها سه نفر از آن شش مسخره‌کننده هستند.

(۳) روایت امام صادق علیه السّلام در روایت طبرسی همان روایت عیاشی از حلبی از امام علیه السّلام است که فرمود: ابیّ بن خلف استخوان پوسیده‌ای را از دیوار کند و با خود نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آورد.

آنگاه آن را فشرد و فوت کرد و سپس گفت: ... اگر ما به استخوان و پودر تبدیل می‌شویم، چگونه دوباره زنده و برانگیخته می‌شویم؟ پس خداوند این آیه را نازل کرد: «قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ» «۴»؛ می‌گوید: «چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟»

(۴)

سوره چهل و دوم: فرقان

در این سوره آمده است: «تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً ...

---

(۱). الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۶۹، سوره یس.

(۲). یس (۳۶)، ۷۷- ۷۸.

(۳). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۷۸.

(۴). المیزان، ج ۱۷، ص ۱۱۸ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۲۵

وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هَذا إِلَّا إِفْکٌ افْتَراهُ وَ أَعانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جاؤُ ظُلْماً وَ زُوراً وَ قالُوا أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ اکْتَتَبَها فَهِیَ تُمْلی عَلَیْهِ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا» «۱»؛ بزرگوار خدایی است که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد. آن که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از اوست و فرزندی برنگزیده است و در فرمانروایی شریکی ندارد و همه چیز را آفریده و حد و اندازه هر چیز را معین فرموده

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

است. آنها جز خدا برای خود معبودهایی برگزیدند که قدرت آفرینش ندارند و خودشان مخلوقند و در سود و زیان و نیز مرگ و حیات و برانگیخته شدن کاری از دستشان ساخته نیست. کافران گفتند: «این کتاب دروغی است که از خود بافته است و دیگران کشمکش کرده‌اند.» به راستی سخنانشان باطل و نسبتی ناحق است. همچنین گفتند: «این همان افسانه‌های پیشینیان است و رونویسی کرده و هر صبح و شام بر او خوانده می‌شود.»

(۱) در تفسیر قمی آمده است که در روایت ابی الجارود از ابو جعفر امام باقر علیه السّلام در توضیح قول خداوند: «وَ أَعانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ»؛ این کتاب دروغی است که از خود بافته و دیگران کمکش کرده‌اند، آمده است که منظور ابو فکیهه، حبر، عداس و عابس، آزاده کرده حویطب هستند. و قول خداوند که می‌فرماید: «وَ قالُوا أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ»؛ گفتند که اینها افسانه‌های پیشینیان است منظور از قائلان: نضر بن حارث بن علقمهٔ بن کلدهٔ بوده است. قمی می‌نویسد که وی گفت: این چیزی را که محمد می‌خواند و ما را از آن مطلع می‌کند، همان چیزی است که از مردی از علمای نصاری به نام ابن قبیطه یاد می‌گیرد و یادداشت می‌کند. «۲»

(۲) طبرسی در مجمع البیان از مجاهد نقل می‌کند که گفتند: کسانی که محمد صلّی اللّه علیه و آله را در مورد قرآن یاری کردند: عداس آزاد کرده حویطب بن عبد العزّی و یسار غلام علاء بن حضرمی و حبر آزاد کرده عامر بودند که اینها از اهل کتاب به شمار می‌رفتند «۳» و ابن شهر آشوب مثل این مطلب را در مناقب نقل کرده است. «۴»

در این سوره آمده است: «وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً أَوْ يُلْقى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْها» «۵»؛ گفتند: «این

---

(۱). فرقان (۲۵)، ۱- ۵.

(۲). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۱ و سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۳۲۱.

(۳). مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۵۳.

(۴). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۹.

(۵). فرقان (۲۵)، ۷- ۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۲۶

چه رسولی است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود چرا فرشته‌ای همراه او فرود نیامده است که مردم را بیم دهد یا چرا گنجی نصیبش نشده، یا چرا باغی ندارد که از میوه‌اش بخورد.»

(۱) سیوطی در الدر المنثور با سندی از ابن عباس نقل کرده است که وی گفت: عتبه و شیبه از فرزندان ربیعه و ابو سفیان بن حرب و نضر بن حارث و ابو البختری و اسود بن مطلّب و زمعهٔ بن الأسود و ولید بن مغیره و ابو جهل بن حجّاج گرد هم جمع شدند و به همدیگر گفتند: نزد محمد صلّی اللّه علیه و آله بروید و با او صحبت و مخاصمه کنید تا عذر و بهانه را از او بگیرید.

پس قاصدی را نزد آن حضرت فرستادند تا به او بگوید که اشراف قومت جمع شده‌اند تا با تو صحبت کنند. آنگاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نزد آنها آمد و آماده شنیدن حرف‌هایشان شد. آنها گفتند: ای محمد! ما پیش تو آمده‌ایم تا دیگر برای ادامه کارت عذر و بهانه نداشته باشی. اگر با این سخنانت به دنبال جمع مال هستی، ما از اموال خودمان برایت جمع می‌کنیم و اگر به دنبال کسب شرافت و بزرگواری هستی که ما تو را سیّد خودمان قرار می‌دهیم و اگر به دنبال حکومت هستی که ما تو را پادشاه خویش قرار می‌دهیم.

(۲) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در جواب گفت: مرا چه به این حرف‌هایی که می‌زنید؟ من به دنبال چیزهایی که شما می‌گویید، نیستم. من به دنبال مال و شرف و حکومت نیستم، بلکه خداوند مرا به سوی شما فرستاده است تا بشیر و نذیر باشم. من رسالت

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

خویش را انجام داده‌ام و شما را نصیحت کرده‌ام. اگر آنچه را که می‌گویم از من قبول کنید، بهره دنیا و آخرت را برده‌اید و اگر مرا انکار کنید، به خاطر اجرای دستور خدا صبر می‌کنم تا خداوند بین من و شما حکم کند.

گفتند: ای محمد! اگر آنچه را که ما پیشنهاد کرده‌ایم از ما قبول نمی‌کنی، در این صورت اگر ادّعا می‌کنی که رسول خدا هستی پس از خدایت بخواه که فرشته‌ای را به همراه تو بفرستد که گفته‌هایت را تصدیق کند و ما را از تو بازدارد. و از او بخواه که باغ‌ها و قصرهایی از سیم و زر به تو بدهد تا تو را از آنچه که احتیاج داری، بی‌نیاز کند- همانا تو مثل ما در بازارها به دنبال فراهم کردن معاش و زندگی‌ات هستی- تا فضل و منزلت تو در درگاه خدایت را بشناسیم.

پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به آنها فرمود: من چنین کاری نخواهم کرد. من کسی نیستم که از خدایم چنین درخواست‌هایی بکنم و من برای این چیزها مبعوث نشده‌ام، بلکه خداوند مرا مبعوث کرده است تا بشیر و نذیر شما باشم.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۲۷

پس خداوند به مناسبت قول آنها این آیات را نازل کرد: «وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ ...» «۱»؛ گفتند: «این چه رسولی است که غذا می‌خورد»

(۱) و در این سوره آمده است: «وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ: یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا یا وَیْلَتی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلًا لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِی وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولًا» «۲»؛ روزی که ستمکار از حسرت دست به دندان می‌گزد و می‌گوید:

«کاش راه رسول خدا را پیش گرفته بودم. وای بر من! کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم، او پس از آمدن قرآن مرا گمراه ساخت، شیطان انسان را به گاه نیاز همواره خوار و محروم می‌گذارد.»

(۲) طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده که گفت: قول خداوند: «یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلی یَدَیْهِ»؛ روزی که ستمکار از حسرت دست به دندان می‌گزد؛ در مورد عقبه بن أبی معیط و ابیّ بن خلف جمحی است که با هم دوست بودند به این صورت که هرگاه عقبه از سفر برمی‌گشت، سفره‌ای می‌انداخت و اشراف قومش را دعوت می‌کرد و با رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله زیاد نشست و برخاست می‌کرد. به همین ترتیب روزی از سفر برگشت و سفره‌ای انداخت و مردم و از جمله رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را دعوت کرد.

هنگامی که کنار سفره نشستند رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من از غذایت نمی‌خورم تا این که بگویی: لا اله الا الله و محمد رسول الله. عقبه گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله.

(۳) این خبر به گوش ابی بن خلف رسید. پس نزد او آمد و گفت: ای عقبه مسلمان شدی؟! گفت: نه- به خدا- مسلمان نشده‌ام. ولی محمد بر سفره‌ام آمد و گفت که غذا نمی‌خورم تا این که شهادتین را گفتم و او هم غذا خورد. ابیّ گفت: من هرگز از تو راضی نمی‌شوم مگر این که در صورتش آب دهان بیندازی و عقبه هم این کار را انجام داد و مرتد شد و شکمبه چهارپایی را گرفت و بر پشت آن حضرت انداخت! نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به وی گفت: در خارج از مکه تو را نمی‌بینم مگر این که سرت را با شمشیر جدا می‌کنم.

---

(۱). الدر المنثور، ج ۵، ص ۶۲. او قصه را یک مرتبه دیگر از ابن عباس در مورد علت نزول آیات ۹۰ تا ۹۳ از سوره اسراء در ج ۴، ص ۲۰۲ روایت کرده است که خواهد آمد و طبرسی هم در مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۷۸ در ذیل سوره اسراء این را نقل کرده است.

(۲). فرقان (۲۵)، ۲۷- ۲۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۲۸

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۱) پس از سال‌ها جنگ بدر اتفاق افتاد و عقبه به دست مسلمین اسیر شد و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که برای اجرای قسمی که خورده است، سرش را از بدن جدا کنند و هیچ یک از اسیران در آن جنگ کشته نشدند مگر همین شخص. «۱» بنابراین، ظالم در این آیه عقبهٔ بن ابی معیط اموی و دوستش ابیّ بن خلف جمحی است و ذکری که بدان اشاره شده، همان شهادتین است اگر چه وی به خاطر حیا آن را گفته است و گمراهی بعد از ذکر همان پاسخ مثبت دادن وی به درخواست دوستش می‌باشد که در صورت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آب دهان انداخت.

(۲)

سوره چهل و چهارم: مریم

این همان سوره‌ای است که مقداری از آن را جعفر بن ابی طالب طیار بر نجاشی پادشاه حبشه خواند و از همین فهمیده می‌شود که این سوره قبل از هجرت به حبشه نازل شده است و خداوند در این سوره می‌فرماید: «أَ فَرَأَیْتَ الَّذِی کَفَرَ بِآیاتِنا وَ قالَ لَأُوتَیَنَّ مالًا وَ وَلَداً ...» «۲»؛ آیا کسی که آیات ما را انکار کرد و گفت: «اموال و فرزند بسیاری نصیبم شده است را دیدی.»

(۳) طبرسی می‌نویسد: در صحیح از خبّاب بن أرت روایت شده است که گفت: مرد ثروتمندی بودم و از عاص بن وائل طلبی داشتم. برای همین نزد وی رفتم و تقاضای دین خویش را کردم که او گفت: طلبکاری‌ات را نمی‌دهم تا این که به محمد کافر شوی! گفتم: من هرگز به وی کافر نمی‌شوم تا این که بمیری و دوباره مبعوث شوی. او گفت: حال که من بعد از مرگ دوباره مبعوث می‌شوم، در آن هنگام که دوباره صاحب مال و فرزندانم می‌شوم، بیا تا طلب‌کاری‌ات را بدهم. برای همین: «أَ فَرَأَیْتَ الَّذِی کَفَرَ بِآیاتِنا وَ قالَ لَأُوتَیَنَّ مالًا وَ وَلَداً» «۳» نازل شد یعنی: آیا کسی که آیات ما را انکار کرد و گفت: «اموال و فرزند بسیاری نصیبم شده است را دیدی.»

---

(۱). مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۶۰- ۲۶۱ و در آن آمده است: و اما ابیّ بن خلف به دست رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در جنگ احد کشته شد و سیوطی هم در الدر المنثور، ج ۵، ص ۶۸ این خبر را با سندی از ابن عباس ذکر کرده است.

(۲). مریم (۱۹)، ۷۷.

(۳). مجمع البیان، ج ۶، ص ۸۱۶ و منظور وی از صحیح، صحیح بخاری و مسلم است چنان که در اسباب النزول واحدی، ص ۲۴۸، و در سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۸۳ و هم چنین در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۳ همین طور آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۲۹

(۱)

سوره چهل و ششم: واقعه

در این سوره آمده است: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ» «۱»، پس به نام پروردگارت بزرگ خود تسبیح گوی. عیاشی در تفسیرش از عقبه بن عامر جهنی روایت می‌کند که گفت: هنگامی که نازل شد: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ»؛ رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود که آن را در رکوعتان بخوانید.

هم چنین این روایت در الدر المنثور از احمد و ابی داود و ابن ماجه و ابن منذر و ابن مردویهٔ از عقبهٔ از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شده است «۲» و همین تأیید همان چیزی است که قبلا گذشت مبنی بر این که نماز در ابتدا بدون رکوع تشریع شده بود و بعدها رکوع نماز تشریع شد.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۲)

سوره چهل و هفتم: شعراء

در این سوره آمده است: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» که قبلا درباره آن صحبت کردیم.

هم چنین در این سوره آمده است: «وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ» «۳»؛ شاعران پیشوای گمراهان هستند. طبرسی در مجمع البیان به نقل از مقاتل گفته است: آنها شعرای مشرکان و همگی از قریش بودند که از جمله آنها ابو سفیان بن حرث بن عبد المطلب و ابو عزّة عمرو بن عبد الله و عبد الله بن زبعری سهمی و مسافع بن عبد مناف جمحی و هبیرة بن ابی وهب مخزومی بوده‌اند.

آنها گرد هم آمدند و گفتند: ما هم مثل آنچه را که محمد می گوید، می گوییم و اشعاری را گفتند و سخنان دروغی را به هم بافتند و در ضمن، نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را هجو کردند و در این حال عده‌ای از افراد ساده‌لوح دورشان جمع می‌شدند و به اشعارشان گوش می کردند و هجوهایشان را برای دیگران نقل می کردند. «۴»

(۳)

سوره چهل و نهم: قصص

اشاره

در این سوره آمده است: «وَ لكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ لَوْ لا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آياتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَوْ لا أُوتِيَ مِثْلَ ما أُوتِيَ

---

(۱). واقعه (۵۶)، ۷۴.

(۲). المیزان، ج ۲، ص ۲۷۰.

(۳). الشعراء (۲۶)، ۲۲۴.

(۴). مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۲۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۳۰

مُوسى أَ وَ لَمْ يَكْفُرُوا بِما أُوتِيَ مُوسى مِنْ قَبْلُ قالُوا سِحْرانِ تَظاهَرا وَ قالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كافِرُونَ» «۱»؛ ولی این از جانب پروردگار تو رحمتی است تا آن که گروهی را بیم دهی که قبل از تو هشداردهنده‌ای برای آنها نیامده بود، شاید پند گیرند تا چون به سزای اعمالشان عذاب شدند نگویند «پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا آیات تو را پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟» چون حق از جانب ما برایشان آمد گفتند: «چرا نظیر آنچه به موسی داده شده بود به او داده نشد؟» آیا آنچه را در گذشته به موسی داده شد انکار نکردند؟ گفتند: «این دو افسون تأیید کننده یکدیگرند» و گفتند: «ما به اینها ایمان نمی‌آوریم.»

(۱) طبرسی در مجمع البیان به نقل از کلبی روایت کرده است که این گفتار قریش به هنگامی گفته شد که نامه‌ای را به سوی بزرگان یهود در مدینه به هنگام یکی از اعیاد آنها نگاشتند و از آنها درباره محمد صلّی اللّه علیه و آله سؤال کردند و آنها اوصاف و علائم او را که در کتاب‌هایشان آمده بود به آنها اعلام کردند. وقتی که این نامه به قریش رسید و آنها از پاسخ یهودیان آگاه شدند، گفتند: حالا دو جادو آشکار شده است. «۲» تاریخ تحقیقی اسلام ج۱ ۴۳۰ سوره چهل و نهم: قصص ..... ص : ۴۲۹

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

۲) علامه طباطبائی با وجودی که در بحث‌های روایی‌اش، روایات مربوط به اسباب نزول را ذکر می‌کند، این خبر را از مجمع البیان ذکر نکرده، اما در تفسیر آیات گفته است: سیاق آیات چنین دلالت می‌کند که مشرکانی از قوم پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به بعضی از اهل کتاب مراجعه کردند و از آنها در مورد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله سؤال کردند و در ضمن، مقداری از قرآن را که بر وی نازل شده بود و تورات را تصدیق می‌کرد، به آنها نشان دادند.

آنها جواب دادند که ما قرآن را تصدیق می‌کنیم و به معارف حقه قرآن ایمان داریم و گفتند که آنها قبل از بعثت، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به اوصافش می‌شناخته‌اند، چنان که قرآن می‌فرماید: «وَ إِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ قالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا، إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ» «۳»؛ و چون بر آنها خوانده شد، گفتند: «به آن ایمان آوردیم، زیرا حقی است که از جانب پروردگارمان آمده است و ما پیش از آن تسلیم بوده‌ایم.

مشرکان از این جواب بسیار عصبانی شدند و با آنها به مشاجره پرداختند و گفتند: قرآن

---

(۱). القصص (۲۸)، ۴۶- ۴۸.

(۲). مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۲.

(۳). قصص (۲۸)، ۵۳.

سحر است و تورات هم مثل آن سحر است: «سِحْرانِ تَظاهَرا وَ قالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كافِرُونَ»؛ و اهل کتاب هم از آنها اعراض کردند و گفتند: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِي الْجاهِلِينَ» «۱»؛ سلام بر شما، ما خواستار جاهلان نیستیم. این چیزی است که سیاق آیات کریمه بدان اشاره دارد. «۲»

(۱) این خبر، ذکر نکرده است که این علمای یهودی از اهل یثرب که قرآن را تصدیق کردند و مشرکان را به خشم آوردند و مورد تمجید و تعریف قرآن در این آیات واقع شدند، چه کسانی بوده‌اند؟ شاید آنها کسانی بوده‌اند که بعدا اسلام آورده‌اند از قبیل: تمیم داری و جارود عبدی و عبد الله بن سلّام. یعنی کسانی که طبرسی در مجمع البیان به نقل از قتاده در مورد آنها گفته است: هنگامی که آنها اسلام آوردند در مورد آنها آیاتی نازل شد: «الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ»*، و این در حالی است که آیات مکی است و قبل از هجرت به مدینه نازل شده است و در خبری ذکر شده است که سلمان فارسی هم با آنها بوده است و این بسیار غریب است. «۳»

(۲)

ایمان ابو طالب

در این سوره آمده است: «إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» «۴»؛ تو هر کسی را که بخواهی نمی‌توانی هدایت کنی ولی خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او از هدایت‌شدگان آگاه‌تر است.

(۳) قمی در تفسیر آن می‌نویسد: این آیه در شأن ابو طالب نازل شده است؛ زیرا رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به او می‌گفت: ای عمو! بگو: لا اله الا الله که در روز قیامت بسیار به تو نفع می‌رسانم. اما او می‌گفت: ای برادرزاده‌ام من آگاه‌تر به خودم هستم. اما او نمرد تا این که عباس بن عبد المطلب نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شهادت داد بر این که او هنگام مرگ شهادتین را گفت. و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: امیدوارم که این در روز قیامت او را سودمند باشد و فرمود: اگر به مقام محمود رسیدم برای پدرم و مادرم و عمویم و برادر خوانده‌ای که در جاهلیّت داشتم، شفاعت خواهم کرد. «۵»

قمی خبر اخیر را قبل از این از پدرش از محمد بن ابی عمیر از معاویه و هشام از امام صادق علیه السّلام از رسول الله صلّی اللّه علیه و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

آله نقل کرده است. «۶»

---

(۱). همان، ۵۵.

(۲). المیزان، ج ۱۶، ص ۴۸- ۴۷.

(۳). مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۳.

(۴). قصص (۲۸)، ص ۵۶.

(۵). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۲.

(۶). همان، ص ۲۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۳۲

(۱) طبرسی می‌نویسد: از ابن عباس و غیره روایت کرده‌اند که قول خداوند: «إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ»، در شأن ابو طالب نازل شده است؛ زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بسیار دوست داشت که او مسلمان شود و لذا این آیه نازل شد ...

چنان که می‌بینید این مسأله مورد خدشه است؛ زیرا جایز نیست که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله با اراده الهی مخالفت کند، چنان که جایز نیست با اوامر و نواهی الهی مخالفت نماید. و اگر خداوند- چنان که عده‌ای پنداشته‌اند- ایمان ابو طالب را اراده می‌کرده است، این نهایت اختلاف را در اراده رسول و فرستنده او می‌رساند. و گویی که خداوند می‌گوید: ای محمد تو ایمانش را می‌خواهی و من ایمانش را نمی‌خواهم ... اگر چه وی متکفل یاری از تو شده و تمام تلاشش را در همکاری با تو به کار برده و دشمنان را از تو دفع کرده و بسیار به تو محبت کرده است ... و این نوعی تناقض است. «۱» در سوره انعام می‌گوید: اجماع اهل بیت علیهم السّلام بر ایمان ابو طالب ثابت شده است و اجماع آنها حجت است؛ زیرا آنان یکی از ثقلینی هستند که نبی اکرم در حدیث شریف «إن تمسکتم بهما لن تضلوا»؛ اگر به این دو چنگ بزنید گمراه نخواهید شد؛ امر به پیروی از آنان داده است.

(۲) و بر این امر دلالت می‌کند آنچه را که ابن عمر گفته است که: ابو بکر، پدرش (ابی قحافه) را در روز فتح مکه نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آورد تا اسلام بیاورد و او در آن زمان کور بود. برای همین رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این پیرمرد را نمی‌آوردی و من خودم پیش او می‌رفتم. ابو بکر گفت: می‌خواستم که خداوند به او اجر بیشتری بدهد. و قسم به آن خدایی که به حق تو را مبعوث کرده است من از اسلام آوردن ابو طالب بیشتر خوش‌حال شدم تا اسلام آوردن پدرم و امیدوارم که اسلام ابو طالب باعث چشم روشنی تو شده باشد. رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: راست گفتی.

(۳) طبرسی با سندی نقل می‌کند که وقتی بزرگان قریش حمایت سرسختانه ابو طالب را از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله دیدند، نزد او جمع شدند و گفتند: جوانی از قریش به نام عمارة بن ولید را برایت آورده‌ایم که از جهت زیبایی و سخاوت و شهامت الگو است. او را به تو می‌دهیم و تو نیز برادرزاده‌ات را که باعث اختلاف در میان اجتماع شده و خواب ما را پریشان کرده است؛ به ما بده تا او را بکشیم.

---

(۱). مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۵- ۴۰۶ و التبیان، ج ۸، ص ۱۶۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۳۳

(۱) ابو طالب گفت: با من منصفانه رفتار نکرده‌اید. فرزندتان را به من می‌دهید تا به او غذا بدهم و آنگاه فرزندم را به شما بدهم تا او را بکشید؟ «۱» بلکه اگر راست می‌گویید هرکدام از شما فرزندش را بیاورد تا من او را بکشم و گفت:

معنا الرسول رسول الملیک‌ببیض تلالأ کلمع البروق

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

اذود و أحمی رسول المليكحمایهٔ حـام علیه شـفیق همانـا رسول پروردگار با ما است که مثل برف سـفید است و چون خورشـیدی می‌درخشد. من از رسول پروردگار حمایت و پشتیبانی می کنم و تا آخرین لحظه حامی و دلسوز او خواهم بود.

(۲) طبرسـی در ادامه می گوید: اشـعار و گفتارهای ابو طالب که از اسلام وی خبر می‌دهند، بسیار زیاد و بی‌شمار هستند که از جمله آنها این است:

أ لم تعلموا أنا وجدنا محمدانبیّا کموسی خط فی اوّل الکتب

أ لیس ابونا هاشم شـدّ ازرهو أوصـی بنیه بالطعان و بالحرب آیا نمی‌دانید که ما محمد صـلّی اللّه علیه و آله را پیامبری همانند موسـی علیه السّـلام می‌دانیم که نامش در کتاب‌های قـدیمی آمـده است. آیا نمی‌دانید که پدر ما هاشم همیشه آماده بود و به فرزندان خود وصیت کرده است که آماده جنگ و کارزار باشند.

و در قصیده‌ای می گوید:

و قالوا لا حمد: انت امرؤخلوف اللسان ضعیف السبب

ألا إنّ أحمـد قـد جاءهم‌بحق و لم یأتهم بالکـذب آنها به احمـد گفتند که تو مردی هستی که حرف‌های گوناگون می‌زنی و دلیل و برهان محکم نداری.

همانا آگاه باش که احمد حق و حقیقت را برای آنها بیان کرده و مطالب کذب و دروغ را نیاورده است.

و در مورد حدیث صحیفه که از معجزات نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است، می گوید:

و قد کان فی امر الصحیفهٔ عبرهٔمتی ما یخبّر غائب القوم یعجب

محا الله منها کفرهم و عقوقهمو ما نقموا من ناطق الحق معرب

و امسی ابن عبد الله فینا مصدّقاعلی سخط من قومنا غیر معتب

---

(۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۶- ۳۲۷ و سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۸۵ و مجمع البیان در ادامه همین مطالب.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۳۴

هرآینه که واقعه صحیفه، عبرتی برای مشرکان است، آن هنگام که با کمال تعجب، آن خبر غیبی داده شد.

همانا خداونـد کفر مشـرکان و دشـمنی‌های آنها را نسبت به بیان کننده حق محو کرد و انتقام‌گیری و کینه‌های آنها را باطل نمود و علی رغم میل قریش، غیب گویی فرزند عبد الله درست از آب درآمد و این پدیده عجیبی نیست.

(۱) و در قصـیده‌ای که برادرش حمزه را به پیروی از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله تحریض می کنـد و او را به صبر دعوت می کند، چنین می‌سراید:

فصبرا- ابا یعلی- علی دین احمدو کن مظهرا للدین- وفّقت- صابرا

فقد سـرّنی اذ قلت انک مؤمن‌فکن لرسول الله- فی الله- ناصـرا ای ابو یعلی، بر دین احمد بردبار و شکیبا باش و پشتیبان دین و صبور باش.

وقتی که شنیدم تو ایمان آوردی، بسیار خوش‌حال شدم و امیدوارم که در همه حال یاور رسول الله صلّی اللّه علیه و آله باشی.

و در وصیت خویش به هنگام وفات چنین می گوید:

أوصی بنصر النّبی الخیر مشهدهعلیا ابنی و شیخ القوم عبّاسا

و حمزهٔ الأسد الحامی حقیقتهو جعفرا: أن یذودوا دونه الناسا

کونوا- فداء لکم امی و ما ولدت-فی نصـر احمد دون الناس أتراسا پسـرم علی و بزرگ قوم، عباس را به یاری بهترین پیامبر وصیت

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

می کنم.

و به حمزه که همیشه حامی حقیقت است و جعفر سفارش می کنم که شر دشمنان را از او کوتاه کنید.

ای که پدر و مادرم به فدای شما باد، همچون دژی محکم سپر جان احمد باشید.

(۲) چنین ابیات مشهوری در قصائد آن بزرگوار و وصایا و خطبه‌های آن حضرت که ذکر همه آنها باعث طولانی شدن کتاب می‌شود «۱» و جمع‌آوری تمام آنها مثنوی هفتاد من کاغذ می‌طلبد و آنچه در کتاب‌های مغازی و غیره نقل شده، بیش از آن است که قابل جمع‌آوری باشد، همه اینها ثابت می کند که چه کسی از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله حمایت و پشتیبانی همه جانبه می کرد و نبوتش را تأیید می کرد ... و شکی در این نیست که او به خاطر حسن تدبیر و مدیریت قوی‌اش، راه

---

(۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۴۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۳۵

مقابله آشکار و مخالفت همه جانبه با دشمنان پیامبر را در پیش گرفت، تا آنها رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را به آنچه که بعد از مرگ ابو طالب مبتلا کردند، مبتلا نکنند. «۱»

(۱) علامه طباطبائی می‌نویسد: روایات ائمه علیه السّلام در مورد ایمان ابو طالب به حد استفاضه رسیده است و اشعاری که از او نقل شده، لبریز از اقرار و تصدیق نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و دین او می‌باشد و او بود که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را در کوچکی مورد حمایت خویش قرار داد و بعد از بعثت و قبل از هجرت به حمایت همه جانبه از او پرداخت و تلاش‌های او برای حفظ جان رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در ده سال قبل از هجرت به تنهایی معادل تمام مجاهدت‌ها و تلاش‌های مهاجرین و انصار برای حفظ جان آن حضرت، در ده سال پس از هجرت بوده است. «۲»

(۲) و در تفسیر آیه می‌نویسد: هنگامی که در آیات سابق، محرومیت مشرکان- که از قوم نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بودند- از نعمت هدایت آشکار و مشخص شد و گمراهی آنان در اثر هواپرستی و تکبر در مقابل حقی که نازل شده بود، روشن شد و حتی ایمان و اعتراف اهل کتاب برای مشرکان مسجل گردید، خداوند این آیات را نازل کرد مبنی بر این که هدایت بر عهده خداوند است نه بر عهده تو. اهل کتاب که از اقوام تو نیستند هدایت می‌شوند و این مشرکان که از اقوام و خویشاوندان تو هستند با مشاهده همه دلایل هدایت نمی‌شوند، اگر چه هدایت آنان بسیار مورد علاقه تو است و خدا آگاه‌تر است که چه کسانی هدایت می‌شوند. «۳»

در این سوره آمده است: «وَ قالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدی مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنا» «۴»؛ گفتند: «اگر به همراه تو پا در راه هدایت بگذاریم از سرزمین خودمان آواره خواهیم شد.»

(۳) طبرسی می‌نویسد: گفته شده است که این جمله را حرث بن نوفل بن عبد مناف گفته است که به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله گفت: ما می‌دانیم که حرف تو حق است، ولی این مطلب، ما را از ایمان و پیروی تو بازمی‌دارد که می‌ترسیم عرب‌ها بخواهند ما را از سرزمینمان بیرون کنند و ما طاقت مقابله با آنها را نداریم. «۵»

سیوطی با سندی از ابن عباس نقل می کند که گوینده این سخن حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بوده است. «۶»

---

(۱). همان، ج ۷، ص ۴۰۶.

(۲). المیزان، ج ۱۶، ص ۵۷.

(۳). همان، ص ۵۵.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

(۴). قصص (۲۸)، ۵۷.

(۵). مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۶.

(۶). الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۳۴، ذیل سوره قصص.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۳۶

(۱) در سوره قصص آمده است: «أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْناهُ مَتاعَ الْحَياةِ الدُّنْيا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ» «۱»؛ آیا کسی که او را وعده نیک داده‌ایم و به آن خواهد رسید همانند کسی است که بهره‌مندی زندگی دنیا را به او داده‌ایم ولی در روز قیامت بازخواست می‌شود؟

(۲) طبرسی از سدّی و محمد بن کعب قرظی نقل می‌کند که این آیه در مورد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و علی ابن ابی طالب علیه السّلام و حمزة بن عبد المطلب [و عمار بن یاسر] و در مورد ابو جهل [و ولید بن مغیره] نازل شده است. و سپس می‌گوید: أولی این است که مفهوم آیه تمام است و تمام کسانی که این صفات دارند را در برمی‌گیرند. «۲»

(۳)

سوره پنجاهم: إسراء

صحبت درباره معراج در سوره «النجم» که بیست و سومین سوره قرآن بود، گذشت و صحبت با مشرکان در آن سوره نیز قبل از این بود.

در این سوره آمده است: «وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً» «۳»؛ هنگامی که قرآن بخوانی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند پرده‌ای ضخیم قرار می‌دهیم.

(۴) طبرسی از زجّاج و جبّایی نقل می‌کند که گفتند: این سوره در مورد کسانی نازل شد که وقتی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله شبانه در کنار کعبه نماز می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کرد، به سوی او سنگ پرتاب کرده و او را از دعوت مردم به دین منع می‌کردند. کلبی می‌نویسد که آنها ابو سفیان و ابو جهل و زن ابو لهب و نضر بن حرث بودند و خداوند بین آنها و حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله که مشغول قرائت قرآن بود، حجابی ایجاد می‌کرد که از کنار او می‌گذشتند، اما او را نمی‌دیدند و خدا این حایل را بین آنها ایجاد می‌کرد تا نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را مورد اذیت و آزار قرار ندهند. «۴»

(۵) بعد از آن خداوند متعال می‌فرماید: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً» «۵»؛ ما می‌دانیم آنها به چه منظور به

---

(۱). قصص (۲۸)، ۶۱.

(۲). مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۸.

(۳). اسراء (۱۷)، ۴۵.

(۴). مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۴۵.

(۵). اسراء (۱۷)، ۴۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۳۷

سخنانت گوش می‌دهند و هنگامی که نجوا می‌کنند، ستمگران می‌گویند شما از مرد جادو زده‌ای پیروی می‌کنید.

(۱) طبرسی می‌نویسد: گفته شده است که منظور آیه: ابو جهل و زمعة بن أسود و عمرو بن هشام و حویطب بن عبد العزّی می‌باشند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

اینها گردهم آمدنـد و به مشورت درباره نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله پرداختند. در این میان ابو جهل گفت: او دیوانه است و زمعه گفت: او شاعر است و حویطب گفت: او کاهن است. سپس نزد ولید بن مغیره آمدند و پیشنهادهای خویش را بر وی عرضه کردند وی گفت: او افسونگر است. «۱»

سپس خداونـد می‌فرمایـد: «وَ قُلْ لِعِبـادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطـانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلْإِنْسانِ عَـدُوًّا مُبِیناً» «۲»؛ به بندگانم بگو: «به نیکوترین وجه سخن بگویید؛ زیرا شیطان میان آنها فتنه می‌کند، به راستی که شیطان دشمن آشکار انسان است.»

(۲) طبرسـی از کلبی روایت می‌کنـد که گفت: مشـرکان، اصـحاب رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله را در مکه اذیت می‌کردنـد. آنها گفتنـد: ای رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله! به ما اجازه بده که با آنها بجنگیم. رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: به من دسـتوری در مورد آنها نرسیده است که بعدا این آیه نازل شد. «۳»

و بعـد از آن خداونـد متعال می‌فرمایـد: «وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیاتِ إِلَّا أَنْ کَـذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ» «۴»؛ هیـچ چیز مانع ارسال معجزات ما نشد جز تکذیب پیشینیان.

آنها به خاطر این که معجزه‌ای را از رسول خویش خواسته بودند و سپس آن را تکذیب کرده بودند، مستحق عقاب شده بودند و در تفسـیر قمی در روایت ابی جـارود از امـام بـاقر علیه السّـلام آمـده است که قوم پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله از وی خواسـتند که معجزه ارائه کنـد. جبرئیل نازل شـد و فرمود: خداونـد می‌فرمایـد: «وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیاتِ»؛ چیزی باعث عدم ارسال معجزات به سوی قوم تو نشـده است، مگر این که اقوام قبلی آیات الهی را تکذیب می‌کردند و اگر ما آیه‌ای را به سوی قومی نازل می‌کردیم و آنها آن را تکذیب می‌کردند، هلاکشان می‌نمودیم، برای همین ارسال آیات به سوی قوم تو را به تأخیر انداخته‌ایم. «۵»

---

(۱). مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۴۷.

(۲). الاسراء، (۱۷)، ۵۳.

(۳). مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۵۰.

(۴). الاسراء (۱۷)، ۵۹.

(۵). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۳۸

(۱) سـیوطی با سـندی از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: اهل مکه از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله درخواست کردند که کوه صفا را به طلاـ تبـدیل کنـد و کوه‌های اطراف مکه را صاف گردانـد تا در آن زراعت کننـد. پس خداونـد به پیامبر وحی فرسـتاد که اگر بخـواهی ارسـال آیـات را به تـأخیر می‌انـدازیم و اگر بخواهی آیـاتی را که درخواست کرده‌انـد، ارسـال می‌کنیم؛ امـا اگر آیـات را تکذیب کردند، همانند امت‌های قبلی به هلاکت می‌رسند.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من درخواست تأخیر را می‌کنم و سپس این آیات نازل شد: «وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیاتِ ...» «۱»

همین مطلب را شیخ طبرسی در معنای این آیه، بدون اسناد به هیچ روایتی ذکر کرده است. «۲»

سپس خداونـد می‌فرمایـد: «وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْناکَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزِیدُهُمْ إِلَّا طُغْیاناً کَبِیراً» «۳»؛ و رؤیـایی را که به تو نشان دادیم و نیز «شـجره ملعونه» در قرآن چیزی جز برای آزمایش مردم نبود و مردم را می‌ترسانیم اما جز بر طغیانشان نمی‌افزاید.

(۲) طبرسـی از سـعید بن جبیر و حسن بصـری و قتـاده و مجاهـد از ابن عبـاس روایت کرده است که گفته‌انـد: منظور از «الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْناکَ» همان چیزی می‌باشـد که هنگام إسـراء به مسـجد الاقصـی، رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله آن را در حالت بیداری مشاهده

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

کرد، اما از آنجا که آن را در شب دیده بود و در صبح، آن را بیان کرده بود، رؤیا نامیده شد.

(۳) از حسن بصری از ابن عباس روایت کرده است که گفت: شجره ملعونه در قرآن همان درخت زقّوم است و تقدیر آیه چنین است: «وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْناكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»

منظور از فتنه، امتحان و شدت تکلیف است تا بدان وسیله، تصدیق کننده به ثواب جزیل و تکذیب کننده به عقاب دردناک مبتلا شوند و درخت زقّوم فتنه دانسته شده است به خاطر آن که روایت است که ابو جهل گفت: همانا محمّد شما را از آتش می‌ترساند که سنگ را می‌سوزاند و سپس خیال می‌کند که در آتش درخت می‌روید! مشرکان گفتند: آتش درخت را می‌سوزاند و در این صورت چگونه در میان آتش می‌روید؟! ولی مؤمنان او را تصدیق کردند. «۴»

---

(۱). الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۰، سوره اسراء.

(۲). مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۵۳.

(۳). اسراء (۱۷)، ۶۰.

(۴). مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۵۴- ۶۵۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۳۹

(۱) در ادامه می گوید: هنگامی که قریش این آیه را شنیدند: «أَ ذلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ» «۱»؛ آیا این (نعمت‌ها) بهتر است یا درخت زقوم؟

گفتند: ما این درخت را نمی‌شناسیم که این زبعری گفت: زقّوم در زبان یمنی یا بربری به معنای خرما است! ابو جهل به کنیزش گفت: برو مقداری زقّوم برای ما بیاور! کنیز هم مقداری کره و خرما را آورد و آنگاه ابو جهل به دوستانش گفت: از این زقّومی که محمد شما را از آن می‌ترساند بخورید. او گمان می کند که آتش درخت می‌رویاند در حالی که آتش درخت را می‌سوزاند. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «إِنَّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ» «۲»؛ ما آن را برای ابتلای ستمکاران به وجود آوردیم.

(۲) اوّلین مرتبه که زقّوم در قرآن مطرح شده، در سوره واقعه که چهل و ششمین سوره قرآن در نزول می‌باشد، بوده است. در آنجا خداوند می‌فرماید: «ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ فَشارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ» «۳»؛ آنگاه شما ای گمراهان تکذیب‌کننده از درخت زقوم خواهید خورد و شکم‌ها را از آن بینبارید و در پی بی‌آن آب جوشان بنوشید.

(۳) ظاهر این است که استهزا ابو جهل و مشرکان در اینجا برای اوّلین مرتبه بوده است و در سوره اسراء که در نزول، چهارمین سوره پس از واقعه بوده به فتنه ایشان به این درخت مذموم در قرآن در سوره واقعه، اشاره می‌کند. سپس این مطلب را در سوره صافات هم تکرار می‌کند، و الّا صافات بعد از سوره اسراء نازل شده است.

(۴) سیوطی با سندی از جماعتی که از جمله آنها بخاری و ترمذی و نسائی و احمد بن حنبل و طبری و طبرانی و بیهقی در دلائل النبوة می‌باشند، از ابن عباس در مورد قول خداوند متعال:

«وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا» می گوید: این رؤیا در خواب نبوده است، بلکه رؤیای در حال بیداری بوده است که به هنگام معراج به بیت المقدس آن را دیده است. و این که «الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ»، همان درخت زقّوم است. وی هم چنین این روایت را از ابن عساکر و ابن سعد و ابی یعلی از ام هانی روایت کرده است. «۴»

---

(۱). صافات (۳۶)، ۶۲.

(۲). مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۹۴ و آیه ۶۳ صافات.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com

(۳). واقعه (۵۶)، ص ۵۱- ۵۴.

(۴). الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱، سوره اسراء.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۴۰

در این سوره آمده است: «وَ إِنْ كادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْها وَ إِذاً لا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا» «۱»؛ چیزی نمانده بود تو را از این زمین بلغزانند تا از آن بیرونت کنند، اگر چنین می‌شد بعد از تو جز مدت کمی باقی نمی‌ماندند.

(۱) ابن شهر آشوب در مناقب می‌نویسد: قریشی‌ها گفتند: اینجا سرزمین انبیاء نیست، شام سرزمین انبیاء است، پس به شام برو. پس از آن این آیه نازل شد: «وَ إِنْ كادُوا ...*» «۲» و طبرسی هم از مجاهد و قتاده آن را نقل کرده است. «۳»

در این سوره آمده است: «وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» «۴»؛ درباره روح از تو می‌پرسند. بگو: «روح از امر پروردگار من است.»

(۲) سیوطی با سندی از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: قریشی‌ها به یهودیان گفتند: چیزی به ما یاد بدهید که از این مرد بپرسیم. آنها گفتند که از او درباره روح «۵» سؤال کنید. اگر جوابتان را داد، پیامبر نیست و اگر جوابتان را نداد، پیامبر است و ما چنین مطلبی را در کتاب‌هایمان می‌یابیم؛ یعنی خداوند شناخت روح را به عقل‌هایشان واگذار کرده بود تا همین نشانه‌ای بر راستگویی و دلالتی بر نبوّتش باشد. «۶»

خداوند می‌فرماید: «وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهارَ خِلالَها تَفْجِيراً أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ كَما زَعَمْتَ عَلَيْنا كِسَفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَ الْمَلائِكَةِ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقى فِي السَّماءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحانَ رَبِّی هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولًا» «۷»؛ گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا چشمه‌ای از زمین برای ما روان کنی، یا نخلستان و تاکستانی در اختیارت باشد و جویباران در میان آن جاری سازی، یا آسمان را آن چنان که می‌اندیشی بر ما فرود آوری یا خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر کنی، یا خانه‌ای پرنقش‌ونگار از سیم و زر

---

(۱). الاسراء (۱۷)، ۷۶.

(۲). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۹.

(۳). مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۶۷.

(۴). اسراء (۱۷)، ۸۵.

(۵). الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۵، سوره اسراء.

(۶). مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۷۴.

(۷). اسراء (۱۷)، ۹۰- ۹۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۴۱

داشته باشی یا به آسمان صعود کنی، ولی به آسمان رفتنت را باور نمی‌کنیم مگر کتابی بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم» بگو: «پروردگار من منزه است، مگر من جز بشری پیام‌آور هستم؟»

(۱) طبرسی از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: گروهی از قریش که عبارت بودند از: عتبه و شیبه پسران ربیعه و ابو سفیان بن حرب و اسود بن مطّلب و زمعهٔ بن أسود و ولید بن مغیره و ابو جهل بن هشام و عبد الله بن ابی امیّه و امیّه بن خلف و عاص بن وائل و بنیه و منبّه فرزندان حجّاج و نضر بن حارث و ابو البختری بن هشام ... در کنار کعبه اجتماع کردند و به همدیگر گفتند: قاصدی را نزد محمد بفرستید و با او بحث و مشاجره کنید و سپس شخصی را نزد او فرستادند که بگوید: اشراف قریش برای صحبت با تو

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

اجتماع کرده‌اند.

(۲) آن حضرت بسیار حریص به هدایتشان بود و امیدوار شد که تمایلی به دعوت وی نشان دهند. برای همین به سرعت نزد آنها آمد. آنها گفتند: ای محمد! ما تو را دعوت کردیم تا راه عذر و بهانه را بر تو ببندیم. ما کسی را سراغ نداریم که چنین بلایی بر سر قوم خویش آورده باشد. تو خدایان ما را مورد شماتت و ناسزا قرار دادی و دین ما را مسخره کردی و خواب ما را پریشان نمودی و اجتماع ما را متفرق کردی. اگر به دنبال مال هستی که به تو می‌دهیم و اگر به دنبال مقام هستی که تو را رئیس خود می‌کنیم و اگر به خاطر دیوانگی و مریضی دست به چنین کاری زده‌ای بگو تا اطبّایی را برای درمان تو حاضر کنیم.

(۳) آن حضرت فرمود: دعوت من به خاطر هیچ کدام از اینها نیست، بلکه من رسول خدا به سوی شما هستم و کتابی را هم برای شما آورده‌ام. اگر آنچه را که می‌گویم، قبول کردید، در دنیا و آخرت بهره‌مند می‌شوید و اگر آن را انکار کنید، صبر پیشه می‌کنم تا خدا بین من و شما حکم کند.

آنها گفتند: در این صورت خودت می‌دانی که ما از جهت زمین و زراعت بسیار در مضیقه هستیم پس از خدایت درخواست کن که این کوه‌ها را جابه‌جا کند و رودهایی همانند رودهای شام و عراق در سرزمین ما جاری سازد و گذشتگان ما و از جمله قصیّ را که مردی راستگو بود، زنده گرداند تا از آنها درباره گفته‌هایت سؤال کنیم که آیا حق است یا باطل؟

(۴) آن حضرت فرمود: من برای این چیزها مبعوث نشده‌ام. گفتند: اگر این کارها را انجام نمی‌دهی از خدایت بخواه که فرشته‌ای را بفرستد که تو را تصدیق کند و برای ما باغ‌ها و گنج‌ها و کاخ‌هایی از زر و سیم ایجاد کند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۴۲

(۱) آن حضرت فرمود: من برای این چیزها مبعوث نشده‌ام و برای شما توضیح دادم که چرا مبعوث شده‌ام. حال اگر قبول کردید که بسیار خوب و الا خدا بین من و شما حکم خواهد کرد. آنها گفتند: اگر راست می‌گویی که خدای تو هر کاری می‌تواند بکند، پس آسمان را بر سر ما خراب کن.

او فرمود: این امر در اختیار خداست و او اگر بخواهد آن را انجام می‌دهد. در این میان مردی برخاست و گفت: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که خدا و ملائکه را نزد ما حاضر کنی.

پس از این پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برخاست و به همراه او عبد الله بن امیّه مخزومی که پسر عمّه پیامبر، عاتکه دختر عبد المطّلب بود از جایش برخاست و گفت: ای محمد! هرچه را که قوم تو گفتند، قبول نکردی و سپس درخواست‌هایی را از تو کردند که انجام ندادی و سپس از تو خواستند که عذاب را هر چه سریع‌تر نازل کنی که کاری انجام ندادی. در این صورت به خدا قسم که هرگز به تو ایمان نمی‌آورم، مگر این که نردبانی به سوی آسمان بگذاری و از آن بالا بروی و در جلوی چشمانم به همراه عده‌ای از ملائکه برگردی که آنها تو و کتابت را تصدیق کنند.

ابو جهل گفت: او از هر کاری سربازمی‌زند مگر سبّ و شتم خدایان و پدران ما، و من با خدا عهد می‌بندم که سنگی را بردارم و وقتی که او در سجده است بر سرش بکوبم!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با حزن و اندوه آنجا را ترک کرد که خداوند آیات مذکور را نازل کرد. «۱» و مختصر این قضیه را ابن شهر آشوب در مناقب آورده است. «۲»

هم چنین خداوند می‌فرماید: «وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبِیلًا» «۳»؛ نمازت را نه بسیار بلند و نه چندان آهسته، حد وسط این دو را برگزین.»

(۲) عیاشی از زراره و حمران و محمد بن مسلم از امام باقر و امام صادق علیهم السّلام نقل می‌کند که فرمودند: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در مکه با صدای بلند نماز می‌خواند، مشرکان به جایگاه وی پی می‌بردند و او را اذیت می‌کردند. برای

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

همین این آیه نازل شد «۴» و گویی که قول آنها که می‌فرمایند: «هنگامی که در مکه بود» به این مطلب اشعار دارد که این در حالت خاصی پیش می‌آمده است نه به طور مطلق.

---

(۱). مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۷۸- ۶۷۹ و الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۲، وی هم چنین این را سبب نزول دو آیه ۷ و ۸ سوره فرقان دانسته است، ج ۵، ص ۶۳. و هر دو از ابن عباس نقل شده و مطلب واحدی است.

(۲). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۵.

(۳). اسراء (۱۷)، ۱۱۰.

(۴). تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۴۳

(۱) طبرسی به همین روایت از عیاشی اشاره می‌کند و می‌نویسد: از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهم السّلام نقل شده است که وقتی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله با صدای بلند نمازش را می‌خواند، مشرکان صدایش را می‌شنیدند و در مکه او را اذیت می‌کردند، برای همین خداوند به او دستور داد که نماز را آهسته بخواند. «۱»

(۲) شیخ طوسی از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که در ابتدای امر وقتی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در مکه نماز می‌خواند، صدایش را بالا- می‌برد و در نتیجه مشرکان آن را می‌شنیدند و به او دشنام می‌دادند و او و اصحابش را اذیت می‌کردند. برای همین خداوند دستور داد که جهر در نماز را ترک کند. «۲» و ابن اسحاق هم در سیره‌اش این مطلب را از ابن عباس روایت کرده است. «۳»

(۳)

سوره پنجاه و یکم: یونس

در این سوره آمده است: «وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْراکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا- تَعْقِلُونَ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ» «۴»؛ چون آیات واضح ما بر آنان خوانده شود ناامیدان به دیدار ما خواهند گفت:

«قرآنی غیر این بیاور و یا آن را دگرگون کن» بگو: «من حق ندارم آن را از پیش خود تغییر بدهم، از هیچ چیز پیروی نمی‌کنم مگر آنچه بر من وحی می‌شود. اگر پروردگار را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم.» بگو: «اگر خدا می‌خواست من نه این آیات را بر شما می‌خواندم و نه از آن آگاهتان می‌کردم. پیش از نزول قرآن عمری را در میان شما زیسته‌ام.

چرا نمی‌اندیشید؟» ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ می‌بندد و آیات او را تکذیب می‌کند کیست؟ بی‌تردید گناه‌کاران رستگار نخواهند شد.

(۴) طبرسی از مقاتل نقل می‌کند که این آیه در مورد پنج نفر نازل شده است: عبد الله بن امیّه

---

(۱). مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۸۹.

(۲). التبیان، ج ۶، ص ۵۳۴.

(۳). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۳۳۵.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

(۴). یونس (۱۰)، ۱۵- ۱۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۴۴

مخزومی ولید بن مغیره مخزومی، مکرز بن حفص، عاص بن غامر بن هاشم و عمرو بن عبد الله عامری. آنها به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله گفتند: قرآنی بیاور که در آن به ترک عبادت لات و عزّی و مناۀ و هبل دستوری نباشد و از آنها عیب‌جویی نکند. نظیر همین روایت به طور مختصر از کلبی روایت شده است. «۱» قبل از او شیخ طوسی به نقل از زجّاج آن را روایت کرده و گفته است: منظور آنها این بوده است که عیب‌گویی بر خدایانشان را متوقف کنند و امیدهای خویش را بازسازی کنند و مباحث بعث و نشور را کم رنگ جلوه دهند که خداوند فرمود در جواب آنها بگوید: «ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی» «۲»؛ حق ندارم آن را از پیش خود تغییر دهم.

(۱)

سوره پنجاه و دوم: هود

«الر کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ»؛ الف. لام. را. این کتابی است که آیاتش استوار و از جانب فرزانه‌ای آگاه بیان شده است. که جز خدا را نپرستند، من از جانب او هشدار دهنده و بشارت‌دهنده‌ای برای شما هستم.

بشارت این است که «وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُمَتِّعْکُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی وَ یُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ»؛ و نیز از پروردگار طلب آمرزش کنید و به درگاهش توبه آورید، تا در زمانی معین به شایسته‌ترین صورت بهره‌مندتان سازد و هر صاحب فضلی را به اندازه فضلش عطا کند.

و انذار این است که «وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ کَبِیرٍ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»؛ و اگر روی بگردانید من بر شما از عذاب روز سترگ بیمناکم. بازگشت شما به سوی خداست و او بر هر چیز توانا است.

(۲) اما کیفیت مقابله آنها با آن حضرت و کتابش به این صورت است که خداوند فرموده: «أَلا إِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِیَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلا حِینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیابَهُمْ یَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «۳»؛ آنان که سینه خم می‌کنند تا خود را از او پنهان دارند و در آن هنگام جامه‌های خویش به سر می‌کشند آگاه باشید خداوند آنچه را در دل پنهان یا آشکار دارند می‌داند، زیرا او از راز دلها باخبر است.

---

(۱). مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۴۶ و واحدی هم آن را در اسباب النزول، ص ۲۱۶، چاپ جمیلی آورده است.

(۲). التبیان، ج ۵، ص ۳۵.

(۳). هود (۱۱)، ۱- ۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۴۵

(۱) کلینی در «کافی» با سندی از سدیر صیرفی کوفی از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود:

جابر بن عبد الله انصاری به من خبر داد که وقتی مشرکان در اطراف کعبه از کنار رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عبور می‌کردند، سرشان را پایین می‌انداختند و صورتشان را با لباسشان می‌پوشاندند تا رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آنها را نبیند، برای همین خداوند فرمود: «أَلا إِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِیَسْتَخْفُوا مِنْهُ»؛ آنان که سینه خم می‌کنند تا خود را از او پنهان دارند. این را عیاشی روایت کرده و طبرسی هم در «مجمع البیان» از او نقل کرده است و بحرانی در البرهان و فیض کاشانی در الصافی «۱» آن را نقل کرده‌اند و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

سیوطی آن را با سندی از ابی زرّین روایت می‌کند که گفت: آنها پشتشان را خم می‌کردند و با لباسشان صورتشان را می‌پوشاندند. «۲»

و در این سوره آمده است: «فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحی إِلَیْکَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَنْ یَقُولُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ جاءَ مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّما أَنْتَ نَذِیرٌ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ» «۳»؛ مبادا از بیم آن که بگویند «چرا گنجی بر او نازل نمی‌شود و یا فرشته‌ای همراه او نیامده است» بخشی از آنچه را که به تو وحی شده فروگذاری و دل تنگ شوی، تو فقط هشداردهنده‌ای و خدا مراقب هر چیزی است.

(۲) طبرسی از ابن عباس روایت می‌کند که رؤسای مکه نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! اگر تو رسول خدا هستی، پس کوه‌های مکه را به طلا تبدیل کن یا فرشتگان را بیاور که بر نبوت تو گواهی دهند! پس خداوند این آیه را نازل کرد: «فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحی إِلَیْکَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَنْ یَقُولُوا ...» «۴»؛ مبادا از بیم آن که بگویند «چرا گنجی بر او نازل نمی‌شود و یا فرشته‌ای همراه او نیامده است» بخشی از آنچه را که به تو وحی شده فروگذاری و دل تنگ شوی.

سپس می‌فرماید: «أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَیاتٍ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» «۵»؛ یا می‌گویند: «این قرآن را از خود بافته و به خدا نسبت داده است» بگو: «اگر راست می‌گویید شما هم ده سوره به هم بافته مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را بخواهید می‌توانید به یاری بطلبید.

---

(۱). تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۹ و مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۱۵ و برهان، ج ۲، ص ۲۰۶ و صافی، ج ۱، ص ۷۷۷.

(۲). الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۲۰، سوره هود.

(۳). هود (۱۱)، ۱۲.

(۴). مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۲۱.

(۵). هود (۱۱)، ۱۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۴۶

(۱)

سوره پنجاه و چهارم: حجر

در این سوره آمده است: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ» «۱»؛ آنچه را مأموریت داری آشکارا ابلاغ کن و از مشرکان روی بگردان ما شر مسخره کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد. که بحث‌های مربوط به آن گذشت.

حال پس از آن که آیاتی را که قبل از این آیه نازل شده است، بیان کردیم که در آنها به حوادث بعثت و ما بعد آن اشاره شده است، آیا در آن آیات چیزی وجود داشت که با سرّی بودن دعوت تا نزول این آیه و شروع دعوت عمومی با نزول این آیه هماهنگی داشته باشد؟ یا این که تمام یا بعضی از آن به صورتی است که جز با اعلان به دعوت عمومی از همان ابتدا یا اوایل کار مطابقتی ندارد؟ اینها چیزی است که قول به تقدم مرحله سرّی بر نزول قرآن و شروع دعوت علنی همراه با نزول قرآن یا در همان ایام را تأیید می‌کند و اخبار مربوط به این نظریه و کسانی که قائل به آن شده‌اند، گذشت.

هم چنین در معنای قول متعال که می‌فرماید: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ»؛ آنچه را مأموریت داری آشکارا ابلاغ کن و از مشرکان روی بگردان.

(۲) تسلیم معنای مشهور که می‌گفت: «رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با این آیه مأمور به اظهار دعوت عمومی و آشکار شده است»،

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

نشدیم و خبری را که می‌گفت این آیه تنها به پیامبر دستور می‌دهد که از تهدید مشرکان نترسد، اختیار کردیم؛ همان شش مشرکی که در ورودی‌های شش‌گانه مکه مستقر شده بودند تا حاجیان و عمره‌گزاران را از استماع و استجابت سخنان رسول امین بازدارند و همان کسانی که تا ظهر به وی مهلت داده بودند که یا کارش را کنار بگذارد و یا او را به قتل خواهند رسانید! پس آیه به او دستور می‌دهد که از تهدید مشرکان اعراض کند و بدون ترس رسالت خویش را انجام دهد. این نه بدان معناست که این کار را شروع کند؛ بلکه به این معناست که آن را استمرار بخشد. و گفته شد که اگر این معنا را نپذیریم، معنای دیگری که مناسب با إعراض از مشرکان باشد، نداریم؛ بلکه در آن صورت مناسب‌تر این بود که به پیامبر دستور دهد که متصدی هدایت مشرکان شود، نه این که از آنها اعراض کند. هم چنین در آن صورت نمی‌بایست که استهزا کنندگان مشهور و معروفی وجود داشته باشند، که جلوی راه‌های ورودی مکه مستقر شده باشند، با فرض این که دعوت آن حضرت سرّی بوده است.

---

(۱). حجر (۱۵)، ۹۴- ۹۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۱،ص:۴۴۷

بنابراین آشکار کردن رسالت و اعلان دعوت عمومی حادثه متأخری نبوده است که در آیات آخر سوره حجر بدان امر شده باشد، بلکه امری بوده که در اوّلین آیات سوره قلم یا مدّثر یا ضحی اشاره شده است.

(۱) مهم‌ترین حوادثی که تا پایان سوره حجر بدان‌ها اشاره شده است، عبارتند از: معراج در سوره نجم: ۲۳؛ انذار خویشاوندان نزدیک در سوره شعراء: ۴۲ و اسراء در سوره اسراء: ۵۰.

بنابراین انذار بین معراج و اسراء بوده است که البته مدت زیادی بعد از معراج و کمی قبل از اسراء بوده است و حال سؤال این است که این حوادث چه وقتی رخ داده است؟

قبل از پرداختن به جواب باید به این نکته اشاره کنم که من بین معراج و اسراء فرق گذاشته‌ام و با تبعیّت از نزول سوره‌های نجم و اسراء، معراج را بر اسراء مقدم داشته‌ام و سوره نجم، صحبتی از اسراء نکرده و سوره اسراء تنها به مسأله اسراء پرداخته است، بلکه ضمایر موجود در سوره نجم به صورت صریح به رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله بازنمی‌گردد بلکه مردّد بین آن حضرت و جبرئیل هست و این روایات است که آن را به معراج تفسیر می‌کنند و آن را بعد از اسراء می‌دانند.

بلکه آیات تنها به آنچه که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله گفته است و مشرکان با وی به مجادله پرداخته‌اند، اشاره می‌کند: «أَ فَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری»؛ چرا درباره آنچه دیده است با او مجادله می‌کنید؟

(۲) در سوره اسراء، اخبار مربوط به معراج بعد از اسراء آمده است و معراج را بدون اسراء و اسراء را بدون معراج قرار نداده و هر دو را اسراء و معراج دانسته است و همین باعث شده است که اخبار مربوط به آنها با هم مخلوط شوند و از همدیگر متمایز نباشند و احتمال دارد که اولین آیه سوره اسراء به همان چیزی که سوره نجم بیان می‌کند، اشاره داشته باشد. امّا اخبار متضمن تکرار حادثه است. «۱» ولی در هر حال این دو- حتی در تاریخ وقوعشان- از همدیگر متمایز نیستند و ما در فصل بعدی به تفصیل درباره آنها سخن خواهیم گفت.

---

(۱). ن. ک: اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۲ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۷ و سعد السعود، ص ۱۰۰ و المیزان، ج ۱۳، ص ۲۷۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۲،ص:۵

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

pdftarikhema.org